

میر فتح رحیم



بیوں لجنے والائیں

شیخ صدیق ابن طاووس

توفی خال - ۱۸۷ مہینی

محمد صدیق
علی اکبر عماری

۳۷۳

ترجمہ متن

فوجلڈ اول

عیوں الحب را الرضا

کتابخانہ

مرکز تحقیقات، کامپیوٹری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۰۰۷۰۴۰
تاریخ ثبت:

تألیف

شیخ صدق ابن حبیب
مرکز تحقیقات کامپیوٹری علوم اسلامی
ابن حبیب
ابن حبیب
ابن حبیب

متوفی سال: ۲۸۱ هجری

رضا بن علی

ترجمہ:

حمدیہ ضمانتیفہ علی کے غفاری

۱۳۷۲

يَا رَبُّ حَيٍّ مَيْتٍ ذِكْرُه
 وَمَيْتٍ يَحْيِي بِأَخْبَارِهِ
 لَيْسَ بِمَيْتٍ عِنْدَ أَهْلِ النَّهَى
 مَنْ كَانَ هَذَا بَعْضَ آثَارِهِ
 الْبَاخْرِزِي

نام کتاب *	ترجمه عیون اخبار الزَّصَاع (ج ۱)
ترجمه *	حمیدرضا مستفید - علی اکبر غفاری
تاریخ *	۱۳۷۲
نویت چاپ *	سه هزار نسخه
تیراز *	چاپ اختر شمال
چاپ *	لیتوگرافی آریا
لیتوگرافی *	حروفچینی کامپیوتري صدقق
صدوق *	صحافی شکیب
صدوق *	ناشر صدقق

تهران - بهار جنوبی - کوچه نبلوفر - شماره ۴/۲۵

تهران - میدان بهارستان - کوچه نظامیه - شماره ۹۳

تلفن ۰۲۹۸۳۸۴ - ۰۲۶۱۴۱۶

بنام خداوند جان و خرد

حمد و سپاس معبودی را سزاست که کتاب خود به حمد آغاز نمود و جان
آدمی به نور خرد روشن فرمود و بندگان خود به پیامبر مرسل راه راست نمود ؛
خداوندی که دیباچه هر کتاب از تحمید او آرایش گیرد و مطلع هر خطابه از ذکر
او زینت پذیرد .

و درود بر بهترین خلائق ، محمد مصطفیٰ ﷺ که سرور پیامبران است
و برگزیده پروردگار عالمیان ؛ و درود بر آل و خاندانش که جر عده نوشان فرقان اند
و علم آموختگان بلا واسطه مهبط وحی . پاکانی که با کلام خود ، چراغ هدایت
ابناء بشر را افروختند و با عمل خود ، صدق و ایمان آموختند .

از آنجا که توفیق بر هر خیری ، نیست مگر به سبب لطف بی انتهای او ،
خدای را منت داریم که به ما توفیق ارزانی داشت تا اثری دیگر از آثار شیعه امامیه
را به زبور طبع با ترجمه و شرح بیارائیم و تشنگان فیض از محضر آل عصمت و
طهارت - علیهم السلام - را جر عدای تقدیم نموده و به رغم محدودیتها با توکل
به حضرت حق ، بر نشر این مجموعه توفیق یابیم .

شایسته است از مددکاران نشر این اثر نفیس ، آقایان «مجید» و «احسان»
خاتمی که بنا بر وصیت والد معظّمشان مرحوم آقای « حاج محسن خاتمی »
- رحمة الله - در هزینه های مادی ما را باری فرمودند ؛ و همچنین دوست فاضل و
همراه ، جناب آقای « حمیدرضا مستفید » که در ترجمه ۲۹ بخش از ۶۹ این
اثر از هیچ کمکی دریغ نفرمودند سپاس گزارده و اجرشان را به بهترین پاداش
دهنده واگذاریم . فللہ درہم و علی اللہ برہم .

رَبُّنَا تَقْبِلُ مَنَا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْغَلِيمُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مختصری از شرح حال مؤلف کتاب - رحمه الله - :

او شیخ جلیل القدر و بزرگوار ، پیشوای محدثین ، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه ابو جعفر صدوق قمی است ، مرتبه او در علم و فهم و درک حدیث و درجه فقاهت و راستی گفتار و فراوانی تأیفات و پرباری و سرشاری آثار ، چندان است که قلم را یارای نوشتن آن و بیان را گنجایش بر شمردن آن نیست . دانشمندان پس از وی که شرح حال او را نوشته یا از کتب ذی قیمت و گرانبهای او بهره جسته اند جملگی در بزرگداشت و تمجید او کوشیده اند و همگی به پیشوائی و راست گفتاری او افوار دارند ، و از او با عنوان « شیخ » یا « طلایه دار » و « راست گفتار » یاد کردند .

این مرد بزرگ که میتوان گفت وجود مبارکش از حسنات روزگار و آیات الهی بوده است ، در سال ۳۸۱ هجری قمری در سن هفتاد و چند سالگی از دنیا رفته و آثار سیصد گانه اش تا چند قرن متولی چون ستارگانی فروزان و مشعلهای پر نور چراغ راه پویندگان طریق حق میبود ، ولی هزار افسوس که غالب آنها در اثر حوادث و وقایعی که میان مسلمین رخ داد مفقود گشت و اینک خبری از آنها نیست و شاید با جرأت بتوان گفت که بیش از یک دهم آن در دنیای کنونی باقی نمانده است .

وصف و ستایش آن بزرگوار در اقوال بزرگان دین (ره)

اگر چه نیازی نمی بینیم که برای نمودن مقام شامخ و درجه رفیع او متول به برهان و دلیل شویم و یا شاهدی ذکر کنیم ، لیکن شمده ای از آنچه را که علمای اسلام و بزرگان و اعلام مذهب ما در تعریف و مدح شخصیت والای آن بزرگوار گفته اند با اختصار نقل می کنیم :

شیخ الطائفه - رحمه الله - در کتاب الفهرست خود از او با عنوان « جلیل القدر » یاد کرده و پس از ذکر نام و کنیه او گوید : او حافظ احادیث ، بصیر و آگاه به رجال ، ناقد و صاحب نظر در اخبار است که در میان علماء و دانشمندان اهل فم همانند او در فراوانی و

سرشاری علم ، و از حفظ داشتن حدیث دیده نشده است ، و دارای حدود سیصد تصنیف است . همچنین در کتاب رجال خویش از وی با نام جلیل‌القدر ، و بسیار حفظ دارنده حدیث و آگاه و صاحب بیش نسبت به فقه و احادیث و رجال باد می‌کند .

رجال شناس بزرگ نجاشی از او تحت عنوان ابو جعفر اهل قم ، شیخ و فقیه ما و چهره در خشان و آبروی شیعه در خراسان باد می‌کند و می‌افزاید : او در سال ۲۵۵ هـ وارد بغداد شد و در حالیکه جوانی کم سن و سال بود بزرگان شیعه از او استماع حدیث وأخذ معارف کردند .

خطیب بغدادی در اثر معروف خود « تاریخ بغداد » گوید : او (شیخ صدق) وارد بغداد شد و در آنجا از پدر خود نقل حدیث می‌کرد ، او از بزرگان و سرشناسان شیعه بود و محمد بن طلحه النعالی از او برای ما حدیث کرده است .

ابن ادریس در کتاب سرائر خود از او تمجید کرده و گفته است که او راست گفتار و بلند مرتبه و آگاه نسبت به اخبار و ناقد آثار و در شناخت رجال دانشمند بود ، احادیث فراوان از حفظ داشت ، او مجیز شیخ ما محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید بود .

علامه حلی از وی بنام شیخ و فقیه ما و آبرو و چهره در خشان و راستین شیعه باد می‌کند .

ابن شهر آشوب ، سید بن طاووس ، فخر المحققین ، شهید اول ، و بطور کلی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیه نیز از آن بزرگوار بدین القاب باد کرده‌اند : رئيس المحدثین ، الشیخ الأجل ، امام عصره ، رکن من اركان الدين ، صدق المسلمین ، آیة الله في العالمین ، الشیخ الأعظم ، الشیخ الصدق ، حجۃ الاسلام ، الشیخ الثقة ، المولود بالدعوه ، الشیخ الامام المقدم ، الفاضل المعظم ، عمدة الفضلاء ، شیخ من المشايخ ، رکن من اركان الشریعة ، الشیخ الحفظة ، وجہ الطائفۃ المستحفظة ، عماد الدین ، الشیخ العلم الأمین ، و القاب فراوان دیگری از اینگونه ، و آنچه گذشت نمونه‌ای بود از اوصاف بسیاری که در مقام بزرگداشت و تجلیل و توثیق آن بزرگوار گفته‌اند .

﴿سفرهای آن بزرگوار به بلاد مختلف جهت کسب فضائل﴾

﴿و استماع حدیث از مشایخ بزرگ﴾

او در شهر قم بدنسیا آمد و در همانجا رشد کرد و نزد استادان آن شهر به فراگیری داشت پرداخت، در حالیکه آن دیار خود نیز بخاطر مشایخ بزرگش صاحب آوازه و ارج فراوان بود، سپس بدرخواست مردم ری متوجه آن سامان گشته و در آنجا اقامات گزید، البته در کتب رجال و تراجم ذکری از تاریخ هجرت آن بزرگوار به ری دیده نشده است، اما از خلال پاره‌ای مواضع منجمله در همین کتاب و «خصال» و «أمالی» استفاده می‌شود که تاریخ هجرت آن فرزانه بعد از ماه ربیع سال ۳۳۹ و پیش از ماه ربیع سال ۳۴۷ هجری بوده است، و دلیل این سخن آنکه در تاریخ اول از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب -عليهم السلام- در قم آخذ روایت کرده است، و در تاریخ دوم از ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی معروف به ابن جرادة البردعي در شهر ری آخذ حدیث کرده است.

از سال ۳۴۷ به بعد در ری اقامات داشت، تا اینکه از رکن الدّولة سلطان آل بویه رخصت خواست تا به زیارت مشهد امام رضا علیه السلام مشرف گردد، و بدنبال آن در سال ۳۵۲ بدان مشهد متبرک سفر کرد و پس از نیل به زیارت به دیار ری بازگشت، در اینخصوص خود در همین کتاب گوید: وقتی از امیر پیروز بخت رکن الدّولة برای زیارت تربت مظہر حضرت رضا علیه السلام رخصت خواستم، او در ماه ربیع سال ۳۵۲ با این درخواست موافقت کرد، چون از نزد او برگشتم مرا بازخواند و گفت: این تربت که عازم آن هستی مشهد مبارکی است، من خود آن بارگاه را زیارت کرده و در آنجا از خداوند متعال درخواست کردم حواجی که در دل داشتم برآورده، و خداوند آنها را برایم برآورده ساخت، حال تو نیز در آنجا مرا بیاد آر و از دعا و زیارت برایم کوتاهی نکن که دعا در آن مکان مقدس مستجاب خواهد شد، من با او پیمان بستم که چنان کنم و بقول خود عمل کردم، وقتی از مشهد متبرک بازگشتم و نزد امیر رفتم، پرسید آیا برای ما دعا کردی و از جانب ما مراسم زیارت بجای آورده؟ جواب دادم: آری، گفت: کاری نیکو گردی، که برای من ثابت و محقق شده که دعا در آن بارگاه مستجاب

است.

او در طریق این سفر در شعبان همان سال وارد نیشابور شد، و از گروهی از مشایخ آن سامان حدیث شنید که از جمله ایشان ابو علی حسین بن احمد بیهقی است که در خانه خود برایش حدیث گفت، همچنین عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری، ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خواری، ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذکور نیشابوری معروف به ابی سعید معلم، و نیز ابوالظیب حسین بن احمد بن محمد رازی، و عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب السجزی همگی برای او نقل حدیث کردند.

و باز در نیشابور ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن عبید الفیضی المروانی النیشابوری برای او حدیث گفت.

همچنین در مرورود گروهی برای او نقل حدیث کردند که از جمله آنان ابوالحسین محمد بن علی بن الشاه فقیه مرورودی، و ابو یوسف رافع بن عبدالله بن عبدالمالک بوده‌اند. آن بزرگوار در همان سال به بغداد رفت و از جمعی از مشایخ آن دیار نیز استماع حدیث نمود و نیز آن بزرگوار وارد شهرهای کوفه، قیند، مأوراء النہر؛ بلخ، سمرقند، و فرغانه شده و از مشایخ آن دیار استماع حدیث نموده است.

ولادت مؤلف - رحمه الله - :

ما بدرستی از سال ولادت او آگاه نیستیم و هیچیک از شرح حال نویسان نیز آن را مشخص نکرده‌اند، اما از کتاب خود او بنام *کمال الدین*، و کتاب غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی چنین بر می‌آید که تاریخ ولادت او پس از فوت محمد بن عثمان العمری دومین نفر از سفرای چهارگانه امام زمان علیه السلام بوده است، سال ۳۰۵ هجری در اوائل سفارت ابی القاسم حسین بن روح (سومین سفیر از سفرای چهارگانه).

شیخ صدقه گوید: ابو جعفر محمد بن علی بن الأسود برای ما روایت کرده گفت: علی بن حسین بن موسی بن بابویه - پدر مؤلف - پس از وفات محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - از من درخواست کرد که از حسین بن روح بخواهم تا از مولا یمان امام زمان علیه السلام خواهش کند آن حضرت دعا کند و از خداوند عز و جل بخواهد که فرزند پسری نصیب او گردداند، گوید: من این خواسته را بجا آوردم، و اونیز بنویه خود پنهانی آن را گزارش داد،

و پس از سه روز بمن خبر داد که امام زین العابدین برای علی بن الحسین دعا فرموده و در آینده نزدیک او را پسری مبارک زاده شود که خداوند عز و جل با واسطه آن پسر او را بهره مند سازد ، و پس از اونیز فرزندان دیگری به وی عطا گردد .

و همچنین از شیخ الطائفه و نجاشی - رحمهما الله - نیز شبیه قضیه بالا نقل شده است .

آنچه گذشت سخنان بزرگان و دانشمندان در مورد تاریخ ولادت آن بزرگوار بوده و اولین روایت را خود او که نسبت بخویشتن آگاهتر از دیگران است نقل کرده بود ، از همه اینها نتیجه گیری می شود که ولادت آن بزرگوار بعد از سال ۳۰۵ بوده ، و چه نیکو ولادتی و نیکوتر مولودی بوده است که بدعا ای امام زمان زاده شد ، سود او و خیر و برکتش همه مردمان را فرا گرفت و بهمین لحاظ بود که شیخ بزرگوار (صدقوق) همواره افتخار میکرد و میفرمود : من بدعا ای امام زمان زاده شدم ، و نیز می گفت : چه بسیار اتفاق می افتاد که وقتی ابو جعفر محمد بن علی الأسود (راوی قضیه تولد) مرا می دید که با چه پشتکاری به مجالس استادمان محمد بن احمد بن الولید - رحمه الله - رفت و آمد می کنم و نسبت بفراگیری کتابهای علمی و حفظ آنها اشتیاق نشان می دهم ، می گفت : عجب نیست که چنین رغبت و اشتیاقی در علم و دانش داشته باشی ، زیرا که تو بدعا ای امام زمان زاده شده ای !

وفات مؤلف و آرامگاه او :

او در سال ۳۸۱ هجری قمری در حالیکه بیش از هفتاد سال از عمر پر شمرش می گذشت چشم از جهان فرو بست ، آرامگاه او در شهر ری بفاصله کوتاهی از مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی - رضی الله عنه - و در کنار باغ طغول در باعجه مصفائی قرار گرفته ، و دارای بقعه و بارگاهی است که در عین سادگی ، از شکوهی روحانی برخوردار است و مردم به زیارت آن جا رفته و بدان تبرک می جویند .

ظهور کرامتی از آن بارگاه :

در سال ۱۲۳۸ هجری که بدستور فتحعلی شاه قاجار بارگاه آن بزرگوار را تجدید بنا می نمودند ، سبب ظهور کرامتی گردید که گفتگوی آن در میان مردم دهان بدهان گشته و برای شاه و امراء و دولتمردان او به ثبوت رسید . تفصیل ماجرا را پاره ای از بزرگان همچون

خوانساری در کتاب روضات، و تذکابنی در قصص العلماء، و مامقانی در تنقیح المقال، و خراسانی در منتخب التواریخ، و فمی در فوائد الرضویه و دیگران - رحمهم الله - در کتب خود ذکر کرده‌اند.

خوانساری در روضات پیرامون این واقعه چنین می‌گوید: از جمله کرامات شیخ که در این دوره آشکار شد و موجب باز شدن چشم و روشنائی دیده صاحبدلان گردید و توجه مردمان بسیار را بخود معطوف ساخت، این قضیه بود که:

زمانی در اثر طغیان آب باران حفره و شکافی در آرامگاه شریف شیخ - رحمه الله - واقع در نزدیکی شهر ری پدید آمد، و وقتی برای اصلاح و مرمت آن به بازرسی و جستجوی آن حدود پرداختند به سرداری برخوردند که قبر شیخ در آن قرار داشت، و چون بدانجا وارد شدند بدن شریفش را تر و تازه یافتند که غیر از عورت او بقیه بدن عربیان و اندامی سالم و بدون نقص و عیب با صورتی نیکو آرمیده بود! و هنوز اثر خضاب بر ناخنها بش مشهود بود! و رشته‌های نخ پوسیده کفن که از هم گسته شده بود و در اطراف جسد بر روی خاک

مرکز تحقیقات تکمیلی پژوهش‌های اسلامی

ریخته بود!

این خبر در شهر تهران بسرعت دهان بدھان گشت تا بالاخره بگوش خاقان مبرور رسید - یعنی فتحعلی شاه قاجار جد پدر ناصرالدین شاه قاجار - تقریباً حدود سال ۱۲۳۸ هجری این واقعه اتفاق افتاد، فتحعلی شاه خود برای تحقیق موضوع شخصاً در آنجا حضور پیدا کرد، و پس از شور و صلاح‌دید با دولتمردان و افراد امین و مورد اعتماد که دخول شخص سلطان به سرداری مذکور را موافق مصلحت دولت علیه ندانستند، گروهی از علماء و افراد سرشناس و مشخص شهر را بداخل سردار فرستاد، با توجه به کثرت بازدید کنندگان و اعلام صحبت موضوع از سوی تمامی آنان، هیچگونه شکی برای سلطان باقی نماند که این شایعه قطعاً حقیقت دارد، و چون به علم الیقین رسیده بود دستور داد آن حفره یا کانال منتهی به سردار را بسته و ساختمان آرامگاه را ترمیم، و به بهترین وجه تزئین و آینه بوده‌اند ملاقات کرده‌ام و نیز بزرگانی از بین اساتید گذشته ما آن را حکایت کرده‌اند که ایشان خود از بزرگان سروران دنیا و دین هستند **وَسَلَامُ عَلَيْهِ يَوْمٌ وَلَا يَوْمٌ يَمُوتُ وَيَوْمٌ يُبَعَثُ حَيّاً**.

﴿ معرفی نسخه هایی که کتاب با آنها مقابله شده ﴾

۱ - نسخه مخطوط کتابخانه استاد معظم السید علاء الدین علوی طالقانی -دام بقاوه- که اخیراً به کتابخانه آستان قدس رضوی پیرامون اهداء گردیده. قطع آن 14×23 در 212 ورق و هر صفحه دارای 22 سطر بطول 8 سانتیمتر، طول کتابت 17 سانت میباشد. کاتب آن محمد صالح بن صفی الدین، و تاریخ اتمام کتابت جزء اول آن 1068 هجری قمری میباشد. تاریخ جزء دوم کتاب بدلیل اسقاط یکی دو صفحه از آخر آن معلوم نشد ولی بقرائن موجود کتابت تمام کتاب بقلم یک کاتب بوده است. غالب لغات و مطالب آن در حاشیه کتاب بیان و مشحون از حواشی است.

۲ - نسخه خطی آستان قدس رضوی پیرامون که پدر شیخ بهائی «حسین بن عبدالصمد الحارثی» -رحمه‌الله- آرا تصحیح و با نسخه دیگری مقابله نموده است. نسخه دارای 17 سطر و 244 ورق بوده و در قطع 18×25 سانتیمتر میباشد. کاتب آن شخصی است بنام محمد بن حسین بن محمد الغفاری، و تاریخ اتمام کتابت آن ماه صفر سال 957 هجری است.

۳ - نسخه چاپ سنگی مجلول، معروف به چاپ نجم الدّوله. مصحح آن - چنان‌که در هامش صفحه دوم آن تحریر یافته - شخص فاضلی بنام عبد‌الغفار -رحمه‌الله‌علیه- میباشد، و حواشی کتاب مملو از بیانات ایشان و بعضی منقول از علامه مجلسی -رحمه‌الله- و بحار الانوار است. و در ضمن نسخه مذکور با نسخه مصحح مرحوم عالم ربیانی سید نعمت‌الله جزایری و چند نسخه دیگر مقابله گردیده است.

۴ - نسخه مطبوع حروفی که بتصحیح و تحشیه فاضل معاصر جناب آقای سید مهدی لاچوردی بوده و ظاهرآ با نسخی که اکنون در کتابخانه حضرت آیة‌الله نجفی مزعرشی -رحمه‌الله- موجود میباشد مقابله شده است. و ما در اینجا ترجمه کلام ایشان را در باره یکی از نسخه‌ها ذکر می‌نماییم:

«نسخه اصل در تصحیح این کتاب متعلق است به قرن یازدهم (۱۰۹۴) هجری قمری که توسط بعض افاضل از روی نسخه خطی مقابله شده با نسخه مؤلف -رحمه‌الله- مقابله شده است.

عذلاس و حمل بکی و دیدن بالته کیه و بقیه یا ویت ان کان اینستا فاجمع هنر و مید و ان کان میتا فاجعلن من جزء علیم و معرفه قال و کشت اعرف اللهه کیه نهفلت لایها الرجل باللهه تعالی کان لی بن و کان میخ فجزء اسحقنا با دتفنقد تهلا اعرف جزء و لد امر تکمیل الیکا مطیمه فانا داعی است تعالی هننا فی ذاتك ^{۲۰}

أصحنا بأدلة فنقدت لا أعرف بغيره وبأثر تكاليف الباب على مذهبة فانا أدعى بالاستعمال هنا في ذاته.
 الشهيد سجاب قال فزحته وأخذته بيده وأخرجته لاضيقته ذلك الموضع . من سجد لمن اراد ملائكة سجدة
طه هل يخط عليه من تهمة ظلماً يصر بذلك الركيوش عليه فعانته وبيك عين كل بعد عنها صاحبة فاذ اذ امر به الذي
 كان يدعى العزبيان بجمعه وسرمه ان يجعل من جسم على علم عندها الصاعدي للتر قال فما زلت يتعنت العذاب
 الوضوح فقال وقتئل طه رضي الله عنه لما سمع بمحنة ابا دود بابي ذيل صالح قال ما لا يكرر خرجت في طلب ابامي فلذلك
 خرج على تبريز هما وكت مع قبر اخذه والطريق الى هنا اخذت حمم فقال ذلك الترمذى قد ظهر له من امر عذابه
 ما صنع لي بحقيقة وقلت على نفسى لا فارق بعد ذلك لم يدعا ثانية ثم الكاسب

ب عيون اخبار الرضا عن تصنیف الشیع الشعید ابن حجر عسکر دین بن حنفی
الحسین بن منی سی بن یا بوری حمّه الله علی یاد صفت عباد الشابابی مکمل کتاب معجزه
محمد بن حمین بن محمد العقادی فی شعر صدر من
سبع و خیز و فتحایہ
شیر شیر سهر اندیمه و زیر ۱۲۹۰
دیگر شعر روزه ای کتابه زیندگانه

من قبل الله تعالى بعل ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من مثل الفرض مثل
الظاهر الأربع ركعات وفي ما يحيى لهم حسنة درام ولهم ذلك فقال تعالى
فما بال أممكم يخلفو في جميع الفرض طالعواني ملامة على عبد السلام وعدها
فالى المأمورون لأن جميع الفرض لا يعم فيه من الشافع والرغبة مأفعى في المخلاف
فالآخر ما أكره أن يكون النبي أعلم باخبار رجل بغير معاشر له فهم فيه
فليهم أن يخلفو عن بيته بعض جل عصي منه في العذاب هال آخر ذلك
من قبل الله تعالى أعرف بخلافه من التهمة فلهم الله بهم وهو
يعلم أن فيهم عاصي وصطبع فلم ينفعه ذلك من ارتكبه وعلمه أخرى الواقع به ما
رجل كان لا يعلو من أن بأمرهم كلهم وبعدهم فلو كان كذلك كان لا يحال له بما
أمر بعضها دون بعض كان لا يعلو ومن أن يكون على هذا البعض علامه كان بذلك
التفهوا فلابد من تحرير الفقه وبيمه فالآخر فقد دوى أن النبي صلى الله عليه
قال ما رأى المؤمن جسما فهو عند الله تعالى حين وما رأوه فيما فهو عند
الله فهو مفقود
بسجع فعال لبده من أن يريد كل المؤمنين أو البعض فان المذاكل كلها
لأن الكل لا يمكن اجتماعهم وإن كان البعض قدر ودى كل في صاحبها
مثل روابط الشفاعة في على وبيه سلطنة في غير فحوى بحسب ما ورد

من الامام رفقال آخسدر في حوزة نعم ان اصحاب محمد من اخطاء واما
كيف نعم انهم اجمعوا على ضلاله فلم لا يملؤن عرضا ولادته لانك نعم
ان الداعي لا يرض من الله سارك وطالعه ولادته من الرسول وكيف يكون
ليس عليك بعرض ولادته خطأ فالآخرين ندعى على عالم الامام فهات

نسخه آقای علوی طالقانی

مفاصع الهمة و مجالس زرائب الخروج والآفاق في المجالس اللامه و مجالس الذين لا
 بالمعنى و المجالس التي تغاب فيها الهمة عليهم السلام والموسون و مجالس من المعاشر
 والنظم والقصد كأفق الآياته، ثم لبيان الأقل من كتاب عيون أجيال الأئمه
 عليهما السلام نصيحتنا بكتاب حضرت محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن جعفر الفقيه
 الفقيه بدمشق الرؤوف عليه الله على طاعته و فقهه لم رضاه و شفعه أشاد الله
 تعالى في لجزء النافع بباب آخر فيما جاءه عن أرضاع من الأجيال الجموع للحمد
 لله رب العالمين و صلى الله عليه و سلم عليه من حلقه محمد و آله و سلم كلوا و حبوا
 لهم الوكيل و كتب على يديه عبد الله بن بغيار خط ملتف في جانبي الأذن
 سنتين و سبعين و خمساً و سبعين و خمساً و سبعين الله بالصالحات آمين : أتموا كلامة
 فد فرغ من تحرير هذا الكتاب السطاب بعنوان الله الملك لوها
 في خامس شهر رمضان للدارس شرمان ويل و
 فرج حضرت النبي المصطفى عليهما السلام أفضى الكثوار لأهل العينة
 في بلق زنكين صانها الله تعالى على عذرها
 على يا العيد الفقيه المخبر المخاجع إلى وجه الله
 للملك محمد صاحب اصطفى الله
 غفرانه ذريها و عذرها
 خيرها
 أبا الحسن
 البر

ينظر المكان باب عقيل وكان قد مرن حين يجعل بارستان فتى سرجل فقال لغلام له ادع هذا الرجل ورده
 الى بوار حتى اعود فلما غادر الامير حربة الى الدار اجلس من كان معه من القواد للطعام فلما جلس على المائدة قال
 للغلام ابن الرجل قال هو على الباب فقال دخل غلاما دخل امرأ مرتل بصب على المائدة فلما فرغ قال له
 اصلح حمارك قال لا املك حمار ثم قال لا املك دراهم التقفة فقال لا فامر له بالف درهم ويزوج جمال حربة بسفرة
 وبالات ذكرها فانصحه ذلك ثم اتفق الامر حربة على القواد فقال لهم اذنون ما اهناكم الا لاما اعلم انك في شيا
 ندت الرضا وعلي اطلاعه ورأيت هذا الرجل هناك وكتبه دعوة العزيمة جملة عند القبران يزور قبور ولاية حراسان
 وسمع هذا التهليل يدعوا الله عز وجل وبسال ما قد امرته به فلما رأى ابا الله تعالى فرمياد عنده فرمياد
 هذا الشهيد فاجبته انا ربي حسن اجا به اعز وجل هذا الرجل على يدي ولكن يعني وبينه قصاص في شيء قالوا وما هو
 ان هذا الرجل اهاراني وعلى تلك الاهارا رشح عليه ليشي عصيم فصرعنه محلى في الوقت ركبني برجله وقال لك ذلك
 بهذه الحال يطبع في ولاية حراسان وفره ليس فقال لها القواد انت امير اعطيت عنده وحمله في حل حتى تكون قد
 اكلت الصنيمة اليه قد فطرت وكان حربة بعد ذلك يزور هذا الشهيد ونقج ابنته من زيد بن محمد بن زيد العلوي
 قتاليه رضي الله عنه برجان وحوله الى قصر وسكنى ما سلم من القرى وكل ذلك ما كان يوجه من بركة هذا الشهيد
 ولما خرج ابو الحسين محمد بن احمد بن زياد العلوى صدراته عليه وابع لغزوها فجاء بيشابور اخذها اخليفةها واندل
 بشار فدخل حربة وفتح قيادها قال الامير حربة امن صدراته او لا رسول الله صلى الله عليه وآله جبار فجبار ان كفهم حربة لا يخرج
 طلب المعاشر فاضرخ له رسم في كل شهر واطلق عن دوره الى بيشابور فصار ذلك سببا لاجعل اهل الشيشن خارجا من
 وذلك بركة هذا الشهيد على ما ذكرنا تعلم - اهل العباس احمد بن محمد بن احمد بن الحسن بن الحكم قال سمعنا ما اعلمه فما زرته
 المحاكم ببر والود وكان من صحاب الحديث يقول حضرت شهاده رضي الله عنه بظهور فراسته بجلار كيابد خلل المبة لفت



نسخة چاپ نجم الدُوله

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَبَعُّونَ أَحْسَنَهُ

﴿تَذَكَّر لازم﴾

باید توجه داشت که مؤلف - رضوان الله تعالیٰ علیه - در جمع آوری این کتاب نظر داشته است که آنچه از روایات مربوط به امام هشتم علی بن موسی- الرضا علیه السلام در کتب قبل از وی آمده بوده در ابواب مختلفی بمناسبت گردآورده، و مقصودش صرف نقل است اعم از اینکه خبر معتبر باشد یا نه ؟ و چنانکه دیده میشود در چند مورد خبری آورده و خود در صحّت آن خدشه نموده است مثل خبر تحریف قرآن و چند مورد دیگر که رد و یا تأویل کرده است، لذا ما کوشش کردیم اخباری که با اصول مذهبیان چندان سازگار نبود در هنگام ترجمه اشاره به ضعف آن بنماییم تا خواننده محترم توجه به ضعف حدیث داشته باشد و همچنین بداند که مؤلف نیز چنین نظری نداشته است که تنها، احادیث صحیح را در این کتاب بیاورد و هدف او صرف نقل است نه احتجاج .

علی اکبر غفاری

بخش: ج 1

از صفحه 1 تا صفحه 696 (معادل 696 صفحه)

عِيُونُ الْخَيْرِ الرَّضَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، الْعَزِيزِ الْجَبارِ، الرَّحِيمِ الْغَفَّارِ، فَاطِرِ الْأَرْضِ وَ
السَّماءِ، خَالِقِ الظُّلْمَةِ وَالصَّيَاءِ، مُقْدِرِ الْأَزْمَةِ وَالدُّفُورِ، مُذَبِّرِ الْأَسْبَابِ وَ
الْأُمُورِ، بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، الْمُطْلِعُ عَلَىٰ مَا ظَهَرَ وَأَشْتَرَ، الْعَالِمُ بِمَا سَلَقَ وَ
غَبَرَ، الَّذِي لَهُ الْمِلْئُ وَالظُّلُولُ وَالقُوَّةُ وَالْحَوْلُ.

أَحْمَدُهُ عَلَىٰ كُلِّ الْأَخْوَالِ، وَأَسْتَهِدُهُ لِأَفْضَلِ الْأَعْمَالِ، وَأَغُودُ بِهِ مِنَ الْغَيِّ وَ
الضَّلَالِ، وَأَشْكُرُهُ شُكْرًا أَسْتَوْجِبُ بِهِ التَّمْرِيدُ وَأَسْتَنْجِزُ بِهِ الْمَوْاعِيدُ وَأَسْتَعِيْهُ
عَلَىٰ مَا يُسْعِيْ بِنَ الْمَلَكَيْهِ وَالْوَعِيدِ.

مرآتِیْتَ کِتَابِ مَوْلَانِیْ مُحَمَّدِ حَسَنِ سَدِیْدِی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمة مؤلف

حد و سپاس خداوندی را سزد که یکتا و قدرتمند است، با عزت و با
جروت است، خداوند مهربان و آمرزنده، خالق آسمان و زمین و نور و ظلمت؛
خداوندی که مقدار زمان و روزگار را معین فرموده است؛ خداوند
مُسَبِّبُ الأَسْبَابِ، زنده کننده مردگان، آنگاه بر آشکار و نهان، عالم به گذشته و
آینده، صاحبِ مُكْنَت و قدرت.

اورا در هر حالی سپاس می‌گویم، و برای بهترین کارها از اوراهنمایی می‌جوم
و از گمراهی و ضلالت به او پناه می‌برم و اورا شکر می‌کنم آنگونه که موجب
افزونی نعمت و رسیدن به وعده‌های الهی گردد، و از او می‌خواهم تا مرا بر اعمالی
که انسان را از هلاکت می‌رهاند کمک فرماید.

وأشهد أن لا إله إلا الله، الأول فلَا يُوصَفُ بِابْتِدَاءٍ، وَالآخِرُ فَلَا يُنْتَعَتُ
بِابْتِهَاءٍ، إِلَهًا يَذُومُ وَيَبْقَى، وَيَعْلَمُ السَّرَّ وَأَخْفَى، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
الْمَكِينُ وَرَسُولُ الْأَمِينِ، الْمَعْرُوفُ بِالطَّاعَةِ، الْمُتَّجَبُ لِلشَّفَاعَةِ، فَإِنَّهُ أَرْسَلَهُ
لِإِقَامَةِ الْعِوجَجِ، وَبَعْثَةِ لِتَضْبِطِ الْحُجَّاجِ، لِيَكُونَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَحُجَّةً عَلَى
الْكَافِرِينَ، وَمُؤَيَّدًا بِالْمَلَائِكَةِ الْمُسَوْمِينَ، حَتَّى أَظْهَرَ دِينَ اللَّهِ عَلَىٰ كُرُّهِ الْمُشْرِكِينَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيَّبَيْنَ.

وأشهد أن عليّ بن أبي طالبٍ أمير المؤمنين، ومولي المسلمين، و الخليفة رسول رب العالمين، وأشهد أن الأئمة من ولده حجج الله إلى يوم الدين وورثة علم التبيين،

شهادت می‌دهم که معبدی نیست جز «الله» خداوندی که «اول» است هر چند نمی‌توان اورا «نخستین» نامید، و نیز خداوندی که «آخر» است هر چند نمی‌توان اورا «پایان» نام نهاد.^(۱)

خداوندی که دائمی و همیشگی است و از اسرار و خفاها آگاه است.

وشهادت می‌دهم که محمد بنده پُرآرج و پیامبر امین او است، او به اطاعت خداوند معروف است و برای شفاعت کردن برگزیده شده است، خداوند اورا برای از بین بردن کُری‌ها و ارائه حجت‌ها فرستاده تا برای مؤمنین رحمت و بر کافرین حجت باشد، او را با ملائکه تأیید فرمود تا اینکه دین خداوند را علی‌رغم میل مشرکین آشکار و پیروز گردانید، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و گواهی می‌دهم که عليّ بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولی و سرپرست مسلمین و الخليفة رسول رب العالمین است، وشهادت می‌دهم که اعمه هدی، که

۱- زیرا اگر اورا متصف به ابتداء و انتهاء بدانیم این توهم پیش می‌آید که ذات اقدس او محدود به زمان است یعنی اورا در آغاز و انجام زمان تصور کنیم، به عبارت دیگر ممکن است تصور غایب که او قبل از اولین موجود و بعد از آخرین موجود قرار دارد که در این صورت او محدود به زمان خواهد بود؛ و حال آنکه اینطور نیست بلکه مراد از «اول» و «آخر» بودن او، همیشگی بودن او است و نه در ابتداء و انتهاء زمان قرار داشتن.

صلواتُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.
 أَقَاءَ بَعْدَ قِيلَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيْيَ بنِ الْحُسَيْنِ بنِ مُوسَى بنِ بَابُوِيَّهِ الْقَمِيِّ الْفَقِيهِ
 مُصْتَفِّ هَذَا الْكِتَابِ - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - وَقَعَ إِلَيْيَ قَصِيدَتَانِ مِنْ قَصَائِدِ الصَّاحِبِ
 الْجَلِيلِ، كَافِي الْكُفَآةِ أَبِي الْقَاسِمِ إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَبَادٍ - أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ، وَأَدَمَ
 دَوْلَتَهُ وَنَعْمَاءَهُ وَسُلْطَانَهُ وَأَعْلَاهُ - فِي اهْدَاءِ السَّلَامِ إِلَى الرَّضَا، عَلَيْيَ بنِ مُوسَى بنِ
 جَعْفَرِيْنِ مُحَمَّدِيْنِ عَلَيْيَ بنِ الْحُسَيْنِ بنِ عَلَيْيَ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ،

فرزندان اویند، تا روز قیامت بر مردم حُجَّتند و وارثِ علم پیامبران می باشدند
 درود و رحمت و سلام و برکات خداوند بر همگی آنان باد.

چنین گوید: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه -
 که خداوند رحیش را از او دریغ ندارد - مُصْتَفِّ این کتاب: دو قصیده از قصاید
 صاحب بزرگوار ابوالقاسم اسماعیل بن عباد^(۱) که خداوند عمرش را طولانی
 گرداند و قدرت و دولت و مُكْنَثَت را مستدام بدارد - به دستم رسید، این دو
 قصیده شامل درود و سلام به ساحت اقدس حضرت رضا عليه السلام بود و از آنجا که
 او مُحِبٌ و دوستدار اهل بیت عليه السلام است و معتقد به ولایت و امامت و اطاعت آن

- اسماعیل بن عباد معروف به صاحب این عباد و ملقب به کافی الکفآة شیعه و از وزراء آل بابویه بوده
 است، او در فضل و کمال و علم بگانه عصر خویش بود، و سادات و علّویین و علماء در نزد او محلی رفیع و
 منزلی والا داشتند، جمعی از علماء کتابهایی برای او تألیف نموده اند از جمله شیعه صدوق که کتابی عيون
 اخبار الرضاع « را به عنوان هدیه به کتابخانه ایشان تألیف کرده است؛ صاحب این عباد در نشیع و حب
 اهل بیت علیهم السلام بگانه بود، همانطور که گذشت اورا «صاحب» و نیز «کافی الکفآة» لقب داده اند.
 «صاحب» بدین جهت که مصاحب و هدم محمد بن عصیه وزیر رُکن الدّوله بوده است؛ و «کافی الکفآة»
 (کفایت کننده همه کفایت کنندگان) از این رو که وزیر سلطان فخرالدوله دیلمی بود و تمام مسائل مهم
 مملکت را عهده دار بود، مشکلات را حل می کرده است، جناب صاحب این عباد خود، دارای تألیفات بسیار
 بوده، کتابخانه عظیم و پر روتق داشته است.

اقباس از: فوائد الرضویه (حاج شیخ) عباس قمی ، انتشارات مرکزی ، ۱۳۲۷ ج ۱ ، ص ۴۵ .

فَصَنَّفْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِخِزَانَتِهِ الْمَعْمُورَةِ بِبَقَايَهِ، إِذْ لَمْ أَجِدْ شَيْئاً آثَرَ عِنْهُ وَأَخْسَنَ مَوْقِعاً لَدَيْهِ مِنْ عُلُومِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، لِتَعْلِيقِهِ بِحَبْلِهِمْ وَاسْتِمْسَاكِهِ بِوَلَاتِهِمْ، وَاعْتِقادِهِ بِقَرْضِ طَاعَتِهِمْ، وَقَوْلِهِ يَا مَامَاتِهِمْ وَإِكْرَامِهِ لِذَرَّتِهِمْ - أَدَمَ اللَّهُ عِزَّهُ - وَإِحْسَانِهِ إِلَى شَيْعَتِهِمْ، قَاضِيَاً بِذَلِكَ حَقَّ إِنْعَامِهِ عَلَيَّ، وَمُتَقَرِّبَاً بِهِ إِلَيْهِ لِأَيْدِيهِ الرُّثْرُ عِنْدِي، وَمِنْهُ الْغُرَّ لَدَيَّ، وَمُتَلَافِيَاً بِذَلِكَ تَقْرِيبِيِّ الْوَاقِعِ فِي خِدْمَةِ حَضْرَتِهِ.

رَاجِياً بِهِ قَبْلَةَ لِعُذْرِيْ ، وَعَفْوَةَ عَنْ تَقْصِيرِيْ، وَتَحْقِيقَةَ لِرَجَائِيْ فِيهِ وَأَمْلِيْ، وَاللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ يَبْسُطُ بِالْعَدْلِ يَدَهُ، وَيُعْلِي بِالْحَقِّ كَلِمَتَهُ، وَيُدِيمُ عَلَى الْخَيْرِ قُدْرَتَهُ [وَ] يَسْهُلُ الْمُجَاهَ بِكَرْمِهِ وَجُودِهِ.

وَابْتَدَأْتُ بِذِكْرِ الْقَصِيدَتَيْنِ لِأَنَّهُمَا سَبَبُ لِتَضْيِيقِ هَذَا الْكِتَابَ، وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

بزرگواران می باشد و به فرزندان آنان اکرام و احترام می نماید و به شیعیان آن خاندان احسان می کند، لذا چیزی را در ترد او ارزشمندتر از علوم (روايات) اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیافتنم چون بریسمان هدایت و ولایت آنان چنگ زده و طاعتمند را گردن نهاده و امامتشان را پذیرفته است - خداوند عزش را پایدار کند - .

و اینجا که می خواستم محبتها و آلطاف او را که نسبت به من ابراز نموده بوده جبران کنم و در نزد او تقریب جویم و کوتاهی های خود را در مورد خدمتش تلافی نمایم، لذا این کتاب را برای کتابخانه پُر رونقش تألیف نمودم، به این امید که عذرم را پذیرد و از کوتاهی و تقصیرم درگذرد و امید و آرزویی که نسبت به آن جناب دارم تحقق بخشد. خداوند متعال دست او را به عدل بگستراند و با حق، نام و مرام او را بلندآوازه گرداند، و توانایی اش را بر کارهای خیر مستدام بدارد و سختی ها را با لطف و کرمش آسان گردداند.

و در آغاز، این دو قصیده را آوردم چه اینکه، در واقع، این دو قصیده سبب تألیف این کتاب می باشد. و توفیق انجام کار با خداوند است.

قال الصَّاحِبُ الْجَلِيلُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبَادٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي إِهْدَاءِ السَّلَامِ
إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَالسَّلامِ:

١ يَا سَائِرًا زَائِرًا إِلَى طُوسَ قَشْهَدِ ظَهِيرٍ وَأَرْضِ تَقْدِيسِ
أَكْرَمِ رَمَسِ لِخَيْرِ مَرْمُوسِ
مِنْ مُخْلِصٍ فِي الولَاءِ مَغْمُوسِ
كَانَ بِطُوسَ الْفِنَاءِ تَعْرِيَسِ
مُنْتَسِفًا فِيهِ قُوَّةُ الْعَيْسِ
وَبِالسَّنَا وَالسَّنَا مَرْمُوسِ
وُجُوهُ ذَهْرِيٍّ يَعْقِبُ تَعْبِيسِ
إِنِّي لَوْ كُنْتُ مَالِكًا أَرَبِي
وَكُنْتُ أَفْضَلُ الْعَزِيزَ مُرْتَجِلاً
لِمَشْهَدِ بِالذَّكَاءِ مُلْتَحِفِ
يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَادَتِي ضَحِيكَثُ

جناب صاحب اسماعيل بن عباد - رضي الله عنه - در اهداء درود وسلام به
ساحت اقدس ثامن الائمه ابوالحسن حضرت رضا عليه السلام چنین گوید:

۱- ای که به زیارت طوس - محل پاک و سرزین قید است - رهسپاری!
۲- سلام مرا به حضرت رضا عليه السلام برسان و نزد بهترین قبر که صاحب آن
بهترین به خاک سپردگان است فرود آی.
۳- قسم به خداوند، قسمی که از انسانی مخلص و غرق در ولاء اهل بیت
صادره شده است.

۴- که اگر برآوردن آرزو هایم به دست خودم بود، در مقابل خانه
(حضرت رضا) در طوس اقامت می گزیدم.

۵- و همچون شتران تیز پا می دویدم.

۶- به سمت حرمی که از نور و درخشندگی پوشیده شده و با نور و علو مقام
مدفن است و هدم.

۷- ای سرورم، ای زاده سرو رانم، روزگار من، بعد از ناراحتی و عبوسی،
خندان گشت.

لَمَا رَأَيْتُ النَّوَاصِبَ اسْتَكَسْتُ
رَأْيَاتُهَا فِي زَمَانِ تَشْكِيسِ
٩ صَدَعْتُ بِالْحَقِّ فِي وَلَا يَكُونُ
وَالْحَقُّ كَانَ، غَيْرُ مُنْخُوسِ
يَا ابْنَ النَّبِيِّ الَّذِي بِهِ قَمَعَ اللَّهَ^{١٠} ظُهُورَ الْجَبَابِرِ الشَّوَّسِ
١١ وَابْنَ الْوَصِيِّ الَّذِي تَقَدَّمَ فِي الْفَضْلِ عَلَى الْبُزُولِ الْقَنَاعِيِّسِ
وَ حَائِزَ الْفَخْرِ غَيْرُ مُنْتَقْصِ
١٣ إِنَّ بَنِي النَّصْبِ كَالْيَهُودِ وَ قَدْ
يُخْلَطُ تَهْوِيدُهُمْ بِتَمْجِيسِ
كَمْ دُفِنُوا فِي الْقُبُورِ مِنْ نَجْسِ
١٥ عَالِمُهُمْ يَعْنِدُ مَا أَبَا جِسْتَهُ
فِي جَلْدِ ثَوْرٍ وَ مَشِكِ جَامُوسِ

- آن زمان که پرچم نواصیب را در زمان سرنگونی اش، واژگون دیدم.
- در مورد ولایت شما، حق را آشکارا بیان نمودم، و حق پیوسته مبارک (و یا بی عیب) بوده است.
- ای فرزند پیامبری که خداوند به دست او جباران گردنش را ذلیل کرد.
- ای فرزند وصی پیامبر، وصیی که در فضیلت بر مردان با تجربه و کارآمد پیشی گرفته است.
- ای که فخر و شرف را بلا منازع به دست آورده ای و لباس مجدد و بزرگواری را بی هیچ شک و شباهی بر تن نموده ای.
- نواصیب مانند یهودند و گاه یهودیتشاران با محوسیت نیز مخلوط می شود.
- چه نجسهاشی که در قبرستان مسلمین دفن شده اند که بهتر می بود که در گورستان مسیحیان دفن می شدند.
- عالم آنها - هنگامی که با او بحث می کنم - همچون گاو نر غضب آلد (وبی منطق) است.

[إِذَا تَأْمَلْتُ شَوَّمْ جَبَهَتِهِ
 ۱۷ لَمْ يَعْلَمُوا وَالْأَذَانُ يَرْفَعُكُمْ
 أَنْتُمْ جِبَالُ الْيَقِينِ أَغْلَقُهَا
 كُمْ فِرْقَةٌ فِيكُمْ تُكَفِّرُنِي
 فَقَمَعْتُهَا بِالْجَاجِ فَانْخَذَلَتْ
 ۲۱ إِنَّ ابْنَ عَبَادٍ اسْتَجَارَ بِكُمْ
 كُونُوا أَيَا سَادَتِي وَ سَائِلَهُ
 ۲۳ كُمْ مِدْحَةٌ فِيكُمْ يُحَيِّرُهَا]

۱۶- چون در چهره شومش خوب بنگری، آثار شیطان را در آن می یابی.

۱۷- اینان اذان را - که باعث علو مقام شماست - از صدای ناقوس کلیسا

تمیز نمی دهند.

۱۸- شها ریسمان (محکم) یقین هستید که بدان مادام **العمر چنگ** می زنم و غم و اندوه مرا می زداید.

۱۹- چه بسیار گروههایی که به خاطر شها مرا تکفیر می کنند و من آنها را خوار و ذلیل کرده ام.

۲۰- با حجت و دلیل آنها را قلع و قمع کردم و آن نامبارگان از مقابل من گریختند.

۲۱- ابن عباد خود را در پناه شها قرار داده است و در نتیجه حتی از شیران بیشه نیز وحشتی ندارد.

۲۲- شها، ای سرورانم، در نزد خدا، شفیع او باشد تا خداوند او را در بهشت های خود جای دهد.

۲۳- چه بسیار مدیحه هایی که درباره شها می سراید که در زیبائی همچون پر طاووس می باشد.

وَ هُدِّهِ كَمْ يَقُولُ فَارِثَهَا قَدْ نَزَرَ الدُّرُّ فِي الْقَرَاطِيسِ
 ۲۵ يَمْلِكُ رَقَّ الْقَرِيفِ مُلْكَ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بِلْقِيسِ
 بَلْغَةُ اللَّهُ مَا يُؤْمِلُهُ حَتَّى يَزُورَ الْإِمَامَ فِي طُوسِ
 ﴿ وَلَهُ أَيْضًا فِي إِهْدَاءِ السَّلَامِ، إِلَى الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

۱ يَا زَائِرًا قَدْ نَهَضَنَا مُبْتَدِرًا قَدْ رَجَضَنَا
 وَ قَدْ مَضَى كَانَةُ السَّبَرِقُ إِذَا مَا أَوْمَضَنَا
 ۳ أَلْفَنْ سَلَامِي زَائِرًا بَطْوَسَ مَوْلَايَ الرَّضا
 سِبْطَ السَّبِيِّ الْمُضْطَفِي وَابْنَ الْوَصِيِّ الْمُرْتَضَا
 ۵ مَنْ حَازَ عِزًا أَفْعَسَنَا وَ شَادَ مَجْدًا أَبْيَضَنَا
 وَ قُلْنَ لَهُ مِنْ مُخْلِصٍ يَرَى الْوَلَا مُفْتَرِضًا
 ۷ فِي الصَّدْرِ لَفْحٌ حَرَقَةٌ تَشَرُّكٌ قَلْبِي حَرَضَنَا

۲۴- خواننده این مدیحه‌ها، چه بسیار می‌گوید: (ابن عباد) دُرَّ مروارید را در کاغذ پراکنده است.

۲۵- گوینده این اشعار ورقه شعر خود را، همچون سلیمان که عرش بلقیس را مالک شد، مالک است (و بدان افتخار می‌کند).

۲۶- خداوند او را به آمال و آرزوهاش برساند تا اینکه امام را در طوس زیارت کند.

و نیز این قصیده، در اهداء سلام به حضرت رضا علیه السلام مربوط به اوست

۱ و ۲- ای زائری که برخاستی و با عجله می‌دوزی، و همچون برق در حرکتی.

۳- در طوس سلام خالصانه مرا به مولایم حضرت رضا علیه السلام برسان.

۴- نوئه پیامبر برگزیده، و فرزند وصی پسندیده.

۵- همان کس که دارای عزتی ثابت، و مجد و عظمتی درخشان است.

۶ و ۷ و از قول شخص ارادتمندی که ولایت (او) را بر خود واجب می‌داند او

مِنْ نَاصِبِيْنَ لَعَادُوا
فَلْبَ الْمَوَالِيْنَ مُمْرِضًا
۹ صَرَخَتْ عَنْهُمْ مُعْرِضًا
وَ لَمْ أَكُنْ مُعْرِضًا
نَا بَذْنَهُمْ وَ لَمْ أَبَالْ
إِنْ قَيلَ فَدَ تَرَضًا
۱۱ يَا حَبَّذا رَفْضِي لِمَنْ
نَا بَذْكُمْ وَ أَبْغَضَا
وَ لَوْ عَلَى جَمْرِ الْغَصَّا
۱۳ لَكِئَنِي مُفْسَقُ
يَقِينِي خَطْبٌ عَرَضَا
مِنْ قَضِيَّهِ وَ عِوْضَا
۱۵ آمَانَةً مُورَدَةً
عَلَى الرَّضَا لِيَرَفْضِي
رَامَ ابْنُ عَبَادٍ بِهَا شَفَاعَةً لَنْ تَدْحِضَا

را بگوی که در سینه‌ام سوزشی هلاک گشته است.

- از دست ناصبیانی که قلب دوستان را دردمند کرده‌اند.

- از آنها اعراض می‌کنم و با صراحة درباره‌شان (صریح) سخن می‌گویم و
کنایه بکار نمی‌برم.

- با آنها می‌جنگم و برایم مهم نیست که بگویند: رافضی^(۱) شده است.

- ای خوش‌آن رفض و ترکی که نسبت به دشمنان شما باشد.

- اگر می‌توانستم به زیارت می‌رفتم اگرچه برآتشی افروخته ایستاده یا سوار باشم.

- لکن (افسوس) در بنده مسائلی که پیش آمده است گرفتارم. (از این

رو) - مذاحی ام را به جای زیارت قرار دادم.

- این اشعار امانت است و بر حضرت رضا علیه السلام خوانده می‌شود تا آن

جناب راضی و خشنود گردد.

- این عباد با این مدیحه سرائی امید شفاعت زوال ناپذیری را دارد.

۱- «رافضی» از ماده «رفض» به معنی ترک کردن، است. و شیعیان را «رافضی» گویند چون شیخین ←

حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيِّ بِهَمَدَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ قَالَ فِينَا بَيْتٌ شِعْرٍ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ التَّخَعُّبِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْقَلِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَا قَالَ فِينَا فَائِلٌ بَيْتًا مِنَ الشَّغْرِ حَتَّى يُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدْسِ.

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَفْمِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدُحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَاتٍ، يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلِكٍ مُقْرَبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ. مرکز تحقیقات کویر خواجه حسینی

از عبد الله بن فضل هاشمی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر کس در باره ما یک بیت شعر بگوید خداوند در بهشت برای او خانه ای می سازد».

ونیز از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: «کسی در باره ما یک بیت شعر نگفته است مگر اینکه به روح القدس مؤید می شود».

ونیز از امام رضا علیه السلام منقول است که فرمودند: «مؤمنی در باره ما مدبیجه سرائی نکرده است مگر اینکه خداوند در بهشت برای او شهری هفت برابر دنیا بنا سازد و هر ملک مُقرَب و نبی مُرسلي او را در آن شهر زیارت کند».

→ راترک نگفته اند و علی علیه السلام را امام می دانند.

فَأَخْرِجَ اللَّهُ لِلصَّاحِبِ الْجَلِيلِ التَّوَابَ عَلَى جَمِيعِ أَفْوَالِهِ الْحَسَنَةِ وَأَفْعَالِهِ
الْجَمِيلَةِ وَأَخْلَاقِهِ الْكَرِيمَةِ وَسِيرَتِهِ الرَّضِيَّةِ وَسُنُنِهِ الْعَادِلَةِ وَبَلَغَةُ كُلِّ مَأْمُولٍ
وَصَرَفَ عَنْهُ كُلَّ مَخْذُورٍ وَأَظْفَرَهُ بِكُلِّ خَيْرٍ مَظْلُوبٍ وَأَجَارَهُ مِنْ كُلِّ
بَلَاءٍ وَمَكْرُوهٍ بِمَنِ اسْتَجَارَ بِهِ مِنْ حُجَّجِهِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُهُ فِي
بعضِ آشْعَارِهِ فِيهِ:

۱. إِنَّ ابْنَ عَبَادٍ اسْتَجَارَ بِمَنْ يَشْرُكُ عَنْهُ الصُّرُوفَ مَصْرُوفَة

وَفِي قُولِهِ فِي قصيدةٍ أُخْرَى:

۲. إِنَّ ابْنَ عَبَادٍ اسْتَجَارَ بِكُمْ فَكُلُّ مَا لَحَقَهُ سِعْكَفَاهُ
وَجَعَلَ اللَّهُ شُفَاعَةً لِلَّذِينَ أَسْمَأْوُهُمْ عَلَى نَفْسِ لَحَافِيهِ:
شَفِيعٌ إِسْمَاعِيلٌ فِي الْآخِرَةِ مُحَمَّدٌ وَالْعِثْرَةُ الطَّاهِرَةُ

پس خداوند جناب صاحب بن عباد را به خاطره همه گفتار نیکو و اعمالی حسن و اخلاقی کریم و روش پسندیده و سنت عادله اش ثواب بسیار عنایت فرماید و به خاطر این دو شعرش که گفته:

۱- فرزند عباد به کسانی که مشکلات و بلاها را از او دفع می‌کنند پناهنده شده است. و نیز در قصيدة دیگری گفته است:

۲- فرزند عباد به شما پناه آورده است و با این کار از هرچه که می‌ترسد در امان خواهد بود، خداوند به حق کسانی که به آنها پناه برده، آرزوهاش را برآورد و ناراحتی‌ها را از او دور کند و او را به هر خیری که می‌خواهد برساند و از هر بلائی حفظ کند.

و إن شاء الله، کسانی را که نامهایشان بر نگین انگشت‌تریش نقش بسته است، شفیع او گرداند.

شفیع اسماعیل در آخرت، حضرت محمد ﷺ و عترت پاکش هستند.

وَجَعَلَ دُولَةً مُتَسْعَةً الْأَيَامِ، مُتَّصِلَةً النَّظَامِ، مَفْرُونَهُ بِالدَّوَامِ، مُمْسَأَهُ إِلَى التَّنَامِ، مُؤْذِنَهُ لَهُ إِلَى سَعَادَةِ الْأَيَّدِ، وَبَاقِيَتُهُ إِلَى غَايَةِ الْأَمْدِ بِمَنْهُ وَفَضْلِهِ

﴿ذِكْرُ أَبْوَابِ الْكِتَابِ، وَجُمِلَتُهَا تِسْعَةٌ وَسِئُونَ بَابًا﴾

- ١- بَابُ الْعِلْمِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَ عَلَيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الرَّضَا.
- ٢- بَابُ فِي ذِكْرِ مَا جَاءَ فِي أَمْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْمِهَا.
- ٣- بَابُ فِي ذِكْرِ مَوْلِدِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ٤- بَابُ فِي نَصِّ أَبْيَ الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى ابْنِهِ عَلَيَّ
ابْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالإِمَامَةِ وَالْوَصِيَّةِ وَيُذَكَّرُ فِيهَا ثَمَانِيَّةً وَعِشْرُونَ نَصَّاً.
- ٥- بَابُ فِي ذِكْرِ نُسْخَةِ وَصِيَّةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.
- ٦- بَابُ النُّصُوصِ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالإِمَامَةِ فِي جُمْلَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَثْنَيْنِ
عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

و دولتش را به لطف وفضل خود طولانی و بادوام و پیوسته نظام و منتهی
گرداند و تا انتهای روزگار مستدام بدارد.

﴿فَهِرَسْتَ أَبْوَابَ أَيْنَ كِتَابٌ وَآنٌ ٦٩ بَابٌ أَسْتَ﴾

- ١- عَلَتْ مَلْقَبُ شَدِّنِ حَضُورُتْ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِهِ «رَضَا».
- ٢- آنچه درباره مادر گرامی آنحضرت عليهم السلام واسم ایشان روایت شده است.
- ٣- زمان ولادت حضرت رضا عليهم السلام.
- ٤- تصریح و نص امام کاظم عليه السلام درباره امامت ووصایت فرزندشان
حضرت رضا عليهم السلام که ۲۸ یا ۲۹ مورد آن ذکر خواهد شد.
- ٥- نسخه وصیت حضرت موسی بن جعفر عليهم السلام.
- ٦- نصوص و تصریحات درباره امامت حضرت رضا عليهم السلام در ضمن دوازده
امام عليهم السلام.

- ۷- باب جملی مِنْ أَخْبَارِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَمَعَ مُوسَى بْنِ الْمَهْدِيِّ.
- ۸- باب الأخبار التي رویت في صحة وفات أبي إبراهیم موسى بن جعفرین-
- مُحَمَّدْ بْنُ عَلَيٰ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلَيٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
- ۹- باب ذکر من قتل الرشید من أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في ليلة واحدة بعد قتله لموسى بن جعفر علیهم السلام سوى من قتل منهم في سائر الأيام والليالي.
- ۱۰- باب السبب الذي من أجله قيل بالوقف على موسى بن جعفر علیهم السلام.
- ۱۱- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار في التوحيد، وخطبة الرضا عليه السلام في التوحيد.
- ۱۲- باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان وأصحاب المقالات في التوحيد عند المأمون
-
- ۷- گوشه‌هایی از تاریخ امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید و موسی بن مهدی.
- ۸- اخباری که درباره صحبت وفات امام کاظم پیری روایت شده است.
- ۹- ساداتی که هارون الرشید، بعد از به قتل رساندن امام کاظم پیری همگی را در یک شب به قتل رساند و اینان غیر از ساداتی هستند که در سائر اوقات به قتل رسیدند.
- ۱۰- علت توقف واقفه^{۱۱} بر امام کاظم پیری و عدم قبول امامت رضا پیری.
- ۱۱- اخبار و خطبه‌ای که از حضرت رضا پیری درباره توحید رسیده است.
- ۱۲- مناظرة امام رضا پیری با اهل ادیان درباره توحید در حضور مأمون.
-
- ۱- واقعه گروهی از شیعه بودند که در امامت امام کاظم پیری توقف کرده و امامت امام رضا پیری را پذیرفتند.

- ١٣- باب في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع سليمان المروزي
مشكلاً خراسان عند المأمون في التوحيد.
- ١٤- باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون مع أهل
الميل والمقالات، وما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمة
الأنبياء عليهم السلام.
- ١٥- باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون [في عصمة
الأنبياء عليهم السلام].
- ١٦- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من حديث أصحاب الرسّ.
- ١٧- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل: «وَقَدِّيْنَا
بِذِيْجٍ عَظِيْمٍ».
- ١٨- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صلى الله عليه وآله
وسلم: أنا ابن الذبيحين.
- ١٩- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في علماء الأمام.

- ١٣- مناظرة امام رضا عليه السلام با سليمان مروزی عالم خراسان در باره توحید،
در حضور مأمون.
- ١٤- مناظرة دیگری از امام رضا عليه السلام با اهل سائر ادیان و جوایی که
به علی بن محمد بن جهم در باره عصمت انبیاء عليهم السلام داده اند.
- ١٥- مناظرة دیگری از حضرت رضا عليه السلام با مأمون در باره عصمت انبیاء،
- ١٦- سخنان حضرت رضا عليه السلام در باره «اصحاب الرسّ».
- ١٧- سخنان حضرت رضا عليه السلام در باره آیة شریفه: «وَقَدِّيْنَا بِذِيْجٍ عَظِيْمٍ».
- ١٨- سخنان حضرت رضا عليه السلام در باره حدیث نبوی: «أَنَا أَبْنَى الْذَّبِيْحَيْنَ».
- ١٩- سخنان حضرت رضا عليه السلام در باره علماء امام.

- ٢٠- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ في وَصْفِ الْإِمَامَةِ وَذِكْرِ فَضْلِهِ وَرُتْبَتِهِ.
- ٢١- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ في تَزْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.
- ٢٢- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ في الإِيمَانِ وَأَنَّهُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِفْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ.
- ٢٣- باب في ذِكْرِ مَجْلِسِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ قَعَ الْمُؤْمِنُونَ فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْعِشْرَةِ وَالْأَمْمَةِ.
- ٢٤- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خَبَرِ الشَّامِيِّ وَمَا سَأَلَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ٢٥- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ في زَيْدِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ٢٦- باب ما جاءَ عن الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ الْأَخْبَارِ التَّاِدِرَةِ فِي قُثُونِ
-
- ٢٠- سخنان حضرت رضا عليه السلام درباره صفت امام و امامت و فضل امام و رتبه امام.
- ٢١- سخنان حضرت رضا عليه السلام درباره ازدواج حضرت فاطمه عليها السلام.
- ٢٢- سخنان حضرت رضا عليه السلام درباره ایمان و اینکه ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح.
- ٢٣- سخنان و مناظره حضرت رضا عليه السلام با مأمون درباره فرق بین «عترت» و «آمنت».
- ٢٤- سخنان حضرت درباره مرد شامي و سؤالات او از امير المؤمنين عليه السلام.
- ٢٥- سخنان حضرت رضا عليه السلام درباره زید بن علی عليه السلام.
- ٢٦- سخنانی نظر از حضرت رضا عليه السلام در موضوعات مختلف.

شَشِيْ.

- ٢٧ - بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَارُوتٍ وَمَارُوتٍ.
- ٢٨ - بَابُ فِيمَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَفَرِّقَةِ.
- ٢٩ - بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ التَّبَيِّنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَشَوّرَةِ.
- ٣٠ - بَابُ فِيهَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمَجْمُوعَةِ.
- ٣١ - بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنِ الْعِلْلَ.
- ٣٢ - بَابُ ذِكْرٍ مَا كَتَبَ بِهِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِي جَوَابِ مَسَائِلِهِ فِي الْعِلْلَ.
- ٣٣ - بَابُ الْعِلْلِ الَّتِي ذَكَرَ الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ فِي آخِرِهَا أَنَّهُ سَمِعَهَا مِنَ الرَّضَا عَلَيْيَهِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَشَيْئًا بَعْدَ شَيْئًا،

- ٢٧ - سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره هاروت و ماروت.
- ٢٨ - سخنان حضرت رضا علیه السلام در مسائل گوناگون.
- ٢٩ - آنچه از حضرت رضا علیه السلام در نعمت و وصف حضرت رسول علیه السلام نقل شده است.
- ٣٠ - سخنان گردآوری شده از حضرت رضا علیه السلام.
- ٣١ - علل و فلسفه مسائل گوناگون که توسط حضرت رضا بیان شده است.
- ٣٢ - نامه حضرت رضا علیه السلام به محمد بن سنان در جواب به سوالات او در باره علت و حکمت یا فلسفه احکام مختلف.
- ٣٣ - علت و فلسفه احکامی که فضل بن شاذان، در آخر آن، گفته است آنها را از حضرت رضا علیه السلام در دفعات مختلف شنیده و جمع نموده است و سپس به علی بن محمد بن قتبه نیشابوری اجازه روایت آنرا داده است.

فَجَمِعَهَا وَأَطْلَقَ لِغَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَسَيِّدَةِ الْئَيْسَابُورِيِّ رِوَايَتَهَا عَنْهُ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۴- بَابُ مَا كَتَبَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَأْمُونِ مِنْ مَخْصِنِ الإِسْلَامِ وَشَرَائِعِ الدِّينِ وَمِنْ أَخْبَارِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۵- بَابُ دُخُولِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَيْسَابُورَ وَذِكْرِ الدَّارِ الَّتِي نَزَّلَ بِهَا وَالْمَحَلَّةِ.

۳۶- بَابُ مَا حَدَّثَ يَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَرْبَعَةِ الْئَيْسَابُورِ وَهُوَ يُرِيدُ قَضَاءَ الْمَأْمُونِ بِمَرْوَةِ.

۳۷- بَابُ خَبَرِ نَادِرٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۸- بَابُ خُرُوجِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَيْسَابُورٍ إِلَى طُوسَ وَمِنْهَا إِلَى مَرْوَةِ.

۳۹- بَابُ السَّبِّبِ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ قَبْلَ غَلْبَةِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴۰- مطالی که حضرت رضا علیه السلام درباره اسلام ناب و احکام دین برای مأمون نوشتند و نیز اخباری از آن حضرت.

۴۱- وارد شدن حضرت رضا علیه السلام به نیشابور و محله و خانه‌ای که آن حضرت در آنجا منزل کردند.

۴۲- سخنان حضرت رضا علیه السلام در مربعة نیشابور، در حالیکه از نیشابور به قصد مأمون که در مرو بود، خارج می‌شدند.

۴۳- خبری نادر از حضرت رضا علیه السلام.

۴۴- خروج حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به طرف طوس و از طوس به سمت مرو.

۴۵- دلیل قبول کردن حضرت رضا علیه السلام ولایت عهدی مأمون را، و نیز مسائلی که در این زمینه اتفاق افتاد و افرادی که از این مسأله ناراحت بودند و

ولایة العهد من المؤمنون وذكر ما جرى من ذلك ومن كرهه ومن رضي
به وغير ذلك؛ ولعلي بن الحسين عليه السلام كلام في هذا الشو.

٤٠- باب استئقاء المؤمنين بالرضا عليه السلام وما أراه الله عزوجل من
القدرة في الاستجابة له في إهلاكه من أنكر دلالته في ذلك اليوم.

٤١- باب ذكر ما أتاه المؤمنون من ظرد الناس من مجلس الرضا
عليه السلام والإشخاف به وما كان من دعائه عليه السلام.

٤٢- باب ذكر ما أنشد الرضا عليه السلام للمؤمنين من الشعر في
الحلم والسكوت عن الجاهل وترك عتاب الصديق، وفي استغلال العدو
حتى يكون صديقاً وفي كتمان السر وما أنشد الرضا عليه السلام و
تمثل به.

٤٣- باب ذكر أخلاق الرضا عليه السلام الكريمة ووصف عبادته.

کسانی که از این امر راضی و خشنود بودند و مطالب دیگر، وعلی بن حسین در
این مطلب سخنی دارد.

٤٠- استئقاء مأمون به توسط حضرت رضا عليه السلام وقدرت غایی خداوند در
قبول دعای حضرت رضا عليه السلام و در مورد نابود کردن کسی که منکر معجزه
حضرت در آن روز شد.

٤١- کارهای مأمون برای راندن مردم از محضر مجلس حضرت رضا عليه السلام و
اهانت کردن به آن حضرت و نیز دعای حضرت رضا عليه السلام.

٤٢- اشعاری که حضرت رضا عليه السلام درباره حلم و گذشت کردن از مردم
نادان و سرزنش نکردن دوستان و محبت به دشمن، به گونه ای که دوست شود، و
نیز رازداری، برای مأمون خواندند. و نیز اشعاری که حضرت رضا عليه السلام
خوانده اند و به عنوان ضرب المثل از آن استفاده نموده اند.

٤٣- خلق و خوبی پسندیده و کیفیت عبادت آن حضرت عليه السلام.

- ٤٤- باب ذکر ما کان یتقرّب به المأمورون إلى الرضا عليه السلام من محاولة المخالفین في الإمامة والتفضیل.
- ٤٥- باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه دلائل الأئمة عليهم السلام والرذ على الغلاة والمفوضة لعنةهم الله.
- ٤٦- باب دلائل الرضا عليه السلام وهي اثنان وأربعون دلالة.
- ٤٧- باب دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله دعاءه على بكارين عبید الله بن مصعب بن الزبير بن بكار لما ظلمة.
- ٤٨- باب دلاته فيما أخبر به من أمره أنه لا يرى بعده ولا ترا فكان كما قال.
- ٤٩- باب دلاته عليه السلام في إجابة الله تعالى دعاءه في آل برمك و

٤٤- مناظراتی که مأمون با مخالفین (اهل سنت) ترتیب می داد و طی آن با آنها به مجادله بر می خاست، و به این ترتیب سعی می کرد نظر حضرت رضا علیه السلام را به خود جلب کند.

٤٥- سخنان امام رضا علیه السلام در بیان کیفیت معجزات و علم غیب ائمه علیهم السلام و نیز رد غلاة و مفوپه ^(۱) - لعنهم الله.

٤٦- چهل و چند معجزه از حضرت رضا علیه السلام.

٤٧- معجزه حضرت رضا علیه السلام در مستجاب شدن دعای ایشان در مورد بكار ابن عبدالله بن مصعب بن الزیر که به آن حضرت ظلم و جفا نمود.

٤٨- معجزه آن حضرت در مورد اینکه فرمود: «من بغداد را فی بین و بغداد مرا نمی بیند»، و عاقبت همانطور شد که حضرت فرمودند.

٤٩- معجزه آن حضرت در مستجاب شدن دعای ایشان در حق «برامکه» و

- ۱- «علاة» جمع «عالی» به معنی «غلوکننده» است علاة کسانی هستند که در مورد ائمه غلو کنند و «مفوضة» قائل به تقویض هستند معتقدند انسان در اعمال خود می تواند بدون خواست واردۀ خدا عمل کند.

- إِخْبَارِهِ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ وَبِأَنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَيْهِمْ مِنَ الرَّشِيدِ مَكْرُوْهٌ.
- ٥٠- بَابُ دَلَالَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّهُ يُدْفَنُ مَعَ هَارُونَ فِي بَقِيَّةِ وَاحِدٍ.
- ٥١- بَابُ إِخْبَارِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ سَيُقْتَلُ مَسْمُومًا وَيُقْبَرُ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ الرَّشِيدِ.
- ٥٢- بَابُ صِحَّةِ فِرَاسَةِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَغْرِفَتِهِ بِأَهْلِ الإِيمَانِ وَأَهْلِ النَّفَاقِ.
- ٥٣- بَابُ مَغْرِفَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَمِيعِ الْلُّغَاتِ.
- ٥٤- بَابُ دَلَالَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِجَابَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنِ الْمَسَائِلِ الَّتِي أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَهُ عَنْهَا قَبْلَ السُّؤَالِ، دَلَالَةُ أُخْرَى لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَلَالَةُ أُخْرَى لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

خبر دادن حضرت در مورد اتفاقاتی که برای آنها خواهد افتاد و نیز اینکه از طرف هارون به آنها، بدی خواهد رسید.

- ٥٠- معجزه آن حضرت در پیشگویی این نکته که با هارون در یک مکان دفن خواهند شد.

- ٥١- خبر دادن حضرت رضا علیه السلام درباره مسموم و شهید شدن خویش و نیز مدفون شدن در کنار هارون الرشید.

- ٥٢- فراستی حضرت رضا علیه السلام و تشخیص اهل ایمان و اهل نفاق از یکدیگر.

- ٥٣- آشنائی حضرت رضا علیه السلام به تمام زبانها.

- ٥٤- معجزه حضرت رضا علیه السلام در پاسخ دادن به سوالات حسن بن علی و شاء قبل از اینکه او سوالات خود را مطرح کند و دو معجزه دیگر.

- ۵۵- باب جواب الرضا علیه السلام عن سؤال أبي قرة صاحب الجاثيق.
- ۵۶- باب ذکر ما تکلم به الرضا علیه السلام یخیی بن ضحاک السمرقندی فی الإمامة عند المأمون.
- ۵۷- باب قول الرضا علیه السلام لأنجیه زید بن موسی حینما افتخر علی من فی مجلسیه و قوله علیه السلام فیمن یسی عشرة الشیعیة من أهل بيته و شرک المراقبة.
- ۵۸- باب الأسباب التي من أجلها قتل المأمون علی بن موسی الرضا علیهم السلام بالقسم.
- ۵۹- باب نص الرضا علیه السلام علی ابیه محمد بن علی علیهم السلام بالإمامۃ والخلافة.
- ۶۰- باب وفاة الرضا علیه السلام مسموماً باعیتالی المأمون إیاه.
- ۶۱- باب ذکر خبر آخر فی وفاة الرضا علیه السلام من طریق الخاصة.

- ۵۵- جواب حضرت رضا علیه السلام در مورد دوست جاثیق.
- ۵۶- سخنان حضرت رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی درباره امامت در حضور مأمون.
- ۵۷- گفتار حضرت رضا علیه السلام با برادرشان «زید»، در موقعی که او بر دیگران حاضر در مجلس فخرفروشی می کرد، و نیز سخنان آن حضرت درباره ساداقی که با سایر شیعه بد رفتاری نمایند و مراقب اعمال خود نباشند.
- ۵۸- آنچه باعث شد تا مأمون، حضرت رضا علیه السلام را با سَم شهید کند.
- ۵۹- تصریح حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت امام محمد تقی علیه السلام.
- ۶۰- شهادت حضرت رضا علیه السلام در اثر سُم دادن مأمون.
- ۶۱- خبر دیگری از طریق شیعه درباره وفات حضرت رضا علیه السلام.

- ۶۲- بَابُ مَا حَدَثَ بِهِ أَبُو الْعَصْلَى الْهَرَوِيُّ مِنْ ذِكْرِ وَفَاتَةِ الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ يُسَمُُ فِي عَيْنٍ.
- ۶۳- بَابُ مَا حَدَثَ بِهِ هَرْشَمَةُ بْنُ أَعْيَنَ مِنْ ذِكْرِ وَفَاتَةِ الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ يُسَمُُ فِي الْعَيْنِ وَالرُّمَانِ جَمِيعاً.
- ۶۴- بَابُ ذِكْرِ بَعْضِ مَا قِيلَ مِنَ الْمَرَائِي فِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ۶۵- بَابُ ثَوَابِ زِيَارَةِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَبَرُ ذِكْرِ دِغْبِيلٍ بْنِ عَلَى
الْخُزَاعِيِّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنِ الرَّضَا فِي التَّصْ عَلَى الْقَائِمِ عَجَلَ اللَّهُ
فَرَجَهُ أَوْرَدَتُهُ عَلَى أَثْرِ أَخْبَارِهِ فِي ثَوَابِ الزِّيَارَةِ وَخَبَرُ دِغْبِيلٍ عَيْنَدَ وَفَاتِهِ وَ
ذِكْرِ مَا وُجِدَ عَلَى قَبْرِ دِغْبِيلٍ مَكْتُوبًا.
- ۶۶- بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا فِي ثَوَابِ زِيَارَةِ قَبْرِ فَاطِمَةَ بِشْتِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِقُسْمٍ.

- ۶۲- سخنان ابوالصلت هروی درباره وفات حضرت رضا علیه السلام و اینکه سه
را در دانه انگور به حضرت خوراندند.
- ۶۳- سخنان هرشمه بن آعین درباره وفات حضرت رضا علیه السلام و اینکه سه را در
انگور و آنار به حضرت خوراندند.
- ۶۴- چند مرثیه برای حضرت رضا علیه السلام .
- ۶۵- ثواب زیارت او طی خبری که دغبیل بن علی خزاعی - رحمة الله عليه - از
حضرت رضا علیه السلام در مورد حضرت قائم - عجل الله تعالى فرجه - ذکر کرده است
که من آنرا بعد از اخبار او در ثواب زیارت، آوردم. و نیز خبر دغبیل در موقع
مرگش و نوشته ای که بر قبر دغبیل دیده شد.
- ۶۶- ثوابی که حضرت رضا علیه السلام برای زیارت حضرت حضرت معصومه دختر امام
کاظم علیه السلام ذکر فرموده اند.

- ۶۷- بَابٌ فِي كَيْفِيَّةِ زِيَارَةِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطُوسَ.
- ۶۸- بَابٌ مَا يُبَحِّرُ مِنَ القَوْلِ عِنْدَ زِيَارَةِ جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَزِيَارَةِ أُخْرَى جَامِعَةٍ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
- ۶۹- بَابٌ فِي ذِكْرِ مَا ظَهَرَ لِلنَّاسِ فِي وَقْتِنَا مِنْ بَرَكَةِ هَذَا الْمَسْجِدِ وَعَلَامَاتِهِ وَاسْتِجَابَةِ الدُّعَاءِ فِيهِ، فَذَلِكَ تِسْعَةٌ وَسِتُّونَ بَاباً.



- ۶۷- کیفیت زیارت حضرت رضا علیه السلام در طوس.
- ۶۸- زیارتی که از حضرت رضا علیه السلام برای تمام امه علیهم السلام نقل شده است و نیز زیارت جامعه دیگری.
- ۶۹- برکات و استجابت دعا و معجزاتی که از این قبر مطهر، در این روزگار برای مردم ظاهر شده است.
اینها جمعاً شخصت و نه باب میشود^(۱).

۱- از قرائنسی بنظر میرسد که این فهرست ابواب از نویسنده ای و نسخه برداران کتاب باشد نه از مؤلف آن. (الغفاری)

* (باب العلة التي من أجلها) *

* (سُقِيَ عَلَىٰ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «الرَّضا») *

قَالَ أَبُو جَعْفَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوهِ الْقُوَمِيِّ
الْفَقِيهُ [تَزِيلُ الرَّيْ] مُصَيْفٌ هَذَا الْكِتَابُ - أَعُانَهُ اللَّهُ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَقَةَ
لِمَرْضَاتِهِ:

۱- حَدَّثَنَا أَبُو وَمَحْمَدٍ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ
مَا جَلَوْنَاهُ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ؛ وَالْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
نَاتَانَةُ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيِّ؛ وَالْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِشَامِ
الْمُكَثِّبُ؛ وَعَلَىٰ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِيهِ، عَنْ نَصْرِ الْبَرْنَاطِيِّ قَالَ:
فُلِتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنَّ قَوْمًا مِنْ
مُخَالِفِيكُمْ يَرْعُمُونَ أَنَّ أَبِيكَ إِنَّمَا سَمَاءُ الْمَأْمُونُ الرَّضا لَمَّا رَضِيَهُ لِوَلَا يَةَ عَهْدِهِ

باب ۱

﴿ عَلَتِ مُلْقَبُ شَدِّي حَضْرَتِ عَلَىٰ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِهِ «رَضا» ﴾

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه فقیه، فقیه، ساکن شهری، مؤلف این کتاب - که خداوند او را بر طاعت و بندگی کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید - گوید:

۱- از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کرد: گروهی از مخالفین شما می پندارند که چون مأمون پدر شما را برای ولایت عهدی خود پسندید و برگزید، ایشان را «رضا»^(۱) نامید.

۱- «رضا» بعنی «پسندیده»، «موردنیسته»، «موردنیسته رضایت».

فَقَالَ: كَذَبُوا وَاللَّهُ وَقَبْرُوا، بِلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَاءُ الرَّضَا، لِأَنَّهُ كَانَ رَضِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَايَهِ، وَرَضِيَ لِرَسُولِهِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي أَرْضِهِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَلَمْ يَكُنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ آبائِكَ الْمَاضِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَضِيَ لِلَّهِ تَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ: بَلِّي، فَقُلْتُ: فَلِمَ سُمِّيَ أَبُوكَ مِنْ بَنِيهِمُ الرَّضَا؟ قَالَ: لِأَنَّهُ رَضِيَ بِهِ الْمُخَالِفُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَمَا رَضِيَ بِهِ الْمُوَافِقُونَ مِنْ أَوْلَائِهِ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ آبائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ مِنْ بَنِيهِمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الرَّضَا.

۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عُمَرَانَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمَيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ:

حضرت جواد ع فرمودند: به خدا دروغ می‌گویند، خلاف می‌گویند، بلکه خداوند - تبارک و تعالی - او را «رضاء» نامید، زیرا او برای خداوند - عز و جل - در آسمانش، و برای رسولش و ائمه بعد از او ع در زمینش مرضی بود. پژنطی گوید: عرض کردم: آیا مگر سایر پدرانستان ع برای خدا و رسولش و ائمه ع راضی نبودند؟ حضرت فرمود: چرا، عرض کردم: پس برای چه از این میان فقط پدرتان «رضاء» نامیده شده است؟ فرمود: چون همانطور که دوستان و طرفدارانش به ایشان رضایت داده و ایشان را پذیرفتند، عمالفین نیز ایشان را قبول کرده، به ایشان رضایت داده بودند، و این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد؛ ولذا، از بین آنان فقط ایشان «رضاء» نامیده شده اند. توضیح: «مراد آن است که دولت وقت هم او را پذیرفت، والا فرقه ضاله واقفه به او رضایت ندادند».

۲- از سلیمان بن حفص مژوی روایت است که: امام کاظم ع

کان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام يسمى ولده علي عليه السلام الرضا، و كان يقول: «اذعوا لي ولدي الرضا» و «قلت لولدي الرضا» و «قال لي ولدي الرضا» و إذا خاطبه قال: «يا أبا الحسن».

۲

* (باب ما جاء في أم الرضا علي بن موسى عليهما السلام، و اسمها) *

۱- حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البهقي في ذاره بني سابور في سنة اثنين و خمسين و ثلاثة و قات: أخبرنا محمد بن يحيى الصولي قراءة عليه قال: أبوالحسن الرضا عليه السلام هو علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، وأمه أم ولد تسمى تكشم، عليه استقر اسمها حين ملكها أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام.

فرزندش على عليهما السلام را «رضا» می نامید و مثلًا می فرمود: «فرزندم «رضا» را صدا کنید » و یا «به فرزندم «رضا» گفتم » و یا «فرزندم «رضا» به من گفت » و زمانی که با حضرت «رضا» صحبت می کردند، ایشان را با «آبا الحسن» خطاب می فرمودند.

باب ۲

﴿آنچه در باره مادر گرامی حضرت رضا پیری﴾

﴿و اسم ایشان روایت شده است﴾

۱- محمد بن يحيى الصولي گفته است: «ابوالحسن الرضا ثابت» همان علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام است، و مادر آن جناب «ام ولد»^(۱) بود به نام «تكشم» و این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم عليهما السلام مالک ایشان شدند.

۱- «ام ولد» کمیزی را گویند که از صاحب و مولا خود، فرزند آورد.

۲- حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلَيِّ الْخُسْنَى بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْيَهْقَى قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّوْلَى قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْنَبْنُ مُحَمَّدِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيَّ بْنَ مِيَثَمٍ يَقُولُ: وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أَغْرَفَ بِأَمْرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَخْبَارِهِمْ وَمَنَا كِحَهُمْ مِنْهُ - قَالَ: أَشَرَّتْ حَمِيدَةُ الْمُصْفَاهُ وَهِيَ أُمُّ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَكَانَتْ مِنْ أَشْرَافِ الْقَبْجَمِ جَارِيَّةً مُوَلَّدَةً وَاسْمُهَا تُكْتَمٌ وَكَانَتْ مِنْ أَفْضَلِ النِّسَاءِ فِي عَقْلِهَا وَدِينِهَا وَإِعْظَامِهَا لِمَوْلَاتِهَا حَمِيدَةَ الْمُصْفَاهَ، حَتَّى إِنَّهَا مَا جَلَّتْ بَيْنَ يَدِيهَا مُنْذُ مَلَكَتْهَا إِجْلَالًا لَهَا، فَقَالَتْ لِابنِهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بُنَيَّ إِنَّ تُكْتَمَ جَارِيَّةً مَا رَأَيْتُ جَارِيَّةً قَطُّ أَفْضَلَ مِنْهَا، وَلَمْ تُأْشِكْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيِّطَهُرُ نَسَلَهَا إِنْ كَانَ لَهَا نَسَلٌ، وَقَدْ وَهَبَتْهَا لَكَ، فَأَشَّرَّفَ خَيْرًا بِهَا، فَلَمَّا وَلَدَتْ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمَّاها الظَّاهِرَةَ، قَالَ: وَكَانَ

۲- بیهق از صولی و او از کیندی و او از ابوالحسن علی بن میثم - که کندی درباره اش گوید: «کسی را درباره تاریخ آنها از او آگاه تر ندیده ام». - نقل کرده اند که: مادر امام کاظم یعنی جناب حیده مُصَفَّاهَ که از اشراف و بزرگان عجم بود، کنیزکی مُولَدَه^(۱) به نام تُکْتَم خریداری نمود، تُکْتَم از نظر عقل و دین و احترام به مولی و بانویش - حمیده - جزء بهترین زنان بود بگونه ای که از زمانی که در ملکِ جنابِ حیده درآمد، از روی احترام و ادب، در مقابل آن بانو غمی نشست، لذا جنابِ حیده به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام^(۲) گفت: پسرم، تُکْتَم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیده ام و شک ندارم که اگر نسلی از او بوجود آید خداوند آن نسل را پاک و مُطَهَّر قرار می دهد؛ اورا به تو بخشیدم، با او به نیکی رفتار کن. زمانی که جناب تُکْتَم حضرت رضا علیه السلام را به دنیا آورد،

۱- کنیز مُولَدَه (جاریَّةٌ مُولَدَة)، کنیزی را گویند که درین عربا متولد شده و با اولاد آنان بزرگ شده و با آداب و رسوم ایشان پرورش یافته باشد. به نقل از: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تصحیح محمد باقر بهبودی.

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْتَضِي كَثِيرًا وَ كَانَ تَائِمُ الْخَلْقِ، فَقَالَتْ: أَعِينُونِي بِمُرْضِعٍ، فَقَيْلَ لَهَا: أَنْفَقْتَ الدَّرْ؟! فَقَالَتْ: مَا أَكْنَذْ وَ اللَّهِ مَا نَفَقَ الدَّرُ، وَ لِكَنْ عَلَيَّ وِرَدٌ مِنْ صَلَاتِي وَ تَسْبِيحِي، وَ قَدْ نَفَقَ مُئْدٌ وَ لَدُتْ.

قال الحاكم أبو علي: قال الصوالي: و الدليل على أن اسمها تكشم قوله

الشاعر يمدح الرضا عليه السلام:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ نَفْسًا وَ وَالْأَدَاءُ
وَ رَهْطًا وَ أَجْدَادًا عَلَيَّ الْمُعْظَمُ
أَتَشَنَا بِهِ لِلْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثَامِنًا
إِمَامًا يُؤْدِي حُجَّةَ اللَّهِ تُكْشِمُ
وَ قَدْ نَسَبَ قَوْمٌ هَذَا الشَّعْرَ إِلَى عَمِّ أَبِي، إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ لَمْ أُزُوهُ لَهُ، وَ

امام کاظم پیغمبر او را طاهره نامید.

علی بن میثم ادامه داد: حضرت رضا علیه السلام بسیار شیر می نوشید و نوزاد درشتی بود، لذا مادر ایشان در جستجوی دایه‌ای برآمد؛ اطرافیان سؤال کردند: آیا شیر شما کم شده است؟، فرمود: «نه، به خدا سوگند شیر کم نشده است ولی نمازها و اذکاری برای خودم دارم که از زمان تولد این نوزاد غنی توافق به تمام آنها برسم ». حاکم ابو علي از قول صوالي گويد: «و دليل بر اينكه نام مادر حضرت رضا پیغمبر تکشم بوده است، اين شعر است که شاعري در مدح آن حضرت سروده است:

۱- بهترین مردم، علی بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشيره را دارد است.

۲- تکشم او را زاده است که هشتمین پیشوای باشد در علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صوالي گويد: و عده‌ای اين شعر را به عمومي پندرم، ابراهيم بن عباس نسبت داده‌اند ولی از او چنین چيزی برای من روایت نشده است و چيزی که برای من

ما لَمْ يَقْعُدْ لِي بِهِ رِوَايَةً وَسَمِاعًا فَإِنِّي لَا أَحْقَفُهُ وَلَا أُبْطِلُهُ؛ بَلِ الَّذِي لَا أُشَكُ فِيهِ
أَنَّهُ لَعْمٌ أَبِي، إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ قَوْلُهُ:

كَفَى بِفِعَالِ امْرِئِ عَالَمٍ عَلَى أَهْلِهِ عَادِلًا شَاهِدًا
۲ أَرِي لَهُمْ طَارِفًا مُؤْتَقًا
يُمَنُ عَلَيْنِكُمْ بِأَمْوَالِكُمْ
۴ فَلَا يَحْمَدُ اللَّهَ مُسْتَبْصِرٌ يَكُونُ لِأَغْدِيَكُمْ حَامِدًا
فَضَلَّتْ قَسِيمَكَ فِي قُعْدَةٍ كَمَا فَضَلَ الْوَالِدُ الْوَالِدَا

قال الصوّلي: وَجَدْتُ هَذِهِ الْأَبْيَاتِ بِخَطِّ أَبِي عَلَى ظَهْرِ دَفْتَرِهِ يَقُولُ فِيهِ:
«أَنْشَدَنِي أَخِي لِعَمِّهِ فِي عَلَى» (يعني الرضا على السلام) – تَعْلِيقٌ مُتَوَقّعٌ – فَتَظَرَّتْ

روایت نشده باشد و از کسی نشیده باشم، نه آنرا قبول می‌کنم و نه رد می‌نمایم.
اما شعری که شک ندارم مربوط به عمومی پدرم، ابراهیم بن عباس است، این شعر
است:

- ۱- اعمال شخص عالم، کاف است که برای اهله شاهدی عادل باشد.
- ۲- می‌بینم که مالی نو و تازه و قابل توجه دارند و این مال تازه شباھتی به آن
مال قدیمی^(۱) ندارد.
- ۳- بر شها (ای اهل بیت پیامبر) با اموال خودتان ملت می‌گذارند و فقط یک
صدم از اموالتان را به شها می‌پردازند.
- ۴- آن کسی که (یا آن شیعه‌ای که) دشمنان شها را مدیحه سرانجام کند،
خداآوند را حمد و سپاس نگفته است.
- ۵- تو بر مأمون (که هر دونسل هشتم از عبدالمطلب هستید) برتری داری
همانطور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صوّلی گوید: این ابیات را با خط پدرم، پشت دفتری که مال او بود یافتم.

۱- مراد از «مال تازه» (طارف) حضرت رضا ع و مزاد از مال قدیمی (تالد) مأمون است. (مجلسی)

إِذَا هُوَ بِقَسِيمِهِ فِي الْقُعْدَةِ الْمَأْمُونُ، لِأَنَّ عَبْدَ الْمُظْلِبِ هُوَ الثَّامِنُ مِنْ آبائِهِمَا جَمِيعاً.

وَتُكْتَمُ مِنْ أَسْمَاءِ نِسَاءِ الْعَرَبِ قَدْ جَاءَتْ فِي الْأَشْعَارِ كَثِيرًا مِنْهَا فِي قَوْلِهِمْ:

طَافَ الْخِيَالَانِ فَهَا جَاهَا سَقَمًا خِيَالُ تُكْنِى وَخِيَالُ تُكْتَمَا
قال الصولي: و كانت لإبراهيم بن العباس الصولي عم أبي في الرضا عليه السلام مدايعه كثيرة أظهرها، ثم اضطر إلى أن سترها، وتبعها فأخذها من كل مكان.

وَقَدْ رَوَى قَوْمٌ أَنَّ أَمَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تُسَمَّى سَكَنَ التَّوْبَةِ، وَسُمِّيَتْ

پدرم درباره این اشعار می گفت: «برادرم این اشعار را برای خوانده و گفته مربوط به عمومیان است که درباره علی^ع یعنی «رضای^ع» سروده است.

و در آن دفتر حاشیه ناخوانائی با این مضمون به چشم می خورد: «مراد از «قَسِيمِهِ فِي الْقُعْدَةِ» مأمون است». زیرا حضرت رضا^ع و مأمون هردو با هشت پشت به جناب عبدالمطلب می رسیدند.^(۱)

و تکتم اسمی است عربی که در اشعار، زیاد به چشم می خورد، از جمله:
طَافَ الْخِيَالَانِ فَهَا جَاهَا سَقَمًا خِيَالُ تُكْنِى وَخِيَالُ تُكْتَمَا
صُولی گوید: ابراهیم بن عباس عمومی پدرم مدایع زیادی درباره حضرت رضا^ع سروده بود که آنها را آشکارا بیان می کرد، ولی سپس ناچار شد که هنگی را مخفی نماید و بعدها به دنبال آنها گشت و از اینجا و آنجا آنها را گردآوری کرد. و عینده‌ای روایت کرده‌اند که نام مادر گرامی حضرت رضا^ع «سَكَنَ التَّوْبَةِ» بوده است و همچنین به نامهای «أَرْوَى»، «نَجْمَهُ» و «سَمَانَهُ»

(۱) مراد از «قَعْدَة» فاصله شخص با جد اکبر او است. همان مأخذ.

أَرْوَى، وَسُمِّيَتْ نَجْمَةً وَسُمِّيَتْ سَمَانَةً وَتُكْتَمِي أَمَّ الْبَنِينَ.

٣- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرْشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلَيٍّ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلَيُّ بْنُ مِيَثَمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا اشْتَرَتِ الْحَمِيدَةَ أَمَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَمَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَجْمَةً ، ذَكَرَتْ حَمِيدَةً: أَنْهَارَاتٌ فِي الْمَنَامِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَقُولُ لَهَا: يَا حَمِيدَةُ هَيْ نَجْمَةٌ لِابْنِكَ مُوسَى ، فَإِنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَوَهَبَتْهَا لَهُ، فَلَمَّا وَلَدَتْ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمَانَةً الظَّاهِرَةَ، وَكَانَتْ لَهَا أَسْمَاءٌ مِنْهَا نَجْمَةٌ وَأَرْوَى وَسَكَنٌ وَسَمَانَةً وَتُكْتَمٌ وَهُوَ آخِرُ أَسَامِيهَا ، قَالَ عَلَيُّ بْنُ مِيَثَمٍ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ أُمِّي يَقُولُ: كَانَتْ نَجْمَةٌ بِكُرْأَ لَمَّا اشْتَرَتْهَا حَمِيدَةً.

٤- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ

نیز نامیده شده است؛ کُنیه آن بانو «أم البنین» بوده است.

٣- عَلَيْ بْنِ مِيَثَمٍ از پدرش، نقل کرده است: وقتی حمیده مادر امام کاظم علیه السلام نجمه مادر امام را خریداری نمود، گوید: در خواب حضرت رسول الله علیه السلام را دیدم که به من می فرمود: حمیده! نجمه را به پسرت «موسی» ببخش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، من نیز او را به پسرم موسی بخشیدم، و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السلام را به دنیا آورد امام کاظم علیه السلام او را «طاهره» نامید، و اسمی دیگری نیز داشت؛ از جمله: نجمه، آروی، سکن، سمانه و تکتم که آخرین نام او بود.

علی بن میثم اضافه می کند که از پدرم شنیدم که می گفت: از مادرم شنیدم: زمانی که حمیده نجمه را خرید، او دوشیزه بود.

٤- هشام آخرتر گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل

أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي زَكَرِيَا الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ الْأَحْمَرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِيمًا؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلِّيْ قَدْ قَدِيمَ رَجُلٌ [أَحْمَمٌ] فَانْظَلَقَ بِنَا إِلَيْهِ، فَرَكِبَ وَرَكِبْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ، فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ مَعْهُ رَقِيقٌ كَثِيرٌ فَقَالَ لَهُ: إِغْرِضْ عَلَيْنَا فَعَرَضَ عَلَيْنَا تِسْعَ جَوَارٍ كُلُّ ذِلِّكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِغْرِضْ عَلَيْنَا، قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ فَقَالَ لَهُ: بَلِّيْ إِغْرِضْ عَلَيْنَا، قَالَ: لَا وَاللهِ، مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَهُ مَرِيضَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا عَلَيْكَ أَنْ تَغْرِضَهَا؟ فَأَبَىْ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِنَّهُ أَرْسَلَنِي مِنَ الْعَدِيْدِ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ كَمْ غَایْتُكَ فِيهَا؟ فَإِذَا قَالَ: كَذَا وَكَذَا فَقُلْ: قَدْ أَخَذْتُهَا.

فَأَتَيْتُهُ، [وَ] قَالَ: مَا أَرِيدُ أَنْ أَنْقُضَهَا مِنْ كَذَا [وَ كَذَا]، فَقُلْتُ:

مغرب را می‌شناسی که به این جا آمده باشد؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: چرا، مردی سرخ روی آمده است، بیا باهم به نزد او بروم، باهم سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده‌هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارایه نمود، امام کاظم علیه السلام در مورد هریک از آنان می‌فرمود: «نیازی به او ندارم» (این را نمی‌خواهم)، سپس فرمودند: بقیه را نشان بده، مرد پاسخ داد: دیگر چیزی ندارم، حضرت فرمودند: چرا، داری، نشان بده، مرد قسم خورد: نه به خدا، فقط یک کنیز ک مریض باقی مانده است، حضرت فرمودند: چه مانعی دارد که آنرا نیز نشان بدهی؟ ولی مرد امتناع نمود، سپس حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستادند و فرمودند: «به او بگو: آخرش چند؟ و وقتی گفت: فلان قدر، بگو: قبول است، خریدم» هشام گوید: «نزد آن مرد رفتم، او

قَدْ أَخْذَتُهَا وَهُوَكَ، فَقَالَ: هِيَ لَكَ، وَلَكِنْ مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ
مَعَكَ بِالْأَمْسِ؟ قَفَلَتْ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛ فَقَالَ: مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ؟
[قَفَلَتْ: مِنْ نَقْبَائِهِمْ] فَقَالَ: أُرِيدُ أَكْثَرَ مِنْهُ، قَفَلَتْ: مَا عِنْدِي أَكْثَرُ
مِنْ هَذَا، فَقَالَ: أَخْبُرُكَ عَنْ هَذِهِ الْوَصِيفَةِ إِنِّي أَشَرَّتُهَا مِنْ أَفْصَنِي بِلَادِ
الْمَغْرِبِ، فَلَقِيَتِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَقَالَتْ: مَا هَذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ؟
قَفَلَتْ: أَشَرَّتُهَا لِنَفْسِي، فَقَالَتْ: مَا يَتَبَغِي أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْوَصِيفَةُ عِنْهَا
مِثْلِكَ، إِنَّ هَذِهِ الْجَارِيَةَ يَشْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ، قَلَّا
تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَلَدَّ مِنْهُ عَلَامًا يَدِينُ لَهُ شَرْقُ الْأَرْضِ وَغَرْبُهَا،
قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وَلَدَتْ لَهُ عَلَيْهَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ.

گفت: «از فلان قدر کمتر غنی دهم، گفتم: قبول است، این پول مال تو، او نیز گفت: آن کنیزک هم مالی تو ولی بگو بیین مردی که دیروز به هراحت بود، کیست؟ گفتم: مردی است از بنی هاشم، گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟ گفتم: از بزرگان آنها است، مرد گفت: بیشتر از این توضیح بده، گفتم: بیشتر غنی دانم، مرد گفت: بگذار برایت بگوم؛ این کنیزک را از دورترین شهرهای مغرب خریداری کرده بودم که زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این کنیزک چطور با تو هراحت است؟ گفتم: برای خود خریده ام، زن گفت: این کنیز غنی تواند و شایسته نیست که نزد امثال تو باشد، او باید نزد بهترین مردم روی زمین زندگی کند و بعد از مدت کمی در آن خانه فرزندی به دنیا خواهد آورد که مشرق و مغرب عالم در مقابل او خاضع خواهد شد.

هشام گوید: «پس از خریداری، او را به نزد امام کاظم علیه السلام آوردم و بعد از مدت کمی علی بن موسی علیه السلام را به دنیا آورد».

وَحَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٌّ مَاجِيلَوَيْهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ هِشَامِ الْأَحْمَرِ مِثْلُهُ سَوَاءً.

٣

* (بَابُ فِي ذِكْرِ مَوْلِدِ الرَّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى عَلَيْهَا السَّلَامُ) *

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَثَابِ بْنِ أَسَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَمِيعَهُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: وُلِدَ الرَّضَا عَلَيٍّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِإِحدَى عَشْرَةِ لَيْلَةٍ خَلَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ وَمِائَةٍ مِنَ الْهِجَرَةِ بَعْدَ وَفَاتَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِخَمْسِ سِنِينَ، وَتُوْقَيَ بِطُوسَ فِي قَرْيَةِ يُقَالُ لَهَا: سَنَابَادُ مِنْ رُسَاطِقِ نَوْقَانَ، وَدُفِنَ فِي دَارِ حَمَيْدَ بْنِ قَحْظَبَةِ الطَّافِيِّ فِي الْقُبَّةِ الَّتِي فِيهَا هَارُونُ الرَّشِيدُ إِلَى

و این حديث را به هین شکل، برایم محمد بن علی ماجیلویه از عمومیش محمد بن قاسم از محمد بن علی کوفه، از محمد بن خالد و او از هشام احر نقل کرده است.

بَابُ ٣

﴿زَهَانٍ ولَادَتْ حَضْرَتْ رَضَا عَلَيْهَا السَّلَامُ﴾

١- روایت شده است که عده‌ای از اهل مدینه گویند: حضرت رضا علیه السلام در مدینه در پنجشنبه ۱۱ ربیع الاول به سال ۱۵۳ هجری و ۵ سال بعد از وفات امام صادق علیه السلام متولد شدند. و در «طوس» در قریه‌ای بنام «سناباد» از آبادی‌های نوچان وفات کردند. و در خانه حمید بن قحطبة طافی، در قبه‌ای که هارون در

جاییه مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِيُتَشَعَّبْ بِقِيقَةِ مِئَةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةً
ثَلَاثَ وَمِائَتَيْنِ، وَقَدْ تَمَّ عُمُرُهُ تِسْعَاً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ، مِنْهَا مَعَ
أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تِسْعَاً وَعِشْرِينَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ، وَبَعْدَ أَبِيهِ
أَيَّامَ إِمَامَتِهِ عِشْرِينَ سَنَةً وَأَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ وَلَهُ تِسْعَةَ وَ
عِشْرُونَ سَنَةً وَشَهْرَانِ، وَكَانَ فِي أَيَّامِ إِمَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقِيقَةِ مُلْكِ الرَّشِيدِ،
ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَ الرَّشِيدِ مُحَمَّدُ الْمَعْرُوفُ بِالْأَمِينِ وَهُوَ بْنُ زُبَيْرَيْدَةِ ثَلَاثَ سِنِينَ وَ
خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ يَوْمًا، ثُمَّ خُلِقَ الْأَمِينُ وَاجْلَسَ عَمَّةً إِبْرَاهِيمَ بْنَ شَكْلَةَ
أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا، ثُمَّ أُخْرِجَ مُحَمَّدَ بْنَ زُبَيْرَيْدَةَ مِنَ الْحَبْسِ، وَبُوَيْعَ لَهُ ثَانِيَّةُ، وَ
جَلَسَ فِي الْمُلْكِ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ وَثَلَاثَةَ وَعِشْرِينَ يَوْمًا، ثُمَّ مَلَكَ
عَبْدُ اللَّهِ الْمَأْمُونُ عِشْرِينَ سَنَةً وَثَلَاثَةَ وَعِشْرِينَ يَوْمًا، فَأَخْدَى الْبَيْعَةَ فِي مُلْكِهِ لِعَلَيِّ بْنِ

آن مدفون بود، در کنار قبر هارون، سمت قبله، دفن شدند. وفات حضرت، در
سال ۲۰۳ هجری روز جمعه، بیست و یکم (و یا بیست) ماه مبارک رمضان واقع
شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود، از این مدت، ۲۹ سال و
دو ماه را با پدر گرامی شان گذراندند و ۲۰ سال و ۴ ماه هم بعد از پدرشان که
دوران امامت ایشان بود.

امام رضا علیه السلام ۲۹ سال و ۲ ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت
ایشان با ادامه حکومت هارون الرشید معاصر بود، پس از هارون، محمد امین پسر
زبیده مدت ۳ سال و ۲۵ روز حکومت کرد.

سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شکله را به مدت ۱۴ روز به جای
او قراردادند، سپس امین از حبس آزاد شد و مجدها برای او از مردم بیعت
گرفتند، این بار ۱ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز پادشاهی کرد، سپس عبد الله مأمون
۲۰ سال و ۲۳ روز پادشاهی کرد، و در این مدت بود که حضرت رضا علیه السلام را
بدون رضایت ایشان و بعد از تهدید آن حضرت به قتل، ولیعهد قرارداد. مأمون

مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَهْدِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ رِضَاهُ وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ هَذَّدَهُ
بِالْقَتْلِ، وَأَلْحَقَ عَلَيْهِ مَرَّةً بَعْدَ اخْرَى، فِي كُلِّهَا يَابِي عَلَيْهِ حَتَّى أَشْرَفَ مِنْ
تَأْبِيهِ عَلَى الْهَلَالِيِّ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَهَيْتَنِي عَنِ الْإِلْقاءِ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَقَدْ
أَكْرَهْتُ وَاضْطَرَرْتُ كَمَا أَشْرَفْتُ مِنْ قَبْلِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ عَلَى الْقَتْلِ مَتَى
لَمْ أَفْبَلْ لِوَالِيَّةَ عَهْدِهِ، وَقَدْ أَكْرَهْتُ وَاضْطَرَرْتُ، كَمَا اضْطَرَرَ يُوسُفُ وَ
دَانِيَالُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، إِذْ قَبَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْوَلَايَةَ مِنْ طَاغِيَّةِ زَمَانِهِ،
اللَّهُمَّ لَا عَهْدَ لِي إِلَّا عَهْدُكَ وَلَا وَلَايَةَ لِي إِلَّا مِنْ قَبْلِكَ فَوَفِّقْنِي إِلَاقَامَةِ دِينِكَ وَ
إِحْيَاءِ سُلْطَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَأَنْتَ
الْتَّصِيرُ وَنِعْمَ الْمَوْلَى أَنْتَ وَنِعْمَ التَّصِيرُ».

ئُمَّ قَبْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَايَةَ الْقَعْدَةِ مِنَ الْمَأْمُونِ - وَهُوَ بِالْيَدِ حَزِينٌ - عَلَى

برای این کار، بارها و بارها به حضرت اصرار کرد و لی ایشان در هر بار امتناع می فرمودند تا اینکه بالآخره حضرت خود را در خطر مرگ دیدند، و دعا کردند «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَهَيْتَنِي...» (تا آخر دعای متن) که ترجمه آن چنین است:

«بار خدا ایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده ای، او مرا مجبور کرده است بگونه ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیرم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف و دانیال عَلَيْهِمَا اللَّهُمَّ مجبور شدند تا ولایت و حکومت را از ظالم زمان خود قبول نمایند، (به این کار) مجبور شده ام، خداوندا، حکومتی نیست جز حکومت تو، و من ولایتی ندارم جز آنچه از طرف تو به من اعطای شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت محمد ﷺ موفق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یاوری هستی!».

سپس حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون

أَنْ لَا يُولِي أَحَدًا وَلَا يَعْزِلْ أَحَدًا، وَلَا يُغَيِّرْ رَشْمًا وَلَا سُتْهًا، وَأَنْ يَكُونَ فِي الْأَمْرِ مُشِيرًا مِنْ بَعْدِهِ، فَأَخَذَ الْمَأْمُونُ لَهُ الْبَيْعَةَ عَلَى التَّاسِ، الْخَاصَّ مِنْهُمْ وَالْعَامَ، فَكَانَ مَتَى مَا ظَهَرَ لِلْمَأْمُونِ مِنَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْلٌ وَعِلْمٌ وَحُسْنٌ تَدْبِيرٌ، حَسَدَةُ عَلَى ذَلِكَ وَحَقَدُهُ عَلَيْهِ حَتَّى ضَاقَ صَدْرُهُ مِنْهُ، فَغَدَرَ بِهِ وَقَتَلَهُ بِالسَّمِّ، وَمَضَى إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَرَامَتِهِ.

۲- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مِيسِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ: سَمِعْتُ نَجْمَةَ أُمِّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقُولُ: لَمَّا حَمَلْتُ بِابْنِي عَلَيَّ لَمْ أَشْعُرْ بِثِقْلِ الْحَمْلِ، وَكُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنَامِي تَسْبِيحًا وَتَهْلِيلًا وَتَمْجِيدًا مِنْ بَطْنِي، فَيَفْرَغُ عَنِي ذَلِكَ وَيَهُولُنِي، فَإِذَا أَنْتَهَيْتُ لَمْ

قبول کردند مشروط براین که کسی را عزل و نصب نکند، هیچ آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و فقط دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند.
مأمون نیز از همه مردم - چه خواص و نزدیکان و چه مردم عادی - برای حضرت رضا علیه السلام بیعت گرفت.

و هرگاه از حضرت رضا علیه السلام فضیلت، علم و حُسْن تدبیری بروز می کرد، رشک و حسد مأمون را برمی انگیخت و باعث می شد کینه حضرت رضا علیه السلام را به دل گیرد که عاقبت نتوانست تحمل کند و با نیزه، حضرت را مسموم نموده، شهید کرد.

۲- از تمیم قرشی روایت شده است که پدر علی بن میثم از قول مادرش می گفت: «از مادر حضرت رضا علیه السلام جناب نجمه چنین شنیدم که می فرمود: وقتی فرزندم علی را حامله شدم. سنگینی حمل را حسن نمی کردم و در خواب، از شکم خود، صدای تسبیح و تمجید و لا اله الا الله گفتن را می شنیدم، این صدا مرا

أَسْمَعْ شَيْئاً، فَلَمَّا وَضَعَتْهُ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَاضْعَاهَا يَدِيهِ عَلَى الْأَرْضِ، رَأَفِعَا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ كَأَنَّهُ يُتَكَلَّمُ فَدَخَلَ إِلَيْهِ أَبُوهُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: هَنِيَّا لَكِ يَا نَجْمَةُ كَرَامَةِ رَبِّكِ، فَنَأَوْلَتُهُ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةِ بَيْضَاءِ، فَأَدْنَى فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَأَقَامَ فِي الْيُشْرَى وَدَعَا بِمَاءِ الْفُرَاتِ فَحَنَّكَهُ بِهِ، ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ: حُذِيْهِ، فَإِنَّهُ بِقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

٤

* (باب نَصَّ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبِيهِ) *

* (الرَّضَا عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالإِمَامَةِ وَالْوَصِيَّةِ) *

١- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَصْبَحِ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْشَمِيِّ - وَكَانَ وَاقِفِيَّاً - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ

به هراس می انداخت و وقتی بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم. وقتی وضع حمل کردم، نوزادم دو دستش را به زمین نهاد، سرش را بسوی آسمان بلند کرد و لبانش. را تکان می داد، گویی چیزی می گفت، پدرش موسی بن جعفر علیه السلام بر من وارد شدند و فرمودند: نجمه! این کرامت الهی که به تو مرحمت فرموده، بر تو مبارک باد. نوزاد را در پارچه ای سفید به امام کاظم علیه السلام دادم؛ ایشان در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند، سپس آب فرات طلبیده، و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من باز گردانده، فرمودند: او را بگیر، او «بقیة الله» در زمین است ». باب ٤

﴿ تصریح و نص امام کاظم علیه السلام در باره امامت ﴾

﴿ ووصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السلام ﴾

١- از محمدبن اسماعیل بن فضل هاشمی چنین روایت شده است که

مُوسَى بْنِ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ أَسْتَكَى شَكَاهَ شَدِيدَةً، فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ مَا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يُرِيتَنَا فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: إِلَى عَلَيِّ ابْنِي، وَكِتَابَهُ كِتَابِي، وَهُوَ وَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

نصّ آخر ۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ؛ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعًا، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ يَقْطِينِ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ يَقْطِينِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعِنْدَهُ عَلَيِّ ابْنَهُ، فَقَالَ: يَا عَلَيِّ هَذَا ابْنِي سَيِّدُ الْوَلَدِيِّ، وَقَدْ نَحْلَتْهُ كُتُبِيِّ، قَالَ: فَضَرَبَ هِشَامٌ - يَعْنِي ابْنَ سَالِمٍ - يَدَهُ عَلَى جَبَهَتِهِ! فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ نَعِيْ وَإِنَّهُ إِلَيْكَ نَفْسَهُ.

گفت: «بر امام موسی کاظم - علیه السلام - وارد شدم در حالیکه ایشان به شدت مريض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتفاق بیفتاد - و خدا آن روز را نیاورد - به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)? فرمود: به فرزندم «علی»، نوشته او، نوشته من است، واو وصی و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود.

نصی دیگر:

۲- از علی بن یقطین روایت شده است که گفت: «نزد حضرت امام موسی کاظم عليه السلام بودم و فرزندشان «علی» نیز حضور داشتند، امام فرمودند: ای علی! این پسرم آقا و سرور فرزندانی من است، کنیه خودم را به او عطا کردم، (علی بن یقطین گوید): هشام (که این مطلب را از من شنید) با دست برپیشانی خود زد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ»، یعنی امام کاظم عليه السلام با این سخن، خبر فوت خود را به تو داده اند».

(توضیح: ظاهرآ عبارت «یعنی ابن سالم» که در متن عربی آمده از اشتباہات

نصٌّ آخر: ٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ؛ وَعُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ [الْ] حُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمِ الصَّحَافِ قَالَ: كُنْتُ آنَا وَهِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلَيُّ بْنُ يَقْطِينَ بِبَغْدَادَ فَقَالَ عَلَيُّ بْنُ يَقْطِينَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [جَالِسًا] فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلَيُّ هَذَا سَيِّدُ الْأَوْلَادِيِّ وَقَدْ تَحَلَّتُكُنْتَيْتَيْ، فَضَرَبَ هِشَامٌ بِرَاحِتِهِ جَبَهَتَهُ! ثُمَّ قَالَ: وَيُسْكِنَكَ! كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلَيُّ بْنُ يَقْطِينَ: سَمِعْتُ وَاللَّهُ مِنْهُ [كَمَا قُلْتُ لَكَ]، فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبِرْنِكَ وَاللَّهُ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

نصٌّ آخر: ٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

نُسَاخٌ مِّنْ يَاشِدٍ وَصَوَابٍ «ابن حکم» است).

نصٌّ دِيَگَرُ:

٣- از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است که گفت: «من و هشام ابن الحکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: من نزد حضرت عبد صالح موسی بن جعفر عليه السلام بودم که فرزند ایشان، «رضا» پسر وارد شدند، امام کاظم فرمودند: علی! او، آقا و سرور فرزندان من است و من گنیه خود را به او عطا کردم ». حسین بن نعیم ادامه داد: «در این موقع هشام با دست بر پیشانی خود زد و گفت: ای وای! چه گفتی؟» علی بن یقطین گفت: «به خدا قسم، همان چیزی را که برایت گفتم، از ایشان شنیدم ». هشام گفت: «قسم به خدا که حضرت با این سخن، در واقع به تو خبر داده اند که امامت بعد از ایشان، در حضرت رضا عليه السلام است ».

نصٌّ دِيَگَرُ:

٤- از علی بن یقطین روایت شده است که گفت: «حضرت موسی بن

قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَينِ السَّعْدِيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ التَّرْقِيِّ،
عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ، عَنْ دَاوَدِ بْنِ رُزْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطَنِيِّ، قَالَ:
قَالَ لِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ابْنَاءَ مِثْهُ: هَذَا أَفْقَهُ وَلَدِي - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ تَحَلَّتُ كُثُّتِي.

نصّ آخر: ۵- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ -
مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْأَضْبَغِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قَالَ لِي مَنْصُورِيُّ -
يُونُسَ بْرُزَجٌ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
يَوْمًا فَقَالَ لِي: يَا مَنْصُورُ أَمَا عَلِمْتَ مَا أَخْدَثْتُ فِي يَوْمِي هَذَا؟ قَلْتُ: لَا،
قَالَ: قَدْ صَيَّرْتُ عَلَيْتَ أَبْنِي وَصِبَّيَ وَالْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي، فَادْخُلْ عَلَيْهِ وَهَنَّهُ
بِذَلِكَ، وَأَغْلِمْهُ أَنِّي أَمْرَتُكَ بِهَذَا ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَهَجَّأْتُهُ بِذَلِكَ وَ
أَعْلَمْتُهُ أَنَّ أَبَاهُ أَمْرَنِي بِذَلِكَ .

جعفر طیبه‌الله بدون اینکه من از ایشان چیزی سؤال کنم، به من فرمودند: او،
فقیه ترین و عالم ترین فرزند من است - و با دست خود به حضرت رضا

علیه السلام

اشاره کردند - و گنیه خود را به او عطا کرده‌ام.

نصی دیگر:

۵- از منصورین یونس بُرُزَج روایت شده است که گفت: «روزی بر امام
کاظم علیه السلام وارد شدم؛ حضرت فرمودند: منصور! می‌دانی امروز چه کرده‌ام؟
عرض کردم: خیر؛ فرمود: فرزندم «علی» را وصی و خلیفه بعد از خود فرار دادم.
بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تورا به این کار امر کرده‌ام ». «
منصور ادامه داد: «من بر ایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که
پدرشان مرا، به این کار امر فرموده است».

لَمْ جَحَدَ مُنْصُورٌ فَأَخَذَ الْأَمْوَالَ الَّتِي كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ كَسَرَهَا.

نصٌّ آخر: ٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَضْرِ الْبَرْزَنِيِّ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ، عَنْ دَاؤُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: جَعَلْتُ فِدَاكَ وَقَدِمْنِي الْمَوْتُ قَبْلَكَ، إِنْ كَانَ كَوْنُ فَإِلَيْ مَنْ؟ قَالَ: إِلَى أَبِنِي مُوسَى، فَكَانَ ذَلِكَ الْكَوْنُ، فَوَاللَّهِ مَا شَكَكْتُ فِي [شَيْءٍ مِنْ أَمْرٍ] مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرْفَةً عَيْنِ قَطُّ، ثُمَّ مَكَثْتُ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ سَنَةً، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ كَانَ كَوْنُ فَإِلَيْ مَنْ؟ قَالَ: عَلَيِّي أَبِنِي، قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الْكَوْنُ، فَوَاللَّهِ مَا شَكَكْتُ فِي عَلَيِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرْفَةً عَيْنِ قَطُّ.

(شيخ صدوق گوید): منصور بعداً منكري امامت حضرت رضا علیه السلام شد و اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السلام بود) در دست داشت، خود تصاحب کرده، آنها را با بی مبالاتی خرج نمود.

نصی دیگر:

٦- از داود بن کثیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، فدایت شوم، اگر (برای شما) اتفاق بیفتد، به چه کسی رجوع کنم، فرمود: به فرزندم موسی ». داود بن کثیر ادامه می دهد: «سپس آن اتفاق افتاد، و من - به خدا قسم - در

مورد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ذره ای شگ بخود راه ندادم، سپس حدود سی سال گذشت، به نزد امام کاظم علیه السلام آمد و عرض کردم: فدایت شوم! اگر (برای شما) اتفاق افتاد به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمود: به فرزندم «علی»؛ داود گوید: «سپس آن اتفاق به وقوع پیوست و من در مورد حضرت رضا علیه السلام

نصّ آخر: ۷- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَبَّاجِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقَّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ كَبِرَ سِتِّي فَحَدَّثَنِي مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: فَأَشَارَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

نصّ آخر: ۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَبَّاجِ؛ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبِرْنَطِيِّ، عَنْ أَبِي عَلَيٌّ الْخَرَازِ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقَّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ - يَعْنِي مُوسَى الْكَاظِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِدَاكَ أَبِي إِنِي قَدْ كَبِرْتُ وَخَفْتُ أَنْ تَحْدُثَ بِي حَدْثٌ وَلَا أَقْتَالَ فَأَخْبَرْتَنِي مَنِ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي عَلَيٌّ.

لحظه‌ای و ذره‌ای شک به خود راه ندادم».

نصی دیگر:

۷- داود رقی گوید: «به حضرت ابوابراهیم امام کاظم علیهم السلام عرض کردم: فدایت شوم! من پیر شده‌ام، بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت به امام رضا علیهم السلام اشاره فرموده، گفتند: بعد از من او امام شماست».

نصی دیگر:

۸- داود رقی گوید: «به حضرت ابوابراهیم یعنی امام کاظم علیهم السلام عرض کردم: پدرم قدای شما! من پیر شده‌ام و می‌ترسم برایم اتفاق بیفتند و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، لطفاً بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمودند: پسرم علی».

نَصْ آخِرُ: ٩- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ؛ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ؛ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ
مَا جِيلَوَيْهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الشَّامِيِّ،
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَشْبَاطِ، عَنِ الْحُسَيْنِ مَوْلَى أَبِي -
عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ -
سَلِيفِ الرِّيْدِيِّ قَالَ: لَقِيَنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَةَ وَنَخْرَ
جَمَاعَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَيَ أَنْتَ وَأَبْنِي أَنْتُمُ الْأَئِمَّةُ الْمُظَهَّرُونَ وَالْمَؤْتُ لَا
يَعْرُى أَحَدٌ مِنْهُ، فَأَخَدَتُ إِلَيَّ شَيْئاً أُقِيهَ إِلَيَّ مِنْ يَخْلُفُنِي، فَقَالَ لِي: نَعَمْ هُوَ لِاءُ
وَلْدِي وَهَذَا سَيِّدُهُمْ، - وَأَشَارَ إِلَى أَبِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَفِيهِ الْعِلْمُ وَالْحُكْمُ وَ
الْفَهْمُ وَالسَّخَاءُ وَالْمَعْرِفَةُ بِمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَفْرَادِ
دِينِهِمْ، وَفِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَحُسْنُ الْجُوَارِ وَهُوَ بَابٌ مِنْ آبَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

نصی دیگر:

٩- یزید بن سلیط زیدی گوید: «من و همسفرهایم به امام صادق علیه السلام در
راه مکه برخورد کردیم؛ من به حضرت عرض کردم: مادر و پدرم فدای شما! شما
و اجدادتان هیگی، امام و مطهر هستید، و کسی را از مرگ راه نجات نیست،
لطفاً برایم (در مورد امام بعد از خود) مطلبی بفرمائید تا من به فرزندان و اقوام بعد
از خودم، بازگویم، حضرت فرمودند: بسیار خوب، اینان فرزندان من هستند و او
از همه برتر است - و به فرزندشان حضرت موسی علیه السلام اشاره فرمود - او دارای
علم، حکم و حکمت، فهم، و سخاوت است و آنچه را مردم در مسائل مورد
اختلاف دینی، بدان نیاز دارند آگاه است؛ حسن خلق و حسن همسایگی دارد؛
او دری است از درهای خداوند - عزوجل - و نکته دیگری در اوست که از همه

وَفِيهِ أُخْرَىٰ هِيَ خَيْرٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَمَا هِيَ يَا بَيْ أَنْتَ وَأُمِّي؟ قَالَ: يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ غَوْثًا لِهَذِهِ الْأُمَّةِ وَغَيْاثَهَا وَعَلَمَهَا وَنُورَهَا وَفَهْمَهَا وَحُكْمَهَا وَخَيْرَ مَوْلُودٍ وَخَيْرٌ نَاسِيٌّ إِنَّهُ يَعْلَمُ اللَّهُ بِهِ الدَّمَاءَ، وَيُضْلِلُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ، وَيَلْمُعُ بِهِ الشَّغْفَ، وَيَسْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ، وَيَكْسُو بِهِ الْعَارِيَ، وَيُشْعِي بِهِ الْجَائِعَ، وَيُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ، وَيُنْزِلُ بِهِ الْقَطْرَ، وَيَأْتِمُرُ بِهِ الْعِبَادَ، خَيْرٌ كَهْلٌ، وَخَيْرٌ نَاسِيٌّ، يُبَشِّرُ بِهِ عَيْشِيرَةً قَبْلَ أَوَانِ حُلُمِهِ، قَوْلَةً حُكْمٌ، وَصَفْمَةً عِلْمٌ، يُبَيِّنُ لِلثَّالِسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، قَالَ: فَقَالَ أَبِي: يَا بَيْ أَنْتَ وَأُمِّي فَيَكُونُ لَهُ وَلَدٌ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ وَقَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ لَقِيتُ

اینها مهمتر است». یزید بن سلیط ادامه داد: «پدرم پرسید: پدر و مادرم فدای شما! این نکته که می فرمایید، چیست؟ حضرت فرمودند: «خداآوند - عزوجل - فریادرس و غیاث این امت را و عیلم و فهم و نور و حکمت آن را، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را، از او بوجود خواهد آورد، خداوند متعال توسط این مولود، از قتل و خونریزی جلوگیری می کند، رفع اختلافات و اصلاح ذات البین می نماید، و پراکندگی و آشفتگی و شکاف را اصلاح می فرماید. خداوند توسط او برهنه و گرسنه را می پوشاند و سیر می کند، خائفین را اینمی می دهد، باران نازل می کند، بندگان به واسطه او فرمانبرداری می کنند. از بهترین مرد و بهترین جوان است، قبل از بلوغش، به خانواده اش بشارت (امامت او) داده می شود؛ گفتارش حکمت آمیز بوسکوت شد از روی علم و آگاهی است، مسائل مورد اختلاف مردم را برای آنها بیان می نماید.» یزید بن سلیط گوید: «پدرم سوال کرد: مادر و پدرم به قربان شما! آیا فرزندی هم دارد؟ حضرت فرمود: بله، و دیگر چیزی نفرمود ». سپس یزید گوید: «بعد از مدتی حضرت ابوالحسن - یعنی موسی بن-

أبا الحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ فَقْلُتُ لَهُ: يَا أَبَيْ أَنْثَ وَأُمِّي إِنِّي أَرِيدُ أَنْ تُخْبِرَنِي بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ ، قَالَ: فَقَالَ: كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زَمَنٍ لَيْسَ هَذَا مِثْلُهُ، قَالَ يَزِيدُ: فَقَلْتُ: مَنْ يَرْضِي مِثْكَ بِهِذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَصَحِحَكَ ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرُكَ يَا أَبا عُمَارَةَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَثَرِي فَأَوْصَيْتُ فِي الظَّاهِرِ إِلَيْيَ بَنِي فَأَشْرَكْتُهُمْ مَعَ ابْنِي عَلَيَّ، وَأَفْرَدْتُهُ بِوَصِيَّتِي فِي الْبَاطِنِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِي الْمَنَامِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَقْعَدُ وَمَقْعَدُ خَاتَمِ وَسَيِّفُ وَعَصَاً وَكِتَابًا وَعِمَامَةً. فَقَلْتُ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: أَمَا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ تَعَالَى، وَأَمَا السَّيِّفُ فَعِزَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ

جعفر عَلَيْهِ الْبَلَاءُ - را ملاقات کردم و به ایشان عرضه داشتم: «پدر و مادرم فدای شما! دوست دارم، همانطور که پدرتان به من (درباره امام بعدی) اطلاعاتی دادند شما نیز چنین کنید ». حضرت فرمودند: «پدرم در زمانی می زیست که زمانی ما آن گونه نیست ». یزید گوید: گفتم: «هر کس به این مقدار از شما بسته کند، خداوند لعنتش کند^۱»)

یزید ادامه می دهد: «حضرت خندهیدند و فرمودند: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جله «علی» وصیت و سفارش کردم (و در ظاهر همگی را وصی قرار دادم) اما به او در پنهان وجدای از دیگران، وصیت نمودم (اورا وصی خود نمودم) و در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین را علیه السلام دیدم که به همراه او، یک انگشتی، یک شمشیر، یک عصا، یک کتاب و یک عمامه بود. سوال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمامه نشانه سلطنت و قدرت خداوند متعال است، شمشیر علامت عزت و غلبه الهی است، کتاب نشانه نور خداوند.

۱- ظاهراً مراد سائل این بوده که من باین مقدار توضیح قانع نیستم و امیدوارم بیشتر توضیح دهید و صریح بیان بفرمایید . یعنی عمال حکومت حق چنین گفتاری را از امام سلب نموده بودند ، و سخن یزید نیز اشاره بهمین مطلب دارد.

أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَالْأَمْرُ يَخْرُجُ إِلَى عَلَيَّ أَبْنِيَّ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: يَا يَزِيدُ إِنَّهَا وَدِيَةٌ عِنْدَكَ، فَلَا تُخْبِرْ بَهَا إِلَّا عَاقِلًا أَوْ عَبْدًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ صَادِقًا، وَلَا تُكْفِرْ نِعَمَ اللَّهِ تَعَالَى، وَإِنْ شُئْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَأَذْهَبْهَا، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ».

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ هَذَا أَبْدًا، قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثُمَّ وَصَفَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَلَيْ أَبْنِكَ الَّذِي يَنْتَظِرُ بِنُورِ-

عزَّ وَجَلَّ - است. عصا، علامت قوت و نیروی خداوند - عزَّ وَجَلَّ - وبالآخره انگشتی در برگیرنده همه این امور است؛ سپس حضرت رسول خدا علیهم السلام فرمودند: امامت به فرزندت «علی» می‌رسد، یزید گوید: ((سپس حضرت به من فرمودند: ای یزید این مطالب و دیعه و امانت است در نزد تو، و در مورد این مطالب با هیچ کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق یا بندهای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده است (و او از این امتحان سرافراز بیرون آمده باشد)، و نعمتهای اهی را کفران نکن، و اگر از تو گواهی و شهادت خواسته شد، شهادت بد، زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»). (خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به اهله برسانید) و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (و چه کسی ظالمتر است از کسی که گواهی و شهادتی را نزد خود پنهان سازد) ^(۱) .

گفتم: «ابدأ این کار را نخواهم کرد، و سپس حضرت امام کاظم علیهم السلام فرمودند: آنگاه رسول خدا علیهم السلام اوصاف او را برشمردند و فرمودند: علی فرزند

الله، وَيَسْمَعُ بِتَفْهِيمِهِ، وَيَنْطَقُ بِحِكْمَتِهِ، يُصِيبُ وَلَا يُخْطِئُ، وَيَعْلَمُ وَلَا يَجْهَلُ، وَقَدْ مُلِئَةٌ حُكْمًا وَعِلْمًا، وَمَا أَقْلَ مُقَامَكَ مَعَهُ! .

إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ كَانَ لَمْ يَكُنْ، فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَضْلِعْ أَمْرَكَ، وَافْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ فَإِنَّكَ مُشْتَقِلٌ عَنْهُ وَمُجَاوِرٌ غَيْرَهُ، فَاجْمَعْ وُلْدَكَ وَأَشْهِدِ اللهَ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا، وَكَفِيْ بِاللهِ شَهِيدًا، ثُمَّ قَالَ: يَا يَزِيدُ إِنِّي أُوْخَدُ فِي هَذِهِ السَّيَّئَةِ، وَعَلَيَّ ابْنِي سَمِيُّ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَمِيُّ عَلَيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اغْطِيَ فَهُمُ الْأُولُ وَعِلْمَهُ وَنَصْرَهُ وَرُوَاةُهُ، وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَسْكُلَمْ إِلَّا بَعْدَ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ، فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعُ سِنِينَ فَاسْأَلُهُ عَمَاشَتْ يُجِبْكَ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

تو کسی است که با نورِ خداوند نگاه می‌کند و با تفهم الهی می‌شنود و با حکمت او سخن می‌گوید، همیشه درست و صواب عمل می‌کند و به خطای نمی‌رود، می‌داند و عالم است و جهل در اوراه ندارد، لبریز از حکمت و علم است، و چه کم با او خواهی بود! آن قدر (کم) است که گویا اصلاً نبوده است، پس وقتی از سفرت بازگشته امور خود را سروسامان بده و از خواسته‌های خود، خود را فارغ البال کن و چشم بپوش زیرا از آنها جدا خواهی شد و با چیز دیگری مجاور خواهی گشت، لذا فرزندانت را، جمع کن و خداوند را برهنگی آنها گواه بگیر، و خداوند برای گواه بودن کافی است ».

سپس امام کاظم علیه السلام فرمودند: ای یزید! من در این سال وفات خواهم کرد و پسرم «علی» همنام علی بن ابی طالب علیه السلام و همنام علی بن الحسین علیهم السلام و دارای فهم، علم و شکوه و هیبت امیر المؤمنین علیهم السلام است؛ و تا چهار سال بعد از هارون، اجازه سخن گفتن ندارد ولی وقتی آن چهار سال گذشت، درباره هر چه می‌خواهی از او سؤال کن که به خواست خدا به تو پاسخ خواهد داد.

نصّ آخر: ۱۰- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ النَّعْبَاسِ التَّخَاسِ الْأَسْدِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِرَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهُ عَلَى الْإِنْسَنِ وَالْجِنِّ.

نصّ آخر: ۱۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْقَمَدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ سَلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْحُجَّةِ عَلَى النَّاسِ بَعْدَهُ.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ فَابْتَدَأَنِي وَقَالَ: يَا سَلَيْمَانَ إِنَّ عَلَيْيَا ابْنِي وَوَصِيَّيْ وَالْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ بَعْدِي، وَهُوَ أَفْضَلُ وَلِيِّي، فَإِنْ بَقِيتَ بَعْدِي فَاشهَدْ لَهُ بِذِلِّكَ عِنْدَ شِيعَتِي وَأَهْلِ لِوَاتِي الْمُسْتَخْبِرِينَ عَنْ خَلِيقَتِي مِنْ بَعْدِي.

مرکز تحقیقات کشوری علوم حدیث

نصی دیگر:

۱- عَبَّاسِ التَّخَاسِ اسْدِی گوید: «به حضرت رضا علیهم السلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله - به خدا - امام تمام انس و جن». **نصی دیگر:**

۱۱- سلیمان بن حفص مرزوی گوید: «بر امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام وارد شدم و می خواستم درباره حجت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم، حضرت به من نگاهی فرمودند و بدون اینکه من مطلبی سؤال کنم، فرمودند: سلیمان! (علی) پسر و وصی من است و بعد از من حجت خدا بر مرمدم خواهد بود، و او بهترین فرزند من است، اگر بعد از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشین من هستند، به نفع او (علی بن موسی) شهادت و گواهی بده».

نصٌّ آخر: ۱۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَالِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْقَبْرِ نَحْوِ سَيِّئَ زَجْلَاءِ، مِنْهُ وَمِنْ مَوَالِيْنَا، إِذْ أَفْتَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَيَدُ عَلَيِّ ابْنِهِ فِي يَدِهِ، فَقَالَ: أَنْدَرُونَ مَنْ أَنَا؟ قُلْنَا: أَنْتَ سَيِّدُنَا وَكَبِيرُنَا، فَقَالَ: سَمُونِي وَأُنْسِيُونِي، فَقُلْنَا: أَنْتَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: مَنْ هُذَا الَّذِي مَعِي؟ قُلْنَا: هُوَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: فَإِشْهُدُوا أَنَّهُ وَكِيلِي فِي حَيَاةِي وَوَصِيَّ بَعْدَ مَوْتِي.

نصٌّ آخر: ۱۳- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْحُومٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ أَرِيدُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَعْضِ

نصٌّ دیگر:

مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ تَكَوِّنَةِ حُدُودِ حَدَّادِی

۱۲- عَلَيْ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ هَاشِمِيَّ گوید: «من وسايرین - حدود ۶۰ نفر از شیعیان - در کنار قبر حضرت رسول ﷺ بودیم و امام کاظم علیه السلام در حالی که دست فرزند خود (علی) را در دست گرفته بودند، به سمت ما آمدند و فرمودند: آیا می دانید من که هستم؟ ما گفتیم: شما سرور و بزرگ ما هستید، حضرت فرمودند: نام و نسب مرا بگوئید، ما عرضه داشتیم: شما موسی بن جعفرین محمد هستید، حضرت فرمودند: این که همراه من است، کیست؟ گفتیم: علی بن موسی بن جعفر، حضرت فرمودند: پس شاهد باشید که او در حیاتم وکیل و پس از فوت، وصی من است ».

نصٌّ دیگر:

۱۳- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْحُومٍ گوید: «از بصره به سمت مدینه خارج شدم، درین

الطريق لقيت أبا إبراهيم عليه السلام وهو يذهب به إلى البصرة فأرسل إلىه، فدخلت عليه، فدفع إلىه كتبًا وأمرته أن أوصلها إلى المدينة، فقلت: إلى من أدفعها جعلت فداك؟ قال: إلى ابني علي، فإنه وصي، والقيمة بأمرني وخير بني.

نص آخر: ۱۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي - الخطاب، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ وَأَمْمَةِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: بَعْثَ إِلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَمَعْنَا، ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟ قُلْنَا: لَا، قَالَ: اشْهُدُوا أَنَّ عَلِيًّا ابْنِي هَذَا، وَصَيِّي وَالْقِيمَ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛ مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي ذَيْنَ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ ابْنِي

راه با امام کاظم علیه السلام که به بصره بوده می شدند^(۱)، برخورد کرد. حضرت کسی را به نزد من فرستادند و من نزد ایشان رفتم امام کاظم علیه السلام تعدادی کتاب به من دادند و امر کردند که آنها را به مدینه برسانم، سؤال کردم: قربانت گردم! اینها را به چه کسی بدهم؟ فرمودند: «به فرزندم «علی»». او وصی من است و تمام کارهایم به دست اوست و بهترین فرزندم می باشد».

نصی دیگر:

۱۴- عبدالله بن حارث - که مادرش از نسل جعفر طیار است - گوید: «امام کاظم علیه السلام کسی را به نزد ما (بنی ابوطالب) فرستاده و مارا فراخواندند و فرمودند: آیا می دانید برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتیم: خیر، فرمودند: گواه باشید که این پسرم «علی»، وصی من است و تمام کارهایم به دست اوست و پس از من جانشین من می باشد؛ هر کس از من طلبی دارد، طلب خود را از این

۱- این قضیه در زمانی اتفاق افتاده است که حضرت در اوخر سال ۱۷۹ هجری، به دستور هارون و توسط عمال او در مدینه مستکر شده و به سوی بصره فرستاده شدند.

هذا، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِدَّةٌ فَلْيَسْتَعْجِزْهَا مِنْهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدْ
مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقَنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ.

نصّ آخر: ۱۵- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ الشَّمْرَقَيْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْعُودٍ الْعَيَاشِيُّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ:
حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ السَّخْتَى، عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَرَيْضِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَىٰ، عَنْ حَيْدَرِ بْنِ أَيُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْهَاشِمِيِّ أَنَّهُ قَالَ:
الآنَ يَتَّخِذُ الشِّيَعَةُ عَلَىٰ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِمَاماً، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: دُعَاءُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَوْصَى إِلَيْهِ.

نصّ آخر: ۱۶- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
فَالَّذِي حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حَيْدَرِ بْنِ أَيُوبَ، قَالَ: كُثُرًا بِالْمَدِينَةِ فِي مَوْضِعٍ مُعْرَفٍ بِالْقُبَّا، فِيهِ مُحَمَّدٌ بْنُ زَيْدٍ بْنِ عَلَىٰ،

فرزندم وصول کند، و هر کس که من به او وعده ای داده ام، از او مطالبه کند، و هر کس که بنای چار باید خودم را ملاقات کند، با نامه و دستخط او به ملاقات من بباید».

توضیح: «یعنی در تمام کارها به فرزندم «رضا» رجوع کنید و اگر کاری هست که ضرورة باید با من مطرح شود، بازهم اول به نزد فرزندم «رضا» عليه السلام بروید و با اجازه کتبی ایشان به دیدار من بباید».

نصی دیگر:

۱۵- حیدر بن آیوب گوید: «محمد بن یزید هاشمی گفت: الان، شیعیان، علی بن موسی عليه السلام را امام خود، برخواهندگزید، گفتم: چطور؟ گفت: امام کاظم عليه السلام ایشان را به حضور طلبیده، و صنی خود قرار دادند».

نصی دیگر:

۱۶- و نیز از حیدر بن آیوب نقل است که گفت: «در شهر مدینه در محله قبا

فَجَاءَ بَعْدَ الْوَقْتِ الَّذِي كَانَ يَجِئُنَا فِيهِ، قَفَلْنَا لَهُ: جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ مَا حَبَسْتَ؟ قَالَ: دَعَانَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْيَوْمَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عَلَيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَشْهَدَنَا لِعَلَىٰ أَبْنِهِ بِالْوَصِيَّةِ وَالْوَكَالَةِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ وَأَنَّ أُمَّرَةً جَاءَتْ عَلَيْهِ وَلَهُ، ثُمَّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ: وَاللَّهِ يَا حَيْدَرُ لَقَدْ عَقَدَ اللَّهُ الْإِمَامَةُ الْيَوْمَ وَلَيَقُولُنَّ الشِّيَعَةُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، قَالَ حَيْدَرٌ: قُلْتُ: بَلْ يُبَقِّيَ اللَّهُ، وَأَيُّ شَيْءٍ هَذَا؟ قَالَ: يَا حَيْدَرُ إِذَا أَوْصَى إِلَيْهِ فَقَدْ عَقَدَ اللَّهُ الْإِمَامَةَ . قَالَ عَلَيٍّ بْنُ الْحَكَمَ: مَا تَحَيْدَرُ وَهُوَ شَاكٌ .

نصٌ آخر: ۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا حَيْلَوْيَهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:

که آن محل زندگی محمد بن زید بن علی بود جمع بودیم، محمد (معمولاً در ساعت معتنی نزد ما می آمد ولی این با) تأخیر کرد، به او گفتیم: قربانت گردیم! چه چیز باعث شد تأخیر کنی؟ گفت: أبوابراهیم (امام کاظم) علیهم السلام امروز هفده نفر از سادات، از جمله مرا، فراخوانده بود و همگی ما را شاهد گرفت که پرسش «علی» وصی و وکیل اوست چه در زنده بودن او و چه بعد از فوتش، و گفتار او (علی) را تماماً در مورد خودش قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند، چه بر ضرر ایشان ». سپس محمد بن زید ادامه داد: « حیدر! قسم به خدا ، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او (حضرت رضا) معتقد خواهند شد »، حیدر گوید: « گفتم: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه حرف است!؟) محمد گفت: « وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده است»، علی بن حکم (که این جریان را از حیدرین ایوب شنیده بود) گوید: « حیدر با شک در امامت حضرت رضا علیهم السلام از دنیا رفت ».

نصی دیگر:

۱۷- عبد الرحمن بن حجاج گوید: «امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام »

حَدَّثَنِي عَمْيَيْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَفٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَسْدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ؛ وَخَلَفِ بْنِ حَمَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَاجِ، قَالَ: أَوْصِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَتَبَ لَهُ كِتَابًا أَشْهَدَ فِيهِ سَيِّدِنَا رَجُلًا مِنْ وُجُوهِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ.

نَصْ آخَرُ ۱۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَرَارٍ؛ وَصَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حُسْنِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: أَقَامَ لَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنَهُ عَلَيْ كَمَا أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَدِيرٍ خُمًّ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ - أَوْ قَالَ: يَا أَهْلَ الْمَسْجِدِ - هُدًى وَصَيْيَ مِنْ بَعْدِي.

نَصْ آخَرُ ۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ تَخْيَيِ الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْخَرَازِ قَالَ: خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ وَمَعْنَا عَلَيْ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ

فرزند خود «علی» عليه السلام را وصی خود قرار دادند و نوشته ای برای حضرت رضا عليه السلام تهیه کردند و در ذیل نوشته، شخصت نفر از بزرگان مدینه را شاهد گرفتند).
نصی دیگر:

۱۸- حسین بن بشیر گوید: «همان گونه که حضرت رسول صلوات الله عليه وآله وسلام حضرت علی عليه السلام را در روز عید غدیر خم به امامت معرف فرمودند، امام کاظم عليه السلام نیز فرزند خود «علی» عليه السلام را امام قرار داده، فرمودند: ای اهل مدینه یا فرمودند: ای اهل مسجد، این «علی» عليه السلام، وصی من بعد از من است».

نصی دیگر:

۱۹- حسن بن علی خراز گوید: «به همراه علی بن ابی حزه به سوی مکه

وَمَعْهُ مَا لَمْ يَرَأْ وَمَتَاعٌ، فَقَلَّا: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَنِي أَنْ أُخِيلَّهُ إِلَى عَلِيٍّ ابْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَوْصَى إِلَيْهِ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: إِنَّ عَلِيًّا بْنَ أَبِي حَمْزَةَ أَنْكَرَ ذَلِكَ بَعْدَ وَفَاءِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَحَبَسَ الْمَالَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

نص ۲۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ۔ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ۔ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبَيْدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ صَنْفُوَانَ بْنِ يَخْيَى، عَنْ أَبِي أَبْيَوتِ الْخَزَانِ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْعِجْلِيَّةِ قَالَ لِي: كَمْ عَسَى أَنْ يَبْقَى لَكُمْ هَذَا الشَّيْءُ، إِنَّمَا هُوَ [لِ] سَنَةٌ أَوْ سَنَتَيْنِ حَتَّى يَهْلِكَ، ثُمَّ تَصِيرُونَ لَيْسَ لَكُمْ أَحَدٌ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا قُلْتُ

حرکت کردیم، علی بن ابی حمزه با خود کالاها و اموالی حمل می کرد، به او گفتیم: اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح (امام کاظم) شیخنا است که امر فرموده به فرزندش «علی» شیخنا برسانم، چون آن حضرت فرزندش را وصی خود قرار داده است».

مصطف (شیخ صدق) گوید: «علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم شیخنا این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا شیخنا تحويل نداد. نصی دیگر:

۲۰- سلمه بن محرز گوید: «به امام صادق شیخنا عرض کردم: مردی از فرقه عجلیه به من گفت: چقدر دیگر امید دارید این پیرمرد (منظورش امام صادق شیخنا بوده است) زنده بماند؟ یکی دو سال دیگر خواهد مُرد و دیگر کسی که مایه امید شما باشد نخواهید داشت، حضرت فرمودند: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر شیخنا است که برای خود مردی شده است؟ و جاریه ای

لَهُ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ [عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] قَدْ أَذْرَكَ مَا يُذْرُكُ الرِّجَالُ وَقَدْ إِشْرَقَنَا لَهُ جَارِيَةً تُبَاخُ لَهُ، فَكَانَكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَقَدْ وَلَدَ لَهُ فَقِيهٌ خَلْفُ.

نصش آخر: ۲۱- حَدَّثَنَا الْمُظَفِّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفِّرِ الْعَلَوِيِّ السَّبَرِقَيْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يُوسُفِ بْنِ السَّخْتِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ خَلْفٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْخَطَابِ، قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَبَدَّأُ بِالثَّنَاءِ عَلَى ابْنِهِ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُظْرِيْهِ وَيَذْكُرُ مِنْ فَضْلِهِ وَبِرِّهِ مَا لَا يَذْكُرُ مِنْ غَيْرِهِ، كَانَهُ يُرِيدُ أَنْ يَذْكُرَ عَلَيِّهِ.

(کنیزی) برای او خریداری کرده‌ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خدا، دارای فرزندی فقهیه خواهد شد».

توضیح: «ظاهراً مراد به آن مرد عجلی هارون بن سعد عجلی است، و مراد از عجلیه یا اصحاب مغیرة بن سعید عجلی است که معتقدند که خداوند بصورت مردیست ولی از نور، و بر سرش تاجی است، و یا اصحاب ویاران ابی منصور عجلی که از امام باقر علیه السلام روی گردانید و خود مدعی امامت شد و یارانش بر این اعتقادند که او با آسمان عروج کرد».

نصش دیگر:

۲۱- از اسماعیل بن خطاب روایت است که: «امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بارها بی مقدمه شروع به مدح و ثنای فرزند خود (علی) علیه السلام - می فرمودند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران، چنین مطالبی نمی فرمودند، گویا می خواستند به این ترتیب اطرافیان را به حضرت رضا - علیه السلام - توجه دهند ».

نصّ آخر ۲۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ،
قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنُ عَبْيَنْدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ خَلْفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ:
سَعِدَ أَمْرُهُ لَمْ يَمْتَحِنْ حَتَّى يُرَى مِثْلُهُ خَلْفُ، وَقَدْ أَرَانِي اللَّهُ مِنْ أَئِبْنِي هَذَا
خَلْفًا - وَأَشَارَ إِلَيْهِ - يَعْنِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ -.

نصّ آخر ۲۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحَمَّدٍ الْحَجَالِ، وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرِ الْبَزْنَطِيِّ؛ وَمُحَمَّدَ بْنِ سِنَانٍ؛ وَعَلَيَّ بْنِ
الْحَكَمِ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: خَرَجْتُ إِلَيْنَا أُلَوَّاحٌ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الْجَبَسِ، فَإِذَا فِيهَا مَكْتُوبٌ: عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِيِّ.
نصّ آخر ۲۴- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ

نصی دیگر:

۲۲- جعفرین خلف گوید: «از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام شنیدم
که می فرمود: خوشابه سعادت کسی که قبل از مرگ، فرزنش را - که از خود
به یادگار خواهد گذاشت - بییند، و خداوند (با دادن این پسر به من) فرزندی را
که بعد از من باقی خواهد بود به من نشان داده است، و به او یعنی حضرت رضا
علیهم السلام اشاره فرمود».

نصی دیگر:

۲۳- حسین بن مختار گوید: «زمانی که امام کاظم علیهم السلام در حبس بودند،
نامه هایی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته شده بود: مقام امامت
من به فرزند بزرگم می رسد».

نصی دیگر:

۲۴- و نیز از حسین بن مختار روایت است که: «زمانی که امام کاظم علیهم السلام

عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبْيَدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: لَمَا مَرَّ بِنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَصْرَةِ خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْهُ الْوَاحِدَ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرْضِ: «عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي».

نصٌّ آخَرُ ۲۵- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ-

عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبْيَدِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ عَلَيِّ ابْنَهُ، فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ هَذَا كِتَابٌ كِتَابِي، وَكَلَامُهُ كَلَامِي، وَرَسُولُهُ رَسُولِي، وَمَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ.

قَالَ مُصَنْفُ هَذَا الْكِتَابِ: إِنْ زِيَادَ بْنَ مَرْوَانَ الْقَنْدِيَّ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ ثُمَّ أَنْكَرَهُ بَعْدَ مُضِيِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ بِالْوَقْفِ، وَحَبَسَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ مَالِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

از بصره سرزمن معابور فرمود، نامه هائی از ایشان به دست ما رسید که در کنار آنها چنین آمده بود: «(مَقَامُ اِمَامَتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ بِالْوَقْفِ، وَحَبَسَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ مَالِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.)

نصی دیگر:

۲۵- زیاد بن مروان قندی گوید: «بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و فرزند ایشان علی نیز حضور داشت، امام کاظم علیه السلام فرمودند: زیاد! این شخص نوشته اش نوشته من است، گفتارش گفتار من است، فرستاده اش فرستاده من است و هر چه بگوید مطلب همان است که او گفته است».

مصطف (شیخ صدق) گوید: «(زیاد بن مروان قندی، خود، این حدیث را نقل کرد ولی بعد از فوت امام کاظم علیه السلام منکر آن شده و از جمله واقفه^۱ گردید و آن قسمت از اموال موسی بن جعفر علیه السلام را که نزد خود داشت، حبس و ضبط نمود). (و به حضرت رضا علیه السلام مسترد نکرد.)

۱- توضیح «واقفه» در صفحه ۱۳ گذشت.

نصّ آخر: ۲۶- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَالِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ نَصْرِينَ قَابُوسَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تَوَقَّى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمالًا، وَ قُلْتُ أَنَا وَ أَصْحَابِي يَأْكُلُ، فَأَخْبَرَنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: إِنِّي عَلَيْ .

نصّ آخر: ۲۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ نَصْرِينَ قَابُوسَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيِّ ابْنِي، أَكْبَرُ وَلِي وَ أَشْمَعُهُمْ لِقَوْلِي وَ أَظْوَعُهُمْ لِأَمْرِي، يَتَنَظَّرُ مَعِي فِي كِتَابِي الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ، وَ لَيْسَ يَنْتَظِرُ فِيهِ إِلَّا نَبِيًّا أَوْ وَصِيًّا نَبِيًّا .

نصی دیگر:

۲۶- نصرین قابوس گوید: «به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: از پدرتان سوال کردم که امام بعد از شما کیست؟ وی شمارا معرفی کرد، بعد از رحلت ایشان مردم هر کدام به سمتی رفتند و منحرف شدند اما من و دوستانم به امامت شما معتقد شدیم، حال بفرمائید امام بعد از شما کیست؟ فرمودند: فرزندم علی».

نصی دیگر:

۲۷- باز از نصرین قابوس نقل شده است که گفت: «حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: پسرم «علی» بزرگترین فرزند من است و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، به همراه من در کتاب جفر و جامعه نگاه می‌کند. و هیچکس نمی‌تواند در این دو کتاب بسگرد جز اینکه پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد».

نصّ آخر: ۲۸- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْمُفَضْلِ بْنِ عُمَرَ: قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُهُ فِي جَبْرِهِ وَهُوَ يَقْبِلُهُ وَيَمْضِي إِلَيْهِ وَيَضْعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَيَصْمُمُهُ إِلَيْهِ، وَيَقُولُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأَمِّي مَا أَطَيْتَ رِيحَكَ وَأَظْهَرَ خَلْقَكَ وَأَتَيْتَ فَضْلَكَ؟ قَلَّتْ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي لِهَذَا الْغَلَامِ مِنَ الْمَوَدَّةِ مَا لَمْ يَقْعُدْ إِلَّا لَكَ، فَقَالَ لِي: يَا مُفَضْلُ هُوَ مَنِي بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، «دُرَيْهَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعُ عَلِيهِمْ» قَالَ: قَلَّتْ: هُوَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَنْ أطَاعَهُ رَشَدَ، وَمَنْ عَصَاهُ كَفَرَ.

نصّ دیگر:

۲۸- مفضل بن عمر گوید: «بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و فرزندشان «علی» در آغوش آن حضرت بود، امام کاظم علیه السلام ایشان را می بوسیدند و زبانشان را می مکیدند و ایشان را بردوش خود می گذاشتند و در بغل می گرفتند و می فرمودند: پدر و مادرم قربان تو! چقدر خوشبو و خوش خلق و پاک طینت هستی! فضائلت چقدر آشکار است!» راوی گوید: «عرض کردم: قربانت گردم! محبتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که نسبت به هیچکس جز شما چنین محبتی در خود احساس نمی کنم». حضرت فرمودند: «مفضل! نسبت او با من، همچون نسبت من با پدرم است. «دُرَيْهَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعُ عَلِيهِمْ»^۱ عرض کردم آیا او امام بعد از شماست؟ فرمودند: «بله، هر که از او اطاعت کند هدایت و رشد می یابد و هر که او را نافرمانی کند، کافر است».

۱- این کلام آیه شریفه ۳۴ سوره آل عمران است که خداوند در مورد برگزیدن انبیاء فرموده است، معنی آن چنین است: این برگزیدگان الهی، برخی، از نسل برخی دیگراند و خداوند شناوداناست.

نصّ آخر: ۲۹- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَلَ إِلَى الْعِرَاقِ بِسَتَةً وَعَلِيُّ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةً فَلَا تَجْزَعْ مِنْهَا، ثُمَّ أَطْرَقَ وَنَكَّتَ بِيَدِهِ فِي الْأَرْضِ، وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ: «وَيُفْصِلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» فَقُلْتُ: وَمَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقٌّ وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي، كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقٌّ، وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ نَعَى إِلَيَّ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى أَبِيهِ،

نصی دیگر:

۲۹- محمد بن سinan گوید: یک سال قبل از اینکه امام کاظم علیه السلام را به عراق ببرند، روزی برایشان وارد شدم، فرزندشان «علی» نیز مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: محمد! عرض کردم: بفرمائید، فرمودند: امسال، مسئله‌ای پیش خواهد آمد، سعی کن به خاطر آن بیتابی نکنی، سپس سکوت کردند و با دست به زمین زدند، سپس رو به من کرده و فرمودند: یُضَلُّ^(۱).
اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ^(۲).

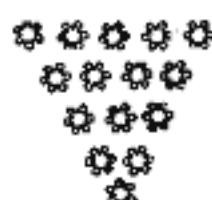
عرض کردم: قربانت گردم! قضیه چیست؟ فرمودند: هر کس به این فرزندم ظلم کند و حق او را ندهد و امامت او را بعد از من انکار کند می‌شود کسی خواهد بود که به علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را بعد از حضرت محمد علیه السلام منکر شده است، راوی گوید: فهمیدم که حضرت با این سخنان می‌خواهند از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند [پس عرضه

۱- خداوند ظالمین را گمراه می‌کند و هر کاری بخواهد انجام می‌دهد: ابراهیم: ۲۷.

فَقُلْتُ: [وَاللَّهِ لَئِنْ مَدَ اللَّهُ فِي عُمْرِي لَا سِلْمَ إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَلَا فَرَّأْتُ لَهُ بِالإِمَامَةِ،
وَ] أَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَالْدَّاعِي إِلَى دِينِهِ، فَقَالَ
لِي: يَا مُحَمَّدُ يَمْدُدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَتَذَدَّعُ إِلَى إِمَامَتِهِ وَإِمَامَةِ مَنْ يَقْصُمُ مَقَامَةَ مِنْ
بَعْدِهِ، فَقُلْتُ: مَنْ ذَلِكَ جُعْلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، قَالَ: قُلْتُ: فَالرَّضَا وَ
الْتَّسْلِيمُ، قَالَ: نَعَمْ، كَذَلِكَ وَجَدْتُكَ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
أَمَا إِنَّكَ فِي شِيعَتِنَا أَبْيَضُ مِنَ الْبَرْقِ فِي الظَّلَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ
الْمُفَضَّلَ كَانَ أُنْسِي وَمُشَرَّاجِي، وَأَنْتَ أَنْسُهُمَا وَمُشَرَّأَهُمَا، حَرَامٌ عَلَى
النَّارِ أَنْ تَمْسِكَ أَبْدًا.

داشتم: بخدا، اگر خداوند به من طول عمر عنایت کند حق ایشان را خواهم داد و
امامت ایشان را قبول خواهم نمود] و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حاجت
خداوند متعال بر مردم بوده، دعوت کننده به دین الهی می باشند. حضرت
فرمودند: محمد! خداوند به تو طول عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و
امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد.. عرض کردم: قربانست گردم، امام بعد
از ایشان کیست؟ فرمودند: پرسش «محمد». عرض کردم: به روی چشم!
فرمودند: بله، من، تورا این گونه در کتاب امیر المؤمنین عليه السلام یافته بودم. تو درین
شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر و آشکارتر هستی. سپس فرمودند:
ای محمد!

مفضل مایه انس و راحتی و آرامش من بود، و تو انس و آرامش آن دو (امام
رضا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تورا لمس کند.



٥

(باب سخنه وصیت موسی بن جعفر علیهم السلام) *

۱- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي الصُّفَهَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّاجِ، أَنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِيَّ حَدَّثَهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آشَهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ، وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ؛ وَ مُعاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّيْنِ؛ وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ؛ وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ؛ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيلِ الْأَنْصَارِيَّ؛ وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرَ الْأَشْلَمِيَّ، بَعْدَ أَنْ آشَهَدُهُمْ أَنَّهُ يَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَّةٌ لَازْتَبَقَتْ فِيهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَ أَنَّ

باب ۵

(نسخه وصیت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام)

۱- عبد الله بن محمد حجاج گوید: «ابراهیم بن عبد الله جعفری از قول عده‌ای از بستگانش نقل کرده است که: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اسحاق بن جعفرین محمد (برادر خویش)، ابراهیم بن محمد جعفری، جعفرین صالح جعفری، معاویه جعفری (که همگی از نسل ابوطالب بودند)، یحیی بن الحسین بن زید (از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام) و سعد بن عمران انصاری، محمد بن حارث انصاری، یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلامی (که از اصحاب امام کاظم علیه السلام بودند) را بر وصیت خود شاهد گرفتند، و قبل از این کار، حضرت، این عده را بر عقاید حقه خویش شاهد گرفتند. این عقاید عبارت بود از: گواهی بر وحدات خداوند یکتا، گواهی به رسالت مُحَمَّد علیه السلام و اینکه قیامت بی‌شک خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد. وزندگی بعد از مرگ حق

الْبَغْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَأَنَّ الْحِسَابَ وَالْقِصَاصَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقٌّ، وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ حَقٌّ حَقٌّ حَقٌّ، وَأَنَّ مَا نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ، عَلَى ذَلِكَ أَخْيَى وَعَلَيْهِ أُمُوتُ وَعَلَيْهِ ابْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، أَشْهَدُهُمْ أَنَّ هُنَّ وَصِيَّتِي بِخَطْنِي، وَقَدْ نَسْخَتْ وَصِيَّةً جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَصَايَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَيْيَ بْنِ الْحُسَيْنِ وَوَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ وَوَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ حَرْفًا بِحَرْفٍ، وَأُوْصِيَتْ بِهَا إِلَى عَلَيِّ ابْنِي وَبَنِيَّ بَعْدَ مَعْهُ إِنْ شَاءَ [اللَّهُ] فَإِنْ آتَنَّ مِنْهُمْ رُشْدًا وَأَحَبَّ إِقْرَارَهُمْ، فَذَلِكَ لَهُ، وَإِنْ كَرِهُهُمْ وَأَحَبَّ أَنْ يُخْرِجُهُمْ فَذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

است و حساب و قصاص حق است و ایستادن و توقف نمودن در مقابل خداوند عز و جل (در قیامت) حق است و آنچه را حضرت محمد ﷺ برای مردم آورده حق حق حق است و آنچه را روح الامین نازل کرده است حق است. (حضرت این عقاید را یک یک پرشمرده، فرمودند): با اعتقاد بر این عقاید زندگی می کنم و با این اعتقادات می میرم و با همین اعتقادات بعد از مرگ زنده خواهم شد،
إِنْ شَاءَ اللَّهُ

حضرت این افراد را شاهد گرفتند که این مطالب (که بیان خواهد شد) وصیت من است با خط خود من، و قبل از آن سفارشات جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و سفارشات حسن و حسین و علی بن الحسین و سفارشات محمد بن علی و سفارشات جعفر بن محمد علیه السلام را حرف به حرف نوشته و نسخه برداری کرده ام، و اینک با این وصیت، فرزندم «علی» و به همراه او فرزندان دیگرم را اگر خواهد بیامید خدا وصی قرار می دهم، اگر (علی) دید آنها رشد دارند و خواست آنها را به عنوان وصی باقی گذارد، این اختیار را دارد و اگر از آنها ناراضی بود و خواست ایشان را کنار بگذارد، باز مختار است و آنان در مقابل او اختیاری ندارند، در مورد صدقات،

لَهُ، وَلَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ، وَأَوْضَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَأَمْوَالِي وَصَبَيْانِي الَّذِينَ
خَلَفْتُ، وَوُلْدِي وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْعَبَاسِ وَإِسْمَاعِيلَ وَأَخْمَدَ وَأَمْ أَخْمَدَ؛ وَإِلَى
عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ، وَثُلَّتْ صَدَقَةً أُبَيِّ وَأَهْلِ بَيْتِي يَضَعُهُ حَيْثُ يَرَى وَيَجْعَلُ
مِنْهُ مَا يَجْعَلُ مِنْهُ دُولَالُ الْمَالِ فِي مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَنْ يُعِيزَ مَا ذَكَرْتُ فِي عِيَالِي فَذَاكَ
إِلَيْهِ، وَإِنْ كَرَّةً فَذَاكَ إِلَيْهِ، وَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَسِيعَ أَوْ يَهْبَطَ أَوْ يَتَحَلَّ أَوْ يَتَصَدَّقَ
عَلَى غَيْرِ مَا وَصَيَّتُهُ فَذَاكَ إِلَيْهِ وَهُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَفِي أَهْلِي وَوُلْدِي،
وَإِنْ رَأَى أَنْ يُقْرَأَ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمِّيَّتُهُمْ فِي صَدْرِ كِتَابِي هَذَا أَفْرَهُمْ، وَإِنْ
كَرَّةً فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مَرْدُودٍ عَلَيْهِ، وَإِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُرْوِجَ أُخْتَهُ

اموال، کودکان و فرزندانم «علی» و نیز ابراهیم، عباس، اسماعیل، احمد (اولاد
دیگر امام کاظم علیهم السلام) و ام احمد (از همسران امام کاظم علیهم السلام او از زنان محترم
بوده و مورد عنایت حضرت قرار داشت) را وصی قرار می دهم، در مورد امور
هیسرانم فقط «علی» وصی است، و ثلث صدقه پدر و خانواده ام را به هر گونه که
صلاح بداند خرج کند، و آن گونه که هر کس نسبت به اموال خود رفتار می کند،
رفتار کند، اگر دوست داشت آنچه را که گفتم، در مورد اهل و عیالم به اجرا
گذارد، مختار است و اگر نخواست این کار را بکند، باز هم اختیار دارد، اگر
خواست بپرسید یا ببخشد یا به کسی بدهد یا به روش غیر از آنچه وصیت کرده ام
صدقه بدهد نیز مختار است و در این وصیت، در مورد اموال و خانواده و فرزندانم،
او بمنزله خود من است، و اگر صلاح دید که برادرانش را - که در آغاز این نوشته
از آنها نام برده ام - (به همان صورت که من در اینجا ذکر می کنم) باقی بگذارد،
می تواند این کار را بکند و اگر نخواست، می تواند آنها را کنار بگذارد و کسی
حق اعتراض به او را ندارد، و اگر کسی از آنها خواهد خواهد خود را عروس
کند، بدون اجازه و دستور او این حق را ندارد، و هر نیرو و قدرتی بخواهد او را از

فَلَئِنْ لَهُ أَنْ يُرَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَأَمْرِهِ، وَأَيُّ سُلْطَانٍ كَشَفَةُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا حَالَ
بَيْتَهُ وَبَيْنَ شَيْءٍ شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي، فَقَدْ بَرَى مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَمِنْ
رَسُولِهِ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُ بَرِيَّانٌ وَغَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَلَعْنَةُ الْلَاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ
الْمُقْرَّبِينَ وَالثَّبِيْعِينَ وَالْمُرْسَلِينَ [أَجْمَعِينَ] وَجَمَاعَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ
السَّلاطِينَ أَنْ يَكْسِفَهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَيْهِ عِنْدَهُ مِنْ بَضَاعَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي وَلِيَ
عِنْدَهُ مَالٌ، وَهُوَ مُصَدَّقٌ فِيمَا ذَكَرَ مِنْ مَبْلِغِهِ إِنْ أَقْلَى أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ، وَ
إِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِذْخَالِ الَّذِينَ أَذْخَلْتُ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّشْوِيهَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَوْلَادِي
الْأَصْغَرِ، وَأَمْهَاتُ أَوْلَادِي مِنْ أَقْامِ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلَهَا وَفِي حِجَابِهَا فَلَهَا مَا
كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاةِ إِنْ أَرَادَ ذَلِكَ، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجِ فَلَنِيسَ
لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى جَرَأِيَّتِي إِلَّا أَنْ يَرُى عَلَيِّ ذَلِكَ، وَبَنَاتِي مِثْلُ ذَلِكَ، وَلَا يُرَوِّجُ

اختیاراتی که در اینجا ذکر کردہ‌ام، کنار بزند و مانع او بشود، با این کار از خدا
و رسولش فاصله گرفته و بر کنار شده است و خدا و رسولش نیز با اورابطه‌ای
خواهند داشت، و لعنت خداوند و تمام لعنت کنندگان و ملائكة مقرب و انبیاء و
مرسلین و مؤمنین بر چنین شخصی باد، و هیچ یک از سلاطین و نیز هیچ یک از
فرزندانم حق ندارند اورا از اموالی که نزد او دارم بر کنار کنند، من نزد او اموالی
دارم، و سخنان او در مورد مبلغ آن، کاملاً مورد قبول من است چه کم بگوید،
چه زیاد، و علت ذکر اسامی سایر فرزندانم فقط این بود که نام آنها و اولاد
صغریم در اینجا با احترام ذکر شود و آنها شناخته شوند.

آن همسرانم که «أُمٌّ وَلَدٌ»^(۱) هستند، هر کدام که در منزل باقی ماندند، دارای
همان حقوق و مقرری خواهند بود که در زمان حیاتم از آن برخوردار بودند، به این
شرط که او مایل باشد، و آنایی که ازدواج کنند دیگر نمی‌توانند بازگردند و
مقرری دریافت دارند مگر اینکه «علی» صلاح بداند، دخترانم نیز همین گونه‌اند.

۱- معنی آمولد در صفحه ۲۶ گذشت.

بَنَاقِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَا تِهِنَّ، وَلَا سُلْطَانٌ وَلَا عَمَلٌ لَهُنَّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ
مَشْوَرَتِهِ، فَإِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ لَحَافُوا اللَّهَ تَعَالَى وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَادِهِ
فِي مُلْكِهِ، وَهُوَ أَعْرَفُ بِمَا كَيْحَ قَوْمِهِ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يُرَوِّجْ زَوْجَ، وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَشَرَّكَ
تَرَكَ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي صَدْرِ كِتَابِي هَذَا، وَأَشَهِدُ اللَّهَ
عَلَيْهِمْ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْتُشِفَ وَصِيَّتِي وَلَا يَتَشَرَّهَا وَهِيَ عَلَى مَا ذَكَرْتُ وَ
سَمِّيَّتُ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ، وَمَنْ أَخْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَمَا رَبِّكَ بِظَلَامٍ لِلْعِبَدِ، وَلَيْسَ
لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا غَيْرِهِ أَنْ يَفْضُّلَ كِتَابِي هَذَا الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ أَسْفَلَ،
فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرَ، وَجَمَاعَةُ
الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَخَتَمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالشَّهُودُ.

امر ازدواج دخترانم بدست هیچ یک از برادران مادری شان نیست و دخترانم
نباید کاری انجام دهنده جز با صلاح دید و مشورت او، و اگر برادران مادری
دخترانم (بدون اجازه «علی») در مورد ازدواج آنان کاری انجام دهنده خداوند
تعالی و رسولش - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - را مخالفت و نافرمانی کرده اند، او نسبت
به مسائل ازدواج قوم خود داناتر است اگر خواست تزویج می کند و اگر خواست،
نمی کند، و من آنان را نسبت به آنچه در این نوشته ذکر کرده ام وصیت وصیت و سفارش
نموده ام و خداوند را برا آنها گواه می گیرم.

و کسی حق ندارد وصیت مرا باز کند و یا آن را اظهار نماید، این وصیت
همان گونه است که برای شما ذکر کردم، هر کس بدی کند به خودش بدی کرده
است و هر که خوبی کند به نفع خودش است و پروردگارت به بندگان ظلم
نمی کند، و هیچ کس - اعم از سلطان و دیگران - حق ندارد این نامه را که در
پایین آن مهر کرده ام، باز کند، هر کس چنین کند لعنت و غصب خدا بر او باد و
ملائکه و گروه مسلمین و مؤمنین، بعد از خدا کمک (من) باشند، (سپس)

قالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ: قَالَ العَبَّاسُ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَابْنِ عِمْرَانَ الْقَاضِيِّ الْطَّلَحِيِّ: إِنَّ أَسْفَلَ هَذَا الْكِتَابِ كَثُرَ لَنَا وَجَوْهَرٌ يُرِيدُ أَنْ يَخْتَجِزَهُ دُونَنَا، وَلَمْ يَدْعُ أَبْوَنَا شَيْئًا إِلَّا جَعَلَهُ لَهُ وَتَرَكَنَا عَالَهُ، فَوَتَّبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ فَأَسْمَعَهُ فَوَتَّبَ عَلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمَّةُ فَفَعَلَ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ العَبَّاسُ لِلْقَاضِيِّ: أَضْلَحَكَ اللَّهُ فُضْلَ الْخَاتَمِ وَأَفْرَءَ مَا تَخَطَّهُ، فَقَالَ: لَا أَفْصُهُ وَلَا يَلْعَثُنِي أَبُوكَ، فَقَالَ العَبَّاسُ: أَنَا أَفْصُهُ، قَالَ: ذَلِكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّلَ العَبَّاسُ الْخَاتَمَ، فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ مِنَ الْوَصِيَّةِ وَإِقْرَارِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ، وَإِذْخَالُهُ إِلَيْهِمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا، وَصَارُوا كَالْأَيْتَامِ فِي حِجْرِهِ، وَأَخْرَجُهُمْ مِنْ حَدَّ الصَّدَقَةِ وَذِكْرِهَا.

حضرت موسی بن جعفر عليه السلام وشهود مهر کردند.

عبدالله بن محمد جعفری گوید: «عباس بن موسی (برادر حضرت رضا عليه السلام) به این عمران قاضی گفت: درون این نامه برای ما گنج و جواهر است و او (حضرت رضا عليه السلام) می خواهد همه را برای خود بردارد و به ما چیزی ندهد و هر چه را پدرمان باق گذارد، برای خود برداشته است و ما را با فقر و تنگدستی رها نموده است، در این موقع ابراهیم بن محمد جعفری (یکی از شاهدان وصیت امام کاظم عليه السلام) به او پرخاش کرده، ناسزا گفت، و عمومیش اسحاق بن جعفر نیز (که او نیز از شهود بود) همین گونه با او رفتار کرد، عباس به قاضی گفت: خداوند توفیقت دهد! مهر را باز کن و محتوا آن را بخوان، قاضی گفت: مهر را باز نمی کنم، کاری نخواهم کرد که لعنت پدرت گریبانم را بگیرد، عباس گفت: خودم این کار را می کنم، قاضی گفت: خود دانی، عباس مهر نامه را گشود، و ملاحظه کرد که امام کاظم عليه السلام آنها را برکنار فرموده و تنها «علی» عليه السلام را باق گذارد و همه آنها را - چه بخواهند و چه نخواهند - تحت ولایت و سرپرستی

ثُمَّ التَّفَتَ عَلَيْيَ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى الْعَبَاسِ فَقَالَ: يَا أخِي إِنِّي لَأَغْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلْتُكُمْ عَلَى هَذَا، الْغَرَامُ وَالدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَانظُلُقُ يَا سَعْدًا فَتَعَيَّنَ لِي مَا عَلَيْهِمْ وَأَفْضِلُهُ عَنْهُمْ، وَأَقْبِضُ ذِكْرَ حُقُوقِهِمْ وَخُذْلَهُمُ الْبَرَاءَةَ، فَلَا وَاللَّهِ لَا أَدْعُ مُوَاسَاتِكُمْ وَبَرَكَتُمْ مَا أَضَبَّخْتُ وَأَمْشِي عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ، فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَالَ الْعَبَاسُ: مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا، وَمَا لَنَا عِنْدَكُمْ أَكْثَرُ، فَقَالَ: قُولُوا مَا شِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ، اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَأَصْلِحْ بَعْهُمْ، وَ اخْسَأْنَاهُمْ وَعَنْهُمُ الشَّيْطَانُ، وَأَعْنِهِمْ عَلَى طَاعَتِكَ «وَاللَّهُ عَلَى مَا تَقُولُ وَكِيلٌ» قَالَ الْعَبَاسُ: مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ وَلَيْسَ لِمِسْحَاتِكَ عِنْدِي طِيشٌ، ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ افْتَرَقُوا.

((علی)) قرار داده است، و به این ترتیب همچون ایتم در کنف حایت و سر پرستی او قرار گرفته اند. و حضرت آنها را از مورد وصیت خارج نموده اند.

سپس امام رضا علیه السلام روبه عباس فرموده، گفتند: برادر! می دانم، زیان و ضرر و بدھکاری که دارید باعث این حرفها شده است، سپس به ((سعده)) فرمودند: برو و ببین چه مقدار بدھی دارند و آن را از طرف آنها، پرداخت کن و استناد بدھی آنها را پس بگیر و در مقابل، مدرک تصفیه حساب دریافت کن.

به خدا قسم مدامی که زنده هستم، از کمک و همدلی و غم خواری شما دریغ نخواهم کرد، هر چه دلتان می خواهد بگوئید! عباس گفت: اینها را که می دھی، آن مقداری از اموال ما است که زیاد آمده، اموال مانزد تو بیش از اینها است. حضرت فرمودند: هر چه می خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شما است.

خداؤندا! اینان و کارشان را اصلاح فرما! و شیطان را از ما و ایشان دور کن! و همه را بر اطاعت و بندگی خود یاری فرما! و خداوند بر آنچه ما می گوئیم شاهد است، عباس گفت: چقدر خوب حرفت را می فهمم! (و از عهده جوابت برخی آیم)، و من چیزی برایم باقی نمانده است که در آن طمع کنی، سپس همه

٢- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعَثَ إِلَيَّ بِصَدَقَةٍ أَبِيهِ مَعَ أَبِي إِسْمَاعِيلِ مُصَادِفٍ، وَذَكَرَ صَدَقَاتِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَصَدَقَةَ نَفْسِهِ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، تَصَدَّقَ بِأَرْضِهِ مَكَانٌ كَذَا وَكَذَا، وَخُدُودُ الْأَرْضِ كَذَا وَكَذَا كُلُّهَا وَتَخْلِيلُهَا وَأَرْضِهَا وَبَيْاضُهَا وَمَاءُهَا^(١) وَأَرْجَائُهَا وَحُفُوقُهَا وَشُرُبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَكُلُّ حَقٌّ هُوَ لَهَا فِي مَرْفَعٍ أَوْ مَظْهَرٍ أَوْ غَيْضٍ أَوْ مَرْفَقٍ أَوْ سَاحَةٍ أَوْ مَسِيلٍ، أَوْ عَامِرٍ أَوْ غَامِرٍ، تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ حَقِّهِ مِنْ

متفرق شدند».

٢- عبد الرحمن بن حجاج گوید: «امام کاظم علیه السلام وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام را برایم فرستادند و نیز نسخه صدقه (موقوفات) پدرشان را همراه (غلام امام علیه السلام) «ابو اسماعیل مصادف» فرستاده، و وقفنامه وی و نیز وقفنامه خود را ذکر کردند، (به این ترتیب):

بسم الله الرحمن الرحيم: صدقات موسى بن جعفر چنین است: زمینش در فلان مکان، که مشخصات وحد و مرز آن چنین و چنان است، تمامی آن زمین، نخل های آن، قسمتهایی که ساختمانی در آن نیست، آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حق و نوبت آب آن، و هر حق دیگری که در بلندی ها^(٢) و بیشه آن

١- زاد في بعض النسخ: «ما نهار منابتها وأراضيها و...».

٢- توضیح: در کتاب تهذیب و من لا یحضره الفقيه به جای «مرفع»، «مرتفع» ذکر شده که در ترجمه نیز کلمه «مرتفع» در نظر گرفته شده است. و نیز در بخار و بعضی نسخ دیگر عيون اخبار الرضا علیه السلام به جای کلمه «غیض» به معنای «عمل دارای درخت» کلمه «عنصر» به معنای «اصل» آمده است که در ترجمه، کلمه «غیض» در نظر گرفته شده است. (مترجم، به راهنمایی استاد محترم آقای غفاری).

ذلک علیٰ وُلَدِه مِنْ صُلْبِه لِلرِّجَالِ وَالثَّسَاءِ يَقْسِمُ، وَإِلَيْهَا مَا أَخْرَجَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ غَلَّتِهَا بَعْدَ الَّذِي يَكْفِيهَا فِي عِمَارَتِهَا وَمَرَافِقِهَا، وَبَعْدَ ثَلَاثَيْنَ عِدْنًا يُقْسَمُ فِي مَسَاكِينِ أَهْلِ الْقُرْبَةِ بَيْنَ وُلَدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ، فَإِنْ تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلَدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلَا حَقُّ لَهَا فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَيْهَا بِغَيْرِ زَوْجٍ، فَإِنْ رَجَعَتْ كَانَ لَهَا مِثْلُ حَظِّ الَّتِي لَمْ تَزَوَّجْ قَطُّ مِنْ بَنَاتِ مُوسَى، وَمَنْ تُؤْتِي مِنْ وُلَدِ مُوسَى وَلَهُ وُلَدٌ فَوْلَدُهُ عَلَى سَهْمٍ أَبِيهِمْ، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ، عَلَى مِثْلِ مَا شَرَطَ مُوسَى بَيْنَ وُلَدِه مِنْ صُلْبِه، وَمَنْ تُؤْتِي مِنْ وُلَدِ مُوسَى وَلَمْ يَشْرُكْ وَلَدًا رَدَّ حَقَّهُ عَلَى أَهْلِ الصَّدَقَةِ، وَلَئِنْسَ لَوْلَدِ بَنَاتِي فِي صَدَقَتِي هَذِهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ آباؤهُمْ مِنْ وُلَدِي وَلَئِنْسَ لِأَحَدِي فِي صَدَقَتِي حَقٌّ

می باشد، و نیز تمام امکانات و سرویس موجود در آن (مثل آشپزخانه، آبریزگاه، حمام، راه وغیره)، و نیز قسمت روبرو باز و مسیل آن، قسمت آباد و قسمت لمیزرع آن، همگی اینها را موسی بن جعفر به اولاد بلافصل خود - چه زن، چه مرد - صدقه و وقف نمود، سر پرست این زمین، منافع آن را بعد از مخارج لازمه برای آبادانی و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که بین فقرای اهل روستا تقسیم می شود، بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر تقسیم می کند به گونه ای که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد، هریک از دختران موسی بن جعفر که ازدواج کرده سهمش از این وقف قطع گردد تا زمانی که شوهرش را (به مرگ یا طلاق) از دست بدهد که در این صورت سهم او مانند دخترانی است که هنوز ازدواج نکرده اند، هر کدام از فرزندان موسی که فوت کنند اگر فرزندی داشتند فرزندانشان سهم پدر خود را به ارث می بردند، پسر دو برابر دختر، همان طور که موسی بین اولاد بلافصل خود شرط کرده است، و هریک که فوت کردن و فرزندی نداشتند سهم او به سهم بقیه اضافه شود، نوه های دختری در این وقف سهمی ندارند مگر اینکه پدرانشان از فرزندان من باشند، و تا وقتی آحدی از اولاد

مَعَ وُلْدِيْ وَ وُلْدِ وُلْدِيْ وَأَغْفَاهُمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدُ، فَإِنْ انْقَرَضُوا وَ لَمْ يَتَّقَ مِنْهُمْ أَحَدُ فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي مِنْ أُمِّي مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى مَا شَرَطْتُ بَيْنَ وُلْدِيْ وَ عَقِيْبِيْ، فَإِنْ انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِي مِنْ أُمِّي فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي وَأَغْفَاهُمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ.

فَإِنْ لَمْ يَتَّقَ مِنْهُمْ أَحَدُ فَصَدَقَتِي عَلَى الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي وَرَثَهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَةٍ هَذِهِ، وَ هُوَ صَحِيحٌ صَدَقَةٌ حَبِيسًا بَشَّاً بَشَّلًا، لَا مَشْوِيَّةَ فِيهَا، وَ لَا رَدًا أَبَدًا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الدَّارِ الْآخِرَةِ، لَا يَجِدُ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَتَّسِعَهَا أَوْ يَتَّسَعُهَا أَوْ يَتَّحَلَّهَا أَوْ يُعَيْنَرُ شَيْئًا مِمَّا وَضَعَتْهَا عَلَيْهِ، حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا، وَ جَعَلَ

ونسل من باقی باشد کسی در این وقف سهمی ندارد. اگر همگی آنان از بین رفتند و کسی باقی نماند این مال وقف است بر خواهران و برادران تنی (پدری و مادری) من، مدامی که کسی از آنان باقی باشد. به همان روشهی که بر اولاد و نسل خودم شرط کردم؛ اگر خواهر و برادران پدری و نسل آنان مدامی که کسی از ایشان باقی باشد؛ و اگر از ایشان هم کسی باقی نماند این مال وقف است بر خویشان واقارب هر کدام که از دیگری به من نزدیکتر باشند، تا زمانی که دیگر کسی روی زمین زنده نباشد (یعنی تا قیامت) موسی بن جعفر در حال صحت و سلامت این مال را بی هیچ شک و شباهی به حق و به طور قطعی و برای طلب مرضات خدا و نعیم اخروی وقف نمود و هیچ بازگشتی در آن نیست. (و استثناء بردار نمی باشد) و برای هیچ مؤمنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جائز نیست که آنرا بفروشد یا بخرد یا ببخشد یا به کسی بدهد و یا موارد مشخص شده آنرا تغییر دهد ، تا زمانیکه انسان و هر چه در روی زمین است عمرش بسر آید و خداوند وارث آن گردد .

صدقه هذه إلى عليٰ وابراهيم، فإن انفرض أحد هما دخل القاسم مع الباقي مكانه، فإن انفرض أحد هما دخل اسماعيل مع الباقي منه ما مكانه، فإن انفرض أحد هما دخل العباس مع الباقي منه ما، فإن انفرض أحد هما فالاكبر من ولدي يقوم مقامه، فإن لم يبق من ولدي إلا واحد فهو الذي يقوم به، قال: و قال أبوالحسن عليه السلام: إن أباه قدّم اسماعيل في صدقته على العباس وهو أصغر منه.

٣- حدثنا المظفر بن جعفر^(١) العلوي السمرقندی - رضي الله عنه - قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشی ، عن أبيه قال: حدثنا يوسف بن السخت ، عن علي بن القاسم الغريضی الحسینی ، عن صفوان بن تھبی ، عن عبد الرحمن بن الحجاج ، عن إسحاق ، و على ابني أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام: أنهم دخلوا على عبد الرحمن بن اسلم^(٢) بمكة في السنة التي أخذ فيها موسى بن جعفر عليهما السلام و معهم كتاب أبي الحسن عليه السلام يخطه ،

اختیار این وقف به دست «علی» و «ابراهیم» است؛ اگر یکی از این دو فوت کرد «قاسم» به جای او خواهد بود. اگر یکی از آنان فوت کرد «اسماعیل» جای او خواهد بود، اگر از بین این دو، یکی فوت کرد، «عباس» به جای او باشد، و اگر یکی از این دو فوت کرد، فرزند بزرگتر از بقیه به جای او باید. و اگر فقط یک نفر از نسل من باقی باشد او سرپرستی این وقف را به عهده گیرد. راوی گوید: «امام رضا عليه السلام فرمودند: پدرم، اسماعیل را که از عباس کوچکتر بود بر عباس مقدم داشتند».

٣- از اسحاق و علی پسران امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده است که: «در سالی که حضرت موسی بن جعفر عليه السلام دستگیر شدند، ما در مکه نزد عبد الرحمن بن اسلم رفیم و نامه‌ای از موسی بن جعفر عليه السلام همراه داشتیم در این

١- زاد فی نسخة: «بن مظفر». ٢- فی نسخة: «عبدالله بن اسلم».

فِيهِ حَوَائِجُ قَدْ أَمْرَ بِهَا، فَقَالَا: إِنَّهُ أَمْرٌ بِهَذِهِ الْحَوَائِجِ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ شَيْءٌ فَادْفَعْهُ إِلَى ابْنِهِ عَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ خَلِيفَتُهُ وَالْفَقِيمُ بِأَمْرِهِ، وَكَانَ هَذَا بَعْدَ التَّفْرِيُومِ بَعْدَ مَا أَخْدَى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَحْوِيمِ خَمْسِينَ يَوْمًا، وَأَشْهَدَ إِسْحَاقُ وَعَلَيٍّ ابْنَاهُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحُسَيْنَ بْنَ أَخْمَدَ الْمِنْقَرِيَّ وَإِسْمَاعِيلَ بْنَ عُمَرَ، وَحَسَانَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَالْحُسَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ صَاحِبَ الْخِتْمِ عَلَى شَهَادَتِهِمَا أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيٍّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَصَاحِبَ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَلِيفَتُهُ، فَشَهَدَ اثْنَانِ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ، وَاثْنَانِ قَالَا خَلِيفَتُهُ وَوَكِيلُهُ، فَقُبِّلَتْ شَهَادَتُهُمْ عِنْدَ حَفْصِ بْنِ غَيَاثٍ الْقَاضِيِّ.

٤- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْقَمْذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَكْرِيْنِ صَالِحِ، قَالَ: قُلْتُ

نامه، حضرت دستوراتی راجع به مطالب مورد نیاز خود ذکر فرموده بودند. به او گفتیم: حضرت از این طریق به این امور دستور داده اند هر کدام که انجام شد، آن را به فرزندشان «علی» بده، زیرا او خلیفه و جانشین و قیمت کارهای امام کاظم عليه السلام است.» اسحاق و علی ادامه دادند: «این گفتگوییک روز بعد از حرکت حاجیان از منی به مگه و حدود پنجاه روز بعد از دستگیری امام کاظم عليه السلام اتفاق افتاد». اسحاق و علی فرزندان امام صادق عليه السلام، حسین بن احمد بن منیر و اسماعیل بن عمر و حسان بن معاویه و حسین بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود، به اینکه علی بن موسی عليه السلام وصی و جانشین پدر خود می باشد، شاهد گرفتند، دونفر از ایشان هم به همین نحو شهادت دادند و دونفر دیگر گفتند وی جانشین و وکیل موسی بن جعفر عليه السلام است و در نتیجه شهادت هیگی در نزد حفص بن غیاث قاضی پذیرفته شد».

٤- بکرین صالح گوید: «به ابراهیم پسر امام کاظم عليه السلام گفت: درباره پدر

لإبراهيم بن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام: ما قولك في أبيك؟ قال: هو حي، قلت: فما قولك في أخيك أبي الحسن عليه السلام؟ قال: ثقة صدوق، قلت: فإنما يقولون: إن أباك قد مرضي، قال: هو أعلم بما يقول، فأعذت عليه، فأعاده على، قلت: فأوصي أبوك؟ قال: نعم، قلت: إلى من أوصي؟ قال: إلى خمسة مثا، وجعل على المقدم علينا.

٦

* (باب التصوّص على الرضا عليه السلام بالإمامنة في جملة الأئمة) *
* (الإثنى عشر عليهم السلام) *

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرُو سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ نَضِيرَ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ السُّلْمَيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا العَبَاسُ بْنُ أَبِي عَمْرُو، عَنْ صَدَقَةِ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: لَمَّا اخْتَرَرَ أَبُو جَعْفَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ الْوَفَاءِ، دَعَا بِأَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خود چه میگویی؟ گفت: او زنده است. گفتم: درباره برادرت ابوالحسن (یعنی حضرت رضا) - عليه السلام - چه میگوئی؟ گفت: مورد اطمینان و راستگو است. گفتم: او معتقد است که پدرت وفات کرده است؟ گفت: او بهتر میداند چه میگوید، من گفته ام را تکرار کردم، او هم همین جواب را تکرار کرد. گفتم: آیا پدرت کسی را وصی قرار داده است؟ گفت: بله، گفتم: چه کسی را؟ گفت: پنج نفر از ما را وعلی را بر ما مقدم فرموده ».

باب ٦

﴿ نصوص و تصريحات درباره امامت حضرت رضا در ضمن دوازده امام ﴾

١- ابو نصرة نقل کرده است که: «زمانی که وفات امام باقر عليه السلام فرارسید،

لِيَعْهُدَ إِلَيْهِ عَهْدًا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْا مَتَّلَّثٌ فِي تَمْثَالِ
الْحَسَنِ وَالْحُسَينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَرَجُوتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَيْثَى مُتَكَرِّأً، فَقَالَ لَهُ:
يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيَسْتُ بِالْمِثَالِ، وَلَا الْعُهُودُ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ
سَابِقَةٌ عَنْ حُجَّاجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ دَعَا بِحَاجِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا حَاجِرُ
حَدِيثُنَا بِمَا عَاهَيْتَ مِنَ الصَّحِيفَةِ، فَقَالَ لَهُ حَاجِرٌ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، دَخَلْتُ عَلَى
مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ بْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ لِأَهْتَهَا بِمَوْلِدِ الْحُسَينِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ، فَإِذَا بِيَتْدِيَهَا صَحِيفَةً بِيَضَاءِ مِنْ ذُرَّةٍ، قَفَّلْتُ لَهَا: يَا سَيِّدَ النَّسَاءِ مَا هَذِهِ
الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكِ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِي، قُلْتُ لَهَا:
نَأْوِلِيَنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، قَالَتْ: يَا حَاجِرُ لَوْلَا الشَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ، لِكَنَّهُ قَدْ

حضرت در حال احتضار بودند فرزند خود، حضرت صادق علیه السلام را فراخواندند تا
به ایشان وصیت کنند، زید بن علی، برادر امام باقر علیه السلام گفت: اگر در مورد من
به روش حسن و حسین علیهم السلام رفتار می کردی، به گمانم، کار بدی نبود. (یعنی بعد
از خود مرا امام می کردی همان طور که بعد از امام حسن علیه السلام برادر آن حضرت
امام حسین علیه السلام به امامت رسیدند). حضرت (با گنجیه که نشانه احترام است،
به او) فرمودند: ای ابوالحسن، امانت الهی از روی قیاس کردن و تشبيه نمودن
افراد به یکدیگر صورت غنی گیرد، و اوامر اوستگی به شباہت‌ها ندارد؛ اینها
مسائلی است که قبل از میلاد حجج الهی آئمه علیهم السلام مشخص شده است، سپس
جابر بن عبد الله را فراخوانده، به او فرمودند: درباره صحیفه‌ای که خود، دیدی
برای ما صحبت کن، جابر عرض کرد: بروی چشم؛ روزی برای عرض تبریک
تولد امام حسین علیه السلام خدمت حضرت زهراء علیها السلام رفت، در دست ایشان
صحیفه‌ای سفید و درخشان از مروارید بود، عرض کرد: ای سرور همه زنان!
این صحیفه‌ای که نزد شما می بینم چیست؟ فرمودند: اسمی آئمه – که از فرزندان
من خواهند بود – در آن است، عرض کرد: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم.

نہیں آئی تمسّکاً إلَّا نَسِيْ أَوْ وَصِيْ نَبِيْ أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيْ، وَ لِكِتَّةٌ مَأْدُونٌ لَكَ
آن تُشَرَّطُ إلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، قَالَ جَابِرٌ: فَإِذَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْمُضْطَفِيٍّ أُمَّةُ آمِنَةٍ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى أُمَّةُ فَاطِمَةُ بَنتُ
أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَرِّ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ التَّقِيِّ أُمَّهُمَا فَاطِمَةُ بَنتُ مُحَمَّدٍ، أَبُو مُحَمَّدِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَنِ الْعَدْنِ، أُمَّةُ
شَهْرِ بَانُوَيْهِ بَنتُ يَزْدَجَرَدَ، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمَّةُ أَمِّ عَبْدِ اللَّهِ بَنتُ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ وَ أُمَّةُ أُمِّ فَرْوَةَ
بَنتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَبُو ابْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أُمَّةُ جَارِيَّةٍ اسْمُهَا
حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءُ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنُ مُوسَى الرَّضا أُمَّةُ جَارِيَّةٍ اسْمُهَا نَجْمَةُ، أَبُو
جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ أُمَّةُ جَارِيَّةٍ اسْمُهَا خَيْرَانُ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنُ مُحَمَّدِ
الْأَمِينِ، أُمَّةُ جَارِيَّةٍ اسْمُهَا سُوْسَنُ، أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّفِيقُ، أُمَّةُ جَارِيَّةٍ

فرمودند: ای جابر! اگر این کار نہی نشده بود حتماً آن را به دست می دادم. اما
نهی شده است که کسی، به آن دست بزنید مگر اینکه پیامبر یا وصی پیامبر یا
اهل بیت پیامبر باشد ولی ثوا جازه داری از روی آن، درون آن را ببینی، جابر
گوید: در آن صحیفه چنین آمده بود: ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی مادرش
آمنه، ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن-
عبد مناف، ابو محمد حسن بن علی البر (نیکوکار)، ابو عبد الله حسین بن علی التقی
مادرشان فاطمه دختر محمد، ابو محمد علی بن حسین العدل مادرش شهر بانویه دختر
یزدگرد، ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبد الله دختر
حسن بن علی بن ابی طالب، ابو عبد الله جعفرین محمد الصادق مادرش ام فروه دختر
قاسم بن محمد ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد مادرش کنیزی به نام
حیده المُصَفَّاءُ، ابوالحسن علی بن موسی الرضا مادرش کنیزی به نام نجمة، ابو جعفر
محمد بن علی الزکی مادرش کنیزی به نام خیزان، ابوالحسن علی بن محمد الامین

اسمهَا سُمَانَةُ، وَ تُكَنَّى أَمَّ الْحَسَنِ، أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ
الْقَائِمُ، أَمَّهُ جَازِيَةُ اسْمُهَا نَرْجُسٌ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

قالَ مُصْنِفُ هَذَا الْكِتَابِ: جَاءَ هَذَا الْحَدِيثُ هَكَذَا بِشَمَيْةِ الْقَائِمِ

مادرش کنیزی به نام سوسن، ابو محمد حسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی به نام
سُمَانَةُ وَ كُنْيَةُ آنَ بَانوَامَ الْحَسَنِ، أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أو حَجَّتُ اللَّهِ الْقَائِمُ
است، مادرش کنیزی است به نام نرجس، درود خدا بر همگی آنان باد.

مصنف (شیخ صدوق) گوید: این حدیث این گونه با بُرْدَنِ نام از حضرت
قائم علیهم السلام روایت شده است ولی عقیده من این است که ذکر گردن نام آن
حضرت جائز نیست.

توضیح: «در این حدیث چند نکته قابل تأمل و لازم به تذکر است:

۱ - برخی از روایات این حدیث مجھول و ناشناخته‌اند، مانند: ابو نصره،
صدقه بن ابی موسی، عباس بن ابی عمره، مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدَ بْنُ مُحَمَّدَ،
وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ.

۲ - این حدیث که به حدیث لوح معروف است، همان طور که در حدیث
بعدی ملاحظه می‌شود، به گونه دیگر نیز روایت شده است، در این حدیث،
حضرت زهراء علیها السلام فرموده‌اند: «نهی شده است از اینکه کسی به آن دست بزند
مگر اینکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر»، ولی در حدیث بعدی
چنین آمده است: «پس مادرت فاطمه آن را به من داد و من آن را خواندم و
نسخه برداری کردم». این دو مطلب کاملاً با یکدیگر مغایرند و نیاز به توجیه دارد.

۳ - مؤذنان و شرح حال نویسان، نوشته‌اند که جابر در سال ۷۸ هجری در
مدینه وفات کرد و برخی نیز سال ۷۳، برخی ۷۴ و برخی ۷۷ ذکر نموده‌اند و
با جمله همگی اتفاق دارند بر اینکه جابر قبل از سال ۸۰ هجری وفات نموده، و
حال آنکه وفات امام باقر علیهم السلام در سال ۱۱۴ و به قولی ۱۱۶ هجری بوده است،

علیه السلام، وَ الَّذِي أَذْهَبَ إِلَيْهِ التَّهْفِيُّ عَنْ تَسْمِيَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ صَالِحِ بْنِ أَبِي-

پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر علیه السلام به حضور ایشان مشرف شده است؟ بلکه جابر حتی ۱۶ سال و به قولی حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجاد علیه السلام وفات نموده است، زیرا شهادت حضرت سجاد علیه السلام سال ۹۴ و یا ۹۵ هجری بوده است.

۴- ظاهر خبر این است که جابر، امام صادق علیه السلام را نیز در کرده است، حال آنکه خود او خبری را روایت می‌کند که حضرت رسول الله به او فرمودند: «إِنَّكَ سَتَبِقُ حَتَّىٰ تَلْقَىَ وَلَدِيٍّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيٍّ بْنَ الْحُسَينِ بْنَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَعْرُوفِ فِي التَّوْرَاةِ بِبَاقِرٍ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَفْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ» یعنی: (تو زنده خواهی ماند تا فرزندم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را - که در تورات به باقر معروف است - ملاقات کنی، وقتی او را دیدی سلام من را به او برسان)، و ظاهر این خبر این است که جابر هیچ یک از ائمه بعد از امام باقر علیه السلام را زیارت نکرده است، خصوصاً که در خبر دیگر آمده است: بعد از دیدن او، مدت کمی بیش، زنده خواهی ماند^(۱).

۵- تصریح به نام و کنیه مبارک امام زمان علیه السلام که همان طور که ملاحظه شد، صدق (ره) می‌گوید: از نظر من جائز نیست نام مبارک آن حضرت صراحه ذکر شود، و شاید صدق با این بیان خواسته است عدم اعتماد خود را به این حدیث بیان کند). (مترجم با راهنمایی استاد غفاری).

۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم علیه السلام به جابرین عبدالله

۱- مراجعه شود به مجلد ۴۶ بخار الانوار ص ۲۲۳-۲۲۸

حَمَادٌ؛ وَالْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ جَمِيعاً، عَنْ بَكْرِيْنِ صَالِحٍ؛ وَحَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤْكِلِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٌّ مَا جَلَوْيَهُ، وَأَخْمَدُ بْنُ عَلَيٌّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ؛ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَكْرِيْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَّعْنِي بِخَفْفَ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ قَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ شِئْتَ، فَخَلَابِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبَرْنِي عَنِ الْلَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بْنِتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا أَخْبَرْتَكَ بِهِ أُمِّي أَنَّ فِي ذَلِكَ الْلَّوْحِ مَكْتُوبًا؟ قَالَ جَابِرٌ: أَشْهُدُ بِاللَّهِ، أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِأَهْلِهِ بِلِوَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنِّتُ أَنَّهُ زُمْرَدٌ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شِبْهَ نُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي أَنْتِ وَأَمِّي يَا بَنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِأَهْلِهِ)

انصاری فرمودند: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت است که تنها بنزد من بیایی تا مطلبی از تو سوال کنم؟ جابر عرض کرد: هروقت شما مایل باشید. سپس پدرم، جابر را تنها به حضور پذیرفتند و به او فرمودند: درباره لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِأَهْلِهِ دیدی و مطالبی که مادرم درباره نوشته های آن لوح برایت گفتند، برایم بگو، گفت: به خدا قسم، در زمان حیات رسول خدا صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِأَهْلِهِ برای تهنیت و تبریک تولد حسنه، بِلِوَادَةِ الْحُسَيْنِ به خدمت مادرتان فاطمه رسیدم، در دست ایشان لوحی سبزرنگ دیدم، که گمان کردم زمرد است و در آن لوح نوشته ای سفید همانند نور خورشید دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟ حضرت فرمود: این لوح را

۱- کذا، و معلوم آنَّه عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ ذَلِكَ رِوَايَةً عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَا مَا شَاهَدَهُ هُوَ بِنَفْسِهِ.

عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا هَذَا الْلُّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا الْلُّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ
فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلَى وَاسْمُ ابْنَيِ، وَأَسْمَاءُ الْأُوصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، فَأَغْطَانِيَهُ أَبِي
لَيْسَرَنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْظَمْتِنِي أُمُّكَ فَاطِمَةَ، فَقَرَأَتْهُ وَأَنْسَخَتْهُ، فَقَالَ:
أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى مَعَهُ أَبِي
عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اتَّهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ إِلَى أَبِي طَبَّابَةَ صَحِيفَةً مِنْ رَقِ
قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهُدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي الْلُّوْحِ مَكْتُوبًا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورٍ وَسَفِيرٍ وَجَهَابٍ وَذَلِيلٍ
نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظِيمٌ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَاشْكُرْ
نَعْمَائِي، وَلَا تَجْحَدْ الْأَلَئِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَارِينَ، وَمُذْلُّ
الظَّالِمِينَ، وَدَيَانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أُؤْخَافَ

خداوند - عزوجل - به رسول خود ﷺ هدیه فرموده است و اسمی پدر و شوهر و
دو پسرم و نیز اسمی اوصیاء - که همگی فرزندانم هستند - در آن است.
پدرم ﷺ برای اینکه مرا خوشحال گند، آن را به من دادند. جابر ادامه داد:
سپس مادرتان حضرت فاطمه آن را به من دادند، من آن را خواندم و از روی آن
نسخه ای برداشت. امام صادق ﷺ در ادامه چنین فرمودند: پدرم گفتند: ممکن
است آن را به من نشان دهی؟ جابر عرض کرد: بله، سپس پدرم به همراه او
به منزلش رفتند، برای پدرم صحیفه ای از پوست را درآورد، و گفت: خدا را
شاهد می گیرم که من به همین ترتیب آن را در لوح، مکتوب دیدم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ، این نوشته ای است از خداوند مقتدر حکیم برای محمد، نور و سفیر و
حجاب او و راهنمای به سوی او. که روح الامین آن را از نزد حضرت رب العالمین
نازل کرده است، ای محمد اسمی مرا بزرگ بدار و نعمتایم را شکر کن و منکر
مباش. قسم الله، جز من معبدی نیست درهم شکننده جباران، خوار کشندۀ

غَيْرِ عَذَابِي عَذَابُهُ عَذَاباً لَا أَعْذَبُ يهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِنَّايَيْ فَاغْبُدْ وَعَلَيْ
فَتَوْكِلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَامَهُ وَأَنْقَضْتُ مُدَّتُهُ، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيَّاً،
وَإِنِّي فَضَلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأُوصِيَاءِ، وَأَكْرَمْتُكَ
بِشِبَلِيَّكَ بَعْدَهُ، وَبِسِبْطِيَّكَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ
أَنْقَضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا حَازِنَ وَحَسِيْ، وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَخَتَمْتُ
لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ، وَأَرْفَعُ الشَّهَادَةِ دَرْجَةً عِنْدِي، وَجَعَلْتُ
كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَقْعَدَهُ، وَالْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِثْرَتِهِ أَثْبَتْ وَأَعْاَقَبْ، أَوْلَاهُمْ: عَلَيْ
سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، وَزَيْنِ أُولَائِي الْمَاضِيَّ، وَابْنَهُ شَبِيْهَ جَدِّهِ الْمَجْمُودَ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ
لِعِلْمِي، وَالْمَعْدِنُ لِحُكْمِي، سَيِّهِلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُ عَلَيْهِ كَالرَّادِ

ظالمان، صاحب دین، منم الله، جز من معبدی نیست، هر کس به غیر از فضل و
کرم من امید بندد، یا از چیزی غیر از عذاب من بترسد، آنچنان او را عذاب کنم
که احدي را عذاب نکرده باشم، پس فقط مرا پرسن، و فقط بر من توکل کن.
من پیامبری را مبعوث نکرده ام که آیامش به سر آمده باشد مگر اینکه برای او
وصیتی قرار دادم، من تورا بر سایر انبیاء و وصیتی تورا بر سایر اوصیاء برتری
دادم، و تورا با دوشیر بچه و دونوهات حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را
بعد از انقضاء زمان پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار و حی
خود نمودم و او را با شهادت گرامی داشتم و کار او را ختم به خیر و سعادت کردم،
او از همه شهیدان افضل و برتر است و درجه او در نزد من از همه شهداء بالاتر
است. و کلمه تامة خود را هرراه او قرار دادم و حیبت بالغه را در نزد او گذاردم،
به توسط عترت و نسل او ثواب و عقاب می دهم، اول آنها علی، سید العابدین و
زینت اولیاء گذشته ام است، پسرش محمد، که شبیه جد ستوده اش است،
شکافنده علم من و معدن حکمت من می باشد، شگا کان در مورد جعفر هلاک

عَلَيْهِ، حَقُّ الْقَوْلِ مِتَّيٌ، لَا كُرْمَنٌ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَلَا سُرْتَةٌ فِي أَشْبَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلَائِهِ، وَأَنْجَبَتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَأَتَيَحَتْ بَعْدَهُ فِتْنَةُ عَمْيَاءِ حِنْدِشٍ، لِأَنَّ حَيْطَ قَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَحَجَّتِي لَا تَخْفِي، وَأَنَّ أَوْلَائِي لَا يَشْقَونَ، أَلَا وَمَنْ جَحَّدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَّدَ نِعْمَتِي، وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيْهِ، وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ اُنْقِضَاءِ مُلَةِ عَبْدِي مُوسَى وَحَبِيبِي وَخَيْرِي، إِنَّ الْمُكَذِّبَ بِالثَّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلَائِي، وَعَلَيْهِ وَلَيْهِ وَنَاصِرِي، وَمَنْ أَصْعَ عَلَيْهِ أَغْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَأَمْسَحَهُ بِالإِضْطِلَاعِ، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتُ مُشَكْبَرٌ يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَتَّاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرْخَلْقِي، حَقُّ الْقَوْلِ مِتَّيٌ لَا يَقُولُ غَيْرِيْهِ بِمُحَمَّدٍ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِيِّ، وَمَعْدِلُ حُكْمِيِّ، وَمَوْضِعُ

خواهد شد، کسی که او را نپذیرفت، مرا نپذیرفته است، به حق می گوم: جعفر را بسیار گرامی و محترم می دارم، اورا در مورد پیروان و یاوران و دوستانش خوشحال خواهم کرد، بعد از او موسی را برگزیدم و بعد از او فتنه ای تاریک بر پا می شود با اینکه ریسمان امامت پاره نمی شود و حجت من مخفی نمی ماند و اولیاء من به شقاوت نمی افتدند، بداینید، هر کسی یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است، وای بر افتراء زندگان و منکران، در موقع پایان یافتن مدت بنده، حبیب و برگزیده ام موسی، کسی که هشتمن را تکذیب کند همه اولیاء م را تکذیب کرده است، و علی، ولی و ناصر من است، او کسی است که بار نبوت را بر دوش او می گذارم وقدرت و توافقنده به او می دهم، خبیث متکبر اورا به قتل می رساند و در شهری که بنده صالح آن را بنا نهاده است در کنار بدترین خلق من، دفن خواهد شد، به حق می گوم: اورا به جانشین و فرزندش محمد، خوشحال خواهم کرد، او وارث علم من و معدن حکمت و محل اسرار من است، و حجت من

مِرْيٰ، وَحُجَّتِي عَلٰى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثَوًاهُ وَشَفَعَتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الثَّارَ، وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ وَلِيَّ وَنَاصِري، وَ
الشَّاهِدَ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلٰى وَخِيَّ، أَخْرَجْتُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَالْخَازَنَ
لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمَلْتُ ذَلِكَ بِأَنِّيهِ رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَ
بَهَاءُ عِيسَى، وَصَبَرُ آيُوبَ، سَيَذِلُّ فِي زَمَانِهِ أُولَائِيَّ وَتُتَهَادِي رُؤُسُهُمْ كَمَا تُتَهَادِي
رُؤُسُ الْمُرْكَبِ وَالْمُدَيْلِمِ، فَيُقْتَلُونَ وَيُخْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِيلِينَ،
تُضَيَّعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَيَقْتُلُونَ الْوَيْلُ وَالرَّيْلُ فِي نِسَائِهِمْ، أُولَئِكَ أُولَيَّانِي حَقًا،
بِهِمْ أَذْفَعْتُ كُلَّ فِتْنَةَ عَمْبَاءَ حِنْدِسِي، وَبِهِمْ أَكْتَشَفَ الرَّلَازِنَ وَأَرْفَعَ الْأَصَارَ وَ
الْأَغْلَالَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٍ، وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهَمَّدُونَ.

بر مردم می باشد، بهشت را جایگاه او قرار دادم و شفاعت او را در هفتاد نفر از
خانواده اش که همگی مستحق عذاب دوزخ شده اند قبول نمودم، و امر فرزندش
علی را که ولی و ناصر من و گواه در میان خلق می باشد و امین وحی من است،
ختم به خیر و سعادت می کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که
مردم را به راو من دعوت می کنم و خزانه دار گنجینه علم من است، و سپس آن را
با فرزندش که مایه رحمت برای همه عالم است کامل می گردانم، کمال موسی،
نورانیت عیسی و صبر آیوب همه در او جمع است، در زمان او، اولیاء من مورد
خفت و ذلت واقع می شوند، سرهای آنها را همچون سرهای تُرك و دیلم (که
دشمنان اسلام بوده اند) به یکدیگر هدیه می دهند و سوزانیده می شوند، مرعوب و
وحشت زده اند، زمین از خون آنان رنگین می شود، و فغان و فریاد و آه و ناله در
بین زنانشان فراگیر می گردد، آنها به حق اولیاء من هستند. توسط آنها هر فتنه
ظلمانی را دفع می کنم، به وسیله ایشان زلزله ها را بر طرف می کنم و نقل و سنگینی و
سختی را مرتفع می سازم، بر آنان بادرود و رحمت پروردگارشان و آنها هستند که
هدایت یافته اند).

قالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو تَصِيرٍ: لَوْلَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا
الْحَدِيثُ لِكَفَاكَ، فَصُنْثَةُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ .

۳- وَحَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدُ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ الْعَلَوِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ دُرْرَسْتِ السَّرَّوِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَانَ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي
نَجْرَانَ، وَصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
أَنَّهُ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِلَّا أَبْشِرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلْنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ،

عبدالرحمن بن سالم گوید: «ابویصیر گفت: اگر در تمام عمرت غیر از این
حدیث را نشنیده بودی همین برایت کافی بود، پس آنرا از غیر اهلش، مصون و
محفوظ بدار».

توضیح: «مراد از «بنده صالح» ذوالقرنین است زیرا، در کتاب
«کمال الدین و تمام النعمه» ص ۳۱۰ بعد از عبارت «بناها العبد الصالح»
عبارة «ذوالقرنین» آمده است، و مراد از «بدترین خلق» هارون الرشید
می باشد، در ضمن مخفی نماند که در صدر حديث چنین آمده است «امام
صادق علیه السلام فرمودند که پدرم علیه السلام به جابر گفت.... و از این بیان چنین
استفاده می شود که امام صادق علیه السلام در حین این گفتگو حاضر بوده اند و با توجه
به توضیح ذیل حديث قبل، درباره اینکه ظاهراً جابر به خدمت ائمه بعد از امام
باقر علیه السلام مشرف نشده است، باید چنین احتمال داد که امام صادق علیه السلام این
مطلوب را از پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السلام روایت فرموده اند نه اینکه خود در
زمان وقوع آن حاضر بوده اند».

۳- از اسحاق بن عمار نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمودند:
«ای اسحاق می خواهی به تو مژده دهم؟ اسحاق گوید: عرض کردم: بله،

قال: وَجَدْنَا صَحِيقَةً بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ وَخَطَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلُهُ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثِهِ فِي آخِرِهِ: « ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا إِسْحَاقُ هَذَا دِينُ الْمَلَائِكَةِ وَالرَّسُولِ، فَصُنِّهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يَصْنُعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَيُضْلِعُ بِالْكَافِرِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ دَانَ بِهَذَا أَمِنَ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ». »

۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوَيْانِيُّ أَبُو تُرَابٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيِّ الْبَاقِرِ جَمَعَ وَلَدَهُ وَفِيهِمْ عَمُّهُمْ زَيْدٌ بْنُ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قربانست گردم ای پسر رسول خدا، حضرت فرمودند: ما صحیفه‌ای به املاء رسول الله ﷺ و خط امیر المؤمنین علیه السلام بدست آورده‌ایم که در آن چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم این، نامه‌ای است از جانب خداوند با عزت و قدرت و علیم» و سپس بقیه حدیث را مانند حدیث قبل ذکر نمود جز اینکه آخر حدیث را این گونه نقل کرد: سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: ای اسحاق، این، دین ملائکه و رسول است، آن را از غیر اهلش مصون و محفوظ بدار، خداوند تو را حفظ کند! و احوالت را اصلاح نماید! سپس فرمودند: هر کس به این مطالب متدين شود از عقاب خداوند - عز و جل - در امان خواهد بود».

۴- عبد العظيم حسنی از جدش علی بن حسن بن زید بن حسن علیهم السلام روایت کرده است که عبدالله نوه امام صادق علیه السلام از قول پدرش محمد و او از جدش (امام صادق علیه السلام) نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع کرد،

لَمْ أَخْرَجْ إِلَيْهِمْ كِتَابًا بِخَطْ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبٌ فِيهِ: «هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ حَدِيثُ الْلَّوْحِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ: وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهَمَّدُونَ». لَمْ قَالَ فِي آخِرِهِ: قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَخُرُوجِهِ وَقَدْ سَمِعَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَذَا وَيَحْكِيهِ». لَمْ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَدِينِهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ، فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَأَوْلَائِيهِ».

۵- حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَادَوَيْهِ الْمُؤَدِّبُ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - الْحِمَيرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مَالِكٍ السَّلْوَكِيِّ، عَنْ ذُرُشَتِي، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِيْجِ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بْنِتِ

عموی آنها، زید بن علی^{علیہ السلام} تیز حضور داشت سپس دست نوشته‌ای به خط امیر المؤمنین^{علیہ السلام} و إملاء حضرت رسول^{علیہ السلام} را به آنها نشان داد که در آن چنین نوشته شده بود: «این نوشته‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم» (همان) حدیث لوح تا آنجا که می‌گوید: و آنان هستند که هدایت یافته‌اند. سپس در آخر چنین نقل کرده که عبد العظیم گفت: از محمد بن جعفر (فرزند امام صادق^{علیہ السلام}) که این مطالب را از پدرش شنید و لی بازهم خروج کرد و قیام نمود جای تعجب است^(۱) سپس گفت: این راز خدا و دین او و دین ملائکه اوست، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار.

۵- جابر بن عبد الله انصاری گوید: «به خدمت حضرت فاطمه^{علیہ السلام} مشرف

۱- جریان خروج محمد بن جعفر را در ترجمه «مقالات الطالبین» صفحه ۴۹۸ به بعد مطالعه فرمائید.

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدَّامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْءُهُ يَغْشِي الْأَبْصَارَ، وَفِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةً فِي ظَاهِرِهِ، وَثَلَاثَةً فِي بَاطِنِهِ، وَثَلَاثَةً أَسْمَاءً فِي آخِرِهِ، وَثَلَاثَةً أَسْمَاءً فِي طَرِيقِهِ، فَعَدَّتُهَا إِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ، قُلْتُ: أَسْمَاءٌ مِنْ هُولَاءِ؟ قَالَتْ: هُذِهِ أَسْمَاءُ الْأُوصِيَاءِ، أَوْلُهُمْ أَبْنُ عَمِّي وَاحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ، وَعَلَيْنَا عَلَيْهَا عَلَيْنَا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعٍ.

۶- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأُوصِيَاءِ فَعَدَّتُ اثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

شدم، در مقابل حضرت لوحی قرار داشت که نورانیت آن، تزدیک بود چشم را کور کند، در آن لوح، دوازده اسم دیده می شد، سه اسم در روی لوح، سه اسم، پشت آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم در کنار آن، آنها را شمردم، دوازده نام بود. پرسیدم: اینها اسمی چه کسانی است؟ فرمودند: اینها آسماء اوصیاء است، اولین آنها پسر عموم و یازده نفر بقیه، از اولاد من هستند که آخرین آنها «قائم» است، جابر ادامه داد: در سه موضع از آن لوح نام محمد، و در چهار موضع از آن نام «علی» دیده می شد..

۶- حسن بن محیوب از ابی الجارود از امام باقر علیہ السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که جابر گفت: خدمت حضرت حضرت فاطمه علیه السلام رسیدم و در مقابل آن حضرت لوحی قرار داشت که اسمی اوصیاء در آن بود، آنها را شمردم، دوازده نام بود، آخرین آنها «قائم»، سه تن از آنان «محمد» و چهار تن «علی» بود، درود بر ایشان.

۷- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى؛ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَعَدَّتُ أَسْمَى عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۸- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيْاشٍ، عَنْ سُلَيْمَ بْنِ قَيْسِ الْهِلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ

توضیح: «سندهایی کافی و خصال نیز به همین ترتیب است، با این حال سندهایی قابل تأمل است، زیرا حسن بن محبوب در سال ۱۵۱ میلادی متولد شده است، و ابو الجارود از تابعین بوده است و خیلی بعید است که حسن بن محبوب از ابو الجارود روایت نقل کند، احتمالاً حسن بن محبوب با یک واسطه از ابو الجارود نقل کرده است و آن واسطه نیز ظاهراً محمد بن سinan بوده است». (استاد محترم آقای غفاری).

۷- و باز از طریق دیگر نقل شده است که حسن بن محبوب از ابی الجارود و او نیز از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده است که: «جابر گفت: خدمت حضرت زهرا عليها السلام رسیدم. مقابل آن حضرت لوحی به چشم می خورد که اسمی اوصیاء در آن بود در آن لوح، دوازده نام شمردم که آخرين آنها قائم، سه تن از ایشان «محمد» و چهارتن از آنان «علی» بود، درود بر آنها.

۸- از سلیمان بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: از عبدالله پسر جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و امام حسن و امام حسین عليهم السلام و عبدالله بن عباس

يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مَعَاوِيَةَ [أَنَا] وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، وَعَمْرُونَ أَبِي سَلَمَةَ، وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ— فَذَكَرَ حَدِيثًا جَرِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَأَنَّهُ قَالَ لِمَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخْيَ عَلَيْيِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَإِنِّي الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، ثُمَّ أَبْنِي الْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَإِنِّي بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، وَسَتُدْرِكُهُ يَا عَبْدُ اللَّهِ، ثُمَّ أَبْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِ الْبَاقِرُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَسَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ وَتَكَمَّلَهُ أُثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًاً تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعَمْرُونَ أَبِي سَلَمَةَ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَشَهَدُوا لِي عِنْدَ مَعَاوِيَةَ.

وعمرین ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم. سپس صحیقی را که بین آن دورد و بدل شده بود ذکر کرد و گفت: که به معاویه چنین گفته است: من (یعنی عبدالله) از حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حضرت فرمودند: ولايت من بر مؤمنین از ولايت آنها بر خودشان بيشتر است، سپس فرمودند: بعد از من برادرم علی بن ابی طالب نسبت به مؤمنین ولايت دارد و ولايت او بر مؤمنین از ولايت آنها بر خودشان بيشتر است، وقتی به شهادت رسید فرزندم حسن اولی است بر مؤمنین سپس فرزندم حسین نسبت به مؤمنین اولی است، وقتی شهید شد فرزنش علی بن الحسين نسبت به مؤمنین اولی است و عبدالله! تو اورا خواهی دید سپس فرزندم محمد بن علی الباقر از مؤمنین نسبت به خودشان اولی است و تو ای حسین اورا خواهی دید، و سپس تا دوازده امام کامل نمود که نه نفر آنها از اولاد حسین بودند، عبدالله گوید: آنگاه امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عبدالله بن عباس و عمرین ابی سلمة و اسامه بن زید را گواه گرفتم که هیگی نزد معاویه به نفع من گواهی دادند.

قال سلیم بن قیس: وقد کُنْتَ سِمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي دَرَّةِ الْمَقْدَادِ وَأَسَاطِهِمْ سِمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۹- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِوْسِ الْحَرَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْفَقَارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرَّفِ، عَنْ الشَّعَبِيِّ، عَنْ عَمَّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، فَجَاءَ أَغْرَابِيُّ: فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلُفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنَا عَشَرَ عَدَدًا نَقْبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۰- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدَوْهِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنَ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ الْمَرْوَزِيُّ بِالرَّيْ في شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْتَتِينَ وَثَلَاثَ مائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَنْظَلِيُّ في سَنَةِ ثَمَانِ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتِينَ -وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقِ بْنِ رَاهْوَةِ- قَالَ:

سلیم بن قیس گوید: من نیز از سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که آنها این مطلب را از حضرت رسول ﷺ شنیده اند.

۹- از قیس بن عبد روایت شده است که گفت: با عده‌ای که عبدالله بن مسعود هم جزء آنان بود نشسته بودیم که مردی بادیه نشین امده پرسید کدام از شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله گفت: من عبدالله بن مسعود هستم، مرد عرب سوال کرد: آیا پیغمبر شما برایتان گفته است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: بله،دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

۱۰- مسروق (بن اجدع) گوید: نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و قرآنها.

۱- فی بعض النَّسْخِ «ابن الرَّجَاء» وَالصَّوَابُ مَا اخْتَرْنَا.

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى١، قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيمٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: يَتَنَاهُ الْخُنُونُ عِنْهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ، إِذَا قَالَ اللَّهُ فِي شَابٍ: هَلْ عَهْدُ إِلَيْكُمْ تَبَيَّنَ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَحَدِيثِ السَّنَنِ وَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، نَعَمْ عَهْدُ إِلَيْنَا تَبَيَّنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَ نُقَبَاءِ بْنِي إِسْرَائِيلَ.

١١- حَدَّثَنَا أَبُو الْفَاقِلِ عَثَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَامِينِيُّ الْحَافِظُ٢، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ صَاعِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْفَضْلِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْفَقَارِ بْنُ الْحَكَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرْفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ؛ وَحَدَّثَنَا عَثَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْمَاطِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثِ بْنِ سَوَارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ؛ وَحَدَّثَنَا عَثَابُ بْنُ.

خود را بر او عرضه می کردیم که در این موقع جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما وصیت نموده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ عبدالله گفت: تو نوجوان هستی و تا به حال کسی چنین سوالی از من نکرده بود، بله، پیامبر ما به ما وصیت نموده است که بعد از او دوازده خلیفه به تعداد نقباء بین اسرائیل خواهد بود.
توضیح: «عبدالله بن مسعود از اصحاب حضرت رسول ﷺ بوده است؛ وی نسبت به قراءت قرآن کرم اهتمام بسیار داشته و به عنوان قارئ و معلم قرآن کرم مشهور بوده است. عمر او را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد».

١١- عَثَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ از سه طریق حدیث زیر را از شعبی نقل کرده است (که البته آنچه را که اینجا آمده است، توسط مُطَرْف از شعبی نقل میشود).

١- هو يحيى بن يحيى بن بكر بن عبد الرحمن.

٢- هو عثاب بن محمد بن أحد بن عتاب أبو القاسم الرازي الحافظ الذي ذكره الحموي في معجم بلدانه عند عنوان ورامين، وقال: مات - بعد .٣١٠.

مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَانِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُسْلِمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَارٍ، عَنِ الشَّعَبِيِّ؛ كُلُّهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَنْ عَمَّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِهِ - (قَالَ: أَبُو الْقَاسِمِ عَتَابٌ: وَهَذَا حَدِيثُ مُظَرِّفٍ) قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ وَمَعْنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، فَجَاءَ أَغْرَابِيٌّ فَقَالَ: فِي كُمْ عَبْدُ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَلْ أَخْبَرْكُمْ تَبَيْكُمْ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمْ يَكُونُ فِي كُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مُنْذُ قَدِيمَتُ الْعَرَاقَ، نَعَمْ أَنَا عَشَرَ عِدَّةً نُقَبَاءً بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَقَالَ أَبُو عُرُوْبَةَ فِي حَدِيثِهِ: نَعَمْ هَذِهِ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَقَالَ جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ قَالَ: الْخُلَفَاءُ بَعْدِي أَنَا عَشَرَ كَعْدَةً نُقَبَاءً بَنِي إِسْرَائِيلَ.

شعبی از عمومیش قیس بن عبد نقل کرده است که قیس گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود نیز همراه ما بود، بادیه نشینی آمد و پرسید: عبدالله در بین شماست؟ گفت: بله من عبدالله هستم، چه کار داری؟ مرد عرب گفت: آیا پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم به شما خبر داده است که چند نفر خلیفه در بین شما خواهد بود؟ گفت: در باره مطلبی سوال کردی که از موقعی که به عراق آمده ام کسی از من چنین سوالی نکرده بود، بله،دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

ابو عرب و، این قسمت حدیث را این گونه نقل می کند: بله، این تعداد نقباء بنی اسرائیل است و جریر از اشعش از عبدالله بن مسعود و او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این گونه نقل می کند: خلفاء بعد از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند.

۱- کذا فی بعض النسخ وفي بعضها «محمد بن الحسين» ولم أتحقق من هو.

- ١٢- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَكْرَمْ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْيَةَ التَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونَ بْنُ إِسْحَاقَ - يَعْنِي الْهَمْدَانِيَّ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْصَيْ إِبْرَاهِيمَ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عِلَّاقَةَ؛ وَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي أَنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرْيَشٍ.
- ١٣- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلَيِّ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْمَرْوَزِيِّ بِالرَّئِيْ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَارِ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ - يَعْنِي ابْنَ شَقِيقٍ^(١) - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ وَافِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سِمَاكُ بْنُ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ يَنْقُضَيْ حَتَّى يَمْلِكَ أَنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، فَقَالَ: كَلِمَةُ خَلِيفَةٍ فَعَلَتْ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرْيَشٍ.

١٢- جابر بن سمرة گوید: «هراه پدرم، خدمت حضرت رسول ﷺ بودم، شنیدم که حضرت می فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود. سپس صدای خود را پایین آوردند، من از پندرم سوال کردم: چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.»

١٣- و نیز از جابر بن سمرة نقل شده است که گفت: «خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدم و شنیدم که حضرت می فرمودند: این کاربه پایان نخواهد رسید تا اینکه دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس، مطلبی را آهسته فرمودند. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.»

۱- علی بن الحسن بن شقيق بن دينار العبدی مولاهم أبو عبد الرحمن المروزی.

۱۴- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِيَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو -
يَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ زَيَادِ بْنِ حَيْشَمَةَ،
عَنْ أَسْوَدِ بْنِ السَّعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي أُنْشَأُ عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرْبَشَةِ،
فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَقْرِبَةِ أَنْشَأَهُ فِيهَا بَيْتِيَ وَبَيْتَهُ، قَالَ: ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ
يَكُونُ الْهَرْجُ.

۱۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ، قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْعَةُ
بِيَغْدَادَ: يُقَالُ لَهُ: تَحْبِي سَقْطَةَ عَنِّي اسْمُ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ
السَّهْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتَمُ بْنُ أَبِي ضَغِيرَةَ، عَنْ [أَبِي] [بُجَيْرٍ]، قَالَ: كَانَ
أَبُو الْخَلْدَةَ^(۱) جَارِيًّا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ وَيَخْلُفُ عَلَيْهِ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تَهْلِكَ حَتَّى
تَكُونَ فِيهَا أُنْشَأُ عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهُدَى وَدِينُ الْحَقِّ.

۱۴- و نیز جابر بن سمره گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: آنها چه پیش می آید؟ فرمودند: هرج و مرج.

۱۵- ابو بجير گوید: مردی به نام ابوالخلد در همسایگی من زندگی می کرد که قسم می خورد و می گفت: این امت نابود نخواهد شد تا آن زمان که دوازده خلیفه در بین آنها ظاهر شوند که همگی با منطق دین و هدایت عمل می کنند. توضیح طبق فرموده استاد محترم، آقای غفاری کسی به نام ابوالخلد در کتب رجال و یا ابوخالد شناخته نشد، واو کیست، معلوم مانشد».

۱- کذا، ولم أتعز عليه وعلى راويه في الرجال ومعاجم التراجم.

۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّابِغُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرُو، عَنْ شَرِيفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَمْرُو الْبُكَائِيِّ، عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ، قَالَ فِي الْخُلُفَاءِ: هُمْ اثْنَا عَشَرَ، فَإِذَا كَانَ عِنْدَ اتْقِضَائِهِمْ وَأَتَى طَبَقَةَ صَالِحَةً، مَدَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْعُمُرِ كَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ، ثُمَّ قَرَأَ وَعْدَ اللَّهِ الَّذِينَ آتَمُوا مِثْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، قَالَ وَكَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِتِبْيَانِ إِسْرَائِيلَ، وَلَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ تَجْمَعَ هَذِهِ الْأُمَّةَ يَوْمًا أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَآلِفٍ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ». وَقَدْ أَخْرَجَتُ طُرُقَ هَذِهِ الْأَخْبَارِ فِي كِتَابِ الْخِصَالِ.

۱۶- عمر و بُکائی از کعب الأُخبار چنین نقل می‌کند: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آنها سیری شود و مردم صالح بوجود آیند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده‌ای به این امت داده است، سپس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... رَا (که در متن آمده است) قراءت کرد. معنی آیه چنین است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و عده داده است که آنها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما اینکه گذشتگان را به جای پیشینیان آنها قرار داده - نور: ۵۵) کعب الأُخبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند (وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَآلِفٍ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ- حج: ۴۷) (یعنی هر یک روز در نزد خداوند معادل هزار سال از سالهایی است که مردم می‌توانند بشمارند یعنی معادل هزار سال دنیاگی است).

شیخ صدق گوید: طرق این اخبار را در کتاب خصال آورده‌ام.

توضیح: در ابواب (۱۲) از کتاب خصال.

۱۷- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ تَرِيدَ، عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبْيَانِ بْنِ تَقْلِبَ، عَنْ سُلَيْمَ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحْمَةُ اللَّهِ - قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فِخِدْنِي وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْتَنَيْهِ وَيَلْمِمُ فَاهُ، وَهُوَ يَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدُ أَبْنِ سَيِّدِ، أَنْتَ إِمَامُ أَبْنِ إِمَامٍ، أَنْتَ حُجَّةُ أَبْنِ حُجَّةٍ، أَبُو حُجَّجٍ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۱۸- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ حُمَدَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ جَعْفَرِينَ مُحَمَّدَ بْنِ زَيْدَ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سَنَةِ تِسْعَ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِيَّمَائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ حَمَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدَ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ جَعْفَرِينَ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَبْشِرُوا - ثَلَاثَ مَرَاتٍ - إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِى أَوْلَاهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ، إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أَطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا، ثُمَّ أَطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًا، لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجٌ يَكُونُ

۱۷- سلمان فارسي (ره) گوید: «خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدم. [امام] حسین ؑ بر روی ران آن حضرت بود، حضرت رسول ﷺ دهان و دوچشم او را می بوسیدند و می فرمودند: تو سید و بزرگوار هستی، پدرت هم سید و بزرگوار است. تو امام هستی، پدرت نیز امام است. تو حجت هستی، پدرت هم حجت است. تو پدرت هجت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نه می آنها «قائم» آنها است».

۱۸- امیر المؤمنین ؑ فرمودند: حضرت رسول ﷺ چنین فرموده: مژده! مژده! - سه بار - مثُل اقتت مَنْ، مَثُل بارانَ است که انسان فی داند او لش بهتر

أَغْرَضَهَا بَخْرًا وَأَغْمَقَهَا طُولًا وَفَرْعَاعًا وَأَخْسَنَهَا جَنِيًّا، وَكَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةً أَنَا
أَوْلَاهَا وَأَنَا عَشَرٌ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعَدَاءِ وَأُولُوا الْأَلَابِ وَالْمُسِيْحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ
آخِرُهَا؟ وَلَكِنْ يَهْلِكُ مِنْ بَيْنِ ذَلِكَ نَشْجُ الْهَرْجِ، لَيْسُوا مَثِي وَلَسْتُ مِنْهُمْ.

۱۹- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِنْكِينِ الشَّقَفِيِّ، عَنْ
صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا هَلَكَ أَبُو يَكْرَبَ وَ
اسْتُخْلِفَ عُنْمَرُ، رَجَعَ عُنْمَرٌ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، وَأَنَا عَلَّمْتُهُمْ، وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ
مَسَائِلَ، إِنْ أَجْبَتْنِي فِيهَا أَسْلَمْتُ، قَالَ: مَا هِيَ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ وَثَلَاثٌ وَوَاحِدَةٌ،

است یا آخرش، ومتل امت من مثل باگی است که یکسال، گروهی از آن
اطعام می شوند و سال دیگر گروهی دیگر بهره مند می گردند. و شاید در آخر آن،
گروهی باشند با قدرت و مکنت بیشتر، و فوائد و میوه های نیکوتر.

و آیا امتنی که من و پس از من دوازده نفر سعادتمند و خردمند در آغاز آن
باشم و مسیح عیسی بن مردم در آخر آن ممکن است هلاک شود؟ اما در این میان
نسل آینده این هرج و مرچ هلاک خواهند شد. آنها از من نیستند و من هم از
آنان نیستم.

۱۹- صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت
چنین فرمودند: «زماني که ابویکر مرد و عمر جانشین او شد، عمر به مسجد
برگشت و نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: اي امير المؤمنين! من مردی از
يهود هستم و دانشمند و علامه یهودیان می باشم. من خواهم راجع به مطالبی از تو
سوال کنم که اگر پاسخ دادی، مسلمان می شوم. عمر گفت: آن سوالها
چیست؟ یهودی گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می خواهی، از تو پرسم و اگر

فَإِنْ شِئْتْ سَأْلُكَ، وَإِنْ كَانَ فِي قَوْمٍ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ، قَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ الشَّاءُ - يَعْنِي عَلَيْيَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَتَى عَلَيْاً عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ قُلْتَ ثَلَاثًا وَثَلَاثًا وَواحِدَةً، أَلَا قُلْتَ سَبْعًا؟ قَالَ: أَنَا إِذَا لَحَاهُلٌ إِنْ لَمْ تُحِبِّنِي فِي الْثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ، قَالَ: فَإِنْ أَجِبْتُكَ شُسْلِمٌ؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ: سَلْ، قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضَعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَغَتْ؟، وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ؟ قَالَ يَا يَهُودَيُ: أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ حَجَرٍ وُضَعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ الَّذِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَكَذَبْتُمْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدُمُ مِنَ الْجَهَنَّمِ، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبَخْطٌ هَارُونَ وَإِمْلَاعُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَغَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ

در بین قوم توکسی داناتر از توهست مرایه سوی او را هنمايی کن. عمر گفت: به سراغ آن مرد جوان برو (منظورش حضرت علی بن ابی طالب علیہ السلام بود) یهودی نزد علی علیہ السلام آمد و سؤال کرد. حضرت فرمودند: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نیگفتی هفت تا؟ یهودی گفت: زیرا در این صورت جاہل خواهم بود، اگر سه تا را جواب ندادی به همین مقدار اکتفاء می کنم. حضرت فرمودند: اگر جواب بدهم، مسلمان می شوی؟ یهودی گفت: بله، حضرت فرمودند: بپرس. یهودی گفت: سؤال من درباره اولین سنگی است که بر روی زمین قرار داده شد و نیز اولین چشم و اولین درختی که در زمین کاشته و روئیده شد؟ حضرت فرمودند: ای یهودی! شما می گوئید: اولین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس می باشد در حالی که نادرست می گوئید، آن سنگ سنگی است که آدم از بهشت به زمین آورد. یهودی گفت: راست می گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیہ السلام املاء نموده و حضرت هارون علیہ السلام نوشته است، حضرت ادامه دادند: شما می گوئید اولین چشمهای که در زمین جوشید، چشمهاي

الْعَيْنُ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَكَذَبْتُمْ، هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي غَسَلَ فِيهَا يُوشَعُ بنُ مُوسَى السَّمَكَةَ وَهِيَ الْعَيْنُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَضْرُ، وَلَيْسَ يَشْرُبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَيَّ، قَالَ: صَدَقْتَ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطٌّ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةَ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الرَّزِيْتُونُ وَكَذَبْتُمْ هِيَ الْعَجْوَةُ الَّتِي نَزَّلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَهُ، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطٌّ هَارُونَ، وَإِمْلَاءُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

قَالَ: وَالثَّلَاثُ الْأُخْرَى: كَمْ لِهُدِيَّ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هَدَى لَا يَضُرُّهُمْ بِخَلْلٍ مِنْ خَدْلَهُمْ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطٌّ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ

است که در بیت المقدس قرار دارد در حالی که خلاف میگوئید، آن چشم، عین الحیاة (چشم زندگی) است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست^(۱) و آن همان چشمهای است که خضر از آن نوشید و هر کس که از آن بنوشد زنده میماند. یهودی گفت: راست میگوئی، به خدا قسم این مطلب را موسی پیشنهاد نموده و هارون نوشته است، حضرت ادامه داد: شما معتقدید که اولین درختی که بر زمین روئید زیتون است، و حال آنکه نادرست میگوئید. آن درخت، درخت عججه^(۲) است و آدم نیز آن را از پشت با خود آورد.

یهودی گفت: درست میگویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی نیز این املاء نموده و حضرت هارون نوشته است، سپس گفت: سه سوال دیگر: این اقت چند امام و هدایت کننده دارد که اگر مردم دست از یاری آنها بکشند، آن امامان، هیچ ضرر نخواهند کرد؟ حضرت فرمودند: دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این موضوع را حضرت

۱- ظاهراً اشاره است به داستان حضرت موسی، یوشع بن نون و حضرت موسی اختصاراً در سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ ذکر شده است.

۲- درخت عججه: نوعی درخت خرمای ممتاز میباشد.

مُوسىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: فَأَيْنَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: فِي أَعْلَاهَا دَرَجَةٌ وَأَشَرَقُهَا مَكَانًا، فِي بَحْرَاتِ عَذْنٍ، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبَخْطَ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قَالَ: أَنْسٌ عَشَرَ إِمَاماً، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبَخْطَ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

ثُمَّ قَالَ: السَّابِعَةُ فَأَسْأَلُكَ كَمْ يَعِيشُ وَصِيهُ بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثَيْنَ سَنَةً، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قَالَ: يُقْتَلُ وَيُضْرَبُ عَلَى قَرْتَبِهِ فَتُخْضَبُ لِحْيَتُهُ، قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبَخْطَ هَارُونَ وَإِمْلَاءُ مُوسىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وَلِهَذَا الْحَدِيثِ طَرْقٌ أُخْرٌ قَدْ أَخْرَجْتُهَا فِي كِتَابِ كَمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ التَّغْمِيمِ فِي إِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَكَشْفِ الْحَمِيرَةِ.^(۱)

موسیٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ املاء نموده وحضرت هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نوشته است، سپس گفت: نبی شما، در کجای بیشت ساکن است؟ حضرت فرمودند: در بالاترین درجه و شریف ترین مکان در بیشت های جاودانگی، یهودی گفت: درست گفتی، قسم به خدا! این مطلب را حضرت موسیٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نموده و حضرت هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نوشته است. باز سؤوال کرد: چه کسانی با او هم منزلند؟ حضرت فرمودند: دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسیٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نموده و حضرت هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نوشته است، سپس گفت: هفتین سؤوال، از شما سؤوال می کنم که وصی او، بعد از او، چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، یهودی گفت: سپس چه اتفاقی می افتد؟ می میرد یا کشته می شود؟ حضرت فرمودند کشته می شود، تیغی بر فرق سرش می زند و محاسنش را [از خونش] خضاب می کنند. یهودی گفت: درست می گوئی، به خدا قسم! این مطلب را موسیٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نموده و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نوشته است.^(۲)

شیخ صدق گوید: این حدیث طرق و اسناد دیگری نیز دارد که در کتاب

۱- فی الباب السادس والعشرين بالرقم ۳ وفي الخصال ابواب الاثنى عشر بالرقم ۴۰.

٢٠ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَعْيَى بْنِ زَكَرِيَا القَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهَذِيلِ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجَبَّ وَمَا عَلَمْتُ مَنْ تَجَبَّ لَهُ إِمَامَةً؟ فَقَالَ: إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَالْحُجَّةُ عَلَى -
الْمُؤْمِنِينَ وَالْقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالناطِقُ بِالْفُرْقَانِ وَالْعَالَمُ بِالْأَحْكَامِ أَخُونَبِي
اللَّهُ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَوَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى، الْمَفْرُوضُ الطَّاغِيَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَمْرِي مِنْكُمْ» ، الْمَوْضُوفُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُوَةَ وَهُمْ

«كَمالُ الدِّينِ وَتَمَامُ الشُّغْمَةِ فِي اثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَكَشْفِ الْحَيْرَةِ» آورده‌ام .

٢٠ - تمیم بن بہلول گوید: از عبد الله بن أبي الهذیل در باره امامت سوال کردم که امامت در چه کسی حق است و علامت او چیست؟ او گفت: برکسی که راهنمای بر این مطلب است و بر مؤمنین حجت می‌باشد و امور مسلمین را بدست دارد و با قرآن سخن می‌گوید و احکام دین را می‌داند، همانا برادر رسول خدا و خلیفه و وصی او، امام بر مردم می‌باشد، همان کسی که ولی پیغمبر است و نسبت او با پیامبر، مثل نسبت هارون به موسی است، او کسی است که طبق این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمُ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (یعنی ای مؤمنین از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و اولی‌الامر اطاعت کنید - نساء ۵۹) اطاعت شریعت بر همگان واجب است، همان کسی که خداوند در وصف او گفته است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكُوَةَ وَهُمْ رَاكِبُوْنَ» (یعنی ولی شما، فقط و فقط اینها هستند: الله و رسول او و آن مؤمنانی که غاز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند - مائدہ ۵۵)؛ همان

را کیوں»، وَ الْمَذْعُو إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ، الْمُثْبَتُ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمَّ بِقَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَّا تُؤْلِي بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلٌ، قَالَ: فَمَنْ كُثُرَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَالَّهُ، وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَانْحُدُ مَنْ حَذَلَهُ، وَأَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ، عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرَبَاءِ الْمُحَجَّلِينَ، وَأَفْضَلُ الْوَصِيَّينَ، وَخَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيْهِ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ سَبِطًا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَابْنًا خَيْرِ الْإِسْلَامِ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ، ثُمَّ عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيْهِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، إِلَى

کسی که ولی مردم است و مردم به سوی او دعوت شده‌اند؛ همان که در روز غدیر خم امامت برای او ثابت گردیده‌دین ترتیب که پیامبر خدا علیه السلام طبق گفته خداوند، فرمودند: آیا ولایت و سرپرستی من بر شما از خود شما بیشتر نیست؟ مردم گفتند: چرا! آنگاه حضرت فرمودند: هر کس، من ولی و سرپرست او هستم، علی، سرپرست اوست، خدایا با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن، هر کس او را یاری کرد، یاریش فرما و هر کس او را تنها گذاشت دست از یاریش بردار، و هر کس او را کمک کند، او را کمک کن؛ آن شخص، علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و امام متقین و پیشوای افراد نورانی و برترین اوصیاء و بهترین خلاائق بعد از رسول الله علیه السلام می‌باشد، و بعد از او حسن بن علی و سپس حسین هستند، دونوه رسول خدا علیهم السلام و دو فرزند بهترین زنان روی زمین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن-

يَوْمًا هُدًى وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، وَهُمْ عِشْرَةُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْمَعْرُوفُونَ
بِالْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ، لَا تَخْلُوُ الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ، وَفِي
كُلِّ وَقْتٍ وَأَوَانٍ، وَهُمُ الْعُرُوْفُ الْوُثْقَى، وَأَئِمَّةُ الْهُدَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا
إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَكُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ
لِلْحَقِّ وَالْهُدَى، وَهُمُ الْمُعْبَرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ، وَالْتَّابِطُونَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ، مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَدِينُهُمُ الْوَرَعُ وَالْعِفَةُ وَ
الْصَّدْقُ وَالصَّلَاحُ وَالإِجْتِهَادُ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَظُولُّ السُّجُودِ
وَقِيَامُ اللَّيْلِ، وَاجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَانتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبَرِ، وَحُسْنُ الصُّحْبَةِ وَ
حُسْنُ الْجِوارِ. ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُعاوِيَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْإِمَامَةِ مِثْلَهُ سَوَاءٌ.

محمد سپس حسن بن علی و بالآخره محمد بن الحسن عليهم السلام تا امروز، یکی پس از دیگری. اینان عليهم السلام خاندان رسول خدا عليهم السلام هستند که به امامت و وصایت شناخته شده‌اند، در هیچ عصر و زمانی، زمین بدون یکی از آنان نیست. که همان «عُرُوْفُ الْوُثْقَى» (دستگیره محکم) و آئمه هدایت و حجتی بر اهل دنیا هستند تا آن زمان که عمر زمین و ساکنان آن بسر آید، و هر کس با آنان مخالفت کند، گمراه و گمراه گتنده خواهد بود، و حق و هدایت را کنار زده است، آنان هستند که قرآن را بیان می‌کنند، و به جای رسول خدا عليهم السلام سخن می‌گویند، هر کس بسیرد و ایشان را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، آئین و دین اینان عبارتست از: وَرَعٌ وَپَرَهِيزٌ، عَفَّةٌ، رَاسْتَكْوَنِيٌّ، صَلَاحٌ، إِجْتِهَادٌ (یعنی کوشش نمودن)، امانت داری چه برای خوبان و چه برای بدان، سجده‌های طولانی، شب زنده‌داری، دوری از محرمات، انتظار فرج و گشایش با پایداری نمودن، خوش رفتاری با اطرافیان و هراها و نرمی با همایگان.

سپس تمیم بن بہلول گفت: عین همین حدیث را، أبو معاویه از اعمش از

۲۱- حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى بن عبد الله، وعن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب الرزيات، عن محمد بن الفضيل الصيرفي، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الله عز وجل أرسل محمداً إلى الجن والإنس، وجعل من بعديه أئمة عشرة وصياماً متهماً من سبق، ومنهم من يقيني، وكل وصي حرث به سبعة، والأوصياء الذين من بعد محمد صلى الله عليه وآله على ستة أوصياء عيسى عليه السلام و كانوا أئمة عشرة، وكان أمير المؤمنين عليه السلام على ستة المسيح عليه السلام.

۲۲- حدثنا جعفر بن محمد بن مسروق - رضي الله عنه - قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر، عن المعلى بن محمد البصري، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أبي بن عثمان، عن زراة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: نحن أئمة عشرة إماماً، منهم الحسن والحسين ثم الأئمة من

امام صادق عليه السلام در باره امامت برایم نقل کرد.

۲۱- أبو حمزة ثمالي از امام محمد باقر عليهما السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: «خداؤند - عز و جل - محمد را به سوی جن و انس مبعوث فرمود و بعد از او دوازده وصی قرارداد، بعضی از آنان در زمانی گذشته می زیسته اند، و برخی هنوز نوبتشان نشده است، و بر هر وصی سنت و تقدیری خاص، جاری است، و اوصیائی که بعد از محمد عليه السلام هستند، طبق سنت و روشن اوصیاء عیسی عليه السلام می باشند ، و آنان دوازده تن بودند ، وأمير المؤمنین عليه السلام بر سنت مسیح عليه السلام بود.

۲۲- زراة بن أعين گوید: «از امام محمد باقر عليهما السلام شنیدم که چنین می فرمودند: ما دوازده امام هستیم، که حسن و حسین جزء آنها هستند، سپس سائر ائمه

وَلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۲۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ مَا جِلَوْهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَخْيَى الْعَطَّار، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلَتِ الْقُمَيِّ، عَنْ عُشَّمَانَ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنْزِلِ فَقَالَ، مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَحْنُ أَنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: بِاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَحَلَقَةً مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، فَحَلَقَ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: لَكَيْ سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ مَا جِلَوْهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلَىٰ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِنِ أَذْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَغْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَحْنُ أَنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ

از اولاد حسین عليهم السلام خواهند بود.

۲۳- سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ گوید: من و ابوبصیر و محمد بن عیمران-مولای امام باقر عليهم السلام- در منزلی بودیم، محمد بن عیمران گفت: از امام صادق عليهم السلام شنیدم که حضرت می فرمودند: ما دوازده مُحَدَّث^{۱۱} هستیم؛ ابوبصیر گفت: تورا به خدا سوگند! این را از امام صادق عليهم السلام خود شنیدی؟ و یکی دوبار او را قسم داد او هم قسم خورد که از امام صادق عليهم السلام شنیده است؛ ابوبصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام محمد باقر عليهم السلام شنیده ام.

۲۴- زُرَارَةَ گوید: از امام باقر عليهم السلام شنیدم که چنین می فرمودند: ما بعد از حضرت رسول عليهم السلام دوازده امام هستیم همه از آل محمد و همگی نیز مُحَدَّث هستیم و

۱- مُحَدَّث یعنی کسی که صدای (فرشته) را می شنود ولی اورانی بیند.

بعد رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وعلیٰ بن ابی طالب علیہ السلام میئھم.

۲۵- حدثنا أخْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنَ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِيهِ عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَينِ؛ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيْكُمُ الشَّقَائِقَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي» مَنِ الْعِشْرَةُ؟ فَقَالَ: أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَينُ وَالْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَينِ، تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَوْضَهُ.

۲۶- حدثنا علي بن الفضل البغدادي قال: سمعت أبا عمر صاحب أبي-

وعلى بن أبي طالب علیہ السلام جزء این دوازده امام است.

۲۵- امام صادق از امام باقر و امام باقر از امام سجاد و امام سجاد از امام حسین علیہ السلام فرمودند که: در باره این فرمایش حضرت رسول ﷺ که فرموده اند: «من دو چیز گرانها در بین شما باقی می گذارم کتاب خدا و خاندانم» از امیر المؤمنین پرسیدند: که «خاندان» چه کسانی هستند؟ فرمودند: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه از نسل حسین که نه میں، «مهدي» و «قائم» آنان خواهد بود، از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی شود تا به کنار حوض «کوثر» بحضور حضرت رسول علیہ السلام برسند.

شرح: «مراد آنستکه میان کتاب خدا و اهل بیت جدائی نیست و هر دو با همند تا روز قیامت کنار حوض کوثر، تمیک بهریک تمیک به آن دیگر است».

۲۶- علي بن فضل بغدادي گويد: از ابو عمر دوست و همدم ابوالعباس تعجب

العباس ثعلب يسأل عن معنى قوله صلى الله عليه وسلم: «إني تارك فيكم الثقلين» لم سمي بالثقلين؟ قال: لأن التمسك بهما ثقيل.

۲۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الظَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ بَنْدَار١) قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ الْمُفَضْلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ: لَمَا أُشْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أُوْحِيَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطْلَقْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ أَسْمَيِ اسْمًا، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ

سؤال شد که در فرمایش حضرت رسول ﷺ که فرموده است: «درین شادو چیز سنگین (گرانها) باق می گذارم» چرا این دو چیز، سنگین (گرانها) نامیده شده اند؟ گفت: زیرا تمسک به آنها بسیار سنگین و مشکل است .

توضیح: «کلمه «ثقل» در این حدیث شریف، باید «ثقل» خوانده شود به معنی (شئی و نفیس و گرانها). و «ثقل» به معنی «سنگینی» است، و ظاهرآ ابو عمر و این کلمه را به غلط (ثقل) خوانده و برهمان اساس توضیح داده».

۲۷- امام صادق از پدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیهم السلام نقل نموده: رسول خدا صلی الله عليه و آله چنین فرمودند: وقتی که مرا به آسمان (یعنی معراج) بردن، پروردگارم - جل جلاله - به من وحی کرده فرمود: ای محمد! من به زمین نگریستم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر نمودم و برای تو از اسم خودم، نامی مشتق کردم، من «محمودم» و تو «محمد» سپس بار دیگر نگریستم و علی را برگزیدم و

۱- كذلك، وفي بعض النسخ «احدين ما ينادى» والظاهر كون النسبة إلى جده الأعلى وفي تاريخ الخطيب «احدين اسحاق ابوبكر البندار ثقة مات ۳۰۵.

لَمْ أَظْلَغْتُ الشَّانِيَةَ فَأَخْسَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ، وَرَوَحْ بَنْتِكَ، وَأَبَا دُرْيَّتَكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، وَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورَكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ لَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقْرَبَيْنَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنْ عَبَدْتُ أَعْبَدْنِي حَتَّى يَنْقِطَعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنَّ الْبَالِيِّ، ثُمَّ أَتَانِي جَاجِدًا لِوَلَاتِهِمْ مَا أَشْكَلْتُهُ بَحْتِي وَلَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي، يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّي، قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ارْفِعْ رَأْسَكَ فَرَقَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَنوارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرَ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَانَهُ كَوْكَبُ دُرْرِي، قُلْتُ: يَا رَبَّ مَنْ هُولَاءِ؟ قَالَ: هُولَاءِ الْأَئِمَّةُ وَهُدَا الْقَائِمُ الَّذِي يُعِلِّمُ حَلَالِي وَيُحَرِّمُ

اورا وصی، جانشین، وداماد و پدر فرزندات قراردادم و برای او از نامهای خود، نامی مشتق کردم، من «علی اعلی» هستم و او «علی» است، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم، سپس ولايت آنان را بر ملائکه عرضه داشتم، هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مقربین محسوب گردید؛ ای محمد! اگر بمنهای مراعبادت کند آن گونه که بریده گردد و فقط استخوانی ماندویس و از شدت و کثرت عبادت همچون مشک کهنه شود، سپس در حال إنکار ولايت این چند نفر بیرون، اورا در بهشت خود ساکن نخواهم گردانید و در سایه عرش قرار نخواهم داد، ای محمد! آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: بله، خداوند فرمود: سرت را بلند کن، من هم سر برآوردم و در این موقع با انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت بن الحسن که همچون ستاره ای درخشان در میانشان بود مواجه شدم، گفتم: خداوند! اینان چه

حرامي، و به انتقام می‌آمدی، و هو راحه لأولیائی، و هو الذي يشفی قلوب شیعیتک من الظالمین و الجاحدین و الكافرین، فیخرج اللاث و العزی طریئن فیخرُفُهمَا، فلِفَتْهَ الثَّالِسِ بِهِمَا يَوْمَئِدُ أَشَدُ مِنْ فِتْنَةِ الْعِبْلِ وَ السَّامِرِيِّ.

۲۸- حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق - رضي الله عنه -

قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران السخعبي، عن عميه الحسين بن يزيد التوقلي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن يحيى بن أبي القاسم، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن علي عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الأئمة بعدي اثنا عشر، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم القائم، هم خلفائي وأوصيائي وأولئك وحجج الله.

کسانی هستند؟ فرمود: اینها، آئمه هستند، و این، قائم است که حلال و حرام را آنطور که من حلال و حرام کرده ام به اجرا می‌گذارد، به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایه آسایش و راحتی اولیاء من است، و اوست که قلوب شیعیان را از شر ظالمین و منکرین و کافرین آرامش می‌بخشد؛ و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشحالی شیعه می‌شود، لات و عزی را تروتازه از زمین خارج می‌کند و به آتش می‌کشد، و به راستی فتنه و گمراهی که توسط آن در آن روز و درین مردم ایجاد شد، از فتنه گوساله و سامری بیشتر خواهد بود.

توضیح: «۱- در سنده این روایت «احمد بن بندار» ذکر شده است و در برخی نسخ «احمد بن ما بنذاذ» آمده، که ظاهراً بندار یا ما بنذاذ حد این شخص است، و در تاریخ بغداد چنین آمده است: احمد بن اسحاق أبو بکر البندار، گوید: وی مورد وثوق بوده، در سال ۳۰۵ وفات نموده است. ۲- لات و عزی در اصل نام دو بُت است و در اینجا مراد دو تن از منافقین هستند بکنایه».

۲۸- از امیر المؤمنین عليه السلام روایت شده است که: «حضرت رسول

عَلَى أُقْتَيْ بَعْدِي، الْوَقِرْبِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَالْمُنْكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ.

٢٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَى بْنِ ثَابَتِ الدَّوَالِيِّيِّ^{١)} رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِمَدِينَةِ السَّلَامِ سَنَةَ اثْتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَةِ مِائَةٍ [قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ التَّنْجُوِيُّ] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ عَاصِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالْأَنْفُلَةِ وَعِنْدَهُ أَبُو بْنُ كَعْبٍ، قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ. السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ! قَالَ لَهُ أَبُو : وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنَ. السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ ؟! قَالَ: يَا أَبُو وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا

فرمودند: آئیمه بعد از من دوازده نفر هستند، اولين نفر آنان علی بن أبي طالب و آخرين نفر ايشان قائم است، آنان، خلفاء، أوصياء و أولياء من هستند، و بعد از من حجت خدا بر آمنت می باشند، کسی که به [امامت] آنان إقرار کند مؤمن و کسی که انکار کند کافر است.

٢٩ - علی بن عاصم از امام جواد علیه السلام و آن حضرت نیز به واسطه پدران بزرگوار خود از امام حسین علیه السلام چنین نقل کردند که گفت: روزی به خدمت جسم رسول خدا پیر سیدم، ابی بُنْ کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول و علیه السلام فرمودند: خوش آمدی ای ابا عبدالله! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها، ابی پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ حضرت فرمودند: قسم به خدائي که به حق مرا پیامبر فرموده

۱- فی کمال الدین «أحدین ثابت الدوالی» و لم أجده، و كذلك محمد بن علی بن عبد الصمد، و علی بن عاصم إن کان علی بن عاصم بن حمیب الواسطي المعنون في الرجال فهو لم يدرك امامه أبي جعفر الثانی عليه السلام وإن كان غيره فهو مجہول لا يعرف، ولكن المتن مؤيد بأن خبار آخر.

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَيٍّ فِي السَّمَااءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ
يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مِصْبَاحُ الْهُدَى، وَسَفِيهُ نَجَاهَةٍ، وَإِمَامٌ عَيْرُ وَهْنٍ، وَعِزٌّ
وَفَخْرٌ وَعِلْمٌ وَدُخْرٌ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكِبٌ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةٌ طَيِّبَةٌ مُبَارَكَةٌ
رِزْكَهُ، وَلَقَدْ لُمْنَ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُونَ بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ، وَ
كَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ، وَفَرَّاجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَلَةُ، وَقُضِيَّ بِهَا دَيْنُهُ، وَيَسِّرَ أَمْرَهُ،
وَأَوْضَحَ سَبِيلَهُ، وَقَوَاهُ عَلَى عَدُوِّهِ، وَلَمْ يَهْنِكْ سِرَّهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ بَنْ -
كَعْبٌ: وَمَا هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَقُولُ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ صَلَواتِكَ وَ
أَنْتَ قَاعِدٌ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَايِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ
وَأَنْبِيَايِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي، فَقَدْ رَهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرٌ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ

است، [مقام] حسین بن علی در آسمان بالاتراز [مقام] او در زمین است، و در طرف راست عرش الهی در باره او چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزت و افتخار و [دریای] علم و گنجینه، خداوند در صلب او نطفه ای پاک و پاکیزه و مبارک قرار داده است، دعاها بی به او تعلیم داده شده است که اگر هر مخلوق آنها را بخواند خداوند - عز و جل - وی را به همراه او (امام حسین علیه السلام) محشور می فرماید و در آخرت [حسین] شفیع او خواهد بود، و خداوند ناراحتی او را بر طرف خواهد کرد، و به واسطه آن دعاها دین او را اداء کرده، کارش را آسان می گردداند و راهش را روشن کرده، او را در مقابل دشمن قوی می گرداند، و عیوب او را آشکار نخواهد کرد، ابی سؤال کرد: این دعاها چیست یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: بعد از اینکه از غازت فارغ شدی در حالی که هنوز در جایت نشسته باشی، این دعاها را می خوانی: «اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَايِدِ عَرْشِكَ - تَآخِرُ دُعَائِي كَمَنْ آمَدَهُ اسْتَ.»
(یعنی خداوند! به حق کلمات و به حق آنچه عرشت را عزت بخشیده است و به حق ساکنین آسمانهاست و به حق آنبعاء و پیامبران از تو می خواهم که دعای

تُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَفْرِي يُشَراً».

فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُسَهِّلُ أَفْرَكَ ، وَيُسَرِّحُ صَدْرَكَ ، وَيُلْقِئُكَ شَهادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ ، قَالَ لَهُ أَبُوهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَمَا هَذِهِ النُّطْفَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الْحُسَينِ؟ قَالَ : مَثَلُ هَذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ، وَهِيَ نُطْفَةٌ بَنِينَ وَبَنَاتٍ،^(۱) يَكُونُ مَنْ اتَّبَعَهُ رَشِيدًا، وَمَنْ فَلَّ عَنْهُ غَوِيًّا، قَالَ : فَمَا اسْمُهُ وَمَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ : اسْمُهُ عَلِيٌّ وَدُعَاؤُهُ :

«يَا دَائِمٍ يَا ذَيْمُومٍ يَا حَيٍّ يَا قَيْمُومٍ، يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَيَا بَاعِثَ الرُّسْلِ، وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ».

مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَينِ، وَكَانَ قَائِدَهُ

مرا مستجاب کنی، زیرا که، در کارهای سختی بر من رو آورده لذا از تو می خواهم
بر محمد و آل محمد درود فرستی و برای من در امور و کارهای آسانی و راحتی قرار
دهی) خداوند، با خواندن این دعاها، کارت را آسان می گرداند و به توضیح
صدر مرحت می فرماید و در زمان مرگ شهادت به وحدایت خود (یعنی لا إله
إِلَّا اللَّهُ كَفَنْ) را به توتلین خواهد کرد، ابی پرسید: یا رسول الله! این نطفه که
در صلب حبیب من حسین قرار دارد، چیست؟ فرمودند: مثل این نطفه، مثل
ماه است، و آن، نطفه پسران و دختران است، هر کس از او پیروی کند به رشد و
تعالی می رسد و هر کس از او پیروی نکند، در گمراهی افتاده، به غم و ضلالت
می رسد، ابی گفت: نام او و دعای او چیست؟ حضرت فرمودند: نامش علی
است و دعاش چنین است: «یا دائم یا ذیموم - تا آخر دعایی که در متن آمده
است » (یعنی: ای دائم همیشگی، ای زنده پا بر جا، ای که هم وغم را بر طرف
می کنی، ای مبعوث کننده پیامبران، ای که در وعده هایت همیشه صادق بوده و

۱- فی کمال الدین و بعض نسخ الكتاب «نُطْفَةُ نَبِيٍّ وَبَيَانٌ».

إِلَى الْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلِيفٍ وَوَصِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، لَهُ مَوَارِيثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قَالَ: مَا مَعْنَى مَوَارِيثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالدِّيَانَةِ وَتَأْوِيلُ الْأَحْكَامِ، وَبَيَانُ مَا يَكُونُ، قَالَ: فَمَا اسْمُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَشْتَأْسِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌ فَاغْفِرْلِي وَلِمَنْ تَبَعَنِي مِنْ إِخْرَانِي وَشِيعَتِي، وَظَبَّابِثُ مَا فِي صُلْبِي» فَرَكَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً ظَبَّابِثَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً، وَأَخْبَرَنِي جَبَرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ظَبَّابِثُ هَذِهِ النُّطْفَةِ وَسَمَاهَا عِنْدَهُ جَعْفَراً، وَجَعَلَهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا رَاضِيًّا مَرْضِيًّا، يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ:

هستی) هر کس خدا را به این دعا بخواند خداوند - عز و جل - او را با علی بن - الحسین محشور می گرداند، و علی بن الحسین راهنما و پیشوای او به سوی بهشت خواهد بود، ابی پرسید: یا رسول الله! آیا او وصی و جانشینی خواهد داشت؟ حضرت فرمودند: بله، میراث آسمانها و زمین متعلق به اوست. ابی سوال کرد: میراث آسمانها و زمین یعنی چه؟ حضرت فرمودند: قضاوت به حق، حکم فرودن بر اساس دین و دیانت، تأویل احکام و بیان کردن وقایع آینده. ابی گفت: نامش چیست؟ حضرت فرمودند: اسمش محمد است و در آسمانها، مونس ملائکه می باشد و در دعایش چنین می گوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ... تا آخر دعای من»

(یعنی: ای خداوند! اگر از من راضی هستی و مرا دوست داری، مرا و نیز برادران و شیعیانم را که از من تبعیت می کنند، بیامر ز و آنچه را در صلب دارم، پاکیزه گردان) خداوند نیز در صلب او نطفه ای با برکت و پاک و پاکیزه قرار داد و جبرئیل به من خبر داد که خداوند - عز و جل - این نطفه را پاکیزه گرداند و آن را در نزد خود جعفر نامید و او را هادی و هدایت شده و نیز راضی و

«يَا دَانِ غَيْرَ مُتَوَانِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ الثَّارِ وَقَاءً، وَلَهُمْ عِنْدَكَ رَضَا، وَأَغْفِرْ دُنْوَيْهُمْ وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَأَفْضِلْ دُبُونَهُمْ، وَأَسْتَرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي بَيْتَكَ وَبَيْتَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الْفَضْيَمْ، وَلَا تَأْخُذْ سِنَةً وَلَا نَوْمَ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍ فَرَجاً».

منْ دُعا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَيْضَنَ الْوَجْهِ مَعَ جَعْفَرِيْنَ مُحَمَّدٌ إِلَى الْجَنَّةِ، يَا أُبَيْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَبَ عَلَى هَذِهِ النُّطْفَةِ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً، أَنْزَلَتْ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَسَمَّا هَا عِنْدَهُ مُوسَىٰ، قَالَ اللَّهُ أَبْيٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَهُمْ يَتَوَاصَفُونَ وَيَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَارَثُونَ، وَيَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا،

پسندیده گردانید. او پروردگارش را این گونه می‌خواند: «يَا دَانِ غَيْرَ مُتَوَانِ. قَا آخر دعای متن» (یعنی: ای که نیزدیگ هستی و مسامحه نمی‌کنی، ای ارحم الرّاحمین، به شیعیانم، وسیله‌ای که با آن از شر آتش در آمان باشند مرحمت فرما و از آنها راضی باش و گناهانشان را بیامرز و امورشان را آسان گردان و قرض‌هایشان را أداء نما و زشتی‌هایشان را پیوشان و گناهان کبیره‌ای را که غیر از تو کسی از آن خبر ندارد (یا گناهای کبیره‌ای که مربوط به تو است و حق‌الناس نیست) به آنها ببخش. ای که از ظلم ظالمین نمی‌هراسی و خواب و خواب‌آلودگی در توراهی ندارد، برای من از هرسختی و مشکلی فرجی قرار ده) هر کس خدا را با این دعابخواند^(۱) خداوند او را با چهره‌ای نورانی با جعفرین - محمد به سوی بهشت محصور می‌فرماید، ای ابی! خداوند بر روی این نطفه، نطفه‌ای پاکیزه و با برکت و پاک قرار داده و رحمت و مهربانی را بر آن نازل نموده و اورا نزد خود موسی^(۲) نامیده است. ابی گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! گویا به هم شبیه^(۳)

۱- بعضی هر کس چنین دعائی برای شیعیان کند. و بجای «لشیعی»، «للشیعی» بگویید.

۲- این ترجمه بر اساس نسخه موجود است و در کمال الدین به جای «کانهم»، «گلهم» آمده است که در نتیجه ترجمه چنین می‌شود: (آنها همگی به هم شبیه هستند و یا یکدیگر را وصف می‌کنند) ...

قال: وَصَفَهُمْ لِي جَبَرِيلٌ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ، قَالَ: فَهَلْ يَمْوُسِي
مِنْ دَعْوَةِ يَدْعُوبَا سَوْيَ دُعَاءِ أَبَائِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ:
«يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبْ وَالثَّوْيَ وَبَارِيَةَ
الثَّسْمِ، وَمُخْبِيَ الْمَوْتَى، وَمُمِيتَ الْأَخْيَاءِ، وَدَائِمَ الشَّبَابَاتِ، وَمُخْرِجَ النَّبَابَاتِ، أَفَعَلَ
بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ».

مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ تَعَالَى حَوَائِجهُ، وَحَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكِبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةً مُبَارِكَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً
وَسَمَاهَا عِنْدَهُ عَلَيْهَا يَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ رَاضِيًّا فِي عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ، وَ
يَعْقُلُهُ حُجَّةً لِشِيعَتِهِ يَخْتَجُونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ دُعَاءٌ يَدْعُوْهُ:

هستند (یا یکدیگر را توصیف می‌کنند) و از یک نسل هستند و از یکدیگر ارث
می‌برند و یکدیگر را توصیف می‌نمایند، حضرت فرمودند: جبرئیل از جانب
خداآوند آنها را برای من توصیف نموده است، ابی گفت: آیا موسی، دعاوی غیر از
دعای پدرانش دارد؟ حضرت فرمودند: بله، او در دعاویش چنین می‌گوید: «یا
خالق الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ. تا آخر دعاوی متن» (یعنی: ای آفریننده خلق، ای
که رزق و روزی را گسترانده ای، ای که دانه هسته را می‌شکافی و می‌رویانی،
ای خالق جانداران، وزنده کننده مردگان! او ای که زنده‌ها را می‌میرانی، ای پا بر
جای همیشگی، ای خارج کننده گیاه [از زمین] با من آن چنان رفتار کن که
خود اهل آن هستی) هر کس خداوند را با این دعا بخواند، خدا حوائج او را بر
می‌آورد و در روز قیامت با موسی بن جعفر محسورش می‌نماید، و خداوند نیز در
صلب او نطفه‌ای با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و نامش را علیّ گذارد
است. در میان خلق، از نظر علم و حکمت مورد رضایت خداوند می‌باشد و خدا
او را برای شیعیان حجت قرار می‌دهد تا در روز قیامت به (رفتار و گفتار) او

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَىٰ وَثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَاخْسِرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا، أَمْنٌ لَا خُوفَ عَلَيْهِ وَلَا حُزْنٌ وَلَا جَزَعٌ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكِبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةً مُبَارَكَةً ظَبِيبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً، وَسَمَّا هَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيٍّ، فَهُوَ شَفِيعُ شَيْعَتِهِ وَوارثُ عِلْمِ جَنَّهُ، لَهُ عَلَامَةٌ وَحُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، إِذَا وُلِّدَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثْلَهُ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تُقْبَلِي الْمَخْلُوقَينَ وَتُبْتِقِي أَنْتَ، حَلَّمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ».

مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيٍّ شَفِيعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكِبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةً لَا بَاغِيَةً وَلَا طَاغِيَةً، بِأَرْبَةٍ مُبَارَكَةٍ ظَبِيبَةٍ ظَاهِرَةً، سَمَّا هَا عِنْدَهُ

استدلال واحتجاج کنند ودعایی دارد که خداوند رابه آن دعایی خواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَىٰ - تا آخر دعای متن» (یعنی: خدا ایا به من هدایت عطا کن و مرا بر آن ثابت قدم بدار، و مرا با امن و امان در حالی که بر هدایت هستم محشور کن همچون کسی که هیچ ترس و حزن و جزع و فزعی ندارد، تو اهل تقوی و اهل آمرزش هستی) و خداوند در صلب او نطفه‌ای پر برکت، پاک و پاکیزه و پسندیده قرار داده و او را محمد بن علی نامیده است، او شفیع شیعیان خود و وارث علم جدش می‌باشد و دارای علامت و حجتی ظاهر و آشکار است. زمانی که متولد شود می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» وَاللَّهُ أَكْبَرُ. و در دعايش می‌گويد: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثْلَهُ - تا آخر دعای متن» (یعنی: ای که هیچ مثل و مانندی نداری تو همان خدایی هستی که معبدی و خالقی جز تو وجود ندارد، تو مخلوقین را فنا می‌کنی و خود باقی هستی، تو از نافرمانها در می‌گذری و رضایت خاطر تو در آمرزش است)

هر کس که این دعا را بخواند محمد بن علی عليه السلام در روز قیامت شفیع او

عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَالْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ، وَأَوْذَعَهَا الْعُلُومَ، وَكُلُّ سِرْ مَكْتُومٍ،
مِنْ لَقِيَةٍ وَفِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَحَذَرَهُ مِنْ عَذَوَهُ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ:
«يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ الْكُفَنِيِّ شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ وَ
أَسْأَلُكَ التَّجَاهَ يَوْمَ يُنْقَخُ فِي الصُّورِ» مِنْ دُعَاءِ بَهْدَاءِ كَانَ عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ
شَفِيعَهُ وَقَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكِبٌ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةٌ، وَ
سَمَاهَا عِنْدُهُ الْحَسَنَ، فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ، وَخَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ، وَعَزِيزًا لِأُمَّةِ جَدِّهِ، وَ
هَادِيًّا لِشِيعَتِهِ، وَشَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِ، وَنِعْمَةً عَلَى مِنْ خَالَفَهُ، وَحُجَّةً لِمَنْ
وَالَّهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنِ اتَّخَذَهُ إِمَامًا، يَقُولُ فِي دُعَائِهِ:

خواهد بود. و خداوند متعال در صلب او نطفه اي قرار داده است که نه اهل بغی
وظلم است و نه اهل طغیان و نافرمانی ، نیکوکار، مبارک و پاکیزه، آن را در نزد
خود علی بن محمد نامیده و لباس سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم و اسرار
پنهان را در او به ودیعت نهاده است. هر کس اورا ملاقات کند و در مینه چیزی
[محق] داشته باشد، او را به آن مطلب خبر می دهد و از دشمنش بر حذر می دارد و
در دعايش چنین می گويد: «یا نُورُ يَا بُرْهَانُ - تا آخر دعاى متن» (يعني: اي نور
و اي برهان، اي نوراني و اي آشکار، اي پروردگار من، خودت مرا از شر شرور و
آفات روزگار حفظ کن و از تو می خواهم در روزی که صور دمیده می شود مرا از
اهل نجات قرار دهی).

هر کس که این دعا را بخواند علی بن محمد علیهم السلام شفیع و پیشوای
او به سوی بهشت خواهد بود. و خداوند تبارک و تعالی در صلبش نطفه اي قرار
داد که اورا نزد خود حسن نامید وی را همچون نوری در شهرها قرار داد، در
زمینش خلیفه گرداند و مایه عزت امت جدش نمود و هادی و راهنمای شیعیانش
کرده نزد پروردگارش او را شفیع آنان نمود. خداوند اورا مایه نقمت و عذاب
مخالفین قرار داد و برای دوستانش و کسانی که اورا امام خود بدانند، حجت و

«بِاَعْزِيزَ الْعِزَّةِ فِي عِزَّهُ، مَا اَعْزَ عَزِيزَ الْعِزَّةِ فِي عِزَّهُ، بِاَعْزِيزَ اَعْزَنِي بِعِزَّكَ، وَ اَيْدِنِي بِتَضْرِيكَ، وَ اَبْعِدْ عَنِي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينَ، وَ اَذْفَعْ عَنِي بِدَفْعِكَ، وَ اَفْنَعْ عَنِي بِمَنْعِكَ، وَ اَجْعَلْنِي مِنْ خَيَارِ حَلْقِكَ، بِاَوْاحِدِي يَا اَحَدُ، بِاَفْرَدِي يَا صَمَدُ».

منْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَةُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ، وَ نَجَاهَهُ مِنَ الثَّارِ وَ لَوْ وَ جَبَتْ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكِبٌ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُظْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُظَهَّرَةً يَرْضِي بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ قَدْ أَخْذَ اللَّهُ تَعَالَى مِيشَافَهُ فِي الْوَلَايَةِ، وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاهِدٍ، فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ، مَرْضِيٌّ هَادِيٌّ مَهْدِيٌّ، يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ، وَ يَأْمُرُ بِهِ، يُصَدِّقُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَوْلِهِ يَخْرُجُ مِنْ تِهَامَةَ حِينَ تَظَهَرُ الدَّلَائِلُ وَ الْعُلَامَاتُ، وَ لَهُ كُلُّ ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٌ

برهان گرداند. او در دعايش چنین می‌گويد: «بِاَعْزِيزَ الْعِزَّةِ فِي عِزَّهُ— تا آخر دعای من». (يعني ای که در عزت خود عزیزی چقدر عزیز است کسی که در عزت خود عزیز است! مرا با عزت خود عزیز گردان و با یاریت تأیید کن، و با قدرت خویش و سوسه‌های شیطانی را از من دور گردان، و مرا حفظ کن و از بهترین خلق خود قرار ده، یا واحد! یا احمد! ای موجود یکتا و بی‌همتا! و ای بی‌نیاز!). هر کس خدا را با این دعا بخواند، خداوند با او (حسن) مشورش می‌غاید و اگر آتش هم بر او واجب و لازم شده باشد، از آتش می‌رهاندش. و خداوند، تبارک و تعالی، در صلب حسن نطفه‌ای با برکت، پاک و پاکیزه و ظاهر و مظہر قرار داده است که هر مؤمنی، که خداوند از روی برای ولایت پیمان گرفته است، به او راضی و خشنود خواهد شد و هر انسان منکری به او کافر می‌شود، او امامی است با تقوی، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می‌کند و به عدالت دستور می‌دهد، خداوند را تصدیق می‌کند و قبول دارد و خداوند نیز او را در گفتارش تصدیق می‌غاید، از تهامته^(۱) در زمانی که دلائل و

۱- محل است در عربستان حد فاصل ساحل دریای سرخ تا کوههای حجاز.

إِلَّا خُيُولٌ مُظْهَمَةٌ وَرُجَاحٌ مُسَوَّمَةٌ، يَجْمَعُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مِنْ أَقَاصِي الْبَلَادِ عَلَى
عِدَّةٍ أَهْلٍ بَدْرٍ ثَلَاثَةٍ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدْدٌ أَصْحَابِهِ
بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ وَبُلْدَانِهِمْ وَظَبَابِهِمْ وَحِلَاهِمْ وَكُنَاهِمْ كَرَارُونَ،
مُجِدُونَ فِي طَاعَتِهِ، قَالَ لَهُ أَبِي: وَمَا دَلَالَتُهُ وَعَلَامَاتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَهُ
عَلَمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اتَّشَرَ ذَلِكَ الْعَلَمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَنْظَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى،
فَنَادَاهُ الْعَلَمُ: أَخْرُجْ يَا وَلَيَّ اللَّهِ، فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَلَهُمَا آيَتَانِ وَعَلَامَتَانِ، وَ
لَهُ سَيْفٌ مُعْمَدٌ، إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اخْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غَمْدِهِ وَ
أَنْظَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ: أَخْرُجْ يَا وَلَيَّ اللَّهِ، فَلَا يَجِدُ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ
عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، فَيَخْرُجُ وَيَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ شَفِقُهُمْ وَيَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَ

علامات آشکار شده باشد، خروج می‌کند. او دارای گنجهایی است ولی نه از طلا و نقره بلکه از اسبابی تام‌الخلق و قوی و پیاده نظامی با علامتها مشخص (و یا تام‌الخلق و قوی). خداوند- تبارک و تعالی- از دورترین شهرها به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده نفر برای او سپاه گرد آورد. او نوشته‌ای در دست دارد که لاک و مهر شده و در آن تعداد و اسمی اصحاب او و نیز نسب شهرهای آنها و خلق و خوی، وضع ظاهری، چهره و قیافه و نیز کنیه آنان ثبت شده است. این نفرات جنگ‌اور بوده، در اطاعت و فرمانبرداری از او کوشانه استند و مجده‌انه عمل می‌کند.

أَبَيْ سَوْالَ كَرَدْ: عَلَامُ وَنَشَانُهُمْ أَوْ چِیست؟ حضرت فرمودند: وقتی زمان قیام او برسد، آن پرچم خود بخود باز می‌شود و خداوند آن را به سخن می‌آورد سپس پرچم، او (حضرت مهدی آل محمد) را صدا می‌کند و می‌گوید: «ای ولی خدا! قیام کن و دشمنان خدا را بگش». و این دو (یعنی باز شدن پرچم و نطق او) دو علامت و نشانه برای او هستند. و نیز شمشیری غلاف شده دارد، که وقتی زمان قیامش فرا رسید آن شمشیر از غلاف خود خارج می‌شود و خداوند آن را به

يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ، يَخْرُجُ وَجْبَرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ
يَسَارِهِ، وَ سُوفَ تَذَكُّرُونَ مَا أَقْوَلُ لَكُمْ وَ لَوْبَعْدَ حِينِ، وَ أَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
غَرَّ وَ جَلَّ.

يَا أَبَيُّ طُوبِيٍّ لِمَنْ لَقِيَهُ، وَ طُوبِيٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُ، وَ طُوبِيٌّ لِمَنْ قَالَ بِهِ، يَتَبَيَّنُهُمْ
اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ بِالإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ، يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ
الْجَنَّةَ، مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ الْمِسْكِ الَّذِي يَسْطُعُ رِيحُهُ وَ لَا يَتَغَيَّرُ
آبَدًا، وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يُظْفَنُ نُورُهُ آبَدًا.
قَالَ أَبُوهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ بَيْانُ حَالِ هُولَاءِ الْأَئِمَّةِ عَنِ اللَّهِ

سخن می‌آورد شمشیر صدا می‌زند و می‌گوید «ای ولی خدا پیا خیز که دیگر برای
تو جائز نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی». پس، حضرت قیام می‌کند و
دشمنان خدا را - در هر جا به دست آورد - می‌کشد و حدود الهی را برپا کرده،
اجرا می‌کند؛ به حکم خداوند حکم می‌کند. در حالیکه جبرئیل ع در سمت
راست آن حضرت و میکائیل در سمت چپ ایشان خواهند بود، این مطلب را که
برایتان گفتم - ولو بعد از مدتی - خواهید دانست و کارهایم را بر عهده خدا
می‌گذارم.

ای آبی: خوشابه حال کسی که او را ملاقات کند، خوشابه حال کسی که
او را دوست بدارد، و خوشابه حال کسی که به او معتقد باشد، خداوند، به
خاطر وی و به خاطر اقرار و اعتقاد به خدا و رسول و همگی ائمه، آنها را از
هلاکت نجات می‌دهد؛ خدای منان درهای بهشت را برای آنها باز می‌کند. مثل
آنها در زمین، مثل مشک است که دائم از خود بُوی خوش ساطع می‌کند ولی
تفیری در او حاصل نمی‌شود. و مثل آنها در آسمان مثل ماه نورانی است که
هیچگاه نورش خاموش نمی‌شود.

۱ - یعنی بالفارسیه: خجستگی و فرخندگی باشد برای او.

عَزَّ وَجَلَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْتَنِي عَشْرَةً صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ^(۱) فِي خَاتَمِهِ وَصِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ.

ابنی عرض کرد: احوالات این ائمه، از طرف خداوند چگونه بیان شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند، دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که اسم هر امامی داخل قسمت مهر شده مربوط به آن امام است و وصف [واحوال] او در صحیفه مربوط به خود است.

توضیح: اولاً بدانکه این حدیث را در اینجا از «ابوالحسن علی بن ثابت دوالبی» نقل شده است. ولی عین همین حدیث را در کتاب «کمال الدین و تمام التعمیم» ص ۲۶۴ از «احمد بن ثابت دوالبی» نقل شده است، که ظاهراً از اشتباهات نسخ و راویان بعدی یکی از این دو کتاب میباشد؛ و به هر حال نام «احمد بن ثابت دوالبی» در کتب رجال ذکر نشده است، و همچنین راوی بعدی، یعنی «علی بن عبد الصمد کوفی» اماعلی بن عاصم: اگر مراد «علی بن عاصم بن صہیب الواسطی» باشد، این شخص بنابر نقل علماء رجال در سال ۲۰۱ هجری وفات نموده است، و اقا امام جواد علیہ السلام (که علی بن عاصم این حدیث را از ایشان نقل کرده است) ظاهراً در سال ۲۰۳ هجری (و تقریباً در سن ۷ سال و اندی یا کمی بیشتر) به امامت رسیده‌اند. یعنی او امامت امام جواد علیہ السلام را درک نکرده است و بعيد می‌نماید که این حدیث را ۲ سال قبل از امامت آن بزرگوار یعنی در حدود سن ۵ یا ۶ سالگی آن حضرت، از ایشان نقل کرده باشد. و اگر «علی بن عاصم» شخص دیگری غیر از شخص فوق الذکر باشد که در این صورت او نیز مجهول و ناشناخته بوده، در کتب رجال نامی از او به میان نیامده است. ولی به هر حال متن حدیث مذکور با اخبار دیگری تأیید می‌شود.

۱-أى الخاتم النسب إليه، وذلك أن الصحيفة التي أتى بها جبرائيل عليه السلام عليها اثنا عشر خاتماً كل خاتم باسم إمام وتحته أسماؤهم وما يعلمون وما يجري عليهم مدة أعمارهم.

۳۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ الرَّازِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^(۱) - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْمُونِيُّ بْنُ أَبِي مَسْرُوقِ التَّهْدِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عَمْرُو بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَضْيَغِ بْنِ بُشَيْرَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ يَقُولُ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُظَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

ثانیاً در متن حديث در باره حضرت سجاد علی بن الحسین علیہ السلام چنین آمده است: «وَهِيَ نُطْفَةُ بَنِينَ وَبَنَاتِ» یعنی آن نطفه، نطفه پسران و دخترانی می باشد؛ که ظاهراً به این معنی است که نسل امام حسین علیہ السلام از حضرت سجاد علیہ السلام خواهد بود، ولی در کتاب «کمال الدین» و نیز بعضی دیگر از نسخه های همین کتاب، این عبارت به صورت «نطفة تبیین و بیان» آمده است که ظاهراً یکی از این دو، از اشتباهات نسخ بعدی است، به هر حال معنی جمله بر اساس این عبارت چنین خواهد بود: این نطفه، نطفه تبیین کردن و بیان نمودن است، که معنای روشنی نخواهد داشت.

ثالثاً در متن حديث، در دعای امام جعفر صادق علیہ السلام این عبارت آمده است: «یا دَانِی غیر مُتَوَانِ» «(دانی)» در اصل «دانی» و از ریشه «دُنُو» و به معنی «(نزدیک و قریب)» می باشد و طبق قواعد نحوی باید یا «دانیا» خوانده می شد، زیرا «دانی» در این حال، «منادای شبیه به مضاف» خواهد بود. ولی در «کمال الدین» به جای «یا دَانِی» یا «دانیان» آمده است، به معنای «فهار»، «غالب و چیره» و نیز «حاکم» و «قاضی». (با راهنمائی استاد غفاری)

۳۰- عبدالله بن عباس گوید: از رسول خدا علیه السلام شنیدم که چنین فرمود: «من و علی، حسن و حسین و نفر از اولاد حسین، مطهر و معصوم هستیم».

۱- بـی بعض النسخ «علی بن ابراهیم الوراق» و لم أجده، و علی بن عبدالله الوراق يوجد في كثير من الموارد

٣١- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَا الْقَطَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّفَرِ الْعَبْدِيَّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَائِيَّةَ بْنِ رِبْعَيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيَّينَ وَ إِنَّ أَوْصِيَّاً بِي بَعْدِي أَثْنَا عَشَرَ، أَوْلَاهُمْ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ.

٣٢- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلِ الْقَيْمِيسِيِّيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: أَثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهِمْ يَوْمِي وَ عِلْمِي وَ حِكْمَتِي وَ خَلْقَهُمْ مِنْ طِينَتِي، فَوَيْلٌ لِلْمُنْكِرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدِي، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَّتِي، مَا لَهُمْ لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.

٣١- از عَبدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ چنین نقل شده است: که «حضرت رسول اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من سید و سرور پیامبران هستم و علی بن ابی طالب، سید و سرور اوصیاء است. و اوصیاء بعد از من، دوازده نفر هستند اولین نفر آنان علی بن ابی طالب و آخرين آنان قائم می باشد».

٣٢- امام صادق از قول پدرانش از امیر المؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نقل کرده که: «حضرت رسول اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من، فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و آنها را از طینت (گل) من آفریده است. وای بر کسانی که بعد از من، آنها را إنکار کنند و ارتباط و نسبت بین من و آنان را نادیده بگیرند. چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!».

سے مع غیرہ من مشايخ المؤلف، راجع اعلام کتابہ الخصال یوقفك علی تلك الموارد.

٣٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ أَبُو عَلَيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنْ أَبِي الْمُتَّئِّنِ التَّخْعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ
الْحُسَينِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَينِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ تَهْلِكُ أَمَّةً أَنَا وَعَلَيَّ وَأَحَدُ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي
أُولُو الْأَلْبَابِ أَوْلُهَا، وَالْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا، وَلَكِنْ يَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ مَنْ لَمْ
يَنْتَهِ وَلَيْسَ مِنِّي.

٣٤ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ، عَنْ أَبِي أَخْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ
أَبْيَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلَيَّ بْنِ الْحُسَينِ، عَنْ
سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْأُوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْأَئِمَّةُ مِنْ
بَعْدِي أَنَا عَشَرَ، أَوْلُهُمْ أَنْتَ يَا عَلَيٌّ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَبارَكَ
وَتَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى يَدِيهِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا.

٣٣ - از زید بن علی از پدرش امام سجاد عليه السلام و ایشان از امام حسین عليه السلام
نقل کرده‌اند که حضرت رسول عليه السلام فرمودند: «چگونه هلاک می‌شود ائمه
که من و علی و یازده نفر از اولاد من - که همگی از اولو الالباب و عقلاه هستند -
در آغاز آن و مسیح بن مریم در آخر آن باشد و لیکن در این میان کسانی که از من
نیستند و من هم از آنها نیستم، هلاک خواهد شد ». ۳۴

٣٤ - از امام سجاد از پدرش از جدش از رسول خدا عليه السلام فرمود: «ائمه بعد از
من، دوازده نفر هستند؛ ای علی اولین نفر از ایشان توهستی و آخرین آنان قائم
است که خداوند متعال با دست او شرق و غرب عالم را فتح می‌نماید ». ۳۵

٣٥ - از حضرت جواد عليه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: روزی امیر مؤمنان عليه السلام

۳۵ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرَ الْحَمِيرِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاؤُدُّ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ أَبِي - جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ سَلْمَانَ الْفَارَسِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُتَكَبِّي عَلَى يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذَا أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنٌ الْهَيْسَةُ وَ الْلَّبَاسُ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَ عَلَيْهِ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَشَأْلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ مَسَائِلَ، إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عِلْمَتُ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْرَ كُبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَفْضَيَ عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي ذُنُوبِهِمْ وَ لَا فِي آخِرَتِهِمْ، وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عِلْمَتُ أَنَّكَ وَ هُنْ شَرِيعٌ سَوَاءٌ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلَّمَيْتَ عَمَّا بَدَأْتَكَ، فَقَالَ: أَخْبَرْتَنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَدْهَبُ رُوْحُهُ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَتَسَوَّ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ

به همراه فرزندشان حسن بن علی علیه السلام و سلمان فارسی، در حالی که به دست سلمان تکیه داده بودند، به مسجد الحرام وارد شدند، در این موقع مردی خوش هیئت و خوش لباس خدمت حضرت آمد و سلام کرد. حضرت سلام را جواب دادند. مرد نشست سپس گفت: یا امیرالمؤمنین! من از شما سه سوال دارم، اگر جواب دادید، خواهم فهمید که مردم در باره شما به کاری مرتکب شده‌اند که یقیناً در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود اما اگر از عهده جواب بر نیامدید خواهم دانست که شما و دیگران یکسان هستید. حضرت فرمودند: هر چه می‌خواهی بپرس. مرد گفت: بفرمائید وقتی انسان می‌خوابد، روحش بکجا می‌رود و انسان چگونه مطلبی را بیاد می‌آورد، و چگونه فراموش می‌کند، و چه می‌شود که غرزنده انسان شبیه به دانی یا عمومیش می‌شود؟ امام، حسن را فرمود: تو پاسخ گوی،

یُشَبِّهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَأَنْتَقَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدِ
الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجْبُهُ.
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذَهَّبُ
رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالرَّيْحَ وَالرَّيْحُ مُتَعَلِّقٌ بِالْهَوَاءِ إِلَى وَقْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ
صَاحِبُهَا لِلْيَقْظَةِ، فَإِنْ أَذِنَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَدَّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى صَاحِبِهَا جَذَبَتْ تِلْكَ
الرُّوحُ الرَّيْحَ وَجَذَبَتْ تِلْكَ الرَّيْحَ الْهَوَاءَ، فَرَجَعَتِ الرُّوحُ فَأَسْكَنَتْ فِي بَدْنِ
صَاحِبِهَا، وَإِنْ لَمْ يَأْذِنِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرَدَّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى صَاحِبِهَا، جَذَبَ الْهَوَاءُ
الرَّيْحَ، وَجَذَبَتِ الرَّيْحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدْ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتٍ مَا يُبَعَّثُ.
وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الدَّكْرِ وَالشَّيْءَانِ، فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حُقُّ وَعَلَى
الْحُقُّ طَبِيقٌ، فَإِنْ صَلَى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً،
أَنْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبِيقُ عَنْ ذَلِكَ الْحُقُّ، فَأَضَاءَ الْقَلْبُ وَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا

او گفت : اما در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان میخوابد روحش بکجا
می رود ؟ جوابش این است که تازمانی که انسان در خواب است ، روح با ریح
مرتبط است و ریح با هواء ، وقتی خداوند اجازه می دهد که آن روح نزد صاحبیش
برگردد آن روح ریح را جذب کرده ، به سمت خود می کشد و آن ریح نیز هواء را
جذب می کند . در این موقع روح بر می گردد و در بدن صاحب خود قرار می گیرد . و
اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبیش ندهد ، هواء ریح را جذب
می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در
قیامت به بدن صاحبیش بر نمی گردد .

اما سؤالت درباره فراموشی و یادآوری ، جوابش این است که قلب انسان
در حقه وجعه کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته
است . اگر انسان صلووات کاملی بفرستد طبق از روی جعبه کنار می رود و قلب
روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می آورد اما اگر صلووات نفرستد

كَانَ نَسِيَّ، فَإِنْ [هُوَ] لَمْ يُصْلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَوْ نَقْصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ، افْتَبَقَ ذِلِكَ الظَّبَقُ عَلَى ذِلِكَ الْحُقْقَ، فَأَظْلَمَ الْقَلْبَ وَنَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشْبِهُ أَعْمَامَهُ وَأَخْوَاهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَاءَهُمْ بِقُلْبٍ سَاكِنٍ وَغَرُوقٍ هَادِيٍّ، وَبَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ [فَ] أُسْكِنَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِيمِ، تَرَجَّحَ الْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقُلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَغَرُوقٍ غَيْرِ هَادِيٍّ وَبَدَنٍ مُضْطَرِبٍ اضْطَرَبَتِ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالٍ اضْطَرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ؛ وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَمْ أَزَّلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً

وَبِا صَلَواتِ نَاقْصٍ بِفَرْسَتِهِ آنَ طَبِقَ كَامِلاً بِرَأْنَ جَعْبَهُ مِنْطَبِقٍ وَبِسَتَهُ مِنْ شُودٍ وَ قَلْبٍ در تاریکی فرو می رود و انسان آنچه را به یاد داشته (یا بیاد آورده بود) فراموش می کند.

وَأَمَّا سُؤَالُتْ در باره شباہت کودک به عموها و دائی هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ های آرام و بدئی غیر مضطرب نزدیکی کند نطفه در درون رحم قرار می گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می شود ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدئی مضطرب نزدیکی کند، نطفه نیز مضطرب و نا آرام شده و با این حال بریکی از عروق قرار می گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگ های عموها قرار گیرد نوزاد شبیه عموها یش می شود و اگر بر روی رگ های دائی ها قرار گیرد، شبیه دائی ها می شود.

مرد گفت: شهادت می دهم به وحداتیت خدا، و قبل از نیز وحداتیت خدا را قبول داشتم. و شهادت می دهم به رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و در گذشته نیز

رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَرَأَ أَشْهَدْ بِذَلِكَ ، وَأَشْهَدْ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَرَأَ أَشْهَدْ بِهَا ، وَأَشْهَدْ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدْ أَنَّ الْحُسَنَى بْنَ عَلَى وَصِيُّ أَبِيكَ ، وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ^(۱) ، وَأَشْهَدْ عَلَى عَلَى عَلَى عَلَى بْنِ الْحُسَنَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَنَى بَعْدَهُ ، وَأَشْهَدْ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلَى بْنِ الْحُسَنَى بَعْدَهُ ، وَأَشْهَدْ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى ، وَأَشْهَدْ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَأَشْهَدْ عَلَى عَلَى بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، وَأَشْهَدْ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلَى بْنِ مُوسَى ، وَأَشْهَدْ عَلَى عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى ، وَأَشْهَدْ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَأَشْهَدْ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ

بر این اعتقاد بودم و شهادت می دهم که شما وصی پیامبر و جانشین او هستید و به امیرالمؤمنین علیہ السلام اشاره کرد - و قبلاً نیز این مطلب را قبول داشتم، و شهادت می دهم که شما وصی و جانشین او هستید - و به امام حسن علیہ السلام اشاره کرد . و شهادت می دهم که حسین بن علی بعد از شما وصی و جانشین پدر شما است و شهادت می دهم که علی بن الحسین جانشین حسین است و شهادت می دهم که محمد بن علی جانشین علی بن الحسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می دهم که موسی بن جعفر جانشین جعفر بن محمد است و شهادت می دهم که علی بن موسی جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می دهم که محمد بن علی جانشین علی بن موسی است و شهادت می دهم که علی بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می دهم که مردی از فرزندان حسن بن علی جانشین علی بن محمد است و شهادت می دهم که مردی از فرزندان

۱- فی بعض النسخ «أشهد أن الحسين بن على عليہ السلام وصي أخيه بنت أبيه، والقائم بحجته بعده».

الحسن بن علي لا يكتفى ولا يسمى حتى يظهر في الأرض أمره فيتملاها عذلاً كما ملئت جوراً، أنت القائم بأمر الحسن بن علي، والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، ثم قام ومضى.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أبا محمد اتبعة فانظر أين يقصد؟ فخرج الحسن عليه السلام في أثره، قال: فما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما ذرته أين أحد من أرض الله عزوجل؟ فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمه، فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله تعالى ورسوله وأمير المؤمنين أعلم. فقال: هو الخضر عليه السلام.

٣٦ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْقَهْرَوَيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعُ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيلٍ، قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مِنْ أَنَا عَشَرَ مَهْدِيَا، أَوْلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ

حسن بن علي که گفت نام و کنیه او تازمانی که ظهور نکرده است جائز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می کند در حالیکه که پر از جو شده باشد، جانشین حسن بن علي است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر توای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت.

امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: يا أبا محمد! دنبال او برو و بین کجا می خواهد برود؟ امام مجتبی عليه السلام به دنبال او رفت و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر فهمیدم به کجا رفت و به خدمت امیر المؤمنین عليه السلام برگشتم و حضرت را مطلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر المؤمنین بهتر می دانند. حضرت فرمودند: او خضر عليه السلام بود.

٣٦ - امام حسین عليه السلام فرمودند: درین ما، دوازده نفر مهدی [و هدایت شده الهی] وجود دارد اول آنها، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام است و آخرين

الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُخْبِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْهِبَاهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الَّذِينَ كُلَّمَ وَلَوْ كَرَّةَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُ فِيهَا قَوْمٌ وَيَثْبُتُ عَلَى الَّذِينَ فِيهَا أَخْرُونَ، فَيُؤْذَوْنَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُثُّمْ صَادِقِينَ؟ أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَيْهِ عَلَى الْأَذَى وَالتَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْذَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ قَاسِمٍ بْنِ أَبْيُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ ثَابِتِ الصَّبَاغِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مِنْ أَنَا أَثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا: مَضِيَ سَيَّهٌ وَبَقِيَ سَيَّهٌ، وَيَضْطَعُ اللَّهُ فِي السَّادِسِ مَا أَحَبَّ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رُوِيَّتْهَا فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ «كَمَالِ الدِّينِ»

نفر آنان، نهمین نفر از نسل من می باشد و اوست قائم بالحق، خداوند زمین مرده را توسط او زنده می گرداند و دین حق را - علی رغم میل مشرکین - بدست او بر سایر ادیان پیروزی و برتری می دهد. او غیبی دارد که گروهی در طول آن مرتدة می شوند و گروهی نیز ثابت قدم باقی می مانند و مورد اذیت و آزار واقع می شوند. به آنها گفته می شود: اگر راست می گوئید، این وعده اهی، کی انجام می شود؟ کسی که در زمان غیبت، اذیت و تکذیب مردم را تحمل کند و صبر نماید مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم پیکار کند.

۳۷- امام صادق عليه السلام فرمودند: درین ما، دوازده نفر مهدی وجود دارد. که شش نفر از آنان رفته و شش نفر دیگر باقی مانده اند و خداوند در مورد ششمین نفر آنچه که دوست داشته باشد انجام می دهد.

شیخ صدق گوید: اخباری را که در این مورد برایم روایت کرده اند ، در کتاب «کمال الدین و ثمام التغمة فی أثبات الغيبة و كشف الحيرة»، آورده ام و

وَتَمَامُ الشَّغْمَةِ فِي إِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَكَشْفِ الْحَيْرَةِ» وَاللَّهُ - تَعَالَى - أَعْلَمُ.

٧

* (باب جملٍ من أخبار موسى بن جعفر عليهما السلام) *

* (مع هارون الرشيد ومع موسى بن المهدى) *

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَاسِ أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّوْفِيقِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ: كَانَ السَّبَبُ فِي وُقُوعِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى بَغْدَادٍ: أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ أَرَادَ أَنْ يَعْقِدَ الْأُمْرَ لِأَبْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ زُبَيْدَةَ، وَكَانَ لَهُ مِنَ الْبَنِينَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَبْنَاءً، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ: مُحَمَّدَ بْنَ زُبَيْدَةَ، وَجَعَلَهُ وَلِيًّا عَهْدِهِ وَعَبْدَ اللَّهِ الْمَأْمُونَ، وَجَعَلَ الْأُمْرَ بَعْدَ ابْنِ زُبَيْدَةَ، وَالْقَاسِمَ الْمُؤْتَمِنَ، وَجَعَلَ لَهُ الْأُمْرَ بَعْدَ الْمَأْمُونِ، فَأَرَادَ أَنْ يُخْكِمَ الْأُمْرَ فِي ذَلِكَ، وَيَسْهُرَهُ شُهْرَةٌ يَقِيقُ عَلَيْهَا الْخَاصُّ وَالْعَامُ، فَحَجَّ فِي سَنَةِ تِسْعَ وَسَبْعِينَ وَ

خداوند - تعالى - داناتر است.

باب ٧

(١) گوشه هایی از تاریخ موسی بن جعفر علیه السلام در عصر هارون الرشید و موسی بن المهدی

١- علی بن محمد بن سلیمان نویلی از صالح بن علی بن عطیه چنین نقل می کند: «علت بردن موسی بن جعفر به بغداد این بود که: هارون الرشید تصمیم گرفت محمد امین پسر زبیده را جانشین خود گرداند. هارون چهارده پسر داشت که از میان آنها سه تن را برگزید، آنها عبارت بودند از: محمد امین پسر زبیده که او را ولیعهد خود قرار داد، عبدالله مأمون که او را جانشین امین نمود، وبالآخره قاسم مؤمن که او را جانشین مأمون نمود.

هارون تصمیم گرفت این مطلب را علی کند بگونه ای که همه کس بر آن إطلاع یابندتا به این ترتیب محکم کاری کرده باشد. لذا در سال ١٧٩ عازم سفر

١- موسی بن المهدی برادر هارون است و قبل از هارون حدود یک سال و دو ماہ حکومت کرد.

مایه و کتب إلى جمیع الآفاق یأمُرُ الفُقَهَاءَ وَ الْعُلَمَاءَ وَ الْقُرَاءَ وَ الْأَمْرَاءَ أَنْ یَخْضُرُوا مَكَّةَ أَيَّامَ الْمَوْسِمِ، فَأَنْحَدَ هُوَ طَرِيقَ الْمَدِيْنَةِ، قَالَ: عَلَيْیِ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّوْفِیُّ: فَحَدَّثَنِی أَبِی أَنَّهُ كَانَ سَبَبُ سِعَايَةِ يَعْبَرَیْنِ بْنَ خَالِدٍ بْنَ مُوسَیِّ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَضَعَ الرَّشِيدَ ابْنَهُ مُحَمَّدَ بْنَ رُبِيَّةَ فِي حَجْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَسَاءَ ذَلِكَ يَعْبَرَیْنِ وَ قَالَ: إِذَا مَاتَ الرَّشِيدُ، وَ أَفْضَى الْأَمْرُ إِلَى مُحَمَّدٍ انْقَضَتْ دَوْلَتِی وَ دَوْلَةَ وُلْدِی، وَ تَحَوَّلَ الْأَمْرُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ وُلْدِهِ، وَ كَانَ قَدْ عَرَفَ مَذَهَبَ جَعْفَرَ فِي التَّشِيعِ، فَأَظَاهَرَ لَهُ أَنَّهُ عَلَى مَذَهَبِهِ فَسُرَّ بِهِ جَعْفَرٌ وَ أَفْضَى إِلَيْهِ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ وَ ذَكَرَ لَهُ مَا هُوَ عَلَيْهِ فِي مُوسَیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

حجج شد و به تمام شهرها و اطراف واکناف مملکت فرمان فرستاد که، فقهاء، علماء، قاریان قرآن و امراء ارتش، در آن سال برای حج به مکه بیایند، هارون، خود، راهی مدینه شد.

علی بن محمد نوْفَلَی ادامه داد: پدرم برایم نقل کرد که علت سعایت و بدگویی یحیی بن خالد برمکی (وزیر هارون) از موسی بن جعفر نزد هارون الرشید این بود که هارون فرزند خود، محمد امین، را برای تعلم و تربیت به جعفر بن محمد بن اشعث^(۱) سپرده بود، و یحیی از این موضوع ناراحت بود و با خود می گفت: بعد از مرگ هارون، خلافت به امین می رسد و طبعاً جعفر بن محمد بن اشعث و فرزندانش بر سر کار خواهد آمد و دوران قدرت من و فرزندانم تمام خواهد شد، لذا به فکر چاره برآمد، یحیی می دانست که جعفر شیعه است، بدین منظور باب دوستی و مراوده را با او باز کرد و چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است، جعفر نیز (غافل از همه جا) از این موضوع خوشحال بود وزیر و بم کارهای خود را در اختیار یحیی بن خالد برمکی قرار می داد و عقیده خود را درباره

۱- درباره جعفر بن محمد بن اشعث در صفحات آینده توضیح مختصری خواهد آمد.

فَلَمَّا وَقَتْ عَلَىٰ مَذْهِبِهِ سَعَىٰ بِهِ إِلَى الرَّشِيدِ، وَ كَانَ الرَّشِيدُ يَرْعِي لَهُ مَوْضِعَةً وَ مَوْضِعَ أَبِيهِ مِنْ نُصْرَةِ الْخِلَافَةِ، فَكَانَ يَقْدُمُ فِي أَمْرِهِ وَ يُؤْخَرُ، وَ يَخْيِي لَا يَأْلُو أَنْ يَحْطِبَ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الرَّشِيدِ، فَأَظْهَرَ لَهُ إِكْرَامًا وَ جَرْئِيَّةً هُمَا كَلَامُ مَزِيَّةٍ جَعْفَرٌ لِحُرْمَتِهِ وَ حُرْمَةٌ أَبِيهِ، فَأَمْرَ لَهُ الرَّشِيدُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ، فَأَفْسَكَ يَخْيِي عَنْ أَنْ يَقُولَ فِيهِ شَيْئًا حَتَّى أَنْفُسِي، ثُمَّ قَالَ لِلرَّاشِيدِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كُنْتُ أَخْبَرْتُكَ عَنْ جَعْفَرٍ وَ مَذْهِبِهِ، فَتَكَذَّبَ عَنْهُ وَ هُنَّا أَفْرَ فيَهُ الْفَيْضَلُ، قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ مَا لَيْسَ مِنْ جَهَةٍ مِنَ الْجَهَاتِ إِلَّا أَخْرَجَ خُمْسَةً فَوْجَةً بِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ لَسْتُ أَشْكُ أَنَّهُ قَدْ

موسی بن جعفر عليه السلام نیز به اطلاع وی رساند.

زمانی که یحیی کاملاً از اوضاع و احوال جعفر مطلع شد، نزد هارون از او بدگویی کرد، اما هارون سوابق او و پدرش را دریاری دستگاه خلافت مراعات می کرد و در مورد او به عجله رفتار نکرده، بلکه مُرَدَّ بود و «این دست و آن دست» می کرد. و از طرفی، یحیی از همچیع بدگویی در مورد جعفر کوتاهی نمی کرد تا اینکه روزی جعفر به نزد هارون رفت و هارون او را إکرام نمود و بین آن دو سخنانی در مورد مزیت و قدر و ارزش جعفر به خاطر حرمت او و پدرش، رد و بدل گردید.

هارون در آن روز دستور داد که بیست هزار دینار به جعفر بدهند، یحیی نیز با دیدن این اوضاع و احوال، از اینکه چیزی درباره جعفر بگوید، خودداری کرد، و تا شب چیزی نگفت.

سپس به هارون چنین گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، پیش از این درباره جعفر و عقائدهش مطالبی به شما گفته بودم ولی شما از او دفاع می کردید و حرف مرا نمی پذیرفتید. ولی الان مسأله ای پیش آمده است که کار را یکسره می کند.

هارون گفت: آن چه مسأله ای است؟ یحیی پاسخ داد: هر مالی که از جایی

فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْعِشْرِينَ الْأَلْفَ دِينَارٍ الَّتِي أَمْرَتْ بِهَا لَهُ، فَقَالَ هَارُونُ: إِنَّ فِي هَذَا لَفْظِصَلَّ، فَأَرْسَلَ إِلَى جَعْفَرَ لَيْلَاً، وَقَدْ كَانَ عَرَفَ سِعَايَةَ يَخْبِيَ بِهِ فَتَبَاهَيْنَا وَأَطْهَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ الْعَدَاوَةِ، فَلَمَّا ظَرِقَ جَعْفَرًا رَسُولُ الرَّشِيدِ بِاللَّيْلِ خَشِيَ أَنْ يَكُونَ قَدْ سَمِعَ فِيهِ قَوْلَ يَخْبِي وَأَنَّهُ إِنَّمَا دَعَاهُ لِيُقْتَلُهُ، فَأَفْاضَ عَلَيْهِ مَاءُ، وَدَعَا بِسْمِكٍ وَكَافُورٍ فَتَحَثَّطَ بِهِمَا وَلَيْسَ بُرْدَةً فَوَقَ ثِيَابِهِ، وَأَقْبَلَ إِلَى الرَّشِيدِ.

فَلَمَّا وَقَعَتْ عَلَيْهِ عَيْنُهُ وَشَمَ رَائِحَةَ الْكَافُورِ وَرَأَيَ الْبُرْدَةَ عَلَيْهِ، قَالَ : يَا

به جعفر برسد خمس آن را برای موسی بن جعفر می فرستد و شگ ندارم که در مورد این بیست هزار دینار که شما دستور دادید به او بدهند نیز همین کار را کرده است.

هارون گفت: بله، این موضوع می تواند موضوع را مشخص و کار را یکسره کند. و شبانه شخصی را به دنبال جعفر فرستاد.

جهن نیز از سعایت و بدگوئی های یخیی با خبر شده بود و لذا دوستی آن دو بهم خورده، از یکدیگر فاصله گرفته بودند و نسبت به یکدیگر اظهار دشمنی می کردند.

وقتی فرستاده هارون، شبانه نزد جعفر رفت، جعفر گمان کرد که هارون گفته های یخیی را در مورد او، پذیرفته است و او را فرا خوانده، تا به قتلش برساند، ولذا بیمناک شد. مقداری آب بر تن خود ریخت، مشک و کافور طلبید و خود را با آن حنسوط کرد (یعنی به رسم حنوط کردن میت، مشک و کافور بر بدن خود مالید) و «بُرْدَهَاي»^۱ بر روی لباس خود، بر تن کرد. آنگاه نزد هارون رفت؛ وقتی چشم هارون به او افتاد و او را با آن وضعیت دید و بوی کافور را

۱- «بُرْدَه» پارچه‌ای است خط دار و راه راه که همچون عباء و کباء بر خود می‌پیچند و گاه برای کفن استفاده می‌کنند.

جعفر ما هذا؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: قَدْ عِلِّمْتُ أَنَّهُ سُعِيَ بِي عِنْدَكَ، فَلَمَّا
جَاءَنِي رَسُولُكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لَمْ آمِنْ أَنْ يَكُونَ قَدْ فَدَحَ فِي قَلْبِكَ مَا يَقُولُ عَلَيْهِ،
فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ لِتَقْتُلَنِي، قَالَ: كَلَّا، وَلَكِنْ قَدْ خُبِرْتُ أَنَّكَ تَبَعَّثُ إِلَى مُوسَى بْنِ
جعفر من كُلِّ مَا يَصِيرُ إِلَيْكَ بِخُمُسِهِ وَإِنَّكَ قَدْ قَعْلَتَ بِذَلِكَ فِي الْعِشْرِينَ الْأَلْفَ
دِينَارٍ، فَأَخْبَبْتُ أَنَّ أَغْلَمَ ذَلِكَ، فَقَالَ جعفر: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأْمُرُ
بعض خَدَمِكَ يَذْهَبُ فِي أَتِيكَ بِهَا بِخَوَاتِيمِهَا، فَقَالَ الرَّشِيدُ لِخَادِمِهِ: حُذْخَاتَمَ
جعفر وَأَنْظَلِيقَ بِهِ حَتَّى تَأْتِيَ بِهَذَا الْمَالِ وَسَمِّيَ لَهُ جعفر جَارِيَّةً الَّتِي عِنْدَهَا
الْمَالُ، فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الِدَّرَبِخَوَاتِيمِهَا، فَأَتَى بِهَا الرَّشِيدُ، فَقَالَ لَهُ جعفر: هَذَا أَوْلُ مَا

حسن نمود، پرسید: جعفر! اینها چیست؟ جعفر گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! می دانم که
بر علیه من، نزد توبده گویی کرده اند، و وقتی فرستاده خلیفه در این موقع شب به
سراغم آمد، گمان بردم که این گفته ها در شما اثر کرده است و مرا فرا
خوانده ای که به قتل برسانی.
کمپینز طرح رسیدی

هارون گفت: هرگز! ولی به من خبر رسیده است که، هر آنچه بدست
می آوری و هر پولی که به تو می رسد، خمس آن را برای موسی بن جعفر
می فرستی! و در مورد بیست هزار دینار نیز چنین کرده ای! لذا خواستم این مطلب
برايم روشن شود.

جعفر گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! یکی از خدمتگاران را بفرستید تا آن را
با همان صورت مُهر شده (نزد شما) بیاورد.

هارون به یکی از خدمته اش گفت: انگشت جعفر را بگیر (تا خانواده اش
مطمئن شوند که از طرف او نزدشان رفته ای) و به خانه او برو و آن پولها را برایم
بیاور. جعفر نیز نام کنیزی که پول نزد او بود به آن خادم گفت. کنیز نیز
کیسه های پول را، همان طور مُهر شده، به او تحویل داد و خادم نیز آنها را نزد

تَعْرُفُ بِهِ كَذْبٌ مَنْ سَعَى إِلَيْكَ، قَالَ: صَدَقْتُ يَا جَعْفَرَ، انْصَرَفْتُ آمِنًا، فَإِنِّي لَا أَقْبِلُ فِيكَ قَوْلَ أَحَدٍ، قَالَ: وَجَعَلَ تَخْبِيَّ يَخْتَالُ فِي إِسْقَاطِ جَعْفَرَ.
 قَالَ التَّوْقِلِيُّ: فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرِيْنِ عَلِيُّ، عَنْ بَعْضِ مَشَايِخِهِ - وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الرَّشِيدِ قَبْلَ هُذِهِ الْحَجَّةِ - قَالَ: لَقِيَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ جَعْفَرِيْنِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ لِي: مَا لَكَ قَدْ أَخْمَلْتَ نَفْسَكَ؟! مَا لَكَ لَا تُدْبِرُ أُمُورَ الْوَزِيرِ؟ فَقَدْ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَعَادَلُهُ وَظَلَّبَتُ الْحَوَائِجَ إِلَيْهِ.

هارون بُرد.

جعفر به هارون گفت: این مورد، اولین موردی خواهد بود که به وسیله آن خواهی دانست که بدگویان من، به تودروغ گفته اند.

هارون گفت: حق با توست. راست می گوئی. برگرد و به خانه برو، تو در آمان هستی. من درباره تو سخن هیچ کس را قبول نخواهم کرد.
 راوی این قضیه را ادامه داد: ولی بھی دست برنداشت و دائمًا سعی می کرد جعفر را از چشم هارون بیندازد تا نزد او بی ارزشش کند.

نوقل ادامه داد: علی بن حسن بن علی بن عمرین علی از اسناتیدش نقل کرد که: در سفر حجتی که هارون قبل از این حجت انجام داد (و در آن سفر طبق رسم حجاج به مدینه نیز آمده بود) علی بن اسماعیل بن جعفرین محمد علیه السلام (برادرزاده امام کاظم علیه السلام) مرا دید و گفت: چه شده است که این چنین خود را کنار کشیده ای و نمی گذاری معروف و مشهور شوی؟ چرا نسبت به کارهای جناب وزیری اعتماء و بی توجهی و کاری که از دست بر می آید برای او انجام نمی دهی؟ جناب وزیر، کسی را به سراغ من فرستاد، من نیز نزد او رفتم و در یک محمل با او سوار شدم و نیازهای مادی خود را برای او عنوان کردم و از او خواستم آنها را برایم مرتفع گردداند.

وَ كَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِيَحْيَى بْنَ أَبِي مَرْيَمْ: أَلَا تَذَلُّنِي
عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَلَّا أَبِي طَالِبٍ لَهُ رَغْبَةٌ فِي الدُّنْيَا فَأَوْسَعْ لَهُ مِنْهَا؟ قَالَ: بَلَى،
أَذْلُكَ عَلَى رَجُلٍ بِهِذِهِ الصَّفَةِ وَ هُوَ عَلَيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ يَحْيَى
فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ عَمَّكَ وَ عَنْ شِيعَتِهِ وَ الْمَالِ الَّذِي يُحْمَلُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ:
عِنْدِي الْخَبَرُ وَ سَعَى بِعَمَّهِ فَكَانَ مِنْ سَعَايَتِهِ أَنْ قَالَ: مِنْ كَثْرَةِ الْمَالِ عِنْدَهُ أَنَّهُ
اشْتَرَى ضَيْعَةً تُسَمَّى الْيَسِيرَةَ^(۱) بِثَلَاثَيْنَ أَلْفَ دِينَارٍ، فَلَمَّا أَخْضَرَ الْمَالَ، قَالَ
الْبَاعِثُ: لَا أُرِيدُ هَذَا التَّقْدِ، أُرِيدُ نَقْدًا كَذَا وَ كَذَا، فَأَمَرَ بِهَا فَصُبِّتْ فِي بَيْتٍ
مَالِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ ثَلَاثَيْنَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ ذَلِكَ التَّقْدِ وَ وَزَنَهُ فِي ثَمَنِ الضَّيْعَةِ.

(راوی گوید:) وعلت این موضوع، این بود که یحیی بن خالد به یحیی بن ابی-
مرم گفته بود: آیا می‌توانی کسی از آل ابی طالب را که اهل دنیا و طالب دنیا
باشد به من معرفی کنی تا به زندگی او وسعت دهم؟ و به او مال و ثروتی عطا
کنم؟ او گفت: بله، کسی را با این اوصاف سراغ دارم و به تو معرفی می‌کنم؛ او
علی بن اسماعیل بن جعفر است.

یحیی کسی را بدنیال او فرستاد و احضارش نمود و به وی گفت: درباره
او ضایع و احوال عمومیت، و شیعیان او و اموالی که برای او می‌آورند برایم بگو.
علی بن اسماعیل گفت: بله، از اوضاع و احوال او خبر دارم، و سپس شروع
کرد به سعایت و بدگویی از امام کاظم علیه السلام ، و از جمله اینکه، گفت: یک
غمونه از ثروت و کثرت اموال او، این است که: آبادی وزمینی به نام «یسیره»،
خریداری کرده به سی هزار دینار، وقتی پول را آماده کرد، فروشنده گفت: این
سکه‌ها را نمی‌خواهم، سکه‌های دیگری به من بده، او (امام کاظم) نیز دستور
داد آن سکه‌ها را در خزانه اش ریختند و سی هزار سکه با همان وزن و اوصاف که
فروشنده خواسته بود حاضر کردند.

۱- کذا، وفي النصخة المخطوطة والبحار نقلًا عن غيبة الشیخ «الیسیره» وعن العيون «البشرية».

قالَ النَّوْفَلِيُّ : قَالَ أَبِي : وَكَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَأْمُرُ لِعَلَيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَيَنْهِيُّ بِهِ حَتَّىٰ رُبَّمَا خَرَجَ الْكِتَابُ مِنْهُ إِلَى بَعْضِ شَيْعَتِهِ بِخَطْهُ عَلَيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ : ثُمَّ اسْتَوْحَشَ مِنْهُ ، فَلَمَّا أَرَادَ الرَّشِيدُ الرَّخْلَةَ إِلَى الْعِرَاقَ بَلَغَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ : أَنَّ عَلَيَا ابْنَ أَخِيهِ يُرِيدُ الْخُرُوجَ مَعَ السُّلْطَانِ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ : مَا لَكَ وَالْخُرُوجُ مَعَ السُّلْطَانِ؟! قَالَ : لِأَنَّ عَلَيَّ دَيْنًا ، فَقَالَ : دَيْنُكَ عَلَيَّ ، قَالَ : فَتَدْبِيرُ عِبَالِي؟! قَالَ : أَنَا أَكْفِيهِمْ ، فَأَبِي إِلَّا الْخُرُوجُ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَعَ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ [بْنِ إِسْمَاعِيلَ] بْنِ جَعْفَرٍ بِثَلَاثِ مِائَةِ دِينَارٍ وَأَرْبَعَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَقَالَ لَهُ : اجْعَلْ هَذَا فِي جَهَازِكَ وَلَا تُؤْتِمْ وُلْدِي .

نوفلي از قول پدرش می گويد: موسى بن جعفر علیه السلام علی بن اسماعيل را جزء کارگزاران خود قرارداده بود و به او اطمینان می کرد، حتی گاهی نامه هایی که به بعضی از شیعیان خود می نوشت با خط علی بن اسماعيل بود، ولی کم کم از او کناره گرفت. و زمانی که هارون خواست به عراق باز گردد، به حضرت پیغمبر علیه السلام خبر رسید که برادرزاده ات می خواهد همراه سلطان به عراق برود. حضرت اورا فرا خواند و به او فرمود: چه شده است که می خواهی همراه سلطان بروی؟ او گفت: چون مفروض و بدهکار هستم، حضرت فرمود: من بدهی تورا می دهم، گفت: وضع زندگی و رزق و روزی خانواده ام چه می شود؟ حضرت فرمودند: آنها نیز به عهده من. ولی علی بن اسماعيل از رفتن به همراه سلطان، صرف نظر نکرد، ولذا امام کاظم علیه السلام توسط برادرش محمد بن اسماعيل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار درهم برایش فرستادند و به او گفتند: اینها را توشہ راه در اسباب و اثاث خود قرار بده و فرزندان مرا بیتم نکن.

متترجم گويد: در کتاب «مقاتل الطالبيين» درباره ارتباط علی بن اسماعيل بن جعفر با دستگاه خلافت مطلبی آمده است که ذکر آن در اینجا بی

مناسبت نیست، أبوالفرج اصفهانی مؤلف کتابیکه گفته شد گوید:^(۱)
 «یحیی بن خالد، مالی برای علی بن اسماعیل فرستاد (و او را بر رفقن به بغداد
 تشویق کرد) می خواستند او را به آنجا بفرستند چون عازم رفقن به بغداد شد
 موسی بن جعفر علیه السلام از قصه مطلع شده او را طلبید و بدو فرمود: ای برادرزاده
 به کجا می روی؟ پاسخ داد: به بغداد. حضرت پرسید: برای چه می روی؟
 گفت: من بدھکاری دارم و خود مردی فقیر هستم.

حضرت فرمود: من بدھی تورا می پردازم و زیاده بر آن نیز به تو خواهم داد و
 وعده های دیگری هم بدداد. علی بن اسماعیل اعتنایی نکرد و آماده حرکت
 شد، موسی بن جعفر که تصمیم او را دانست او را خواسته و بدو فرمود: تو تصمیم
 رفقن داری؟ گفت: آری، چاره ای ندارم.

حضرت بدو فرمود: ای برادرزاده متوجه باش و از خدا بترس، کودکان مرا
 یتیم مکن. و در پایان سخن دستور داد سیصد دینار اشرف و چهار هزار درهم دیگر
 نیز به او بدهند.

علی بن اسماعیل به بغداد آمد و یحیی بن خالد وضع موسی بن جعفر را از او
 تحقیق کرد و با اضافاتی که خود بر آن نمود همه را به هارون گزارش داد، آنگاه
 خود علی بن اسماعیل را به نزد هارون برد، هارون احوال عمومیش (موسی بن
 جعفر) را پرسید و اوزبان به سعادت و بدگونی آن حضرت گشود و آنچه
 یحیی بن خالد گفته بود همه را باز گفته و بر آن افزود و گفت: اموالی از مشرق و
 مغرب برایش می آورند و او خانه هایی مخصوص جمع آوری اموال دارد که آنها را در
 آن خانه ها نگهداری می کند. و مزرعه ای را به می هزار دینار خرید و آن را
 «بسیره» نام نهاد و چون سی هزار دینار را به نزد صاحب آن مزرعه بردند گفت:

۱- به صفحه ۴۶۷ کتاب مقانی الطالبین: ابوالفرج اصفهانی نشر صدوق، تهران، ص ۴۶۷-۴۶۸، ترجمه ←

من این سگه‌ها را نمی‌خواهم و باید دیوارهای را که می‌خواهید به من بدهید سگه‌اش چنین و چنان باشد، موسی بن جعفر دستور داد آن دیوارها را برگرداندند و سی هزار دینار دیگر به همان اوصاف که صاحب مزرعه خواسته بود بدو داد.

هارون این سخنان را شنید و حواله داد دویست هزار درهم بدو بدهند که آن را از برخی نقاط شرق دریافت کند، فرستاد گان علیّ بن اسماعیل برای دریافت پول رفته‌ند. علیّ بن اسماعیل که در انتظار رسیدن پوکها بسر می‌برد، روزی به بیت المخلأ رفت، ناگهان به اسهالی دچار شد که تمام روده‌های او را از دُبُرُش بیرون آورد و (نزدیکانشان که از جریان مطلع شدند) هر چه خواستند او را معالجه کنند نشد و به حال مرگ افتاد و در همان حال که مشغول جان کنند بود آن اموال هم رسید علیّ بن اسماعیل (با حسرتی فراوان بدانها نگریست و) گفت: من که در حال مُردن هستم، اینها را برای چه کار می‌خواهم!

از آن طرف هارون در آن سال به حجّ رفت و استاداً به مدینه طیبه وارد شد و مقابل قبر رسول خدا – صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ – ایستاده گفت: ای رسول خدا من از تو درباره کاری که اراده انجام آن را دارم پوزش می‌طلبم. قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم چون او می‌خواهد میان امت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بربزد. آنگاه دستور داد آن حضرت را در حالی که در مسجد مدینه بود دستگیر ساختند...».

(جعفر بن محمد بن اشعث که در این قضیه، راجع به او صحبت شد، فرزند محمد بن اشعث می‌باشد و محمد بن اشعث در دربار منصور دوانیق بود. جعفر بن محمد بن اشعث چریان شیعه شدن خود را چنین نقل می‌کند:

—> آقای رسولی محلّاق، مراجعه شود.

منصور دوایق به پدرم محمد بن اشعت گفت: شخصی باعقل و کیاست می خواهم تا مأموریتی به او ع Howell نمایم، پدرم دائی خود به نام «ابن مهاجر» را به او معرفی کرد، منصور به «ابن مهاجر» هزاران دینار داده و او را مأمور کرد که به مدینه برود و عبدالله بن حسن (عبدالله مخض) وعده دیگری از سادات، از جمله جعفر بن محمد (امام صادق) را ملاقات کند و این مال را بین آنها تقسیم کند و چنین اظهار دارد که غایبندۀ مردم خراسان می باشد و این اموال را از جانب شیعیان آن سامان آورده است؛ و در ضمن بعد از تقسیم اموال، از هر یک از سادات «رسید» هم بگیرد.

«ابن مهاجر» بعد از انجام مأموریت، نزد منصور باز گشت. محمد بن اشعت هم در آن مجلس حضور داشت. ابن مهاجر «رسیدها» را تحویل داد به جز «رسید» امام صادق (علیه السلام) و گفت: به فرز جعفر بن محمد رفتم، او در مسجد النبی (علیه السلام) مشغول نماز بود. صبر کردم تا از نماز فارغ شود، بعد از نماز رو به من کرد و گفت: فلانی! از خدابت رس و أهل بیت محمد (علیه السلام) را فریب نده، و به منصور نیز بگو: از خدا بت رس و أهل بیت محمد (علیه السلام) را فریب نده!... گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: نزدیک بیا، سپس تمام ماجرای بین من و شما (یعنی خلیفه) را برایم موبه موتعریف کرد، گویا در مجلس ما حضور داشته است.

جعفر بن محمد بن اشعت ادامه داد: در این موقع منصور گفت: ای ابن مهاجر بدان، همیشه در خاندان پیامبر، یک حدث^۱ وجود دارد. و در این روزگار جعفر بن محمد (امام صادق (علیه السلام)) حدث می باشد.

جعفر بن محمد بن اشعت گوید: و این أمر باعث شد که ما شیعه شدیم^۲.

۱- معنای حدث در صفحات قبل گذشت.

۲- بخار الأنوار، چاپ المکتبة الاسلامیة، تهران، ج ۴۷، ص ۷۴.

۲- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُوَذِّبُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْيَدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَعْلَبَى، عَنْ عَلَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَذَكَرَ لِي: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرَ دَخَلَ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ظَنَّتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ أُخْيِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ يُسْلِمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ.

وَكَانَ مِنْ سَعْيِ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعْقُوبُ بْنُ دَاؤَدَ، كَانَ يَرْأِي رَأْيَ الرَّزِيدِيَّةِ.

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّوْقَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي الْبَلَادِ قَالَ: كَانَ يَعْقُوبُ بْنُ دَاؤَدَ يُخْبِرُنِي أَنَّهُ قَدْ قَاتَلَ بِالإِمَامَةِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ فِي

۲- عَلَى بْنِ جَعْفَرٍ (علیه السلام) گوید: محمد بن اسماعیل بن جعفر (علیه السلام) (برادرزاده امام کاظم (علیه السلام)) نزد من آمد و گفت: محمد بن جعفر (علیه السلام) برادر آن حضرت بر هارون وارد شد و او را خلیفه نامید و بر او سلام کرد. سپس به او گفت: گمان نمی کردم که در زمین دو خلیفه وجود داشته باشد تا اینکه دیدم مردم، برادرم موسی بن جعفر را خلیفه می نامند و با این عنوان بر او سلام می کنند (و با این کار نسبت به آن حضرت ساعیت و بدگوئی کرد).

واز جمله گسانی که در باره موسی بن جعفر (علیه السلام) ساعیت و بدگوئی کرد، یعقوب بن داود زیدی مذهب بود.

۳- إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَبِي الْبَلَادِ گوید: یعقوب بن داود به من می گفت: من قائل به امامت ائمه هستم، ابراهیم ادامه داد: در شبی که موسی بن جعفر (علیه السلام) در فردای

اللّيْلَةِ الَّتِي أَخْدَى فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي صَبَّيْحَتِهَا فَقَالَ لِي: كُنْتُ عِنْدَ الْوَزِيرِ السَّاعَةَ - يعنى يَعْبَرِي بْنَ خَالِدٍ - فَحَدَّثَنِي أَنَّهُ سَمِعَ الرَّمَشِيدَ يَقُولُ عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَالْمُخَاطِبِ لَهُ: يَا بَنِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَغْتَدِرُ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ غَرَّمْتُ عَلَيْهِ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ آخُذَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ فَأَخْبِسَهُ، لَأَنِّي قَدْ حَشِيتُ أَنْ يُلْقَى بَيْنَ أُمَّيَّكَ حَرْبًا تُشْفَكُ فِيهَا دِمَاؤُهُمْ. وَأَنَا أَخْبِسُ أَنَّهُ سَآخُذُهُ غَدًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدْرِ أَرْسَلَ إِلَيْهِ الْفَضْلَ بْنَ الرَّبِيعَ وَهُوقَائِمَ يُصْلَى فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمْرَرَ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِ وَحَبَّسَهُ.

۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي

آن دستگیر شد، در مدینه به نزد یعقوب بن داود رفت، یعقوب گفت: الان نزو وزیر - یعنی یحیی بْن خالد - بودم، که برایم نقل کرد: در کنار قبر رسول الله ﷺ (همراه هارون الرشید بودم که) هارون حضرت را مخاطب قرار داده بود و چنین می گفت: پدر و مادرم فدای شما، یا رسول الله! به خاطر تصمیمی که گرفته ام از شما معذرت می خواهم، من می خواهم موسی بْن جعفر را دستگیر و زندانی کنم زیرا می ترسم در بین امت شما، جنگ و خونریزی پا کند. یعقوب (یا یحیی) ادامه داد: گمان می کنم فردا او را دستگیر کند.

راوی گوید: فدای آن شب، هارون، فضل بن ربيع (در بان و حاجی مخصوص خود) را به سراغ موسی بْن جعفر علیه السلام فرستاد، حضرت در مقام رسول الله ﷺ (در مسجد النبی) مشغول غاز بودند که دستور دستگیری و حبس او داده شد.

۴- عبد الله بن صالح از یکی از نزدیکان فضل بن ربيع نقل می کند که فضل

صَاحِبُ الْفَضْلِ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ^(۱)، قَالَ: كُثُرَ ذَاتُ لَيْلَةٍ فِي فِرَاشِي مَعَ بَعْضِ جَوَارِيٍّ، فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ سَمِعْتُ حَرْكَةً بَابَ الْمَقْصُورَةِ، فَرَأَيْتُ ذَلِكَ، فَقَالَتِ الْجَارِيَّةُ: لَعَلَّ هَذَا مِنَ الرَّبِيعِ، فَلَمْ يَمْضِ إِلَّا يَسِيرُ حَتَّى رَأَيْتُ بَابَ الْبَيْتِ الَّذِي كُثُرَ فِيهِ قَدْ فُتَحَ، وَإِذَا مَسْرُورُ الْكَبِيرُ قَدْ دَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ لِي: أَحِبُّ الْأَمِيرَ، وَلَمْ يُسْلِمْ عَلَيَّ، فَأَيْسَرْتُ مِنْ نَفْسِي، وَقُلْتُ: هَذَا مَسْرُورٌ دَخَلَ إِلَيَّ بِلَا إِذْنٍ وَلَمْ يُسْلِمْ، مَا هُوَ إِلَّا الْقَتْلُ، وَكُثُرَ جُنُبًا فَلَمْ أُجِيزْ أَنْ أَسْأَلَهُ إِنْظَارِي حَتَّى أَغْتَسِلَ، فَقَالَتِ الْجَارِيَّةُ لَمَّا رَأَتْ تَحْسِيرِي وَتَبَلُّدي: يُقْنَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَانْهَضْ، فَتَهَضُّتْ وَلَبَسْتُ ثِيَابِيَّ وَخَرَجْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْتُ الدَّارَ، فَسَلَّمْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ فِي مَرْقَدِهِ، فَرَدَ عَلَيَّ السَّلَامَ فَسَقَطْتُ، فَقَالَ:

به او چنین گفته بود: شبی با یکی از کنیزانم در بستر بودم، نیمه های شب بود که صدای در خانه را شنیدم؛ این صدا مرا به وحشت انداخت. کنیز گفت: شاید در اثر باد این صدا ایجاد شده باشد. اندک زمانی نگذشته بود که دیدم در آناق که در آن بودم باز شد و «مسرور الکبیر» (غلام هارون) وارد شد، به من گفت: امیر تو را خوانده است - و بر من سلام هم نکرد - لذا از خود، نامید شدم و با خود گفتم: این «مسرور» است که اینطور سرزده و بدون اجازه و بدون سلام بر من وارد شده است، حتماً هارون خیال قتل مرا دارد، من در آن حال جنب بودم و حتی چرأت نکردم از او بخواهم تا برای غسل به من مهلت دهد. کنیز وقتی حیرت و دستپاچگی و درماندگی مرا دید گفت: به خدا توکل کن و برخیز. من برخاستم، لباس پوشیدم و همراه او خارج شدم تا به منزل هارون رسیدم. امیر المؤمنین (هارون) در رختخوابش بود، سلام کردم، جوابم را داد، خود را بر زمین انداختم، هارون گفت: ترسیدی؟ گفتم: بله، یا امیر المؤمنین. سپس مدقی

۱- هو الفضل بن الربيع بن يونس بن محمد المكتبي باب العباس و كان حاجب الرشيد. وكما في تاريخ الخطيب ج ۱۲ ص ۳۴۳ استد الحديث عن النصور والهدى العباسيين.

تَدَخَّلَكَ رُغْبٌ؟ قَلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، فَتَرَكَنِي سَاعَةً حَتَّى سَكَّتَ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَسْرِ إِلَيْ حَبِّسَا فَأَخْرِجْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ إِلَيْهِ ثَلَاثَيْنَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَخْلَقْ عَلَيْهِ خَمْسَ خَلْعَ، وَأَخْمِلْهُ عَلَى ثَلَاثَ مَرَاكِبٍ وَخَيْرَهُ بَيْنَ الْمُقَامَ مَعْنَا أَوِ الرَّجِيلِ عَنَا إِلَيْ أَيِّ بَلَدٍ أَرَادَ وَأَحَبَّ، قَلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ تَأْمُرُ بِاَظْلَاقِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ؟ قَالَ لِي: نَعَمْ، فَكَرَزْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَاكِبٍ، فَقَالَ لِي: نَعَمْ وَيْلَكَ أَثْرَيْدَ أَنْ أَنْكُثَ الْعَهْدَ؟ قَلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَمَا الْعَهْدُ؟ قَالَ: بَيْنَا أَنَا فِي مَرْقَدِي هَذَا إِذْ سَاوَرَنِي أَشَوَّدُ مَا رَأَيْتُ مِنَ السُّودَانِ أَعْظَمَ مِنْهُ، فَقَعَدَ عَلَى صَدْرِي وَقَبَضَ عَلَى حَلْقِي، وَقَالَ لِي: حَبَّسْتَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ ظَالِمًا لَهُ؟ قَلْتُ: فَأَنَا أَظْلِفُهُ وَأَهَبُ لَهُ وَأَخْلُقُ عَلَيْهِ، فَأَخْدَ عَلَيَّ عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِشَاقَهُ وَقَامَ عَنْ صَدْرِي، وَقَدْ كَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ. فَخَرَجْتُ مِنْ عَنْدِهِ وَوَافَيْتُ

مرا به حال خود گذاشت تا آرام شدم، آنگاه گفت: به زندان برو و موسی بن جعفرین محمد را آزاد کن و سی هزار درهم به او بده و پنج خلعت بر او بپوشان (یا به او بده) و نیز سه مرکب در اختیارش بگذار و به او بگویی هستی که نزد خلیفه جانی و یا به هر شهری که مایل بروی، گفتم: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! دستور میدهی موسی بن جعفر آزاد شود؟!

گفت: بله، سه مرتبه سؤالم را تکرار کردم و جواب داد: بله، واى بر تو، مگر می خواهی عهد شکنی کنم؟ گفتم: کدام عهد؟ عهد چیست؟ گفت: «هنگامی که در همین رختخواب بودم ناگهان مردی سیاه پوست و عظیم الجثه که از او بزرگتر ندیده بودم، گریبانم را گرفت و بر سینه ام نشست، گلوام را فشد و گفت: موسی بن جعفر را به ظلم در زندان کرده ای؟! گفتم: آزادش می کنم، به او هدیه ام می دهم، خلعت می دهم، مرد سیاه از من عهد و پیمان گرفت و از روی سینه ام برخاست، نزدیک بود بعیرم» از نزد اون خارج شده نزد موسی بن جعفر علیه السلام رفت.

مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ فِي حَبْسِهِ، قَرَأَتْهُ قَائِمًا يُصَلِّي، فَجَلَسَتْ حَتَّى سَلَامَ، ثُمَّ أَبْلَغَتُهُ سَلَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَعْلَمَتُهُ بِالذِّي أَمْرَنِي بِهِ فِي أَمْرِهِ وَأَنِّي قَدْ أَخْضَرْتُ مَا أَوْصَلَهُ بِهِ، فَقَالَ: إِنْ كُثُرَ أَمْرَتْ بِشَيْءٍ غَيْرَ هَذَا فَاعْفُ عَنْهُ، فَقُلْتُ: لَا وَحْقَ بِحَدْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَمْرَتُ إِلَّا بِهَذَا، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الْخِلْعَ وَالْحُمْلَانِ وَالْمَالِ إِذَا كَانَتْ فِيهِ حُقُوقُ الْأُمَّةِ؛ فَقُلْتُ: نَاصِدُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْدَدْ فِيَقْتَاطُ، فَقَالَ: اعْمَلْ بِهِ مَا أَخْبَيْتَ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْرَجْتُهُ مِنَ السَّجْنِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرْنِي السَّبَبُ الَّذِي نَلَّتْ بِهِ هَذِهِ الْكَرَامَةُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ؟ فَقَدْ وَجَبَ حَقِّي عَلَيْكَ لِيُشَارِي إِلَيْكَ، وَلِمَا أَخْرَأَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدِي مِنْ هَذَا الْأَمْرِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ التَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْأَرْبِيعَاءِ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ لِي: يَا مُوسَى أَنْتَ مَخْبُوشٌ مَظْلُومٌ؟!

حضرت در زندان و در حال نماز بود، نشستم تا سلام داد. سپس سلام امیر المؤمنین هارون را به او رساندم و آنچه را دستور داشتم ابلاغ کردم و گفت: هدایای او (هارون) حاضر است او گفت: اگر دستور دیگری هم داری، اجرا کن، گفت: نه، به جدّت رسول الله، دستوری جز این نداشت.

گفت: به خلعتها و مرکبها و اموالی که حق مردم در آنها باشد نیازی ندارم.
گفت: شما را به خدا آنها را رد نکن که باعث خشم و غضب هارون می شود.
گفت: هر کاری خودت دوست داری در مورد آنها انجام بده، سپس دست او را گرفتم و از زندان خارج کردم.

سپس گفت: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! سبب این همه اکرام و احترام که از این مرد به شما رسید چیست؟ من بر گردن شما حق دارم، چون مژده آزادی تان را دادم و آزادی شما به دست من انجام شد (لذا علت این ماجرا را برایم توضیح دهید).

حضرت گفتند: جدم پیامبر اکرم علیه السلام را در شب چهارشنبه در خواب دیدم

فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَخْبُوشَ مَظْلُومٌ، فَكَرَرَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: «وَإِنْ أَذْرِي لَعْلَةً فِتْنَةً لَكُمْ وَمَنَاجَعَ إِلَيْ جِينِ» أَضْبَغَ عَدَا صَائِمًا وَأَتَبَعَهُ بِصِيَامِ الْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ، فَإِذَا كَانَتْ وَقْتُ الإِفْطَارِ فَصَلَّى أَشْتَقِي عَشْرَةَ رَكْعَةً، تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدَ مَرَّةً وَأَشْتَقِي عَشْرَةَ مَرَّةً فُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدُ، فَإِذَا صَلَّيْتَ مِنْهَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَاسْجُدْ، ثُمَّ قُلْ: «يَا سَابِقَ الْفَوْتِ، وَيَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، يَا مُخْبِيَ الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الظَّلِيلَيْنَ، وَأَنْ تُعْجِلَ لِيَ الْفَرَاجَ مِمَّا أَنَا فِيهِ»، فَفَعَلَتْ، فَكَانَ

حضرت به من فرمودند: ای موسی آیا توزندانی هستی و به تو ظلم شده است؟ عرض کرد: بله، یا رسول الله به من ظلم شده، وزندانم کرده‌اند، حضرت سه بار این مطلب را سوال کردند و سپس فرمودند: «وَإِنْ أَذْرِي لَعْلَةً فِتْنَةً لَكُمْ وَمَنَاجَعَ إِلَيْ جِينِ» (انبیاء: ۱۱۱) (یعنی: غی‌دانم، شاید اینها آزمایش الهی باشد و تا اندک مُذکی در این دنیا به ظاهر خوش و خرم باشید) (ظاهراً، این فرمایش حضرت، اشاره به سرنوشت هارون است. مترجم)

سپس حضرت رسول‌به من فرمودند: فردا، (یعنی چهارشنبه) و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر، و در وقت إفطار، دوازده رکعت نماز بخوان، در هر رکعت یک (حد) و دوازده مرتبه «قل هُوَ اللَّهُ أَحَدُ». وقتی چهار رکعت خواندی به سجده برو و بگو: «يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ...» تا آخر دعای متن، یعنی: «(ای که هیچکس نمی‌تواند از دستت بگریزد! ای که هر صدانی را می‌شنوی! ای که استخوانهای پوسمیده را بعد از مرگ، زنده می‌کنی! از تو می‌خواهم به حق) (یا به وسیله) اسم عظیم و اعظمت، بر محمد بنده و رسولت - و بر خاندان پاکش درود فرستی و مرا از وضعی که در آن هستم، زودتر نجات دهی»، من هم این کارها را

الذی رأیتَ.

۵- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَدْنَى، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِيهِ الْفَضْلِ قَالَ: كُنْتُ أَخْجِبُ الرَّشِيدَ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ يَوْمًا غَضْبًا وَبِيَدِهِ سَيْفٌ يَقْلِبُهُ، فَقَالَ لِي: يَا فَضْلُ بْنَ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ تَأْتِنِ إِلَيَّ بْنَ عَمِّي الْآنَ لِأَخْذَنَ الَّذِي فِيهِ عِنْسَالَكَ، فَقُلْتُ: يَمْنَ أَجِبُكَ؟ فَقَالَ: بِهَذَا الْحِجَازِيِّ، فَقُلْتُ: وَأَيُّ الْحِجَازِيِّ؟ قَالَ: مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ الْفَضْلُ: فَيَخْفُتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَجِي إِلَيْهِ، ثُمَّ فَكَرْتُ فِي التَّفْسِيرَةِ فَقُلْتُ لَهُ: أَفْعُلُ، فَقَالَ: أُتَّنِي بِسَوَاطِينَ وَهَبَّارِينَ وَجَلَادِينَ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِذَلِكَ وَ

النجام دادم و نتيجه آن شد که دیدی.

۵- أبو محمد پسر فضل بن ربيع از قول پدرش، فضل بن ربيع چنین نقل می کند: در روزگاری که حاجب و دربان هارون بودم، روزی هارون، در حالی که خشمگین بود و شمشیری در دست می چرخاند، رو به من کرد و گفت: ای فضل! اگر هم اکنون، پسر عموم را به اینجا نیاوری، به خویشاوندیم با پیامبر گردنت را می زنم، فضل گوید: پرسیدم: چه کسی را اینجا بیاورم؟ هارون گفت: این حجازی را.

گفتم: کدامیک از حجازی ها را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن-

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را-[عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] -.

فضل گوید: از خداوند ترسیدم که موسی بن جعفر [عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] را نزد او ببرم. ولی در عقوبی که هارون مرا بدان تهدید کرده بود. اندیشیدم و با خود گفتم: این کار را خواهم کرد.

هارون گفت: دو شلاق بدست، دو شمشیر تیز و دو جلاد حاضر کن.

مضيئتُ إِلَى مَنْزِل أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَأَتَيْتُ إِلَى خَرْبَةٍ
فِيهَا كُوْخٌ مِنْ جَرَائِدِ التَّخْلِ فَإِذَا أَنَا بِغُلَامٍ أَسْوَدَ فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى
مَوْلَاكَ - يَرْحَمُكَ اللَّهُ - فَقَالَ لِي: لَعْنَ فَلَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ وَلَا بَوَابٌ، فَوَلَجْتُ إِلَيْهِ،
فَإِذَا أَنَا بِغُلَامٍ أَسْوَدَ بِيَدِهِ مِيقَصٌ يَأْخُذُ الْلَّحْمَ مِنْ جَبِينِهِ وَعَزْنِينِهِ أَنْفِهِ مِنْ كَثْرَةِ
سُجُودٍ فَقُلْتُ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَحْبَ الرَّشِيدَ، فَقَالَ: مَا لِلرَّشِيدِ وَ
مَا لِي؟ أَمَا تَشْغُلُهُ نَعْمَتُهُ عَنِّي؟ ثُمَّ وَتَبَ مُشْرِعاً وَهُوَ يَقُولُ: لَوْلَا أَنِّي سِمعْتُ فِي
خَبْرٍ عَنْ جَدِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقْيَةِ
وَاجِبَةٌ إِذَا مَا جَئْتُ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَعِدَ لِلْعُفْوَةِ يَا أَبا إِبْرَاهِيمَ - رَحِمْكَ اللَّهُ - فَقَالَ:
عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ مَعِيَ مَنْ يَمْلِكُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ؟! وَلَنْ يَقْدِرَ الْيَوْمَ عَلَى سُوءِ بَيْ

فضل ادامه می دهد: آنچه را خواسته بود، حاضر کردم و به طرف منزل
حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر حرکت کردم، و به خرابه ای رسیدم، در آنجا
اتفاقی بود از شاخ و برگ درخت خرما، نوجوانی سیاه پوست را دیدم که در آنجا
ایستاده بود، به او گفتم: از مولای خود، برایم اجازه ورود بگیر خدایت رحمت کناد.
گفت: داخل شو، او حاجب و دربان ندارد.

داخل شدم، سیاه پوست دیگری را دیدم که قیچی بدهست دارد و پینه های
پیشانی و بینی آن حضرت را - که در اثرِ کثرت سجود ایجاد شده بود - قیچی
می کند. گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ، ای پسر رسول خدا! هارون الرَّشِيد شها را فرا خوانده.
حضرت جواب داد: هارون با من چکار دارد؟! خوشی های زندگی اش او
را از من مُنْصَرِف نکرده است؟! سپس بسرعت از جا برخاست (و آماده حرکت
شد) و در این اثناء می گفت: اگر در خبری از رسول اللَّه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
چنین نیامده بود که «اطاعت از سلطان از روی تَقِيَّه واجب است» هرگز
نمی آمد، گفت: آماده عقوبت و مجازات هارون باشید. حضرت جواب داد: مگر

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ، قَالَ فَضْلُ بْنُ الرَّبِيعَ: فَرَأَيْتُهُ وَقَدْ أَدَارَ يَدَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُلَوِّحُ
بِهَا عَلَى رَأْسِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ إِذَا هُوَ كَائِنُ
إِمْرَأَةً نَكْلَى قَائِمٌ حَيْرَانَ، فَلَمَّا رَأَيْتَنِي قَالَ لِي: يَا فَضْلُ، فَقُلْتُ: لَيْكَ، فَقَالَ:
جُشِّنِي بِابْنِ عَمِّي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: لَا تَكُونُ أَزْعَجَتَهُ، فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: لَا
تَكُونُ أَغْلَمَتَهُ أَنِّي عَلَيْهِ عَصْبَانُ، فَإِنِّي قَدْ هَيَّجْتُ عَلَيَّ نَفْسِي مَا لَمْ أَرِدْهُ، ائْذِنْ لَهُ
بِالدُّخُولِ، فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمَّا رَأَاهُ وَثَبَ إِلَيْهِ قَائِمًا وَعَانِقَهُ وَقَالَ لَهُ: مَرْحَباً بِابْنِ
عَمِّي وَأَخِي وَوَارِثِ نِعْمَتِي، ثُمَّ اجْلَسَهُ عَلَى مَخْدَةٍ فَقَالَ لَهُ: مَا الَّذِي قَطَعْتَكَ
عَنْ زِيَارَتِنَا؟ فَقَالَ: سَعَةُ مُلْكِكَ وَجُبُلَكَ لِلدُّنْيَا، فَقَالَ: أَيْتُونِي بِحُقْقَةِ الْغَالِيَةِ،
فَأَتَيْتُهُ، فَغَلَّفَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَمْرَأْتُهُ يُخْمَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِلْعَ وَبَدْرَتَانِ دَنَانِيرِ، فَقَالَ

آنکس که مالکِ دنیا و آخرت است همراه من نیست؟ بلطف خدا او امروز،
نمی‌تواند، هیچ بدی به من برساند، فضل بن ربیع گوید: دیدم حضرت سه بار
دست خود را بالای سر خویش حرکت داد و چرخاند.

نژد هارون رسیدم، هارون همچون مادر جوان از دست داده، مات و مبهوت و
مستحیر ایستاده بود، وقتی مرا دید، گفت: ای فضل! گفتم: بفرمائید، گفت:
پسر عموم را آوردی؟ گفتم: بله، گفت: ناراحتش که نکردم؟ گفتم: خیر،
گفت: به او که نگفتی از دستش عصبانی هستم؟ نقسم مرا به کاری واداشته بود
که خودم نمی‌خواستم، به او اجازه بده وارد شود، من هم به او اجازه ورود دادم،
هین که حضرت را دید، به سوی او شتافت و حضرت را در آغوش گرفت و گفت:
پسر عموجان! برادرم! وارث زندگی ام! خوش آمدی، سپس آن حضرت را بر
مخده‌ای نشاند و گفت: چه شده است که به دیدار ما نمی‌آیی؟ حضرت فرمود:
و سعت سلطنت تو و علاقه توبه دنیا.

هارون دستور داد جعبه عطر را بیاورند، و با دست خود به حضرت عطر زد و
سپس دستور داد (در موقع بازگشت) چند دست خلعت و دو کيسه پُر از طلا

مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَوْلَا أَنِّي أَرَى أَنَّ أَزَوْجَ بِهَا مِنْ عَزَابِ بَنِي
أَبِي طَالِبٍ لَنَلَّا يَنْقَطِعُ نَسْلُهُ أَبَدًا مَا قَبْلَهَا، ثُمَّ تَوَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَقَالَ الْفَضْلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرَدْتَ أَنْ تُعَاقِبَ فَخَلَقْتَ عَلَيْهِ وَأَكْرَمْتَهُ؟
فَقَالَ لِي: يَا فَضْلُ إِنَّكَ لَمَّا مَضَيْتَ لِتَجْيِئَنِي بِهِ رَأَيْتُ أَقْوَامًا قَدْ أَخْدَقُوا بِدَارِي،
بِأَيْدِيهِمْ حِرَابٌ قَدْ غَرَّ سُوهَا فِي أَضْلِ الدَّارِ يَقُولُونَ: إِنْ آذَى ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَسْفَنَا
بِهِ، وَإِنْ أَخْسَنَ إِلَيْهِ أَنْصَرْفَنَا عَنْهُ وَتَرَكْنَاهُ.

فَتَبَيَّنَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَلْتُ لَهُ: مَا الَّذِي قُلْتَ حَتَّى كُفِيتْ أَمْرَ الرَّشِيدِ؟
فَقَالَ: دُعَاءُ جَدِّي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ إِذَا دَعَا بِهِ مَا بَرَزَ إِلَى عَشْكَرٍ إِلَّا هَزَمَهُ،

(توسط غلامانش، به رسم احترام) پیشاپیش حضرت حرکت داده شود.

حضرت نیز گفتند: به خدا قسم! اگر صلاح را در این فی دیدم که با این
پوها سادات جوان را داماد کنم تا نسل سادات قطع نشود، هرگز این پوها را
نمی پذیرفتم. سپس در حالی که می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به منزل
بازگشت. فضل گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اول قصد داشتی اور املاکات کنی و لی
بعد، خلعت به او دادی و اکرام و احترامش کردی؟

هارون گفت: وقتی که تورفتی، مردانی را دیدم که اطراف خانه حلقه
زده اند و هر یک سرنیزه ای بدهست دارند و آن را پایی دیوار خانه فرو کرده و
می گویند: اگر فرزند رسول الله را اذیت کرد، او و خانه اش را به زمین فرو خواهیم
برد و اگر به او نیکی کرد، رهایش می کنیم، فضل گوید: به دنبال موسی بن جعفر
روان شدم، و از او پرسیدم: چه دعائی خواندی که اینطور از هارون در آمان ماندی؟
فرمود: دعای جدم علی بن ابی طالب، هرگاه آن دعا را می خواند با هر
لشکری که رو برومی شد آن را شکست می داد و با هر جنگجویی که مواجه

وَلَا إِلَىٰ فَارِسٍ إِلَّا قَهْرَةٌ، وَهُوَ دُعَاءٌ كِفَايَةٌ لِلْبَلَاءِ، قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: قُلْتُ: «اللَّهُمَّ بِكَ أُسَاوَرُ، وَبِكَ أُحَاوَرُ وَبِكَ أُحَاوَرُ، وَبِكَ أَصُولُ وَبِكَ أَنْتَصِرُ، وَبِكَ أَمُوتُ وَبِكَ أَحْيَا، أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَفَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَرَزَقْتَنِي وَسَرَّتَنِي، وَعَنِ الْعِبَادِ بِلْطَفِ مَا حَوْلَتْنِي أَغْنَيْتَنِي، وَإِذَا هَوَيْتُ رَدَدْتَنِي، وَإِذَا عَثَرْتُ قَوَّمَتَنِي، وَإِذَا مَرِضْتُ شَفَّيْتَنِي، وَإِذَا دَعَوْتُ أَجْبَتَنِي، يَا سَيِّدِي أَرْضَ عَتَّيْ فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي».

می شد بر او پیروز می شد و آن دعا، دعای اینی از بلاء است. گفت: آن دعا چیست؟ فرمود:

«اللَّهُمَّ بِكَ أُسَاوَرُ وَبِكَ أُحَاوَرُ وَبِكَ أُحَاوَرُ، وَبِكَ أَصُولُ وَبِكَ أَنْتَصِرُ، وَبِكَ أَمُوتُ وَبِكَ أَحْيَا، أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَفَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَرَزَقْتَنِي وَسَرَّتَنِي، وَعَنِ الْعِبَادِ بِلْطَفِ مَا حَوْلَتْنِي أَغْنَيْتَنِي، وَإِذَا هَوَيْتُ رَدَدْتَنِي، وَإِذَا عَثَرْتُ قَوَّمَتَنِي، وَإِذَا مَرِضْتُ شَفَّيْتَنِي وَإِذَا دَعَوْتُ أَجْبَتَنِي، يَا سَيِّدِي أَرْضَ عَتَّيْ فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي».

(خدایا به یاری تو حمله می کنم و به یاری تو بدنی بال مظلوم می روم و به یاری تو سخن می گویم و به یاری تو چیره و غالب می شوم و بیاری تو پیروز می شوم (انتقام میگیرم) و به قدرت تو میمیرم، و با قدرت تو زنده میشوم، خود را تسلیم تو کردم. امور و کارهایم را به تو واگذار نمودم، هیچ نیرو و قدرتی در بین نیست مگر (به یاری) خداوند بلند مرتبه و بزرگ، خداوندا تو مرا آفریدی و روزی دادی و پوشاندی، و به لطف نعمتهای خود، مرا از بندگانت بی نیاز کردی، هرگاه سقوط کنم مرا (به جای اولم) باز می گردانی، هرگاه بلغم مرا استوار و پا بر جا می نمایی، هرگاه مريض شوم شفایم منی دهی و هرگاه ترا بخوانم، جوابم می دهی، خدام، سرورم، مرا که از خودت راضی کرده ای! خودت هم از من راضی باش).

۶- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُشَمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: قَالَ أَبُو يُوسُفُ لِلْمَهْدِيِّ - وَعِنْهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - تَأْذُنْ لِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَيْسَ عِنْهُ فِيهَا شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، فَقَالَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَسْأَلُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمُخْرِمِ؟ قَالَ: لَا يَضُلُّ، قَالَ: فَيَضْرِبُ الْخَبَأَ فِي الْأَرْضِ وَيَدْخُلُ الْبَيْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ هَذَيْنِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الطَّامِثِ أَنْقَضَيِ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَفَتَقْضِي الصَّوْمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ: هَكَذَا جَاءَ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَكَذَا جَاءَ هَذَا، فَقَالَ الْمَهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ: مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا؟ قَالَ: رَمَانِي بِحَجَرٍ دَامِغٍ.

۶- عثمان بن عيسى از دوستان خود چنین نقل می کند: أبویوسف (قاضی دربار عباسی) در حضور موسی بن جعفر علیهم السلام به مهدی عباسی (پسر منصور دوانیق و پدر هارون الرشید) گفت: آیا اجازه می دهی از او (یعنی امام کاظم علیهم السلام) سؤالاتی کنم که نتواند جواب دهد؟ مهدی عباسی گفت: آری. أبویوسف به امام علیهم السلام عرض کرد، سوال کنم؟ حضرت فرمودند: بله. أبویوسف گفت: استفاده از سایه بان برای مُحرِم چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: جایز نیست، أبویوسف گفت: اگر چادر بزند و داخل آن بشوند چطور؟ حضرت فرمودند: عیوب ندارد ابویوسف گفت: این دو، با یکدیگر، چه فرق دارند؟ حضرت فرمودند: آیا زن حائض نماش را باید قضا کند؟ گفت خیر حضرت فرمودند: روزه را چطور؟ آیا باید قضا کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند این چرا؟ گفت: حکم خدا اینچنین است، حضرت فرمود: در مورد این سؤال تو نیز، حکم خدا اینچنین است. مهدی عباسی به أبویوسف گفت: می بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری، گفت: جواب دندان شکنی به من داد.

۷- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكَبِّرُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الظَّيْبَ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْجِمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سُلَيْمَانَ السَّوْفَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطَنِي قَالَ: أَنْهِيَ الْخَبَرُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ- مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعِنْهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِمَا عَزَمَ إِلَيْهِ مُوسَى بْنُ الْمَهْدِيِّ فِي أَفْرِمِ، فَقَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: مَا تُشِيرُونَ؟ قَالُوا: نَرَى أَنْ تَشَاءَ عَذَّةُ وَأَنْ تُغَيِّبَ شَخْصَكَ، [مِنْهُ]، فَإِنَّهُ لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ، فَتَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:

رَعَمْتُ سَخِينَةً أَنْ سَتَغْلِبَ رَبَّهَا وَ لَيَغْلِبَ مُغَالِبُ الْفَلَّابِ
لَمْ رَفَعْ يَدُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السَّماءِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَدَ لِي
ظُبَّةً مُذَيِّهً وَ أَرْهَقَ لِي شَبَاحَدَهُ، وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَ لَمْ تَئُمْ عَنِي عَيْنُ

۷- علی بن یقطین گوید: در مجلسی که عده‌ای از بستگان موسی بن جعفر علیهم السلام حضور داشتند، به حضرت خبر رسید که موسی بن المهدی (برادر هارون) در باره ایشان چه تصمیماتی گرفته است. حضرت به بستگانشان فرمودند: نظرتان چیست؟ آنها عرض کردند: به نظر ما صلاح در این است که خود را از او کنار بکشید و مخفی شوید، زیرا از شر این آدم غنی توان در آمان بود. حضرت تبسم فرموده، این شعر را خواندند که ترجمه آن چنین است:

سَخِينَه گَمَانِ مِيَكَنَدَ کَه بَر سَرُورِ خَوَدَ غَلَبَه خَوَاهَدَ کَرَدَ ، چَرا کَه مِمْكَنِ
اَسَتْ آنَکَه هَمِيشَه پَيْرَوْز وَ غَالِبَ اَسَتْ ، گَاهِي مَغْلُوبَ وَاقِعَ شَوَدَ .

راوی گوید: سپس حضرت دست به دعا برداشتند و در دعا چنین گفتند: «اللَّهُمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ ... تَآخِرُ دُعَائِي مَنْ».

(یعنی: بار خدایا! چه بسیار دشمنی که لبہ چاقو و تیغه شمشیر خود را به جهت من تیز کرده است، و سمهای کشنده‌اش را در غذای من ریخته است، و

جِرَاسِيْهِ، فَلَمَّا رَأَيْتَ ضَعْفِيْ عَنِ الْخِتَامِ الْفَوَادِجِ، وَعَجْزِيْ عَنِ الْمُلْمَاتِ الْجَوَائِجِ
صَرَقْتَ عَنِيْ ذَلِكَ، بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ لَا بِحَوْلِيْ وَقُوَّتِيْ، فَالْقَيْتُهُ فِي الْحَفِيرِ الَّذِي
اَخْتَفَرَهُ لِي، خَائِيْاً مِمَّا اَمْلَهُ فِي دُنْيَا، مُتَبَاعِدًا مِمَّا رَجَاهُ فِي آخِرَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ
عَلَى ذَلِكَ قَدْرَ اسْتِحْقَاقِكَ، سَيِّدِي اللَّهُمَّ فَخُذْ بِعِزْتِكَ، وَافْلُمْ حَدَّهُ عَنِيْ
بِقُدْرَتِكَ، وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ، وَعَجْزًا عَمَّا يُنَاوِيهِ، اللَّهُمَّ وَأَعْدِنِي عَلَيْهِ
عَذْوَى حَاضِرَةٍ تَكُونُ مِنْ عَيْظِي شِفَاءً، وَمِنْ حَقِّي عَلَيْهِ وَقَاءٌ^۱، وَصِلِّ اللَّهُمَّ
دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ، وَانْظِمْ شِكَائِي بِالتَّغْيِيرِ، وَعَرَفْهُ عَمَّا قَلِيلٌ مَا وَعَدْتَ الظَّالِمِينَ وَ
عَرَفْنِي مَا وَعَدْتَ فِي إِجَابَةِ الْمُضطَرِّيْنَ، إِنَّكَ دُوْ الفَضْلِ الْعَظِيْمِ وَالْمُنْكَرِيْمِ».

لحظه‌ای از من غفلت نکرده است، و آنگاه که ضعف و عجزِ مرا در مقابل
مصطفای و مشکلات دیدی، با قدرت و نیروی خودت، و نه با قدرت و نیروی من،
اورا کنار زدی و مرا از شر او این نفوذی و اورا، با نامیدی از رسیدن به
آرزوهای دنیوی و دور از آنچه در آخرت به آن امید بسته بود، در همان چاهی
انداختی که برای من حفر کرده بود، خداوند! به خاطر این کارتورا سپاس
می‌گویم آن مقدار که استحقاق داری، خداوند! اورا به عزت و قدرت خود بگیر
و با قدرت خود شمشیرش را نسبت به من گند کن و از کار بینداز، و اورا
سرگرم کارهای خودش کن و در مقابل دشمنش عاجز گردان، و هم اکنون مرا
بر او بیاری فرما و برای من از او انتقام بگیر تا خشم درونم فرو نشیند و از کینه
من نسبت به او جلوگیری کند [یا حقی را که بر او دارم بدست آورم]. خدا ایا،
دعایم را قرین اجابت فرما و کاری کن که شکایت من تغییر کند و دیگر
شکایتی نداشته باشم، و آنچه را که به ظالمین وعده فرموده ای به اونشان ده، و
آنچه را که در مورد اجابت دعای مضریین وعده دادی به من نشان بده، تو

۱- ف بعض نسخ الحديث «مِنْ حَقِّي عَلَيْهِ وَقَاءٌ».

قالَ: ثُمَّ تَرَقَ الْفَوْمُ فَمَا اجْتَمَعُوا إِلَّا لِقِرَاءَةِ الْكِتَابِ الْوَارِدِ عَلَيْهِ بِمَوْتِ مُوسَى بْنِ الْمَهْدِيِّ، فَفِي ذَلِكَ يَقُولُ بَعْضُهُ مِنْ حَضَرَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ:

وَ سَارِيَةٌ لَمْ تَسْرِ فِي الْأَرْضِ تَبْتَغِي ۱ مَحَلًا وَ لَمْ يَقْطُعْ بِهَا الْبُعْدُ قَاطِعٌ سَرَّتْ حَيْثُ لَمْ تُخْدِ الرِّكَابَ وَ لَمْ تُنْجِ ۲ لَوْزٍ وَ لَمْ يَقْصُرْ لَهَا الْبُعْدُ مَانِعٌ تَمَرُّ وَرَاءَ اللَّيلِ، وَ اللَّيلُ ضَارِبٌ ۳ بِجُثْمَانِهِ فِيهِ سَمِيرٌ وَ هَاجِعٌ تَفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ دُونَهَا؛ إِذَا قَرَعَ الْأَبْوَابَ مِنْهُنَّ قَارِعٌ إِذَا وَرَدَتْ لَمْ يَرْدُدِ اللَّهُ وَفَدَهَا ۴ عَلَىٰ أَهْلِهَا وَاللهُ رَاءٌ وَ سَامِعٌ

دارای فضل و بخششی بزرگ و نعمت‌های با ارزش هستی).

راوی گوید: سپس حاضرین متفرق شدند و رفتند. و تازمان مرگ موسی بن مهدی گردید. همچنان که حاوی خبر مرگ او بود، همگی نزد موسی بن جعفر علیهم السلام جمع شدند، و یکی از حاضرین در این باره، اشعار مذکور در من را سرود که ترجمه آن اینست:

۱- چه بسا دعا بی که شبانه به آسمان می‌رود و هیچ کس هم نمی‌تواند جلویش را بگیرد.

۲- به جائی می‌رود که هیچ کاروانی در آن محدوده حرکت نکرده است و آن محل پُر از موانع است.

۳- این دعا، از پس پرده شب (و پنهانی) موقعی که بعضی خواب و بعضی بیدارند، حرکت می‌کند.

۴- و قبل از آنکه این دعاها به آسمان برسد و کسی درهای آسمان را بکوبد، آن درها باز می‌شوند.

۵- چون این قافله به آنجا رسد، خداوند پیش قراولانش را باز غنی‌گرداند، و

وَ إِنِّي لَأُرْجُو اللَّهَ حَتَّىٰ كَانَمَا أَرَى بِعِجْمَلِ الظَّنِّ مَا اللَّهُ صَانِعٌ

- ۸- حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدُ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَحْمُودٍ الْعَبْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي يَا سَنَادِهِ - رَفِعَهُ - أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى الرَّشِيدِ، فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعِ، فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الرَّيْحُ فَإِنَّهُ مَلِكُ يُدَارِي، وَأَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ عَبْدُ عَارِمٍ وَرَبُّمَا قُتِلَ الْعَبْدُ مَوْلَاهُ، وَأَمَّا الْبَلْغَمُ فَإِنَّهُ حَضْمٌ جَدِيلٌ، إِنَّ سَدَّدَتْهُ مِنْ جَانِبِ افْتَحَ مِنْ آخَرَ، وَأَمَّا الْمِرَءُ فَإِنَّهَا الْأَرْضُ إِذَا اهْتَزَّتْ رَجَفَتْ بِمَا فَوَّهَا، فَقَالَ لَهُ هَارُونُ:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تُنْفِقُ عَلَى الْأَنْسِ مِنْ كُنُوزِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

- ۹- حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدُ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَحْمُودٍ الْعَبْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

خدا بینا و شنوا است.

۶- و من به فضل خدا امیدوارم، بگونه ای که، از روی حُسن ظن به خدا، گویا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد.

۸- ابواحمد عبدي از قول پدرش چنین نقل می کند: حضرت موسى بن جعفر علیهم السلام بر هارون الرشید وارد شدند، هارون گفت: يا ابن رسول الله! در باره طبایع چهارگانه برای من مطالی بفرمائید!

حضرت فرمودند: باد، پادشاهی است که مُداوا می کند، و خون، برده ای است بدھکار، و چه بسا برده که مولای خود را بکشد، بلغم، دشمنی است قوی، از هر سو او را بیندی، از سوی دیگر راه باز می کند، و صفراء همچون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند.

هارون گفت: يا ابن رسول الله! از کنوز و گنجینه های خدا و رسولش، بر مردم انعام می دهی!

۹- محمد بن محمود از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی

قالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَا سَنَادِهِ - رَفِعَةَ - إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا أُذْخِلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمَتْ عَلَيْهِ فَرَدَ عَلَيَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ خَلِيفَتِينِ يُجْبِي إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ؟ فَقَلَّتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْيُدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ، وَتَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا، فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ كُذِبَ عَلَيْنَا مُذَكَّرٌ بِعِصْمَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَا عِلِّمَ ذَلِكَ عِنْدَكَ فَإِنْ رَأَيْتَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَحَدَثُكَ بِحَدِيثٍ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ، فَقَلَّتْ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الرَّاجِمَ إِذَا مَسَّ الرَّاجِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَّبَتْ، فَنَاوِلْنِي يَدِكَ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ^(۱)؟ فَقَالَ: أُذْنُ، فَذَنَوْتُ مِنْهُ، فَأَخْذَ

بر هارون وارد شدم، سلام کردم، جوابم را داده سپس گفت: ای موسی بن جعفر! آیا این مملکت دو خلیفه دارد که برای هر کدام جداگانه، مالیات جمع آوری می شود؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! شها را به خدا، مبادا گناه مرا نیز بدوش بکشی (گناه مرا بشوری) و سخنان باطل را که علیه ما گفته می شود، از دشمنانِ ما بپذیری، خود خوب می دانی که از زمان وفات پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تاکنون، بر ما دروغ بسته اند و به ما افتراء زده اند، حال اگر- به حرمت نسبت قوم و خویشی که با هم داریم- اجازه بدهی، مطلبی را که پدرم از پدرانش و آنان نیز از حضرت رسول ﷺ نقل کرده اند، برایت بگویم. هارون گفت: اجازه می دهم، گفتم: پدرم، از پدرانش این چنین نقل کرده اند که حضرت رسول ﷺ فرموده اند: «هرگاه دونفر از یک فامیل، یکدیگر را لمس کنند، حسن خویشاوندی به هیجان می آید و بیدار می شود»). حال، قربانی گردم! تو هم دستت را به دست من بده، هارون گفت: تزدیک تربیا. من به او

۱- این کلمه را لاید از جهتِ وجوه حفظ نفس فرموده است، نه احترام به شخص ظالم ملعون.

بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَفْسِهِ وَعَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي، وَقَالَ: اجْلِسْ يَا مُوسَى فَلَيْسَ عَلَيْكَ بِأَمْسٍ، فَتَظَرَّفْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا أَنَّهُ قَدْ دَعَقْتُ عَيْنَاهُ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ نَفْسِي، قَالَ: صَدَقْتَ وَصَدَقَ جَذْلَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِيْ وَاضْطَرَّبَتْ عُرُوقِي حَتَّى غَلَبْتُ عَلَيَ الرَّقَّةَ وَفَاضَتْ عَيْنَاهِي، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلَجَّلُ فِي صَدْرِي مُنْذُ حِينَ لَمْ أَسْأَلَ عَنْهَا أَحَدًا، فَإِنْ أَنْتَ أَجْبَبْتِي عَنْهَا خَلَقْتُ عَنْكَ وَلَمْ أَقْبِلْ قَوْلَ أَحَدٍ فِيكَ، وَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطْ، فَاصْدُقْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ مِمَّا فِي قَلْبِي، قَلْتُ: مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَإِنِّي مُخْبِرُكَ إِنْ أَنْتَ أَمْنِتِي، قَالَ: لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتِنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تُعْرَفُونَ بِهَا مَعْشَرَ

نزدیک شدم، دستِم را گرفت سپس مرا در بر گرفت، و مدتی در آغوش خود نگاه داشت سپس رهایم کرد و گفت: موسی! بنشین، راحت باش، مسأله‌ای نیست.

حضرت ادامه دادند: آنگاه به او نگاه کردم، دیدم چشمانش پُر از اشک شده است سپس متوجه خود شدم. هارون گفت: توراست گفتی، جدّت عليها السلام هم راست گفته است، خون و رگهایم، آنچنان به هیجان آمد که دل رحمی و نرم خوشی سراسر وجودم را گرفت بطوری که چشمانم پُر از اشک شد.

هارون ادامه داد: مدت‌هاست که مسائل در درونم مرا به خود مشغول داشته است و می‌خواهم درباره آنها از تو سؤوالاتی کنم و تا به حال از کسی درباره آنها سؤال نکرده‌ام. اگر جواب دادی، رهایت می‌کنم و حرف هیچ کس را در باره‌ات قبول نخواهم کرد. چون به من خبر داده‌اند که تا به حال دروغ نگفته‌ای. حال، در مورد این مطالبی که در درون دارم و سؤال می‌کنم به من راست بگو. گفتم: آنچه را که بلد باشم و توهمند من امان بدهی، جواب خواهم داد. گفت: در امان هستی ولی با این شرط که راست بگویی و تقهی را - که شما اولاد

بنی فاطمة، فقلت: لیشائی امیر المؤمنین عماما شاء، قال: أخبرني لم فضلتم علينا و نحن في شجرة واحدة و بتو عبد المطلب و نحن و أنتم واحد، إننا بتو العباس و أنتم ولد أبي طالب و هما عما رسول الله صلى الله عليه و آله و قرابتهم مئه سواء؟! فقلت: نحن أقرب، قال: وكيف ذلك؟

قلت: لأن عبد الله و أبو طالب لأب و أم، و أبوكم العباس ليس هو من أم عبد الله ولا من أبي طالب.

قال: فلما دعشتكم ورثتم الثنائي صلى الله عليه و آله وسلم، و القم يخجب ابن العم، و قبض رسول الله صلى الله عليه و آله وقد توفي أبوطالب قبله و العباس عممه حي؟

فقلت له: إن رأى امیر المؤمنین أن يعفني من هذه المسألة و يسألني عن

فاطمه به آن مشهور و شناخته شده اید - ترك کنی. گفت: يا امیر المؤمنین! آنچه می خواهی پرسی، پرس.

هارون گفت: ما و شا همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبدالمطلب می باشیم، ما فرزندان عباس هستیم و شا فرزندان أبوطالب، و این هردو، عمومی پیامبر ﷺ بوده اند، و خویش و قومی آنها با پیامبر، یکسان است، پس چرا شما بر ما برتری دارید؟ گفت: زیرا، ما به پیامبر تزدیک ترم، گفت: چطور؟

گفت: چون عبد الله و أبوطالب از یک پدر و مادر بودند ولی جد شما، عباس، نه از مادر عبد الله بود و نه از مادر أبوطالب.

گفت: چرا شما اذعا می کنید که وارث پیامبر خدا ﷺ هستید در حالیکه در زمان وفات حضرت رسول ﷺ أبوطالب فوت کرده بود و عباس عمومی آن حضرت زنده بود و (می دانیم که) با وجود عمو، عموزادگان ارث نمی برند؟ گفت: اگر امیر المؤمنین، صلاح بدانند، مرا از جواب این سؤال معاف بدارند

كُلَّ بَابٍ سِوَاهُ يُرِيدُهُ، فَقَالَ: لَا، أَوْ تُجِيبُ، فَقَلَّتْ: فَأَمِنَّتِي، فَقَالَ: قَدْ آمِنْتُكَ قَبْلَ الْكَلَامِ.

فَقَلَّتْ: إِنَّ فِي قَوْلِ عَلَيْيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ لَيْسَ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أَنْثِي لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبْوَانِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ، وَلَمْ يَتَبَعَّدْ لِلْعَمَّ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ مِيرَاثٌ، وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنَّ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمَيَّةَ قَالُوا: الْعَمُ وَاللَّهُ رَأَيَا مِنْهُمْ بِلَا حَقِيقَةٍ وَلَا أُثْرٍ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ قَالَ بِقَوْلِ عَلَيْيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقَضَاهُمْ خِلَافٌ فَضَایا هُولَاءِ، هَذَا نُوحُ بْنُ ذُرَاجٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْمَسَالَةِ بِقَوْلِ عَلَيْيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ حَكَمَ بِهِ، وَقَدْ وَلَأَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكُوفَةَ وَالْبَصَرَةَ، وَقَدْ قَضَى بِهِ فَائِنِيَ إِلَى

و بجز این موضوع، هر مطلب دیگری را که بخواهند، مطرح کنند، گفت: نه باید جواب بدھی! گفتم: پس به من امان بده، گفت: قبل از شروع صحبت به تو امان داده بودم، گفتم: طبق نظر علی بن ابی طالب با وجود فرزند صلبی - چه دختر باشد چه پسر - هیچ کس سهم نمی ترد، جز پدر و مادر و همسر، و حضرت علی جدم با وجود فرزند، برای عمو، هیچ سهمی از ارث قائل نبود؛ و در قرآن نیز چنین مطلبی نیامده است، البته، تیم (یعنی ابوبکر، زیرا او از قبیله «تیم» بوده است) و عدی (یعنی عمر، زیرا او از قبیله «عدی» بوده است) و بنی امیه، از روی رأی و نظر شخصی خود و بدون هیچ حقیقت و دلیل و مدرکی از پیامبر خدا علیه السلام عمورا پدر حساب کرده اند و از جمله وراث دانسته اند.

و علمائی هم نظر و فتاوی علی علیه السلام را پذیرفته اند، فتواهایشان برخلاف فتواهای اینها (یعنی تیم، عدی و بنی امیه) است، این نوح بن ذراج است که در این مسأله، قائل به رأی علی بن ابی طالب است، و طبق همین رأی نیز حکم و فتوی داده و امیر المؤمنین او را حاکم بصره و کوفه نمود و او به همین ترتیب

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

فَأَمَرَ بِإِخْضَارِهِ وَ إِخْضَارِ مَنْ يَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِهِ، مِنْهُمْ سَفِيَّانُ الثُّورِيُّ وَ إِبْرَاهِيمُ الْمَدْنِيُّ، وَ الْفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ، فَشَهَدُوا: أَنَّهُ قَوْلُ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْمَسَالَةِ، فَقَالَ لَهُمْ فِيمَا أَبْلَغَنِي بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الْجِحَازِ: فَلَمْ لَا تُقْتُلُنَّ بِهِ وَ

قضاؤت کرد و خبر به امیر المؤمنین (هارون و احتمالاً مهدی عباسی) رسید و ایشان دستور دادند که او و مخالفینش را از جمله، سفیان ثوری^(۱) [بن عینه- ظ] و ابراهیم مدنه^(۲) و فضیل بن عیاض - حاضر کنند، همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علی در این مسأله است، و طبق گفته یکی از علمای اهل حجاز که این ماجرا را برایم نقل کرد، امیر المؤمنین (هارون و یا احتمالاً مهدی عباسی) به آنها گفته اند: چرا شما، به این مطلب فتوی نمی دهید، حال آنکه، نوح بن دراج^(۳) بر این اساس قضاؤت کرده و حکم نموده است؟ و آنها گفته اند: نوح جرأت داشت ولی ما ترسیدیم.

مترجم گوید: «هر چند نوح، به ظاهر، قاضی دستگاه بنی العباس بوده ولی شاید در باطن شیعه بوده است، ولی در کوفه قضاؤت داشته است، و برادر جمیل بن دراج است، و جمیل جزء ثقات و بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام می باشد و جزء «اصحاب اجماع» است.»

۱- لفظ «ثوری» از اضافات نسخه برداران است و ظاهراً در اصل نبوده و کاتب از پیش خود اضافه کرده است زیرا سفیان ثوری در سن ۱۶۱ از دنیا رفته بوده، و خلافت هارون از سال یکصد و هشتاد به بعد است و دستگیری و احضار موسی بن جعفر علیهم السلام یکصد و هشتاد و شش . لذا مراد از «سفیان» سفیان بن عینه است که در آن وقت حیات داشته. (از استاد غفاری)

۲- المراد بابرایم المدنه ابراهیم بن محمد بن ابی بخشی المتفق علی یحیی المتفق ۱۸۴، و ضعفه العامة و قالوا بكونه رافضیاً
 ۳- نوح بن دراج التخعمی ابومحمد الكوفی کان قاضیاً ولی القضاۃ فی حکومۃ العباسیین و کان أبوه بقالاً فائی العجلی: کان له فیه، و حکم ابن شیرمه بحکم فرده نوح، و کان من أصحابه۔ فرجع ای قویه و انسد: کادت تزل به من خالق قدم لوز لا تدارکها نوح بن دراج ←

فَدَقْضِيَ بِهِ نُوحٌ بْنُ دُرَاجٍ ؟ فَقَالُوا: جَسَرَ نُوحَ وَجَبَّا وَقَدْ أَنْضَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَضِيَّةً بِقَوْلِ قَدْمَاءِ الْعَامَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ قَالَ: «عَلَيْكُمْ أَفْضَاكُمْ»، وَكَذَلِكَ قَوْلُ عُمَرَبْنِ الْخَطَابِ: «عَلَيْكُمْ أَفْضَاكُمْ» وَهُوَ اسْمٌ جَامِعٌ، لِأَنَّ جِمِيعَ مَا مَدَحَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابَهُ مِنْ الْقِرَاءَةِ وَالْفَرَائِصِ وَالْعِلْمِ دَانِخُلٌ فِي الْقَضَاءِ.

قال: زیدی یا موسی، قلت: المجلیس بالآمانات، و خاصة مجلیسک، فقال: لا يأس علیک، فقلت: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُورَثْ مَنْ لَمْ

و امير المؤمنین نیز با توجه به گفته علماء گذشته اهل سنت که از حضرت رسول ﷺ این حدیث «أَفْضَاكُمْ عَلَيْيَ» (بهترین قاضی درین شما علی است) را نقل کرده اند، قضایت نوح را امضاء کردند. و نیز عمر بن خطاب گفته است: «علی أَفْضَاكُمْ» (بهترین قاضی درین ما، علی است).

و «قضاء» اسمی است جامع و همه اوصاف پسندیده را شامل می شود. زیرا تمام الفاظی که رسول اکرم ﷺ برای مدح أصحاب خود استفاده نموده اند، مثل قراءت قرآن و اداء واجبات و علم و دانش همگی داخل در امر «قضاء» است. (و بهترین قاضی، کسی است که همه این اوصاف پسندیده در او جمع باشد). هارون گفت: ادامه بده ای موسی.

گفتم: انسان در هر مجلسی که شرکت می کند، در آمان و مورد احترام است، و مخصوصاً در مجلس شما! گفت: خطری متوجه تو نخواهد بود.

گفتم: سبب دیگر برای ارث نبردن عباس، این است که پیامبر اکرم ﷺ (مبان هر یک نفر از مهاجرین و یک نفر از انصار اخوت و برادری

← لَا رَأْيٌ لِّهُوَ الْقَاضِيٌ فَأَخْرَجَهَا ← من معدن الْحُكْمِ نوح أَيْ اخراج وضعه أكثر علماء رجال العادة و رموه برواية الموضوعات عن الثقات بحيث يبقى الى القلب أنه يعتمد، قال بعضهم: هو كذاب. و عندي كل ذلك منهم لتقديره رأى على عليه السلام على سائر الصحابة. (غفاری)

یه‌اچر و لا آثیت له ولا تیه حشی یه‌اچر، فَقَالَ: مَا حُجَّتُكَ فِيهِ؟ فَقُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَاتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَشِّي یه‌اچر وَرَا» وَإِنَّ عَمَّيَ العَبَاسَ لَمْ يُهَاجِرْ.

فَقَالَ لِي: أَسْأَلُكَ يَا مُوسَى هَلْ أَفْتَنَتْ بِذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أَعْدَائِنَا أَمْ أَخْبَرْتَ أَحَدًا مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي هَذِهِ الْمُسَأَّلَةِ بِشَيْءٍ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا، وَمَا سَأَلْتِنِي عَنْهَا

دینی برقرار نمود و مقرر داشت که هر دو برادر دینی، هر چند با هم فامیل نباشند، از یکدیگر ارث ببرند، ولی) کسانی را که مهاجرت نکردند و در مگه باقی ماندند این آیه از ارث محروم کرد. و برای چنین اشخاصی، تازمانی که مهاجرت نکرده باشند، ولایت (وارتباط خاص) بین آنان و مسلمانان را إمضاء نفرمود.

هارون گفت: دلیلت چیست؟

گفتم: این آیه شریفه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَاتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حشی یه‌اچر وَرَا» (یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند ولی هجرت نکرده‌اند، به هیچ وجه بین شما و آنان ارتباط و ولایت وجود ندارد، تازمانی که هجرت کنند، انفال ۷۲)^(۱)، حضرت ادامه دادند: و عموم عباس هجرت نکرد.

هارون گفت: ای موسی! آیا تا به حال، این مطلب را به کسی از دشمنان ما گفته‌ای؟ و یا برای کسی از فقهاء در این باره چیزی بیان کرده‌ای؟

۱- خداوند در ابتدای این آیه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آتَنَا وَهَاجَرُوا وَجَاهُدُوا بِأَنْوَاعِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آتَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أُولَاءُ بَقْضٍ». یعنی: «کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت نمودند و با مال و جان در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که به آنها جا و مکان دادند و آنها را کمک نمودند، اینها همگی اولیاء یکدیگرند.» یعنی یار و یاور یکدیگر، هم قسم و هم پیمان و دوست و دوستدار یکدیگرند. خداوند با این بیان، رابطه خاصی بین مهاجرین و انصار برقرار نمود که در نتیجه آن همچون خوش و قوم یکدیگر شدند، از هم ارث می‌بردند، اگر یکی از آنها، به کسی پناه می‌داد، سایرین موظف بودند کار او را محترم شمرند و متعرض شخص پناهندۀ نشوند و به عبارت خلاصه، یکزنگی و یک پارچگی درین آنها بوجود آمد. بعد از این قسمت از آیه خداوند در ادامه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» یعنی آنها که مهاجرت نکرده‌اند از چنین ولایت و رابطه‌ای (از جمله ارث بردن) برخوردار نیستند.

إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ قَالَ: لَمْ جَوَرْتُم لِلْعَامَةِ وَالخَاصَّةِ أَنْ يَتَبَيَّنُوكُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَكُمْ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ بَنُؤُلَّيٌّ، وَإِنَّمَا يُتَبَيَّنُ الْمَرءُ إِلَى أَبِيهِ، وَفَاطِمَةُ إِنَّمَا هِيَ وِعَاءُ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَدُّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَمْكُمْ؟

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَطَبَ إِلَيْكَ كَرِيمَتَكَ هَلْ كُثُرَ تُجَيِّبُهُ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَمْ لَا يُجِيبَهُ؟! بَلْ أَفْتَخِرُ

گفتم: البته خیر. و تا به حال نیز کسی جز امیر المؤمنین در این باره چیزی از من سوال نکرده بود.

هارون ادامه داد: چرا شما اجازه می دهید که مردم (چه سنی و چه شیعه) شما را به رسول خدا عليه السلام متنسب بدانند و به شما بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» در حالیکه شما (فرزندان حضرت رسول عليه السلام نیستید ، بلکه) فرزند علی هستید و اشخاص را باید به پدرشان متنسب نمود، (شما از فاطمه نسل و نسب غی برید زیرا) فاطمه (زن است وزن ، برای نطفه مرد مثل) ظرف است (و خود نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد) و حضرت رسول عليه السلام جد مادری شما (۱) است (و نباید شما را منسوب به ایشان دانست؟).

گفتم: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَكْرَمْتَنِي بِأَكْرَمِ عليه السلام زنده شوند ، و دختر شما را خواستگاری کنند آیا به ایشان جواب مثبت می دهید؟

هارون گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ! چطور ممکن است جواب مثبت ندهم؟! بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم.

۱- مترجم گوید: پیش از این نیز، این شبهه در آذهان وجود داشته است، حتی شاعری چنین گوید:

بِكُونَةِ بَنُو أَبْنَائِنَا وَبِنَائِنَا

فرزندان ما، فرزندان پسرانگان هستند و فرزندان دخترانگان، فرزندان مردان بیگانه اند.

عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَفُرَيْشَ بِذِلِكَ، قَوْلَتُ لَهُ: لَكِنَّهُ لَا يَخْطُبُ إِلَيَّ، وَلَا أُزَوْجُهُ، فَقَالَ: وَلَمْ؟ قَوْلَتُ: لِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَدَنِي وَلَمْ يَلِدْكَ، فَقَالَ: أَخْسَتِ يَا مُوسَى.

ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتُمْ: إِنَّا ذُرَيْهُ الثَّبَيِّ وَالثَّبَيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُعِقِّبُ وَإِنَّمَا الْعِقَبُ لِلَّذِكَرِ لَا لِلِّاْتِنِي: وَأَنْتُمْ وُلُودُ الْبَشَرِ، وَلَا يَكُونُ لَهَا عِقَبٌ؟ قَوْلَتُ: أَسْأَلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ وَالْقُبْرِ وَمَنْ فِيهِ إِلَّا مَا أَغْفَيْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسَأَلَةِ، فَقَالَ: لَا أُوْتُخْبِرُنِي بِحُجَّتِكُمْ فِيهِ يَا وُلُودَ عَلَيَّ وَأَنْتَ يَا مُوسَى يَغْسُلُهُمْ وَإِمَامُ زَمَانِهِمْ كَذَا أَنْهَيَ إِلَيَّ، وَلَسْتُ أَغْفِيكَ فِي كُلِّ مَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَنْتُمْ تَدْعُونَ مَغْشَرَ وُلْدِ

به او گفت: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج آن حضرت در می آورم، گفت: چرا؟ گفت: زیرا، ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: احسنت! ای موسی.

سپس گفت: چگونه و به چه دلیل می گوئید: ما نسل و ذریه پیامبر هستیم، حال آنکه پیامبر از خود نسلی بر جای نگذاشت. (و اولاد ذکور نداشت) و نسل انسانی، از اولاد ذکور است نه اولاد ایاث، و شما فرزندان دختر (او) هستید در حالیکه دختر نسل ندارد؟

گفت: از شما خواهش می کنم، به حق خویشاوندی که با هم دارم و به حق قبر و آنکس که در آن است (ظاهراً مراد حضرت، قبر حضرت رسول ﷺ بوده است) مرا از پاسخ به این سوال معاف دارید.

هارون گفت: هرگز، الا ولا بد باید شما فرزندان علی، دلیل خود را ارائه دهید. و تو، طبق گزارشی که به من رسیده است، رئیس و امام آنها، در این زمان هستی، و به هیچ وجه در سوالاتم تورا معاف نمی دارم و باید در جوابم، از

عَلَيْيَ أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَنْكُمْ مِثْنَةُ شَيْءٍ أَلِفٌ وَ لَا وَأَوْ، إِلَّا وَ تَأْوِيلَهُ عِنْدَكُمْ
وَ اخْتَجَجْتُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا فَرَّظْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ قَدِ اسْتَغْتَبْتُمْ عَنْ
رَأْيِ الْعُلَمَاءِ وَ قِيَاسِهِمْ، فَقُلْتُ: تَأْذَنُ لِي فِي الْجَوابِ؟ قَالَ: هَاتِ، قُلْتُ: «أَعُوذُ
بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِشَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: «وَ مِنْ ذُرَيْتِهِ دَاؤُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ
آيُوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُخْسِنِينَ. وَ زَكَرِيَا وَ يَحْيَى
وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ» مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ عِيسَى أَبُوهُ.

قرآن، دلیل بیاوری، شما فرزندان علی، ادعای می‌کنید که هیچ کلمه و حرف از
قرآن، بر شما پوشیده نیست و تأویل تمام آن را می‌دانید و به این آیه شریفه استناد
می‌کنید: «مَا فَرَّظْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۸) یعنی: (در کتاب از هیچ
چیز فروگذار نکرده‌ایم) و خود را از آراء علماء و قیاس^(۱) آنها بی‌نیاز می‌دانید.
گفتم: اجازه می‌دهی جواب بدhem؟ گفت: جوابت را ارائه بده.

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِشَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَ مِنْ ذُرَيْتِهِ دَاؤُدَ
وَ سُلَيْمَانَ وَ آيُوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُخْسِنِينَ وَ زَكَرِيَا وَ
يَحْيَى وَ عِيسَى ...» (واز ذریته و نسل او- مراد نسل حضرت نوح و یا ابراهیم
است- این پیامبران را نیز مورد هدایت خاص خود قرار دادیم: داود، سلیمان،
آیوب، یوسف، موسی- هارون. و ما اینگونه، افراد نیکوکار را پاداش می‌دهیم، و
نیز زکریا، یحیی و عیسی و انعام ۸۴ و ۸۵) پدر عیسی کیست، یا

۱- قیاس یکی از منابع اصل احکام در نزد اکثر اهل سنت است. این عمل، یعنی قیاس کردن
موضوعات محظوظ الحکم بر موضوعات معلوم الحکم، اول بار در قرن دوم هجری توسط أبوحنیفه عنوان شد و
مورد شرح و بسط قرار گرفت. و از طرف مقابل اهل بیت عصمت بشدت با این روش مخالفت کردند و از جمله
امام صادق علیه السلام با علمای اهل سنت مخصوصاً أبوحنیفه، در این زمینه مناظراتی داشته‌اند. این جمله
از حضرت صادق علیه السلام معروف است که خطاب به یکی از اصحاب خود فرمودند: «إِنَّ السَّنَةَ اذَا قَيَّسْتُ
مُحِقَّ الدِّينُ»؛ اگر سنت رسول الله را بخواهیم با قیاس بدست آوریم، دین رفته رفته نابود می‌شود و چیزی از آن
باق نمی‌ماند.

فَقُلْتُ: إِنَّمَا الْحَقْنَاهُ بِذَرَارِي الْأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقٍ مَرْتَبَةٍ وَكَذَلِكَ
الْحَقْنَاهُ بِذَرَارِي التَّبَّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَبْلِ أُمِّنَا فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ.

أَزِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: هَاتِ، قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ
حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَثِّهِنَّ فَتَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَادِبِينَ»
وَكَمْ يَدْعُ أَحَدُ آنَّهُ أَذْخَلَهُ التَّبَّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ الْمُبَاهِلَةِ
لِلنَّصَارَى إِلَّا عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ

امیر المؤمنین! گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس ما اورا از طریق مریم علیها السلام به
سایر فرزندان انبیا مُلحَق کردیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان
فاطمه علیها السلام به نسل رسول الله علیه السلام مُلحَق می شویم.

سپس گفت: آیا باز هم دلیل بیاورم، گفت: بله اگر دلیل دیگری هم داری عنوان کن.

گفت: این آیه شریفه: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَثِّهِنَّ
فَتَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَادِبِينَ»، (بعد از اینکه، در مورد عیسی، از جانب
پروردگاری دلائل روشن و واضحی، برایت آمد، هرگاه کسی با تو در این باره به
بحث و جدل و مُحااجَه پرداخت، بگو: بیایید، به همراه فرزندان، زنان و خودمان
به مباھله پردازم (یعنی دست به دعا بردارم و خود به همراه زن و فرزندمان از
خداآنده بخواهیم که دروغگویان را لعنت کند. آل عمران: ۶۱) و هیچ کس ادعای
نکرده است که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هنگام مباھله با نصاری کسی
را بجز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر رداء

تعالیٰ: «أَبْنَاءُنَا» الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ «نِسَاءُنَا» فَاطِمَةَ، وَ «أَنفُسُنَا» عَلَيَّ بْنَهُ - .
 أَبْنَى طَالِبٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، عَلَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ جَبْرِيلَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ يَوْمَ أُحْدِي: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَةُ مِنْ «عَلَيَّ» قَالَ:
 لِإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، فَقَالَ جَبْرِيلُ: وَ أَنَا مِنْكُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا
 سَيِّفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارٍ وَ لَا فَتْنَى إِلَّا عَلَيَّ، فَكَانَ كَمَا مَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَلِيلَهُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ يَقُولُ: «فَتَنَّ يَذْكُرُهُمْ يُقَاتَلُونَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» إِنَّا مَعْشَرُ بَنِي عَمَّكَ
 نَفْتَخِرُ بِقَوْلِ جَبْرِيلَ: إِنَّهُ مِنَّا، فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى ارْفَعْ إِلَيْنَا حَوَابِجَكَ،
 فَقُلْتُ لَهُ: أَوْلُ حَاجَةٍ أَنْ تَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّكَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِ وَ إِلَى عِبَالِهِ،
 فَقَالَ: نَظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

خود قرار داده اند. پس مراد از «أَبْنَاءُنَا» در این آیه (یعنی فرزندانمان)، همان
 حسن و حسین می باشد و مراد از «نِسَاءُنَا» (یعنی زنانمان) فاطمه و مراد از
 «أَنفُسُنَا» (یعنی خودمان) علیٰ بن ابی طالب است. مضافاً به اینکه همگی علماء
 اتفاق دارند بر این مطلب که جبریل در روز اُحد (که مسلمانان از اطراف پیامبر
 متفرق شدند و فقط علیٰ بن ابی طالب به دفاع از آن حضرت صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ
 پرداخت) به حضرت رسول ﷺ گفت: ای محمد این کار علیٰ نشانه
 جانفشاری واقعی است و رسول خدا ﷺ فرمود: زیرا او از من است و من از او، و
 جبریل گفت: یا رسول الله! و من نیز از شما دوتن هستم. سپس جبریل ادامه
 داد: «لَا سَيِّفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارٍ وَ لَا فَتْنَى إِلَّا عَلَيَّ» (شمیر واقعی، ذوالفقار و جوانمرد
 واقعی، علیٰ است) و کلمه ای که جبریل در مورد علیٰ گفت بکار برد همانگونه
 بود که خداوند در مورد خلیل خود، ابراهیم بکار برد. خداوند می فرماید: «فَتَنَّ
 يَذْكُرُهُمْ يُقَاتَلُونَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (دیدیم جوانی ابراهیم نام بتها را به بدی یاد می کرد) ما
 عموزادگان تو افتخارمان به این است که جبریل گفته که: از ماست. هارون
 گفت: أَحْسَنْتَ، ای موسی! نیازهای خودت را برای ما بیان کن. گفتم: اولین

فَرُوِيَ أَنَّهُ أُنْزَلَتْ عِنْدَ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ، فَرُعِمَ أَنَّهُ تُؤْقَى عِنْدَهُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.
 ۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
 قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَاسِ أَخْمَدُ بْنُ -
 عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّوْفِلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا
 قَبَضَ الرَّشِيدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبَضَ عَلَيْهِ وَهُوَ عِنْدَ رَأْسِ
 الثَّبَيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِمًا يُصَلِّي، فَقَطَعَ عَلَيْهِ صَلَاةَ، وَحُمَّلَ وَهُوَ يَكِي
 وَيَقُولُ: أَشْكُوكُ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَقْرَى، وَأَقْبَلَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 يَئِكُونُ وَيَصِيَحُونَ، فَلَمَّا حُمِّلَ إِلَى بَيْنَ يَدَيِ الرَّشِيدِ شَتَمَهُ وَجَفَاهُ، فَلَمَّا جَنَّ
 عَلَيْهِ اللَّيْلُ أَمْرَ بِقَبَّتَيْنِ فَهُبَّا لَهُ، فَحُمِّلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى

حاجتم این است که اجازه بدھی پسر عمومیت به حرم جلش و نزد عیالش باز
 گردد. هارون گفت: تا ببینیم، إن شاء الله.

گویند: هارون حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام را بدهست سندی بن شاهک
 سپرد، و اینطور به نظر می رسد حضرت در نزد سندی بن شاهک فوت کردند، و
 خداوند داناتر است.

۱۰- از علی بن محمد بن سلیمان توفی روایت شده است که گفت: از پدرم
 چنین شنیدم: زمانی که هارون، موسی بن جعفر علیهم السلام را دستگیر کرد، آن جناب
 در حرم حضرت رسول علیه السلام در قسمت «بالای سر» در حال نماز بود که نماز
 ایشان را قطع کردند و حضرت را، در حالی که می گریست و می گفت: یا
 رسول الله از این وضع به شما شکایت می کنم ، با خود بردنده. مردم نیز از هرسو
 گریه کنان و ضجه زنان به سوی آن حضرت می دویدند، و زمانی که ایشان را نزد
 هارون بردنده، او به موسی بن جعفر علیهم السلام داد و بدی و بی احترامی کرد، و
 شبانگاه دستور داد دو کجاوه آماده کردند و حضرت را پنهانی به یکی از آن دو

أَحِدِهِمَا فِي خَفَاءٍ وَّدَفْعَةً إِلَى حَسَانَ الشَّرَوِيِّ وَأَمْرَةً بَأْنَ يَصِيرَ بِهِ فِي قُبَّةِ إِلَى الْبَصَرَةِ فَيُسْلِمَ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ أَمِيرُهَا، وَوَجَهَ قُبَّةً أُخْرَى عَلَيْهِ نَهَاراً إِلَى الْكُوفَةِ مَعَهَا جَمَاعَةً، لِيُعْمَلِي عَلَى النَّاسِ أَمْرَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَدِيمَ حَسَانُ الْبَصَرَةِ قَبْلَ التَّشْرُوْيَةِ بِيَوْمٍ، فَدَفْعَةً إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَبِي جَعْفَرٍ نَهَاراً عَلَيْهِ حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ وَشَاعَ خَبَرُهُ، فَجَعَبَسَةُ عِيسَى فِي بَيْتِ مِنْ بُيُوتِ الْمَجْلِسِ الَّذِي كَانَ يَجْلِسُ فِيهِ، وَأَقْفَلَ عَلَيْهِ، وَشَغَلَهُ الْعِيدُ عَنْهُ، فَكَانَ لَا يُفْتَحُ عَنْهُ الْبَابُ إِلَّا فِي حَالَتَيْنِ، حَالَةٌ يَخْرُجُ فِيهَا إِلَى الطَّهُورِ، وَحَالَةٌ يُدْخُلُ إِلَيْهِ فِيهَا الطَّعَامُ.

قَالَ أَبِي: فَقَالَ لِيَ الْفَيْضُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ وَكَانَ نَصْرَانِيًّا ثُمَّ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ

منتقل غودند، سپس، آنچناب را به حسان شروی سپرد و به او دستور داد که ایشان را به بصره بردا، تا به عیسی بن جعفرین ابی جعفر (پسر عمومی هارون و) امیر بصره - تحويل دهد و از طرف هم کجاوه دیگر را در روز و آشکارا، به همراه گروهی به سمت کوفه فرستاد تا مسأله را به مردم پوشیده و مخفی بدارد و حسان نیز یک روز قبل از روز ترویه وارد بصره شد و میانه روز و آشکارا حضرت را به عیسی بن ابی جعفر تحويل داد و به این ترتیب قضیه روشن شد و خبرش در همه جا منتشر گردید. عیسی نیز آنچناب را در یکی از اتفاقهای عمارتی که در آن جلوس می کرد زندانی نمود و در را قفل کرد، و عید قربان و مراسم آنروز چنان او را مشغول داشت که دیگر از حضرت پیغمبر غافل بود، بطوری که فقط در دو نوبت در را بر روی حضرت می گشودند، که در یک نوبت آن، حضرت برای تجدید وضو، خارج می شدند و در نوبت دیگر برای آنچناب، غذا می آوردند.

نوفلی در ادامه چنین گفت: پدرم اضافه کرد که: فیض بن ابی صالح - که قبلًا مسیحی، و سپس در ظاهر مسلمان شده بود اما در اصل زندیق و کافرو

وَ كَانَ زَنْدِيَّاً وَ كَانَ يَكْتُبُ لِعِيسَى بْنَ جَعْفَرَ وَ كَانَ بِي خَاصَّاً، قَالَ: يَا أَبا-
عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعَ هَذَا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فِي أَيَّامِهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا مِنْ
ضُرُوبِ الْفَوَاحِشِ وَالْمَنَاكِيرِ مَا أَغْلَمُ وَلَا أَشْكُ أَنَّهُ لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِهِ.

قَالَ أَبِي: وَسَعَى لِي فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ إِلَى عِيسَى بْنَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلِيٌّ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ عَوْنَ بْنِ الْعَبَاسِ بْنِ رَبِيعَةَ فِي رُقْعَةِ دَفَعَهَا إِلَيْهِ أَخْمَدُ بْنُ أَسَيدٍ-
حَاجِبُ عِيسَى- قَالَ: وَكَانَ عَلِيٌّ بْنِ يَعْقُوبَ مِنْ مَشائِخِ بَنِي هَاشِمٍ وَكَانَ
أَكْبَرُهُمْ سِنًا وَكَانَ مَعَ كَبِيرِ سَهِيَّةِ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَدْعُو أَخْمَدَ بْنَ أَسَيدَ إِلَى
مَنْزِلِهِ فَيَخْتَلِلُ لَهُ وَيَأْتِيهِ بِالْمُغَنَّيَّاتِ وَالْمُغَنَّيَّاتِ، يَظْمَعُ فِي أَنْ يَذْكُرَهُ لِعِيسَى-
فَكَانَ فِي رُقْعَتِهِ أَلَّا يَرَقِعَهَا إِلَيْهِ: أَنْكَ تُقْدِمُ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي إِجْلَالِكَ وَ

ضمِنًاً کاتب عیسیٰ بن ابی جعفر بوده است، و نیز از دوستان خاص من بشمار می‌رفت - ہمن گفت: ای ابا عبد الله! نمی‌دانی این مرد صالح در این روزهایی که در این خانه بوده است، چه رشتی‌ها و منکرات و لهو و لعب و ساز و آوازهایی که نشیده است! و شک ندارم که اصولاً چنین وضعی به فکرش هم خطور نمی‌کرد ، پدرم (محمد بن سلیمان) ادامه داد: در همان روزهای علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعه طی نامه‌ای که احمد بن اسید دربان و حاجب مخصوص عیسی به او داده بود، نزد عیسی، از من بدگویی و سعایت کرده بود، این شخص یعنی علی بن یعقوب از بزرگان بنی هاشم بشمار میرفت و از نظری سن نیز از دیگران بزرگتر بود و علیرغم کبیر سن، شراب می‌نوشید و احمد بن اسید را به منزل خود دعوت می‌کرد و برای او مجلس بزم و عیش و نوش فراهم می‌نمود وزنان و مردان آوازه خوان را برایش می‌آورد و با این کارها می‌خواست، احمد بن اسید، اورا نزد حاکم (یعنی عیسی) به نیکی یاد کند (و به اصطلاح امروز برای او «پارتی» بازی نماید) و از جمله مطالب آن نامه، این عبارات بود: «شما محمد بن سلیمان را

إِكْرَامِكَ، وَ تَحْصُّنَهُ بِالْمِسْكِ، وَ فِينَا مَنْ هُوَ أَسْنُ مِثْهُ، وَ هُوَ يَدِينُ بِطَاعَةِ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرَ الْمُخْبُوسِ عِنْدَكَ.

قالَ أَبِي: فَإِنِّي لَقَائِلٌ فِي يَوْمٍ قَائِظٍ إِذْ حُرِكَتْ حَلْقَةُ الْبَابِ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: مَا
هَذَا؟ قَالَ لِي الْغَلامُ: قَعْنَبُ بْنُ يَحْيَى عَلَى الْبَابِ، يَقُولُ: لَابْدٌ مِنْ لِقَائِكَ
السَّاعَةَ، فَقُلْتُ: مَا جَاءَ إِلَّا لِأَمْرِ، اسْتَدْنُوا لَهُ، فَدَخَلَ، فَخَبَرَنِي عَنِ الْفَيْضِ بْنِ أَبِي-
صَالِحٍ بِهِذِهِ الْقِصَّةِ وَ الرُّفْعَةِ، قَالَ: وَقَدْ كَانَ قَالَ لِي الْفَيْضُ بَعْدَ مَا أَخْبَرَنِي:
لَا تُخْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَتَخْزُنْهُ، فَإِنَّ الرَّافِعَ عِنْدَ الْأَمِيرِ لَمْ يَجِدْ فِيهِ مُسَاغًا وَقَدْ قُلْتُ
لِلْأَمِيرِ: أَفِي نَفْسِكَ مِنْ هَذَا شَيْءًَ حَتَّى أُخْبِرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَيَأْتِيَكَ وَ يَحْلِفُ عَلَىٰ

در اجازه شرف یابی و اکرام و احترام کردن، بر ما مقدم می دارید و به او عطر و
مشک و عنبر هدیه می دهید در حالی که در میان ما از او مُسِّن تر نیز هست و
در ضمن او معتقد به وجوب اطاعت از موسی بن جعفر- که در نزد شما زندانی
است - می باشد».

پدرم (محمد بن سلیمان) ادامه داد: در نیمروزیک روز بسیار گرم در منزل
خوابیده بودم که صدای کویه در، آمد، گفت: کیست؟ خدمتکارم
گفت: «قَعْنَبُ بْنُ يَحْيَى پَشْتَ درْبَ اسْتَ وَ مَنْ گَوِيدَ هُمْ اکنون باید شما را
ببینند». گفت: حتماً کاری دارد، اجازه دهید داخل شود، قَعْنَبَ دَخَلَ شَدَ وَ از
قول فیض، جریان این نامه را برایم تعریف کرد و گفت: فیض بعد از نقل این
ماجراء، به او گفته است که جریان را به أبو عبد الله (نوفلی) نگو، چون بجهت
باعث ناراحتی و حزن او می شوی زیرا نامه آن شخص در امیر تأثیر نکرده است و
من خود از امیر سوال کردم: آیا در این مورد شگ و شبهه ای دارید؟ و می خواهید
نوفلی را خبر کنم تا نزد شما بباید و برایتان قسم بخورد که این حرفها دروغ است؟
امیر گفت: اورا خبر نکن زیرا باعث غم و اندوه او می شوی. این شخص از

کَذِبٌ؟ فَقَالَ: لَا تُخْبِرْهُ فَتَعْلَمَهُ، إِنَّمَا حَمَلَهُ عَلَى هَذَا، الْحَسْدُ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَخْلُو بِأَحَدٍ خَلْوَتَكَ بِهِ، فَهَلْ حَمَلْكَ عَلَى أَحَدٍ قَطُّ؟ قَالَ: مَعَادَ اللَّهُ، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ لَهُ مَذْهَبٌ يُخَالِفُ فِيهِ النَّاسَ لَا يَحْبَبُ أَنْ يَحْمِلَكَ عَلَيْهِ، قَالَ: أَجَلُ وَمَعْرِفَتِي بِهِ أَكْثَرُ.

قَالَ أَبِي: فَدَعَوْتُ بِدَائِبِي وَرَكِبْتُ إِلَى الْقَيْصِرِ مِنْ سَاعَتِي فَصِرْتُ إِلَيْهِ وَمَعِي قَعْنَبٌ فِي الظَّهِيرَةِ، فَاسْتَأْذَنْتُ إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ [وَقَالَ]: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِسًا، أَرْفَعْ قَدْرَكَ عَنْهُ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى شَرَابِهِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ لَا يُبْدِي مِنْ لِقَائِكَ، فَخَرَجَ إِلَيَّ فِي قَمِيصٍ رَقِيقٍ وَإِزَارٍ مُوَرَّدٍ فَأَخْبَرَهُ بِمَا تَلَغَّنِي، فَقَالَ لِقَعْنَبٍ: لَا جُزِيَّتْ خَيْرًا، أَلَمْ أَتَقْدَمْ إِلَيْكَ أَنْ لَا تُخْبِرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

روی حسادت چنین حرفهایی را زده است. و من باز به امیر گفت: شما خود می دانید که هیچکس به اندازه نوبلی محروم و همدم شما نیست، آیا تا به حال سعی کرده است شما را بر کسی بشوراند؟ گفت: نه، هرگز. گفت: اگر مذهب او برخلاف مذهب سایر مردم بود، قطعاً سعی می کرد شما را به مذهب خود متمایل کند (یا شما را علیه مخالفین خود بشوراند).

گفت: بله، البته؛ من خود، او را بهتر می شناسم.

پدرم ادامه داد: دستور دادم مرکبم را حاضر کنند. و در همان موقع ظهر به هراه قعنبر نزد فیض رفت و اجازه ورود خواستم. کسی را نزد من فرستاد پیغام داد که: قربانت گردم، الآن در وضعی هستم که حضور شما در اینجا دونشان شماست - و در آن موقع، در مجلس میگساری بود - من هم برای او پیغام فرستادم که قسم به خدا باید هم اکنون وحالا شما را ببینم. سپس با پیراهنی نازک و ازاری^(۱) سرخ رنگ از مجلسش خارج شد و نزد من آمد، قضیه ای را که قعنبر

(۱) ازار لباسی است که هیچون لنگ بر کمر بندند.

فَتَعْمَمَهُ؟ ثُمَّ قَالَ لِي: لَا بَأْسَ، فَلَئِسَ فِي قَلْبِ الْأَمِيرِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ، قَالَ: فَمَا مَضَتْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَيَّامٌ يَسِيرَةً حَتَّىٰ حُمِّلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سِرًا إِلَى بَغْدَادَ وَحُبِّسَ، ثُمَّ أُظْلِقَ، ثُمَّ حُبِّسَ، ثُمَّ سُلِّمَ إِلَى السَّيِّدِي بْنِ شَاهِكَ فَجَبَسَهُ وَضَيَّقَ عَلَيْهِ، ثُمَّ بَعْثَتْ إِلَيْهِ الرَّشِيدُ بِسَمْ فِي رُطْبٍ وَأَمْرَةً أَنْ يُقَدِّمَهُ إِلَيْهِ وَيُحَتَّمَ عَلَيْهِ فِي تَنَاؤلِهِ مِنْهُ فَفَعَلَ، فَمَا تَصَوَّرْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ.

[۱۱- حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ؛ وَالْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكَتَّبِ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْقَمَدَانِيُّ؛ وَالْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَاجِلُوْيَهُ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سُفِّيَانَ بْنِ تَزَارَ قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا عَلَى رَأْسِ الْمَأْمُونِ، فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَلَمَنِي التَّشِيعَ؟ فَقَالَ

برایم نقل کرده بود، برای او گفت: نیض رو به قنوب کرد و گفت: خیر نبینی! مگر نگفته بودم که این مطلب را برای أبو عبد الله (نوفل) بازگونکن که باعث ناراحتی او می شود؟ و سپس من گفت: مسأله‌ای نیست، امیر در اینباره، چیزی بدل نگرفته است.

پدرم گفت: چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که موسی بن جعفر-طیفلا- را مخفیانه به بغداد برد، زندانی کردند، سپس حضرت آزاد شدند، و دوباره ایشان را بسیّدی بن شاهک سپردند، او نیز بر حضرت سخت گرفت، سپس هارون الرشید، مقداری خرمای مسموم برای سندی فرستاد و دستور داد حضرت را به خوردن آن خرمای مجبور کند، او نیز چنین کرد و در نتیجه آن، حضرت، وفات نمودند. درود خدا بر ایشان باد!

[۱۱- سُفِّيَانَ بْنَ تَزَارَ گَوِيدَ: رُوزِي بِالاَيِّ سَرْمَأْمُونِ اِسْتَادِه بِوْدَمْ، مَأْمُونَ گَفَتَ: آيَا مَيْ دَانِيدْ چَهْ كَسِي شَيْعَه بِوْدَنْ رَا بَهْ مَنْ آمُونَخَتْ؟ حَاضِرِينَ هَمْگِي

الْقَوْمُ جَمِيعاً: لَا وَاللَّهِ مَا نَعْلَمُ، قَالَ: عَلِمْنِي الرَّشِيدُ، قَبَلَ اللَّهِ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ وَ الرَّشِيدُ كَانَ يَقْتُلُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ: كَانَ يَقْتُلُهُمْ عَلَى الْمُلْكِ، لِأَنَّ الْمُلْكَ عَقِيمٌ وَ لَقَدْ حَجَجْتُ مَعْهُ سَنَةً، فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمَدِينَةِ تَقَدَّمَ إِلَى حُجَّابِهِ وَ قَالَ: لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ سَائِرِ بُطُونِ قُرْيَشٍ إِلَّا نَسَبَ نَفْسَهُ، وَ كَانَ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ: أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى يَتَهَيَّإِلَى جَدِّهِ مِنْ هَاشِمِيًّا أَوْ قُرْشِيًّا أَوْ مُهَاجِرِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَيَصِلُّهُ مِنَ الْمَالِ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ وَ مَا دُونَهَا إِلَى مِائَسِيِّ دِينَارٍ، عَلَى قَدْرِ شَرْفِهِ وَ هِجْرَةِ آبَائِهِ.

فَأَنَّا ذَاتُ يَوْمٍ وَاقِفٌ إِذْ دَخَلَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى

گفتند: نه، به خدا! نمیدانیم، گفت: هارون الرشید آن را به من آموخت، حاضرین پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه هارون الرشید این خاندان را می کشت؟ مأمون گفت: آنها را برای بقاء مُلک و پادشاهی خود می گشت، زیرا حکومت و مُلک داری عقیم است. (یعنی فامیل و فرزند نی شناسد).

مأمون ادامه داد: سالی همراه او به حج رفت و قبیله مدینه رسیدم، به دربانهایش دستور داد که هر کس از اهل مگه و مدینه، از نسل مهاجرین و انصار و نیز از بنی هاشم و سائر قبائل قریش وارد شود باید اصل و نسب و شجره نامه خود را بیان کند. و هر کس که وارد می شد می گفت: من فلانی، فرزند فلانی، فرزند فلانی هستم، و نسب خود را ذکر می کرد تا به جد اعلای خود که هاشمی یا قرشی یا از مهاجر و یا انصار بود برسد. و هارون نیز از پنج هزار دینار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت (و خدمت به اسلام) به او صله و انعام می داد، من نیز روزی در مجلس حاضر بودم که فضل بن ربعی داصل

الْبَابُ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) - فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ قِيَامٌ عَلَى رَأْسِهِ، وَالْأَمِينُ وَالْمُؤْمِنُ، وَسَائِرُ الْقَوَادِ، فَقَالَ: اخْفَظُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ، ثُمَّ قَالَ لِآذِنِهِ: إِذْنُ لَهُ، وَلَا يَنْزَلُ إِلَّا عَلَى بِسَاطِي.

فَإِنَّا لَكَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ شَيْخًا مُسْخَدًا، قَدْ أَنْهَكَتْهُ الْعِبَادَةُ، كَأَنَّهُ شَنْ بَالَ قَدْ كُلِمَ مِنَ السُّجُودِ وَجْهُهُ وَأَنْفُهُ، فَلَمَّا رَأَى الرَّئِيسَ رَمَى بِتَفْسِيهِ عَنْ حِمَارٍ كَانَ رَاكِبَهُ، فَصَاحَ الرَّئِيسُ: لَا وَاللهِ إِلَّا عَلَى بِسَاطِي، فَمَتَّعَهُ الْحُجَابُ مِنَ التَّرْجُلِ، وَنَظَرْنَا إِلَيْهِ بِأَخْمَعِنَا بِالْإِجْلَالِ وَالْإِغْطَامِ فَمَا زَالَ يَسِيرُ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى صَارَ إِلَى الْبِسَاطِ، وَالْحُجَابُ وَالْقَوَادُ مُحْدِقُونَ بِهِ، فَنَزَلَ فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّئِيسُ وَاسْتَقْبَلَهُ

شد و گفت: یا امیر المؤمنین! در پشت درب مردی ایستاده است و ادعا می کند که موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. هارون به عض شنیدن این مطلب به من و ، امین و مؤمن و سایر فرماندهان رو کرد و گفت: خود را «ضبط و ربط» کنید سپس به دربانی که اجازه ورود می داد گفت: به او اجازه ورود بده و مواطن باش بر غیر جایگاه مخصوص من ننشیند. در این هنگام شیخی بر ما وارد شد که از کثرت شب زنده داری چهره اش زرد و پُف آلد شده بود و عبادت، او را ضعیف و لا غر کرده بود، ظاهرش همچون مشک پوسیده بود، و سجود، صورت و بینی اش را مجروح ساخته بود، وقتی هارون را دید، خود را از روی بھیمه ای که بر آن سوار بود بزیر افکند، و هارون در این موقع فریاد زد: نه بخدا سوگند باید روی فرش (یا تخت) من بنشینی و مأمورین نگذاشتند او پیاده شود. ما همگی با اجلال و احترام و بزرگداشت به او می نگریسیم، او همینطور، سوار بر الاغ به جلو می آمد تا به بساط و جایگاه مخصوص رسید؛ دربانها و فرماندهان همگی دور او حلقه زده بودند؛ در این موقع

إِلَىٰ آخِرِ الْبَسَاطِ، وَ قَبْلَ وَجْهَهُ وَ عَيْنَيْهِ وَ أَخْدَ بَيْدَهُ حَتَّىٰ صَبَرَهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ أَجْلَسَهُ مَعَهُ فِيهِ، وَ جَعَلَ يُحَدِّثُهُ وَ يَقْبَلُ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِ وَ يَسْأَلُهُ عَنْ أَخْوَاهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا عَلِمْتُكَ مِنَ الْعِيَالِ؟ فَقَالَ: يَرِيدُونَ عَلَى الْخَمْسِيَّةِ، قَالَ: أَوْلَادُ كُلُّهُمْ؟ فَقَالَ: لَا، أَكْثَرُهُمْ مَوَالِيٌّ وَ حَشَمٌ، أَمَّا الْوَلَدُ فَلَيْ نَيْفٌ وَ ثَلَاثُونَ، وَ الذُّكْرَانُ مِنْهُمْ كَذَا، وَ التَّسْوَانُ مِنْهُمْ كَذَا، قَالَ: فَلِمَ لَا تُرْوِجُ التَّسْوَانَ مِنْ بَنِي عُمُومَتِهِنَّ وَ أَكْفَائِهِنَّ؟ قَالَ: الْيَدُ تَقْصُرُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ: فَمَا حَالُ الصَّيْعَةِ؟ قَالَ: تُعْطِي فِي وَقْتٍ وَ تَمْنَعُ فِي آخَرَ، قَالَ: فَهَلْ عَلَيْكَ ذِيْنُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: كَمْ؟ قَالَ: نَحْوُ عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ.

فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ: يَا ابْنَ عَمٍّ أَنَا أُغْطِيكَ مِنَ الْمَالِ مَا تُرْوِجُ الذُّكْرَانَ وَ

پیاده شد و رشید تا انتهای جایگاه جلو آمده، او را استقبال کرد و صورت و چشمان او را بوسید و با خود به صدر مجلس برد و همانجا نزد خود نشاند و با او شروع به صحبت کرد. در خلال صحبت کاملًا رو به سوی او می نمود و درباره اوضاع و احوال وی از او مطالبی می پرسید.

سپس سؤال کرد: يَا أَبَا الْحَسَنِ، افْرَادُ نَحْنَ تَكْفَلُ شَهَا چند نَفَرٌ هُسْنَد؟ حضرت فرمود: بیش از پانصد نفر. هارون سؤال کرد: همگی اولاد شها هستند؟! فرمود: نه، بیشترشان غلام و حشم و ندم هستند. ولی در مورد فرزند (که سؤال کردید) بیش از سی فرزند دارد. فلان قدر پسر و فلان قدر دختر. هارون گفت: چرا دخترها را به عموزادگان و سایر افراد مناسب آنها، تزویج نمی کنید؟ حضرت فرمود: دستم خالی است. هارون گفت: وضع زمین چطور است؟ فرمود: بعضی از اوقات مخصوص دارد و بعضی از اوقات ندارد. هارون پرسید: آیا مفرض هستید؟ فرمود: بله. گفت: چقدر؟ فرمود: حدود ده هزار دینار. هارون گفت: ای عموزاده! من آنقدر به شها مال خواهم داد که بتوانی برای پسران و

الشَّوَّانَ وَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَ تَعْمُرُ الصَّيَاغَ، فَقَالَ لَهُ: وَصَلَّاكَ رَحْمٌ يَا ابْنَ عَمٍّ وَ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ هَذِهِ النَّيَّةُ الْجَمِيلَةُ، وَ الرَّحْمُ مَائِشَةٌ وَ الْقَرَابَةُ وَاسِجَّةٌ وَ النَّسَبُ وَاحِدٌ؛ وَ الْعَبَاسُ عَمُ التَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَصَنُوْأَبِيهِ، وَعَمُ عَلَيِّ بْنِ أَبِيهِ طَالِبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَنُوْأَبِيهِ، وَمَا أَبْعَدَكَ اللَّهُ مِنْ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ، وَقَدْ بَسَطَ يَدَكَ وَأَكْرَمَ عُنْصُرَكَ، وَأَغْلَى مُحْتَدَكَ، فَقَالَ: أَفْعَلُ ذَلِكَ يَا أَبا الْحَسَنِ وَ كَرَامَةً. فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى وِلَادَةِ عَهْدِهِ أَنْ يَتَعَشُّوا فُقَرَاءَ الْأُمَّةِ وَيَقْضُوا عَنِ الْغَارِمِينَ، وَيُودُّوا عَنِ الْمُشْقَلِ، وَيَكْسُوا الْعَارِيَ وَيُخْسِنُوا إِلَى الْعَانِيَ فَإِنَّ أَوْلَى مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَفْعَلُ يَا أَبا الْحَسَنِ.

دختران عروسی بگیری و قرضت را بدھی و زمینت را آباد کنی. حضرت فرمود: ای عموزاده! امیدوارم خوشاوندان نیز حق خویش و قومی را در مورد شما بجا آور ند، و خداوند این نیت پاک شما را جزای خیر دهد! این خوشاوندی ما و شما، کاملاً گرم و صمیمی و مستحکم است، نسب ما یکی است، عباس عمومی پیغمبر است و با پدر آنحضرت همچون دو تنہ درخت هستند که از ریشه به هم متصلند، و نیز عمومی علیّ بن ابی طالب است و با پدر آنحضرت همچون دو تنہ درخت هستند که از ریشه بهم چسبیده اند و امیدوارم خداوند از این کاری که می خواهی بکنی منصرف نکند و حال آنکه بسط ید و قدرت به شما داده، و شما را از خانواده وأصل و نسبی اصیل و بزرگوار قرار داده است هارون گفت: با کمال افتخار، این کار را خواهم کرد.

سپس موسی فرمود: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! خداوند بر والیان و حاکمان واجب فرموده است که به داد فقراء برسند، قرض بدهکاران را پرداخت غایند، برهنگان را بپوشانند و به زندانیان و اسیران نیکی کنند و شما بهترین و مناسب ترین کسی هستید که می تواند این کارها را انجام دهد. هارون گفت: همینطور رفتار خواهم

ثُمَّ قَامَ فَقَامَ الرَّشِيدُ لِيَقِيمَهُ وَقَبْلَ عَيْتَنِيهِ وَوَجْهَهُ ثُمَّ أَفْبَلَ عَلَيْهِ وَعَلَى
الْأَمِينِ وَالْمُؤْمِنِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَيَا مُحَمَّدًا، وَيَا إِبْرَاهِيمَ امْشُوا بَيْنَ يَدَيِّ
عَمَّكُمْ وَسَيِّدِكُمْ، خُذُوا بِرِكَابِهِ، وَسُوْوا عَلَيْهِ ثِيَابَهُ وَشَيْعُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ،
فَأَفْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سِرَّاً بَيْنِي وَبَيْتِهِ فَبَشَّرَنِي
بِالْخِلَافَةِ، فَقَالَ لِي: إِذَا مَلَكْتَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَخْسِنْ إِلَى وُلْدِي.

ثُمَّ انْصَرَقْنَا وَكُنْتُ أَجْرَأُ وُلْدَ أَبِي عَلَيْهِ، فَلَمَّا خَلَّ الْمَجْلِسُ قُلْتُ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ أَغْظَمْتَهُ وَأَجْلَلْتَهُ، وَقُنْتَ مِنْ
مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ فَاسْتَقْبَلْتَهُ، وَأَقْعَدْتَهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ، وَجَلَستَ دُونَهُ، ثُمَّ
أَمْرَتَنَا بِاِخْذِ الرِّكَابِ لَهُ؟! قَالَ: هَذَا إِمَامُ الثَّالِسِ وَخُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ
خَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ لَيْسَ هَذِهِ الصَّفَاتُ كُلُّهَا

نمود یا ابا الحسن، سپس موسی برخاست، و هارون نیز به احترام او پا خاست و
صورت و چشمها یش را بوسید، سپس به من و امین و مؤمن رو کرد و گفت: ای
عبد الله و ای محمد و ای ابراهیم، پیشاپیش عموم و سرورتان حرکت کنید. برای او
رکاب بگیرید، لباس ایشان را مرتب کنید و تا منزل، ایشان را بدروقه کنید.
بعد موسی بن جعفر (علیه السلام) پنهانی به من بشارت داد که خلیفه خواهم شد و
گفت: وقتی کارها را بدست گرفتی به فرزندان من نیکی کن، سپس (به تزد
هارون) بازگشیم؛ هو من در بین برادرانم، نسبت به پدرم از همه جسورتر و
جری تر بودم - وقتی مجلس خلوت شد گفتم: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! این مرد که بود که
آنقدر به او عزت و احترام گذاشتی، در مقابل او از جا برخاستی و به ما دستوردادی
رفتی، اورا در بالای مجلس نشاندی و خود پایین تر نشستی و به ما دستوردادی
براپیش رکاب بگیرم؟ گفت: او امام مردم و حجت خدا بر خلقش و خلیفه اش
در بین بندگانش است، گفتم: مگر این صفات منحصرآ در تو و برای تو نیست؟

لَكَ وَفِيكَ؟ فَقَالَ: أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَةِ فِي الظَّاهِرِ وَالْغَلَبَةِ وَالْقَهْرِ، وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامُ حَقٍّ، وَاللَّهُ يُنَبِّئُ إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنِّي وَمِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً، وَوَاللَّهُ لَوْنَازْعَنِي هَذَا الْأَمْرُ لَا نَحْدُثُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، فَإِنَّ الْمُلْكَ عَقِيمٌ.

فَلَمَّا أَرَادَ الرَّجِيلُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ أَمْرَ بِصُرَّةِ سَوْدَاءَ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ، ثُمَّ أَفْبَلَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ لَهُ: إِذْهَبْ بِهَذِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: نَخْنُ فِي ضِيقَةٍ وَسَيَأْتِيَكَ بِرُزْنَا بَعْدَ الْوَقْتِ.

فَقُلْتُ فِي صَدْرِهِ قَلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُعْطِي أَبْنَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَسَائِرَ قُرَيْشٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ لَا يَعْرُفُ حَسْبَهُ وَنَسْبَهُ خَمْسَةُ آلَافِ دِينَارٍ إِلَى مَا دُونَهَا، وَتُعْطِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَقَدْ أَغْنَمْتَهُ وَأَجْلَلْتَهُ مِائَتِي دِينَارٍ أَخْسَى

گفت: من در ظاهر و از روی قهر و غلبه امام مردم هستم و موسی بن جعفر امام حق است. به خدا سوگند - پرم - او از من و از همه مردم به جانشینی حضرت رسول ﷺ سزاوارتر است، و قسم به خدا که اگر تو نیز بخواهی حکومت را از من بگیری، گردنت را می زنم، زیرا حکومت و پادشاهی عقیم است (و فرزند وغیر فرزند نمی شناسد).

و زمانی که (هارون) تصمیم گرفت از مدینه به مکه برود، دستور داد دویست دینار در کیسه‌ای سیاه بریزند و سپس به فضل بن ربع گفت: این پول را به نزد موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیر المؤمنین می گوید: فعلًا دستمان تنگ است و بعداً، چله و احسان ما به شما خواهد رسید.

من به او اعتراض کردم و گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! بَهْ فَرِزَنْدَانْ مَهَاجِرِينَ وَأَنْصَارِ وَسَائِرِ قُرَيْشٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَكَسَانِي که اصلاً حسب و نسبشان را نمی شناسی، پنج هزار دینار و کمتر انعام می دهی و به موسی بن جعفر که اینطور

عَطِيَّةٍ أَغْظَيْتُهَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ؟! فَقَالَ: إِنَّكُتُ لَا أُمُّ لَكَ، فَإِنِّي لَوْأَغْظَيْتُهَا مَا ضَمِّنْتُ لَهُ مَا كُنْتُ أَمِنْتُهُ أَنْ يَضْرِبَ وَجْهِي غَدًا بِمِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ مِنْ شَيْعَتِهِ وَمَوَالِيهِ، وَفَقَرُّهُذَا وَأَهْلِبَيْتِهِ أَسْلَمْ لِي وَلَكُمْ مِنْ بَسْطِ أَنْدِيَهُمْ وَأَعْيُنِهِمْ.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ مُخَارِقُ الْمُغَنِّيِّ دَخَلَهُ فِي ذَلِكَ غَيْظَ، فَقَامَ إِلَى الرَّئِيسِ
فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ قَدْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَأَكْثَرُ أَهْلِهَا يَطْلُبُونَ مِنِّي شَيْئًا، وَإِنْ
خَرَجْتُ وَلَمْ أَقْسِمْ فِيهِمْ شَيْئًا لَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُمْ تَفَصُّلُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ وَمَنْزِلَتِي
عِنْدَهُ، فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ هَذَا لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ
وَعَلَيَّ دِينُ اَخْتَاجُ أَنْ أَقْضِيَهُ، فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى، فَقَالَ لَهُ: يَا
عَزَّتْ وَاحْتِرَامْ گذاشتی دویست دینار - که کمترین انعام شما بوده است -
می دهی؟!

هارون گفت: خفه شو! بی مادر! اگر آنچه را برایش ضمانت کردم به او
بدهم، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا با صد هزار شمشیر (زن) از
شیعیان و دوستانش رو در روی من نایستد و فقر این مرد و خانواده اش برای من و
شما اطمینان آورتر از بسط ید و توافقندی آنان است.

«مخارق» آواز خوان - که در آن مجلس حضور داشت این مطلب را دید،
خشمنگین شد. او بسوی رشید برخاست و گفت: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! وَقْتِ وَارِدِ مَدِينَتِهِ
شَدَمْ بِيَشْرَاهَالِي اِيَنْ شَهْرَ اِزْمَنْ تَوْقَعْ كَمْكَ مَالِي دَاشْتَنَدْ وَأَگْرِقَبِلْ اِزْاِيْنَكَه
چیزی بین آنها تقسیم کنم، از مدینه خارج شوم، تفضل و محبتهای جناب خلیفه
نسبت به من و قرب و منزلت من نزد ایشان، بر مردم روشن نخواهد شد. هارون
دستور داد ده هزار دینار به او بدهند.

مخارق مجدها گفت: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! اِيَنْ، مَالِي اَهْلِ مَدِينَتِهِ! مَقْدَارِي نِيزْ
مَقْرُوضْ هَسْتَمْ وَبَاِيدَ آنرا بِپَرِدَازِمْ، هارون دستور داد، ده هزار دینار دیگر نیز به او

امیر المؤمنین بناتی اریدان از واجهه و آنَا مُخْتَاجٌ إِلَى جَهَازِهِ، فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى، فَقَالَ لَهُ: يا امیر المؤمنین لا بدّ مِنْ غَلَةٍ تُعْطِيهَا تَرْدَ عَلَيْهِ وَعَلَى عِيَالِي وَبَنَاتِي وَأَزْوَاجِهِ الْقُوْتُ، فَأَمَرَ لَهُ بِأَقْطَاعٍ مَا تَبَلَّغُ عَلَسْتُ فِي السَّنَةِ عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ وَأَمَرَ أَنْ يُعَجِّلَ ذَلِكَ لَهُ مِنْ سَاعَتِهِ.

ثُمَّ قَامَ مُخَارِقُ مِنْ فَوْرِهِ وَفَصَدَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: قَدْ وَقَتَتْ عَلَى مَا عَامَلَكَ بِهِ هَذَا الْمَلْعُونُ وَمَا أَمْرَلَكَ بِهِ وَقَدْ اخْتَلَتْ عَلَيْهِ لَكَ وَأَخْذَتْ مِنْهُ صِلَاتِ ثَلَاثَيْنَ أَلْفَ دِينَارٍ وَأَقْطَاعًا تُغَلِّ فِي السَّنَةِ عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ، وَلَا وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي مَا أَخْتَاجُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ، مَا أَخْذَتْهُ إِلَّا لَكَ، وَأَنَا أَشْهُدُ لَكَ بِهِذِهِ الْأَقْطَاعِ، وَقَدْ حَمَلْتُ الْمَالَ إِلَيْكَ.

بدهنند.

مخارق گفت: يا امیر المؤمنین! دخترانم دم بخت هستند و نیاز دارم برایشان جهیزیه تهیه کنم، هارون دستور داد ده هزار دینار دیگر به او بدهند.

مخارق بار دیگر گفت: يا امیر المؤمنین! یک مستمری دائمی نیز برایم در نظر بگیرید که زندگی من و عیال و دخترانم و هسرانشان را تأمین کنند، هارون دستور داد زمینی (یا زمینهایی) که درآمدش در سال به ده هزار دینار می‌رسید به او بدهند و نیز دستور داد که اینها را سریعاً و در همان مجلس به او تحویل دهند.

مخارق نیز بلا فاصله برخاست و نزد موسی بن جعفر رفت و به حضرت عرض کرد: من، از عملی که این ملعون با شما گرد مطلع شدم و برای شما به او نیرنگ زدم و انعامهای خود را که سی هزار دینار می‌شدود به اضافه زمینی که سالیانه ده هزار دینار درآمد دارد، از او گرفتم و به خدا قسم - سرورم! - به هیچیک از آنها نیاز ندارم، فقط برای شما گرفته ام و شهادت می‌دهم که این زمین (ها) مال شماست و پوشا را هم برای شما آورده‌ام.

فَقَالَ: بَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِي مَالِكَ وَأَخْسَنَ جَزَاكَ، مَا كُنْتُ لَاخْذَ مِنْهُ دِرْهَمًا
وَاحِدًا وَلَا مِنْ هَذِهِ الْأَقْطَاعِ شَيْئًا وَقَدْ قَبْلُتُ صِلَّكَ وَبِرَّكَ، فَانْصَرِفْ رَاشِدًا، وَ
لَا تُرَاجِعُنِي فِي ذَلِكَ، فَقَبَّلَ يَدَهُ وَانْصَرَفَ [۱۱].

۱۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ
هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّيَانِ بْنِ شَبِيبٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَأْمُونَ يَقُولُ: مَا زَلْتُ أُحِبُّ
أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَظْهَرُ لِلرَّشِيدِ بُعْضَهُمْ تَقْرَبًا إِلَيْهِ فَلَمَّا حَجَّ الرَّشِيدُ
كُنْتُ أَنَا وَمُحَمَّدًا وَالْقَاسِمُ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَكَانَ
آخِرُ مَنْ أَذْنَ لَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَدَخَلَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الرَّشِيدُ
تَحْرِكَ وَمَدَّ بَصَرَهُ وَغَنِثَهُ إِلَيْهِ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ الَّذِي كَانَ فِيهِ.
فَلَمَّا قَرُبَ مِنْهُ بَثَا الرَّشِيدُ عَلَى رُكْبَتِهِ وَعَانَقَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ:

حضرت فرمود: خدا به تو و اموالت برکت دهد ، من نه از مال تو درهمی و نه
از این زمین (ها) چیزی دریافت کنم . صله و احسان (وارادت) تو را پذیرفتم .
خداآند هادی تو باشد ! برگرد و در اینباره دیگر به من مراجعه نکن . او هم
دست حضرت را بوسید و برگشت [(این خبر در نسخه عتیقه نبوده) ۱۱] .

۱۲- ریان بن شبیب گوید: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه، اهل
بیت ﷺ را دوست می داشتم ولی برای تقریب یافتن نزد هارون، در مقابل او
نسبت به آنان اظهار کینه و دشمنی می کردم.

و زمانی که هارون به حج رفت، من و امین و قاسم به همراه او بودیم، در
مدینه مردم برای دیدن خلیفه، نزد او می آمدند و آخرین کسی که به دیدار او آمد
موسی بن جعفر بود. زمانی که چشم هارون به او افتاد چاچجا شدو به او خیره گشت
تا آنکه به اتاق که هارون در آنجا بود، داخل شد. وقتی نزدیک آمد، هارون بسر
دو زانو شد و اورا در بغل گرفت و سپس رو به او کرده، گفت: حال شما چطور

۱- ما بین المعقوفین، الذي بالرقم ۱۱ غير موجود في العتقة.

كَيْفَ أَنْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ وَ كَيْفَ عِيَالُكَ وَ عِيَالُ أُبِيكَ؟ كَيْفَ أَنْتُمْ، مَا حَالُكُمْ؟ فَمَا زَانِ يَسْأَلُهُ عَنِ هَذَا وَ أَبُو الْحَسَنِ يَقُولُ: حَيْرٌ حَيْرٌ، فَلَمَّا قَامَ أَرَادَ الرَّشِيدُ أَنْ يَتَهَفَّضَ، فَاقْسَمَ [عَلَيْهِ] أَبُو الْحَسَنِ فَأَقْعَدَهُ وَ عَانَقَهُ، وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ وَدَعَهُ، وَ قَالَ الْمَأْمُونُ: كُثُرَ أَبْرَأُ لِدِ أَبِي عَلَيْهِ.

فَلَمَّا خَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَلَّتْ لِأَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ رَأَيْتُكَ عَمِيلَتْ بِهَذَا الرَّجُلِ شَيْئًا مَا رَأَيْتُكَ قَتْلَةً بِأَحَدٍ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ لَا يَبْنِي هَاشِمٌ! فَمَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: يَا بُنْتَيْ هَذَا وَارِثُ عِلْمِ الشَّبَيْنِ، هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِيْنِ مُحَمَّدٌ، إِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَ هَذَا، قَالَ الْمَأْمُونُ: فَحِسَبَتِيْنِ أَنْفَرَسَ فِي قَلْبِي مَحْبَّتُهُمْ.

۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٰ مَا جَلَّوْيَهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ: لَمَّا

است يَا أَبا الْحَسَنِ؟ عِيَالَ وَ فَرِزَنْدَاتَانَ چَطُورَ هَسْتَنَد؟ عِيَالَ وَ فَرِزَنْدَانَ پَدْرَتَانَ چَطُورَنَد؟ چَطُورِید، اوْضَاعَ وَاحِوالَ چَطُورَ است؟

وَ دَائِمًا از این قبیل سُؤالها می کرد و حضرت می فرمود: خوب است، و زمانی که برای رفقن، از جا برخاست، رشید خواست برخیزد که حضرت او را قسم داد و برجا نشاند و او را در بغل گرفت و خدا حافظی کرد.

مأمون ادامه داد: من از سایر برادرانم، نسبت به پدرم جسورتر و جریء تر بودم. بعد از رفقن موسی بن جعفر به پدرم گفت: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! با این مرد رفتاری کردم که با هیچیک از اولاد و احفاد مهاجرین و انصار و بنی هاشم، چنین نکردی. این مرد که بود؟ هارون گفت: پسرم! او، وارث علم تمام پیامبران است، او موسی بن جعفرین محمد است، اگر علم صحیح را می خواهی، نزد او است. مأمون گفت: از آن وقت، محبت آنان در دلم ریشه دوانید.

۱۳- عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ از پُدْرَشْ گُوِيد: از یکی از شیعیان شنیدم که

حَبَسَ الرَّشِيدُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيلُ، فَخَافَ نَاجِيَةً هَارُونَ أَنْ يَقْتُلَهُ، فَجَدَّدَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ظَهُورَةً فَأَسْتَفَلَ بِوَجْهِهِ الْقِبْلَةَ وَصَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ دَعَا بِهِنِّي الدَّعَوَاتِ: فَقَالَ: «يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَخَلْضِنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخْلِصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَقْلٍ وَطِينٍ (وَمَا يُعِدُّ) وَيَا مُخْلِصَ الْلَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ، وَيَا مُخْلِصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَرَحِيمٍ وَيَا مُخْلِصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَالْحَجَرِ، وَيَا مُخْلِصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَخْشَاءِ وَالْأَمْعَاءِ خَلْضِنِي مِنْ يَدِي هَارُونَ».

می گفت: وقتی هارون، موسی بن جعفر علیهم السلام را زندانی کرد، حضرت، شب هنگام، از جهت هارون در ترس بودند که مبادا ایشان را بکشد. لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت غماز خواندند و سپس

دست به دعا برداشت، چنین گفتند:

«يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَخَلْضِنِي مِنْ يَدِهِ، يَا مُخْلِصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَقْلٍ وَطِينٍ، وَيَا مُخْلِصَ الْلَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ، وَيَا مُخْلِصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَرَحِيمٍ وَيَا مُخْلِصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَالْحَجَرِ، وَيَا مُخْلِصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَخْشَاءِ وَالْأَمْعَاءِ، خَلْضِنِي مِنْ يَدِي هَارُونَ».

(یعنی: ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین خارج می کنی! ای که آتش را از

۱- اشاره به آیه شریفه ۶۶ سوره نحل است. ترجمه آیه تقریباً چنین می باشد: «از شکم چهار پایان از بین خون و سرگین، شیری خالص و گوارا بیرون می آورم». و علت اینکه فرموده است شیر را از بین خون و سرگین خارج می کنیم این است که سرگین در شکم است و پستان چهار پایان در قسمت عقب شکم نزدیک پاهای قرار دارد و شریانها و وریدها شکم و پستان را إحاطه کرده است. ولذا به این اعتبار، خداوند می فرماید از به

قال: فَلَمَّا دَعَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِذِهِ الدَّعْوَاتِ أَتَى هَارُونَ رَجُلٌ أَشْوَدُ فِي مَنَامِهِ، وَبِيَدِهِ سَيْفٌ قَدْ سَلَّمَ، فَوَقَتْ عَلَى رَأْسِ هَارُونَ وَهُوَ يَقُولُ: يَا هَارُونَ أَظْلِيقُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَإِلَّا ضَرَبْتُ عِلَاؤَتَكَ بِسَيْفِي هَذَا، فَخَافَ هَارُونُ مِنْ هَيْبَتِهِ، ثُمَّ دَعَا الْحَاجَبَ فَجَاءَ، فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى السَّجْنِ فَأَظْلِيقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ، قَالَ: فَخَرَجَ الْحَاجَبُ فَتَرَعَ بَابَ السَّجْنِ فَأَجَابَهُ صَاحِبُ السَّجْنِ، فَقَالَ مَنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُو مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ فَأَخْرِجْهُ مِنْ سِجْنِكَ وَأَظْلِيقْ عَنْهُ، فَصَاحَ السَّجْنَانُ: يَا مُوسَى إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُوكَ.

فَقَامَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدْعُورًا فَزِعًا، وَهُوَ يَقُولُ: لَا يَدْعُونِي فِي جَوْفِ هَذَا

آهن و سنج بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج
منی کنی! مرا از دست هارون نجات بده.^(۱)

راوی می گوید: وقتی حضرت موسی بن جعفر طیفلاً این دعاها را خواند، هارون در خواب مردی سیاه پوست را دید که بسراغش آمده و شمشیری در دست دارد که از نیام بیرون کشیده و بالای سرش ایستاده است و می گوید: هارون! موسی بن جعفر را از حبس آزاد کن و گرنه، گردفت را با این شمشیر می زنم. هارون از هیبت آن مرد وحشت کرده، دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر طیفلاً را آزاد کن.

راوی ادامه داد: دربان به سمت زندان حرکت کرد، به زندان رسید و در زد، مأمور زندان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی بن جعفر را فراخوانده است او را بیرون بیاور و آزادش کن. زندانبان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تورا فراخوانده است. حضرت موسی بن جعفر - علیهم السلام - ترسان و نگران از جا

سین خون و سرگین و شیر خالص بیرون می آورم.

۱- شاید اشاره به این حقیقت باشد که روح در هنگام مرگ از بدن خارج می شود کما اینکه فرموده است: «اذا بلغت الحلقوم» - واقعه ۸۳ (آن زمان که روح به حلقوم برسد).

اللَّيْلِ إِلَّا لِشَرِّ يُرِيدُهُ بِي، فَقَامَ بِأَكِيَا حَزِينًا مَغْمُومًا آيْسًا مِنْ حَيَاتِهِ فَجَاءَ إِلَى هَارُونَ وَهُوَ تَرْمِعَدُ فَرَأَيْصُهُ ، فَقَالَ: سَلَامٌ عَلَى هَارُونَ، فَرَدَ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ هَارُونُ: نَاسَدْتُكَ بِاللَّهِ هَلْ دَعْوَتَ فِي جَوْفِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ بِدَعْوَاتِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: جَدَّذُ ظَهُورًا، وَصَلَّيْتُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، وَرَفَعْتُ ظَرْفِي إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي خَلْصِنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ وَشَرِّهِ - وَذَكَرَ لَهُ مَا كَانَ مِنْ دُعَائِيهِ - فَقَالَ هَارُونُ: قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَكَ، يَا حَاجِبُ أَظْلِيقٍ عَنْ هَذَا.

ثُمَّ دَعَا بِخَلْعٍ فَخَلَعَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا وَحَمَلَهُ عَلَى فَرَسِيهِ وَأَكْرَمَهُ وَصَرَّرَهُ نَدِيمًا

برخاست و گفت: حتماً تصمیم بدی در مورد من گرفته است که در این دل شب مرا فراخوانده است، حضرت گریان و اندوهگین و ناامید از حیات خود، برخاست و با اندامی لوزان به نزد هارون رفت (مترجم گوید: این اوصاف و حالات از یک مرد الهی عادی که دلش بیاد خدا آرام گرفته، بسیار بعید است چه برسد به مقام شامخ ولایت مطلقه الهیه، ناچار باید بگوئیم این عبارات را راوی و یا بعضی نسخ از جانب خود برای آب و تاب دادن به قضیه، به اصل داستان افزوده اند و یا خبر بی جزاف نیست).

حضرت فرمود: سلام بر هارون، هارون نیز جواب سلام حضرت را داد و گفت: ترا به خدا قسم می دهم آیا امشب دعا کرده ای؟ حضرت فرمود: بله، هارون پرسید: چه دعایی؟ حضرت فرمود: تجدید وضوء کردم و چهار رکعت نماز خواندم و سربه آسمان بلند کردم و گفتم: یا سیدی خلصنی میں ید هارون. - و تا آخر دعا را ذکر فرمود.

هارون گفت: خداوند دعایت را مستجاب کرد، ای دربان! او را آزاد کن! سپس چند خلعت طلبید و سه عدد از آنها را به حضرت پوشاند و اسب خود را به

لِنَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَاتِ الْكَلِمَاتِ، فَعَلَمَهُ، قَالَ: فَأَظْلِقْ عَنْهُ وَسَلِّمْ إِلَى
الْحَاجِبِ لِيُسَلِّمْ إِلَى الدَّارِ وَيَكُونُ مَعَهُ قَصَارَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
كَرِيعًا شَرِيفًا عِنْدَ هَارُونَ، وَكَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ خَمِيسٍ إِلَى أَنْ حَبَسَهُ
الثَّانِيَةَ، فَلَمْ يُظْلِقْ عَنْهُ حَتَّى سَلَمَهُ إِلَى السَّيِّدِي بْنِ شَاهَكَ وَقُتِلَهُ بِالسَّمِّ.

۱۴- حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٌ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ حَاتَمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
بَعْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْخَرْزِيُّ أَبُو الْعَبَاسِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا
الشَّوَّابِانِيُّ، قَالَ: كَانَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِضَعْعَةِ عَشْرَةَ
سَنَةً كُلَّ يَوْمٍ سَجَدَهُ بَعْدَ ابْيَاضِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ، فَكَانَ هَارُونُ
رُبَّمَا صَبَعَ سَطْحًا يُشَرِّفُ مِنْهُ عَلَى الْحَبْسِ الَّذِي حُبِسَ فِيهِ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ يَرُى أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا، فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: يَا رَبِيعَ مَا
ذَلِكَ الشُّوْبُ الَّذِي أَرَاهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا

ایشان داد و ایشان را گرامی داشت و احترام نمود و ندیم و همدم خویش گرداند.
سپس گفت: آن دعاها را برایم بخوان، حضرت آنها را به او تعلم فرمود.

راوی ادامه داد: هارون حضرت را آزاد کرد و به دربانش سپرد تا ایشان را
به منزل برساند و همراه او باشد، و موسی بن جعفر علیهم السلام در نزد هارون از احترام
و اکرام برخوردار بودند و هر پنجشنبه نزد هارون می رفتند تا اینکه یکبار دیگر
هارون ایشان را دستگیر کرد و دیگر آزادشان نکرد تا بالآخره ایشان را بسندی بن.
شاهک سپرد و او آنحضرت را با اسم شهید کرد.

۱۴- ثوبانی گوید: روشن حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام در بیش از ده سال
(دوران حبس) این بود که بعد از طلوع آفتاب به سجده می رفت و این سجده تا
هنگام ظهر طول می کشید، و گاهی هارون به پشت بامی که مشرف به زندان
بود می آمد و حضرت را در حال سجده می دید، (روزی) به ربیع گفت: آن
لباس چیست که من هر روز آن را در آن محل می بینم؟ ربیع گفت: یا

ذَلِكَ بِشَوَّبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ سِجْدَةٌ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى
وَقْتِ الْزَّوَالِ، قَالَ الرَّبِيعُ: فَقَالَ لِي هَارُونُ: أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانٍ بَنِي هَاشِمٍ،
قُلْتُ: فَمَا لَكَ قَدْ خَسِيَّتَ عَلَيْهِ فِي الْحَبْسِ؟! قَالَ: هَيْهَا لَأُبَدِّيَ مِنْ ذَلِكَ!

* (باب الأخبار التي رویت في صحّة وفاة أبي إبراهیم موسی) *

* (ابن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين علیهم السلام) *

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ:
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ رَ
مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ يَقْطِينِ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَنِ، عَنْ أَبِيهِ
عَلَيِّ بْنِ يَقْطِينِ، قَالَ: اسْتَدْعِي الرَّشِيدَ رَجُلاً يُظْلِلُ بِهِ أَمْرَأَيِ الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ زَ

امیر المؤمنین! این، لباس نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز بعد از طلوع خورشید تا هنگام ظهر در سجدہ بر می برد، ربع ادامه داد: هارون گفت: او از رهبان و عباد بنی هاشم است، گفتم: پس چرا اینطور در زندان بر او سخت می گیری؟ گفت: آه، چاره‌ای جز این ندارم^(۱).

باب ۸

﴿أخباری که در صحت وفات موسی بن جعفر ﴿عليه السلام﴾ روایت شده﴾

۱- از علی بن یقطین روایت شده است که: هارون الرشید بدنبال کسی می گشت که بتواند بتوسط او، از عزت و احترام موسی بن جعفر بکاهد و در بحث مُجابش کند و ایشان را در مجلس خجل نماید، مردی جادوگر

۱- لازم بتدکر است که: طبق روایت خود صدق (ره) و دیگران، امام کاظم علیه السلام در او اخر سال ۱۷۹ هـ در مدینه توسط عمال هارون و به دستور او دستگیر شدند و شهادت آن بزرگوار در سال ۱۸۳ هـ ق بوده است. و با این حساب اگر تمام این مدت را نیز، حضرت در جسی گذرانده باشدند مجموع اسارت آن بزرگوار سه سال و اندی خواهد بود، که البته مقداری از این مدت را نیز حضرت آزاد بودند و مقداری را نیز در خانه فضل بن یحیی، در آسایش نسبی ولی تحت نظر بر می بردند. و ضمناً ربع حاجب منصور بوده و در سال ۱۶۹ هـ از دنیارفته است.

جعفر^{عليه السلام} يَخْجَلُهُ. وَيَقْطَعُهُ فِي الْمَجْلِسِ، فَانْتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مُعَزَّمٌ فَلَمَّا أَخْضَرَتِ الْمَايِّدَةَ عَمِلَ نَامُوسًا عَلَى الْخُبْرِ، فَكَانَ كُلُّمَا رَأَمَ أَبُو الْحَسَنَ تَنَاؤلَ رَغِيفٍ مِنَ الْخُبْرِ طَارَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَاسْتَفَرَ هَارُونَ الْفَرَّاحُ وَالضَّحْكُ لِذِلِّكَ، فَلَمَّا يَلْبَثْ أَبُو الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى أَسْدِ مُصَوَّرٍ عَلَى بَعْضِ السُّتُورِ قَالَ لَهُ: يَا أَسْدُ خُدُودِ اللَّهِ، قَالَ: فَوَتَبَتْ يَلْكَ الصُّورَةُ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنِ السَّبَاعِ، فَاقْتَرَسَتْ ذِلِّكَ الْمُعَزَّمَ، فَخَرَّ هَارُونُ وَنَدَمَاوَهُ عَلَى وُجُوهِهِمْ مَعْشِيَّاً عَلَيْهِمْ فَطَارَتِ عُقُولُهُمْ خَوْفًا مِنْ هَوْلٍ مَارَأُوا، فَلَمَّا أَفَاقُوا مِنْ ذِلِّكَ، قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا سَأَلْتُ الصُّورَةَ أَنْ تَرُدَ الرَّجُلَ، فَقَالَ: إِنْ كَانَتْ عَصَمًا مُوسَى رَدَتْ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ جِبَالِ الْقَوْمِ وَعَصَيَّهُمْ، فَإِنْ هَذِهِ الصُّورَةُ تَرُدُّ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَكَانَ ذِلِّكَ أَعْمَلَ الْأَشْيَاءِ فِي إِفَائَةِ نَفْسِهِ].

برای این کار داوطلب شد. وقتی سفره را پنهن کردند، بر نان جادویی خواند که هر وقت حضرت موسی بن جعفر^{عليه السلام} می خواستند قطعه نانی بردارند، نان از مقابل حضرت، پر می کشید! هارون از خنده و شوق و شعف در جای خود آرام و قرار نداشت. حضرت نیز بلا فاصله رو به عکس شیری که روی یکی از پرده‌ها بود کرده، فرمودند؛ ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. راوی می گوید: آن عکس به صورت یک شیر در تنه بسیار بزرگ درآمد و به سمت مرد جادوگر پرید و او را درید، هارون و اطرافیانش از هول آنچه دیده بودند، همگی غش کرده، به روی زمین افتادند، وقتی به هوش آمدند هارون به حضرت موسی بن جعفر^{عليه السلام} عرض کرد. شما را قسم می دهم به حقی که بر شما دارم، از این عکس بخواهید آنمردا برگرداند، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی، آن عصاها و طنابها بایی را که بلعیده بود، برگرداند، این عکس نیز آن مرد را برخواهد گرداند. راوی گفت: این مسأله مهمترین عامل برای شهید شدن حضرت بود . [توضیح: لازم است ذکر است که فاضل معاصر جناب آفای حاج سید مهدی]

لا جوردی لِلَّهِ دُرْه مصحح و محسن چاپ حروفی این کتاب بسال ۱۳۷۸ قمری در حاشیه اشاره‌ای دارند که این خبر در نسخه عتیقه نیست و با عنوان باب هم بیگانه و نامریوط است. حقیر گوید: از اینکه ارتباطی با عنوان باب ندارد، معلوم میشود که بعداً این مطلب که شبیه به تاریخ و داستان است اضافه شده و شخصیکه آنرا ساخته و پرداخته نتوانسته جای آنرا بشناسد، لذا در بابیکه مربوط بصحت وفات امام علیه السلام است آنرا اورده است. و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرحمه بزرگتر از این است که محل خبر را تشخیص ندهد و مطلبی که مربوط به معجزات است بدون مناسبت، در باب «صحت وفات» بیاورد، و بعلاوه بعيد است امام کاظم علیه السلام که مصادق ائم «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» می‌باشد، و در باره پیروان آن حضرت خداوند می‌فرماید «وَإِذَا مَا عَصَبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» مرد نادان و جاهلی را که خود آلت دست هارون ناصبی شده است بدون موعظه و روشنگری و نصیحت و توجه دادن او برشتی کار و محرومیت نهمش، با چنین وضعی ناهنجار عقوبت کند و بقتل رساند، با اینکه در اسلام عذاب و عقوبت حتی قتال دفاعی پیش از اتمام حجت بر عدو نبوده و نیست. و «أَشَدَّ أَعْذَابَهُ عَلَى الْكُفَّارِ» که از صفات مؤمنین است بعد از اتمام حجت می‌باشد نه قبل از آن، و در این داستان کار اینچنین نیست، و کسانی که تا اندازه‌ای معرفت و شناخت از خاندان عصمت و حجج الهی علیهم السلام دارند و نور ولایت قلب آنان را روشن ساخته مشکل است چنین داستانها را بصرف اینکه معجزه‌ای در آن نقل شده و در مقابل، امام را با افراد معمولی و استقامه برابر دانسته، پذیرند، امام علیه السلام در اینجا بگونه هنامش «کلیم الله» موسی بن عمران سحر ساحران را باید باطل می‌ساخت که عصایش «تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» بود، نه نابود کننده ساحریا ساحران، آنهم قبل از اتمام حجت، وبالآخره برای آنسته از افراد که این مطلب

۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقَطْنَيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطْبِيَّةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَةِ مِنْ كَانَ يُقْبَلُ قَوْلُهُ: قَالَ: لِي: رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ تُفْرِوْنَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطْ فِي نُسُكِهِ وَفَضْلِهِ، قَالَ: قُلْتُ مَنْ؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: جُمِعْنَا أَيَّامَ السَّيْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ وَنَحْنُ ثَمَانُونَ رَجُلًا فَأَذْنَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا السَّيْدِيُّ: يَا هُولاءِ اتَّظَرُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَرْغُمُونَ أَنَّهُ فَعَلَ بِهِ مَكْرُوْهٌ، وَ يُكْرِيْوْنَ فِي ذَلِكَ، وَ هَذَا مَنْزِلَهُ وَ فِرَاشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيقٍ، وَ

را بعنوان معجزه امام اهمیت می دهند، توجه به این نکته لازم است که اساساً معجزات را خداوند پدرخواست اولیاء خود و بدست آنان در مقام تَحَدِّی و إثبات حُجَّت آنان اجرا می کند، و او يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْكُمُ مَا يُرِيدُ است، و بر هر چیز تواناست، و موسی بن جعفر علیهم السلام با موسی بن عمران علیهم السلام در اعجاز فرق ندارند هر دو حجت خدایند و دارای عصمت، لذا معجزه چندان مسئله ای نیست که انسان برای اهمیت آن ناچار بپذیرفت مطلقاً نادرست و خلاف حق باشد. انتهی آنچه استاد غفاری دیگته کردند «العلم عنده الله».

۲- حسن بن محمد بن بشار از مردمی از اهالی قطیعة الرّبیع که سُنّی مذهب و در عین حال راستگو بود نقل کرده است که آن مرد چنین گفت: من بعضی از سادات را که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند، دیده ام ولی همانند او در فضل و تقوی و عبادت ندیده ام، حسن بن محمد گوید: گفتم: منظورت کیست؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت: ما هشتاد نفر بودیم که در نزد سندی بن شاهک جمع شدیم و او ما را بر موسی بن جعفر علیهم السلام وارد کرد و گفت: به این مرد نگاه کنید. آیا برای او اتفاق افتاده است؟ مردم می پندارند که نسبت به او کار خلافی انجام

لَم يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءاً وَ إِنَّمَا يَتَنَاهِرُ أَنْ يَقْدَمَ فِي نَاظِرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ هَاهُوَ ذَا صَحِيحٌ فَسْلُوْهُ.

فَقَالَ: أَمَا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِيَّةِ فَهُوَ عَلَىٰ مَا ذَكَرَ، غَيْرَ أَنِّي أَخْبَرُكُمْ أَيْمَانَ الْكَفَرِ؛ أَنِّي قَدْ سُمِّيْتُ فِي تِسْعَ تَمَرَاتٍ، وَ أَنِّي أَخْضَرُ عَدَا، وَ بَعْدَ عَدِّ أَمْوَاتٍ. قَالَ: فَتَنَاهِرْتُ إِلَى السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ وَ يَضْطَرِبُ مِثْلَ السَّعْفَةِ قَالَ الْحَسَنُ: وَ كَانَ هَذَا الشَّيْخُ مِنْ خِيَارِ الْعَامَةِ، شَيْخٌ صَدُوقٌ مَقْبُولٌ الْقَوْلُ، ثَقَةٌ جَدِّاً عِنْدَ الثَّالِثِ.

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الظَّالِقَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَطْعَيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ التَّخَاسُ الْعَدْلُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ -

شده است، و بسیار از این سخن‌ها می‌گویند، این منزل او است، این جایگاه او است، در آسایش و بدون هیچ سختی و ناراحتی، و امیرالمؤمنین نسبت به او هیچ خیال بدی نداشتند؛ بلکه منتظر او هستند که نزد ایشان بروند و با ایشان مناظره کند، کاملاً صحیح و سالم است، از خودش پرسید!

راوی گوید: حضرت فرمودند: بله از نظر آسایش، همانطور است که می‌گوید، ولی برایتان بگویم که من با آن خرما مسموم شده‌ام، فردا بدنم کبود می‌شود و پس فردا خواهم مرد.

راوی گوید: به سندی بن شاهک نگاه کردم اندامش همچون بید می‌لرزید. حسن بن محمد گوید: و این مرد سُنی از افراد خوب و راستگو و در نزد مردم بسیار قابل اطمینان بود.

۳- عمرین واقد گوید: شبی در بغداد بودم که سندی بن شاهک کسی را

وَاقِدٌ قَالَ أَرْسَلَ إِلَيَّ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ وَأَنَا بِبَغْدَادِ -
يَشَّهِدُ حَضِيرَتِي، فَخَشِيتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لِسُوءِ يُرِيدَةِ بَنِي، قَالَ فَأَوْصَيْتُ عِيَالِي
بِمَا احْتَجَتُ إِلَيْهِ، وَقُلْتُ: «إِنَّا إِلَلَهُ وَإِنَّا إِلَلَهُ رَاجِعُونَ» ثُمَّ رَكِبْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَيْتُ
مُقْبِلًا قَالَ: يَا أَبا حَفْصٍ لَعَلَّنَا أَرْعَبْنَاكَ وَأَفْرَغْنَاكَ؟! قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ فَلَيْسَ
هُنَاكَ إِلَّا خَيْرٌ، قُلْتُ: فَرَسُولُنَا تَبَعَثَ إِلَى مَنْزِلِي يُعْبَرُ هُمْ بِخَبَرِي، قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ
قَالَ: يَا أَبا حَفْصٍ: أَتَدْرِي لَمْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: أَتَعْرَفُ مُوسَى بْنَ -
جَعْفَرٍ؟ قُلْتُ: إِنَّمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْرِفُهُ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ صَدَاقَةٌ مُثْدَّةٌ دَهْرٌ، قَالَ: مَنْ
هُبَهُنَا بِبَغْدَادِ تَعْرِفُهُ مِمَّنْ يُقْبِلُ قَوْلَهُ؟ فَسَمِّيَتْ لَهُ أَقْوَامًا، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْمَاتِكَ، قَالَ: فَبَعْثَتْ فَجَاءَهُمْ كَمَا جَاءَنِي قَالَ: هَلْ تَعْرِفُونَ قَوْمًا
يَعْرِفُونَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ؟ فَسَمِّوْا لَهُ قَوْمًا فَجَاءَهُمْ، فَأَضْبَخْنَا وَنَخْنُ فِي

بُخانه ام فرستاد و مرا فراخواند ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، مطالibi را
که نیاز داشتم به خانواده ام وصیت نودم و گفت: «إِنَّا إِلَلَهُ وَإِنَّا إِلَلَهُ رَاجِعُونَ».
سپس حرکت کردم.

وقتی مرا دید، گفت: يَا أَبا حَفْصٍ! مُثْلِ أَيْنَكَهُ تُرَا تَرْسَانِدِيم. گفت: بله
گفت: نه، برای کارِ خیری ترا فراخوانده ام، گفت: پس کسی را به خانه ام
بفرست تا مطلب را برای آنها بگوید و آنها از نگرانی درآیند، گفت: باشد.

سپس گفت: يَا أَبا حَفْصٍ! آیا می دانی برای چه به دنبالت فرستاده ام؟
گفت: نه، گفت: آیا موسی بن جعفر را می شناسی؟ گفت: بله، می شناسم و از
مدتها پیش با هم دوست بوده ایم، گفت: در بغداد، از کسانی که او را بشناسند و
مردم نیز حرف شان را پذیرند، چه کسانی را می شناسی؟ تعدادی را نام بردم، و
در دلم اینطور افتاد که حضرت فوت کرده اند، سیندی، آنان را احضار کرد و
گفت: آیا کسانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ آنها نیز افرادی

الدارِ نَيْفٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا مِّنْ يَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ قَدْ صَحِبَهُ.

قَالَ: ثُمَّ قَامَ وَ دَخَلَ وَ صَلَّيْنَا فَخَرَجَ كَاتِبُهُ وَ مَقْعِدُهُ طُومَارٌ وَ كَتَبَ أَسْمَاءَنَا وَ مَنَازِلَنَا وَ أَعْمَالَنَا وَ حُلُولَنَا، ثُمَّ دَخَلَ إِلَى السَّيْدِي، قَالَ: فَخَرَجَ السَّيْدِي فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: قُمْ يَا أَبا حَفْصٍ، فَنَهَضْتُ وَ نَهَضَ أَصْحَابُنَا وَ دَخَلْنَا، فَقَالَ لِي: يَا أَبا حَفْصٍ اكْشِفِ الشُّوْبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتُهُ مَيْتًا، فَبَكَيْتُ وَ اسْتَرْجَعْتُ.

ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: انْظُرُوا إِلَيْهِ، فَذَنَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: تَشَهِّدُونَ كُلُّكُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِنْ مُحَمَّدٌ؟ قَالَ: قُلْنَا: نَعَمْ نَشَهِّدُ أَنَّهُ

را نام بردنده، سیندی آنها را نیز احضار کرد و تا صیبح، حدود پنجاه و اندی از افرادی که حضرت را می‌شناختند و مُذکَّر با او بودند، در تزدی سیندی بن شاهک، جمع شده بودند.

عُمرین واقد ادامه داد: سپس، سیندی بن شاهک برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نیز نماز خواندیم، سپس کاتبش به همراه یک طومار از اتاق بیرون آمد و اسمی، آدرس، شغل و اوصاف ما را نوشت، و مجدداً به نزد سیندی رفت، آنگاه سیندی از اتاق بیرون آمد و با دست به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا آبا- حفص! من بلند شدم و سایرین نیز برخاستند، همگی به اتاق وارد شدیم، به من گفت: پارچه را از صورت موسی بن جعفر کنار بزن، پارچه را کنار زدم دیدم حضرت فوت کرده‌اند، اشک از چشم‌انم جاری شد و گفتم: «إِنَّا إِلَهُ وَ إِنَّا إِلَهُ رَاجِعُونَ».

سپس گفت: همگی نگاه کنید، همه، یکی، یکی جلو رفتند و نگاه کردند. آنگاه گفت: آیا همه شهادت می‌دهید که این، موسی بن جعفر بن محمد است، عمرین واقد گوید: گفتم: بله، شهادت می‌دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِنَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عُلَمَاءُ اطْرَأُ عَوْرَتَهُمْ مِنْ دِيَارِهِ وَأَكْشِفُهُ، قَالَ: فَقَعَلَ، قَالَ: أَتَرُونَ بِهِ أَثْرًا شُكْرُونَة؟ فَقَلَّا: لَا، مَا تَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا نَرَاهُ إِلَّا مَيَّتًا، قَالَ: فَلَا تَبْرُحُوا حَتَّى تُغَسِّلُوهُ وَتُكَفِّرُوهُ [وَتَدْفِنُوهُ] قَالَ: فَلَمْ تَبْرُحْ حَتَّى غُشَّلَ وَكُفَّنَ وَخُمِلَ [إِلَى الْمُصَلَّى]، فَصَلَّى عَلَيْهِ الشَّهِيدِيُّ بْنُ - شَاهِكَ وَدَفَتَاهُ وَرَجَعُنَا.

وَكَانَ عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، مَيَّيْ، كَيْفَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ حَيٌّ وَأَنَا ذَفَنْتُهُ.

۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيْيَ بْنِ زَكَرِيَا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو -
عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَثَابِ بْنِ -

عليهم السلام است.

سپس به غلامش گفت: دستمالی به روی عورتش بینداز و پارچه را تماماً کنار بزن، غلام دستور را انجام داد، سندی گفت: آیا اثر بدی (جراحت یا اثر سم یا خفگی وغیره) در او می بینند؟ گفتم: نه، از نظر ما به مرگ طبیعی مرده است. گفت: اینجا را ترک نکنید تا خود او را غسل داده، کفن کنید و دفن نمائید.

عمر بن واقد گفت: ما در آنجا باقی ماندیم و حضرت را غسل داده، کفن کردیم. سپس حضرت را به مصلی بردنده و سندی بن شاهک بر آن حضرت نماز خواند و ما ایشان را دفن کرده و برگشتم.

و عمر بن واقد پیوسته می گفت: در مورد موسی بن جعفر عليه السلام هیچ کس از من آگاه‌تر نیست، چگونه می گویند: او زنده است و حال آنکه من خودم او را دفن کردم؟

۵- عتاب بن اسید از قول عده‌ای از بزرگان اهل مدینه نقل کرده است که:

أَسْيَدٌ، عَنْ جَمِاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: لَمَّا مَضَى خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً مِنْ مُلْكِ الرَّشِيدِ اسْتُشْهِدَ وَلِيُّ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَسْمُومًا، سَمَّهُ السَّنْدِيُّ ابْنُ شَاهَكَ بِأَمْرِ الرَّشِيدِ فِي الْجَبَسِ الْمَعْرُوفِ بِدارِ الْمُسَيْبَ بِبَابِ الْكُوفَةِ، وَفِيهِ السَّدْرَةُ، وَمَضَى إِلَى رَضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَرَامَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِخَمْسِ خَلْوَنَ^(۱) مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثَةِ وَثَمَائِينَ وَمِائَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَقَدْ تَمَّ عُمْرُهُ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَتُرْبَتُهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بِبَابِ التَّبَنِ فِي الْمَقِيرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قَرِيشٍ.

۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدُوسِ الْعَطَّارِ التَّيسَابُورِيِّ بِتَبَيْسَابُورِ فِي شَعَبَانَ سَنَةِ اثْتَتِينَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِيَّمَائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتْبَيَّةَ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّيسَابُورِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْرِيفِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تَوْقِيَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي يَدِ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ، فَحُمِّلَ عَلَى نَعْشَرَ

بعد از گذشت ۱۵ سال از خلافتی هارون الرشید، ولی خدا، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توسط سندی بن شاهک مسموم و شهید شدند و این کار به دستور هارون و در زندان معروف به «دارالمسیب» در «باب الکوفة» که سدره در آن قرار دارد، واقع شد، آنچنان در روز جمعه، پنجم ربیع سال ۱۸۳ هجری، به جوار حق شتافت و عمر شریف شان ۴۵ سال بود و قبر شریف شان در غرب مدینه السلام در «باب التبن» در گورستان معروف به «مقابر قریش» قرار دارد.

۵- حسن بن عبد الله صیریق از قول پدرش گفت: موسی بن جعفر علیه السلام در زندان سندی بن شاهک وفات یافت و حضرت را برتابوی گذاشته و نداء

۱- در خبر هفتم همین باب بجای «خلون»، «تبین»، «آمده» و همچنین در مصباح شیخ بیست و پنجم ماه ربیع آمده و یکی از ایندو ناریخ صحیح میاشد، و ظاهر لفظه، لخمس و عشرين «که در مصباح آمده با عشرين» اضافه شده و یا اینکه در این اخبار افتاده. (استاد غفاری)

وَنُودِيَ عَلَيْهِ: هُذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَأَغْرِفُوهُ، فَلَمَّا أَتَيَ بِهِ مَجْلِسُ الْشُّرُطَةِ أَقَامَ أَرْبَعَةَ نَفَرٍ، فَنَادَوْا: «أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الْخَبِيثَ بْنَ الْخَبِيثِ، فَلِمَّا خَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ قَصْرِهِ إِلَى الشَّرْطَةِ، فَسَمِعَ الصَّيَاحَ وَالضَّوْضَاءَ، فَقَالَ لِغَلْمَانِهِ وَلِوَلِدِهِ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: السَّيِّدُ بْنُ شَاهَكَ يُنَادِي عَلَى مُوسَى بْنَ - جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى نَعْشِهِ، فَقَالَ لِوَلِدِهِ وَغَلْمَانِهِ: يُوشَكُ أَنْ يُفْعَلَ هَذَا بِهِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، فَإِذَا عَبَرَ بِهِ فَأَنْزَلُوا مَعَ غَلْمَانِكُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ، فَإِنْ مَا نَعُوكُمْ فَاقْسِرُوهُمْ وَخَرُّقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ، فَلَمَّا عَبَرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ فَأَخْذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَضَرَبُوهُمْ وَخَرُّقُوا عَلَيْهِمْ مِنْ سَوَادِهِمْ وَوَضَعُوهُ فِي مَفْرَقِ أَرْبَعَةِ طُرُقٍ وَأَقَامَ الْمُنَادِيَنَ يُنَادِيُونَ: أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الطَّيْبَ بْنَ الطَّيْبِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ

کردند: این امام رافضی (شیعه) هاست، او را بشناسید، وقتی آن بزرگوار را به محل شرطه‌ها (پاسگاه پلیس) آوردند، چهار نفر را برابر داشت تا صدا بزنند هر کس می‌خواهد خبیث ابن خبیث (العياذ بالله) را ببیند، بباید، در این هنگام سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) از قصرش بیرون آمد و به کنار شرط رفت و داد و فریاد و غلغله به گوشش رسید، از غلامان و کنیزانش پرسید: چه خبر است؟ گفتند: سندی بن شاهک بر جنازه موسی بن جعفر نداء می‌کند، او به غلامان و فرزندانش گفت: آنها بزودی به قسمت غرب (شهر) می‌روند وقتی از آنجا عبور کردند با غلامان خود به آنجا بروید و جنازه را از دست آنها بگیرید، اگر مقاومت کردند، آنها را بزنند و لباسهای سیاهشان (یعنی درجه و لباسهای فرم آنها) را پاره کنید.

وقتی جنازه را از آن قسمت عبور دادند، غلامان به آنجا رفتند و آنها را زدند و لباسهای فرمیشان را پاره کردند و جنازه آنحضرت را گرفتند و بر سر چهار راه قرار دادند و منادیان نداء در دادند: هر کس می‌خواهد طیب بن طیب موسی بن

(عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَلَيَخْرُجَ، وَ حَضَرَ الْخَلْقُ وَ غُشَّلَ وَ حُنُوطَ بِحُنُوطِ فَانِيرَ وَ كَفَّةً بِكَفَنٍ فِيهِ حِبْرَةٌ أَسْتَعْمَلُتْ لَهُ بِالْقَيْنِ وَ خَمْسِيَّةٌ دِينَارٌ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ، وَأَخْتَفَى وَمَشَى فِي جَنَازَتِهِ مُتَسَلِّيًّا، مَشْفُوقَ الْجَيْبِ إِلَى مَقَابِرِ قُرْيَاشٍ، فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ، وَ كُتِبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ، فَكَتَبَ الرَّشِيدُ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَصَلَّتْ رَحِمَ يَا عَمَّ، وَأَخْسَنَ اللَّهُ بَعْزَاجَاهُ، وَاللَّهُ مَا فَعَلَ السَّنِدِيُّ بْنُ شَاهَكَ - لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى - مَا فَعَلَهُ عَنْ أَفْرَنَا.

٦- حَدَّثَنَا ثَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَمِيمِ الْقُرْشِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ عُمَرَ [وَ] أَبِي وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَا كَانَ يَتَلَوَّهُ عَنْهُ مِنْ قَوْلِ الشِّيَعَةِ بِإِمَامَتِهِ

جعفر علیه السلام را بیینند، باید، مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند و با حنوطی فاخر و گرانها، ایشان را حنوط کردند و سلیمان بن ابی جعفر آنحضرت را در کفنی که برای خود ترتیب داده بود، از بُرْدَیمانی، که قیمت آن دو هزار و پانصد دینار بوده و تمام قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کرد، و خود با پای برخنه، بدون عمامه و گریان چاک، آن حضرت علیه السلام را تشییع کرد و در «مقابر قریش» دفن نمود.

خبر به هارون رسید، هارون نامه‌ای به او نوشت و به ظاهر از او تشکر کرد و گفت: خداوند به توجیه خیر بددهد، به خدا قسم سندی بن شاهک ملعون، این کارها را سر خود و بدون دستور ما انجام داده است.

٦- عمرین واقد گوید: زمانی که هارون الرشید - در اثر ظهور فضائل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و نیز اخباری که در مورد عقیده شیعیان به امامت آنحضرت، ورفت و آمد مخفیانه آنان در شب و روز، به منزل ایشان، به او می‌رسید - ناراحت و نگران شد، از آنچه برجان و سلطنت خویش بیمناک و هراسان

وَأَخْتِلَافِهِمْ فِي السُّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ، خَشِيَّةُ عَلَى تَقْسِيمِهِ وَمُلْكِهِ، فَفَكَرَ فِي قَتْلِهِ بِالسُّمْ، فَدَعَابِرُ طَبِّ وَأَكَلَ مِنْهُ ثُمَّ أَخْدَ صَيْنِيَّةً فَوَضَعَ عَلَيْهَا عِشْرِينَ رُظْبَةً وَأَخْدَ سِلْكًا فَعَرَكَهُ فِي السُّمِّ وَأَذْخَلَهُ فِي سَمَّ الْخِيَاطِ، فَأَخْدَ رُطْبَةً مِنْ ذَلِكَ الرُّطْبِ فَأَقْبَلَ يُرَدِّدُ إِلَيْهَا ذَلِكَ السُّمِّ بِذَلِكَ الْجَيْطِ حَتَّى قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ حَصَلَ السُّمُّ فِيهَا، فَاسْتَكْثَرَ مِنْهُ ثُمَّ رَدَهَا فِي ذَلِكَ الرُّطْبِ، وَقَالَ لِخَادِمِهِ: اخْيِلْ هَذِهِ الصَّيْنِيَّةَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَقُلْ لَهُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ أَكَلَ مِنْ هَذَا الرُّطْبِ وَتَبَعَّضَ لَكَ بِهِ، وَهُوَ يُقْسِمُ عَلَيْكَ بِحَقِّهِ لَمَا أَكَلْتَهَا عَنْ آخِرِ رُظْبَةٍ، فَإِنَّى اخْتَرْتُهَا لَكَ بِيَدِي، وَلَا تَشْرِكْهُ بِتَبَقْيِي مِنْهَا شَيْئًا، وَلَا تُقْطِعْ مِنْهُ أَحَدًا، فَأَتَاهَا بِهَا الْخَادِمُ وَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَةَ فَقَالَ: اتَّبِعْنِي بِخَلَالِي، فَنَأَوَّلَهُ خِلَالًا، وَقَامَ بِإِزْاَيْهِ وَهُوَ يَأْكُلُ مِنْ

گردید و تصمیم گرفت آنحضرت را با سَمَّ به قتل برساند، لذا قدری خرما طلبید و از آن خورد سپس بیست عدد خرما را در یک سینی قرارداد و نخی را در سَمَّ انداخت و کاملاً آنرا آلوده کرد، سپس به سوزنی کرده و با آن نیخ پُرْسَم خرمائی را چند بار آلوده کرد تا مطمئن شد که آن خرما کاملاً به آن سَمَّ آغشته شده است. و این کار را زیاد انجام داد، آنگاه آن خرمای مسموم را در بین بقیه خرمها قرارداد و به یکی از خدمتکارانش گفت: «(این سینی خرما را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیر المؤمنین از این خرما خورده است و مقداری نیز برای شها کنار گذاشته است، و شها را قسم می‌دهد که این خرما را تا آخر بخورید زیرا که خودم با دستم اینها را برای شها انتخاب کرده‌ام)». و به خدمتکار تأکید کرد: نگذار چیزی از آن باقی بگذارد و در ضمن به کس دیگری، از این خرما چیزی نده.

خادم به خدمت حضرت آمد، و پیغام هارون را رساند. حضرت فرمودند: یک خلال به من بده، خادم خلالی برای حضرت حاضر کرد و در مقابل ایشان

الرُّطْبِ وَكَانَتْ لِلرَّشِيدِ كَلْبَهُ تَعْزُّ عَلَيْهِ، فَجَدَتْ نَفْسَهَا وَخَرَجَتْ تَجْرُّ سَلَاسِلَهَا مِنْ ذَهَبٍ وَجَوْهَرٍ حَتَّى حَادَتْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَبَادَرَ بِالْخَلَالِ إِلَى الرُّطْبَةِ الْمَسْمُومَةِ وَرَمَى بِهَا إِلَى الْكَلْبَةِ، فَأَكَلَهَا، فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَتْ بِنَفْسِهَا الْأَرْضَ وَعَوَتْ وَتَهَرَّأَتْ قِطْعَةً قِطْعَةً^(۱۱).

وَاسْتَوْقَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَقِيرِ الرُّطْبِ وَحَمَلَ الْغُلَامَ الصَّيْنِيَّةَ حَتَّى صَارَ بِهَا إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَكَلَ الرُّطْبَ عَنْ آخِرِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ:

ایستاد، و هارون ماده سگی داشت که بسیار به آن علاقمند بود. این سگ خود را به زور و زحمت از محل خود بیرون کشید و در حالی که زنجیرهای طلایی و جواهرنشانش را بدنبال خود روی زمین می کشاند، خود را مقابل حضرت رساند. حضرت نیز خلال را در خرمای مسموم فروبرده و آن را نزد آن حیوان انداختند. حیوان آن خرما را خورد و بلافاصله خود را به زمین زد و زوزه کشید و تکه تکه، گوشش از استخوان جدا شد^(۱۲). حضرت نیز بهترین خرماها را میل فرمودند.

خدمتگار سینی را به نزد هارون الرشید برگرداند، هارون سوال کرد: رطب ها را تا آخر خورد؟ خدمتگار گفت: بله، یا امیر المؤمنین، هارون گفت: او را چگونه دیدی؟ گفت: چیز بدی در او ندیدم، یا امیر المؤمنین.

راوی ادامه می دهد: سپس خبر آن ماده سگ که تکه تکه گشت از استخوانش جدا شده و مُرده بود، به هارون رسید این خبر بر هارون گران آمد و

۱- استاد محترم جناب آقای غفاری در توضیح این داستان چنین فرمودند: از ساحتی مقتضی جناب موسی بن جعفر علیهم السلام بسیار بسیار دور است که حیوان را بی جهت به زهر پکشد. اینگونه مطالب را کسانی ساخته اند که امام علیهم السلام را به حقیقت نشناخته اند و با مردم عامی و فرهنگ قیاس کرده اند. ولی از نظر کسانی که امام را حاجت خدا می دانند و رحمت واسعة حقش می خوانند، ساختگی بودن این مطالب کاملاً روشن است. مترجم گوید: در آخر این داستان، توضیح دیگری از استاد درباره سند این داستان ذکر خواهد شد.

فَكَيْفَ رَأَيْتُهُ؟ قَالَ: مَا أَنْكَرْتُ مِنْهُ شَيْئاً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: ثُمَّ وَرَدَ عَلَيْهِ خَبْرُ الْكَلْبَةِ بِأَنَّهَا قَدْ تَهَرَّأَتْ وَمَا تَأْتَ، فَقَلِيقَ الرَّشِيدُ لِذَلِكَ قَلِيقاً شَدِيداً وَاسْتَعْظَمَهُ وَوَقَفَ عَلَى الْكَلْبَةِ فَوَجَدَهَا مُتَهَرَّةً بِالسُّمْ فَأَخْضَرَ الْخَادِمَ وَدَعَا بِسَيِّفٍ وَنَطَعَ، وَقَالَ لَهُ: لَتَضَدُّنِي عَنْ خَبْرِ الرُّطْبَةِ أَوْ لَا قُتَّلَكَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي حَمَلْتُ الرُّطْبَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرَ وَأَبْلَغْتُهُ سَلَامَكَ، وَقُمْتُ بِإِزَايَهُ وَظَلَّتْ مِنِّي خِلَالاً، فَدَفَعَتُهُ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ يَغْرِبُ فِي الرُّطْبَةِ بَعْدَ الرُّطْبَةِ وَتَأَكَّلُهَا حَتَّى هَرَتِ الْكَلْبَةُ فَغَرَّرَ الْخِلَالَ فِي رُطْبَةٍ مِنْ ذَلِكَ الرُّطْبَ قَرْمَى بِهَا فَأَكَلَهَا الْكَلْبَةُ وَأَكَلَ هُوَ بِاقِي الرُّطْبَ، فَكَانَ مَا تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ الرَّشِيدُ: مَا رَيَخْنَا مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَا أَطْعَمْنَاهُ حَيْدَ الرُّطْبِ وَضَيَّعْنَا سُمَّنَا، وَقُتِلَ كَلْبُنَا، مَا فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ حِيلَةُ؟!

بسیار مضطرب و ناراحت ش کود، به سراغ سگ رفت، دید، در اثر سم، گوشت از بدنش جدا شده و مرده است، خادم را احضار کرد، یک شمشیر و یک زیرانداز (که موقع کشن کسی روی زمین پهن می کرده اند تا خونش روی آن بریزد) نیز طلبید، به خادم گفت: درباره آن خرما، راستش را بگو و الا می کشمت، خادم گفت: یا امیر المؤمنین! من خرمها را به نزد موسی بن جعفر بردم و سلام شمارابه اورساندم و در مقابل او ایستادم، او از من خلای طلب کرد. من نیز خلای به او دادم، او آن خلال را، در خرمها، یکی پس از دیگری، فرو برد و می خورد تا اینکه آن سگ به آنجا آمد. خلال را در یکی از خرمها فرو کرد و آن را به طرف سگ انداخت، آن سگ نیز خرما را خورد و او به خوردن بقیه خرمها ادامه داد، و سپس اتفاق افتاد که خود می بینی.

هارون گفت: درباره موسی، سودی نبردیم، جز اینکه بهترین خرما را به او اطعام کردیم و سم خود را هدردادیم و سگمان نیز کشته شد، درباره موسی بن -

قال: ثم إن سيدنا موسى عليه السلام دعا بالمسائب وذلكر قبل وفاته ثلاثة أيام وكان موكلًا به فقال له: يا مسيب، قال: لبيك يا مولاي، قال: إني ظاعن في هذه الليلة إلى المدينة مدینة جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأعهد إلى علي ابني ما عهده إلى أبي وأجعله وصيي وخليفي، وأمره أمرني، قال المسيب: قلت: يا مولاي كيف تأمرني أن أفتح لك الأبواب وأفالها، والonus معى على الأبواب؟ فقال: يا مسيب ضعف يقينك في الله عزوجل فينا، قلت: لا يا سيدى، قال: فمه، قلت: يا سيدى أدع الله أن ينتشى، فقال: اللهم ربنا ثم قال: إني أدعوك الله عزوجل باسمه العظيم الذي دعا أصف حتى جاء بسرير بلقيس ووضعه بين يدي سليمان قبل ارتداد طرفه إليه حتى يجتمع بيتي وبين ابني علي

جعفر راه چاره اي نیست.

راوى ادامه داد سپس سرورمان، حضرت موسى بن جعفر عليه السلام سه روز قبل از وفاتش مسيب را - که نگهبان آن حضرت بود - بخواست و به او گفت: مسيب! گفت: بله، مولاى من. حضرت فرمود: من امشب به مدینه، شهر جدم رسول الله عليه السلام خواهم رفت تا فرزندم علي را به همان چيزهایی که پدرم به من سفارش کرده، سفارش کنم و اورا وصی و جانشين خود گردانم و دستورات لازم را به او بدهم.

مسيب گفت: مولاى من! چگونه به من دستور می دهی که درها را برایتان باز کنم، در حالیکه نگهبانان دیگری نیز به هراه من هستند؟.

حضرت فرمود: اى مسيب! یقينت به خدا درباره ما ضعيف است! گفت: نه، مولاى من! حضرت فرمودند: پس صبر کن، گفت: مولاى من، از خدا بخواهید مرا ثابت قدم کند، حضرت نيز دعا کردند: خدايا، اورا ثابت قدم کن؛ سپس فرمودند: من خدا را به آن اسم عظيمش، که آصف، خدا را به آن خواند و

بِالْمَدِينَةِ، قَالَ الْمُسِيْبُ: فَسَمِعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُو، فَفَقَدْتُهُ عَنْ مُصَلَّاهُ، فَلَمْ أَرَنْ
قَائِمًا عَلَى قَدْمِي حَتَّى رَأَيْتُهُ قَدْ عَادَ إِلَى مَكَانِهِ وَأَعْادَ الْحَدِيدَ إِلَى رِجْلِهِ
فَخَرَّتْ لِلَّهِ سَاجِدًا لِوَجْهِي شُكْرًا عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، فَقَالَ لِي:
اِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا مُسِيْبٍ وَاعْلَمْ أَنِّي رَاحِلٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَالِثَ هَذَا الْيَوْمِ.

قَالَ: فَبَكَيْتُ، فَقَالَ لِي: لَا تَبْكِ يَا مُسِيْبٍ فَإِنَّ عَلَيَّ أَبْنِي هُوَ إِمَامُك
وَمَوْلَاكَ بَعْدِي فَاسْتَمِسْكْ بِوَلَاتِهِ فَإِنَّكَ لَنْ تَضَلَّ مَا لَزَمَتْهُ فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ: ثُمَّ إِنَّ سَيِّدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَانِي فِي لَيْلَةِ الْيَوْمِ الْثَالِثِ فَقَالَ لِي: إِنِّي عَلَى
مَا عَرَفْتُكَ مِنَ الرَّجِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِذَا دَعَوْتُ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءِ فَشَرَبَهَا
وَرَأَيْتُنِي قَدِ اتَّفَخْتُ وَارْتَفَعَ بَطْنِي وَاضْفَرَ لَوْقِي وَاحْمَرَ وَاخْضَرَ وَتَلَوَّنَ الْوَانِ فَخَبَرَ

تخت بلقیس را قبل از اینکه سلیمان چشم بر هم بزند، در مقابل او نهاد،
می خواهم و از او می خواهم مرا در کنار فرزندم علیّی در مدینه قرار دهد.

مسیب گوید: صدای حضرت را می شنیدم که دعا می خواند و ناگاه، اورا
در مصلای خود ندیدم، همانطور بر جای خود ایستاده بودم که دیدم به جای خود
برگشت و غل و زنجیر را به پای خود بست، در این موقع بشکرانه این نعمت الهی
یعنی معرفت به امام علیّی به سجده افتادم، حضرت به من فرمود: مسیب! سرت
را بلند کن، من سه روز دیگر به سوی خداوند - عز و جل - خواهم رفت.

مسیب گوید: من گریستم، حضرت فرمود: گریه نکن، ای مسیب! فرزندم
علی، بعد از من مولا و امام تو است، به ولایت او چنگ بزن، زیرا مادامی که
ملازم او باشی گمراه خواهی شد، گفتم: الحمد لله.

راوی گوید: سپس، در شب روز سوم، مولایم مرا صدا زد و گفت: موقع
رفتن من بسوی خداوند - عز و جل - است که قبلاً به تو گفته بودم، وقتی مقداری
آب خواستم و آن را نوشیدم و دیدم ورم کردم و شکم بالا آمد و رنگم زرد و قرمز
و سبز شد و به رنگهای مختلف درآمد، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان، و وقتی

الظَّاغِيَّةَ بِوَفَاتِي، فَإِذَا رَأَيْتَ بِي هَذَا الْحَدَثَ فَإِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَ عَلَيْهِ أَحَدًا وَلَا عَلَىٰ
مَنْ عِنْدِي إِلَّا بَعْدَ وَفَاتِي، قَالَ الْمُسَيْبُ بْنُ زَهْرَيْ: فَلَمْ أَرَنْ أَرْقُبَ وَعَدَهُ حَتَّىٰ دَعَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّرِبَةِ فَشَرَبَهَا، ثُمَّ دَعَانِي فَقَالَ لِي: يَا مُسَيْبُ إِنَّ هَذَا الرَّجُسَ
السَّيِّدِيَّ بْنَ شَاهِكَ سَيِّرْعُمُ أَنَّهُ يَتَوَلَّ غُشْلِي وَدُفْنِي هَيْهَا تَهْيَاهَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ
أَبْدًا! فَإِذَا حُمِّلْتُ إِلَى الْمَقْبِرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَأَلْجَدُونِي بِهَا، وَلَا
تَرْفَعُوا قَبْرِي فَوْقَ أَرْبَعِ أَصْبَعِ مَفَرَّجَاتِ، وَلَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لِتَشَبَّهُوا
بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ جَدِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا شِفَاءً لِشَيْعَتِنَا وَأُولَيَائِنَا.

قَالَ: ثُمَّ رَأَيْتُ شَخْصًا أَشْبَهَ الْأَشْخَاصِ بِهِ جَالِسًا إِلَى جَانِيهِ وَكَانَ عَهْدِي
بِسَيِّدِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَامٌ، فَأَرَدْتُ سُؤَالَهُ فَصَاحَ بِي سَيِّدِي مُوسَىٰ

مرا در آن حال دیدی، مبادا کسی را از حالت من با خبر کنی و نیز به کسی که
نژد من خواهد بود، اطلاع نده، مگر بعد از وفاتم.

مُسَيْبُ بْنُ زَهْرَيْ گوید: دائم مراقب حضرت و منتظر بودم تا اینکه حضرت
قدرت آب خواستند و نوشیدند، سپس مرا خواستند و گفتند: ای مسیب! این
سیندی بْن شاهک پلید گمان می کند او خودش غسل و دفن مرا به عهده خواهد
گرفت، هیهات، ابدآ اینطور نخواهد بود، وقتی مرا به گورستان معروف به «مقابر
قریش» بردنند، مرا در آنجا دفن کنید و قبر مرا بیش از چهار انگشت باز، بالا
نیاورید و از خاک برای تبرک چیزی برندارید. زیرا تربت های ما، همگی،
حرام است جز تربت جدم حسین بْن علیٰ زیرا خداوند تربت آن بزرگوار را
برای شیعیان و اولیاء ما، شفاء قرار داده است.

مُسَيْبُ گوید: سپس کسی را که بسیار به آن حضرت شبیه بود، دیدم که در
کنار ایشان نشسته است و من مولایم حضرت رضا علیه السلام را در کودکی آن

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَتَيْسَ قَدْ نَهَيْتُكَ يَا مُسَيْبَ؟ فَلَمْ أَرَأْ صَابِرًا حَتَّىٰ مَضَىٰ وَغَابَ الشَّخْصُ، ثُمَّ أَنْهَيْتُ الْخَبَرَ إِلَى الرَّشِيدِ فَوَافَى السَّنْدِيَّ بْنَ شَاهِكَ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ بَعْتَنِي وَهُمْ يَطْلُونَ أَنَّهُمْ يُعَذَّلُونَ فَلَا تَصِلُّ أَنْدِيَهُمْ إِلَيْهِ، وَيَطْلُونَ أَنَّهُمْ يُحَتَّطُونَ وَيُكَفَّرُونَ، وَأَرَاهُمْ لَا يَضْنَعُونَ بِهِ شَيْئًا، وَرَأَيْتُ ذَلِكَ الشَّخْصَ يَشْوَى عُشْلَةً وَتَخْنِيَّةً وَتَكْفِيَّةً وَهُوَ يُظْهِرُ الْمُعَاوَنَةَ وَهُمْ لَا يَعْرُفُونَهُ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِهِ، قَالَ لِي ذَلِكَ الشَّخْصُ: يَا مُسَيْبَ مَهْمَا شَكَنْتَ فِيهِ فَلَا تَشْكَنْ فِيَ، فَإِنِّي إِمَامُكَ وَمَوْلَاكَ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكَ بَعْدَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَا مُسَيْبَ مَثِيلٌ يُوسُفُ الصَّدِيقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَثِيلُهُمْ مَثِيلٌ إِخْوَتِهِ حِينَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفُوهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ.

حضرت دیده بودم. خواستم از او سؤالاتی کنم که مولایم حضرت موسی بن - جعفر علیهم السلام بر من بانگ زد و فرمود: مگر تورا نهی نکرده بودم؟ همینطور بودم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب شد. سپس به هارون خبردادم، و سندی بن شاهک آمد، قسم به خدا، آنها را می دیدم که خود خیال می کردند که آنها حضرت را غسل می دهند، ولی دستشان به ایشان نمی رسید، و فکر می کردند که آنها بایند که حضرت را حنوط و کفن می کنند ولی هیچ کاری نسبت به آن بزرگوار انجام نمی دادند و همان شخص غسل و حنوط و کفن حضرت را بر عهده داشت، آنها او را می دیدند و تمی شناختند و در ظاهر اینطور وانمود می کرد که فقط به آنها کمک می کند، وقتی از آن کارها فارغ شد من فرمود: اگر درباره او شک داشتی، دیگر در مورد من در شک نباش، من امام و مولای تو هستم و بعد از پدرم، حجت خدا بر تو می باشم، ای مسیب! مثل من، مثل یوسف صدیق - علیه السلام - است، و مثل آنها، مثل برادران او است که بر او وارد شدند و حضرت آنها را شناختند ولی آنها، او را نشناختند.

ثُمَّ حُمِّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى دُفِنَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَلَمْ يُرْفَعْ قَبْرُهُ أَكْثَرُ مِمَّا
أَمْرَ بِهِ، ثُمَّ رَفَعُوا قَبْرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَبَتَّوْا عَلَيْهِ.

۷- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ
قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ قَبَضَ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَنَةَ يَسْعَى

سپس حضرت را به «مقابر قریش» برده، در آنجا دفن کردند. و قبر ایشان را
از آن مقدار که امر فرموده بود، بالاتر نیاوردند و بعد از آن، قبر را بالا آورده، و
روی آن بنا ساختند.

توضیح: «سنداين خبر چندان اعتبار ندارد ، و صرف نقل صدوق - عليه الرُّحْمَة -
بدان اعتبار نمی دهد ، زیرا نقل تاریخ ، سند صحیح نمی خواهد و حکم آن
غیر از احکام است که نقل خبر در مقام فتوی است ، و میتوان از آن استفاده
صحبت کرد و یا لااقل در نظر صدوق و یا کلینی یا شیخ طوسی - علیهم الرُّحْمَة -
صحیح بوده است ، باری ، مرحوم علامه حلی در «خلاصة الرجال» گفته است :
«تمیم بن عبدالله قرشی » که صدوق از او نقل می کند ، ضعیف است ». و بقیه
رجال سنده ، «مهمل»^۱ یا «جهول»^۲ می باشند ، و «عمر بن واقد» نیز در کتب
رجال ذکر نشده است ، مگر اینکه بگوئیم «عمر بن واقد» بوده است ، چنانکه در
پاره ای نسخ کتاب ، اینگونه ضبط شده است ولی در این صورت نیز اشکال دارد
زیرا «عمر بن واقد» در سال ۱۴۰ هجری از دنیا رفته است و وفات حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری اتفاق افتاده است ، از استاد غفاری .

۷- سلیمان بن حفص مروزی گوید: هارون الرشید حضرت موسی -
این جعفر علیه السلام را در سال یکصد و هفتاد و نه دستگیر کرد و آن حضرت در بغداد

۱- مهمل ، یعنی در کتب رجال عنوان نشده است.

۲- جهول ، یعنی در کتب رجال فقط عنوان شده است ، و در مورد شرح حال او چیزی نگفته اند.

وَسَبْعِينَ وَمِائَةً، وَتُوفِيَ فِي حَبْسِهِ بِعَدَادِ لِحَمْسٍ لَيَالٍ بَقِيَ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثَةِ وَسَمَانِينَ وَمِائَةً، وَهُوَابْنُ سَبِيعَ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً، وَدُفِنَ فِي مقابر قُرَيْشٍ وَكَانَتْ إِمامَتُهُ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَأَشْهُرًا، وَامْمَةُ أُمِّ الْمُؤْمِنَاتِ لَهُ: حَمِيدَةُ وَهِيَ أُمُّ أَخْوَيْهِ إِسْحَاقَ وَمُحَمَّدَ ابْنِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَنَضَرَ عَلَى ابْنِهِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالإِمَامَةِ بَعْدَهُ.

۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْقَمَدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةِ الْعَتَّبِرِيِّ: قَالَ: لَمَّا تُوْفِيَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَمَعَ هَارُونُ الرَّشِيدُ شُيوخَ الطَّالِبِيَّةِ وَبَنِي الْعَبَاسِ وَسَائِرَ أَهْلِ الْمُمْلَكَةِ وَالْحُكَّامِ وَأَخْضَرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ

در زندان هارون، در تاریخ بیست و چهارم یا بیست و پنجم ربیع سال یکصد و هشتاد و سه در سن چهل و هفت سالگی درگذشت و در «مقابر قریش» مدفون گردید. مدت امامت حضرت سی و پنج سال واندی بود. مادرش کنیزی بود بنام «حیده». دو برادر آن حضرت به نامهای اسحاقی بن جعفر و محمدی بن جعفر نیز از همین مادر بودند. و آن حضرت در مورد امامت فرزندش «علیی بْنِ موسی الرَّضا» علیه السلام تصریح فرموده بود.

(نذگر: سین امام کاظم علیه السلام در این خبر اشتباه بیان شده است. زیرا تولد آن گرامی در سال ۱۲۸ وفات ایشان در سال ۱۸۳ بوده است. یعنی عمر شریفشان ۵۴ یا ۵۵ سال می باشد، در کاف و ارشاد شیخ مفید نیز ۵۴ یا ۵۵ سال ذکر شده است و این را صحیح دانند).

۸- محمدی بن صدقه گوید: زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرد، هارون، شیوخ و بزرگان سادات و بنی العباس و سایر اهل مملکت، و نیز حکام و قضات را جمع کرد و جسد (مطهر) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نیز

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْمَاتِ حَثْفِ أَنْفِهِ، وَمَا كَانَ يَتَبَيَّنُ وَبَيْتَهُ مَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِهِ فِي أَفْرِهِ—يَعْنِي فِي قَتْلِهِ—فَانظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ شَيْعَتِهِ رَجُلًا مِنْ شَيْعَتِهِ، فَنَظَرُوا إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَيْسَ بِهِ أَثْرُ جَراحَةٍ وَلَا خَتْقٍ، وَكَانَ فِي رِجْلِهِ أَثْرُ الْجِنَاءِ، فَأَخَذَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، قَوْلَى عُشْلَةً وَتَكْفِيَةً وَتَحْفَى وَتَحَسَّرَ فِي جَنَازَتِهِ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: إِنَّمَا أُورِدَتْ هَذِهِ الْأَخْبَارُ فِي هَذَا الْكِتَابِ رَدًا عَلَى الْوَاقِفَةِ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَيٌّ وَيُنَكِّرُونَ إِمَامَةَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِمَامَةَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفِي صِحَّةِ وَفَاءِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِنْطَالٌ مَذْهِبِهِمْ، وَلَهُمْ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ كَلامٌ يَقُولُونَ: إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْإِمَامُ لَا يُغَسَّلُ إِلَّا إِلَمَامُ، وَلَوْ كَانَ

حاضر غود و به آنها چنین گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، و بین من و او چیزی نبوده که از آن استغفار کنم . (منظورش این بود که من آن حضرت را نکشند) بادقت به او بنگرید، آیا اثر جراحت یا خفگی در او می بینید؟ هفتاد تن از شیعیان بر آن حضرت وارد شدند و اثری از جراحت یا خفگی در ایشان ندیدند .

راوی ادامه داد: و در پای آن حضرت آثار حنا دیده می شد؛ و بهر حال سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) حضرت را غسل داد و کفن کرد و با پای بر همه و بدون عمامه (و یا با آه و ناله و اندوه) تشییع نمود .

شیخ صدق می فرماید: این اخبار را برای رد کردن مذهب «واقفه» آوردہام، آنها می پندازند که امام کاظم علیه السلام زنده است و امامت امام رضا و امامان بعدی علیهم السلام را انکار می کنند . و وقتی وفات امام کاظم علیه السلام قطعی شد، مذهب آنها خواه ناخواه باطل خواهد بود آنها در اعتراض به این اخبار چنین می گویند: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که، «امام را فقط امام غسل می دهد». و

الرضا عليه السلام إماماً كما ذكرتم لغسله، وفي هذه الأخبار أن موسى عليه السلام غسله غيره.

ولَا حجَّةٌ لَهُمْ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ، لِأَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا نَهَا أَنْ يُغْسِلَ الْإِمَامَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ إِمَاماً، فَإِنْ دَخَلَ مَنْ يُغْسِلُ الْإِمَامَ فِي نَهْيِهِ فَغَسْلُهُ لَمْ يُبْطَلْ بِذَلِكَ إِمَامَةِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ، وَلَمْ يَقُلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا الَّذِي يُغْسِلُ مَنْ قَبْلَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَبَطَلَ تَعْلِفُهُمْ عَلَيْنَا بِذَلِكَ.

عَلَى أَنَا قَدْ رَوَيْنَا فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ: أَنَّ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ غَسَلَ أَباهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ حَيْثُ خَفِيَ عَلَى الْحَاضِرِينَ لِغَسْلِهِمْ عَيْرَ مَنِ اتَّلَعَ عَلَيْهِ، وَلَا تُشَكِّرُ الْوَاقِفَةُ أَنَّ الْإِمَامَ يَجُوزُ أَنْ يَطْبُوَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْبَعْدَ

اگر امام رضا علیه السلام طبق ادعای شما - امام بود، پس باید او امام کاظم علیه السلام را غسل داده باشد؛ و حال آنکه در این اخبار آمده است حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را دیگری غسل داده است.

ولی دلیل آنها، برای ما کامل نیست؛ زیرا امام صادق علیه السلام با کلام خود، در واقع از اینکه غیر امام، امام را غسل دهد نهی کرده است، حال اگر غیر امام، مرتكب این نهی بشود و امام را غسل دهد، امامت امام بعدی را باطل نمی کند، و امام صادق علیه السلام نفرموده اند: امام کسی است که امام قبلی را غسل بددهد، در نتیجه تمسک آنان به این خبر، باطل می شود.

شرح: «تغسيل و تجهيز امام، حق امام پس از اوست و اگر دیگری اقدام به اینکار کرد در صورت بودن و حضور امام مرتكب خطأ شده است، ونه اینکه نمیتواند وقدرت آنرا ندارد».

مطلوب دیگر اینکه: در بعضی از این اخبار آمده است که امام رضا علیه السلام پدر خود امام کاظم علیه السلام را غسل دادند، بگونه ای که بر حاضرین - مگر بعضی از افراد که مطلع بودند - مخفی مانده و واقعی ها منکر این مطلب نیستند که امام

حتی یقطع المسافه البعيدة فی المدة اليسيرة.

۹- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُوْبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
رِبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ
أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! إِنَّمَا اللَّهُ لَقَدْ مَاتَ وَقُسِّمَتْ أَنْوَافُهُ وَنُكِحَتْ جَوَارِيهِ.

۱۰- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى الْبَقْطَنِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَرْوَيِّ، عَنْ أَبِيهِ
قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى سُطُوحٍ فَقَالَ لِي: أَذْنُ،
فَدَنَوْتُ حَتَّى حَادِثَةَ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَشْرَفْتُ إِلَيْيَكُمْ فِي الدَّارِ، فَأَشْرَفْتُ،
فَقَالَ: مَا تَرَى فِي الْبَيْتِ؟ فَقُلْتُ: شَوْبَا مَظْرُوحًا، فَقَالَ: أَنْظُرْ حَسَنًا، فَتَأْمَلْتُ

طَى الْأَرْضِ دَارِدٍ وَمَى تَوَانَدَ مَسَافَتَ زِيَادَى رَا در مَذَاتَ كَمَى - بِهِ اذْنِ خَدَا - طَى
نَمَاءِيدَ.

۹- علی بن ریاط گوید از امام رضا علیه السلام سوال کرد: مردی را سراغ دارم که
معتقد است که پدرت «امام کاظم علیه السلام» زنده است و شما نیز این مطلب را
می دانید.

حضرت فرمودند: عجب! چطور ممکن است رسول خدا علیه السلام بمیر دولی
موسی بن جعفر نمیرد؟ بله، به خدا قسم آن حضرت فوت کرده و اموالش تقسیم
شده و کنیزانش نیز در ملک دیگری درآمدند.

۱۰- احمد بن عبد الله قریب از قول پدرش چنین نقل کرده است: روزی به
نژد فضل بن ربيع رفت. فضل بر بام خانه نشسته بود. به من گفت: نزدیک تر بیا،
به او نزدیک شدم؛ فضل به من گفت که داخل اطاقي از خانه رو برو را نگاه کنم.

وَنَظَرْتُ فَتَنَقَّبْتُ فَقَلْتُ: رَجُلٌ سَاجِدٌ فَقَالَ لِي: تَعْرِفُهُ؟! قَلْتُ: لَا، قَالَ: هَذَا
مَوْلَاكَ، قَلْتُ: وَمَنْ مَوْلَايَ؟ فَقَالَ: تَسْجَاهُلُ عَلَيَّ؟ قَلْتُ: مَا أَتَسْجَاهُلُ وَلَكِنِي
لَا أَغْرِفُ لِي مَوْلَايَ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوا الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ، إِنِّي أَتَقْفَدُهُ الَّيْلَ
وَالنَّهَارَ فَلَا أَجِدُهُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ إِلَّا عَلَى الْحَالِ الَّتِي أُخْبِرُكَ بِهَا، إِنَّهُ
يُصَلِّي الْفَجْرَ فَيَعْقِبُ سَاعَةً فِي دُبُّ الصَّلَاةِ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، ثُمَّ يَسْجُدُ
سِجْدَةً فَلَا يَرَاكَ سَاجِداً حَتَّى تَرُولَ الشَّمْسُ، وَقَدْ وَكَلَ مَنْ يَشَرِّصُدَ لَهُ الرَّزْوَالَ،
فَلَمَّا أَذْرَى مَتَى يَقُولُ الْغَلَامُ: قَدْ زَالَتِ الشَّفَسُ! إِذِئْبَ فَيَبْتَدِي الصَّلَاةَ مِنَ
غَيْرِ أَنْ يُجَدِّدَ وُضُوءَ فَأَغْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَتَمْ فِي سُجُودِهِ وَلَا أَغْفِي.
وَلَا يَرَاكَ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ، فَإِذَا صَلَّى سَجَدَ سِجْدَةً فَلَا يَرَاكَ

من هم نگاه کردم. پرسید: چه می بینی؟ گفت: پارچه‌ای می بینم که به کناری
انداخته‌اند. فضل گفت: بهتر نگاه کن، خوب دقت کرده و گفت: مردی است
در حال سجده، پرسید: او را می شناسی؟ گفت: نه. گفت: او، سرور و مولای
تواست.

گفت: مولای من کیست؟ در پاسخ گفت: اکنون خودت را برای من به
نادانی می زنی؟ گفت: نه، من خود را به نادانی نمی زنم، بلکه برای خود، مولا و
سروری نمی شناسم، فضل گفت: او موسی بن جعفر است، من شب و روز
مواظب او هستم و همیشه او را بر همین وضعیت که برایت می گویم می بینم:
نماز صبح را می خواند پس مدتی تا طلوع آفتاب مشغول به تعقیب نماز
می شود، سپس به سجده می رود و تا اذان ظهر در سجده می ماند و کسی را
گماشته است تا وقت اذان را به او یادآوری کند، نمی دانم چه موقع، آن غلام، به
او خبر می دهد که ظهر شده است ولی می بینم ناگهان از جایش برخاسته و
بدون تجدید وضعه مشغول نماز شده است، از همینجا می فهمم که در این
مدت که در سجده بوده، نه یه خواب رفته، و نه چرخت زده است، بهر حال، به

ساجداً إلى أن تغيب الشمس، فإذا غابت الشمس وتب من سجدة تم فصل المغارب من غير أن يحدث حدثاً، ولا يزال في صلاته وتعقيبه إلى أن يصل إلى العتمة، فإذا صلى العتمة أفترى على شوئي يوثي به، ثم يجدد الوضوء، ثم يسجد، ثم يرتفع رأسه فینام نومة حقيقة، ثم يقوم فيجدد الوضوء، ثم يقوم فلا يزال يصل إلى جوف الليل حتى يطلع الفجر، فلست أذري متى يقول الغلام إن الفجر قد ظلَّ ؟ ! إدْقَدْ وَتَبْ هُوَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَهَذَا دَأْبُهُ مُنْذُ حُولَ إِلَيْهِ .

فقلت : إن الله ولا تُحدِّثُنَّ في أمره حدثاً يَكُونُ فِيهِ زَوَالُ الْعَمَّةِ، فقد تعلم أنه لم يفعل أحد بأحد منهم سوءاً إلا كانت نعمته زائلة، فقال : قد أرسلوا إليَّ غير مررة يأمروني بقتلهم، فلم أجيئهم إلى ذلك وأغلقتهم أني لا

همین حالت ادامه می دهد تا از نماز عصر فارغ شود، و چون نمازش تمام می شود به سجده می رود و تا غروب آفتاب در سجده باقی می ماند، وقتی خورشید غروب کرد سر از سجده برداشته و بدون تجدید وضو نماز مغرب را می خواند و همینطور مشغول نماز و تعقیب است تا از نماز عشاء فارغ شود. بعد از نماز با قدری گوشت پخته که برایش می آورند، افطار می کند، و تجدید وضو کرده و دوباره به سجده می رود، آنگاه سر بر می دارد و مختصری می خوابد، سپس بیدار می شود و تجدید وضو می کند و تا اذان صبح در دل شب به نماز می ایستد، و نمی دانم چه موقع غلام به او خبر می دهد که صبح شده است ولی می بینم به نماز صبح ایستاده است، و از زمانی که او را نزد من آورده‌اند، روش او به همین منوال است.

راوی گوید : به فضل گفتم : از خدا بترس و در مورد او کاری نکن که باعث شود خدا نعمتش را از تو بگیرد ، تو خود می دانی هر کس به یکی از این خاندان بدی کند ، خداوند نعمت‌هایش را از او باز می گیرد .

وی در جواب گفت : بارها مرا خواسته و به من دستور داده‌اند که او را به

أَفْعُلُ ذَلِكَ وَلَوْ قَتَلْنِي مَا أُحِبُّهُمْ إِلَىٰ مَا سَأَلُونِي.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ حُولَ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى الْبَرْمَكِيِّ فَجُبِسَ عِنْدَهُ أَيَّامًا، فَكَانَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعَ يَعْتُبُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَا يَدْهُ حَتَّىٰ مَضَى ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيهَا، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةُ قُدِّمَتْ إِلَيْهِ مَا يَدْهُ لِلْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى ، فَرَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا رَبَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ أَكُلْتُ قَبْلَ الْيَوْمِ كُثُرًا قَدْ أَعْنَتُ عَلَى نَفْسِي، فَأَكَلَ فَمَرِضَ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَهُ الطَّبِيبُ فَعَرَضَ عَلَيْهِ خُصْرَةً فِي بَطْنِ رَاحِتِهِ وَكَانَ السُّمُّ الَّذِي سُمِّ بِهِ قَدِ اجْتَمَعَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَانْصَرَفَ الطَّبِيبُ إِلَيْهِمْ فَقَالَا: وَاللَّهِ لَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا فَعَلْتُمْ بِهِ

قتل برسانم ولی من نپذیرفتدم و به ایشان گفتم که من این کار را نخواهم کرد؛ و حتی اگر مرا بکشند خواسته شان را برآورده نمی کنم.

راوی می گوید: بعد از مدتی آن حضرت را به نزد فضل بن یحیی بر مکنی برده و چند روزی در آنجا زندانی نمودند، و فضل بن ربيع تا سه روز، هر روز برای آن حضرت غذائی هی فرستاد، و در شب چهارم غذایی از جانب فضل بن یحیی برای حضرت آوردند، آن حضرت دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدا یا خود می دانی که اگر پیش از این [چنین غذائی را] می خوردم در واقع به قاتل خود کمک نموده بودم، باری آن حضرت، از آن غذا خورد و مریض شد، فردای آن روز، برای حضرت طبیب آوردند حضرت کبودی کف دست خود را به طبیب نشان داد، اثر سمی که به حضرت خورانده بودند، در آن قسمت جمع شده بود، طبیب رو به آنها نمود و گفت: قسم به خدا، او بهتر از شما می داند که با او چه کرده اید، و سپس آن حضرت فوت نمود.^(۱)

۱- در این خبر سه نکته قابل نذکر است: الف- در متنه، احمد بن عبد الله قروی که «مجھول یا مھمل» است. یعنی نامی از او در کتب رجال نیست ذکر شده. ب- متن خبر با بعضی از تواریخ دیگر منافات دارد. ج- با وجود اینکه امام میدانسته طعام زهر آسود و موجب هلاک است، چگونه تناول فرموده؟ و تقدیمه در جانی معنی دارد که از مرگ برخاند نه آنکه مرگ را مسلم مازد. (استاد غفاری)

مِنْكُمْ، ثُمَّ تُؤْفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .

٩

* (بَابُ ذِكْرِ مَنْ قُتِلَ الرَّشِيدُ مِنْ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ) *

* (قُتِلَهُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالسُّمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ) *

* (سُوِيْ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ فِي سَائِرِ الْأَيَامِ وَاللِّيَالِي) *

۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرَازِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو-

طَاهِرِ السَّاماَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ يَشْرُبِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسِنِ

توضیح: «چنانکه دیده می شود، در اخبار مربوط به زندان و شهادت موسی بن جعفر علیهم السلام اختلاف بسیار است، و این ناشی از آن است که امر موسی بن جعفر علیهم السلام را سخت پنهان می داشتند، چون مردم آن حضرت را می شناختند و به مظلوم می تشن اذعان و اعتراف داشتند و ستمکار براورا ظالم و نابکار می شمردند. لذا خلیفه و یارانش هرچه بیشتر کوشش داشتند که اخبار صحیح و درست در موضوع امام میان مردم پخش نشود، لذا هر کس آنچه یافته نقل کرده و موجب این همه اختلاف گردیده است و مؤلف - رضوان الله تعالى عليه - عذر خود را در نقل این روایات مختلف چنین ذکر کرده است که: [این اخبار را برای آن آوردم که واقعه را در عقیده شان به زنده بودن موسی بن جعفر علیهم السلام را کنم] چون با همه اختلافی که در این خبار دیده می شود، در یک مطلب اتفاق دارند و آن فوت موسی بن جعفر علیهم السلام است به امر هارون و در زندان او».

باب ۹

﴿ساداتی را که گویند هارون پس از مسموم ساختن امام کاظم علیهم السلام﴾

﴿در یک شب بقتل رسانید غیر سادات دیگری که کشت﴾

۱- عبید الله برآز نیشابوری که مردی سالخورد بود چنین نقل می کند: من

أَخْمَدُ بْنُ سَهْلٍ بْنُ مَاهَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْيَذُ اللَّهِ الْبَزَّارُ التَّسَابُورِيُّ وَكَانَ مُسْتَأْذِنًا فَقَالَ: كَانَ بَنِي وَبَنِي حُمَيْدٍ بْنَ قَحْطَبَةَ الطَّائِيَّ الطُّوْسِيَّ مُعَامَلَهُ، فَرَحَّلَتْ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَبَلَغَهُ خَبْرُ قُدُومِيِّ، فَاسْتَهْضَرَنِي لِلْوَقْتِ وَعَلَيَّ ثِيَابُ السَّفَرِ لَمْ أُغَيِّرْهَا وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَقَتْ صَلَاةِ الظَّهَرِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأْيَتُهُ فِي بَيْتِ يَجْرِي فِيهِ الْمَاءُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَلَّسْتُ، فَاتَّبَعْتُ بِظَهِيرَتِهِ وَإِبْرِيقِهِ، فَغَسَّلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَمْرَنِي فَغَسَّلْتُ يَدِي وَأَخْضَرَتِ الْمَايَدَةَ وَدَهَبَ عَنِي أَنِّي صَائِمٌ وَأَنِّي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، ثُمَّ ذَكَرْتُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي، فَقَالَ حُمَيْدٌ: مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ؟ قَلَّتْ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَلَسْتُ بِمَرِيضٍ وَلَا بِي عِلْمٍ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَلَعَلَّ الْأَمِيرَ لَهُ عُذْرٌ فِي ذَلِكَ أَوْ عِلْمٍ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ، فَقَالَ: مَا بِي عِلْمٍ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَإِنِّي لِصَحِيحِ الْبَدْنِ، ثُمَّ دَمَعْتُ عَيْنَاهُ وَبَكَيْتُ، قَلَّتْ لَهُ بَعْدَ مَا فَرَغَ مِنْ

با حمید بن قحطبة طائی طوسی معامله داشتم، لذا عزم سفر کرده، به نزد او رفتم. خبر آمدن من به او رسید، بلا فاصله مرا احضار کرد، من نیز بالباس سفر در هنگام نماز ظهر به نزدش رفتم - و این جریان در ماه رمضان اتفاق افتاد - وقتی براو وارد شدم، دیدم در منزلی نشسته که جوی آبی در آن بود و آب در آن جوی روان بود، سلام کردم و نشتم، سپس طشت و تنگی آوردند و او دستهایش را شست و سپس به من نیز دستور داد تا دستهایم را بشویم. سفرهای را انداختند و من فراموش کردم که ماه رمضان است و من روزه هستم^(۱) مشغول شده سپس یادم آمد و دست کشیدم، حمید به من گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیر، ماه رمضان است و من نه مریض هستم و نه ناراحتی خاصی دارم که لازم شود روزه ام را بخورم و شاید جناب امیر، عذر و یا مریضی و ناراحتی دارند و بدآن سبب افطار می کنند گفت: مریض نیستم و ناراحتی که باعث روزه خوردن شود نیز ندارم و کاملاً صحیح و سالم هستم، سپس

۱- باید توجه داشت که بر مسافر روزه حرام است و گوینده ظاهر آفراموش کرده است. و یا سئی است.

ظعاً مِهْ: مَا يُبَيِّكِيكَ أَيُّهَا الْأَمِير؟ فَقَالَ: أَنْفَدَ إِلَيَّ هَارُونُ الرَّشِيدُ وَقَتْ كَوْيِهِ
بِطُوسٍ فِي بَعْضِ اللَّيلِ أَنْ أَجِبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأَيْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ
شَمْعَةً تَسْقِدُ وَسَيْفًا أَخْضَرَ مَسْلُولًا وَبَيْنَ يَدَيْهِ خَادِمٌ وَاقِفٌ، فَلَمَّا قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ
رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ: كَيْفَ طَاعَتُكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ: بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ
فَأَظْرَقَ، ثُمَّ أَذْنَ لِي فِي الْإِنْصَرَافِ، فَلَمَّا أَبْتَثُ فِي مَنْزِلِي حَتَّى عَادَ الرَّسُولُ إِلَيَّ
وَقَالَ: أَجِبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّا لِلَّهِ وَآنَا أَخَافُ أَنْ يَكُونَ قَدْ
عَزَّمَ عَلَى قَتْلِي وَأَنَّهُ لَمَّا رَأَيْتَنِي اسْتَخْبَيْتُ مَثِي، فَعَدْتُ إِلَيْهِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ
فَقَالَ: كَيْفَ طَاعَتُكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ: بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ،
فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا، ثُمَّ أَذْنَ لِي فِي الْإِنْصَرَافِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ مَنْزِلِي لَمْ أَبْتَثْ أَنْ عَادَ
إِلَيَّ الرَّسُولُ، فَقَالَ: أَجِبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَحَضَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ،

چشمانتش پراز اشک شد و گریست.



بعد از اینکه از غذا خوردنش فارغ شد گفت: چه چیز باعث شد گریه
کنید؟ گفت: زمانی که هارون در طوس بود، شبی، غلامی را فرستاده مرا
فراخواند. وقتی براو وارد شدم، در مقابلش، شمعی روشن و شمشیری سبز که
از غلاف در آمده بود دیدم، و در مقابلش نیز خادمی ایستاده بود، وقتی در
حضورش ایستادم، سر برآورد و بمن خطاب کرد و گفت: تا چه حدی از
امیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفت: با جان و مال در خدمتم. سر بزرگ افکند و
اجازه داد، من بمترالم بازگردم، هنوز مدت کمی از برگشتنم به منزل نگذشته
بود که همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: امیر تو را فراخوانده است، با
خود گفت: دیگر کارم تمام است و می ترسیدم که مبادا قصد کشتنم را داشته و
احتمالاً دفعه گذشته، از من خجالت کشیده است، به حضورش رفتم، گفت: تا
چه حد از امیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفت: با جان و مال و زن و فرزند،
خندید و به من اجازه بازگشت داد، همینکه به خانه داخل شدم، همان فرستاده

فرفع رأسه إلى: وقال: كيف طاعتك لأمير المؤمنين؟ فقلت: بالنفس والمال والأهل والوليد والذين فضحك، ثم قال لي: خذ هذا الشيف وأمثاله ما يأمرك به الخادم، قال: فتناول الخادم الشيف وناولنيه وجاء بي إلى بيت بابه مغلق ففتحه فإذا فيه يشر في وسطه وتلاة بيوت أبوابها مغلقة، ففتح باب بيت ميها، فإذا فيه عشرون نفساً عليهم السعور والدوائب شيوخ وكهول وشبان مقيدون، فقال لي: إن أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء و كانوا كلهم علوية من ولد علي وفاطمة عليهم السلام، فجعل يخرج إلى واحداً بعد واحد فأضرب عنقه حتى أتيت على آخرهم، ثم رمى بأجسادهم ورؤوسهم في تلك البئر، ثم فتح باب بيت آخر فإذا فيه عشرون نفساً من العلوية من ولد علي وفاطمة عليهم السلام مقيدون، فقال لي: إن أمير المؤمنين يأمرك بقتل هؤلاء، فجعل يخرج إلى واحداً بعد واحد فأضرب عنقه وترمي به في تلك

قبلی نزد من آمد و گفت:

امیر تو را فرا خوانده است. به حضور امیر رفتم، با همان حالت سرش را سوی من بلند کرد و گفت: تا چه حد از امیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند و دین، هارون لبخندی زد و گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه را که این خادم به تو دستور می دهد، اجرا کن.

خادم شمشیر را برداشت و به دست من داد و مرا به خانه ای برد، درب خانه قفل بود، قفل را گشود، در وسط خانه چاهی قرار داشت و نیز سه اطاقد که دربهای آنها قفل بود، درب یکی از اطاقد را باز کرد.

بیست نفر، پیر و جوان که همه در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام مرا گفت امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است. حمید ادامه داد: و تمام آنها از سادات بودند، آن غلام، آنها را یکی یکی بیرون می آورد و من گردن می زدم تا بیست نفر تمام شد، سپس غلام اجساد و سرهای

البَشَرَ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْبَيْتِ الْثَالِثِ فَإِذَا فِيهِ مِثْلُهُمْ عِشْرُونَ نَفْسًا مِنْ وُلُدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُقَيَّدُونَ عَلَيْهِمُ الشُّعُورُ وَالْذَوَائِبُ، فَقَالَ لِي: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ بِقَتْلِ هُولَاءِ أَيْضًا، فَجَعَلْتُ يُخْرِجُ إِلَيَّ وَاجِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنْقَهُ وَتَرْمِي بِهِ فِي تِلْكَ الْبَرِّ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى تِسْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا مِنْهُمْ، وَبِقِيَّ شَيْخٌ مِنْهُمْ، عَلَيْهِ شَعْرٌ، فَقَالَ لِي: تَبَّا لَكَ يَا مَيْشُومُ! أَيُّ عَذْرٌ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا قَدِمْتَ عَلَى جَدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ قَتَلْتَ مِنْ أُولَادِهِ سِتِّينَ نَفْسًا قَدْ وَلَدْهُمْ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟! فَارْتَعَشْتُ يَدِي وَارْتَعَدْتُ فِرَائِصِي، فَتَظَرَّ إِلَيَّ الْخَادِمُ مُغْضِبًا وَزَرَرَنِي فَأَتَيْتُ عَلَى ذَلِكَ الشَّيْخِ أَيْضًا فَقَتَلْتُهُ وَرَمَيْتُ بِهِ فِي تِلْكَ الْبَرِّ، فَإِذَا

آنها را داخل آن چاه انداخت، آنگاه درب اطاق دیگر را باز کرد، در آنجا نیز بیست نفر از سادات زندانی و در بند بودند، غلام گفت امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! آنگاه درب را باز کرد و آنها را یکی یکی بیرون آورد و من گردن زدم؛ او هم اجساد را داخل چاه انداخت، تا بالآخره بیست نفر تمام شد، سپس درب اطاق سوم را باز کرد، در آنجا نیز همانند دو اطاق دیگر بیست نفر از سادات با گیسوان بلند دریند و غل و زنجیر بودند، غلام مجدداً گفت: امیر المؤمنین تو را مأمور قتل اینها کرده است! و یکی یکی آنها را بیرون آورد و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه‌ها را در چاه انداخت.

نوزده نفر بدین منوال کشته شدند و تنها پیر مردی با موهای بلند باقی مانده بود که رو به من کرد و گفت: خداوند تو را نابود کند ای پلید! روز قیامت که به حضور جد ما حضرت رسول ﷺ بررسی، برای کشن شست نفر از سادات و اولاد آن حضرت چه عذری داری؟ در این موقع دستم به رُعشه افتاد و اندامم شروع به لرزیدن کرد، آن غلام نگاه غصب‌الودی به من کرد و بر من نهیب زد! پیش رفتم و آن پیر مرد را نیز کشتم و غلام جسدش را داخل چاه انداخت.

كَانَ فِعْلِيْ هَذَا وَقَدْ قَتَلْتُ سِئِينَ نَفْسًا مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَمَا يَتَفَقَّعُنِي صَوْمِي وَصَلَاتِي؟! وَأَنَا لَا أَشْكُ أَنِّي مُخْلِدٌ فِي النَّارِ.

قَالَ مُصَنْفِفُ هَذَا الْكِتَابِ: لِلْمَنْصُورِ مِثْلُ هَذِهِ الْفِعْلَةِ فِي دُرْرِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .

۲- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَارِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورِ الْمُظَرِّرُ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحاِكِمَ أَبَا أَخْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ اشْحَاقَ الْأَنْمَاطِيَّ الْيَسَابُورِيَّ،

حال که از من چنین اعمالی سرزده و شصت نفر از اولاد رسول الله علیه السلام را کشته‌ام، نماز و روزه برای من چه نفعی دارد؟ شک ندارم که تا ابد در جهنم خواهم سوت.

مؤلف این کتاب (شیخ صدق) گوید: از منصور دوانیقی نیز چنین رفتاری با سادات ثبت شده است.^(۱)

۲- حاکم ابواحمد آنماتی نیشابوری با سند متصل روایت کرده گوید:

۱- توضیح: «باید دانست که حُمَيْدَ بْنُ قَحْطَبَه در زمان مهدی عباسی سال ۱۵۹ در حالیکه والی خراسان بوده است، و به نصّ تواریخ مهدی بجای وی، ابو عنون عبد الملک بن یزید خراسانی را به حکومت خراسان نصب کرده، او گوئی این قضیه چنانکه از کلام مصنف رحمه الله استفاده می‌شود در زمان مهدی یا منصور ممکن است اتفاق افتاده باشد، چون هارون بن ابر آنچه در تاریخ است و مورخین ذکر کرده‌اند، در سال ۱۷۰ بخلافت رسید و آخر عمر بخراسان رفت و در سال ۱۹۳ در طوس مرگش فرار سید و به عذاب ابد پیوست. پس چگونه با حُمَيْد در یک زمان بوده و نیز باید دانست که حُمَيْد یکی از شخصیت‌های معروف و سابقه دار حکومت عباسی است و زمانی حاکم مصر و زمانی حاکم بصره و در آخر حاکم خراسان بوده است، و بعيد است اینگونه امور پست مانند مبارشرت در قتل و امثال آنرا به چنین افرادی سرشناس و اگذار کنند، بنظر من وسد که برای نشان دادن قساوت بنی العباس و دشمنی آنان با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و علیهم اینگونه داستان‌ها را ساخته‌اند تا بتوانند به مردم غواص و پیروان چشم و گوش بسته دستگاه خلافت اموی یا عباسی بفهمانند که این افراد خلفای بحق پیامبر اسلام نیستند، والله غرض صحیح است هر چند داستان مستند نیست، با کسانیکه با شیعیان مخالفند برای اینکه ایشان را مهمل گرد و دروغزن معرفی کنند بصورت روایت قصه ساخته‌اند و این وجه دوم بعيد نیست زیرا روات خبر همگی مجہول و مهملنند و شخص و حاشیان شناخته نشده است، وبالآخره این مطلب تاریخ است نه حدیث که رذ کردن آن مشکل ایجاد کند (استاد غفاری).»

يَقُولُ — يَا سَادَ مُتَّصِلٍ ذَكْرَهُ — أَنَّهُ لَمَّا بَنَى الْمَنْصُورُ الْأَبْنَيَةَ بِعِنْدَادِ جَعْلٍ يَظْلُبُ
الْعَلَوَيَّةَ طَلَبًا شَدِيدًا، وَيَجْعَلُ مِنْهُمْ فِي الْأَسْطُوانَاتِ الْمُجَوَّفَةِ الْمَبَيْتَةِ مِنَ
الْجَحْشِ وَالْأَجْرِ، فَظَفَرَ ذَاتَ يَوْمٍ بِغُلَامٍ مِنْهُمْ حَسَنَ الْوَجْهِ، عَلَيْهِ
شَعْرٌ أَسْوَدٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَسَلَّمَهُ إِلَى
الْبَنَاءِ الَّذِي كَانَ يَبْنِي لَهُ، وَأَمْرَهُ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي جَوْفِ أَسْطُوانَةٍ وَيَبْنِي عَلَيْهِ وَ
وَكَلَّ عَلَيْهِ مِنْ ثَقَاتِهِ مِنْ يُرَاعِي ذَلِكَ حَتَّى يَجْعَلَهُ فِي جَوْفِ أَسْطُوانَةٍ بِمَشَهِدِهِ
فَجَعَلَهُ الْبَنَاءُ فِي جَوْفِ أَسْطُوانَةٍ فَدَخَلَهُ رَقَّةً عَلَيْهِ وَرَحْمَةً لَهُ فَتَرَكَ فِي
الْأَسْطُوانَةِ فُرْجَةً يَدْخُلُ مِنْهَا الرُّوحُ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَاضْبِرْ، فَإِنَّي
سَأُخْرِجُكَ مِنْ جَوْفِ هَذِهِ الْأَسْطُوانَةِ إِذَا جَزَ اللَّيْلُ، فَلَمَّا جَزَ اللَّيْلُ جَاءَ الْبَنَاءُ
فِي ظُلْمَةِ فَأَخْرَجَ ذَلِكَ الْعَلَوَيَّ مِنْ جَوْفِ تِلْكَ الْأَسْطُوانَةِ وَقَالَ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ فِي
ذَمِي وَدَمِ الْفَعْلَةِ الَّذِينَ مَعِي وَغَيْرِكَ شَخْصَكَ، فَإِنَّي إِنِّي أَخْرِجْتُكَ فِي ظُلْمَةِ هَذِهِ

وقتی منصور در بغداد ساختمان سازی کرد، با چذیت در جستجوی علویان بود^(۱) و هرگز از آنها را می‌یافت داخل ستونهای محجوف و تو خالی قرار می‌داد و با گچ و آجر می‌پوشاند. روزی به سید نوجوان و خوش سیماهی که از سادات حسنی بود و موهای مشکی داشت، دست یافت. او را به بنا تحويل داده، دستور داد داخل ستون قرار دهد و روی او را با گچ و آجر پوشاند و یکی از معتمدین خود را مأمور کرد تا بر این کار نظارت داشته باشد. بناء نیز آن جوان رادر درون ستون قرار داد ولی دلش به حال او سوخت و رخنه و سوراخی در ستون باقی گذارد تا هوا داخل و خارج شود و به نوجوان گفت: ناراحت نباش و صبر کن، من تو را امشب نجات خواهم داد، چون شب تاریک شد، بناء در تاریکی شب آن سید نوجوان را از داخل ستون بیرون آورد و گفت: مواظب باش، جان من و کارگرانم را به خطر نیندازی، خود را مخفی کن. من، در این ۱- باید توجه داشت که منصور خود نیز سید و از اولاد هاشم بن عبد مناف و از خویشاں علویان است.

اللَّيْلَةِ مِنْ جَوْفِ هُذِهِ الْأُسْطُوانَةِ لَا نَبَرَ حَفْتُ إِنْ تَرَكْتُكَ فِي جَوْفِهَا أَنْ يَكُونَ
جَدْلَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَضِيمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ أَخَذَ شَعْرَةً بِالْأَلَاتِ الْبَحْصَاصِينَ كَمَا أَفْكَرَ، وَقَالَ: غَيْبٌ شَخْصٌ
وَأَنْجُ بِنْقِيسَكَ وَلَا تَرْجِعُ إِلَى أُمَّكَ، فَقَالَ الْغُلامُ: إِنْ كَانَ هَذَا هَكَذَا فَعَرَفْتُ
أُمِّي أَنِّي قَدْ نَجَوْتُ وَهَرَبْتُ لِتَطْبِيْتَ نَفْسُهَا وَيَقِلَّ جَزْعُهَا وَبُكَاوُهَا، وَأَنْ لَمْ
يَكُنْ لِعُودِي إِلَيْهَا وَجْهُهُ، فَهَرَبَ الْغُلامُ وَلَا يُدْرِكُ أَيْنَ قَضَاهُ مِنْ وَجْهِ أَرْضِ اللهِ
تَعَالَى وَلَا إِلَى أَيِّ بَلْدَ وَقَعَ؟! قَالَ ذَلِكَ الْبَيْانُ: وَقَدْ كَانَ الْغُلامُ عَرَفَنِي
مَكَانَ أُمِّهِ وَأَعْطَانِي الْعَلَامَةَ فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي دَلَّنِي عَلَيْهِ
فَسَمِعْتُ دَوِيًّا كَدَوِيًّا التَّخْلُلِ مِنَ الْبُكَاءِ، فَعِلِّمْتُ أَنَّهَا أُمُّهُ، فَدَنَوْتُ مِنْهَا
وَعَرَفْتُهَا خَبَرَ إِنِّيهَا وَأَعْطَيْتُهَا شَعْرَةً وَانْصَرَفْتُ .

شب تاریک فقط به این خاطر نجات دادم زیرا من ترسیدم که اگر تو را به همان
حال داخل ستون باقی گذارم، جدث - رسول الله ﷺ در روز قیامت و در
محضر خداوند ، به خصومت و دشمنی با من برخیزد ، سپس مقداری از موی آن
نوجوان را با آلات و ادوای گچ کاری برید و بد و گفت: خودت را پنهان کن و
نجات بده و نزد مادرت برنگرد . نوجوان گفت: حال که چنین است به مادرم
اطلاع بده که من نجات یافته ام و فرار کرده ام ، تا کمی آرام گیرد و گریه و ناله اش
کمتر شود و نیز به او بگو که برایم امکان ندارد به نزد او بازگردم ، بهر حال آن
نوجوان فرار کرد و دیگر معلوم نشد به چه شهر و دیاری رفت .

بَنَا ادَمَهُ دَادَ: كَه نوجوان آدرس محل زندگی مادرش را به همراه علامتی به
من داد ، من به آن محل رفتم ، صدای گریه ای همچون نوای زنبور می شنیدم ،
دانستم که صدای مادرش است ، به نزد او رفتم و داستان پرسش را برایش بازگو
کردم و موهای آن نوجوان را به او دادم باز گشتم^(۱) .

۱- لازم به تذکر است که این گونه مطالب تاریخی باید سند قابل اعتباری داشته باشد تا مورد تصدیق
واقع شود ، میان ستون گذاردن سادات امری نیست که فقط یکی ، دو تن از آن خبر دهند و تاریخ از آن ←

١٠

* (بابُ السَّبِّبِ الَّذِي قُبِلَ مِنْ أَجْلِهِ بِالْوَقْفِ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ) *
 * (عَلَيْهَا السَّلَامُ) *

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ - عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ - عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: كَانَ وَاللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ، يَعْلَمُ مَنْ يَقِيقُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَيَجْحَدُ الْإِمَامَ بَعْدَ إِمَامِهِ، فَكَانَ يَكْظِمُ عَيْنَةً عَلَيْهِمْ وَلَا يُبَدِّي لَهُمْ مَا يَعْرِفُهُ مِنْهُمْ فَسُمِيَ الْكَاظِمُ لِذَلِكَ .

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - جُمْهُورٍ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَيْسَ مِنْ قُوَّامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ، فَكَانَ ذَلِكَ

﴿بابٌ ۰۱۰ علت واقفى شدن واقفى ها﴾

۱ - ربيع بن عبد الرحمن گوید: به خدا سوگند موسی بن جعفر طیب‌الله بسیار دقیق و تیز بین بود و کسانی را که بعد از موتش، در امامت آن حضرت توقف کرده و امام بعدی را قبول نکردند، می‌شناخت، ولی خشم خود را فرو می‌برد و آنچه را در باره آنها می‌دانست، ابراز نمی‌کرد، لذا آن حضرت را، «کاظم» (خشم فرو بر زنده) نامیدند.

۲ - یونس بن عبد الرحمن گوید: وقتی امام کاظم طیب‌الله از دنیا رفت، نزد هر یک از نمایندگان و کارگزاران آن حضرت اموالی زیادی جمع شده بود و همین

← اطلاع ندهد، مانند خبر فروافتادن مؤذن مسجد جامع شهر از ماذنه، که هیچکس از آن آگاه نشود. و یا خبر ندهد مگر یک فرد که در چنین صورتی مسکوت دیگران صحت خبرش را رد می‌کند. هرچند در قساوت قلب حکام جور شگی نیست و شاید بدتر از این هم انجام داده باشد، ولی مانباید هر کس هرچه گفت و نوشت بپذیریم و مؤلف رحمه الله معلوم نیست بعنوان خبر درست این گونه داستانها را آورده باشد بلکه در کتب سابقین باقه و نقل کرده و نقل اعمت از قبول یارا است. (استاد غفاری).

سبب وفیهم وجوههم لموته، وکان عند زیاد القنیدی سبعون ألف دینار وعند علی بن ابی حمزة ثلاثة ثلثون ألف دینار.

فلما رأیت ذلك وتبين لي الحق وعرفت من أمر أبي الحسن الرضا عليه السلام ما عرفت تكلمت ودعوت الناس إليه، قال: فبغيثا إلى وقالالي: ما يدعوك إلى هذا؟ إن كثت تريداً ما فتح نعيبك وضمنا لي عشرة ألف دینار وقالالي: كف فابت، قلت لهم: إنما روينا عن الصادقين عليهم السلام آئهم قالوا: إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه، فإن لم يفعل سلب نور الإيمان، وما كثت لداعي الجهاد في أمر الله عزوجل على كل حال، فناصبني وأضمري العداوة.

۳- حدثنا أبي، و Muhammad bin الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنهما -

امر باعث شد، مرگ آن حضرت را انکار کنند و در امام پس از ایشان توقف نمایند، از جمله نزد «زیاد (بن مروان) قنیدی» هفتاد هزار دینار و نزد «علی بن ابی حمزة بطائی» سی هزار دینار بود.

یونس ادامه داد: وقتی این قضیه را دیدم و حق برایم روشن شد و قضیه امامت امام رضا علیه السلام را دانستم، لب به سخن گشوده، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می نمودم، آن دو نفر (زیاد و بطائی) به سراغ من فرستاده، گفتند: چرا این کارها را می کنی؟ اگر بدنبال مال هستی، ما تو را بی نیاز می کنیم؛ و ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: از این کار دست بردار، ولی من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم: از آن دو امام علیهم السلام روایت شده است که «هرگاه بدعتها ظاهر شد، برفرد عالم واجب است که دانسته خود را آشکار کند. و اگر این کار را نکرد، نور ایمان از او سلب خواهد شد» و من کسی نیستم که کوشش و فعالیت در راه خدارا کنار بگذارم، ولذا آن دو با من دشمن شدند.

۳- محمد بن جمهور گفت احمد بن حماد گوید: یکی از نمایندگان امام

قالاً: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ الْحُسْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمَهُورٍ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ حَمَادٍ قَالَ: كَانَ أَحَدُ الْقَوْمِ عُثْمَانَ بْنَ عَيْسَى الرَّوَاسِيُّ وَكَانَ يَكُونُ بِمُضْرِبِ وَكَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَسَرِّ جَوَارِيٍّ، قَالَ: فَبَعْثَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِنَّ وَفِي الْمَالِ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ أَبَاكَ لَمْ يَئْمُدْ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ أَبِي قَدْمَاتَ وَقَدِ اقْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَقَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ، وَأَخْتَجَ عَلَيْهِ فِيهِ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ، إِنَّ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَيْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ، وَإِنْ كَانَ قَدْمَاتٌ عَلَى مَا تَحْكِي، فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَقَدِ اغْتَقَتُ الْجَوَارِي وَتَزَوَّجْتُهُنَّ.

قالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: لَمْ يَكُنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِمَّنْ يَجْمِعُ الْمَالَ وَلِكِنَّهُ حَصَّلَ فِي وَقْتِ الرَّشِيدِ، وَكَثُرَ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى تَفْرِيقِ مَا

کاظم عليه السلام، عثمان بن عیسی رواسی بود که در مصر سکونت داشت و اموال زیادی به اضافه شش کنیز در نزدش بود، امام رضا عليه السلام کسی را به سراغش فرستاد و پیغام داد که آن شش کنیز و نیز آن اموال را برای حضرت بفرستد.

راوی گوید: عثمان بن عیسی در جواب، نامه‌ای نوشته و در آن نامه چنین گفت: پدرت هنوز نمرده است، حضرت در پاسخ او نامه‌ای نوشته‌ند و ذکر کردند که: پدرم فوت کرده و ارثش را تقسیم کرده‌ایم، و اخبار صحیحی از مرگ آن حضرت در دست است، و حضرت دلائلی نیز ارائه دادند، عثمان بن عیسی در پاسخ نوشته: اگر پدرت زنده باشد، که شما در این اموال حقی نداری، و اگر طبق گفته شما، مرده باشد، به من دستوری راجع به تسلیم نمودن اموال به شما نداده است، من آن کنیزان را آزاد کردم و به عقد ازدواج در آوردم.

مؤلف این کتاب رحمه‌الله گوید: موسی بن جعفر عليه السلام کسی نبود که مال اندوزد، ولی آنحضرت در دوران هارون الرشید بود و دشمنان زیادی داشت، و نمی‌توانست اموال جمع شده را، بمستحقین رساند و برای تقسیم به دست افراد

كَانَ يَجْتَمِعُ إِلَّا عَلَى الْقَلِيلِ مِنْ يَشْتَهِيهِمْ فِي كِسْمَانِ السَّرِّ، فَاجْتَمَعَتْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ لِأَجْلِ ذَلِكَ، وَأَرَادَ أَنَّ لَا يُحَقِّقَ عَلَى تَفْسِيمِ قَوْلٍ مَّنْ كَانَ يَشْتَهِيهِ إِلَيَّ الرَّشِيدِ، وَيَقُولُ: إِنَّهُ تُحْمَلُ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ، وَيُعْتَقَدُ لَهُ الْإِمَامَةُ، وَيَحْمَلُ عَلَى الْخُرُوجِ عَلَيْهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَفَرَقَ مَا اجْتَمَعَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، عَلَى أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ أَمْوَالَ الْفُقَرَاءِ، وَإِنَّهَا كَانَتْ أَمْوَالًا يَصْلُهُ بِهَا مَوَالِيهِ يَتَكُونُ لَهُ إِكْرَاماً مِنْهُمْ لَهُ وَبِرَأْيِهِمْ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۱

(باب ما جاءَ عنِ الرَّضا عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ)

(في التَّوْحِيدِ)

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنُ الْمُتَوَكِّلِ – رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ – قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاسِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّفَرِيِّنِ دُلَفِ، عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ،

مختلف دهد ، مگر به عده اند کی از موئیین ، آن هم در نهایت پنهانی ، لذا این اموال ، به این صورت گردآوری شده بود ، و آن حضرت سعی بر این داشت که ساعیت و بدگویی ساعیت کنند گان را تحقق نبخشد ، همانها که می گفتند : برای آن حضرت اموال زیادی آورده می شود و قائل به امامت خویشتن است . و او مردم را به خروج و قیام بر علیه خلیفه تحریک می کند ، و اگر چنین ساعیت و بدگویی در کار نبود ، این اموال را به افراد گوناگون می داد ، در ضمن ، این اموال ، اموال فقراء هم نبود بلکه هدايا و تحفه هایی بود که دوستان آن حضرت برای احترام و تکریم آن بزرگوار ، به ایشان هدیه کرده بودند .

توضیح : «بنظر می رسد که ذیل بیان مؤلف چندان توجیه لازمی نبود ، زیرا شیعیان آن حضرت پیغمبر خمس اموال خود را ناچار برای امام می فرستادند یا بنواب آن حضرت می دادند و زندانی بودن آن حضرت مانع از تسليم بود ».

﴿باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا ﴿پیغمبر﴾ رسیده است﴾

۱- یاسر ، خادم حضرت رضا ﴿علیه السلام﴾ گوید : از امام رضا ﴿علیه السلام﴾ شنیدم که

قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام يقول: من شبه الله تعالى بخلقه فهو مشرك، ومن نسب إليه ما أنهى عنه فهو كافر.

٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوَيَّانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» قَالَ: يَعْنِي مُشْرِقَةً يَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

٥- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ؟ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَّ الْصَّلَتِ إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ

می فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبيه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است.^(۱)

٦- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام آیه شریفه: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (صورتها بای در آن روز بشاش و در خشان بوده، به پروردگارش می نگرد، سوره قیامت آیات ۲۳ و ۲۲) را چنین تفسیر کردند: یعنی این صورتها در خشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است.^(۲)

٧- ابوالصلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که نظر شما در باره این حدیث که اهل حدیث روایت می کنند: «مؤمنین از منازل و مقامات خود

۱- مثلاً خداوند، از ظلم کردن نهی فرموده است، حال اگر کسی خدارا ظالم بداند و ظلم را به خدا

نسبت دهد کافر است. ۲- یعنی «نظر» در این آیه، به معنی نگریستن با چشم نیست، زیرا دیدن

خداوند معال است، بلکه مراد از نگریستن به خدادار این آیه شریفه «انتظار ثواب و رحمت» است.

وَتَعَالَى فَضْلَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَةً، وَمُسَابَقَتَهُ مُسَابَقَةً، وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ زِيَارَةً فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاةِ أَوْ بَعْدِ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى» وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَقُ الدَّرَجَاتِ. فَعَنْ زَارَةِ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَيْرِ الَّذِي رَوَّهُ؟ «أَنَّ ثَوَابَ «الْأَ

در بهشت، خدا را زیارت می کنند، چیست؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصلت! خداوند تبارک و تعالیٰ حضرت محمد ﷺ را بر تمام مخلوقین، حتی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و اطاعت کردن و پیروی نمودن از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدعی این است که خداوند می فرماید: «مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (هر کس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است، سوره نساء آیه ۸۰) و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع - با خدا بیعت می کنند، دست خداوند «برای بیعت کردن» بالای دست آنهاست، سوره فتح آیه ۱۰) و نیز حضرت رسول ﷺ فرموده اند: «هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من باید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول ﷺ را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالیٰ را زیارت کرده است.

ابوالصلت گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! معنی این روایت چیست:

إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ، النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى؟»؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلَتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ، وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَاً وَهُوَ رَسُولُهُ وَحْجَجَهُ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْأَكْرَامِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ» فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاِ اللَّهِ تَعَالَى وَرُسُلِهِ وَحْجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي ذَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَرَّقَ لَمْ يَرَنِي وَلَمْ أَرْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ: «إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا

[ثوابٌ كفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نگاه کردن به صورت خدا است]؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره مخلوقین، بداند، کافر است، وَجْه و چهره خدا، انبیاء و پیامبر و حجت‌های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم، بتوسط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می‌آورند، خداوند می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْأَكْرَامِ» (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وَجْهِه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند، سوره الرَّحْمَن آیات ۲۶ و ۲۷).

و نیز می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ» (همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند - سوره قصص آیه ۸۸). پس نگاه کردن به پیامبرانِ الهی و حجت‌های خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقامات و درجاتشان، برای مومنین ثواب بزرگی است در روز قیامت.

و حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را» و نیز فرموده‌اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند

یرانی بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي»، يَا أَبَا الصَّلَتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَضِّفُ
بِمَكَانٍ، وَلَا يُذْرِكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

قال: قُلْتُ لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالثَّارِ أَهْمًا الْيَوْمَ
مَخْلُوقَتَانِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ
وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُمَا
الْيَوْمَ مُقْدَرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا هُمْ مِنْا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ، مَنْ
أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالثَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبَنَا
وَلَنْ يَسْتَعْلَمَ مِنْ وَلَيَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَيُخْلَدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «هُذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرُمُونَ يَطْوُفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنِ»، وَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذْتِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ

دید» ای ابالصلت! خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و با چشم دیده
نمی شود و افکار و عقول نمی تواند کند او را درک کند.

ابوالصلت گوید: سؤال کردم: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده‌اند؟
حضرت فرمودند: بله. رسول خدا علیه السلام زمانی که به معراج رفتند، وارد بهشت
شدند و جهنم را نیز دیدند، پرسیدم: عده‌ای معتقدند که این دو فقط تقدیر
شده‌اند و هنوز خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: نه آنها از ما هستند و نه ما از
آنها. هر کس خلقت بهشت و جهنم را انکار کند پیامبر و ما را تکذیب کرده
است و جزء اهل ولایت و دوستان به شمار نمی‌آید و برای همیشه در آتش دوزخ
باقي خواهد ماند. خداوند می‌فرماید: «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرُمُونَ،
يَطْوُفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنِ» (این جهنه‌می است که مجرمین آن را انکار
می‌کنند، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند، سوره الرُّحْمن آیات
۴۳ و ۴۴)

و نیز پیامبر فرموده‌اند: وقتی به معراج رفتم، جبرئیل دستم را گرفت و به

السلام فادخلني الجنة، فناولني من رطبها، فاكلته فتحول ذلك نطفه في صلبي، فلما هبطة إلى الأرض واقت خديجه، فحملت بفاطمه عليها السلام ففاطمه حوراء انيسه، فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شمتت رائحة ابنتي فاطمه» عليهما السلام.

٤- حدثنا محمد بن موسى بن المตوكيل - رضي الله عنه - قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الريان بن الصلت، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال الله جل جلاله: ما أقر بي من فسر برأيه كلامي، وما عرفني من شبئني بخلقي، وما على ديني من استعمل القياس في ديني.

٥- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا قال: مر أبوالحسن الرضا عليه السلام بقبر من قبور أهل بيته

بهشت برد و از خرمای آن به من داد من آن خرما را خوردم ، به صورت نطفه ای در صلب من قرار گرفت ، پس از آنکه به زمین بازگشتم ، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد ، لذا فاطمه حوریه ای است از جنس بشر و من هرگاه مشتاق بوي بهشت می شوم دخترم فاطمه را می بویم .

٤- ريان بن الصلت گوید: امام رضا^(ع) از پدران بزرگوار خود نقل کردند که أمير المؤمنين^(ع) از رسول خدا^(ع) چنین نقل کرد: خداوند فرموده است: «هر کس کلام را با رأی و نظر خود تفسیر کند ، به من ایمان نیاورده است و کسی که را به مخلوقین شبیه کند را نشناخته است. و کسی که در دین ، قیاس بکار برده بر دین من نیست». (در صفحات قبل توضیح مختصری درباره قیاس گذشت).

٥- احمد برقمی از یکتن از روایان حدیث ما نقل می کند که: روزی حضرت

فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِلَهِي بَدَتْ قُدْرَتُكَ وَلَمْ تَبْدِ وَاهِيَةً فَجَهَلُوكَ وَقَدْرُوكَ، وَالْتَّقْدِيرُ عَلَىٰ غَيْرِ مَاٰ بِهِ وَصَنْفُوكَ، وَإِنِّي بِرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالْتَّشِيهِ طَلَبُوكَ، لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ، إِلَهِي وَلَنْ يُدْرِكُوكَ، وَظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ يَعْمَكَ ذَلِيلُهُمْ عَلَيْكَ لَوْ عَرَفْتُكَ، فِي خَلْقِكَ يَا إِلَهِي مَمْدُوحَةً أَنْ يَتَنَاؤلُوكَ، بَلْ سُوُوكَ بِخَلْقِكَ، فَمِنْ كُمْ لَمْ يَعْرُفْوكَ، وَاتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ رَبِّا فِي ذِلْكَ وَصَنْفُوكَ، فَتَعَالَيْتَ رَبِّي عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعْتُوكَ».

٦- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضِيرِ

رضاب^{علیهم السلام} از مقابل قبری از قبرهای خاندانش عبور می کرد، دست خویش را به آن قبر نهاده، چنین عرضه داشت: خدا یا قدرت بی هیچ ضعف و سستی آشکار است، خلائق تو را نشناخته اند، و (با معیارهای مادی مثل جسم بودن، مکان داشتن، محدود بودن به زمان، دیده شدن و ووو) تو را می سنجند و این نوع سنجش با اعتقاد به ربویت تو مغایر است و من، از کسانی که با تشییه کردن (تو به خلق) در پی معرفت و شناخت تو هستند، تبری می جویم.

هیچ چیزی همانند تو نیست و آنها نیز (با این روش) هیچگاه نمی توانند تو را ادراک کنند، اگر می خواستند که تو را واقعاً بشناسند، این نعمتهاي ظاهري تو، برای آنها بهترین راهنمای بوده، و برای شناخت تو، کافی بود در مخلوقین تو بیندیشند، نه اینکه به سراغ ذات تو رفته، بخواهند که آن را دریابند؛ ولی آنها (از این کار غفلت نموده) تو و مخلوقات را یکسان پنداشتند و به همین دلیل است که تو را نشناختند و به جای تو، بعضی از آیات و نشانه های را رب خویش دانستند و تو را آنگونه وصف کردند، خدا یا! تو برتر و بالاتر از آن مطالبی هستی که تشییه کنندگان تو را با آنها وصف نموده اند.

٦- أبو جعفر^{رض} نظری^{رض} گوید: عده ای از ماوراء النهر خدمت امام رضا^{رض}

قال: جاءَ قَوْمٌ مِّنْ وَرَاءِ النَّهَرِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالُوا لَهُ: جَئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثَ مَسَائلٍ، فَإِنْ أَجْبَتْنَا فِيهَا عِلْمَنَا أَنَّكَ عَالِمٌ، فَقَالَ: سُلُّوا، فَقَالُوا: أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَ كَانَ، وَكَيْفَ كَانَ؟ وَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اغْتِمَادًا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَيْفَ الْكِيفَ فَهُوَ بِلَا كَيْفٍ، وَأَيْنَ الْأَيْنَ فَهُوَ بِلَا أَيْنٍ، وَكَانَ اغْتِمَادًا عَلَى قُدْرَتِهِ، فَقَالُوا: نَشَهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بقوله وكأن اغتماده على قدرته أي على ذاته، لأن القدرة من صفات ذات الله تعالى.

۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ:

رسیدند و عرضه داشتند: ما برای پرسیدن سه مطلب به خدمت شما آمدہ ایم. اگر در این سه مورد به ما جواب دادی، خواهیم دانست که تو دانشمند هستی. حضرت فرمودند، بپرسید، گفتند: خداوند در کجاست؟ چگونه است؟ و تکیه اش بر چیست؟ حضرت در جواب فرمودند: خداوند خود، کیفیت و چگونگی را خلق فرموده، (و فراتر از کیفیت و چگونگی است). پس خودش اصلاً کیفیت (هستیش حد و اندازه و چگونگی) ندارد (و این سوال در مورد او بی معنی است) و جا و مکان را خود خلق کرده (و فراتر از مکان است) پس خود بی نیاز از مکان است، و تکیه اش بر قدرتش بوده و هست، آنان گفتند: شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

شیخ صدقی مؤلف کتاب، گوید: منظور حضرت از اینکه فرمودند: «تکیه اش بر قدرتش بوده و هست» این است که «تکیه اش بر ذاتش بوده و هست» زیرا قدرت جزء صفات ذات است.

۷- محمد بن عرفه گوید: از حضرت رضا (ع) سوال کردم: خداوند اشیاء را

حَدَّثَنَا الحُسْنَى بْنُ الْحَسَنَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرْفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

خَلْقَ اللَّهِ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَلْقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ، إِنَّكَ إِذَا قُلْتَ: خَلْقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ، فَكَانَكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئًا غَيْرَهُ وَجَعَلْتَهَا اللَّهُ لَهُ بِهَا خَلْقَ الْأَشْيَاءَ، وَهَذَا شَرْكٌ، وَإِذَا قُلْتَ خَلْقَ الْأَشْيَاءَ بِغَيْرِ قُدْرَةٍ فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِاِقْتِدَارٍ عَلَيْهَا وَقُدْرَةٍ، وَلِكِنْ لَيْسَ هُوَ بِضَعِيفٍ وَلَا عَاجِزٍ وَلَا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ، بَلْ هُوَ سُبْحَانَهُ قَادِرٌ لِذَاتِهِ لَا بِالْقُدْرَةِ.

- ۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَابِ الْقُرَشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ

بَا قدرت خلق کرد یا بدون قدرت؟ حضرت در جواب فرمودند: نمی توان گفت اشیاء را با قدرت (خارج و جدا) خلق کرده است، زیرا وقتی بگوئی اشیاء را با قدرت خلق کرده، گویا قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته ای و آن را وسیله خلقت اشیاء پنداشته ای و این خود شرک است، و اگر بگوئی اشیاء را به غیر قدرت دیگر خلق کرده است^(۱) معنی این حرف این است که خداوند اشیاء را با قدرتی که بر آنها داشته خلق کرده است، (و گویا خودش صرف نظر از این قدرت لازم برای خلق اشیاء، ضعیف و ناتوان بوده است) لیکن خداوند نه ضعیف است، نه عاجز، و نه محتاج به چیز یا شخص دیگر، بلکه خداوند سبحان، قادر و تواناست و این قدرت و توانایی عین ذات اوست و بالذات قادر است نه بوسیله قدرتی خارج از ذات خود.

- ۸- حسین بن بشار گوید از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا خداوند

۱- در اینجا، در نسخه عيون لفظ «بغیر قدرة» آمده است یعنی: «بدون قدرت» یا «با چیزی غیر از قدرت و توانایی»، و این، با سؤال محمد بن عرفه که سؤال کرد: «خلق الله أشياء بالقدرة أم بغير القدرة» مناسب است. باقیه حدیث جوهر در نسخ آید و در نسخ «توحید»، «بقدره» آمده که هر چند با صدر حدیث مطابقت ندارد ولی با دیگر آن مطابقت دارد و در ترجمه، نسخه توحید نیز مورد نظر بوده است.

الفضل بن المغيرة قال: حَدَّثَنَا أَبُونَصْرَ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْإِضْبَاهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ بَشَارٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْيَ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلَتُهُ أَيْعُلُمُ اللَّهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالَمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ، قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَأْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

وقال لأهل النار: «ولَوْ رُدُوا لَعَادُوا لِمَا نَهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فَقَدْ عَلِمَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَوْرَدُهُمْ لَعَادُوا لِمَا نَهُوا عَنْهُ.

وقال للملائكة لما قالت: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» قال إني أعلم ما لا تعلمون». فلم ينزل الله می داند چیزی که موجود نیست، اگر قرار بود موجود باشد، چگونه می بود؟

حضرت فرمودند: خداوند به همه چیز، قابل از اینکه موجود شوند، عالم است. خداوند می فرماید: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَأْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (ما آنچه را که شما انجام می دادید، می نوشتم، سوره جاثیه آیه ۲۹) و در باره اهل جهنم فرموده است: «لَوْ رُدُوا لَعَادُوا لِمَا نَهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (اگر به دنیا بازگردانده می شدند مجدداً به کارهایی که از آن نهی شده بودند، رو می آوردند و آنها دروغ می گویند. سوره انعام آیه ۲۸) پس خدا می دانست که اگر آنان را به زندگی دنیا بازگرداند آنها مجدداً به سراغ کارهایی که از آن نهی شده بودند می رفتند. و نیز (دلیل دیگر: در قصه خلق آدم) ملائکه چنین گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (آیا می خواهی کسی را در زمین قرار دهی که فساد و خونریزی بپا کند، حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. سوره بقره آیه ۳۰) و خداوند چنین فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. سوره بقره آیه ۳۰). پس خداوند همیشه قبل از اشیاء و قبل از خلقت آنها، به آنها علم داشته است، پس پاک و منزه است خداوند (از آنچه به جهل در باره اش گفته می شود) و بسی

عَزَّوَجَلَ عِلْمُهُ سَابِقًا لِلأَشْيَاءِ قَدِيمًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا، فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّنَا وَتَعَالَى
عُلُوًّا كَبِيرًا، خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَعِلْمُهُ بِهَا سَابِقٌ لَهَا كَمَا شَاءَ، كَذَلِكَ رَبُّنَا لَمْ
يَرَأْ عَالَمًا سَمِيعًا بَصِيرًا.

۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْواحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدُوْسِ الْعَطَّارُ التَّيْسَابُورِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ - بِتَيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةَ اثْتَتِينَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَمَائِيَّةِ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ فَتَيْيَةَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَقُولُ فِي دُعَائِيهِ: «سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدرَتِهِ، وَأَتَقْرَنَ مَا خَلَقَ
بِحِكْمَتِهِ، وَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ، سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ
الْأَغْيَانِ وَمَا تَخْفِي الصُّدُورُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

۱۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ
قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ

بلند مرتبه (تر) است و بالاتر، اشیاء را خلق کرده است و قبل از خلق آنها، به
آنها یعلم داشته همان گونه که می خواسته است، اینچنین است پروردگار ما،
همیشه عالم، بینا و شنا بوده است.

۹- فضل بن شاذان گوید: (روزی) به دعای امام رضا علیه السلام گوش می دادم.
حضرت اینچنین خدا را می خواند: «سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدرَتِهِ -» (تا آخر
دعای متن) یعنی: منزه است خدایی که به قدرت خود، خلائق را خلق کرده
است. و آنچه را خلق کرد، به حکمت خود مُتَقَنْ آفرید و با علیم خویش،
هر چیز را در جای خود قرار داد، منزه است کسی که نگاههای مخفی و خیانت
بار چشمها و نیتهای پنهان در دل را می داند، هیچ چیز مانند او نیست، و اوست
شنا و بینا

۱۰- حسین بن خالد گوید: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام چنین فرمود:

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمْ يَزِلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيَا، قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: لَمْ يَزِلِ اللَّهُ عَالِمًا بِعِلْمٍ، وَقَادِرًا بِعُدْرَةٍ، وَحَيَا بِحَيَاةٍ، وَقَدِيمًا بِقَدْمٍ، وَسَمِيعًا بِسَمْعٍ، وَبَصِيرًا بِبَصَرٍ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلهَةً أُخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَّسِعُ عَلَى شَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يَزِلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيَا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

۱۱- خَدَّنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَانِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَمِنَ الْخَلْقِ فَقَالَ الْإِرَادَةُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَئُدُّ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ، وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَإِرَادَتُهُ إِخْدَاثُهُ لِأَغْيَرِ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ

خداوند همیشه، عالم، قادر، حقیقی، قدیم، شناور و بینا بوده است. راوی گوید: پرسیدم: بعضی اینطور می گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت قادر بوده و با حیات زنده بود و با قدم قدیم بوده، و با شناوری شناور بوده و با بینایی بینا بوده است، حضرت فرمودند: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصی از دوستان ما محسوب نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حقیقی، قدیم، شناور، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و شبیه کنندگان می گویند.

۱۱- صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام سوال کردم: فرق بین اراده خدا و اراده مخلوقین چیست؟ حضرت فرمودند: اراده مخلوقین عبارتست از: فکر و اندیشه و سپس تصمیم به کاری که صحیح تر به نظر می آید، امّا در مورد خداوند، اراده فقط عبارتست از ایجاد، و نه چیز دیگر. زیرا او نه نیاز به تفکر و

لَا يُرَوِّي وَلَا يَهْمُ وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَهَذِهِ الصَّفَاتُ مَنْقِيَّةٌ عَنْهُ وَهِيَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ، فَإِرَادَةُ اللَّهِ تَعَالَى هِيَ الْفَعْلُ لِأَغْيَرِ ذَلِكَ، يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ، بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هَمَةٍ وَلَا تَفْكِرٍ، وَلَا كَيْفٍ لِذَلِكَ، كَمَا أَنَّهُ بِلَا كَيْفٍ.

۱۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ - خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ؟ فَقَالَ: قَاتَلُهُمُ اللَّهُ لَقَدْ حَذَّفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ، فَسَمِعَ أَحَدُهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: قَبَحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يُشْبِهُكَ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ.

اندیشه دارد، و نه تصمیم کیری بعد از فکر، این مسائل در مورد او نیست. بلکه از صفات مخلوقین است، اراده خدا، فعل خداست و نه چیز دیگر. می گوید: «كُنْ فَيَكُونُ» (موجود شو، او هم موجود می شود) بدون هیچ لفظ و نطق زبانی و فکر و اندیشه و تصمیم بعدی، و همانطور که خود خدا چگونگی ندارد (و سؤال از چگونگی او معنی ندارد) فعل و اراده او هم «چطور» و «چگونگی» ندارد.

۱۲- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کرد: مردم از رسول خدا ظنه علیه السلام را بخواهند! روایتی نقل می کنند که حضرت فرموده: خداوند آدم را به شکل [خود] شن آفرید، امام پیغمبر در جواب فرمودند: خدا آنها را بکشد! اول حدیث را حذف کرده‌اند، (اصل حدیث چنین است)، روزی حضرت رسول علیه السلام از مقابل دو تن که به یکدیگر دشمن می دادند می گذشتند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: خدا چهره تو و چهره هر کس را که به تو شبیه است، قبیح و زشت

۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامَ الْكُلَيْنِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلَيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِإِبْلِيسَ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي؟» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَعْنِي بِعُذْرَاتِي وَفُوقَيْ.

قال مصنف هذا الكتاب: سمعت بعض مشايخ الشيعة يذكرون في هذه الآية: إن الأئمة عليهم السلام كانوا يقفون على قوله: «ما منعك أن تسبح لما خلقت» ثم يتذمرون بقوله عزوجل: «بيدي أستكبرت أم كنت من العالىين» قال: وهذا مثل قول القائل: يستيقناتلنى وبرمحى تطاعنى، كأنه يقول عزوجل: بنعمتي عليك وإحسانى إليك قويت على الإستكبار والغضبان.

گرداند! رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای بندۀ خدا این سخن را به برادرت نسبت مده زیرا خداوند آدم ﷺ را به شکل او آفرید.

۱۳- محمد بن عبیده گوید: از امام رضا علیه السلام درباره این آیه شریفه سؤال کردم: «ما منعك أن تسبح لما خلقت بيدي» (ای ابلیس، چه چیز تو را برآن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم، سجد نکنی؟ سوره ص، آیه ۷۵) حضرت فرمود منظور از دست، قدرت و نیرو است.

شیخ صدوq مؤلف کتاب گوید: از بعضی از بزرگان شیعه شنیده ام که ائمه در این آیه برسر کلمه «خلقت» وقف می کردند و از کلمه «بيدي» شروع می کردند، ادامه آیه چنین است: «بيدي أستكبرت أم كنت من العالىين» (آیا با نعمتی که به تو دادم تکبر و گردن فرازی می کنی، یا اصلاً طفیانگر و عصیانگری؟) و «يد» در اینجا به معنی «نعمت» و «احسان» بکار رفته است، و اینگونه تعبیر در محاورات مردم نیز دیده می شود، مثلاً کسی به دیگری می گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ و

- ١٤ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ الْأَسْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ يَكْرِنِ - صَالِحِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَوْمٌ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» قَالَ: حِجَابٌ مِنْ نُورٍ يُكَشَّفُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَدًا، وَتَدْمَجُ أَضْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِعُونَ السُّجُودَ.
- ١٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْعَدْوَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَظَّبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّاسِعُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ:

خلاصة معنی آیه چنین می شود: با نعمت و احسان و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان توانا شده ای.

- ١٤ - حسن بن سعید از امام رضا علیهم السلام چنین نقل کرده است که حضرت آیه شریفه: «يَوْمٌ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» (روزی که ساق نمایان می شود و آنها را به سجدہ می خوانند ولی نمی توانند سجدہ کنند. سوره قلم آیه ۴۲) را اینگونه تفسیر فرمودند: روزی که حجابی از نور کنار می رود و مؤمنین به سجدہ می افتد ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجدہ کنند.

- ١٥ - امام حسین علیه السلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام طی خطبه ای که در مسجد کوفه ایراد فرمود، چنین گفت: سپاس خداوندی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه مخلوقش را از چیزی آفریده، حدوث پدیده ها را گواه برازی

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ، وَلَا مِنْ شَيْءٍ كَوَنَ مَا قَدْ كَانَ،
الْمُسْتَشْهِدُ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلٰى أَزْلِيَّتِهِ، وَبِمَا وَسَمَّهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلٰى
فُدْرَتِهِ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْقَنَاءِ عَلٰى دَوَامِهِ، لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ
فَيُدْرِكَ بِأَيْنِيَّةٍ، وَلَا لَهُ شِبْهٌ مِثْلٌ فَيُوَضَّقَ بِكَيْفِيَّةٍ، وَلَمْ يَغْبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ
فَيَعْلَمَ بِحَيْثِيَّةٍ.

مُبَائِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَخْدَثَ فِي الصَّفَاتِ، وَمُمْتَنِعٌ عَنِ الْإِذْرَاكِ بِمَا ابْتَدَأَ مِنْ
تَصْرِيفِ الدَّوَابِتِ، وَخَارِجٌ بِالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ مِنْ جَمِيعِ تَصْرِيفِ الْحَالَاتِ،
مُحَرَّمٌ عَلٰى بُوَارِعِ ثَاقِبَاتِ الْفِطْنِ تَحدِيدَهُ، وَعَلٰى غَوَامِضِ نَاقِبَاتِ الْفِكْرِ تَكْيِيفُهُ،
وَعَلٰى غَوَامِضِ سَابِحَاتِ النَّظَرِ تَضْوِيرَهُ، لَا تَخُوِّيَّهُ الْأَمَانَكُنْ لِعَظَمَتِهِ، وَلَا تَدْرَعَهُ
الْمَقَادِيرُ لِجَلَالِهِ، وَلَا تَقْطَعُهُ الْمَقَائِيسُ لِكِبْرِيَائِهِ، مُمْتَنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ

بودن خویش قرار داده، و عجز و ناتوانی و ضعف و نیاز آنها را شاهد توانایی و
قدرت خود نموده، و فنا و نیستی اضطراری و حتمی آنها را دلیل بقاء خود
فرمود، هیچ جایی از او خالی نیست تا برای او مکانی تصور نشود، شبیه و
همانندی ندارد تا به چگونگی وصف گردد، و از هیچ چیز غائب نیست تا تعین
پذیرفته و شناخته شود، در همه صفات با آفریدگان خود مغایر است، شناخت
ذاتش ناشدنی است به جهت اینکه مخلوقات دائمًا بفرمانش در حال تجدد و
تحوّلند، و خود بکبریائی و جلال و شکوه از هر تغییر و تغییر بیرون و بری
است، اندیشمندان تیزبین و ماهر، و زیرکان کنجکاو را حرام است که توانند
حدی برای او بینندیشند، و ژرف بینان موشکاف را ممنوع است که وی را
چگونگی دهند، و نیز غواصان شناگر دریای فکر و اندیشه را راه نیست که او را
رسم و شکلی نمایند، مکانها او را از بزرگی یا بزرگواری در نگیرند، و اندازه ها
به جلالش راه تقدیر ندارند، و مقیاسها به بزرگواریش او را مشخص ننمایند،
محالست که اندیشه و اوهام برگنے او دست یابند، و ممکن نیست فهم ها او را

تَكْثِيْهُ، وَعَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَغْرِفَهُ، وَعَنِ الْأَدْهَانِ أَنْ تُمْثَلَهُ، وَقَدْ يَبْتَسِطُ مِنِ اسْتِبْلَاطِ الْإِحْاَظَةِ بِهِ طَوَّافِعُ الْعُقُولِ، وَنَضَبَتْ عَنِ الإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالْإِكْتِنَاهِ بِحَارَّ الْعُلُومِ، وَرَجَعَتْ بِالصَّغِيرِ عَنِ السُّمُوِّ إِلَيْهِ وَضَفَ قُدْرَتِهِ لِطَائِفِ الْخُصُومِ.

وَاحِدًا لَا مِنْ عَدِّهِ، وَدَائِمًا لَا بِأَمْدِهِ، وَقَائِمًا لَا بِعَمْدِهِ، لَيْسَ بِجُنْسٍ فَتُعَادِلُهُ الْأَجْنَاسُ وَلَا بِشَبَّاجٍ فَتُضَارِعُهُ الْأَشْبَابُ، وَلَا كَالْأَشْيَاءِ فَتَقْعُ عَلَيْهِ الصَّفَاتُ، قَدْ ضَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجٍ تَيَارٍ إِذْرَاكِهِ، وَتَحْيَرَتِ الْأَوْهَامُ عَنِ إِحْاَظَةِ ذِكْرِ أَزْلِيَّتِهِ، وَحَصِرَتِ الْأَفْهَامُ عَنِ اسْتِشْعَارِ وَضَفِ قُدْرَتِهِ، وَغَرَقَتِ الْأَدْهَانُ فِي لُجْجَى أَفْلَاكِ مَلْكُوتِهِ، مُفْتَدِرٌ بِالآلَاءِ، وَمُمْتَنِعٌ بِالْكِبْرِيَاءِ، وَمُسْمِلُكٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ فَلَا ذَهَرَ يُخْلِقُهُ، وَلَا زَمَانٌ يُبْلِيهِ، وَلَا وَضْفٌ يُحِيطُ بِهِ، وَقَدْ خَضَعَتْ لَهُ ثَوَابُ الصَّعَابِ فِي مَهْلَلٍ تُخُومُ قَرَارِهَا، وَأَدْعَنَتْ لَهُ رَوَاصِنَ.

بشناسند، و یا ذهن‌ها او را مجسم سازند، عقلهای بلند پرواز از فهم نحوه وجودش نو میدند، و دریاهای دانش از اشاره به حقیقت ذاتش خشک و بی‌مایه‌اند، و از بلندای وصف قدرتش باریکبین ترین مردانی میدانی علم با فروتنی و حقارت بازگشته‌اند، واحد است آمانه در سیلکِ اعداد، و همیشه است آمانه در مقیاس مدت و زمان، و استوار است آمانه با ستون و عمود، جنس نیست تا اجناس، همانندی او نمایند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او باشد، و مانند اشیاء نیست تا بر وصفش راهی باشد، عقلها در آماج بیکران ادراکش و امانده و گمراهند، و اوهام و افکار از فهمیدن چگونگی ازلی بودنش (ماضی و مستقبل و حال نداشتن او) متغیر و سرگردانند، و افهام از آگاهی چگونگی قدرتش دریندند، و ذهنها در امواج خروشان حوزه‌های اقتدارش غرقند، برهمه آلاء و نعم، توانا و مقتدر است، و حریم وصف هستیش برگزار برتری، قُرُق، و سلطان قدرتش هرچیز را زیر پوشش گرفته، نه دهرش فرسوده سازد و نه زمانش کهنه گرداند، و نه وصف او را مشخص نماید، موجودات

الأسباب في مُتَهَّى شَوَاهِقِ أَقْطَارِهَا، مُسْتَشَهِدٌ بِكُلِّيَّةِ الْأَجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ
وَبِعَجْزِهَا عَلَى قُدرِيَّهَا، وَبِفُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ، وَبِزَوَالِهَا عَلَى بَقَائِهِ، فَلَا لَهَا
مَحِيصَّ عَنْ إِذْرَاكِهِ إِيَّاهَا، وَلَا خُرُوجٌ مِنْ إِحْاطَتِهِ بِهَا، وَلَا اخْتِجَابٌ عَنْ
إِحْصَائِهِ لَهَا، وَلَا امْتِنَاعٌ مِنْ قُدرِيَّهِ عَلَيْهَا، كَفَى بِإِثْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةٌ
وَبِيَمْرَكِ الطَّبِيعِ عَلَيْهَا دَلَالَةً، وَبِحُدُوثِ الْفَطَرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً، وَبِإِحْكَامِ
الصَّنْعَةِ لَهَا عِبَرَةً، فَلَا إِلَيْهِ حَدٌّ مَنْسُوبٌ، وَلَا لَهُ مَثَلٌ مَضْرُوبٌ، وَلَا شَيْءٌ عَنْهُ
مَحْجُوبٌ، تَعَالَى عَنْ ضَرْبِ الْأَمْثَالِ وَالصَّفَاتِ الْمَخْلُوقَةِ عُلُوًا كَبِيرًا.
وَأشَهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِيمَانًا بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَخِلَافًا عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ، وَأشَهَدُ أَنْ

پایدار و سخت در اصل و ریشه بفرمانش خاصعند و فروتن، و کوههای سر
باسمان کشیده با صلابت، در اعلا قله خویش برابر فرمانش رامند و سهل،
کلیه موجودات را گواه مالکیت خویش قرار داده، و عجز و رامند گیشانرا دلیل
بر قدرت و توان خود نموده، و حدوث آنها را شاهد بر قدیم بودن، و زوال و
ناپودیشانرا گواه بر همیشگی بودن خود ساخته، موجودات را مجال فرار از
خواست و فرمان او نیست، و خروج از حیطة قدرتش را نتوانند، و پنهان نمودن
خود را از نظام دیوانش میسرشان نیست، و محال است سریچی از سلطه
قدرتیش بر آنها، و تنها نظام خلقت و استواریش از حیث نشانه و ترکیب طبع و
سرشت آنها از نظر دلالت، و حدوث و ایجاد فرسودگی و انعدام بر آنها برازلی
بودنش، و درستی واستحکام صنعت آفرینش از نظر اعتبار کافی است، برای
او حَدٌّ نسبت داده شده‌ای نیست، و مثل مضروبی ندارد (یعنی مثالی برای او
نیست و لیس کِمِثْلِه شَيْءٌ) و چیزی از او پوشیده نباشد، و از اینکه برای وجودش
مُثَلٍ زَنَدٍ یا صفت مخلوقی را ذکر کنند بسیار بالاتر و برتر است.

و از روی ایمان به پروردگاریش، و مخالفت با منکران وجودش، گواهی
میدهم که معبدی جز او نیست، و آنکه، محمد بنده و رسول اوست که در

مُحَمَّداً عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ الْمُفْرُّ فِي خَيْرِ الْمُسْتَقَرِّ، الْمُشَانِسُ مِنْ أَكْارِمِ الْأَضْلَابِ وَمُظَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ، الْمُخْرَجُ مِنْ أَكْرَمِ الْمَعَادِنِ مَحْتِدًا، وَأَفْضَلُ الْمَنَابِتِ مَثْبِتًا، مِنْ أَمْنَعِ ذِرْوَةٍ وَأَعْزَزِ أُرْوَمَةٍ، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَاعَ اللَّهُ مِنْهَا أَنْبِيَاءً، وَأَنْجَبَتْ مِنْهَا أَمْنَاءً، الطَّيِّبَةِ الْعُودِ، الْمُعْتَدِلَةِ الْعَمُودِ، الْبَاسِقَةِ الْفَرُوعِ، النَّاضِرَةِ الْعُصُونِ، الْبَائِعَةِ الثَّمَارِ، الْكَرِيمَةِ الْحَشَاءِ، فِي كَرَمِ عُرِستُ، وَفِي حَرَمِ أَنْبَثَتْ وَفِيهِ تَشَعَّبَتْ وَأَثْمَرَتْ، وَعَزَّزَتْ وَأَمْتَنَعَتْ، فَسَمَّتْ بِهِ وَشَمَخَتْ حَتَّى أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّوحِ الْأَمِينِ وَالنُّورِ الْمُبِينِ وَالْكِتَابِ الْمُسْتَبِينِ، وَسَخَّرَ لَهُ الْبُرَاقُ، وَصَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، وَأَرْعَبَتْ بِهِ الْأَبَالَسَةُ، وَهَدَمَ بِهِ الْأَصْنَامَ وَالْآِلَهَةَ الْمَعْبُودَةَ دُونَهُ، سُتَّةُ الرُّشْدِ، وَسِيرَتُهُ الْعَدْلُ، وَحُكْمُهُ الْحَقُّ، صَدَعَ بِمَا أَمْرَهُ

بهترین قرارگاه مُستقر میباوده است و روزگار او را از صلبهای پاک و مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل ساخته، و از کریمترین نژاد، و بالاترین اصل و ریشه و منیع ترین مقام، و عزیزترین تبار خارج گشته، از نهالی که خداوند انبیاء خود را از آن بوجود آورد و امناء خود را از آن برگزید، چوبش پاک و طیب، تنهاش راست و مُعتدل، ساقهایش کشیده و سرفراز، شاخه هایش خرم و دلربا، میوه اش خوشگوار، درونش مروت و جوانمردی، در مقر کرامت کاشته شد، و در حریم محترم روئید و در آن تشعب و گسترش یافت و بارور شد و عزَّت و شوکت پذیرفت، آنگاه اوچ گرفت و بلندی یافت تا آنکه خداوند او را به ارسال (فرشته وحی) روح الامین گرامی داشت، و بنور آشکار و کتاب روشن مفترخر ساخت، و بُراق را مسخر او گردانید، و فرشتگان با او مصافحه نمودند، و شیاطین را بد و مرعوب ساخت، و بتها و خدایان و معبدان ساختگی را بدست او از میان برده، شیوه و سنتش همه رشد و صواب، و سیره اش همه عدل، حکمیش همه حق و درست و بجای، به مأموریت خدائی خود و آنچه فرمان یافته بود آغاز نمود، و پیامی که بر عهده داشت رسانید تا آنجا که بی پرده و آشکار و

بِمَرْبُوْبَهُ وَيَلْغَ مَا حَمَلَهُ حَتَّى أَفْصَحَ بِالْتَّوْحِيدِ دَعْوَتَهُ، وَأَظْهَرَ فِي الْخَلْقِ: أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ حَتَّى خَلَصَتْ لَهُ الْوَحْدَانِيَّةُ، وَصَفَتْ [الله] الْرُّبُوبِيَّةُ، فَأَظْهَرَ اللَّهُ بِالْتَّوْحِيدِ حُجَّتَهُ وَأَعْلَى بِالإِسْلَامِ ذَرْجَتَهُ، وَاحْتَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِتَبَيَّنِهِ مَا عَيْنَهُ مِنَ الرُّوحِ وَالذَّرْجَةِ وَالْوَسِيلَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ .

۱۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَذْمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبَصِّرُونَ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَصِّفُ بِالْتَّرْكِ كَمَا يُوَصِّفُ خَلْقَهُ، وَلِكِنَّهُ مَتَّ عَلَيْهِ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفَّرِ وَالضَّلَالِ، مَتَعَهُمُ الْمُعَاوَةَ

علَّقَنی دعوت به یکتاپرستی نمود، و در میان خلق کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» را رواج داد تا آنجا که وحدانیت حق را مسلم ساخت و از شرک و انباز خالص گردانید، و خداپرستی را از قید شرک پاک نمود، پس خداوند حجت او را بتوحید ظاهر ساخت و بوسیله اسلام درجه و رتبه اش را بالا برد، و برای او خداوندش آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود فراهم آورد درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

۱۶- ابراهیم بن ابی محمد گوید: از حضرت رضا (ع) در باره این آیه سؤال کردم: «وَ تَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبَصِّرُونَ» (آنها را در حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها می کنند سوره بقره آیه ۱۷) حضرت فرمودند: بر عکس مخلوقات که می توان در باره آنها الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد نمی توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد. (و صحیح نیست که بگوئیم خداوند فلان کس را رها کرد یا ترک نمود و وو) بلکه (مطلوب از این

وَاللُّطْفَ، وَخَلَى بَيْتِهِمْ وَبَيْنَ أَخْتِيَارِهِمْ، قَالَ: وَسَأَلَتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» قَالَ: الْخَتْمُ هُوَ الظَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةٌ عَلَى كُفَّرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفَّرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا».

قَالَ: وَسَأَلَتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: هَلْ يُجْبِرُ عِبَادَةُ عَلَى الْمُعَاصِي؟ فَقَالَ: بَلْ يُحِيرُهُمْ وَيُمْهِلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا، قُلْتُ: فَهَلْ يُكَلِّفُ عِبَادَةً مَا لَا يُطِيقُونَ؟ فَقَالَ: كَيْفَ يَفْعُلُ ذَلِكَ؟ وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»، ثُمَّ قَالَ

قرار است که) وقتی می داند که آنها از کفر و ضلالت دست برنمی دارند، لطف و کمک خویش را از آنها دریغ می دارد و آنها را به حال خودشان رها می کند که هر کاری بخواهند انجام دهند.

راوی گوید: از حضرت در باره‌این آیه سؤال کردم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» (خداؤند بردها و گوشهای آنان مهر نهاده است. سوره بقره آیه ۷) حضرت فرمودند: منظور از «ختم» (مهر زدن) مهری است که بر دل کفار به جزای کفرشان نهاده شده است. همانطور که خداوند می فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفَّرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (بلکه خداوند - به جزای کفرشان - بر دل آنها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد - یا همگی ایمانشان ضعیف خواهد بود - سوره نساء آیه ۱۵۵)

راوی گوید: از حضرت سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را بر معصیت کردن مجبور می کند؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه آنها را مُخَيِّر می کند (تا هر آنچه خواهند انجام دهند) و مُهلَّت می دهد تا توبه کنند.

گوید: پرسیدم آیا خداوند بندگانش را به کارهایی که توان آنرا ندارند، مکلف می کند؟ حضرت فرمودند، چگونه چنین کند و حال آنکه خودش می گوید، «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (برور دگار تو به بندگان ظلم نمی کند).

عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُجْبِرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ، فَلَا تَأْكُلُوا ذِي حَيَاتِهِ وَلَا تَقْبِلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تُصْلِوَا وَرَاءَهُ، وَلَا تُعْظِلُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً.

۱۷- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلَيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ [يَاهْرِيزْ بْنِ عَمِيرِ بْنِ مُعاوِيَةَ الشَّامِيِّ] قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بِمَرْوَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَيَ رَسُولِ اللَّهِ رُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَجْبَرُ وَلَا تَفْوِيَضُ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، فَمَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا، ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا، فَقَدْ قَاتَ بِالْجَبَرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَضَّأَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرَّزْقِ إِلَى حُجَّجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَدْ قَاتَ بِالْتَّفْوِيَضِ، وَقَاتَ بِالْجَبَرِ كَافِرٌ،

سوره فصلت آيه ۳) سپس حضرت ادامه دادند: پدرم موسی بن جعفر علیهم السلام از قول پدرشان جعفرین محمد علیهم السلام برایم نقل کردند که، هر کس گمان کند که خداوند بندگانش را برگناه مجبور می کند و یا بر کارهایی که طاقتیش را ندارند مکلف می نماید، گوشت قربانی اش را نخورید، شهادتش را نپذیرید و پشت سرش نماز نخوانید و از زکاہ، چیزی به او ندهید.

۱۷- [يَاهْرِيزْ بْنِ عَمِيرِ بْنِ مُعاوِيَةَ] رضیم و از آن حضرت سؤال نمودم که از امام صادق علیهم السلام روایتی برای ما نقل شده است که فرمودند: «أَنَّهُ جَبَرٌ أَسْتَ، نَهْ تَفْوِيَضُ بِلَكَهُ چَيْزٌ أَسْتَ بَيْنَ دَوْمَرِ» معنای این حدیث چیست؟ امام علیهم السلام فرمودند: کسی که گمان کند خداوند تکارهای ما را انجام می دهد و سپس به خاطر آنها ما را عذاب می کند، قائل به جبر شده است، و کسی که گمان کند خداوند مسأله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به ائمه علیهم السلام و اگذار نموده است، قائل به تفویض شده است، و قائل

وَالْقَائِلُ بِالْتَّفْوِيْضِ مُشْرِكٌ ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَمْرُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: وُجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِثْيَانِ مَا أَمْرُوا بِهِ، وَتَرْكُ مَا نُهُوا عَنْهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَهَلْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشِيشَةً وَإِرَادَةً فِي ذَلِكَ؟ قَالَ: فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فَإِرَادَةُ اللَّهِ وَمَشِيشَةُ فِيهَا الْأَمْرُ بَهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمُعَاوَةُ عَلَيْهَا، وَإِرَادَةُ وَمَشِيشَةُ فِي الْمَعَاصِي النَّهَيُّ عَنْهَا وَالسَّخْطُ لَهَا وَالْخِذْلَانُ عَلَيْهَا، قُلْتُ: فَهَلْ لِلَّهِ فِيهَا الْقَضَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعُلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرًّا إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ قَضَاءٌ، قُلْتُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءُ؟ قَالَ: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحْقُونَهُ عَلَى أَفْعَالِهِمْ مِنْ الْثَوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ.

۱۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَصَامٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا

به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک. راوی گوید: پرسیدم پس «أمر بین أمرین» (چیزی بین دوامر) یعنی چه؟ فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهنده و آنچه را نهی فرموده ترک کنند؛ راوی گوید: سؤال کردم: آیا در مورد اعمال بندگان مشیت و اراده خداوند، ساری و جاری نیست؟ فرمود: اراده و مشیت خداوند در مورد طاعات، عبارتست از دستور و رضایت خداوند به آن عمل و کمک نمودن بندگان در انجام آن و اراده و مشیت خدا در مورد معا�ی عبارتست از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن؛ راوی گوید: پرسیدم آیا خداوند در باره اعمال بندگان «قضاء» دارد؟ فرمود: بله، بندگان هیچ کاری، چه خیر و چه شر، انجام نمی دهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار، قضائی دارد، پرسیدم، معنی این قضاء چیست؟ فرمود: معنی این قضاء آنست که خداوند حکم می کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحق آن هستند، به ایشان داده شود.

۱۸- عبد العزیز بن مسلم گوید: از امام هشتم علیهم السلام در باره این آیه سؤال

مُجَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَنِهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «نَسُوا اللَّهَ فَتَسْبِيهِمْ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَسْهُو، وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ، أَلَا تَشْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنفُسَهُمْ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَقَالَ تَعَالَى «فَالْيَوْمَ نَسِيَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أَيْ نَرُوكُمْ كَمَا تَرَكُوا الْاِسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.

کردم: «نَسُوا اللَّهَ فَتَسْبِيهِمْ» (خدا را فراموش کردند، او هم آنها را فراموش کرد. سوره توبه آیه ۶۷)، حضرت فرمودند: خداوند نه سهو می کند و نه چیزی را فراموش می نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند است، آیا به این آیه برخورد نکرده‌ای: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (پروردگارت فراموش کار نیست. سوره مریم آیه ۶۴) بلکه معنی آیه چنین است: خداوند، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده‌اند اینگونه جزاء می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد، همانطور که در جای دیگر فرموده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مانند کسانی نباشد که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنها را از یاد خودشان بُرد. همانها فاسق هستند. سوره حشر آیه ۱۹) و نیز می فرماید: «فَالْيَوْمَ نَسِيَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» (امروز آنها را فراموش می کنیم همانطور که آنها، چنین روزی را فراموش کردند. سوره اعراف آیه ۵۱) یعنی رهایشان می کنیم همانطور که آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

فَالْمُصَبِّفُ هَذَا الْكِتَابُ: قَوْلُهُ: «نَثَرَكُهُمْ» أَيْ لَا تَجْعَلُ لَهُمْ ثَوَابَ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ يَوْمَهُ، لِأَنَّ التَّرْكَ لَا يَجْوَزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَأَمَّا قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبَصِّرُونَ» أَيْ لَا يَعْلَمُهُمْ بِالْعَقُوبَةِ وَأَمْهَالَهُمْ لِيَتُوبُوا.

۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيٰ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَخْلُقُ فِيهِ فَيَخْجُبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادَةٌ، وَلَكِنَّهُ يَعْنِي أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ.

مؤلف (شيخ صدوق) گوید: مراد از «رهایشان می‌کنیم» این است که ثواب کسانی را که به قیامت و برپایی آن امیدوار هستند، به آنها نمی‌دهیم. زیرا، «ترک کردن» و «رها نمودن» در مورد خداوند معنی ندارد، و این آیه هم که خداوند می‌فرماید: «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبَصِّرُونَ» (آنها را در ظلمت و تاریکی، آنچنان که هیچ چیزی نمی‌بینند، رهایشان کرد. سوره بقره آیه ۱۷) معناش این است که در عقوبیت آنها تسریع نفرمود و به آنها مهلت داده تا توبه کنند.

۱۹- عَلَيَّ بْنُ حَسَنٍ فَضَالٌ از پدرش چنین نقل کرده است: که از امام هشتم در باره این آیه سؤال کردم: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (آنان در آن روز در پس حجاب و پرده‌ای هستند و پروردگار خود را نمی‌بینند، سوره مطففين آیه ۱۵) حضرت فرمودند: نمی‌توان و صحیح نیست که خداوند را اینطور وصف نمائیم که در جایی قرار می‌گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی‌بینند، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند.

قال: وَسَأَلَتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً»^{۱۰}
فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالْمَجِيءِ وَالْمَدْهَابِ، تَعَالَى عَنِ الْإِنْتِقَالِ،
إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ «وَجَاءَ (أَمْرٌ) رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً».

قال: وَسَأَلَتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هَلْ يَتَنَظَّرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي
ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ»^{۱۱} قال: يَقُولُ: هَلْ يَتَنَظَّرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ
(بِالْمَلَائِكَةِ) فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ؟، وَهَكَذَا نَرَكَتْ.

قال: وَسَأَلَتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «سَخَرَ اللَّهُ مِنْهُمْ». وَعَنْ قَوْلِهِ: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ»، وَعَنْ قَوْلِهِ: «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ»، وَعَنْ قَوْلِهِ: «يُخَادِعُونَ
اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»^{۱۲}. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْخِرُ وَلَا يَسْتَهْزِئُ، وَلَا يَمْكُرُ وَلَا

و نیز راوی گوید: در باره این آیه سؤال کردم: «وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَاً
صَفَا» (پروردگارت و فرشتگان صفت به صفت، آمدند. سوره فجر آية ۲۲)
حضرت فرمودند: خداوند با «رفتن و آمدن» وصف نمی شود، خدا برتر از
انتقال و جابجایی است، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و
فرشتگان صفت بصف بودند، و در باره این آیه سؤال کردم: «هَلْ يَتَنَظَّرُونَ إِلَّا أَنْ
يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ» (آیا منتظرند که خداوند در پارههای
ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند؟ سوره بقره آیه ۲۱۰) فرمود: یعنی «آیا
منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد» و همین گونه
نیز این آیه نازل شده است. راوی گوید: در باره این آیات سؤال کردم: «سَخَرَ اللَّهُ
مِنْهُمْ» (خدا آنها را مسخره کرد. سوره تویه آیه ۷۹) و «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ» (خداوند آنها را استهزا می کند. سوره بقره آیه ۱۵) و «مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» (آنها
فریبکاری و مکر بکار بستند، خدا نیز مکرو فریب بکار برد. آل عمران ۵۴) و
«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» (می خواهند در مورد خدا خدعا و نیز نگ بکار
برند، ولی خدا به آنها خدعا می زند. نساء: ۱۴۲) حضرت فرمود: خداوند نه

يُخَادِعُ، وَلِكِنَّهُ تَعَالَى يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرَةِ وَجَزَاءَ الْإِسْتِهْزَاءِ وَجَزَاءَ
الْمُكْرِرِ وَالْخَدِيْعَةِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

٢٠ - حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ:
حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْخَزَارِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ -
الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
آتَيْنَا بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَنَحْنُ آتَيْنَا بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا، وَشَيَعْتَنَا آتَيْنَا بِحُجْرَتِنَا
ثُمَّ قَالَ: وَالْحُجْرَةُ النُّورُ، وَقَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: مَعْنَى الْحُجْرَةِ الدِّينُ.

٢١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْيَذُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ أَيُوبَ
الرُّوْيَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّعِيْمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
أَبِي مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي
الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ:
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْهَا كُلُّ لَيْلَةٍ جُمُوعَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا» فَقَالَ: لَعَنْ

مسخره می کند ، نه استهزاء؛ و نه نیرنگ و فریب بکار می برد ، بلکه مطابق عمل
مسخره و استهزاء و نیرنگ و فریب آنان به آنها جزا می دهد ، خداوند بسیار
بسیار برتر از آن چیزها بی است که ظالمین می گویند و می پنداشند .

٢٠ - حسن بن علی و شاء گوید: امام هشتم علیهم السلام فرمودند: رسول خدا علیه السلام
در روز قیامت به دامان خداوند چنگ می زند ، ما نیز به دامان پیامبر مان و شیعیان
ما نیز چنگ به دامان ما می زند ، سپس فرمود: مراد از دامان ، نور است و در
حدیث دیگر فرموده: دامان به معنی دین است .

٢١ - ابراهیم بن ابی محمود گوید: به حضرت رضا علیهم السلام عرض کردم: نظر
شما در باره حدیثی که مردم از حضرت رسول علیه السلام نقل می کنند که حضرت
فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان دنیا (پائین) می آید»

اللهُ الْمُحَرَّفِينَ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوَاضِيعِهِ، وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَذَلِكَ، إِنَّمَا قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ بِعَالَىٰ يَتَرَكُ مَلْكًا إِلَى السَّمَاوَاتِ الدُّنْيَا كُلَّاً لَيْلَةً فِي الْثُلُثِ الْأَخِيرِ وَلَيْلَةً الْجُمُوعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيَنْبَدِي هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَاغْطَيْنِي؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُشْتَغِفٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، وَيَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ، فَلَا يَزَّادُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّىٰ يَظْلُمَ الْفَجْرَ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

۲۲- حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشناني الرازي العدد يبلغ، قال: حدثنا علي بن مهران القرزي، عن داود بن سليمان الفراء، عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، عن أبيه، عن أبيه، عن علي عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ((إن موسى بن عمران لما ناجي

چیست؟ امام علیہ السلام فرمود: خداوند لعنت کند کسانی را که کلمات را از محل خود جایجا و تحریف می کنند. به خدا قسم، رسول خدا چنین سخنی نگفته است، بلکه فرموده اند: «خداوند تعالی در ثلث آخر هرشب، و هرشب جمعه از اوّل شب، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرمود و آن فرشته به فرمان خداوند ندا می کند: آیا هیچ درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را برآورم؟ آیا هیچ توبه کننده ای هست تا توبه اش را پذیرم؟ آیا هیچ استغفار کننده ای هست تا او را بیامزرم؟ ای که طالب خیر هستی! به این سو بیا، ای که به دنبال شر هستی! دست نگهدار. و این فرشته تا طلوع فجر این ندا را ادامه می دهد و چون فجر طلوع کرد به محل خود در ملکوت آسمان باز می گردد» این حدیث را پدرم از جدم و او از پدرانش از قول رسول الله علیہ السلام برایم نقل کرد.

۲۲- داود بن سليمان قزوینی گوید: حضرت امام رضا علیہ السلام از قول پدرانش از امیر المؤمنین علیہ السلام نقل نمودند که: رسول خدا علیہ السلام فرمودند: وقتی

رَبُّهُ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ: يَا رَبَّ أَبْعِيدُ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَا دِيكَ، أَمْ قَرِيبٌ فَأَنَا حِينَكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: «أَنَا جَلِيلُ مَنْ ذَكَرْتِي» فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبَّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أَحْلَكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا، فَقَالَ: يَا مُوسَى اذْكُرْتِي عَلَى كُلِّ حَالٍ.

۲۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جَيَلَوَيْهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ الْفَتَحِ بْنِ يَرِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: هُوَ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، مُتَشَبِّهُ بِالْأَشْيَاءِ وَمُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرٌ

حضرت موسی بن عمران با خداوند مناجات می کرد در مناجات خود چنین عرضه داشت: خداوند! آیا از من دور هستی تا با صدای بلند با تو سخن بگوییم یا نزدیکم هستی تا آهسته با تو مناجات کنم؟ خداوند به او وحی فرمود: من همنشین کسی هستم که به یاد من باشد، موسی پیغمبر عرضه داشت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تورا برتر از آن می دانم که در آنحال تورا یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسی! در همه حال به یاد من باش و مرا یاد کن.

توضیح: پاره‌ای گفته‌اند این سؤال را موسی پیغمبر بدرخواست قومش کرد همانند «رب ارنی انظر الیک» (پروردگارا خود را بمن الله بنما تا تورا بنگرم).

۲۴- فتح بن یزید جرجانی گوید: از امام رضا پیغمبر شنیدم که آن حضرت در باره خداوند چنین می فرمود: «او لطیف و خبیر است،^(۱) شنا و بیناست، واحد و أَحَد و بَنِي نِيَاز است، نِزَائِیده و زَائِیده نَشَدَه است، و همانندی ندارد، اشیاء را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل

۱- لطیف معانی مختلفی دارد، از جمله شی، کوچک و صغیر، کسی که بالطف و محبت است، و آن کسی که با تزمی و به نیکی رفتار می کند و به مسائل ظریف و دقیق آگاه است.

الصُّورَ، لَرْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ، لَمْ يُعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الْمُتَشَبِّهُ مِنَ الْمُتَشَابِهِ، لِكِتَابِهِ الْمُتَشَبِّهِ، فَرَقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَ وَصَوْرَهُ وَأَنْشَأَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشَبِّهُ شَيْءٌ، وَلَا يُشَبِّهُ هُوَ شَيْئاً.

فَلَمْ: أَجَلْ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، لِكِتَابِكَ فَلَمْ: الْأَحَدُ الصَّمَدُ، وَقَلَّتْ: لَا يُشَبِّهُ شَيْئاً، وَاللَّهُ وَاحِدٌ وَالإِنْسَانُ وَاحِدٌ، أَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ؟ قَالَ: يَا فَتَحُ أَحَلْتَ بَيْتَكَ اللَّهُ تَعَالَى، إِنَّمَا التَّشَبِيهُ فِي الْمَعَانِي، فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهُنَّ وَاحِدَةٌ وَهُنَّ دَلَالَةٌ عَلَى الْمُسْمَى، وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ: وَاحِدٌ، فَإِنَّمَا يُخَبَّرُ أَنَّهُ جُنْحَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَيْسَ بِاثْنَيْنِ، فَالْإِنْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَتْ بِوَاحِدَةٍ، لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَالْوَانَةُ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأٌ لَيْسَتْ

بخشیده است، اگر آنطور بود که می گویند، خالق و مخلوق از یکدیگر شناخته نمی شدند، ایجاد کننده و ایجاد شده از یکدیگر ممتاز نبودند و شناخته نمی شدند، لکن اوست ایجاد کننده، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و جسمیت داده و ایجادش نموده است، چون هیچ چیز به خداوند شبیه نیست و خداوند نیز به هیچ چیز شبیه نمی باشد» گفت: بله، قربانت گردم، لکن گفتی: احمد و صمد (بی نیاز) است. و نیز فرمودی: به هیچ چیز شبیه نیست در حالی که خداوند یکی است، انسان هم یکی است پس در وحدانیت و یکی بودن، به یکدیگر شبیه‌اند؟ حضرت فرمود: ای فتح! حرف محالی می زنی، خداوند ثابت قدامت گرداند. (آن) شبیه (که ما آن را نفی می کنیم) در معانی است، اما اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مُسْمَى است، به این ترتیب که انسان را گرچه می توان «واحد» و «یکی» دانست، اما منظور این است که یک شیء و یک جُنْحَةٌ است و دو تا نیست. اما خود انسان «واحد» (حقیقی) نیست زیرا دارای اعضای گوناگون است، رنگها یش مختلف و زیاد است و یکی نیست، انسان عبارتست از مجموعه اجزائی که با

بِسَاءٍ، ذَمَهُ غَيْرُ لَحِيمٍ، وَلَحْمُهُ غَيْرُ ذَمَهٍ، وَعَصْبَهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ، وَشَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ،
وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ، وَكَذَلِكَ سَائِرُ جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَإِنَّ اِلْهَمَ لَا
وَاحِدَةَ فِي الْمَعْنَى، وَاللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَةَ غَيْرُهُ، لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ، وَلَا
تَفَاوُتَ، وَلَا زِيادةَ وَلَا نُقصَانَ، فَأَمَّا إِنْسَانُ الْمَخْلُوقِ الْمَضْطُوْعِ الْمُوْلَفِ مِنْ
أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَجَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالْإِجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ فَرَجَّحْتُ عَنِي فَرَجَ اللَّهُ عَنِّكَ، فَقَوْلُكَ: الْلَطِيفُ الْخَيْرُ،
فَسَرَّهُ لِي كَمَا فَسَرَّتِ الْوَاحِدَةِ، فَإِنِّي أَغْلَمُ أَنَّ لُطْفَةً عَلَىٰ خَلَافِ لُطْفِهِ
لِلْفَضْلِ غَيْرَ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ لِي ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا فَتَحْيَانِمَا قُلْنَا: الْلَطِيفُ لِلْخَلْقِ
الْلَطِيفُ وَلِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ الْلَطِيفُ، أَلَا تَرَى إِلَى أَثْرِ صُنْعِهِ فِي النُّبُاتِ الْلَطِيفِ

هم فرق می کنند ، خونش با گوشتش تفاوت دارد ، گوشتش با خونش فرق
می کند ، رشته های اعصابش غیر از رگهایش است ، مویش غیر از پوستش
است ، سیاهی اش غیر سفیدی اش است و همین گونه می باشد سایر مخلوقات .
پس انسان از نظر اسم « واحد » است اما در معنی « واحد » نیست . و خداوند
تبارک و تعالی وحدی است که واحد دیگری جزو نیست ، اختلاف و تفاوتی
در او نیست ، زیاده و نقصان در او راه ندارد اما انسان مخلوق مصنوع که از اجزاء
 مختلف و مواد گوناگون ساخته شده است ، مختلف و متفاوت است و زیاده و
 نقصان دارد هر چند در کل یک چیز است .

گفتم : قربانت گردم آسوده ام کردی ، خداوند آسوده خاطرت کند . حال
 همانطور که واحد را برایم تفسیر کردی ، لطیف و خبیر را نیز برایم تشریح فرما ،
 البته می دانم که « لطیف » خداوند با « لطیف » مخلوقات فرق دارد چون بین خدا و
 خلق تفاوت هست ، اما دوست دارم شما برایم شرح دهید . حضرت فرمودند :
 ای فتح ! به این جهت می گوئیم لطیف که در خلق کردن ، لطافت و ظرافت دارد و
 به اشیاء کوچک و ظریف آگاه است ، آیا اثر صنعت او را در گیاهان ظریف و غیر

وَغَيْرُ الْلَّطِيفِ، وَفِي الْخَلْقِ الْلَّطِيفِ مِنَ الْحَيَوانِ الصَّغَارِ مِنَ الْبَعْوضِ وَالْجِرْجِسِ وَمَا هُوَ أَضَعُرُ مِنْهَا مَا لَا تَكَادُ تَسْتَيْثِهُ الْعَيْوُنُ، بَلْ لَا تَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِفَرِهِ الدَّكَرُ مِنَ الْأَنْثَى وَالْحَدْثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ، فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذَلِكَ فِي لُطْفِهِ وَاهْتِدَاءِ لِلْسَّفَادِ وَالْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَالْجَمْعِ لِمَا يُضْلِحُهُ بِمَا فِي لُجْجِ الْبَحَارِ وَمَا فِي لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَالْمَفَاؤِزِ وَالْقِفَارِ، وَفَهُمْ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ مَنْطَقَهُمْ وَمَا تَفَهُّمُ بِهِ أَوْلَادُهُمْ عَنْهُمْ، وَنَقْلَهُمُ الْغِذَاءَ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ تَأْلِفُ الْوَانِهَا حُمْرَةً مَعَ صُفَرَةٍ وَبَيَاضَهَا مَعَ خُصْرَةٍ، وَمَا لَا تَكَادُ عَيْوُنُنَا تَسْتَيْثِهُ بِتَسَامِ خَلْقِهَا وَلَا تَرَاهُ عَيْوُنُنَا وَلَا تَلِمِسُهُ أَيْدِينَا، عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ الْلَّطِيفَ لَظْفَتْ فِي خَلْقِ مَا سَمِّيَنَا بِلَا عِلَاجٍ وَلَا أَدَاءً وَلَا آلَةً، فَإِنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٌ فِيْنِ شَيْءٌ وَصَنَعَهُ، وَاللَّهُ الْخَالِقُ الْلَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ.

ظریف نمی بینی؟ آیا اثر خلق او را در خلقت ظریف و دقیق حیوانات کوچکی مثل پشه و پشه ریزه و کوچکتر از آن که چشم به سختی آنرا می بیند بلکه از فرط ریزی، نفر و ماده و بچه و بزرگ آنها از یکدیگر تشخیص داده نمی شود، ندیده ای؟ وقتی کوچکی آنها را در عین ظرافتشان می بینیم، وقتی آشنا بی آنها را به نحوه آمیزش مخصوص به خود و فرار از مرگ و جمع آوری مایحتاجشان از دل دریاها و پوست درختان و پهنه دشتها و بیابانها می نگریم، وقتی به سخن گفتن آنها و نحوه فهم سخنان یکدیگر، و فهمیدن کلام بزرگترها به توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می اندیشیم.

و همینگونه به رنگ آمیزی آنها، قرمز با زرد، سفید با سبز و نیز آنچه چشمانمان به سختی تمام پیکره اش را می بیند و آنچه نه چشم می تواند ببیند و نه دست می تواند لمس کند می نگریم، می فهمیم که خالق این مخلوقات، لطیف و دقیق است و خلق و آفرینش آنچه که شرحش گذشت را با دقت و ظرافت و بدون وسیله و آدات و آلاتی انجام داده است، چه هر خالقی مخلوق

- ٢٤- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَمُوسَى بْنِ عُمَرَ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلَيْهِ بْنَ - أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ كَانَ اللَّهُ عَارِفًا بِتَقْسِيمِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: يَرَاهَا وَسَمِعَهَا؟ قَالَ: مَا كَانَ مُخْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَظْلُمُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ، وَنَفْسُهُ هُوَ، قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ، فَلَيْسَ يَخْتَاجُ إِلَى أَنْ يُسَمِّي نَفْسَهُ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِتَقْسِيمِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعُ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ، فَأَوْلُ مَا اخْتَارَ لِتَقْسِيمِهِ «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا، فَمَعْنَاهُ اللَّهُ، وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، هُوَ أَوْلُ أَسْمَائِهِ، لِأَنَّهُ عَلَيْهِ عَلَا كُلُّ شَيْءٍ .
- ٢٥- وَهَذَا الإِسْنَادُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ - يَعْنِي الرَّضا عَلَيْهِ

خود را از چیز دیگری می‌آفریند ولی خداوند، لطیف و دقیق و با جلالت، مخلوقات خود را آفریده اما نه از چیزی، بلکه از هیچ و عدم موجودات را بوجود آورده است.

٢٤- محمد بن سinan گوید: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا خداوند قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود: بله، گفتم: نفس خود را می‌دید و صدای خویش را می‌شنید؟ فرمود: احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی‌کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است. قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند، بلکه نامهایی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی‌گردد: اولین اسمی که برای خود انتخاب نمود، «علی عظیم» بود زیرا از همه چیز برتر است، معنا و واقعیت او، «الله» است و نامش «علی عظیم»؛ این اولین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد.

٢٥- محمد بن سinan گوید: از امام هشتم علیه السلام سؤال کردم: «اسم» چیست؟

السلامُ - عَنِ الْإِسْمِ مَا هُوَ؟ فَقَالَهُ صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ.

۲۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَ أَبْنَ السَّقَاشِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِالْكُوفَةِ سَنَةً أَرْبَعَ وَخَمْسِينَ وَتَلْلَاثِمَائِيَّةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ مَوْلَى بْنِ هَاشِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى لِيَعْرَفَ بِهِ خَلْقُهُ الْكِتَابَةُ الْخُرُوفُ الْمُعْجَمُ، وَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ بِعَصَمٍ، فَرَأَعَمَ أَنَّهُ لَا يَفْصُحُ بِيَغْضُبُ الْكَلَامُ، فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ تُعَرَّضَ عَلَيْهِ خُرُوفُ الْمُعْجَمِ، ثُمَّ يُعْطَى الَّذِي يَقْدِرُ مَا لَمْ يُفْصُحْ مِنْهَا، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَبْتَثِ، قَالَ: الْأَلْفُ الْأَلْفُ اللَّهُ، وَالْبَاءُ بِهِجَةُ اللَّهِ، وَالثَّاءُ تَمَامُ الْأَمْرِ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَالثَّاءُ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الصَّالِحةِ.

فرمود: صفتی برای موصوف. شرح: «یعنی نشانه‌ای برای نشان دادن».

۲۶- عَلَيَّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ از پدرش چنین روایت کرده است که امام هشتم (علیہ السلام) فرمودند: اوّلین چیزی که خداوند تعالیٰ خلق فرمود تا مردم بوسیله آن با نگارش آشنا شوند، حروف الفبا بود. و هرگاه برسر کسی ضربه‌ای بزنند و در اثر آن ضربه نتوانند به خوبی تکلم کند، حُكْم این است که: حروف الفبا را برابر او عرضه می‌کنند سپس به تعداد حروفی که نتوانست تلفظ کند، به او دیه داده می‌شود، و پدرم از پدرش و او از جدش از قول امیر المؤمنین (علیہ السلام) در باره حروف الفبا چنین نقل نموده است که امیر المؤمنین (علیہ السلام) فرمود: الف، آلء و نِعْمَ الْهِي است، باء، بِهِجَة و سرور خدادست، تاء، تکمیل شدن کار قائم آل محمد «صلوات اللَّهِ عَلَيْهِمْ» است، ثاء، ثواب مؤمنین به خاطر کارهای خوبشان است. جیم، جمال و جلال خدادست، حاء، حِلْم خدا در باره گناهکاران است، خاء، بی‌نام و نشان بودن اهل معاصی در نزد خداوند عَزَّ و جَلَّ است، دال، دین

(جح خ) فَالْجِيمُ جَمَلُ اللَّهِ وَجَلَالُهُ، وَالخَاءُ حِلْمُ اللَّهِ عَنِ الْمُذْنِيَّينَ،
وَالخَاءُ خُمُولٌ ذِكْرُ أَهْلِ الْمَعَاصِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

(دد) فَالذَّالُ دِينُ اللَّهِ، وَالذَّالُ مِنْ ذِي الْجَلَالِ.

(رز) فَالرَّاءُ مِنَ الرَّوْفِ الرَّحِيمِ، وَالرَّاءُ زَلَازُلُ الْقِيَامَةِ.

(س ش) فَالسَّيْئُ سَنَاءُ اللَّهِ، وَالشَّيْئُ شَاءَ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَرَادَ مَا أَرَادَ وَمَا
تَشَاءُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

(ص ض) فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِي حَمْلِ النَّاسِ عَلَى الصَّرَاطِ، وَحَبْسِ
الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصادِ، وَالضَّادُ ضَلَّ مَنْ خَالَقَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

(ط ظ) فَالطَّاءُ طُوبِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَحُسْنُ مَآبٍ، وَالظَّاءُ ظُنُونُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ
خَيْرًا، وَظُنُونُ الْكَافِرِينَ بِهِ سُوءًا.

(ع غ) فَالْعَيْنُ مِنَ الْعِلْمِ وَالْغَيْنُ مِنَ الْغَنِيِّ.

(ف ق) فَالْفَاءُ فَوْجٌ مِنْ أَفْوَاجِ النَّارِ، وَالْقَافُ قُرْآنٌ، عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ
وَقُرْآنُهُ.

خداست، ذال از ذوالجلال و صاحب جبروت است. راء، از رؤف و رحیم و زاء
زلزله‌های قیامت است؛ سین، نور الهی است، شین، خداوند خواست آنچه
خواست و اراده کرد آنچه اراده کرد و اراده و اختیار مردم به خاطر دین است که
خدا خواسته است دارای اراده و اختیار باشد، صاد، از صادق الوعد و راستگو
است برای بردن مردم بر صراط و نیز بازداشتן ظالمین در مرصاد و کمینگاه
الهی، ضاد، هرکس با محمد و آل محمد ﷺ مخالفت کند به ضلالت و
گمراهی افتاده است، طاء، خوشی و حُسْن عاقبت برای مؤمنین است، ظاء
مؤمنین به خداوند حسن ظن دارند و کافرین سوء ظن، عین از علم و غین از
غنى است، فاء، شعله‌هایی از شعله‌های آتش است و قاف، قرآن است که جمع

(ک ل) فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِي، وَاللَّامُ لَغُوُ الْكَافِرِينَ فِي افْتِرَائِهِمْ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبِ.

(م ن) فَالْمَيْمُ مَلْكُ اللَّهِ يَوْمَ لَا مَالِكَ غَيْرَهُ، وَيَقُولُ عَزَّوَجَلَ: «إِنَّ الْمُلْكَ
الْيَوْمَ» ثُمَّ تَنْطِقُ أَرْوَاحُ أَنْبِيَاِيهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَّجِهِ فَيَقُولُونَ: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»،
فَيَقُولُ جَلَّ جَلَلُهُ: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ
سَرِيعُ الْحِسَابِ»، وَالنُّورُ نَوَّلُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَنَكَالُهُ لِلْكَافِرِينَ.

(و ه) فَالْأَوَّلُ وَيْلٌ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ، وَالْهَاءُ هَانَ عَلَى اللَّهِ مَنْ عَصَاهُ.

(ل ای) فَلَمْ أَلِفْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهِيَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ، مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَهَا
مُخْلِصًا، إِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَأَيَّاءُ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ بِاسْطِهِ بِالرِّزْقِ،

کردن و قرائت نمودن آن بر عهده خداست کافی و لام ملغو گویی کافرین است در دروغهایی که بر خدا می‌بندند. میم ملک و پادشاهی خداست در روزی که هیچ کس جز خدا مالک نیست و خداوند در آن روز می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُلْكَ الْيَوْمَ» (پادشاهی در امروز از آن کیست، مؤمن: ۱۶) سپس ارواح انبیا و پیامبران و حجج الهی می‌گویند: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (از آن خداوند یکتای مقتدر-مؤمن: ۱۶) سپس خداوند می‌فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ
بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (امروز هر کس جزای کارهای خود را می‌بیند، امروز دیگر ظلمی در کار نیست، خداوند به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می‌کند. مؤمن: ۱۷) و نون نعمتهای الهی است که به مؤمنین می‌دهد و نکال و عذابی است که کافرین را دچار آن می‌کند «واو، وای برکسی که خدا را نافرمانی کند و هاء، ذلت و خواری و کوچکی نافرمانان است در برابر خدا. و لام الف، (لا) «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که بدان کلمه اخلاص گویند و هر بندهای که آنرا با خلوص نیت بزریان جاری کند بهشت بر او واجب می‌گردد، و یاء، دست خدا بر خلق گشاده است و روزی می‌دهد، و او منزه و برتر از آن

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَسْتَدَأْلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ، ثُمَّ قَالَ: «فَلْ لَيْسَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنَ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُلُ ظَهِيرًا».

۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُوسٍ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُتَيْبَةَ التَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدُ أَنْ يُضْلِلَ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقَا حَرَجاً»، قَالَ: مَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالثَّقَةِ بِهِ وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَظْمَئِنَ إِلَيْهِ. وَمَنْ

چیزی است که مشرکین می‌گویند.

سپس حضرت فرمودند: خداوند این قرآن را با همین حروفی که عربها با آن سروکار دارند و بکار می‌برند نازل فرمود و سپس گفت: «فَلْ لَيْسَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنَ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُلُ ظَهِيرًا» (بگو اگر جن و انس دست به دست یکدیگر دهند تا چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست هرچند در این کار کمک یکدیگر باشند- اسراء ۸۸).

۲۷- حمدان بن سليمان گوید: از حضرت رضا^{علیه السلام} سوال کردم، معنی این آیه چیست؟ «فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلَا سَلَامِ» (هر کس را خدا بخواهد هدایت کند او را به اسلام راضی و خشنود نموده، آماده قبول اسلام و هر کسرا نخواهد از گمراهی نجات یابد سینه اورا بسیار تنگ می‌کند- انعام: ۱۲۵) فرمود: هر کس را خدا بخواهد، با ایمانی که در دنیا داشته است، به بهشت آخرت راهنمایی کند او را برای تسلیم بودن در برابر خدا و اطمینان به خدا داشتن و آرامش و سکون از ثوابها بایی که خدا وعده داده آماده و راضی

یُرِدُ أَنْ يُضْلِلَهُ عَنْ جَنَاحِهِ وَدَارِ كَرامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفُرِهِ بِهِ وَعَصْبَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا
يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا حَتَّى يَشْكُرَ فِي كُفُرِهِ وَيَضْطَرِبَ مِنْ اغْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى
يَعْصِمَ «كَائِنًا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ».

۲۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَيٍّ مَا جَلَلوهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي
عَمِي مُحَمَّدٌ بْنُ أَبِي القَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَمِيَّةَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَيٍّ الْكُوفِيُّ
الصَّيْرِقِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٌ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:
دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الرَّزَادَةَ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْهُ جَمَاعَةٌ، فَقَالَ
لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتِ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ - وَلَيْسَ هُوَ كَمَا
تَقُولُونَ - أَلَّا نَأْتُكُمْ شَرْعًا سَوَاءً، وَلَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُنِّفَنا وَزَكَّيْنَا
وَأَفْرَرْنَا؟ فَسَكَتَ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنْ يَكُنَ الْقَوْلُ قَوْلَنَا - وَهُوَ

می کند تا آرامش خاطر یابد، و هر کس را بخواهد، به خاطر کفر و عصيان در
این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را (از اسلام و تسلیم در برابر امیر
خدا) دلتنگ و دلسرب می نماید تا در حالی کفر، دچار شک شده و در اعتقاد
قلبی، مضطرب گردد (و اسلام آن قدر براوسخت باشد که) گویی (می خواهد)
در آسمان بالا رود. خداوند این گونه رجس و پلیدی بر آنانکه ایمان نمی آورند
قرار می دهد.

۲۸- مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَرَاسَانِيِّ، خَادِمِ حَضْرَتِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید: مردی
زندیق بر آنحضرت وارد شد، و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمودند: بگو
بیینم، اگر حرف، حرف شما باشد (مطلوب آنطور که می گوئید باشد) -
هر چند که اینطور نیست - آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و
اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟ مرد چیزی نگفت. امام علیه السلام فرمود: و اگر
حرف، حرف ما باشد - که حق هم همین است - آیا در این صورت شما به

قَوْلُنَا - وَكَمَا نَقُولُ، أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَنَجَوْنَا؟

قَالَ: رَحِمْكَ اللَّهُ فَأَوْجَدْنِي كَيْفَ هُوَ؟ وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: وَئِلَّا إِنَّ الَّذِي
ذَهَبَ إِلَيْهِ غَلَطٌ وَهُوَ أَيْنَ الْأَيْنَ، وَكَانَ وَلَا أَيْنَ، وَكَيْفَ الْكَيْفُ، وَكَانَ وَلَا
كَيْفُ، فَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفُونِيَّةٍ، وَلَا بِأَيْمُونِيَّةٍ، وَلَا يُدْرِكُ بِحَاسَةٍ، وَلَا يُقْاسُ بِشَيْءٍ.
قَالَ الرَّجُلُ: فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءٌ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ بِحَاسَةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ، فَقَالَ
أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَئِلَّا لَمَّا عَجَزْتُ حَوَاسِّكَ عَنِ إِذْرَاكِهِ أَنْكَرْتُ
رُبُوبِيَّتَهُ، وَنَحْنُ إِذَا عَجَزْتُ حَوَاسِّنَا عَنِ إِذْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا، وَأَنَّهُ شَيْءٌ
بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ. قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبَرْنِي مَتَى كَانَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَخْبَرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ فَأَخْبَرْكَ مَتَى كَانَ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: إِنِّي لَمْ تَنَظَّرْتُ إِلَى جَسَدِي

هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافتدایم؟ زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت
فرماید، برایم توضیع بدنه که خدا چگونه است؟ و کجاست؟ حضرت فرمود:
وای برتو! آنچه تو گمان کرده‌ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است،
او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده است، او
بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و مکان و
حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی‌باشد. مرد گفت: حال که با
هیچ جسمی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً نیست.

حضرت فرمود: وای برتو! چون حواس از درک او عاجز است، رُبُوبِیَّتِ
او را انکار می‌کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می‌شویم یقین
می‌کنیم که او رَبُّ ما است و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت:
پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟ حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی
نبوده است تا بگوییم از کی بوده است، مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا
هست؟ حضرت فرمودند: وقتی به جسم می‌نگرم و می‌بینم نمی‌توانم در طول

فَلَمْ يُمْكِنْ فِيهِ زِيادةٌ وَلَا نُقْصانٌ فِي الْعَرْضِ وَالظُّولِ وَذَفْعِ الْمَكَارِهِ عَنْهُ وَجَرِيَةِ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبَيْانَ بَانِيًّا، فَأَفَرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكِ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَضْرِيفِ الرِّياحِ، وَمَجْرَى الشَّمْسِ وَالقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُثْقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدَّرًا وَمُتَشَائِمًا.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ اخْتَجَبَ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ الْجِبَابَ عَلَى [عَنْ] الْخَلْقِ، لِكَثْرَةِ دُنُوبِهِمْ، فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِقَتِهِ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ. قَالَ: فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَّةُ الْبَصَرِ؟ قَالَ: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَّةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرُ، أَوْ يُحِيطَهُ وَهُمْ أَوْ يَضْبِطُهُ عَقْلُ.

قَالَ: فَخُلَّدَهُ لِي، قَالَ: لَا حَدَّ لَهُ، قَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ

و عرض چیزی از آن کم کنم یا برآن بیفرایم و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می فهمم که این ساختمان بنا کننده ای دارد و به او معتقد می شوم، مضافاً به اینکه دَوْرَانِ فَلَكَ را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و مُتقنِ الهی را می بینم، و لذا می فهمم که اینها همه تقدیر کننده و ایجاد کننده ای دارد، مرد پرسید پس چرا پنهان است؟ حضرت فرمود: در پرده بودن او از خلق، به خاطر گناهان بسیار آنهاست، اما خود او هیچ چیز پنهانی در شب و روز، برایش پنهان نیست. پرسید: پس چرا چشم، او را نمی بیند؟ حضرت فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت هستند. مضافاً به اینکه شأن او اجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید یا عقل، او را ادراک کند، مرد گفت: پس حد و وصفش را برایم بیان کن، امام فرمود: حد و وصفی ندارد. مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چیزی

مُشَاهِي إِلَى حَدٍ، وَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزَّيَادَةَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزَّيَادَةَ احْتَمَلَ النَّفْصَانَ، فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مَتْزَايِدٍ وَلَا مُشَافِعٌ وَلَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهِّمٌ.
 قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ لَطِيفٌ وَسَمِيعٌ وَحَكِيمٌ وَبَصِيرٌ وَعَلِيمٌ، أَيْكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأَدْنِ، وَالْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ، وَاللَّطِيفُ إِلَّا يَعْمَلُ الْأَيْدِينَ، وَالْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَ الْمُنْتَهَى عَلَى حَدِّ اتِّخَادِ الصَّنْعَةِ، أَوْمَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَتَّخِذُ شَيْئًا يَلْطُفُ فِي اتِّخَادِهِ؟ فَيَقُولُ مَا الْلَّطْفُ فَلَانَا، فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: لَطِيفٌ؟ إِذْ خَلَقَ خَلْقًا لَطِيفًا وَجَلِيلًا وَرَكَبَ فِي الْحَيَوانِ مِنْهُ أَرْوَاحَهَا، وَخَلَقَ كُلَّ جُنُسٍ مُتَبَايِنًا عَنْ جُنُسِهِ فِي الصُّورَةِ، لَا يُشِيهُ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَكُلُّ لَهُ لَطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ الْلَّطِيفِ الْخَيْرِ فِي

که خدای دارد، وجودش تا همان حد امتداد دارد و چون حد و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد؛ پس او نه حد دارد نه زیادی می‌پذیرد نه چیزی از او کم می‌شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می‌شود.

مرد پرسید: شما که می‌گوئید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می‌تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم بینا باشد یا ظریف و دقیق باشد ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت گرو سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می‌شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده‌ای وقتی کسی می‌خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می‌گویند فلاں چقدر با ظرافت و دقیق است؟ پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روح‌هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر مُتَبَاين ساخته بطوری که هیچ شبیه یکدیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات

ترکیب صورتیه، ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَحَمْلِهَا، وَأَطَائِبَهَا الْمَاكُولَةُ مِنْهَا وَغَيْرُ الْمَاكُولَةِ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ، لَا كَلْظِفٌ خَلْقِهِ فِي صَنْعَتِهِمْ، وَقُلْنَا: إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ وَالثَّرَى مِنَ الدَّرَّةِ، إِلَى أَكْبَرِ مِنْهَا فِي بَرَّهَا وَبَحْرَهَا، وَلَا ظُشْبَهُ عَلَيْهِ لُغَاثَهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَأْدُنِ وَقُلْنَا: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا يَبْصُرُ، لِأَنَّهُ يَرَى أَثْرَ الدَّرَّةِ السَّخْمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ، وَيَرَى دَبِيبَ التَّمْلِ فِي اللَّيْلَةِ الدَّجِيَّةِ، وَيَرَى مَضَارِهَا وَمَنَافِعَهَا وَأَثْرَ سِفَادِهَا وَفَرَاجَهَا وَنَسْلَهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا يَبْصُرُ خَلْقِهِ. قَالَ: فَمَا بَرَحَ حَتَّى أَسْلَمَ، وَفِيهِ كَلَامٌ غَيْرُ هَذَا.

۴۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا جَلَوْنَاهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُخْتَارِينَ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ

در ترکیب ظاهری اش لطفی از خالق لطیف و خبیر داراست، سپس در درختان و میوه‌های خوراکی و غیر خوراکی آن دقیق کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارها یسان، و گفتیم: او شناوی است که صدای تمام خلائق از عرش تا فرش از مورچه‌های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زیان آنها را با هم اشتباه نمی‌کند و در این موقع گفتیم: او شناوست ولی بدون گوش و گفتیم او بیناست ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می‌بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می‌بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بچدها و نسل آن را می‌بیند، و در نتیجه گفتیم: او بیناست اما نه مانند بینا بودن مخلوقات. راوی گوید: و این سؤال و جواب به همین منوال ادامه داشت تا آن زندیق مسلمان شد، و مطالب دیگری غیر از این هم در حدیث هست.

۴۹- فتح بن یزید جرجانی گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: کمترین

الفتح بن يزيد الجرجاني، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سأله عن أذني المعرفة، قال: الإقرار بأنَّه لا إله غيره ولا شبيه له ولا نظير له، وإنَّه مثبت قديم موجود غير قفيض، وأنَّه ليس كمثله شيء.

٣٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَينُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهَتَّدِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: كُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ، فَلَمْ يَكُنْ يَقْرُؤُهَا؟ قَالَ: كَمَا يَقْرُؤُهَا النَّاسُ، وَزَادَ فِيهِ «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» - ثَلَاثَةً.

٣١ - حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ يُقَاتَ لِلَّهِ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَقَدْ سَمِّيَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِي

معرفة و شناخت چیست؟ حضرت فرمودند: اقرار به اینکه معبدی جز او نیست، شبیه و نظیری ندارد، ثابت است، قدیم است، موجود است، گم نگشته هیچ چیز مثل او نیست.

٣٠ - عبد العزیز بن مهتدی گوید: از امام هشتم علیهم السلام در باره توحید سؤال کردم. حضرت فرمود: هر کس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. گفتم: چگونه باید خواند؟ فرمود: همانطور که مردم می خوانند و این جمله را نیز اضافه فرمود: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» پروردگار من چنین است «سه مرتبه».

٣١ - محمد بن علی خراسانی خادم امام رضا علیهم السلام گوید: زندیقی از امام

کتابه، فَقَالَ: «فُلْ أَيُّ شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهادَةً فُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» فَهُوَ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

۳۲- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ: أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ، وَقَدْ عِلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكَوَّنْ نَفْسَكَ، وَلَا كَوَنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلُكَ.

۳۳- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْفَرَشِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

رضا (ع) سؤال کرد: آیا می توان در باره خدا گفت: او «شئ» است؟ حضرت فرمود: آری، او خود را در قرآن «شئ» نامیده است آنجا که می فرماید: «فُلْ أَيُّ شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهادَةً فُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» (بگو گواهی و شهادت چه چیزی بزرگتر و مهتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است. انعام: ۱۹) او «شئ» ای است که هیچ چیز مثل او نیست.

۳۲- حسین بن خالد گوید: روزی، مردی بر امام رضا (ع) وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول الله! چه دلیل هست بر حدوث عالم؟ حضرت فرمودند: تو نبودی، سپس به وجود آمدی. و تو خود می دانی که نه تو خود خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تورا به وجود آورده است.

۳۳- ابوالصلت هروی گوید: روزی مأمون در باره این آیه از امام رضا (ع) سؤال کرد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

لِيَتَبَلُّوكُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِإِنْفُسِهَا وَبِالْعَرْشِ وَبِالْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةِ، فَيَعْلَمُوا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَنَقَلَهُ وَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَهُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَى عَرْشِهِ وَكَانَ قَادِرًا عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِي ظَرْفَةٍ عَيْنٍ، وَلِكَيْنَهُ تَعَالَى خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئاً بَعْدَ شَيْءٍ فَتَسْتَدِلُّ بِحُدُوتِ مَا يَعْدُثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةً، وَلَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْعَرْشَ لِحَاجَةٍ إِلَيْهِ، لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَرْشِ وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، لَا يُوَضِّفُ

لِيَتَبَلُّوكُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً» (او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ، در حالی که تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است - هود: ۷). حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی ، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید و ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد . تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داد ، آنگاه، در حالی که بر عرش خود تسلط و استیلاه داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هرچند توانایی داشت که در یک چشم برهمن زدن این کار را انجام دهد، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که از آسمانها و زمین می آفریند ، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا بوجود آمدن هریک از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشد بر (قدرت) خداوند، و خداوند ، عرش را به خاطر نیاز ، نیافریده

بِالْكَوْنِ عَلَى الْعَرْشِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ، تَعَالَى عَنْ صِفَةِ خَلْقِهِ عُلُوًّا كَبِيرًا.
 وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَ: «لَيَتَلَوَّكُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً» فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَ خَلْقَهُمْ
 لِتَلَوَّهُمْ بِتَكْلِيفٍ طَاعَتِهِ وَعَيَّادَتِهِ، لَا عَلَى سَبِيلِ الْامْتِحَانِ وَالتَّجْرِيَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ
 يَرْزَلْ عَلَيْهِمْ بِكُلِّ شَيْءٍ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: قَرِّجْتَ عَنِّي يَا أَبا الْحَسَنِ فَرَّجَ اللَّهُ عَنِّي.
 ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
 لَآمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَإِنَّ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا
 كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»، فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي
 مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ

است زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی نیاز است. در مورد ذات اقدس او
 نمی توان گفت که: بر روی عرش نشته است زیرا او جسم نیست. خداوند
 بسیار بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

اما در باره این قسمت از آیه که می فرماید: «لَيَتَلَوَّكُمْ أَيُّكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً» (نا
 شما را بیازماید و ببینند عمل کدامیک از شما بهتر است) منظور این است که
 خداوند آنها را آفرید تا با طاعت و عبادت و تکالیف خود، آنها را بیازماید، اما نه
 به عنوان امتحان و آزمایش، زیرا او همیشه همه چیز را می دانسته است، مأمون
 در اینجا گفت: مرا آسوده خاطر کردی یا اباالحسن! خداوند به تو آسودگی
 خاطر عنایت فرماید!

سپس مأمون ادامه داد: معنی این آیه چیست: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَّ مَنْ فِي
 الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَإِنَّ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ
 تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؟ (اگر پروردگارت می خواست تمام کسانی که بر روی زمین
 زندگی می کنند، همگی ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور
 کنی تا مؤمن شوند؟ در حالی که هیچ کس ایمان نمی آورد مگر با اذن و اجازه
 خدا۔ یونس: ۹۹ و ۱۰۰) امام علی (علیهم السلام) فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش

عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَينِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ،
— عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ قَاتَلُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ: لَوْ أَكْرَهْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الإِسْلَامِ لَكُثُرَ
عَذَّبْنَا وَقَوْيَنَا عَلَى عَذَّبْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا
كُنْتُ لِأَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُعْدِثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئاً، وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُتَكَلِّفِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
كُلُّهُمْ جَمِيعاً» عَلَى سَبِيلِ الْإِلْجَاءِ وَالاضْطَرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ
الْمُعَايِتَةِ وَرُؤْيَاةِ الْبَأْسِ فِي الْآخِرَةِ، وَلَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحْفُوا مِنِي ثَوَابًا
وَلَا مَدْحَاءً، لِكَيْنَيِ أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ لِيَسْتَحْفُوا مِنِي
الرُّلْفَى وَالْكَرَامَةَ وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلُدِ «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ

جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن على و او از پدرش على بن الحسين و او
از پدرش حسين بن على و او از پدرش على بن أبي طالب عليه السلام نقل کرده است که:
مسلمانان به پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم عرضه داشتند: یا رسول الله! اگر آن کسانی را که
بر آنها قدرت داشتی، مجبور می کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می شد و
در مقابل دشمنان نیرومند می شدیم، حضرت فرمودند: من نمی خواهم با
یذعنتی که خداوند در مورد آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات
کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم.
سپس خداوند آیه فوق را نازل فرمود و معنی آیه این است که: اگر خدا
می خواست همه را مجبور می کرد که در دنیا ایمان آورند همانطور که در موقع
دیدن سختی ها، در آخرت، ایمان می آورند، و اگر این کار را با آنها انجام
می دادم دیگر مستحق مددح و ثواب از جانب من نبودند لکن من می خواهم از
روی اختیار و بدون اجبار ایمان آورند تا مستحق احترام و اکرام و نزدیکی به من
و جاودانگی در بهشت جاودان باشند. «آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی

یکُونُوا مُؤْمِنِينَ»، وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الإِيمَانِ عَلَيْهَا وَلَكِنَّ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذْنُهُ أَفْرَهُ لَهَا بِالإِيمَانِ مَا كَانَتْ مُكْلَفَةً مُتَعَبِّدَةً، وَالْجَاهْوَهُ إِيَّاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالْتَّعْبِدِ عَنْهَا.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ: فَرَبِّحْتَ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ، فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «الَّذِينَ كَانُوا أَغْيَنُهُمْ فِي غِطَاءِ عَيْنٍ ذُكْرِي وَكَانُوا لَا يُسْتَطِعُونَ سَمْعًا» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذَّكْرِ، وَالذَّكْرُ لَا يُرِي بِالْعَيْنِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوِلَايَةِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

که ایمان آورند؟» و اما این قسمت از آیه که می فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (کسی نمی تواند ایمان آوردن مگر با اذن و اجازه و خواست خدا) به این معنی نیست که انسانها از ایمان آوردن محروم هستند بلکه به این معنی است که بدون خواست خدا نمی توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارتست از: امر و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبد است و مجبور نمودن مردم به ایمان در موقعی است که تکلیف از آنها برداشته شود (یعنی بعد از مرگ و هنگام دیدن عذاب الهی).

در اینجا مأمون مجددآ گفت: خاطرم را آسوده کردی یا اباالحسن! خداوند خاطرت را آسوده نماید! حال در باره این آیه برايم بگو: «الَّذِينَ كَانُوا أَغْيَنُهُمْ فِي غِطَاءِ عَيْنٍ ذُكْرِي وَكَانُوا لَا يُسْتَطِعُونَ سَمْعًا» (کسانی که چشمها یشان از (دیدن) یاد من در پرده و پوشش بود (و از یاد من غافل بودند) و توانایی شنیدن هم نداشتند - کهف: ۱۰۱)

حضرت فرمودند: پرده (مقابل چشم) از یاد و توجه قلبی ممانعت نمی کند و یاد و توجه با چشم دیده نمی شود. و لیکن خداوند، کسانی که ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام را قبول ندارند به افراد نابینا تشبيه نموده است

بِالْعُمَيْانِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَهْلِكُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِيهِ: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ سَمْعًا، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَجَحَتْ عَنِي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ .

٣٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِوُسِ التَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتْبَيَةَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنَ سُلَيْمَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ أَمْ مَخْلُوقَهُ أَمْ غَيْرَ مَخْلُوقَهُ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِالْفَيْنِ عَامٍ .

٣٥ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

زیراگفتار پیامبر ﷺ برآنها سنگین و دشوار می‌آمد و نمی‌توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند. مأمون مجدداً گفت: خاطرم را آسوده نمودی، خداوند آسوده خاطرت کند!

٣٤ - حمدان بن سليمان گوید: به حضرت رضا^{علیه السلام} نامه نوشت و در باره افعال مردم، که آیا مخلوق خداوند است یا نه سؤال نمودم. حضرت مرقوم فرمودند: افعال مردم، دو هزار سال قبل از خلقت مردم، در علم خداوند مقدر بود.

شرح: «یعنی خداوند میدانسته که چه می‌کنند، همانطور که به وقوع پیوسته یا می‌پیوندد، اگر اضطراری باشد، در علم الهی اضطراری بوده، و اگر اختیاری باشد در علم الهی اختیاری و از روی آزادی و اختیار بجای آورده‌اند بود. و علم او با معلوم خارج موافق است و چون در خارج اختیاری بودن فعل از فاعل محسوس است در علم الهی نیز همانطور بوده است (استاد غفاری)».

٣٥ - حسين بن خالد گوید: امام رضا^{علیه السلام} به نقل از پدرانشان از

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي، فَلَا أَوْرَدَهُ اللَّهُ حَوْضِي، وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي، فَلَا أَنْالَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، قَاتَمَا الْمُخْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

قَالَ الْحُسَينُ بْنُ خَالِدٍ: قَلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»؟ قَالَ: لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِيَتَهُ.

قَالَ الْمُصَفِّفُ: الْمُؤْمِنُ هُوَ الَّذِي تَسْرُهُ حَسَنَتُهُ وَتَسْوُهُ سَيِّئَتُهُ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ نَدِيمٌ عَلَيْهَا، وَالنَّدَمُ تَوْبَةٌ، وَالنَّائِبُ مُشَحِّقٌ لِلشَّفَاعَةِ وَالغُفرانِ،

امیر المؤمنین علیہ السلام از حضرت رسول صلی الله علیہ وسلم روایت فرمود که هر کس به حوض من (حوض کوثر) ایمان نیاورد، خداوند او را برآن حوض نرساند و هر کس ایمان به شفاعت من نیاورد، خداوند او را به شفاعت من فائز نگرداند! سپس فرمود: شفاعت من مربوط به کسانی است که مرتكب گناهان کبیره می‌شوند. و اما نیکوکاران، اصلاً، مستحق توبیخ و مؤاخذه نیستند. حسین بن خالد گوید: به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله معنی این آیه چیست: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»؟! (شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خداوند بپسند) فرمود: یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خداوند دینش را بپسند.

مؤلف گوید: مؤمن کسی است که نیکی‌هاش او را شادان و بدی‌ها و سیئاتش او را ناراحت کند زیرا پیامبر صلی الله علیہ وسلم فرمودند: هر کس نیکی‌اش او را خوشحال کند و بدی‌هاش ناراحتش نماید، مؤمن است.

و هروقت از بدکرداری‌های خود ناراحت شود، پشیمان می‌گردد و پشیمانی توبه است. و توبه کننده مستحق شفاعت و آمرزش است و هر کس از

وَمَنْ لَمْ تَسُوهُ سَيِّفَتُهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا لَمْ يَسْتَحِقَ الشَّفَاعَةَ،
لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيْرُ مُرْتَضٍ لِدِينِهِ.

٣٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسَّرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي
يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَعَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَارٍ، عَنْ أَبَوئِهِمَا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ -
عَلَيْهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيْهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى
الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيْهِ
عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ
الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً» قَالَ: جَعَلَهَا مُلَائِمَةً لِظَبَائِعِكُمْ، مُوَافِقَةً
لِأَجْسَادِكُمْ، وَلَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةَ الْحَمْيِيْ وَالْحَرَارَةِ فَتُحْرَقُكُمْ، وَلَا شَدِيدَةَ الْبُرُودَةِ
فَتُجْمِدُكُمْ، وَلَا شَدِيدَةَ طَيْبِ الرِّيحِ فَتُضَدِّعَ هَامَاتِكُمْ، وَلَا شَدِيدَةَ النَّسَنِ

بدکرداری‌های خود ناراحت نشود مؤمن نیست و چون مؤمن نیست، مستحق
شفاعت نخواهد بود، زیرا خداوند دین او را نمی‌پسندد.

شرح: «مراد مؤلف آنستکه شفاعت مربوط به کسانیستکه گناه کبیره از
ایشان سرزده و توبه کرده‌اند و شفاعت پیامبر برای قبول توبه است».

٣٦- یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از قول پدرانشان
از امام عسکری ع نقل کردند که آن حضرت از امام هادی و ایشان از امام
جواد و ایشان از امام رضا و آن حضرت از امام کاظم و ایشان از امام صادق و امام
صادق از امام باقر و ایشان از امام سجاد ع نقل فرمودند که آن حضرت در باره
آیه: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً» (آن کس که برای شما زمین را
همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید - بقره: ۲۲) چنین
فرمودند: یعنی خداوند زمین را مناسب با طبیعت، خوبی و بدینهای شما قرار
داد. آن را نه چنان داغ و سوزان نمود که شما را بسوزاند و نه چنان سرد که در آن
یخ بزند، باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردد بگیرید و نه آنچنان بد بو

فَتُعْطِبُكُمْ، وَلَا شَدِيدَةَ الَّذِينَ كَالْمَاءَ فَتُغْرِقُكُمْ، وَلَا شَدِيدَةَ الصَّلَابَةَ فَتُمْسِنَعُ
عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَأَبْيَاتِكُمْ وَقُبُورِ مَوْتَائِكُمْ، وَلَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَ جَعَلَ فِيهَا مِنَ
الْمَتَانَةِ مَا تَشْفَعُونَ بِهِ، وَتَشْمَاسُكُونَ، وَتَشَمَّسُكُ شَمَّاهًا أَبْدَانُكُمْ
وَبَشَّارُكُمْ، وَجَعَلَ فِيهَا مَا تَنْقَادُ بِهِ لِدُورِكُمْ وَقُبُورِكُمْ وَكَثِيرٌ مِنْ مَنْافِعِكُمْ،
فَلِذِلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَ: «وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ» أَيْ سَقْفًا
مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظًا، يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَقَمَرَهَا وَنُجُومَهَا لِمَنْافِعِكُمْ، ثُمَّ قَالَ
عَزَّوَجَلَ: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» يَعْنِي الْمَطَرَ يُنْزَلُ مِنَ الْعُلُوِّ لِيَتَلْعَبَ قُلَلَ
جَبَالِكُمْ وَتَلَالِكُمْ وَهَضَابِكُمْ وَأَوْهَادِكُمْ، ثُمَّ فَرَقَهُ رَذَادًا وَوَابِلًا وَهَظَلَّا
[وَظَلَّا] لِتَشْفَهُ أَرْضُوكُمْ، وَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَازِلًا عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً
فَيُفْسِدَ أَرْضِيَكُمْ وَأَشْجَارِكُمْ وَزُرْوَعِكُمْ وَثِمَارِكُمْ، ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَ: «فَأَخْرَجَ بِهِ

که شما را اذیت کند، (زمین)، نه همچون آبمیر است که شما را غرق کند
و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا سازید و قبر بگنید، بلکه خداوند
عزَّوَجَلَ، آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید و نافع باشد و
بتوانید خود و ساختمانها یتان را برآن نگه دارید و در آن خاصیتی قرار داده است
تا برای خانه سازی و قبر کندن و بسیار منافع دیگر شما مناسب باشد، پس به
این خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است. سپس خداوند
می فرماید: «وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ» (و آسمان را همچون بناء و ساختمان گردانید) مراد
از «بناء» در اینجا «سقف» است «سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به
خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است. سپس می فرماید: «وَأَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (از آسمان آب نازل کرد) یعنی بارانی که از بالا فرومی فرستد تا
به قله های کوه و تپه و قعر دره ها برسد، سپس این باران را به صورتهای
مختلف، ریز و تند، درشت و شدید و ننم در آورد تا زمینها این بارانها را در
خود فرا گیرد و این باران را یکجا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت

مِنَ الشَّرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» یعنی مِمَّا يُخْرِجُهُ مِنَ الْأَرْضِ رِزْقًا لَكُمْ «فَلَا تَجْعَلُوا إِلَهً
أَنْدَادًا» أَيْ أَشْبَاهًا وَأَمْثَالًا مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَعْقِلُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا تُبَصِّرُ وَلَا
تَقْدِيرُ عَلَى شَيْءٍ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهَا لَا تَقْدِيرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ النَّعْمَ الْجَلِيلَةِ
الَّتِي أَنْعَمَهَا عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدْمِيُّ، عَنْ
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ الْإِمَامِ عَلَيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلَيَّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ
ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ،
فَقَالَ لَهُ: يَا عَلَامُ مِمَّنِ الْمُعْصِيَةُ؟ قَالَ: لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثَةِ إِنْ تَكُونَ مِنْ

تمام زمینها، درختان، کشت و زرع و میوه‌های شما نابود می‌شد. و خداوند در
ادامه می‌فرماید: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» (سپس به وسیله آن آب،
روزی شما یعنی میوه‌های مختلف را از زمین بیرون آورد) یعنی از آنچه از زمین
می‌روید، برای شما رزق و روزی قرار داد. «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» (برای
خداوند، «ند» قرار ندهید) یعنی از میان بُتهايی که نه عقل دارند، نه می‌شنوند،
نه می‌بینند و نه توانایی برکاری دارند، شبیه قرار ندهید، و حال آنکه خود شما
هم می‌دانید که آن بُتها نمی‌توانند این نعمتهای فراوان و بزرگی را که خداوند
تبارک و تعالیٰ به شما داده، به شما عطا کنند. (ند یعنی انباز و شریک)

۳۷- عبد العظیم حسنی از امام هادی و آن حضرت از امام جواد علیهم السلام وایشان از
امام رضا علیهم السلام نقل کرده‌اند که روزی ابوحنیفه از نزد امام صادق علیهم السلام خارج شد و
در راه با امام کاظم علیهم السلام برخورد کرد، و از آن حضرت پرسید: ای پسر! گناه و
معصیت از چه کسی صادر می‌شود؟ حضرت فرمودند: از سه حالت خارج
نیست: یا از خداوند سر می‌زند، که چنین نیست و اصلاً شایسته نیست شخص

۱- چون ابوحنیفه اهل کوفه است ظاهرآ در سفر چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده است.

الله تعالى ولست مثُلَّه، ولا يتَّبِعُكَ عَبْدَهُ بِمَا لَا يَكْتَسِبُهُ، وإنما أَنْ تَكُونَ مِنَ الله عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ الْعَبْدِ، فَلَا يَتَّبِعُكَ الشَّرِيكُ الْقَوِيُّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الْفَسِيقَ، وإنما أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ -وَهِيَ مِنْهُ- فَإِنَّ عَاقِبَةَ الله تعالى فِي ذَنْبِهِ، وإنْ عَفَ عنْهُ فَبِكَرْمِهِ وَجُودِهِ.

٣٨- حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أُبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَذْمِيُّ الرَّازِيُّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلَيِّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ بْنُ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَلَيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أُبُو الْفَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَرْشِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيِّ عليه السلام، وَحَدَّثَنَا أُبُوا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيِّ الْعَزَائِمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أُبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ رَمِيْجِ الشَّوَّيْيِّ بِجُرجَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ

کریم؛ بندۀ اش را به خاطر کاری که نکرده عذاب کند، و یا از خدا و بندۀ هردو با هم سر می‌زند، و این نیز شایسته نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند، و یا اینکه از بندۀ سر می‌زند که همینطور هم هست، اگر خدا عقابش کند پس به خاطر گناه اوست و اگر از او در گذرد، از روی جُود و کرمش خواهد بود.

٣٨- عَلَيَّ بْنُ جَعْفَرٍ كوفِيٌّ از امام هادی از آباءش عليهم السلام از حسین بن علی عليهم السلام، و سکونی و عبد الله بن تجیع از امام صادق عليه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین عليهم السلام، و عکرمه از ابن عباس نقل کرده‌اند که: آنگاه که امیر مؤمنان

بِتَغْدَادٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَهَابِ بْنُ عَيْسَى الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلَيْيَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلْوَى، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ نَجِيْحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَحَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيْيِ السُّكْرَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَاسُ بْنُ بَكَارٍ الصَّبَّى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٌ الْهُذَلِيُّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْيِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ صِيفَنَ، قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِّنْ شَهَادَةِ الْمَوْاقِعَةِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا هَذَا أَبْقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَقَدْرَهُ؟ وَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِوَايَتِهِ عَنْ أَبِائِهِ، عَنْ عَلَيِّي بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: دَخَلَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِهِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبْقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَقَدْرَهُ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجَلْ يَا شَيْخُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَهُ، وَلَا هَبَطْتُمْ بَطْلَنَ وَإِذْ إِلَّا بَقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدْرِهِ فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَّا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْلًا يَا شَيْخُ، لَعَلَّكَ تَظُنُّ فَضَاءَ حَمَّا وَقَدْرًا

از صیفین بازگشته است، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ به همراه حضرت بودند، برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا این حرکت ما به صیفین به قضا و قدرالله بوده است؟ (و در روایتی که از طریق امام رضا بپیش و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است چنین آمده که مردی از اهل عراق به امیرالمؤمنین بپیش وارد شد و در باره حرکت سپاه به سمت اهل شام سوال کرد که آیا این حرکت به قضا و قدرالله بوده یا نه؟) حضرت فرمودند: بله به خدا قسم، از هیچ کوه و تپه‌ای بالا نرفتید و شب هیچ دره‌ای را پائین نرفتید مگر به قضا و قدرالله بود، پیرمرد پرسید: پس آیا این سخن‌های من نزد خدا اجری دارد؟ حضرت فرمودند: صبرکن، تند نرو! مثل اینکه گمان برده‌ای منظور من

لَا زَمَانَ كَذِيلَكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالرَّجْرُ، وَلَسَقَطَ
مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، وَلَمْ تَكُنْ عَلَى مُسِيِّءٍ لِائِيمَةٌ، وَلَا لِمُخْسِنٍ مَخْمَدَةٌ،
وَلَكَانَ الْمُخْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِيمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، وَالْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالإِحْسَانِ مِنَ
الْمُخْسِنِ، تِلْكَ مَقَالَةٌ عَبْدَةُ الْأَوْثَانِ، وَخُصْمَاءُ الرَّحْمَنِ، وَفَدَرِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَمَجْوِسَهَا، يَا شَيْخَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَقَ تَخْيِيرًا، وَنَهَى تَعْذِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى
الْفَلِيلِ كَثِيرًا، وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطْعِ مُكْرَهًا، وَلَمْ يَخْلُقْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
مَا أَتَنْهَمَا بِأَطْلَالٍ «ذَلِكَ ظُلْمٌ الَّذِي كَفَرُوا فَوْنَاهُ الَّذِي كَفَرَ وَمَا مِنَ النَّارِ».

فَالْيَوْمَ: فَتَهَضُّ، الشَّيْخُ وَهُوَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ ۖ ۝ يَوْمَ التَّحْجَةِ مِنَ الرَّحْمَنِ عُفْرَانًا۝

قضاء و قدری حتمی و لازم، بوده است؟ اگر چنین باشد، ثواب و عقاب و امر و نهی و منع بیهوده و وعد و وعید الهی بی معنی خواهد بود، و گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار مستحق ستایش نخواهند بود. بلکه نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر بوده و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر. این سخن، سخن بُت پرستان و دشمنان خدای رحمن و قدرپه و مجوس این اقت است. آی مرد! خداوند مردم را مکلف فرموده است ولی در عین حال، آنها مختارند، آنان را نهی نموده است ولی با این نهی، از اعمال بد ممانعت و جلوگیری نکرده بلکه فقط ایشان را بر حذر داشته است و در مقابل کارِ اندک بندگان، ثواب بسیار عنایت فرموده است. اگر مردم، خداوند را نافرمانی می کنند از این رونیست که خداوند مغلوب و ناتوان است. و اگر اطاعت و بندگی می کنند این امور از روی اجبار نیست و آسمان و زمین و مابین آنها را باطل و بیهوده خلق نکرده این گمان کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش (اشاره به آیه ۲۷ سوره ص) . راوی گوید پیر مرد در حالی که از جا بر می خاست این شعر را می خواند: (ترجمه آن) ۱- تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او امید داریم در روز نجات (امداد) خداوند ما را بیامرزد.

أَوْضَحْت مِنْ دِيْنِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا
 فَلَيْسَ مَعْذِرَةً فِي فِعْلِ فَاجِشَةٍ
 لَالا، وَلَا قَائِلاً نَاهِيَهُ أَوْقَعَهُ
 وَلَا أَحَبَّ وَلَا شَاءَ الْفُسُوقَ وَلَا
 آتَى يُحِبُّ وَقَدْ صَحَّتْ عَزِيمَتُهُ

جزاك ربك عثا فيه إحسانا ۲
 قد كف رايكها فسقا وعيضانا ۳
 فيها عبدت إذا يا قوم شيطانا ۴
 قتل الولي له ظلمما وعدوانا ۵
 دوالعرش أغلن ذاك الله إعلانا ۶

فَإِنْ مُضْطَفُ هَذَا الْكِتَابِ :

لَمْ يَذْكُرْ مُحَمَّدُ بْنُ عَمَرَ الْحَافِظُ فِي آخِرِهَا الْحَدِيثُ مِنَ الشَّعْرِ الْأَبْيَانِ مِنْ أَوْلِهِ.
 ۳۹ - حَدَّثَنَا أَبُو مُنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَكْرُرَ الْخُورَيِّ بْنِ سَاسَابُورَ قَالَ:
 حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْخُورَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ

- ۲- آن بخش از دین ما را که برای ما مبهم بود، برایمان روشن نمودی،
 خداوند به جای ما، به تو جزای نیک دهداد!
- ۳- عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتكب آن باشم از فسق و
 خروج از امر خدا و نافرمانی،
- ۴- هرگز هرگز، نه، نمی پذیرم و قائل به این نیستم که آنکه از زشتی
 نهی فرموده خود شخص را به ارتکاب آن وادار کند که اگر چنین پنداری داشته
 باشم بی گمان شیطان را پیروی کردهام،
- ۵- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسته و کشتن ولی خدا
 را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.
- ۶- از کجا چنین خواسته باشد با اینکه بی تردید سنت و فرمان
 خداوند صاحب عرش صحیح و خود، آنرا اعلام فرموده و آشکار ساخته است.
 نویسنده کتاب گوید: محمد بن عمر از اشعار بیش از دو بیت آخر چیزی نیاورده است.
- ۳۹- احمد بن عبد الله جویباری از امام رضا رض از پدران گرامی شان از

عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَدَرَ الْمَقَادِيرَ وَذَبَرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفَيْ عَامًّا.

٤٠ - حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بَيْلَغَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مِهْرَوَيْهِ الْقَرْزُوِيِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْفَرَاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ يَهُودَتَا سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: أَخْبَرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَعَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَعَمَّا لَا يَعْلَمُ اللَّهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا مَا لَا يَعْلَمُ اللَّهُ، فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ: إِنَّ عُزَيزًا بْنَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ وَلَدًا، وَأَمَا قَوْلُكَ: مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ، وَأَمَا قَوْلُكَ: مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ شَرِيكٌ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

امیر مؤمنان ع نقل نموده که: رسول خداوند ع فرمودند: خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آدم، مقدرات را تقدیر فرموده و تدبیرات لازم را در نظر گرفته است.

٤٠ - داود بن سلیمان قزوینی از امام رضا ع به نقل از پدر انشان از امام حسین ع نقل نموده اند که: مردی یهود از امیر المؤمنین ع سؤالاتی به این مضمون نمود: آن چه چیز است که خداوند ندارد؟ چه چیز است که نزد خداوند نیست؟ و چیست آن چیزی که خداوند آنرا نمی داند؟ امیر المؤمنین فرمودند: اما آن چیزی که خداوند آنرا نمی داند گفتار شما یهودیان است که می گویند عزیر پسر خدادست؛ خداوند برای خود فرزندی نمی شناسد؛ اما آنچه که نزد خدا نیست: (ظلم است)، نزد خدا ظلمی به بندگان نمی رود. و اما سوال دیگر که پرسیدی: آن چیست که خداوند ندارد، (شریک است) که خداوند شریک

٤١ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ فَقَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ أَخْبَرْنِي عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ إِنَّ لِكَلَامِكَ وَجْهَيْنَ، إِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ، فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤْدِي مَا فَسَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ، وَالْبَخِيلُ مَنْ يَخْلُ بِمَا فَسَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْنِي الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَغْطَى، فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ، لِأَنَّهُ إِنْ أَغْطَى عَنِدَأَغْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ، وَإِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَيْسَ لَهُ.

٤٢ - حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ الْمَوْذُوبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُودٍ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِيْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِيْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ جَلَ جَلَلُهُ: مَنْ لَمْ يَرْضَ ندارد. یهودی گفت: آشهد آن لا اله الا الله و آشهد آن محمد رسول الله.

٤٣ - احمد بن سليمان گوید: مردی از امام رضا^{علیه السلام} در طوف، پرسید: «جواد» (با جود و بخشندۀ) کیست؟ حضرت فرمودند: سؤال تو دو صورت دارد، اگر در باره مخلوقین سؤال می کنی، «جواد» کسی است که واجبات خود را ادا می کند و بخیل کسی است که در واجبات بخل می ورزد و اگر سؤالت از خالق است، پس بدان که او «جواد» است و بخشندۀ، چه عطا کند چه نکند، زیرا اگر به بندۀ اش چیزی عطا کند، چیزی عطا کرده است که آن بندۀ مالک آن نیست و اگر چیزی از بندۀ اش دریغ کند، آن بندۀ حقی در آن ندارد.

٤٤ - حسین بن خالد گوید: امام هشتم^{علیه السلام} از پدرانش از امیر المؤمنین^{علیه السلام} نقل کردند که آن حضرت از رسول خدا^{علیه السلام} شنیدند که خداوند جَلَ جَلَلُه

یقضائی، وَمَنْ لَا يُؤْمِنُ بِقَدَرِي، فَلَيَتَشَمَّسْ إِلَهًا غَيْرِي، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فِي كُلِّ قَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَيْرٌ لِلْمُسْمَوْمِينَ.

۴۳- حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلَيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَخْمَدَ البَهْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّولِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو دَكْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْعَبَاسِ يَقُولُ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَأَلَ رَجُلٌ أَيْكَلِفَ اللَّهُ الْعِيَادَ مَا لَا يُطِيقُونَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَعْذَلُ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: أَفَيُقْدِرُونَ عَلَى كُلِّ مَا أَرَادُوهُ؟ قَالَ: هُمْ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ.

۴۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرُو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْشَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مِهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ الْفَازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنَيُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنَيُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنَيُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنَيُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنَيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبْنَي

فرموده است: هر کس به قضاۓ من راضی نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، خدای دیگری برای خود اختیار کند. و رسول خدا^{علیه السلام} فرموده اند: در هر قضاۓ الهی، خیری برای مؤمن نهفته است.

۴۵- ابراهیم بن عباس گوید: مردی از امام رضا^{علیه السلام} سؤال کرد: آیا خداوند مردم را به چیزی که توان آن را ندارند تکلیف می کند؟ حضرت فرمودند: او عادل تر از این است که چنین کند. مرد سؤال کرد: آیا هر کاری بخواهند می توانند انجام دهند؟ فرمود: عاجز تر از این هستند.

شرح: «مراد آنست که آنچه انجام می دهند به حَوْلٍ وَ قَوْةً الْهَمِی است، و بخواست خداوند است، چنین خواسته است که آنان مختار باشند».

۴۶- ابواحمد داود بن سلیمان گوید: امام هشتم از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل کرد که فرمود اعمال بر سه نوع است: فرائض (واجبات)،

عَلَيْيَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْأَعْمَالُ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ أَخْوَالٍ: فَرَائِضُ وَفَضَائِلُ وَمَعَاصِي، فَإِنَّمَا الْفَرَائِضَ فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَبِرْضَى اللَّهِ، وَبِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ وَمَشِيقَتِهِ وَعِلْمِهِ، وَإِنَّمَا الْفَضَائِلَ فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَلَكِنْ بِرْضَى اللَّهِ وَبِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ وَمَشِيقَتِهِ وَعِلْمِهِ، وَإِنَّمَا الْمَعَاصِي فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَلَكِنْ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَبِقَدْرِ اللَّهِ وَمَشِيقَتِهِ وَعِلْمِهِ، ثُمَّ يُعَاقِبُ عَلَيْهَا.

٤٥- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَارُونَ الْفَامِيُّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتَسَبَّبُونَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبَرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي عَنْ آبَانِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ أَكْثَرُهُمُ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى

فضائل (مستحبات)، معاصي (ما فرمانيها)، واجبات، به دستور خداوند و به رضایت، وقضاء و قدر، ومشیت و برطبق علم خداوند انجام می شود. فضائل به دستور وجوهی خداوند نیست (يعنى أنها را واجب نساخته) لكن به أنها راضی و خشنود است و بر طبق قضاء و قدر و مشیت و علم او انعام می گیرد و معاصی به دستور خداوند نیست (و خداوند أنها را دستور نداده است) لكن بر طبق قضاء و قدر و مشیت و علم خدا و على رغم نهی او انعام می گیرد و خداوند بدان راضی نیست و انعام دهنده آنرا عقاب می کند.

٤٥- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیهم عرض کرد: مردم، به خاطر روایاتی که از پدرانتان روایت شده است، ما را قائل به جبر و تشبیه می دانند حضرت فرمودند: ای ابن خالد بگو ببینم، آیا اخباری که از پیامبر ﷺ در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده است؟

الله علیہ وآلہ وسلم فی ذلک ؟ فقلت : بَلْ مَا رُویَ عَنِ النَّبِیِّ فِي ذلک أَكْثَرُ
قال : فَلَیَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ کَانَ یَقُولُ بِالتَّشْبِیہِ وَالْجَبَرِ
إِذَا، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ یَقُولُونَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ لَمْ یَقُلْ مِنْ
ذلک شیئاً، وَإِنَّا رُویَ عَلَیْهِ قَالَ : فَلَیَقُولُوا فِی آبائی الائمة عَلَیْهِمُ السَّلَامُ : إِنَّهُمْ لَمْ
یَقُولُوا مِنْ ذلک شیئاً وَإِنَّمَا رُویَ ذلک عَلَیْهِمْ، ثُمَّ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَالَ
بِالتَّشْبِیہِ وَالْجَبَرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ يَا ابْنَ
خَالِدٍ، وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِی التَّشْبِیہِ وَالْجَبَرِ الْغُلَامُ الَّذِینَ ضَغَرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ
تَعَالَیٰ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا، وَمَنْ وَالَّهُمْ
فَقَدْ عَادَانَا، وَمَنْ عَادَهُمْ فَقَدْ وَالَّنَا، وَمَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعْنَا، وَمَنْ قَطَعْهُمْ
فَقَدْ وَصَلَنَا، وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا، وَمَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا، وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ
فَقَدْ أَهَانَنَا، وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا، وَمَنْ قَبَلَهُمْ فَقَدْ رَدَنَا، وَمَنْ رَدَهُمْ فَقَدْ

گفت: البته روایاتی که از پیامبر ﷺ روایت شده، بیشتر است. حضرت فرمودند: پس باید بگویند پیامبر ﷺ نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. گفت: آنها معتقدند که حضرت رسول ﷺ هیچ یک از این احادیث را نگفته اند بلکه، به آن حضرت افtra زده اند. حضرت فرمود: پس در مورد پدرانم هم باید بگویند که آنها این مطالب را نگفته اند بلکه به آنان دروغ بسته اند، سپس فرمودند: هر کس قائل به جبر و تشبیه شود کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بری و برکنار هستیم؛ ای ابن خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلامة که عظمت خدا را کوچک دانسته اند از قول ما جعل کرده اند، هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است، هر کس با آنها دوستی برقرار کند، با ما دشمنی کرده است و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دوستی نموده است، هر کس با آنها رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه کرده و هر کس با آنها قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هر کس به آنها بدی کند،

فَبِلَنَا، وَمَنْ أَخْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا، وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَخْسَنَ إِلَيْنَا،
وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا، وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا، وَمَنْ أَغْطَاهُمْ فَقَدْ
حَرَمَنَا، وَمَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا، يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذُنَّ
مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

٤٤- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْرُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
الْوَسَاعِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: اللَّهُ فَوْضَنَّ
الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: هُوَ أَعْزَرٌ مِنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ: أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمُعَاصِي؟
قَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا

به ما نیکی کرده است و هر کس به آنها نیکی کند به ما بدی نموده است، هر کس
آنها را گرامی بدارد ما را اهانت کرده و هر کس به آنها اهانت کند ما را احترام
کرده است، هر کس آنها و سخن شان را پذیرد ما را رد کرده است و هر کس آنها
را رد کند ما را پذیرفته است، هر کس به آنها احسان کند به ما بدی کرده است و
هر کس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است، هر کس آنها را تصدیق کند ما
را تکذیب کرده است و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است
و هر کس به آنها چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هر کس به آنها چیزی ندهد،
در واقع به ما داده است. ای ابن خالد، هر کس که از شیعیان ما باشد باید از
میان آنها برای خود دوست و یاور انتخاب کند.

٤٥- حسن بن علی و شاء گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند کار
را به بندگان خود تفویض نموده است (و آنها مستقل از خدا و بی نیاز از او
هستند)? فرمود: او قدر تمدن تر از این است که چنین کند. پرسیدم: آیا آنها را
بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل تر و حکیم تر از این است که
چنین کند. سپس حضرت ادامه داده گفت: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم!

أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، عَمِيلُ التَّعَاصِي بِقُوَّتِي
الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيْكَ.

٤٧— حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُؤْذِنُ — رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ —
قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَلَيٍّ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ،
قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيٍّ بْنَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، يَقُولُ: مَنْ قَاتَ
بِالْجَبْرِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً، وَلَا تَقْبِلُوا لَهُ شَهَادَةَ أَبَداً، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا
يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، وَلَا يُحِيلُّهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا، وَلَا تَكْبِرْ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا
عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرْ وَازْرَةً وِزْرَ أُخْرَى.

من سزاوار تم که نیکی های تو به من نسبت داده شود، و تو سزاوار تری که
بدی هایت به تو نسبت داده شود. گناهان را با نیرویی که به تو دادم انجام
می دهی.

شرح: [يعنى: «الاَحْوَلُ وَلا قُوَّةَ الاَّ بِاللَّهِ» (هیچ حرکت و قوہ ای نیست مگر
از خدا) و «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَاقْعُدُ» (به حوال و قوہ ای که خداوند عطا
می کند می نشینم و بر می خیزم) پس نشست و برخاست من، همه با حوال و قوہ
اللهی است اما باراده و خواست و اختیار خودم انجام پذیرد و اینها هم از جانب
خداوند است والا من خود، خود را مختار و مرید نکرده ام۔ از استاد غفاری].

٤٧۔ عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا (ع) شنیدم فرمود:
هر کس قائل به جبر باشد، چیزی از زکاہ به او ندهید و شهادت او را نپذیرید.
خداوند متعال هیچ کس را جز به اندازه وسعت و توانش تکلیف نمی کند و بیش از
قدرتش به او تحمل نمی فرماید، هر کس کاری کند به حساب خودش محسوب
است، و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی کشد.^(۱)

۱- اشاره است به آیه ۲۸۶ سوره بقره و ۱۶۴ آنعام «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْطَهَا، وَلَا تَزِرْ وَازْرَةً
وِزْرًا خَرَى، وَهُوَ وَسْعٌ، كَمْ تَرِينَ حَدَّ تَوَانَ امْتَ.

٤٨- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي الْعَسْنِ الرَّضَا سَلَامُ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ دُكَرَ عِنْدَهُ الْجَبَرُ وَالْتَّفَوِيْضُ، قَالَ أَلَا أُغْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا يُخَاصِّمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ؟ قُلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعَعْ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ، وَلَمْ يُهْمِلْ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكُهُمْ، وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَفْدَرَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ اتَّسَمَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ عَنْهُ صَادِدًا، وَلَا مِنْهَا مَانِعًا، وَإِنْ اتَّسَمُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحْوَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَعْلَ، وَإِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَذْخَلَهُمْ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ يَضْبِطْ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصَّ مَنْ خَالَفَهُ.

٤٨- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: در حضور امام رضا علیهم السلام در باره جبر و تفویض صحبت شد، حضرت فرمودند: آیا می خواهید در این مورد، اصلی را به شما آموزش دهم که هیچ وقت دچار اختلاف نشوید و با هرکس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر صلاح است بفرمائید. فرمودند: خداوند با مجبوری بندگان اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسانها نیز نافرمانی می کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه، آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و تواناست، اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع شان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر بخواهد از آنان جلوگیری می کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به گناه و معصیت نینداخته است، سپس فرمود: هرکس حدود این گفتار را دریابد و مرااعات کند، بر هرکس در این مورد با او مخالفت کند،

۴۹- حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصِيرِ الْبَرْنَاطِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَصْحَابَنَا بِعَضَهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبَرِ وَبِعَضَهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْتِطَاعَةِ، فَقَالَ لِي: أَكْتُبْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَبَنَ آدَمَ بِمَشِيشِيَّتِي كُثُرْتْ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَدَيْتَ لِي فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوَيْتَ عَلَى مَغْصِيَّتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيًّاً، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فِيمَنِ اللَّهُ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فِيمَنْ نَفِيكَ، وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، وَذَلِكَ أَنِّي لَا أُشَاءُ عَمَّا أَفْعَلُ وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ، فَدَنَظَمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ.

۵۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ -

پیروز است.

۴۹- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم، بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده‌اند. حضرت فرمودند: بنویس، خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! این ثو هستی که به مشیت و خواسته من می‌توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام می‌دهی و با نعمت من بر معصیت و نافرمانی تو اشده‌ای، تورا شنوا و بینا و قدرتمند نموده‌ام. هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است، زیرا من سزاوارترم که نیکی‌هایت به من نسبت داده شود و تو نیز سزاوارتری که بدی‌هایت به خودت نسبت داده شود. من در مورد کارها یم مورد سؤال و بازخواست نیستم ولی از تو در باره کارهایت سؤال خواهد شد، هر آنچه بخواهی برایت منظم و مرتب کرده‌ام.

۵۰- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند دانایت کناد!

الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَىٰ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِغْلِمْ - عَلَمْكَ اللَّهُ الْخَيْرُ - أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدِيمٌ، وَالْقَدْمُ صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلُ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَلَا شَيْءَ مَعَهُ فِي ذِيْمُومِيَّتِهِ. فَقَدْ بَأَنَّ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مَعَ مُعْجِزَةِ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَ اللَّهِ، وَلَا شَيْءَ مَعَ اللَّهِ فِي بَقَايَاهُ، وَبَطَلَ قَوْلُ مَنْ رَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَايَاهُ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقاً لَهُ، لَأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ، فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ؟ وَلَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ، كَانَ الْأَوَّلُ ذِلْكَ الشَّيْءَ، لَا هَذَا، وَكَانَ الْأَوَّلُ أَوْلَى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلْأَوَّلِ الثَّانِيِّ.

لَمْ وَصَفْ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِاسْمَاءِ دَعَا الْخَلْقَ إِذْخَلَقَهُمْ وَتَعَبَّدُهُمْ وَابْتَلَاهُمْ إِلَى أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا، فَسَمِيَّ نَفْسَهُ سَمِيعاً بَصِيرَاً قَادِراً فَاهِراً حَيَا قَيُوماً

بدان که خداوند قدیم است (یعنی از ازل بوده است) و ازلی بودن صفتی است که به آدم عاقل می فهماند که چیزی قبل از اونبوده است و در بقاءش نیز چیزی با او همراه او نخواهد بود ، با اقرار عامه و معجزه صفت^(۱) برای ماروشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقاءش نیز چیزی به همراش نخواهد بود ، و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او و یا همراه او چیزی بوده است ، باطل می گردد . زیرا اگر چیزی به همراه او می بود ، نمی بایست خداوند خالق او باشد زیرا آن چیز ، همیشه از ازل با خدا بوده است پس خدا چگونه می تواند خالق چیزی باشد که همیشه به همراش بوده است و اگر آن شیء قبل از خدا بوده باشد ، آن شیء سرآغاز خواهد بود نه این (خدا)؛ و شایسته آن خواهد بود که آن اول ، خالق این دوم ، باشد .

سپس خداوند خود را بنا نامهایی وصف نموده است و آن زمان که خلق را آفرید از آنها خواست و آنها را بر این عبادت واداشت که خدا را با این نامها

۱ - مراد آنسنکه صفت «قدم» عقل را از درک عاجز کرده است .

ظاہراً بِاطِنًا لَطِيفاً خَبِيرًا قَوِيًّا عَزِيزًا حَكِيمًا عَلِيًّا وَمَا أَشْبَهَ هُذِهِ الْأَسْمَاءَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ الْمُكَذِّبُونَ وَقَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَيْءٌ مِثْلُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنَ الْخَلْقِ فِي حَالِهِ، قَالُوا: أَخْبَرُونَا إِذْ رَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ وَلَا شَبَهَ لَهُ، كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَائِهِ الْخُشنِي؟ فَتَسْمَيْتُمْ بِجَمِيعِهَا؟ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالَاتِهِ كُلِّهَا، أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ، إِذْقَدْ جَمَعْتُمْ الْأَسْمَاءِ الطَّيِّبَةَ؟ قَيْلَ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي، وَذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الْإِسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ، وَهُوَ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْخَلْقَ وَكَلَمُهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ

بخوانند، او خود را با این نامها نامیده است: شنا، بینا، قادر، قاهر، زنده، قیوم و پا برجا، ظاهر و آشکار، باطن و پنهان، لطیف و دقیق، خبیر و آگاه، قوی، با عزت، حکیم، علیم و امثال این اسماء، و آن زمان که غلو کنندگان و تکذیب کنندگان این اسماء را دیدند و شنیدند که ما در باره خدا می گوئیم: چیزی مثل خدا نیست و هیچ چیز به حالت و کیفیت خدا وجود ندارد، گفتند: شما که می گوئید هیچ چیز مثل و شبیه خدا نیست، چطور شما، در اسماء حُسْنی با خدا شریک هستید؟ و به تمامی آن نامها نامیده می شوید؟ پس این خود دلیلی است بر اینکه شما در تمام حالات خدا یا حداقل در بعضی از آنها مثل خدا هستید، زیرا هم شما و هم او دارای یک سری نامهای نیکو هستید.

به آنها باید گفت: خداوند تبارک و تعالی، نامهایی از نامهای خود را بر بندگانش نهاده، ولی معانی آنها با هم متفاوت است، مانند مواردی که یک اسم، دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مُدْعِی، زیان و گفتار شایع میان مردم است - و خداوند هم با همین زیان و روش با آنها صحبت کرده، به گونه ای که بفهمند، تا دلیل و حجتی باشد بر آنها در تضییع آنچه تضییع کرده اند - مردم در

حُجَّةٌ فِي تَضْبِيعِ مَا ضَبَّعُوا، وَقَدْ يُقَاتَلُ لِلرَّجُلِ: كُلْبٌ وَحِمَارٌ وَثُورٌ وَسُكَّرٌ وَغَلْقَمَةٌ وَأَسَدٌ، وَكُلُّ ذَلِكَ عَلَىٰ خِلَافِهِ لِأَنَّهُ لَمْ تَقْعُ الأَشْمَاءُ عَلَىٰ مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُيَّنَتْ عَلَيْهَا، لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسِدٍ وَلَا كُلْبًا، فَأَفَهُمْ ذَلِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ.

وَإِنَّمَا نُسَمِّي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَالَمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلَيْهِ بِهِ الْأَشْيَاءُ وَاسْتَعَانَ بِهِ عَلَىٰ حِفْظِ مَا يَسْتَقْبِلُ مِنْ أَمْرٍ، وَالرَّوَيَّةُ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ وَيَعْيَّنُهُ مَا مَضَىٰ مِمَّا أَفْنَىٰ مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا لَوْلَمْ يَخْضُرْهُ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَيُعِينُهُ كَانَ جَاهِلًا ضَعِيفًا، كَمَا أَنَّا رَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمِ حَادِثٍ، إِذْ كَانُوا قَبْلَهُ جَاهِلَةً، وَرُبَّمَا فَارَقُهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ، فَصَارُوا إِلَى الْجَهْلِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ

زیان عادی خود به یکدیگر نامهایی از این قبیل می دهند: کلب (سگ)، حمار (خر)، ثور (گاو)، سُکَّرَة (شکر)، غلْقَمَة (تلخ)، آسَد (شیر) و تمام این اسامی برخلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده‌اند، نیستند، زیرا انسان، شیر و یا سگ نیست. در این مطلب خوب دقت کن و بفهم. خداوند تو را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد.

ما خدا را عالِم می‌نامیم اما عالم بودن او به این صورت نیست که او را علمی که نبوده اکنون به استش آورده، چیزی را بداند و به کمک آن علم، آنچه را بعداً بدان برخورد می‌کند حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند، چطور چنین چیزی ممکن است و حال آنکه گذشتگانی را که خود نابود ساخته، همه برای او حاضرند و در محضرش هستند، (به هر حال او نیازی به چنان علمی ندارد) که اگر آن علم نباشد، جاهم و ضعیف بماند. بر عکس مردم عالم که به خاطر علومی که نداشته‌اند و سپس بدست آورده‌اند عالم نامیده شده‌اند، چه آنکه اینان قبل از این علم جدید، جاهم بوده‌اند و چه بسا این علمی که بدست آورده‌اند نیز از دستشان برود و به سوی جاهم سیر کنند.

الله عالیماً لأنَّه لا يجهل شيئاً، فقد جمَعَ الخالق والمخلوقَ أسمُ العلمِ وانْتَهَى المَعْنَى على ما رأيتَ.

وسمَّيَ ربُّنا سمعاً لا يُجزِئُ فيه يسمعُ به الصوت ولا يُصْرُّ به، كما أنَّ جزءَنا الذي نسمعُ به لا نقوى على النظر به، ولِكَيْنَةُ عَزَّ وَجَلَّ أخْبَرَ أَنَّه لا تَخْفَى عليه الأصواتُ، لَيْسَ عَلَى حَدٍّ مَا سَمِيَّنا نَحْنُ، فقد جمَعَنا الإِسْمُ بالسَّمْعِ، وانْتَهَى المَعْنَى.

وَهَكَذا البَصِيرُ لا يُجزِئُ به أَبْصَرَ، كما أنا بُصِيرٌ بجزءٍ مِنَّا لَا نَشْفَعُ به في عَيْرِهِ، ولِكَيْنَ الله بَصِيرٌ لَا يَجْهَلُ شَخْصاً مَتَظَهِّراً إِلَيْهِ، فقد جمَعَنا الإِسْمُ وانْتَهَى المَعْنَى.

وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انتِصَابٍ وَقِيامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كَبِدٍ كَمَا قَاتَتْ

خداوند، عالم نامیده می شود، زیرا نسبت به هیچ چیز جاہل نیست. همانطور که می بینی خالق و مخلوق هردو عالم نامیده می شوند ولی معنی و مصدق آن دو با هم فرق دارد.

و نیز پروردگار ما، شنوا است ولی نه با عضوی از بدنش که با آن بتواند بشنوش ولی نتواند ببینند (مثل گوش درما) کما اینکه ما با آن عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم ولی خداوند عَزَّ وَجَلَّ فرموده است که هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست. حال اسم شنوا بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصدق آن با هم فرق دارد.

و همچنین است بصیر (بینا) ولی نه با عضو، بر عکس ما که با چشم می بینیم و استفاده دیگری از آن نمی توانیم ببریم، ولی خداوند، بینا است و بهیچ شی دیدنی، جهل ندارد، در اینجا نیز در اسم مشترک هستیم ولی مفهوم و مصدق آن با هم فرق دارد.

او قائم است اما نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی

الأشياء، ولكن أخبرَ آنَه قائمٌ يُخْبِرُ آنَه حافظٌ، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: القائمُ يأْمُرُنَا فُلَانٌ، وَهُوَ عَزَّ وَجَلَ قائمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَالقائمُ أَيْضًا فِي كَلَامِ النَّاسِ الْبَاقِيِّ، وَالقائمُ أَيْضًا يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَةِ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ يأْمُرْ فُلَانِي أَيْ أَكْفِهِ، وَالقائمُ مِنْ قَائِمٍ عَلَى سَاقِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ وَلَمْ يَجْمِعْنَا الْمَعْنَى.

وَأَمَّا اللَّطِيفُ فَلَيْسَ عَلَى قِلَّةِ وَقَصَادَةِ وَصِغَرٍ، وَلَكِنْ ذَلِكَ عَلَى التَّفَادِ فِي الأشياءِ، وَالإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرِكَ؛ كَقَوْلِكَ: لَطْفٌ عَنِي هَذَا الْأُمْرُ وَلَظْفٌ فُلَانٌ فِي مَذْهِبِهِ وَقَوْلِهِ، يُخْبِرُكَ أَنَّهُ غَمْضَ فَبَهَرَ الْعُقْلَ وَفَاتَ الْتَّلْبَ وَعَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَظِّفاً لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ، فَهَكَذَا لَطْفُ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَنْ أَنْ

مثل ایستادن سایر اشیاء ولی وقتی می فرماید خدا قائم است معنايش این است که حافظ و قیم اشیاء است مثل اینکه گفته می شود «فلانی قائم به امر فلانی است» یعنی کارهای او بدست فلانی است. خداوند عز و جل حافظ و قیم هر کسی است در کارهایی که می کند و قائم در کلام مردم به معنی «باقي» نیز هست، و به معنی «کفایت» نیز بکار می رود، مثل اینکه گفته می شود «قم بآمر فلان» (کار فلانی را برایش انجام بده) یعنی نیازش را برطرف کن و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است. در این مورد نیز اسم مشترک است و مصادق متفاوت.

و اما لفظ لطیف به معنی کمی، کوچکی و نازکی نیست بلکه به معنی «نفوذ در آشیاء» و «درگ نشدن» می باشد، مثل این جمله: «لَطْفٌ عَنِي هَذَا الْأُمْرُ» (یعنی، فلان امر از من پنهان شد) و «لَطْفٌ فُلَانٌ فِي مَذْهِبِهِ وَ قَوْلِهِ» (یعنی: فلانی در روش و گفتارش لطیف و ظریف است) به این معنی که او روش و گفتاری پیچیده دارد و عقل را متعجب می سازد و از دسترس به دور است و بسیار عمیق و ظریف بوده و فکر و اندیشه به او نمی رسد. و همچنین است خداوند، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که با حد و وصفی درگ شود و یا

يُدْرِكَ بِحَدِّهِ أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفِهِ، وَاللَّطَافَةُ مِنَ الصَّغْرِ وَالْقَلْهُ، فَقَدْ جَمَعَنَا الْإِسْمُ وَأَخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

وَأَمَّا الْخَبِيرُ فَالَّذِي لَا يَغْرِبُ عَنْهُ شَيْءٌ، وَلَا يَفْوُتُهُ شَيْءٌ، لَئِنَّ لِلتَّجْرِيبَةِ وَلَا لِالْعِتَابِ بِالْأَشْيَاءِ فَتُفْيِدُهُ التَّجْرِيبَةُ وَالْعِتَابُ عِلْمًا، لَوْلَا هُمَا مَا عَلِمَ، لَا إِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ جَاهِلًا، وَاللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَرَكُ خَبِيرًا بِمَا يَخْلُقُ، وَالْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ الْمُبْسَخِيرُ عَنْ جَهْلِ الْمُعَلَّمِ^(۱)، وَقَدْ جَمَعَنَا الْإِسْمُ وَأَخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

وَأَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ غَلَى بِالْأَشْيَاءِ بِرُوْكُوبٍ فَوْقَهَا، وَقُعُودٍ عَلَيْهَا، وَتَسْتُمِّ لِدُرَاهِماً، وَلِكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءِ وَقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي، وَأَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى خَصْمِي، يُخْبِرُ عَنِ

باوصفى توصیف گردد ولی «لطافت» در مورد ما آدمیان عبارتست از کوچکی و کمی، پس باز هم در اسم مشترک هستیم ولی معنی و مفهوم آن مختلف و متفاوت است.

وَأَمَّا خَبِيرٌ، كَسِيْ اسْتَ كَه چیزی از نظر او پنهان نیست و هیچ چیز از دسترسش دور نمیماند، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی بیاموزد، آنچنانکه اگر این تجربه و آزمایش نبود، هیچ نمیدانست. چون کسی که چنین باشد جاهم است (نه خبیر و آگاه) و خداوند تبارک و تعالی از ازل به آنچه میخواسته خلق کند، خبیر و آگاه بوده است، امّا در میان مردم، به کسی خبیر گفته میشود که جاهم باشد ولی در صدد یادگیری و آگاهی یافتن برآید. در این مورد هم اسم ما و خدا مشترک است ولی معنای آن متفاوت.

وَأَمَّا ظَاهِرٌ، به این معنی نیست که با سوار شدن بر اشیاء و نشستن بر آنها، از آنها بالا رفته است بلکه به این خاطر به او ظاهر گفته میشود که بر همه چیز چیره و قاهر است و بر همه چیز غلبه یافته و نسبت به همه چیز قادر است. مثلاً گفته میشود: «ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي» (یعنی: بر دشمنان خود پیروز شدم)، و

۱- فی بعض النسخ العتيقة «المتكلّم».

الفلجِ والْفَلَبَةِ، فَهُكَذَا ظُهُورُ اللَّهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ.

وَوَجْهُ آخَرُ وَهُوَ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَأَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا يَرَى، فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظَهَرُ وَأَوْضَحُ أَمْرًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَإِنَّكَ لَا تَعْدُمُ صُنْعَةً حَيْثُمَا تَوَجَّهُتْ، وَفِيكَ مِنْ آثَارِمَا يُغْنِيَكَ، وَالظَّاهِرُ مِنَ الْبَارِزِ بِشَفَقِهِ وَالْمَعْلُومِ بِحَدَّهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ وَلَمْ يَجْمِعْنَا الْمَعْنَى.

وَأَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْإِسْتِيَطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى إِسْتِيَطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَحِفْظًا وَتَدْبِيرًا، كَقُولِ الْقَاتِلِ: أَبْطَنَهُ يَعْنِي خَبْرَهُ وَعَلِمَتْ مَكْتُومَ سِرَّهُ، وَالْبَاطِنُ مِنَابِعُ الْفَائِرِ فِي الشَّيْءِ، الْمُشَتَّرُ بِهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ وَأَخْتَلَقَ الْمَعْنَى.

«أَظَهَرَنِي اللَّهُ عَلَى خَصْمِي» (يعنى، خداوند مرا بر دشمنم پیروز گردانید). در اینجا منظور از ظهور، فتح و غلبه است و ظهور خدا بر اشیاء نیز چنین است.

وَجَدْ دِيَگْرِی نیز برای ظهور خداوند هست و آن اینکه: او برای هر کس که او را بخواهد ظاهر و هیچ چیز برخدا پوشیده نیست و تدبیر هر چه دیده میشود، به دست اوست، پس چه ظاهیری از خداوند ظاهرتر و آشکارتر است؟ تو، به هر کجا روکنی، مصنوعات و مخلوقات او را می بینی، و در وجودِ خودت، آثاری از او هست که برای تو کافی است، ولی ظاهر در موردِ ما مردمان به کسی گفته می شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به وسیلهٔ حد و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت.

وَأَمَّا بَاطِنُ، بِهِ مَعْنَى «دَرُونِ اشْيَاءَ بُودَن» نیست به این معنی که درون اشیاء غُور و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیاء اطلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن بدست اوست، مثل این که گفته می شود: «أَبْطَنَتْهُ» یعنی از آن آگاه شدم و سِرِّ پنهان او را دانستم. ولی «بَاطِنُ» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می شود که به درون اشیاء رفته و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

وَأَمَا الْقَاهِرُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ مَعْنَىٰ عِلَاجٍ وَنَصَبٍ وَاحْتِيَالٍ وَمُدَارَأَةٍ وَمَكْرٍ كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بِعَضُّهُمْ بَعْضًا، فَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ قَاهِرًا، وَالْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُورًا، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ عَلَىٰ أَنْ جَمِيعَ مَا يَخْلُقُ مُلْتَبِسٌ بِهِ الدُّلُّ لِفَاعِلِيهِ وَقِيلَهُ الْاِمْتِنَاعُ لِمَا أَرَادَ بِهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرِيقَةً غَيْرَ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ، وَالْقَاهِرُ مِنَا عَلَىٰ مَا ذَكَرْتُ وَوَصَّفْتُ، فَقَدْ جَمَعْتَا الْإِسْمُ وَأَخْتَلَقَ الْمَعْنَى، وَهَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نُسْمِهَا كُلُّهَا.

فَقَدْ يُكْتَفِي لِلْأَغْيَارِ بِمَا أَقْتَنَا إِلَيْكَ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَوْنَاؤَ عَوْنُوكَ فِي إِرْشَادِنَا وَتَوْفِيقِنَا.

وَأَمَا قَاهِرٌ بِهِ مَعْنَىٰ مَمَارِسَتِ كَرْدَنْ وَرَنْجِ كَشِيدَنْ وَنِيرِنْگ وَفَرِيبِ زَدَنْ وَيَكْدِيْگَرِ رَا كَنَارِ زَدَنْ نِيَسْتْ وَآنْچَنَانَكَه بِعَضِيْ مَرَدَمْ، بِرِ بَعْضِيْ دِيْگَرِ چِيرَه وَقَاهِر وَغَالِبِ مَيْ شُونَدْ، دَرِ بَيْنِ مَرَدَمْ كَسِيْ كَه مَقْهُورِ اسْتِ مَمْكُنِ اسْتِ بَعْدِ قَاهِرِ شُودْ وَآنِ كَه قَاهِرِ اسْتِ مَمْكُنِ اسْتِ مَقْهُورِ گَرَددْ، وَلَكِنْ دَرِ مُورَدِ خَداوَنَدْ بِهِ آينِ مَعْنَىٰ اسْتِ كَه تَمَامِ آنِچَه رَا خَلْقَ كَرْدَه، هَمَهِ دَرِ مَقَابِلِ اِيجَادِ كَنْنَدَه شَانِ ذَلِيلِ وَخَوارِ هَسْتَنَدِ وَدَرِ مَقَابِلِ خَواستَهَهَايِ اوْ نَمِيْ تَوانَنَدِ خَوَدَدارِيِ وَامْتَنَاعِ نَمَاينَدِ وَازِ حَبِطَه قَدْرَتِ اوْ يَكِ چَشْمِ بِرَهِمِ زَدَنْ هَمِ نَمِيْ تَوانَنَدِ خَارِجِ شُونَدْ. وَاوِ فَقْطِ يَكِ فَرْمَانِ «اِيجَادِ شَوْ» مَيْ دَهَدَ وَآنِ مَخْلُوقِ، اِيجَادِ مَيْ شُودْ. وَلَيِ قَاهِرِ دَرِ مُورَدِ ماِ بهِ آنِ صُورَتِي اسْتِ كَه گَفْتَمْ. پَسِ اسْمِ مَشْتَركِ وَلَيِ مَعْنَىٰ مَخْتَلَفِ دَارَدْ، وَهَمْچَنِينِ اسْتِ تَمَامِي نَامَها، هَرَچَندِ تَمَامِ آنَهَا دَرِ اِينَجا بِرَتْشِمَرَدِيمْ، وَبِهِ هَمِينِ مَقْدَارِ اِكتِفا مَيْ كَنِيمِ چُونْ (بَقِيَهِ رَا نِيزْ) بِهِ آنِچَه بَا تو گَفْتَمِ مِيتَوَانِ قِيَاسِ كَرَدْ.

وَخَداوَنَدِ عَزَّ وَجَلَّ دَرِ اِرشَادِ وَرَاهِنَمَايَيِ وَتَوْفِيقِ، كَمَکِ كَارِ وَيَاورِ ماِ وَشَماِ اسْتِ.

خطبۃ الرضا علیہ السلام فی التوحید:

٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرُو الْكَاتِبُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْقُلُزُمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي - زِيَادِ الْجُذَيِّ - صَاحِبِ الصَّلَاةِ بِجُدَّةِ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَمْرَوْنَ - عَلَيْيَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [كَذَابٌ] قَالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْكُلُمُ بِهَذَا الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ، قَالَ ابْنُ أَبِي زِيَادٍ: وَرَوَاهُ لِي وَأَمْلَى أَيْضًا أَخْمَدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ مَوْلَى لَهُمْ وَخَالًا لِتَعْصِيمِهِمْ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُوبَ الْعَلَوِيِّ، أَنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْعَلِمَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامَ جَمَعَ تَبَّيْ - هَاشِمٍ^(١)، فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْعَلِمَ الرَّضا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي، فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ، وَقَالُوا: أَتُوَلِّ رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ بِتَدْبِيرِ الْخَلَاقَةِ؟ فَأَبْعَثْتُ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَا، فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا يُسْتَدِلُّ بِهِ عَلَيْهِ، فَبَعْثَتُ إِلَيْهِ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ^(٢): يَا أَبا الْحَسَنِ اصْعِدِ الْمِئَرَ وَانْصِبْ لَنَا عَلَمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ،

﴿خطبۃ حضرت رضا - علیہ السلام - در توحید﴾

٥١ - قاسم بن آیوب گوید: وقتی مأمون خواست حضرت رضا علیہ السلام را به ولايت عهدی منصوب کند بنی هاشم^(١) را جمع کرده، به آنان چنین گفت: من تصمیم دارم پس از خود «رضا» را به خلافت برگزینم، بنی العباس از روی حсадت گفتند: آیا می خواهی مردی نادان را که هیچ آشنائی با خلافت و سیاست ندارد، ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا باید و نمونه هایی از جهالت او را که دلیل خوبی بر علیه او خواهد بود ببینی، مأمون نیز حضرت را فراخواند، بنی العباس گفتند: يَا أَبا الْحَسَنِ! به منبر برو و ما را راهنمائی کن تا خداوند را بطور صحیح شناخته و بر آن اساس عبادت نمائیم. حضرت به منبر رفته، سر به زیر انداختند و بدون اینکه صحبتی کنند

۱ - مراد از «بنی هاشم» در اینجا، «بنی العباس» می باشد.

فَصَعِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُبَرَّ، فَقَعَدَ مَلِيًّا لَا يَسْكُلُمُ مُظْرِقاً، ثُمَّ انتَفَاضَ اِنْتَفَاضَةً وَاسْتَوَى قَائِمًا، وَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَأَشْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَوْلُ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَعْرِفَتُهُ، وَأَضْلَلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ، وَنِظامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى نَفِي الصَّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْضُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَشَهَادَةِ كُلَّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْضُوفٍ، وَشَهَادَةِ

مدْتَنِی به همان حالت نشستند، سپس حرکتی کردند، از جای برخاستند.
(محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب - از سادات - نیز گوید: من خود شاهد سخنان حضرت در آن مجلس بودم).

حضرت، حمد و ثنای الله بجای آورده، و بر پیامبر اکرم و اهل بیت‌ش

درود فرستاده آنگاه فرمودند:

مرحله اول در عبادت خدا، شناخت اوست، و پایه و اساس شناخت خداوند منحصر به فرد^(۱) دانستن اوست، و قوام و اساس توحید این است که صفات (زاده بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم^(۲) زیرا عقل انسان خود گواهی می‌دهد که هر چیزی که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود شهادت می‌دهد که خالقی دارد که نه صفت است و نه موصوف. و هر صفت و موصوفی همیشه باید با هم همراه

۱- توحید یعنی: منحصر به فرد دانستن خدا، و نه یکی دانستن خدا، معنای توحید این نیست که بگوئی خدا یکی است و دو نیست، بلکه توحید به این معنی است که خدا تک است و مثل و مانند ندارد، حتی خلاصه هم ندارد. بعبارت دیگر توحید به این معنی نیست که خدا یکی است و دو نیست بلکه به این معنی است که تک است و دو نیست.

۲- اشاره معتقدند که هر صفتی از صفات خداوند؛ مانند علم، قدرت و ... دارای حقیقتی است جدای از ذات خداوند و مغایر با آن، ولی طبق تعالیم ائمه - علیهم السلام - این قبل صفات (یعنی صفات ذات) عین ذات خداوند هستند، علم خدا، چیزی غیر از ذات خدا نیست، قدرت خدا نیز چیزی جدای از ذات او نیست. بلکه علم خداوند عین ذات او است، قدرت او نیز عین ذات او است، و همچنین است سایر صفات ذات. (افتباش از مرحوم سید هاشم حسینی طهرانی در پاورقی توحید صدوق ص ۳۵)

كُلٌّ صِفَةٌ وَمَوْضُوفٌ بِالْإِقْتِرَانِ، وَشَهَادَةُ الْإِقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ وَشَهَادَةُ الْحُدُوثِ بِالْأَمْتِنَاعِ مِنَ الْأَرْأَى الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحُدُوثِ، فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ، وَلَا إِيَّاهُ وَحْدَهُ مِنْ اكْتَتَهُهُ، وَلَا حَقِيقَةً أَصَابَتْ مَنْ مَثَلَهُ، وَلَا بِهِ صَدَقَ مَنْ نَهَاهُ، وَلَا صَمَدَ صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَلَا إِيَّاهُ عَنِّي مِنْ شَبَهَهُ، وَلَا لَهُ تَذَلَّلَ مَنْ بَعْضَهُ، وَلَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ، كُلٌّ مَعْرُوفٌ بِتَفْسِيمِ مَصْنَوعٍ، وَكُلٌّ قَائِمٌ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٍ، يُصْنَعُ اللَّهُ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، وَبِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَبِالْفِطْرَةِ تُبَثُّ حُجَّتُهُ،

باشد و همراهی دو چیز با هم، نشانه حادث بودن آنهاست و حادث بودن هم با آزلی بودن منافات دارد، پس کسیکه بخواهد ذات خدا را با تشییه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسیکه بخواهد کنیه ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست (زیرا با اینکار عملًا قائل شده است که خداوند نیز مثل سایر موجودات است و می‌توان به کنیه او دست یافت، و حال آنکه خداوند «تک» است و مثل و مانند ندارد) و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته است، و کسیکه برای او نهایتی فرض کند او را تصدیق ننموده است، و کسی که بخواهد به او اشاره کند (یا در جهتی خاص به او اشاره کند) در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است، و به موجودی دیگر اشاره کرده است (زیرا خداوند در جهت خاصی نیست تا بتوان به او در آن جهت اشاره کرد)، و هر کس او را تشییه کند در واقع خداوند را قصد نکرده (بلکه به سراغ موجودی دیگر رفته است)، و هر کس برای خداوند آجراء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تذلل و خواری نکرده است، و هر کس بخواهد با قوّة فکر خود او را توهّم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته است، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود، قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته‌های خدا، می‌توان بر وجود او استدلال کرد و توسط

خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ، وَمُبَايِنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِنْتَهُمْ، وَإِبْدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنَّ لَا يَبْدَأُهُ لَهُ، لِعَجْزٍ كُلِّ مُبْتَدَئٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ، وَأَذْوَهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنَّ لَا أَدَاءَ فِيهِ، لِشَهادَةِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَةِ الْمُتَأْدِينَ. فَأَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ، وَأَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ، وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ، وَكُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَعُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِواهُ، فَقَدْ جَهَلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ، وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اشْتَمَلَهُ، وَقَدْ أَخْطَأَهُ مَنْ اكْتَنَهُ، وَمَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدْ شَبَهَهُ، وَمَنْ قَالَ: لِمَ؟ فَقَدْ عَلَلَهُ، وَمَنْ قَالَ مَتَى؟ فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ

عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد ، و به وسیله فطرت، حجت بر مردم تمام می شود، آفرینش مخلوقات تو سط خداوند، حجابی است بین او و آنها ، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها ، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد ، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد ، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد ، زیرا آلات و ادوات شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، اسماء او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرد تفہیم است، ذات او حقیقت است و کنیش، جدائی او از خلق، بقاء او حد و مری سایر پدیده هاست، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد ، او را نشناخته است، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری (که ساخته فکر او است) احاطه پیدا کرده است، و هر کس بخواهد کند او را دریابد به خط طارفته است.

هر که بگوید : چگونه است؟ او را (به مخلوقاتش) تشبيه نموده است ، و هر که بگوید : چرا و از چه راهی موجود شده است؟ در واقع برای او علت تصور کرده است ، و هر کس بگوید : از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان

قَالَ: إِلَى مَ؟ فَقَدْ نَهَا، وَمَنْ قَالَ: حَتَّى مَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَاهُ، وَمَنْ جَزَاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ، وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحْدَدَ فِيهِ.

وَلَا يَتَغَيِّرُ اللَّهُ بِأَغْيَارِ الْمَعْلُوقِ كَمَا لَا يَسْخَدُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ، أَحَدٌ لَا بِشَأْوِيلٍ عَدَدٍ، ظَاهِرٌ لَا بِشَأْوِيلٍ الْمُبَاشَرَةُ، مُتَجَلٌ لَا بِإِشْتِهْلَالٍ رُؤْيَا، بَاطِنٌ لَا بِمُزَايَلَةٍ، مُبَانٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بِعَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقْدَرٌ لَا بِحَوْلٍ فِكْرَةٌ، مُدَبَّرٌ لَا بِحَرْكَةٍ، مُرِيدٌ لَا

تصوَّرٌ كرده است، و هر کس بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده است، و هر که بگوید: حدش تا کجاست؟ برای او نهایتی فرض کرده است، و هر کس بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهاei قرار داده است، و هر کس چنین کند بین او و سایر موجودات حد مشترک قرار داده است، و هر کس بین او و مخلوقاتش حد مشترک قرار دهد برای او اجزاء و آبعاض پنداشته است، و هر کس او را دارای اجزاء تصوَّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطأ رفته و کارش به إلحاد و کفر می انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمیکند، کما اینکه با حد و حدود مخلوقین (که همگی محدود هستند) محدود نمی شود، «أَحَد» است ولی نه به عنوان عَدَد (ی در مقابل دو، و سه و ...) ظاهر و آشکار است ولی نه باین صورت که قابل لمس باشد، آشکار و هُوَيَدَاست ولی نه باین معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، (قبل از او عدم نبوده بلکه او همیشه موجود بوده است)، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه

۱- بلکه همانطور که قبل اشاره شد، «نک» است و بی همتا و دومی ندارد.

بِهِمَا مَأْمَةٌ، شَاءَ لَا يَهْمَةٌ، مُذْرِكٌ لَا يَمْجَسَّةٌ، سَمِيعٌ لَا يَالِهٌ، بَصِيرٌ لَا يَأْدَأٌ.
لَا تَضْعِفَهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضْمَنَهُ الْأَمَاكِنُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ، وَلَا تَحْدُهُ
الصِّفَاتُ، وَلَا تَقْيِدُهُ الْأَدَوَاتُ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كُوْنَهُ، وَالْعَدَمُ وُجُودُهُ، وَالإِبْدَاءُ
أَزْلَهُ.

بِشِعْرِهِ الْمَشَايِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا
جَوْهَرَ لَهُ، وَبِمُضَايِّهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضَدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَمْوَارِ
عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ، ضَادَّ التُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْجَلَالَةَ بِالْبُهْمِ، وَالْجُسُوَّ بِالْبَلَلِ،
وَالصَّرَدَ بِالْحَرُورِ، مُؤْلِفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّهُ بِتَفْرِيقِهَا

با اختيار نام، من سجد و تصميم من گيرد ولی نه با نيري فکر، تدبیر من کند
ولی نه با حرکت، اراده من کند ولی نه با آهنگ، مشیت و اراده دارد ولی نه با عزم و
تصمیم، درک میکند ولی نه با آلت و وسیله جس، من شنود و من بیند ولی نه با
گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پیشکشی و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات
مختلف او را محدود نمی سازد، آلات و أدوات نیز او را مُقَيَّد و محدود
نمی کند، او قبل از زمان بوده است، و قبل از عدم وجود داشته است، و از لیش
از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده است، از خلفت خواص توسط او معلوم
نمی شود که خود فاقد این خواص (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، ...)
نمی باشد، و از ایجاد عناصر معلوم نمی شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین
اشیاءِ ضَدَّیَّت برقرار کرده است دانسته من شود که خود، ضَدَّ ندارد، و با ایجاد
مُقارَنَه و هماهنگی بین امور، دانسته من شود که قرین و هماورد ندارد، بین نور
و ظلمت، آشکاری و گنجی، خشکی و تری و سرما و گرمای ضَدَّیَّت برقرار کرده
است، امور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم
 جدا نموده است، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها، دلیلی است بر وجود

عَلَىٰ مُفْرِقِهَا، وَبِتَالِيفِهَا عَلَىٰ مُولِيفِهَا، ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ : «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۱
خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» فَفَرَقَ بَهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَبَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ
وَلَا بَعْدَ، شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرَيْزَةً لِمُفَرِّزِهَا، دَالَّةً بِشَفَاؤِهَا أَنْ لَا تَفَاوُتَ
لِمُفَاوِتِهَا، مُخْبِرَةً بِتَوْقِيَّتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوْقِتِهَا، حَجَبَ بِعَضَّهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ
أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا، لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ، إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَحَقِيقَةُ
الإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَالُوَّةٌ، وَمَعْنَى الْعَالَمِ وَلَا مَغْلُومٌ، وَمَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا مَخْلُوقٌ،

پراکنده کننده و گردآورنده اشان، و این آیه شریقه اشاره به همین معنی دارد: «وَ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سوره ذاريات آیه ۴۹)، (از هر
چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکر شوید [و بدانید تعدد] از صفات
ممکنات است []), بین «قبل» و «بعد» در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا
همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که
غیریزه دهنده به آنان، خود غیریزه ندارد، و تفاوت (یا نقص) آنها دلیلی است بر
اینکه تفاوت دهنده بآنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن
آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده بآنان، فاقد زمان و فراتر از آن
است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات،
حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مَرْبُوب (و مخلوقی) وجود نداشت، او رَبَّ بود (یعنی مقام
رُبُوبیت برایش ثابت بود)، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک
علی الإطلاق و مستولی بر همه چیز بود.

(یعنی مقام مالکیت علی الإطلاق و قدرت مطلقه برایش ثابت بود).

مترجم گوید: اگر «إِلَهِيَّةٌ» به معنی عبادت باشد، خداوند مألوه است، و
عبد، آله و مُتَآلِهٗ. و اما اگر به معنی مالک بودن در تأثیر و تصرف در اشیاء باشد -
کما اینکه در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر مراد است - خداوند آله است
و عبد مألوه و بر همین اساس امام علیہ السلام لفظ «الله» را در حدیثی (حدیث)

وَتَأْوِيلُ السَّمْعِ وَلَا مَسْمُوعٌ، لَيْسَ مُنْدُ خَلَقَ اسْتَحْقَقَ مَعْنَى الْخَالِقِ، وَلَا يَأْخُذُ أَيْهُ الْبَرَائِيَّةَ، كَيْفَ؟ وَلَا تُغَيِّبَهُ «مُنْدٌ»، وَلَا تُدَنِّيهُ «قَدْ»، وَلَا

چهارم از باب ۳۱ توحید صدوق است) تفسیر فرموده است.

و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، اینطور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصدق داشته است.

مترجم گوید: «یعنی خداوند از ازل متصف به این صفات بوده است، مثلاً همیشه عالم بوده است هر چند معلوم و موجودی در بین نباشد، اما در مورد ما، علم، زمانی مصدق پیدا می‌کند که موجود و معلومی در خارج وجود داشته باشد، ولی در مورد خداوند اینطور نیست، علم او «لا یتناهی» است، همه چیز را می‌داند (و به عبارت ساده‌تر، همه چیز را بله است) هر چند چیزی موجود نباشد، برای تقریب به ذهن مثالی بزنیم: نجاری که می‌تواند صدها نوع میز درست کند ولی هنوز هیچ‌کدام را ایجاد نکرده است می‌توان در موردهش گفت: به صد نوع میز علم دارد، هر چند این میزها هنوز در عالم خارج تحقق نیافته است. خداوند عالم است و علمش هم تابع نیست، بلکه علم او لا یتناهی است و منوط به وجود معلومی در خارج نمی‌باشد». (پایان کلام مترجم)

چگونه می‌توان غیرازاینرا تصور کرد؟ حال آنکه ابتدا و آغازی ندارد و نمی‌توان با کلمه «از» که ابتدا و آغاز را نشان میدهد اور ادرا ریخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است. (بلکه او فراتراز زمان است نه محدود بزمان). و کلماتی مثل «قد» (در زبان عربی) که نشان دهنده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضی نقلی در فارسی) نمی‌تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام ازمنه چه دور، و چه نزدیک همه

تَحْجِبُهُ «لَعْلٌ» وَلَا تُوقْتُهُ «مَتَىٰ»، وَلَا يَشْمُلُهُ «جِينٌ»، وَلَا تُقَارِنُهُ «مَعَ»، إِنَّمَا تَحْدُدُ الْأَدْوَاتُ أَنفُسَهَا، وَتُشَيِّرُ إِلَيْهَا، وَفِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ أَفْعَالُهَا، مَنْعَثُها «مُدٌّ» الْقِدْمَةُ، وَحَمْثُها «قَدٌّ» الْأَزْلِيَّةُ، وَجَبَّشُها «لَوْلَا» – التَّكْمِيلَةُ، افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَىٰ مُفْرَقِهَا، وَتَبَاهَتْ فَأَغْرَبَتْ عَنْ مُبَاهِنِهَا إِنَّمَا

نسبت به او یکسان هستند) و کلماتی مثل «لَعْلٌ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوقین، خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی رساند بلکه آمر و اراده خدا قطعی‌الحُصُول است.

و کلمه «مَتَىٰ» (کی؟، چه زمانی؟)، اگر چه در مورد خدا بکار می رود ولی نشان‌دهنده وقت معینی برای او نیست، و به کار بردن کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظروف است و در محدوده زمان قرار گرفته است.

و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

اداوات، امثال خود را محدود می سازد (یعنی در حُقْتَعَالِي تأثیری ندارد)، و آلات، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلى بودن بازداشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات آنها را از کمال دور ساخته است^(۱)، افراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداگانه آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول آدمیان تجلی

۱ - در ترجمه این عبارات سعی شده است معانی «مذ»، «قد»، و «لولا» که به ترتیب عبارتند از: «ابتداء زمانی»، «قرب زمانی»، و «نبوت چیزی در اثر وجود چیز دیگر»، (امتناع شیء لوجود غیره) آورده شود.

تَجْلِي صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَبِهَا اخْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَا، وَإِلَيْهَا تَحَاكَمَ الْأُوْهَامُ، وَفِيهَا أُثْبِتَ غَيْرَةً، وَمِنْهَا أُنْيَطَ الدَّلِيلُ، وَبِهَا عَرَفَهَا الإِقْرَارُ، وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ، وَبِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيمَانُ بِهِ، وَلَا دِيَانَةٌ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَلَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ، وَلَا إِخْلَاصٌ مَعَ التَّشْبِيهِ، وَلَا نَفْيٌ مَعَ إِثْبَاتِ الصَّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ، فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ، وَكُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَيِّزُ فِي صَانِعِهِ، لَا تَجْعَرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاءُ، أَوْ

کرده^(۱).

و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاکی استدلال افکار در باره خداوند، همین اشیاء و موجودات است، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحداتیت خود را به سبب وجود این اشیا به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند توسط عقول صورت می‌پذیرد. و با اقرار به خدا ایمان کامل می‌گردد، تا معرفت و شناخت نباشد دیانت کامل نمی‌شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی‌گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود (چنانکه در مخلوقین دیده می‌شود)، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مخلوق یافت شود، در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آنچه در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محل و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود ایجاد کرده، در مورد خود او، مصدق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگشته، و در مورد او مصدق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه

۱- ترجمه این عبارت بر اساس نسخه بحار و بکی از نسخه‌های توحید است که در آنها بجای

«لما تجلی»، «بها تجلی» آمده است.

يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ ابْتَدَأْ ؟ إِذَا لَقَفَا وَتْ ذَاتُهُ، وَلَتَجَرَّأْ كُنْهُهُ، وَلَا يَمْتَسَعُ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، وَلَمَّا كَانَ لِلْبَارِءَ مَعْنَى غَيْرِ الْمَبْرُوعِ، وَلَوْ خَدَّاهُ وَرَاءُ إِذَا لَحَدَّاهُ أَمَامُ، وَلَوْ تُمْسِنَ لَهُ التَّمَامُ إِذَا لَزَمَهُ النَّفْصَانُ، كَيْفَ يَسْتَحِقُ الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَسَعُ مِنَ الْحُدُوثِ ؟ وَكَيْفَ يُنْشِي إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَسَعُ مِنَ الْإِنْسَاءِ ؟ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آتِيَهُ الْمَضْنُوعُ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَذْلُولًا عَلَيْهِ، لَيْسَ فِي مُحَالٍ الْقَوْلُ حُجَّةٌ، وَلَا فِي الْمَسَالَةِ عَنْهُ جَوَابٌ، وَلَا فِي مَعْنَاهِ لِلَّهِ تَعَظِيمٍ، وَلَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَيْمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُنْشَى، وَمَا لَا بَدْءَ لَهُ أَنْ يُبَدِّأُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، كَذَبَ الْعَادُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا

می یافتد و کنهش، از وحدت در آمده، دارای اجزاء می شد، و ازلی بودن در موردش محال می گردید و خالق مثل مخلوق می شد.

اگر برای او پشت تصور شود، مقابل و رویرو نیز تصور می شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود، کسی که، حدوث در باره اش محال نیست، چگونه می تواند ازلی باشد؟ کسی که ایجاد شدن در باره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجاد کننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه می شد (برای یک موجود ازلی دیگر) نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حق و حقیقت است حجتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقید جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است، و در عقیده به اینکه خداوند به کلی (چه در ذات، چه در صفات و افعال) با مخلوقین مباینت و غیریت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دوئیت (دو تا بودن) در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد و آغاز و انجامی برایش تصور شود.

معبدی نیست، جز «الله» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را

خُسْرًا نَا مُبِينًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱۲

* (باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع اهل الادیان وأصحاب) *
* (المقالات في التوحيد عند المأمون) *

۱- حدثنا أبو محمد جعفر بن علي بن أحمد الفقيه القمي ثم الإيلاني رضي الله عنه قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن علي بن صدقة القمي، قال: حدثني أبو عمر و محمد بن عمر بن عبد العزيز الأنصاري الكجبي قال: حدثني من سمع محمد التوقيعي ثم الهاشمي يقول: لما قدم علي بن موسى الرضا علية السلام على المأمون، أمر الفضل بن سهل أن يجتمع له أصحاب المقالات مثل الجاثليق و رأس الجالوت و رؤساء الصابئين والهربر الأكبر وأصحاب زردهشت و سلطان الرومي والمتكلمين، ليسمع

با دیگر موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده اند. و درود خدا بر محمد و اهل بیت

پاکش باد.

باب ۱۲

﴿باب مناظرة حضرت رضا - عليه السلام - در حضور مأمون﴾

﴿با اهل ادیان در باره توحید﴾

۱- از حسن بن محمد توقيعی^(۱) هاشمی چنین نقل شده است: زمانی که علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متكلمين مثل جاثليق (عالیم بزرگ نصاری)، رأس الجالوت (عالیم بزرگ یهود)، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هریز بزرگ (عالیم بزرگ زردهشتیان) وزرداشتی ها، عالیم رومیان و علماء عالم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را

۱- ناگفته نماند که روات این خبر همگی «مهمل» اند (یعنی در کتب رجال ذکر نشده اند) بجز «توقیعی» که نته است و طبق گفته نجاشی کتابی دارد.

كَلَامَهُ وَكَلَامَهُمْ، فَجَمِعُهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ، ثُمَّ أَعْلَمَ الْمُأْمُونَ بِاجْتِمَاعِهِمْ، فَقَالَ: أَذْخِلُهُمْ عَلَيَّ، فَفَعَلَ. فَرَحِبَ بِهِمُ الْمُأْمُونُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنَّمَا جَمِعْتُكُمْ لِخَيْرٍ، وَأَخْبَيْتُ أَنْ تُنَظِّرُوا إِنْ شِئْتُمْ عَمَّيْ هَذَا الْمَدْنَى الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَأَعْدُوا عَلَيَّ، وَلَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ، فَقَالُوا: السَّمْعُ وَالظَّاغِةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبَكِّرُوْنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ التَّوْفِيلِيُّ: فَيَقُولُنَا نَحْنُ فِي حَدِيثِ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمُ وَكَانَ يَتَوَلَّ أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: - فِدَاكَ أَخْوَكَ - إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلُ الْأَدِيَانِ وَالْمُسَكِّلُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمِلَلِ، فَرَأَيْكَ فِي الْبُكُورِ إِلَيْنَا إِنْ أَخْبَيْتَ كَلَامَهُمْ وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَسْجُشْهُمْ، وَإِنْ أَخْبَيْتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ خَفَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا،

بشنو د. فضل بن سهل نيز آنان را فراخواند و مأمون را از حضور آنان مطلع نمود. مأمون دستور داد ، ایشان را نزد او ببرند، سپس بعد از خوش آمد گویی به آنان چنین گفت: شما را برای امر خیری فرا خوانده‌ام، مایلم با پسر عمومیم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید ، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سریعی نکند، آنها نیز اطاعت کرده و گفتند: إن شاء الله فردا اول وقت در اینجا حاضر خواهیم بود .

توفلی گوید : ما در نزد امام رضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه «یاسر»، خادم حضرت رضا علیه السلام وارد شده گفت: مولای من! امیر المؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود: برادرت فدایت باد! علمای ادیان مختلف، و علمای علم کلام همگی نزد من حضور دارند، آیا تمایل دارید نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به زحمت نیندازید، و اگر دوست داشته باشید ما به خدمت شما بیائیم، برای ما مشکل نیست،

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: أَيْلِغْهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ
بُكْرَةً إِنْ شاءَ اللَّهُ.

قالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ التَّوْفِلِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَتَ إِلَيْنَا، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ أَنْتَ عَرَاقِيُّ وَرَفَّهُ الْعِرَاقِيُّ غَيْرُ غَلِيقَةِ، فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمْكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشَّرْكِ وَأَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ؟ قَلَّتْ: جَعَلْتُ فِدَاكَ يُرِيدُ الْإِمْتِحَانَ وَيُجَبِّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ؟ وَلَقَدْ بَنَى عَلَى أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُيُّانِ وَبَسَّ
وَاللَّهُ مَا بَنَى، قَالَ لِي: وَمَا يَنْاوِهُ فِي هَذَا الْبَابِ؟ قُلْتُ: إِنَّ أَصْحَابَ
الْكَلَامِ وَالْبَدْعَةِ خِلَافُ الْعُلَمَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالَمَ لَا يُنْكِرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ،
وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ وَأَهْلُ الشَّرْكِ أَصْحَابُ إِنْكَارِ وَمُبَاهَةِ
إِنِّي اخْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ، قَالُوا: صَحِحُ وَحْدَانِيَّتُهُ، وَلَئِنْ قُلْتُ: إِنَّ
مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا: أَتَيْتُ رِسَالَتَهُ، ثُمَّ يُبَاهِتُونَ

حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، و إن شاء الله
خودم فردا صبح خواهم آمد.

نَوْفَلِيُّ ادَّامَه داد: وَقَتْنِي يَاسِرَ رَفَتْ، حَضَرَتْ روْبَه ما كرده فرمودند: نَوْفَلِيُّ!
تو عِرَاقِيُّ هستی و عِرَاقِيُّ ها طبع ظریف و نکته سنجه دارند، نظرت در باره این
گردهمایی از علمای ادیان و اهل شرک تو سط مأمون چیست؟ عرض کردم:
میخواهد شما را بیازماید، و کار نامطمئن و خطروناکی کرده است، حضرت
فرمودند: چطور؟ عرض کردم: متکلمین و اهل بدعت، مثل علماء نیستند،
چون عالم مطالب درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی آنها همه، اهل إنکار و
معالطه اند، اگر بر أساس وحدانیت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت:
وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگوئید: محمد ﷺ رسول خداست،
می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس معالطه می کنند و باعث می شوند خود
شخص، دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانی گردم،

الرَّجُلُ وَهُوَ يُبَطِّلُ عَلَيْهِ بِحُجَّتِهِ وَيُعَالِطُونَهُ حَتَّى يَتَرَكَ قَوْلَهُ، فَأَخْدَرْهُمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ أَفَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي؟ قَلَّتْ: لَا وَاللَّهِ، مَا خَفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ، وَإِنِّي لَا أَرْجُو أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَنِّي يَنْدَمُ الْمَأْمُونُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: إِذَا سَمِعَ إِحْتِيجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ، وَعَلَى الصَّابِئِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الْهَرَابِيَّةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ، وَعَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ، فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِفَّ وَدَحْضَتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكَ مَقَالَتَهُ، وَرَجَعَ إِلَى قَوْلِي، عَلِمَ الْمَأْمُونُ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحِقٍ لَّهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ الدَّامَةُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

از آنان بر حذر باشید، مواظب خودتان باشید! حضرت تبسمی فرمودند و گفتند: ای نوفلی! آیا می ترسی آنان آدله مرا باطل کنند و مُجابم کنند؟! گفتم: نه بخدا، در باره شما چنین ترسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر آنان پیروز کند.

حضرت فرمودند: ای نوفلی! می خواهی بدانی چه زمان مأمون پشیمان می شود؟ گفتم: بله، فرمود: زمانی که ببیند با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زردشیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علماء به زبان خودشان بحث میکنم، و آنگاه که همه را مُجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صددش می باشد، شایسته او نیست، در این موقع استکه مأمون پشیمان خواهد شد. ولا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (هر نیرو و قدرتی، از جانب خداوند است).

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَانَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَبْنَ عَمَّكَ يَتَّظَرُكُ، وَقَدِ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ، فَمَارَأَيْكَ فِي إِثْيَانِهِ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقْلِمْنِي فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى نَاجِيَتُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلَاةِ، وَشَرَبَ شَرْبَةَ سَوِيقٍ وَسَقَانًا مِئَةً، ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا فَعَةً حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ وَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاصٌ بِأَهْلِهِ وَمُحَمَّدٌ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعَهُ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ، وَالْقَوَادُ حُضُورٌ، فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ، فَمَا زَالُوا وُقُوفًا وَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمْرَهُمْ بِالْجُلوسِ، فَجَلَسُوا، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلاً عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً.

ثُمَّ الْتَّفَتَ إِلَى الْجَاثِلِيِّ، فَقَالَ: يَا جَاثِلِيِّ هَذَا أَبْنَ عَمِّي عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَهُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ بُنْتِ نَبِيِّنَا، وَابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) فَأُحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ أَوْ تُحَااجِهُ وَتُتَصْفِهُ، فَقَالَ الْجَاثِلِيُّ: يَا

بامدادان ، فضل بن سهل نزد ما أهدى و گفت: قربانت گردم، پسر عمومیت منتظر شماست و همه علماء ومذعوین آمدند، کی تشریف می آورید؟ حضرت فرمودند: شما زودتر بروید، من هم - بخواست خدا - خواهم آمد.

سپس وضوء گرفته، مقداری سویق (نوشیدنی یا آش و یا حلیم) میل فرمودند، و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملو از جمعیت بود، محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا علیه السلام) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

زمانی که امام رضا علیه السلام وارد شدند، مأمون، محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام آن حضرت برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همانطور ایستاده بودند تا اینکه مأمون دستور داد بنشینند، و مأمون مدّتی با حضرت گرم صحبت بود، سپس رو به جاثلیق کرده، گفت: ای جاثلیق! ایشان، علی بن موسی بن جعفر و پسر عمومی من و از فرزندان فاطمه

امیر المؤمنین گفت حاج رجلاً يَعْتَجُ عَلَيْ بِكِتابٍ أَنَا مُشْكِرٌ وَنَبِيٌّ لَا أُوْمِنُ
بِهِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَصْرَانِي، فَإِنِ اخْتَجَبْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ،
أَتَقِرُّ بِهِ؟ قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: وَهُلْ أَقْدِرُ عَلَى رَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِيلُ؟! نَعَمْ وَاللَّهُ
أَقْرَرْتُهُ عَلَى رَغْمِ آنِي، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَأْتَ وَاسْمِع
الْجَوابَ.

فَقَالَ الْجَاثِيلِيقُ: مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عِيسَى وَكِتَابِهِ، هَلْ شَكَرُ مِنْهُمَا شَيْئًا؟
قَالَ الرَّضَا: أَنَا مُقْرِّرٌ بِنُبُوَّةِ عِيسَى وَكِتَابِهِ وَمَا بَشَرَ بِهِ أُمَّةٌ وَأَقْرَرْتُ بِهِ
الْحَوَارِيُّونَ، وَكَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسَى لَمْ يُقْرِرْ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ وَبِكِتابِهِ وَلَمْ يُتَشَرَّبْ بِهِ أُمَّةٌ، قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: أَلَيْسَ إِنَّمَا تُقْطَعُ الْأَحْكَامُ
بِشَاهِدِي عَدْلٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلٌ، قَالَ: فَأَقِمْ شَاهِدِينَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ

- دختر پیامبر مان - و علی بن ابی طالب - صلوات الله عليهم - هستند ، دوست
دارم با ایشان صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف بدھی .

جاثیلیق گفت: ای امیر مؤمنین! چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آنرا قبول ندارم ، و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ حضرت فرمودند: ای مرد مسیحی؟ اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم ، آیا می پذیری؟ جاثیلیق گفت: آیا می توانم آنچه را انجیل فرموده ، رد کنم؟ به خدا سوگند علی رغم میل باطنی ام ، خواهم پذیرفت ، حضرت فرمودند: حال ، هر چه می خواهی بپرس و جوابت را دریافت کن.

جاثیلیق پرسید: در باره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟ حضرت فرمودند: من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواریون نیز آن را پذیرفته اند ایمان ندارم و به هر «عیسی» ای که به نبوت محمد ﷺ و کتابش ایمان نداشته و امّت خود را به او بشارت نداده ، کافرم ، جاثیلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟ حضرت فرمودند: چرا ، او گفت: پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که

مِلَّتِكَ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ مِمَّنْ لَا تُشَكِّرُهُ النَّصَارَى، وَسَلَّنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْآنَ حِسْتَ بِالْتَّصْفَةِ يَا نَصَارَى، إِلَا تَقْبِلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمُقْلَمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ قَالَ الْجَاثَلِيقُ: وَمَنْ هَذَا الْعَدْلُ؟ سَمِّهِ لِي، قَالَ: مَا تَقُولُ فِي يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ؟ قَالَ: بَعْ بَعْ ذَكَرْتُ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى الْمَسِيحِ، قَالَ: فَأَفْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنجِيلُ؟ أَنَّ يُوحَنَّا قَالَ: إِنَّمَا الْمَسِيحُ أَخْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَبَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيَّينَ قَائِمُوا بِهِ، قَالَ الْجَاثَلِيقُ: قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ، وَبَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَصِيهِ وَلَمْ يُلْخُصْ مَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ؟ وَلَمْ يُسْمِ لَنَا الْقَوْمَ فَتَعْرَفُوهُمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنجِيلَ فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمْتَهِ، أَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قَالَ: سَدِيدًا؛

مسیحیت نیز آنان را قبول داشته باشد، معرفتی کن، و از ما هم، از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه، حضرت فرمودند: حالا سخن به انصاف گفتی، آیا شخص عادلی را که نزد حضرت مسیح مقام و منزلتی داشت قبول داری؟ جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو، حضرت فرمودند: در باره یوحنا دیلمی چه میگوئی؟ گفت: به به! محبوب ترین شخص نزد مسیح را نام بردی، حضرت فرمودند: تو را قسم می دهم آیا در انجلیل چنین نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به دین محمد عربی آگاه کرد و مردہ داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریون مردہ دادم و آنها به او ایمان آوردند، جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و نبوت مردی را مردہ داده و نیز به اهل بیت و وصی او بشارت داده است و معین نکرده که این موضوع چه زمانی اتفاق خواهد افتاد و آنان را نیز برایمان معرفی نکرده است تا آنها را بشناسیم، حضرت فرمودند: اگر کسیکه بتواند انجلیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و اقوش را

قالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُسْطَاسِ الرُّومِيَّ: كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسَّفَرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنجِيلِ؟ قَالَ: مَا أَخْفَظُنِي لَهُ، ثُمَّ اتَّفَقْتُ إِلَى رَأْسِ الْجَاهْلَوْتَ، فَقَالَ: أَتَشَتَّتَ تَقْرَئُ الْإِنجِيلَ؟ قَالَ: بَلِّي لَعْمَرِي، قَالَ: فَخُذْ عَلَيَّ السَّفَرَ [الثَّالِثَ]، فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ [سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ] وَأَمْمَتِهِ فَا شَهَدُوا لِي، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشَهَّدُوا لِي، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّفَرَ الثَّالِثَ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدَّرْتُمْ قَالَ: يَا نَصْرَانِي إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَأَمْمَتِهِ، أَتَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالْإِنجِيلِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلَاقَ عَلَيْنَا ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمْمَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي؟ هَذَا قَوْلُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. فَإِنْ كَذَّبْتَ بِمَا يَتَطَلَّقُ بِهِ الْإِنجِيلُ، فَقَدْ كَذَّبْتَ مُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَمَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الدَّكْرَ وَجَبَ عَلَيْكَ الْقَتْلُ، لِأَنَّكَ تَكُونَ

برایت تلاوت کند، آیا ایمان می‌آوری؟ گفت: حرف خوبی است، حضرت به نیسطاس رومی فرمودند: سفر ثالث^۱ انجیل را تا چه حدی از حفظ هستی؟ گفت: به تمام و کمال آنرا حفظ هستم، سپس رو به رأس‌الجالوت نموده، فرمودند: آیا انجیل خوانده‌ای؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: من سفر ثالث را می‌خوانم، اگر در آنجا مطلبی در بارهٔ محمد و اهل بیت او - سلام‌الله‌علیهم - و نیز امّتیش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید. آنگاه حضرت شروع به خواندن سفر ثالث کردند و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر ﷺ رسیدند، وقف کرده فرمودند: تو را به حق مسیح و مادرش قسم می‌دهم، آیا دانستی که من عالم به انجیل هستم؟ گفت: بله، سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امّتیش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه می‌گوئی؟ این عین گفتار حضرت مسیح ﷺ است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهم‌السلام را تکذیب کرده‌ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قلت

۱- لازم به نذکر است که انجیل «سفر» ندارد و این اصطلاح مربوط است به تورات، شاید در اینجا تصحیفی رخداده است و در اصل «الاصحاح الثالث» بوده.

فَدُكْفِرْتَ بِرَبِّكَ وَنَبِيِّكَ وَبِكِتابِكَ، قَالَ الْجَاثِلِيقُ: لَا أُنْكِرُ مَا قَدْبَانَ لِي فِي الإنجيلِ، وَإِنِّي لِمُقْرِبٍ إِلَيْهِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اشْهُدُوا عَلَى إِفْرَارِهِ.
 ثُمَّ قَالَ: يَا جَاثِلِيقُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الْجَاثِلِيقُ: أَخْبَرْنِي عَنْ حَوَارِي
 عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ؟ وَعَنْ عُلَمَاءِ الإنجيلِ كُمْ
 كَانُوا؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ، أَمَا الْحَوَارِيُونَ فَكَانُوا
 أَثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا وَكَانَ أَغْلَمُهُمْ وَأَفْضَلُهُمُ الْوُقَاءَ، وَأَمَّا عُلَمَاءِ النَّصَارَى فَكَانُوا
 ثَلَاثَةَ رِجَالٍ: يُوحَنَّا الْأَكْبَرُ بِأَجْ، وَيُوحَنَّا بِقَرْقِيسِيَا، وَيُوحَنَّا الْذِيلِمِيُّ بِرَجَازَ
 وَعِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمْيَهِ، وَهُوَ
 الَّذِي بَشَّرَ أَمَّةَ عِيسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا نَصَارَى وَاللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَمَا نَنْقُومُ عَلَى عِسَائِكُمْ شَيْئًا إِلَّا ضَعْفَةٌ وَقَلْةٌ صِيَامِهِ

واجب است، زیرا به خدا و پیامبر و کتابت کافر شده ای، جاثليق گفت: مطلبی را که از انجيل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدآن اذعان دارم، حضرت فرمودند: شاهد بر اقرار او باشد.

حضرت ادامه دادند: آنچه می خواهی بپرس، جاثليق پرسید: حواریون حضرت مسیح و نیز علماء انجيل چند نفر بودند؟ حضرت فرمودند: از خوب کسی سؤال کردی، حواریون دوازده نفر بودند که عالمترین و فاضلترین آنان، الْوُقَاء بود.

و علمای مسیحی ها سه نفر بودند؟ «یوحَنَّا»ی اکبر در «أَجْ»، «یوحَنَّا» در «قرقیسیَا» و «یوحَنَّا» ذیلمی در رَجَاز و مطالب مربوط به پیامبر اکرم صلوات الله عليه وسلم و اهل بیت و امتش نزد او بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش، مژده داد.

آنگاه فرمود: ای مسیحی! به خدا سوگند ما به «عیسی» ای که به محمد صلوات الله عليه وسلم ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به «عیسی» ای شما ایرادی نداریم

وَصَلَاتِهِ، قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: أَفْسَدْتَ وَاللَّهِ عِلْمَكَ وَضَعَفْتَ أَمْرَكَ، وَمَا كُنْتُ
ظَنِّيْتُ إِلَّا أَنْكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ! قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟
قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: مِنْ قَوْلِكَ: إِنَّ عِيسَىً كَانَ ضَعِيفًا قَلِيلَ الصِّيَامِ، قَلِيلَ الصَّلَاةِ،
وَمَا أَفْطَرَ عِيسَىً يَوْمًا قَطُّ، وَلَا نَامَ بَلِيلَ قَطُّ، وَمَا زَانَ صَائِمَ الدَّهْرِ، قَائِمَ
اللَّيْلِ! قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَيُصَلِّي؟! قَالَ: فَخَرَسَ
الْجَاثِيلِيقُ وَانْقَطَعَ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَصْرَانِيْ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَالَةِ، قَالَ: سَلْ، فَإِنْ كَانَ
عِنْدِي عِلْمُهَا أَجْبَثُكَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْكَرْتُ أَنَّ عِيسَىً عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ
أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَنْكَمَةَ وَالْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبُّ مُسْتَحْقٍ لِأَنَّ يُعْبَدَ، قَالَ:
الْرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ الْيَسْعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَىً عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشِّيْ عَلَى

بجز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه اش ، جاثیلیق گفت: بخدا قسم، علم
خود را فاسد نمودی و خود را تضعیف کردی، گمان می کردم تو عالمترین فرد
در بین مسلمانان هستی ، حضرت فرمودند: مگر چطور شده است؟ او گفت:
می گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند ، و حال
آنکه عیسی ، حتی یکروز را بدون روزه نگذراند و حتی یک شب نخوابید ،
همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار!

حضرت فرمودند: برای تقریب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می
خواند؟! جاثیلیق از کلام افتاد و ساكت شد.

حضرت فرمودند: می خواهم مطلبی از تو بپرسم؟ جاثیلیق گفت: بپرس ،
اگر جوابش را بدانم ، پاسخ می دهم ، حضرت پرسیدند: چرا منکر هستی که
عیسی ، با جازة خدا مردها را زنده می کرد؟ جاثیلیق گفت: زیرا کسی که
مردها را زنده کند و نابینا و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد خدادست ، و

الْمَاءِ وَ أَخْيَا الْمَوْتَىٰ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ، فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّةً رَبًا وَ لَمْ يَعْبُدُهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَقَدْ صَنَعَ حِزْقِيلُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَخْيَا خَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسَيِّئَ سَنَةٍ، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَجْدُ هُؤُلَاءِ فِي شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التُّورَاةِ؟! ابْخَتَارُهُمْ بُخْتَ نَصْرٍ مِنْ سَيِّيِّبِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَّا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، ثُمُّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ، فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ، فَأَخْيَاهُمْ، هَذَا فِي التُّورَاةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ، قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَ عَرَفْنَاهُ، قَالَ: صَدَقْتَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيُّ خُذْ عَلَيَّ هَذَا السَّفَرَ مِنَ التُّورَاةِ، قَتَلَاهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنَ التُّورَاةِ آيَاتٍ، فَاقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّجُ لِقْرَاءَتِهِ وَ يَتَعَجَّبُ! ثُمَّ أَفْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ: يَا

شایسته پرسش - حضرت فرمود: یَسَعْ نِيزْ کارهای نظیر کارهای عیسیٰ انجام می‌داد، بر روی آب راه می‌رفت، مرده زنده می‌کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا میداد، ولی امتنش او را خدا ندانسته و کسی او را نپرسید، «حِزْقِيل» پیامبر نِيزْ مثل عیسیٰ بن مریم مرده زنده کرد، سئی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده نمود.

آنگاه رو به رأسالجالوت نموده، فرمود: آیا مطالب مربوط به این عده از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ «بُخْتَ نَصْرٍ» آنها را از بین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت‌المقدیس اسیر شده بودند، انتخاب کرده، به بابل برد، خداوند نِيزْ وی را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، این مطلب در تورات هست و هر کس از شما آنرا انکار کند، کافر است، رأسالجالوت گفت: این مطلب را شنیده‌ایم، و ازان مطلع هستیم، حضرت فرمود: دُرْسَتْ اَسْتَ، حَالَ دَفَّتْ كَنْ و بَيْنَ آیَا اَيْنَ سِفْرَ اَزْ تُورَاةَ رَا دُرْسَتْ سی خوانم؟ سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت فرمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آنحضرت، با تعجب، بدنه خود را به راست و چپ حرکت

نضرانی، آفهولاء کانوا قبل عیسی ام عیسی کان قبلاهم؟ قال: بل کانوا قبله. فقال الرضا عليه السلام: لقد اجتمع قریش على رسول الله صلى الله عليه وآله فسألوه: أن يحيي لهم موتاهم، فوجة معهم علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال له: إذهب إلى الجبانة فنادي بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك: يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قوموا بإذن الله عزوجل، فناداهم، فقاموا يتفضرون التراب عن رؤسهم، فاقتلت قریش تسألهم عن أمرهم، ثم أخبروهم أنَّ محمدا قد بعث نبيا، فقالوا: وَدَنَا آنا أذركانه فنؤمن به، ولقد أبرا الأكمة والأبرص والمجانيق وكلمة البهائم والظير والجن والشياطين، ولم نتخدُه ربأمين دون الله عزوجل، ولم نشكِّر لأحد

می داد، سپس رو به جاثلیق کرده، پرسیدند: آیا اینها قبل از عیسی بوده‌اند یا عیسی قبل از آنها؟ گفت: آنها قبل از عیسی بوده‌اند، حضرت فرمودند: قریش همگی نزد رسول خدا صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند و درخواست کردند که حضرت مرده‌هایشان را زنده کند، آنحضرت، علی بن ابی طالب صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را همراه آنان به صحراء (یا گورستان) فرستادند و فرمودند: «به صحراء (یا گورستان) برو و با صدای بلند افرادی را که اینها درخواست زنده‌شدن آنان را دارند، صدا بزن و تک تک نام آنان را ببر و بگو: محمد، رسول خدا می‌گوید: به اذن خدا برخیزید! (امیر مؤمنان نیز آنان را نداند کرد) همه برخاسته، خاک‌های سر خود را می‌تکانند».

قرشیان نیز از آنان در باره امورشان سؤال می‌کردند و در ضمن گفتند: محمد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما او را درک کرده، به او ایمان می‌وردیم^(۱)، و پیغمبر نیز افراد نابینا یا مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان، جن و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آنحضرت را خدا نمی‌دانیم، و در عین حال منکر

۱- این بخش از خبر، بیانگر یکی از معجزات رسول خدا -صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- است ولی چنین معجزه‌ای در کتب دیگر ذکر نشده است، و این خود سبب شک و تردید در صحّت آن است

مِنْ هُوَلَاءِ فَضَلَّهُمْ، فَتَسْأَلُ عِيسَى رَبَّاً جَازَ لَكُمْ أَنْ تَعْخُذُوا الْيَسْعَ وَ حِزْقِيلَ رَبَّاً؟! لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى بْنُ مُرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ إِحْيَا الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ، وَإِنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الظَّاغُونَ وَ هُمُ الْوُفُّ حَدَّرَ الْمَوْتَ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً، فَلَمْ يَرَوُهُمْ فِيهَا حَتَّى نَخَرَتْ عِظَامُهُمْ وَصَارُوا رَمِيمًا، فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيُّ مِنْ آنِبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَمِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَّةِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: أَتُحِبُّ أَنْ أُخْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنَذِّرُهُمْ؟ فَالَّذِي نَعَمْ يَا رَبَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ فَادِهِمْ، فَقَالَ: أَتَعْلَمُ أَنَّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَّةُ قُومِيْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَتَفَضَّلُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُسِهِمْ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ.

فضائل این دسته از پیامبران (عیسی، یسوع، یعقوب، یوحنا و محمد -صلی الله علیه وآلہ و علیہم اجمعین-) نیستیم، شما که عیسی را خدا می دانید، باید یسوع و حزقيل را نیز خدا بدانید، چون آنان نیز مثل عیسی مرده زنده می کردند، و نیز معجزات دیگر حضرت عیسی را نیز انجام می دادند.

و نیز عده ای از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می رسید، از ترس طاعون از شهر خود خارج شدند ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت، اهل آن شهر، اطراف آنان حصاری کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذر می کرد، از کثرت استخوانهای پوسیده تعجب کرد، خداوند عز و جل به او وحی نمود که: آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت: بله، خداوند وحی فرمود که: آنان را صدا بزن! آن پیغمبر نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به اذن خدا برخیزید! همگی زنده شدند و در حالی که خاک هارا از سر خود می زدند، برخاستند.

→ خصوصاً که خیلی شبیه اخبار ساختنگی است.

الرَّحْمَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَخَذَ الطُّيُورَ فَقَطَّعُهُنَّ قِطْعًا، ثُمَّ وَضَعَ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا، ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلُنَّ سَعِيًّا إِلَيْهِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارُهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، فَأَرَنَا كَمَا رَأَيْتُهُ، فَقَالَ: لَهُمْ إِنِّي لَمْ أَرَهُ، فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهَرًّا، فَأَخْذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ، فَاخْتَرَفُوا عَنْ آخِرِهِمْ، وَبَقِيَ مُوسَى وَجِيدًا، فَقَالَ: يَا رَبَّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَأَرْجَعْتُ وَحْدِي فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرُهُمْ بِهِ؟ «فَلَوْ شِئْتُ أَهْلَكُهُمْ مِنْ قَبْلٍ وَإِنَّمَا أَفْتَهَنِي لِكُنَّا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَا»؟ فَأَخْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ، وَكُلُّ

و همچنین ابراهیم خلیل الرَّحْمَن تَعَالَیَّ آن زمان که پرندگان را گرفت و تکه نمود، و هر تکه را بر کوهی نهاد و سپس آنها را فراخواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کردند.

و نیز موسی بن عمران تَعَالَیَّ و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود و همراه او به کوه رفته و گفتند: تو خدارا دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، حضرت گفتند: من او را ندیده‌ام، ولی آنان اصرار کرده گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهَرًّا» (ما سخنان تو را تصدق نمی‌کنیم مگر اینکه بالغیان و آشکار خدا را ببینیم - سوره بقره آیه ۵۵) در نتیجه صاعقه‌ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خدا عرضه داشت: خدایا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و بهمراه خود آوردم، و حال تنها بر می‌گردم، چگونه ممکن است قوم سخنان مرا در مورد این واقعه پذیرند؟ اگر می‌خواستی، هم من و هم آنان را قبل از بین می‌بردی، آیا ما را بخاطر کار نابخردان هلاک می‌سازی؟ (مضمون آیه ۱۵۵ سوره اعراف)، خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده نمود.

شیء عَذْکِرِهِ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ، لَأَنَّ التَّوْرَاةَ وَالزُّبُورَ وَالْإِنْجِيلَ وَالْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقْتُ بِهِ، فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَخْبَيَ الْمُؤْمِنَ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَالْمُجَاهِينَ يُتَعَدُّ رَبِّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَاتَّخِذْ هُولَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَابًا، مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي؟ فَقَالَ الْجَاثِلِيُّ: الْقَوْلُ قَوْلُكَ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ: يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الآيَاتِ الَّتِي أُنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبًا بَنَّا مُحَمَّدٌ وَأُمَّتَهُ؟ «إِذَا جَاءَتِ الْأَمَّةُ الْآخِيرَةُ أَتَبْاعُ رَأْكِبَ الْبَعْرِ، يُسْبِّحُونَ الرَّبَّ جَدًا جَدًا، تَسْبِحَا جَدِيدًا فِي الْكَنَائِسِ الْجُدِيدِ، فَلَيَقْرَعَ بَئُورِ إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مَلِكِهِمْ، لِتَقْلِمَنَّ قُلُوبَهُمْ، فَإِنْ يَأْتِيهِمْ سُيُوفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَّمِ الْكَافِرَةِ فِي أَفْطَارِ الْأَرْضِ». أَهَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ؟ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: نَعَمْ، إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذِيلَكَ.

سپس حضرت ادامه دادند: هیچیک از مواردی را که برایت ذکر کردم نمی‌توانی رد کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می‌کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می‌دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می‌گوئی؟ جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماست و معبدی نیست جز الله. سپس رو به رأس الجالوت نموده فرمودند: تو را به ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شد، قسم میدهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات، موجود هست؟ (و آن خبر چنین است): «آن زمان که اقت آخر، پیروان آن شترسوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهای تو، در آن زمان، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا قلویشان آرامش یابد، زیرا آنان شمشیرهایی بدست دارند که به وسیله آن شمشیرها از کفار (محارب) در گوش و کنار زمین انتقام می‌گیرند» آیا این مطلب، همینگونه در تورات مکتوب نیست؟ رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز

لَمْ قَالَ لِلْجَاهِلِيْقِ: يَا نَصْرَانِيُّ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْبَا؟ قَالَ أَغْرِفَةُ حَرْفًا حَرْفًا، قَالَ لَهُمَا: أَتَعْرَفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِيْهِ: «يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةً رَأَيْكَ الْحِمَارَ لَأَبِسًا جَلَابِيَّتَ النُّورِ، وَرَأَيْتُ رَأَيْكَ الْبَعِيرَ، ضَوْءُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ»؟، فَقَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْبَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَصْرَانِيُّ هَلْ تَعْرَفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَيْ رَبِّكُمْ وَرَبِّيِّ، وَالْفَارِقُ لِيَطَا لَجَاءَ، هُوَ الَّذِي

آن را همینگونه در تورات یافته‌ایم.

سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعبا» در چه تحدی آشنا هستی؟ گفت: آنرا حرف به حرف می‌دانم و بلد هستم، سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته‌های اوست: «ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شترسوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بوده»؟ آن دو پاسخ دادند: بله، شعبا چنین چیزی گفته است، حضرت فرمودند: آیا با این گفته عیسی پریتو در انجلیل آشنا هستی: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد».

مترجم گوید: مرحوم استاد شعرانی در کتاب «ایاثات نبوت» صفحه ۲۴۱ چنین میفرمایند:

«باید دانست که حضرت مسیح پریتو بشارت به آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» است (به کسر پاء فارسی و راء) که چون معرفیش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «احمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آنرا به آشنایان زیان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تفضیلی که در «احمد» است (یعنی ستوده‌تر) و در محمد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می‌شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان

يَشْهُدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهَدْتُ لَهُ، وَ هُوَ الَّذِي يُفْسِرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ هُوَ الَّذِي يَنْبَدِي فَصَائِعَ الْأُمَمِ، وَ هُوَ الَّذِي يُكَسِّرُ عَمُودَ الْكُفْرِ، فَقَالَ الْجَاثِيلِيُّ: مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِنَ الْإِنجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقْرِنُونَ بِهِ، فَقَالَ: أَتَجِدُ هَذَا فِي الْإِنجِيلِ ثَابِتاً يَا جَاثِيلِيُّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَاثِيلِيُّ الْأَتُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ، وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنجِيلَ؟ فَقَالَ لَهُ: مَا افْتَقَدْنَا الْإِنجِيلَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا حَتَّى وَجَدْنَاهُ عَصْلًا طَرِيًّا، فَأَخْرَجْنَاهُ إِلَيْنَا يُوحَنَّا وَقَتَّى، فَقَالَ

است، و نصاراي امروز به جاي اين کلمه در ترجمه های انجليل «شَلَّى دهنده» می آورند، و خوانندگان هر جا که اين کلمه را دیدند بدانند در اصل انجليل، بجای آن کلمه «فارقليط» است و به عقيدة مسيحيان کلمه «پَرَكْلِيتُوس» به فتح پا، و راء است، و گويند اگر به کسر اين دو حرف بوده به معنى «احمد» بود، چون به فتح است به معنى «شَلَّى دهنده» است و به عقيدة ما ترجمة اول صحيح است، و در قرآن (سورة صفت آية ۶) فرمود: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمَهُ أَحْمَدُ». سپس استاد، در ادامه مطلب، ادله صدق مدعای خود را بيان فرموده اند. (انتهای کلام مترجم)

و اوست که به نفع من و به حق شهادت خواهد داد همانطور که من برای او شهادت دادم، و اوست که همه چيز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسائی های امتها را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست، جاثليق گفت: هر چه از انجليل بخوانی آنرا قبول داريم، حضرت فرمود: آيا قبول داري اين مطلب در انجليل موجود است؟ گفت: بله.

حضرت ادامه دادند: آن زمان که انجليل اول را گم کردید، آنرا نزد چه کسی یافتيid و چه کسی اين انجليل را برای شما وضع نمود؟ گفت: ما فقط يك روز انجليل را گم کردیم و سپس آنرا تر و تازه پیدا کردیم، یوحننا و متّى آنرا برایمان

لَهُ الرَّصَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَقْلَى مَعْرِفَتَكَ بِسُنَّ الْإِنجِيلِ وَعُلَمَائِهِ؟! فَإِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَرَعَمْتُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنجِيلِ، وَإِنَّمَا وَقَعَ الْاخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمُ الْيَوْمَ، فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ، وَلَكِنَّمِنْ فِيَدِكَ عِلْمٌ ذَلِكَ، إِعْلَمَ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْإِنجِيلَ الْأَوَّلَ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ، فَقَالُوا لَهُمْ: قُتِلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَافْتَقَدَنَا الْإِنجِيلُ، وَأَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمْ الْوَقَا وَمَرْقابُوسُ: إِنَّ الْإِنجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَنَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ، فَلَا تَخْرُزُوا عَلَيْهِ، وَلَا تُخْلُوا الْكَنَائِسَ، فَإِنَّا سَتَثْلُوُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا، حَتَّى نَجْمِعَهُ كُلُّهُ فَقَعَدَ الْوَقَا وَمَرْقابُوسُ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى، فَوَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمُ الْإِنجِيلَ الْأَوَّلَ، وَإِنَّمَا كَانَ هُولَاءِ الْأَرْبَعَةَ تَلَامِيدَ التَّلَامِيدِ الْأَوَّلِينَ، أَعْلَمْتَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ الْجَاثِلِيقُ: أَمَا هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْ، وَقَدْ عِلِّمْتُهُ الآنَ وَ

پیدا کردند، حضرت به او گفتند، چقدر نسبت به قصه‌این انجیل و علماء آن بی اطلاع هستی! اگر این مطلب همانطور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارد، اگر مثل روز اول بود، در آن اختلاف نمی کردید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل اول گم شد، مسیحی‌ها نزد علماء خود جمع شدند و گفتند: عیسی بن مریم که کشته شده است و انجیل را نیز گم کرده‌ایم، شما علماء چه نزد خود دارید؟ الْوَقَا و مَرْقابُوس گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یکشنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه‌ها را خالی نگذارید، هر یکشنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل جمع آوری شود، سپس الْوَقَا، مَرْقابُوس، يَوْحَنَّا و مَتَّى نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل اول برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟ جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانشم، و

قَدْبَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنجِيلِ، وَسَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا عَلِمْتَهُ، شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا
حَقٌّ، فَأَسْتَرَذْتُ كَثِيرًا مِنَ الْفَهْمِ.

فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ شَهَادَةٌ هُوَ لَاءُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: جَائِزَةٌ، هُوَ لَاءُ عُلَمَاءِ الْإِنجِيلِ، وَكُلُّ مَا شَهَدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُأْمُونِ وَمَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَنْ غَيْرُهُمْ:
إِشْهَدُوا عَلَيْهِ، قَالُوا: قَدْ شَهَدْنَا، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْجَاهِلِيَّةِ: بِحَقِّ الْإِثْنَيْنِ وَأُمِّهِ
هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَّى قَالَ: إِنَّ الْمَسِيحَ هُوَ ابْنُ دَاؤِدَبْنِ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَبْنِ يَعْقُوبَبْنِ
يَهُودَابْنِ حَضْرُونَ، فَقَالَ مَرْقَابُوسُ فِي نِسْبَةِ عِيسَىبْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّهُ
كَلِمَةُ اللَّهِ أَحْلَهَا فِي جَسَدِ الْأَدَمِيِّ، فَصَارَتْ إِنْسَانًا، وَقَالَ الْوَفَّا: إِنَّ عِيسَىبْنَ مَرْيَمَ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأُمَّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَدَمٍ، فَدَخَلَ فِيهِمَا الرُّوحُ الْقَدْسِ، ثُمَّ

از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو میدانستی از شما شنیدم، قلیم گواهی می‌دهد که آنها حق است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم.

حضرت فرمودند: به عقیده تو، شهادت اینها چگونه است؟ گفت:
شهادت اینها کاملاً قابل قبول است، اینها علماء انجیل هستند و هر چه را
تأیید کنند و بدان گواهی دهند حق است.

حضرت به مأمون و اهل بیت‌ش و سایرین فرمود: شما شاهد باشید، گفتند: ما شاهدیم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی علیه السلام) و مادرش (مریم علیها السلام) قسم می‌دهم، آیا می‌دانی که متّی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است و مرقاپوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیها السلام گفته است: او «کلمه» خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان در آمد، و الوقا گفته است: عیسی بن مریم علیها السلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از

إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ: «حَقًا أَفُوْلُ لَكُمْ: يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَضْعُدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَّلَ مِنْهَا إِلَّا رَأَيْتَ الْبَعْيرَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ، فَإِنَّهُ يَضْعُدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْزَلُ»، فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا القَوْلِ؟ قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: هَذَا قَوْلُ عِيسَىٰ لَا نُنْكِرُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْوَقَّافِ وَمَرْقَابُوسَ وَمَتْنَى عَلَىٰ عِيسَىٰ وَمَا نَسْبُوْهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: كَذَبُوا عَلَىٰ عِيسَىٰ، فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمَ أَلَيْسَ قَدْ رَكَاهُمْ وَشَهَدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ، وَقَوْلُهُمْ حَقٌّ، فَقَالَ الْجَاثِيلِيقُ: يَا عَالَمَ الْمُسْلِمِينَ أَخِبْ أَنْ تُعَفِّنَنِي مِنْ أَمْرِ هُؤُلَاءِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَا قَدْ فَعَلْنَا، سَلْ يَا نَصْرَانِي عَمَّا بَدَأْتَكَ، قَالَ الْجَاثِيلِيقُ: لِيَسْأَلَكَ غَيْرِي، فَلَا وَحْقَ الْمَسِيحِ مَا ظَنَّتُ أَنَّ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ.

فَالْتَّفَقَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ لَهُ: تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ؟

جمله مطالب عیسی در باره خودش، این است که فرموده: «ای حواریون! براستی و صداقت برایتان می گویم: هیچکس به آسمان نخواهد رفت جز آنکه از آن فرود آمده مگر آن شترسوار، خاتم الانبیاء، که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید»، نظرت در باره این سخن چیست؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم، حضرت فرمودند: نظرت در باره شهادت و گواهی الوفا، مرقاپوس و متّن در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟ جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده‌اند، حضرت به حضار فرمودند: آیا (همین الان) پاکی و صداقت آنان را تأیید نکرد و نگفت آنان علماء انجلیل هستند و گفتارشان حق است و حقیقت؟! جاثلیق گفت: ای دانشمند مسلمین، دوست دارم مرا در مورد این چهار نفر معاف داری، حضرت فرمودند: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می خواهی سؤال کن، جاثلیق عرض کرد: بهتر است دیگری سؤال کند، به حق مسیح قسم، گمان نداشتم در بین علماء مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

حضرت رو به رأس الجالوت کرده، فرمودند: حال، من از تو سؤال کنم یا

فَقَالَ: بَلْ أَسْأَلُكَ، وَلَمْ تُقْبِلْ مِنْكَ حُجَّةٌ إِلَّا مِنَ التَّوْرَاةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورِ دَاؤْدَ، أَوْ بِمَا فِي صُحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقْبِلْ مِنِّي حُجَّةٌ إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَاةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَالْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَالزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاؤْدَ.

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: مَنْ أَيْنَ تُثِبُّتُ نُبُوَّةُ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَهَدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَدَاؤْدَ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ، قَالَ لَهُ: أَثْبِتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيًّا أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ سَيَأْتِيْكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدَّقُوا، وَمِنْهُ فَأَسْمَعُوا، فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لَبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَالسَّبَبَ الَّذِي يَتَهَمِّمَا مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ -

تو سؤال می کنی؟ او گفت: من سؤال می کنم و فقط جوابی را می پذیرم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود^۱، یا صحف ابراهیم و موسی.

حضرت فرمودند: جوابی را از من پذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد. رأس الجالوت پرسید از کجا نبوت محمد را اثبات میکنی؟ امام فرمود: ای یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده اند، او گفت: گفته موسی بن عمران را ثابت کن، حضرت فرمودند: آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نمود و گفت: «پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم ع می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟ رأس الجالوت گفت:

۱- بنظر میرسد جمله «او من الانجیل او من زبور داود» اشتباهی است که از اضافات نسخ باشد.

بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَئِنَّ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ
لِي مِنَ التَّوْرَاةِ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُشَكِّرُ أَنَّ التَّوْرَاةَ تَقُولُ لَكُمْ: «جَاءَ
النُّورُ مِنْ جَبَلٍ طُور سِينَاءَ، وَأَصَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلٍ سَاعِيرَ، وَاسْتَعْلَمْ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلٍ
فَارَانَ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: أَغْرُفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَمَا أَغْرُفُ تَفْسِيرَهَا، قَالَ الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أُخْبِرُكَ بِهِ، أَمَّا قَوْلُهُ: جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلٍ طُور سِينَاءَ، فَذَلِكَ وَحْيٌ
اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَبَلٍ طُور سِينَاءَ، وَ
أَمَّا قَوْلُهُ: وَأَصَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلٍ سَاعِيرَ، فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى
عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَيْهِ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَاسْتَعْلَمْ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلٍ فَارَانَ
فَذَلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْتِهِ وَبَيْنَهَا يَوْمٌ، وَقَالَ شَعِيْرَا التَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا
تَقُولُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَاةِ: «رَأَيْتُ رَأِيكُمْ أَصَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ، أَحَدُهُمَا

بله، این، گفته موسی است و ما آن را رد نمی کنیم، حضرت فرمودند: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد ﷺ آمده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟ گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آنرا از تورات برایم ثابت کنی، حضرت فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنها را نمی دانم، حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، جمله: «نور از کوه طور سیناء آمد» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سیناء بر موسی پیغمبر ﷺ نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم ﷺ وحی فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک روز میباشد، و «شعیا» ی پیامبر ﷺ طبق گفته تو و دوستان در تورات گفته است: «دو سوار را می بینم

رَأِكُبُ عَلَى حِمَارٍ، وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ»، فَمَنْ رَأِكُبُ الْحِمَار؟ وَ مَنْ رَأِكُبُ الْجَمَل؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَا أَغْرِفُهُمَا فَخَبَرَنِي بِهِمَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا رَأِكُبُ الْحِمَار فَعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَمَا رَأِكُبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَتُشَكِّرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَاةِ؟ قَالَ: لَا، مَا أُنْكِرُ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَعْرُفُ حَقِيقَةَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّمَا يَهُوَ بِهِ لَعَارِفٌ، قَالَ: فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابُكُمْ يَتَطَوَّعُ بِهِ: «جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلٍ فَارَانَ، وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَخْمَدَ وَ أَمْيَمَ، يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ، يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْفُرْقَانِ - أَتَعْرُفُ هَذَا وَ تُؤْمِنُ بِهِ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَقِيقَةَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا نُشَكِّرُ قَوْلَهُ.

که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر، سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟ رأس الجالوت گفت: آنان را نمی شناسم، معرفی شان کن، حضرت فرمودند: آن که بر درازگوش سوار است، عیسی ع است و آن شترسوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی کنم.

آنگاه حضرت سوال کردند: آیا حقيقة پیامبر ع را می شناسی؟ گفت: بله، می شناسم، حضرت فرمودند: حقيقة چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید -: خداوند از کوه فاران «بیان» را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمد و امتش پرشده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند - و کنایه از سلطنت امت اوست بر دریا و خشکی -، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منظور از کتاب فرقان است - آیا به این مطالب ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: این مطالب را حقيقة گفته است و ما منکر آن نیستیم.

قال الرضا عليه السلام: فقد قال داؤد في زبوره، وأنت تقرؤه: «اللهم ابعث مقيماً للسنة بعد الفترة» فهل تعرف نبياً أقام السنة بعد الفترة غير محمد صلى الله عليه وسلم؟! قال رأس الجالوت: هذا قول داؤد نعرفه، ولا نذكره، ولكن عنى بذلك عيسى، وأيامه هي الفترة، قال له الرضا عليه السلام: جهله، إن عيسى عليه السلام لم يخالف السنة وكان موافقاً لسنته للتوراة حتى رفعه الله إليه، وفي الانجيل مكتوب: «إن ابن البرة ذاهبٌ والفارقليطا جاء من بعده، وهو الذي يخفف الآثار، ويُفسر لكم كل شيء، ويشهد علي كما شهدت له، أنا جئكم بالأمثال وهو يأتيكم بالتأويل» أتومن بهذا في الانجيل؟ قال: نعم.

فقال له الرضا عليه السلام: يا رأس الجالوت أسائلك عن نبيك

حضرت فرمودند: داود در زبورش - که تو نیز آنرا می خوانی - گفته است: «خداوندا! برپا کننده سنت بعد از فترت را می بعوث کن»، آیا پیامبری غیر از محمد ﷺ را می شناسی که بعد از دوران فترت، سنت (الله) را احیاء و برپا کرده باشد؟!

رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم و منکر نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، حضرت فرمودند: تو نمی دانی، و اشتباه می کنی، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آنهنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجلیل چنین آمده است: «پسر زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند، و همانطور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجلیل ایمان داری؟ گفت: بله، آنرا انکار نمی کنم. حضرت فرمودند: ای رأس الجالوت! از تو در

موسی بن عمران علیہ السلام، فَقَالَ: سَلَّمَ، قَالَ: مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنَّ مُوسَى تَبَقَّى نُبُوَّتُهُ؟ قَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِدْ بِهِ أَحَدٌ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ، قَالَ اللَّهُ: مِثْلُ مَاذَا؟ قَالَ: مِثْلُ فَلْقِ الْبَحْرِ وَقَلْبِهِ الْعَصَاحَةُ تَسْعَى، وَضَرْبُهِ الْحَجَرُ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعَيْوُنُ، وَإِخْرَاجُهِ يَدَهُ بِتَصْنَاعَةِ النَّاطِرِينَ، وَعَلَامَاتٍ لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهَا، قَالَ اللَّهُ الرَّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ فِي أَنَّهُ كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، أَفَلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادْعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ، ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقَةٌ؟! قَالَ: لَا، لِأَنَّ مُوسَى عَلِيهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ، لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَقُرْبِهِ مِنْهُ، وَلَا يَجِدُ عَلَيْنَا الإِفْرَارُ بِنُبُوَّةِ مَنْ ادْعَاهَا حَتَّى يَأْتِي مِنَ الْأَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ، فَقَالَ الرَّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ أَفْرَمْتُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ مُوسَى عَلِيهِ السَّلَامُ، وَلَمْ يَفْلِقُوا الْبَحْرُ، وَلَمْ يَفْجُرُوا مِنَ

باره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می کنم، عرضن کرد: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟ مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیاء پیشین نیاورده بودند، حضرت فرمودند: مثل چه چیز؟ گفت مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمی ازان، ید بیضاء (دست سفید و درخششی) و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، حضرت فرمودند: درمورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدقیش بر شما واجب نیست؟ گفت: نه، زیرا موسی به خاطر قرب و مترکش نزد خداوند، نظری نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیستکه به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، حضرت فرمودند: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی ~~غایی~~ بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از

الْحَجَرِ الْثَّنِي عَشْرَةَ عَيْنَاً وَلَمْ يُخْرِجُوا أَيْدِيهِمْ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَىٰ يَدَهُ بِيَضَاءَ، وَلَمْ يُقْبِلُوا عَصَاحِيَّةَ تَسْعِ؟ قَالَ الْيَهُودِيُّ: قَدْ خَبَرْتَكَ أَنَّهُ فَتَىٰ مَا جَاءُوا عَلَىٰ نُبُوَّتِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَىٰ مِثْلِهِ - وَلَوْ جَاءُوا بِمَا لَمْ يَجِدُوهُ مُوسَىٰ أَوْ كَانَ عَلَىٰ غَيْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ - وَجَبَ تَصْدِيقُهُمْ.

قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْتَعُكَ مِنَ الْإِفْرَارِ بِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ وَقَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَيَبْرُئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَخْلُقُ مِنَ الظَّلَّمِ كَهْيَةَ الظَّيْرِ ثمَّ يَتَفَطَّحُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَىٰ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: يُقَالُ «إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِيلًا» وَلَمْ نَشْهُدْهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ مِنَ الْآيَاتِ شَاهِدَةً؟ أَلَيْسَ إِنَّمَا جَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ ثِقَاتِ أَصْحَابِ مُوسَىٰ أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِيلًا؟ قَالَ: بَلِيٌّ، قَالَ: فَكَذَلِكَ أَيْضًا أَشْكُمُ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَابِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَكَيْفَ صَدَقْتُمْ بِمُوسَىٰ وَلَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَىٰ؟ فَلَمْ يُعِزِّزْ

سنگ، دوازده چشمیه ایجاد نکردند، و مثل موسی، «یَدَ بِيَضَاءَ» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند - هر چند غیر از معجزات موسی باشد - تصدیقشان واجب است.

حضرت فرمودند: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می داد و از گل، پرنده‌ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده‌ای زنده تبدیل می شد؟ رأسالجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده‌ایم، حضرت فرمودند: آیا معجزات موسی را دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همینطور است، حضرت فرمودند: خوب، همچنین در باره معجزات عیسی بن مریم عليه السلام اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی را

جواباً، قال الرضا عليه السلام: وَكَذِلِكَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا جَاءَ بِهِ وَأَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعْثَةَ اللَّهِ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًّا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ فَقَصْصُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا، وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَمَا يَعْمَلُونَ فِي يَوْمِهِمْ، وَجَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصِى، فَإِنَّ رَأْسَ الْجَالُوتِ: لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبْرُ عِيسَى، وَلَا خَبْرُ مُحَمَّدٍ، وَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُفَرِّغَ لَهُمَا بِمَا لَا يَصِحُّ، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالشَّاهِدُ الَّذِي شَهَدَ لِعِيسَى وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَاهِدٌ زُورٌ؟! فَلَمْ يُجِرْ جَوابًا.

ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْهَرْبِذِ الْأَكْبَرِ، فَقَالَ لَهُ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدِهشتِ الَّذِي تَزَعَّمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حُجِّتُكَ عَلَى تُبُوَّتِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ أَنِّي بِمَا لَمْ

تصدق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد، حضرت ادامه دادند: و همچینی است موضوع نبوت محمد ﷺ و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء ﷺ و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهائی که در خانه انجام می دادند خبر می داد، و آیات و معجزات بی شماری ارائه داد، رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، حضرت فرمودند: پس شاهدی که برای عیسی و محمد ﷺ گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنگاه حضرت، هربذ بزرگ (بزرگ زردهشتیان) را فرآخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردهشت چیست؟ گفت: چیزهائی آورده که قبل از او کسی

يَا تَنَا أَحَدٌ قَبْلَهُ عَوَّلَمْ نَشَهَدُهُ وَلِكُنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَدٌ لَنَا مَا لَمْ يُعْلَمْ بِهِ غَيْرُهُ، فَاتَّبَعْنَاهُ، قَالَ: أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَشْكُمُ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ؟ قَالَ: بَلٌ، قَالَ: فَكَذِيلَكَ سَائِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ أَتَهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَى بِهِ الْبَيْبُونَ وَأَتَى بِهِ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَمَا عَذْرُكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ؟ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَفْرَرْتُمْ بِنَزَّدْهِشَتْ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِدْ بِهِ غَيْرُهُ، فَانْقَطَعَ الْهَرْبُ بِذِمَّكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ فِيْكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ، فَلَيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشِمٍ، فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيِّ، وَكَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ، فَقَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْلَا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى مَسَأَلَتِكَ لَمْ أَقْدِمْ عَلَيْكَ بِالْمَسَائِلِ فَقَدْ دَخَلْتُ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَالشَّامَ وَالْجَزِيرَةَ، وَلَقِيَتُ الْمُتَكَلِّمِينَ، فَلَمْ أَقْعُ عَلَى أَحَدٍ يُثِبِّتُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرَهُ قَائِمًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ، أَفَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟

نیاورده است، البته ما، خود او راندیده ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی میکنیم، حضرت فرمودند: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید؟ گفت: بله همینطور است، حضرت فرمودند: سایر امت‌های گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد -صلوات‌الله‌علیهم- به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغير آنان بدین امور چیست؟ هربذ خشکش زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمودند: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت و رو در بایستی سؤال کند، در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند! اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده، با متکلمین بسیاری برخورد کرده‌ام ولی کسی را نیافتدام که بتواند وجود «واحد» را که غیر از او کس

قال الرضا عليه السلام: إنْ كُنَّا فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ، فَأَتَتْهُوَ فَقَالَ: أَنَا هُوَ، قَالَ: سَلْ يَا عِمْرَانُ وَعَلَيْكَ بِالْتَّصْفَةِ، وَإِيَّاكَ وَالْخَطَلَ وَالْجَوْرَ، قَالَ: وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُثِبَّ لِي شَيْئًا أَتَعْلَقُ بِهِ فَلَا أُجُوزُهُ.

قال: سَلْ عَمَّا بَدَأْتَكَ، فَأَرْذَحَتَ الثَّابِسُ، وَأَنْضَمَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَقَالَ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ: أَخْبَرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الْأَوَّلِ وَعَمَّا خَلَقَ، فَقَالَ لَهُ: سَأَلَّتْ فَاقْهِمْ، أَمَّا الْوَاحِدُ فَلَمْ يَرَهُ وَاجِدًا كَائِنًا لَا شَيْءَ مَعَهُ بِلَا حُدُودٍ وَلَا أَغْرَاضٍ وَلَا يَرَاهُ كَذِيلَكَ، ثُمَّ خَلَقَ خَلْقًا مُبِتَدَعًا مُخْتَلِفًا بِأَغْرَاضٍ وَحُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لَا فِي شَيْءٍ إِلَّا قَاءِمَةٌ، وَلَا فِي شَيْءٍ حَدَّهُ، وَلَا عَلَى شَيْءٍ حَدَّاهُ وَ[لَا] مَثَلُهُ لَهُ، فَجَعَلَ الْخَلْقَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ صَفْوَةً وَعَيْرَ صَفْوَةٍ وَأَخْتِلَافًا وَأَتْلَافًا وَأَلوَانًا وَذَوْقًا وَظَعْمًا، لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ

دیگری قائم به وحداتیت نباشد را برایم ثابت کند، آیا اجازه پرسش به من میدهی؟ حضرت فرمودند: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد، حتماً تو هستی، گفت: بله خودم هستم، حضرت فرمودند: بپرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حق بپرهیز، عمران گفت: بخدا قسم ای سرورم، فقط می خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوان به آن چنگ بزنم و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم، حضرت فرمودند: آنچه می خواهی بپرس، اهل مجلس همگی از دحام کردند و به یکدیگر نزدیک شدند، عمران گفت: اوّلین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟ حضرت فرمودند: سؤال کردی، پس خوب دقت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بدون هیچگونه حدود و اعراضی، و همیشه نیز اینگونه خواهد بود، سپس بدون هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را با گونه‌ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را به صور

مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا يُفَضِّل مَنْزَلَةً لَمْ يَتَعْلَمْهَا إِلَّا بِهِ، وَلَا رَأَى لِنَفْسِهِ فِيمَا خَلَقَ زِيادةً وَلَا نُفُصَانًا، تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمَرَانَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهُ يَا سَيِّدِي.

قَالَ: وَأَعْلَمْ يَا عِمَرَانَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَبِمْ يَخْلُقُ إِلَّا مَنْ يَشْتَعِيْنَ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ، وَلَكَانَ يَتَبَغِي أَنْ يَخْلُقَ أَصْعَافَ مَا خَلَقَ، لِأَنَّ الْأَعْوَانَ كُلُّمَا كَثُرُوا كَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى، وَالْحَاجَةُ يَا عِمَرَانَ لَا يَسْعُهَا، لِأَنَّهُ كَانَ لَمْ يُخَدِّثْ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا إِلَّا حَدَثَتْ فِيهِ حَاجَةٌ أُخْرَى وَلِذَلِكَ أَقُولُ: لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحَاجَةٍ، وَلَكِنْ نَقَلَ بِالْخَلْقِ الْحَوَائِجَ بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَفَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِلَا حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى مِنْ فَضْلٍ، وَلَا يَقْمِمُ مِنْهُ عَلَى مَنْ أَذَلَّ، فَلِهُذَا خَلَقَ.

مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می‌فهمی؟ گفت، بله به خدا، ای سرورم.

مَرْكَزُ تَعْلِيقَاتِ تَكَوِّنَةِ حَدَّاجِيَّةِ سَيِّدِي

حضرت ادامه دادند، و بدانکه، اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می‌کرد، فقط چیزهایی را خلق می‌کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود، خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی‌تر خواهد شد، و نیز در این صورت حاجت‌ها تمامی نداشت زیرا هر آفرینشی که انجام می‌داد، حاجت دیگری در او ایجاد می‌شد^(۱)، و به این خاطر می‌گوییم : مخلوقات را از روی نیاز نیافریده است، بلکه با آفرینش مخلوقات، از یکی به دیگری منتقل می‌نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دهد بدون اینکه محتاج شخص برتر باشد یا بخواهد از آن دیگری که زیر دست فرار گرفته انتقام بگیرد، به این علت آفرینش کرده^(۲).

۱ - مثل مردم که برای هر چیزی، نیاز به چیز دیگر دارند. ۲ - یعنی به سبب نیاز مخلوقات

فَالْعِمَرَانُ: يَا سَيِّدِي هَلْ كَانَ الْكَائِنُ مَعْلُومًا فِي نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يَكُونُ الْمَعْلَمَةُ بِالشَّيْءِ لِنَفْسِهِ خَلَافِهِ، وَلَا يَكُونُ الشَّيْءُ بِنَفْسِهِ بِمَا نُفِيَ عَنْهُ مَوْجُودًا، وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ شَيْءٌ يُخَالِفُهُ، فَتَدْعُوهُ الْحَاجَةُ إِلَى نَفْسِ ذَلِكَ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ بِتَحْدِيدِ مَا عَلِمَ مِنْهَا، أَفَهَمْتَ يَا عِمَرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي، فَأَخْبَرَنِي يَا يَارَبِّي شَيْءٌ عَلِمَ مَا عَلِمَ، أَبْصِمِيرْ أَمْ بِغَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ إِذَا عَلِمَ بِضَمِيرِ هَلْ تَجِدُ بُدُّا مِنْ أَنْ يَجْعَلَ لِذَلِكَ الضَّمِيرَ حَدًّا

عمران سؤال کرد: آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خود، معلوم بود؟ (و به خودش علم داشت؟) حضرت فرمودند: جز این نیست که علم و شناخت هر چیز برای تمیز آن از غیر است، و برای اینستکه موجودیتش ثابت و شناخته شود، و در آنجا وجود مخصوص بود و غیری نبود تا تمیز لازم باشد، و ضرورتی باشد که امتیاز هر یک معلوم گردد، جز وجود بحث بسیط، چیز دیگری نبود تا لازم آید حد هر یک معلوم گردد، آیا فهمیدی ای عمران؟!

گفت: آری ای سرور من، پس اکنون بفرما به چه چیز میدانست آنچه را که می دانست؟ یعنی به چه وسیله ای آنچه را که دانسته است، بدان آگاهی یافته؟ آیا به توسط ضمیر بوده است، یا چیزی غیر از آن؟

مترجم گوید: منظور صورت حاصله از ذات معلوم در نفس عالم میباشد. و نیز هدف عمران از این سؤال، ظاهراً این بوده است که با اثبات «ضمیر» و یا هر چیز دیگری در خداوند، وحداتیت (تک بودن و وحدت مطلقه) ذات اقدس الهی را مورد تشکیک قرار دهد، و حضرت با این بیان، «علم حصولی» را در مورد خداوند مردود دانسته اند و وحدت مطلقه (جزء ناپذیر بودن) خداوند را اثبات نموده اند.

حضرت فرمودند: اگر علم او از طریق «ضمیر» (و آن صورت حاصله در اندیشه) انجام پذیرد، آیا می توان برای شناخت آن «ضمیر» حد و حدودی قرار گیرد؟ و اینجا بترتی بعضی بر بعض دیگر، تا امتحان و آزمایش که علت خلفت است محقق شود.

تَسْتَهِي إِلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ عِمْرَانُ: لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا ذَلِكَ الضَّمِيرُ؟ فَأَنْقَطَعَ وَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ، إِنْ سَأَلْتُكَ عَنِ الضَّمِيرِ تَقْسِيمَهُ تَعْرِفُهُ بِضَمِيرِ آخَرَ؟ فَإِنْ قُلْتَ: نَعَمْ أَفْسَدْتَ عَلَيْكَ قَوْلَكَ وَدَعْوَاكَ، يَا عِمْرَانَ أَلَيْسَ يَتَبَغِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَيْسَ يُوصَفُ بِضَمِيرِ، وَلَيْسَ يُقَالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَصُنْعٍ، وَلَيْسَ يُتَوَهَّمُ مِنْهُ مَذَاهِبٌ وَتَجَزِّعٌ كَمَذَاهِبِ الْمَخْلُوقِينَ وَتَجَزِّعِهِمْ، فَاعْقِلْ ذَلِكَ وَابْنَ عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَابًا.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرْنِي عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ كَيْفَ هِيَ؟ وَمَا مَعَانِيهَا؟ وَعَلَى كَمْ نَوْعٍ تَكُونُ؟ قَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَأَفْهَمْ، إِنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَى سِتَّةِ أَنْوَاعٍ مَلْمُوسٍ، وَمَوْرُونِ، وَمَنْظُورِ إِلَيْهِ، وَمَا لَا وَزْنَ لَهُ وَهُوَ الرُّوحُ، وَمِنْهَا مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَلَيْسَ لَهُ وَزْنٌ وَلَا لَمْسٌ وَلَا حِسْنٌ وَلَا لَوْنٌ وَلَا ذُوقٌ، وَالْتَّقْدِيرُ وَالْأَغْرَاضُ وَالصُّورُ

نداد؟ گفت: نه نمی‌توان، امام ادامه دادند: آن ضمیر چیست؟ عِمْرَانْ جوابی نداد!

سپس فرمودند: باکی نیست. حال اگر از تو در باره «ضمیر» بپرسیم؛ که آیا آنرا با «ضمیر» دیگری باز می‌شناسی، اگر بگوئی آری، در واقع حرف و ادعای خودت را باطل کرده‌ای، ای عِمْرَان! آیا شایسته نیست بدانی که «واحد» یا «ضمیر» وصف نمی‌شود؟ و چنان نیست که از برایش غیر از یکرد و کار گفته نشود، او چنان نیست که در باره‌اش جهات و اجزاء، توهّم و خیال شود، و یا در باره او، جهات و اجزاء مختلف مثل جهات و اجزاء مخلوقین قابل تصور گردد، این را خوب بفهم و دانسته‌های صحیح خود را برأ اساس قرار بده.

عِمْرَان سؤال کرد: آیا مرا در باره کیفیت حدود خلقتش و معانی و انواع آن آگاه می‌کنی؟ حضرت فرمودند: سؤالت را کردی، اکنون خوب دقت کن تا بفهمی: حدود خلق خداوند شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، چیزی که وزن^(۱) ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس و حسن نیست، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و

۱ - در نسخه‌ای از کتاب: «ما لا لون له» به معنای بی‌رنگ آمده است.

وَالْطُّولُ وَالْعَرْضُ، وَمِنْهَا الْعَمَلُ وَالْحَرْكَاتُ الَّتِي تَضْطَعُ الْأَشْيَاءُ وَتَعْمَلُهَا وَتَغْيِيرُهَا مِنْ حَالٍ إِلَىٰ حَالٍ وَتَرِيدُهَا وَتُنْفِضُهَا، فَإِنَّمَا الْأَعْمَالَ وَالْحَرْكَاتَ فِيْهَا تَنْظِلُقُ، لَأَنَّهُ لَا وَقْتٌ لَهَا أَكْثَرٌ مِنْ قَدْرِ مَا يَعْتَاجُ إِلَيْهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الشَّيْءِ ءَانْظَلَقَ بِالْحَرْكَةِ وَبَقِيَ الْأَثْرُ، وَيَجْرِي مَجْرَى الْكَلَامِ الَّذِي يَدْهُبُ وَيَقْنِي أَثْرَهُ.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِدًا لَا شَيْءٌ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءٌ مَعْهُ أَلَيْسَ قَدْ تَغْيِيرٌ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ؟ قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدِيمٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَجَلَّ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ وَلَكِنَّ الْخَلْقَ تَغْيِيرٌ بِتَغْيِيرِهِ، قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي فَبِأَيِّ شَيْءٍ عَرَفْنَاهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِغَيْرِهِ، قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ غَيْرُهُ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَشِيقَتُهُ وَاسْمُهُ وَصِفَتُهُ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مُخْدَثٌ مَخْلُوقٌ مُذَبَّرٌ.

اندازه و عرض و صورت و طول و عرض نیز ندارد، و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که اشیاء را می‌سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می‌دهد و زیاد و کم می‌کند، اما اعمال و حرکات می‌روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، پس هرگاه فراغ و خلاصی از آن فعل حاصل شود، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و جاری مجرای سخن است که می‌رود و تنها اثرش باقی می‌ماند.

عمران گفت: بفرمائید اگر خالق «واحد» باشد، چیزی غیر از او نباشد و نیز چیزی به همراهش نباشد، آیا آفرینش خلق، خود تغییری نمی‌کند؟ حضرت فرمود: خدا بوده، و با خلقت خلائق تغییر نمی‌کند، بلکه مخلوقات با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می‌کند، تغییر می‌کند، عمران پرسید: ما خدا را با چه چیز شناخته‌ایم؟ حضرت فرمودند: با چیزی غیر از او، پرسید: غیر او چیست؟ حضرت فرمودند: مشیت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همگی اینها مخلوق، حادث و تدبیر شده خداوند هستند.

فَالْعِمَرَانُ: يَا سَيِّدِي، فَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ قَالَ: هُوَ نُورٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ هَادِئٌ لِخَلْقَةٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَااءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ، وَلَيْسَ لَكَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِنْ تَوْحِيدِي إِيَّاهُ.

فَالْعِمَرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلِّيسَ قَدْ كَانَ سَاكِنًا قَبْلَ الْخَلْقِ لَا يَتَطَوَّقُ، ثُمَّ نَطَقَ؟

فَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ السُّكُوتُ إِلَّا عَنْ نُطُقٍ قَبْلَهُ، وَالْمَمْلُوكُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ يُقَالُ لِلصَّرَاطِ هُوَ سَاكِنٌ لَا يَتَطَوَّقُ، وَلَا يُقَالُ: إِنَّ الصَّرَاطَ لِيَضِيِّعُ فِيمَا يُرِيدُ أَنْ يَفْعَلَ بِنَا، لِأَنَّ الضَّوْءَ مِنَ الصَّرَاطِ لَيَسَّرَ بِفَعْلِ مِنْهُ وَلَا كَوْنِ، وَإِنَّمَا هُوَ لِيَقُولَ شَيْءٌ غَيْرُهُ، فَلَمَّا اسْتَضَاءَ لَنَا، قُلْنَا: قَدْ أَضَاءَ لَنَا حَتَّى اسْتَضَأْ نَاهِي، فَبِهَذَا تَسْتَبِّصُ أَمْرَاهُ.

فَالْعِمَرَانُ: يَا سَيِّدِي، فَإِنَّ الَّذِي كَانَ عِنْدِي أَنَّ الْكَائِنَ قَدْ تَغَيَّرَ فِي فِعْلِهِ عَنْ حَالِهِ بِخَلْقِهِ الْخَلْقِ، فَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْلَثْ يَا عِمَرَانُ فِي قَوْلِكَ: إِنَّ الْكَائِنَ يَتَغَيَّرُ فِي وَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ حَتَّى يُصِيبَ الدَّازَّ مِنْهُ مَا يُعَيِّرُهُ، يَا عِمَرَانُ هَلْ

عِمَرَانُ پَرْسِيد: او چیست؟ حضرت فرمودند: نور است، به این معنی که مخلوقاتش را - چه از اهل آسمان باشد چه از اهل زمین - هدایت می کند و بجز بیان و اثبات وحدانیت او بیان چیزی دیگر بر من واجب نیست.

عِمَرَانُ پَرْسِيد: آیا مگر اینطور نیست که قبل از آفرینش ساکت بوده، سپس به نطق آمده است؟ حضرت فرمودند: سکوت در جائی معنی دارد که قبل از نطقی در بین باشد، به عنوان مثال، در مورد چراغ «ساکت» گفته نمی شود.

و نیز در مورد کار چراغ، گفته نمی شود: «چراغ در خشید»، زیرا «نور» و «در خشش»، «کار» و «وجود» ای از چراغ نیستند بلکه چیزی جز چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی شوند و خود چیزی جز نور نیستند، پس هنگامیکه ما را روشنی می بخشد، گوئیم از برای ما روشن شد و ما روشنی چشیم، و تو بآن روشنی امر خود را می بابی، در کار خویش بینا میگردی.

عِمَرَانُ گفت: من گمان می کردم، خالق با آفریدن مخلوقات و تغییری که در کارش ایجاد می شود از حالت خود دگرگون می گردد، حضرت فرمودند:

تَجِدُ النَّارَ تُغْيِرُهَا تَغْيِيرُ نَفْسِهَا؟ وَ هَلْ تَجِدُ الْحَرَارَةَ تُخْرِقُ نَفْسَهَا؟ أَوْ هَلْ رَأَيْتَ
بَصِيرًا قُطُّ رَأَى بَصَرَهُ؟ قَالَ عِمْرَانٌ: لَمْ أَرَهُذَا.

أَلَا تُخْبِرُنِي يَا سَيِّدِي أَهُوَ فِي الْخَلْقِ؟ أَمِ الْخَلْقُ فِيهِ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:
جَلَّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ، لَيْسَ هُوَ فِي الْخَلْقِ، وَلَا الْخَلْقُ فِيهِ، تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ، وَ
سَأَعْلَمُكَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَلَا قُوَّةً إِلَّا بِاللَّهِ، أَخْبَرْنِي عَنِ الْمِرَأَةِ أَنْتَ فِيهَا أُمٌّ هِيَ فِيهَا؟
فَإِنْ كَانَ لَيْسَ وَاحِدًا مِنْكُمَا فِي صَاحِبِهِ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ اسْتَدَلْتَ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ يَا
عِمْرَانُ، قَالَ: بِصَوْءِ بَيْتِنِي وَ بَيْتِهِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَرَى مِنْ ذَلِكَ
الصَّوْءِ فِي الْمِرَأَةِ أَكْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِي عَيْنِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:
فَأَرَاهُ، قَلَمْ يُعِزِّ جَوَابًا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلَّا أَرَى النُّورَ إِلَّا وَقَدْ دَلَّكَ، وَ دَلَّ الْمِرَأَةُ
عَلَى أَنْفُسِكُمَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي وَاحِدٍ مِنْكُمَا، وَ لِهُذَا أُمَّاثَلٌ كَثِيرَةٌ غَيْرُهَا، لَا

سخن محالی گفتی که موجود تغییر می کند، مگر اینکه چیزی آنرا تغییر دهد،
آیا دیده‌ای که تغییر آتش آنرا تغییر دهد؟ یا تا حال دیده‌ای که حرارت خودش
را بسوزاند؟ یا هیچ دیده‌ای که شخص بینا، بینائی خود را بینند؟

عمران گفت، نه، ندیده‌ام، حال بفرمانید آیا او در مخلوقات است یا
مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمودند: او برتر از این حرفه است، نه او در
مخلوقات است و نه مخلوقات در اویند، والاتر و برتر از این حالت است، حال به
حول و قوَّةِ الْهَمَّ برایت توضیح خواهم داد، بگو ببینم آیا تو در آینه هستی یا آینه
در تو؟ اگر هیچ‌کدام در دیگری نیستید چگونه خودت را در آینه می بینی؟
گفت، توسط نوری که بین من و آن هست، حضرت فرمودند: آیا آن نور را
بیشتر از آنچه در چشم خود می بینی - در آینه می بینی؟ گفت: بله، حضرت
فرمودند: به ما نشانش بده، عمران جوابی نداد، حضرت فرمودند: از نظرِ من،
نور بدون اینکه در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده
است، این موضوع مثالهای دیگری هم دارد که جاہل را در آنها راهی نیست،

يَحْدُثُ الْجَاهِلُ فِيهَا مَقْالًا، وَإِلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى.

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى الْمَأْمُونِ، قَالَ: الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ، قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي لَا تَقْطَعْ عَلَيَّ مَسْلَتِي، فَقَدْ رَقَ قَلْبِي، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُصَلِّي وَنَعُودُ.

فَنَهَضَ وَنَهَضَ الْمَأْمُونُ، فَصَلَّى الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا، وَصَلَّى النَّاسُ خارِجًا خَلْفَ مُحَمَّدِبْنِ جَعْفَرٍ، ثُمَّ خَرَجَا، فَعَادَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَجْلِسِهِ، وَدَعَا بِعِمْرَانَ، قَالَ: سَلِّي عِمْرَانَ، قَالَ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، هَلْ يُوَحَّدُ بِحَقِيقَةٍ أَوْ يُوَحَّدُ بِوَضْفِ؟ قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ الْمُبِيدَ الْوَاحِدُ الْكَائِنُ الْأَوَّلُ، لَمْ يَزَكْ وَاجِدًا لَا شَيْءَ مَعَهُ، فَرِدًا لَا ثَانِيَ مَعَهُ، لَا مَعْلُومًا وَلَا مَجْهُولًا، وَلَا مُحْكَمًا وَلَا مُتَشَابِهًا، وَلَا مَذْكُورًا وَلَا مَنْسَيَا، وَلَا شَيْئًا يَقْعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مِّنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَهُ، وَلَا مِنْ وَقْتٍ كَانَ، وَلَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ، وَلَا

خداؤند را داستان بالاتر است.

سپس رو به مأمون نموده، فرمودند: وقت نماز شده است، عمران گفت:

مولای من، سؤال مرا قطع نکن، دلهم نرم شده است! فرمودند: نماز میگذاریم و باز می گردیم، سپس برخاستند و مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل (اندرونی) نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن جعفر (عموی حضرت) در بیرون نماز گزارندند، سپس بیرون آمدند و به جای خود بازگشتد و عمران را فرانخوانده، فرمودند: سؤالهایت را عنوان کن، گفت: بفرمائید:

آیا یکتاشی خداوند به حقیقت درک میشود یا از روی وصف؟ حضرت فرمودند: خداوند ایجاد کننده یکتا، همان موجودی که از اول بوده است، همیشه یکتا بوده بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، تک است و دومی ندارد، نه معلوم است و نه مجھول، نه محکم است و نه متشابه، نه در یادهاست و نه فراموش شده، و نه چیزی است که نام چیز دیگری از اشیاء غیر از خودش بر او نهاده شود، اینطور نیست که از وقتی (خاص) موجود شده باشد، و تا وقت

بَشِّيْءُ قَامَ، وَلَا إِلَى شَيْءٍ يَقُومُ، وَلَا إِلَى شَيْءٍ اسْتَنَدَ، وَلَا فِي شَيْءٍ
اسْتَكَنَ، وَذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ، وَمَا أَوْفَقَتْ عَلَيْهِ مِنْ الْكُلِّ
فَهِيَ صِفَاتُ مُحَمَّدَ، وَتَرْجِمَةُ يَقْهَمُ بِهَا مِنْ فَهْمٍ.

وَاعْلَمُ أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَالْمَشِيشَةَ وَالْإِرَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَأَسْمَاؤُهَا ثَلَاثَةٌ، وَ
كَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَإِرَادَتِهِ وَمَشِيشَتِهِ الْحُرُوفُ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ
ذَلِيلًا عَلَى كُلِّ مُدْرَكٍ، وَفَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ. وَبِتِلْكَ الْحُرُوفِ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ
إِسْمٍ، حَقًّا وَبَاطِلًّا، أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ، أَوْ مَعْنَى أَوْ غَيْرِ مَعْنَى، وَعَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ
الْأُمُورُ كُلُّهَا، وَلَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنَى -غَيْرَ أَنْفُسِهَا- يَسْنَاهِي، وَ
لَا وُجُودَ لَهَا لِآنَهَا مُبْدَعَةٌ بِالْإِبْدَاعِ، وَالنُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلٍ اللَّهُ الَّذِي

(معینی) باقی بماند، یا قائم به چیز دیگر بوده باشد، و یا تا مرز چیز دیگری
برپا باشد، به چیزی تکیه نکرده، و در چیزی پنهان نشده است، و اینها همه قبل
از خلقت خلق است، چون چیزی غیر از خودش نبوده است و هر صفتی بر او
قرار دهی همگی صفاتی است حادث و ترجیحاتی است که موجب فهمیدن
می شود.

و بدان که ابداع، مشیت و اراده اسه اسم برای یک چیز هستند، و اولین
ابداع، اراده و مشیت او، حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و
راهنمایی بر هر مدرک، و روشنگری بر هر امر مشتبهی نمود، و به وسیله آن
حروف هر چیز اعم از حق و باطل، فعل و مفعول، یا معنی و غیر معنی از هم
 جدا و شناخته می شود، و همه امور بر آنها جمع شده است، و در آفرینش این
حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها، قرار نداد، زیرا
آنها با ابداع و ایجاد، بوجود آمده اند، و نور، در اینجا، اولین فعل خداست،
خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف از آن فعل، به فعلیت
رسیده اند، و آنها حروفی هستند که اساسی گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی

هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفَعْلِ، وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا مَدَارُ الْكَلَامِ، وَ الْعِبَاراتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمَهَا خَلْقَهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفًا، فَمِنْهَا ثَمَانِيَّةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا تَدْلُّ عَلَى لُغَاتٍ -العَرَبِيَّةِ، وَ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا، تَدْلُّ عَلَى لُغَاتٍ -السَّرِّيَّانِيَّةِ وَ الْعِبْرَانِيَّةِ، وَ مِنْهَا خَمْسَةٌ أَخْرُوفٌ مُتَحَرِّقَةٌ فِي سَائِرِ الْلُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لِأَفَالِيمِ الْلُّغَاتِ كُلِّهَا، وَ هِيَ خَمْسَةٌ أَخْرُوفٌ تَحَرَّقُ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا مِنَ الْلُّغَاتِ، فَصَارَتِ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفًا ، فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلَفَةُ فَبِحُجْجٍ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرُ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ، ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدِ إِخْصَائِهَا وَ إِحْكَامِ عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ كَفَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «كُنْ فَيَكُونُ» وَ «كُنْ» مِنْهُ صُنْعٌ وَ مَا يَكُونُ بِهِ الْمَضْنُوعُ، فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْإِبْدَاعُ، لَا وَزْنَ لَهُ، وَ لَا حَرْكَةً وَ لَا سَمْعٍ وَ لَا نَوْنَ وَ لَا حَسْنٍ، وَ الْخَلْقُ الْثَّانِي الْحُرُوفُ، لَا وَزْنَ لَهَا وَ لَا لَوْنَ، وَ

از خداوند است که به خلق خود آموخته است، این حروف، سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای (لهجه‌های) عربی است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف، نشانگر زبانهای سریانی و عبری است، و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلفه زبانها، متفرق و پراکنده است، و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده‌اند، که در نتیجه حروف سی و سه حرف شد، و این پنج حرف، به دلائلی است که بیش از آنچه گفتیم جایز نیست ذکر شود. سپس حروف را بعد از احصاء نمودن و شمردن آنها «فعل» خود نمود، مثل این آیه شریفه: «كُنْ فَيَكُونُ» (موجود شو، او نیز موجود شد)، «كُنْ» صفت و خلقت خداست، و آنچه که از آن ایجاد می‌شود، مصنوع و مخلوق است، اوّلین خلقت خداوند -عز و جل - ابداع است.

بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حس نیست،

هی مسموّعهٔ موصوّفه، غیر منظور إلیها، و الخلقُ الثالثُ مَا کانَ مِنَ الأنواعِ کلّها
محسوساً ملموساً، ذاتي منظوراً إلیها، والله تبارک و تعالیٰ سابق لابداع لأنّه
لئنْ قبّلهُ عزّ و جلّ شيءٌ، و لا کانَ معهُ شيءٌ، والإبداع سابق للحروف،
والحروف لا تدلُّ على غير نفسها.

فَالْمَأْمُونُ: وَ كَيْفَ لَا تَدْلُّ عَلَى غَيْرِ أَنفُسِهَا؟ فَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّ
الله تبارک و تعالیٰ لَا يجتمع مِنْهَا شَيْئاً لِغَيْرِ مَعْنَى أَبَداً، فَإِذَا أَلْفَ مِنْهَا أَخْرُوفاً،
أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سَيْتَهُ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقْلَهُ، لَمْ يُؤْلِفْهَا بِغَيْرِ مَعْنَى، وَ لَمْ يَكُنْ
إِلَّا لِمَعْنَى مُحْدَثٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئاً، فَالْعِمْرَانُ: فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ؟
فَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوْجَهُ ذَلِكَ وَ بَيْانُهُ: أَنَّكَ تَذَكَّرُ الْحُرُوفَ إِذَا
لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنفُسِهَا، ذَكَرَهَا فَرْدًا، فَقُلْتَ: أَبْ تَ ثَجَ حَخَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى

دو مین مخلوق، حروفند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن
هستند ولی قابل دیدن نیستند، سومین مخلوق چیزی است از همه انواع
محسوس ملموس، قابل چشیدن و قابل دیدن است، و خداوند تبارک و تعالیٰ
قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند -عز و جل- و همراه او چیز دیگری
نبوده است، و ابداع قبل از حروف بوده است و حروف چیز دیگری غیر از خود
را نشان نمی دهند.

مأمون سؤال کرد: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟
حضرت فرمودند: زیرا، خداوند تبارک و تعالیٰ آنها را برای معنی کنار هم جمع
می کند، وقتی چند حرف از آنها را مثلاً چهار حرف یا پنج یا شش یا بیشتر با
کمتر را در کنار هم قرار می دهد، برای معنایی است مُحْدَث و جدید که قبل
نبوده است، عمران پرسید: ما چگونه می توانیم این مطلب را (بهتر) بفهمیم؟
حضرت فرمودند: توضیح این مطلب چنین است که وقتی مقصود تو از این
حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگری، آنها را جدا جدا ذکر می کنی و
میگوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود

آخرها، فلهم تَعْدُلُها مَعْنَى غَيْرِ أَنفُسِهَا، وَإِذَا أَفْتَهَا وَجَمَعْتَ مِنْهَا أَخْرُوفاً، وَجَعَلْتَهَا أَسْمَاً وَصِفَةً لِمَعْنَى مَا ظَلَبْتَ وَوَجَهَ مَا عَنِيتَ كَانَتْ ذَلِيلَةً عَلَى مَعْانِيهَا، دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا، أَفَهَمْتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ، وَلَا أَسْمٌ لِغَيْرِ مَعْنَى، وَلَا حَدٌ لِغَيْرِ مَحْدُودٍ، وَالصَّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدْلُّ عَلَى الْكَمالِ وَالْوُجُودِ، وَلَا تَدْلُّ عَلَى الْإِحْاطَةِ كَمَا تَدْلُّ الْمُحْلُوذُ الَّتِي هِي التَّرْبِيعُ وَالتَّشْلِيثُ وَالتَّسْدِيسُ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تُدْرِكُ مَعْرِفَتُهُ بِالصَّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ، وَلَا تُدْرِكُ بِالْتَّحْدِيدِ بِالْكَثُولِ وَالْعَرْضِ وَالْقِلَّةِ وَالْكُثْرَةِ وَاللَّوْنِ وَالْوَزْنِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَلَنْ يَحْلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَتَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسُهُمْ بِالْفُرْوَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا، وَلَكِنْ يُدْلِلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَتُدْرِكُ بِأَسْمَائِهِ وَيُسْتَدِلُّ عَلَيْهِ

این حروف در آنها نمی یابی، اما وقتی آنها را کنار هم بگذاری و اسم و صفت برای معنی مورد نظر خود بسازی، نشانگر معنی و موصوف خود خواهد بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بل بِلْمَرْجِعِيَّةِ تَكَوَّنُ مِنْ حَدَادَةِ سَدِي

و بدان که صفت نمی تواند بدون موصوف باشد و نیز اسم بدون معنی، و حد بدون محدود نخواهد بود، و صفات و اسماء همگی دال بر کمال وجود هستند؛ او به مانند حدود، مثل تربیع (چهارتایی نمودن)، تثلیث (ستایی نمودن)، و تسدیس (ششتایی نمودن)، دلالتی بر احاطه و فراگیری ندارند، زیرا معرفت خداوند به وسیله صفات و اسماء درک می شود و با حد قراردادن توسط طول و عرض، قلت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند - جل و تقدس - مصدق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود، او را (تواسط این حدود) بشناسند.

و این مطلب، بالضرورة، از گفته ها و دلائل ما ثابت می شود، لکن صفات خدا، دال بر خداوند هستند.

و او با اسماء خویش درک می گردد، و با وجود مخلوقات بر وجود او

بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَخْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُرْتَادُ إِلَى رُوْيَاةِ عَيْنٍ وَلَا اسْتِمَاعٍ أُدْنِي وَلَا لَمْسٍ كَفٌ وَلَا إِحْاطَةٍ بِقَلْبٍ، وَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ تَنَاؤهُ لَا تَدْلُّ عَلَيْهِ، وَأَسْمَاؤهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ، وَالْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تُدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ، كَانَتِ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ، فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذِلِكَ لِكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ، لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَأَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ، أَفَهْمَتْ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، زَدْنِي.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ وَقُولَّ الْجُهَالِ مِنْ أَهْلِ الْعُمَى وَالْفَسَالِ الَّذِينَ يَرْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَتَعَالَى - مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ فِي الشَّوَّابِ وَالْعِقَابِ، وَلَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلظَّاغَةِ وَالرَّجَاءِ، وَلَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ - غَرَّ وَجَلَّ - نَفْصُنْ وَاهْتِضَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَدًا، وَلَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَعَمُوا وَصَمُوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ غَرَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ كَانَ فِي

استدلال می توان کرد، به گونه ای که انسان طالب (حقیقت) نیازی به دیدن با چشم یا شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت.

مَرْجِعُهِ تَكْوِينُهِ حِلْمُ حَسَدِي

وَأَكْرَ صَفَاتٍ وَأَسْمَاءَشِ نَشَانَگَرٌ أَوْ نَبُودٌ، وَعِلْمٌ مَخْلُوقٌ مَعْنَىٰ أَوْ رَا درَكْ نَمِيَ كَرَدٌ، مَخْلُوقٌ أَسْمَاءٌ وَصَفَاتٌ أَوْ رَا مَنِيَ پَرْسِتِيدٌ، نَهْ مَعْنَىٰ أَوْ رَا، وَأَكْرَ غَيْرَ از آن بَودٌ، مَعْبُودٌ يَكْتَا غَيْرَ از «اللَّهُ» بَودٌ، زَيْرَا أَسْمَاءٌ وَصَفَاتٌ غَيْرَ از اَوْ هَسْتَنَدٌ، آيَا فَهْمِيدِي؟ گفت: بله، بِيَشْتَرْ تَوْضِيْح بَدْهِيدٌ.

حضرت فرمودند: مبادا سخنای جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آری، همان کسانی که گمان دارند که خداوند برای ثواب و عقاب، در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان، حضور ندارد، و حال آنکه اگر قرار بود حضور خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، ولی این افرادی که چنین پنداری دارند، به سرگردانی دچار گشته اند و ندانسته، نسبت به حق کور و کر گشته اند و این آیه شریفه، به این مطلب اشاره دارد:

هَذِهِ أَعْمَى فِيهُو فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ، وَقَدْ عَلِمَ دَوْلُوا الْأَلْبَابُ أَنَّ الْإِسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا هُنَاءُ، وَمَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَظَلَّبَ وُجُودَهُ وَإِدْرَاكَهُ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا، لَمْ يَرْدَدْ مِنْ عِلْمٍ ذَلِكَ إِلَّا بَعْدًا، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَيَعْلَمُونَ وَيَفْهَمُونَ.

فَلَمَّا سَمِعَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْابْدَاعِ، أَخْلُقُ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلْقٍ؟ قَالَ الرَّحْمَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ خَلْقٌ سَاكِنٌ، لَا يُدْرِكُ بِالسُّكُونِ، وَإِنَّمَا صَارَ خَلْقًا، لِأَنَّهُ شَيْءٌ مُخْدَثٌ، وَاللَّهُ تَعَالَى الَّذِي أَخْدَثَهُ، فَصَارَ خَلْقًا لَهُ، وَإِنَّمَا هُوَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَخَلْقُهُ. لَا ثَالِثٌ يَتَّهِمُهَا وَلَا ثَالِثٌ غَيْرُهُمَا، فَمَا خَلَقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَمْ يَعْدَ أَنْ يَكُونَ خَلْقَهُ، وَقَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَمُتَحَرِّكًا وَمُخْتَلِفًا

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (و هر کس در این جهان کور باشد ، در آخرت نیز کور است و گمراهتر - سوره إسراء آیه ۷۲) منظور از کوری در این آیه ، کوری از حقائق است ، و عاقلان می دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آنچه در این جهان است ، و هر کس بخواهد با آراء خویش و از پیش خود ، به آن عالم گردد و آن را درک نماید ، با این کار فقط از درکی آن حقائق فاصله می گیرد ، زیرا خداوند ، علم آن را نزد کسانی قرار داده است ، که عاقل اند و عالم ، و اهل فهم می باشند .

عمران گفت: برایم بگوئید آیا «ابداع» مخلوق است یا غیر مخلوق؟ حضرت فرمودند: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی شود ، و بدین جهت مخلوق است که: شیء ای است پدید آمده و مُخْدَثُ، و خداوند است که او را ایجاد نموده و پدید آورده ، و در نتیجه او «مخلوق» شده است ، و به عبارت دیگر ، خداوند است و مخلوقاتش ، چیز سومی در این میان نیست ، آنچه را خداوند خلق نماید ، از مخلوق بودن سر باز نمی زند ، و خلق خداوند یا ساکن

وَ مُؤْتَلِفًا وَ مَعْلُومًا وَ مُتَشَابِهًا، وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.
وَ أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مَا أُوجَدَتْكَ الْحَوَاسُ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرَكُ لِلْحَوَاسِ، وَ كُلُّ حَاسَةٍ
تَدْلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهَا فِي إِذْرَاكِهَا، وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقُلْبِ يَحْمِلُ
ذَلِكَ كُلَّهُ.

وَ أَعْلَمُ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لَا تَحْدِيدٍ، خَلْقٌ خَلْقًا مُقَدَّرًا
بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ، وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ، التَّقْدِيرُ وَ الْمُقَدَّرُ، وَ لَيْسَ فِي
كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا وَزْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرَكُ بِالْآخَرِ، وَ جَعَلَهُمَا
مُدْرَكَيْنِ بِتَقْسِيمِهِمَا وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِتَقْسِيمِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ
الْدَلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِيَ مَعْنَى
يُقْيِيمُهُ وَ لَا يَعْضُدُهُ وَ لَا يُكِنْهُ، وَ الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ

است یا متحرک، یا مختلف یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، و هر آنچه،
حد پذیرد، مخلوق خداوند - عز و جل - است.

و بدان هر آنچه که حواس است آن را ایجاد کنند، معنای است که با حواس
قابل درک است، و هر حسی، نشانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش
برایش قرار داده است، و فهم از قلب سرچشمہ می گیرد.

و بدان، آن یکتایی که همیشه برپا است بدون هیچ اندازه و حدودی،
مخلوقی با اندازه و حد (مشخص) آفرید، و آنچه را که آفرید، دو چیز بود: اندازه
و چیز با اندازه و هیچکدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، و یکی را
وسیله ادراک دیگری قرار داد، و آن دورا آنگونه قرار داد که به خودی خود درک
شوند و چیزی را به صورتی تک، و قائم به خود، نه غیر از خود نیافرید، چون
می خواست راهی برای استدلال بر وجود خویش و اثبات آن، قرار دهد.

خداؤند، تک است و یکتا، دو می ندارد که آن دو می بخواهد او را برپا نگاه
دارد و گمکش کند و یا او را حفظ کند و مصون بدارد، ولی مخلوقات با اذن و
خواست خداوند، بعضی بعض دیگر را حفظ می کنند و نگاه می دارند، مردم

مَشِيشِيْهِ، وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّىٰ تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا
الْخَلاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِصِفَةِ أَنفُسِهِمْ، فَأَزَادُوا مِنَ
الْحَقِّ بُعْدًا، وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا الْمَخْلُوقَنَ بِصِفَاتِهِمْ، لَقَالُوا
بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَّا اخْتَلَفُوا، فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا، وَ اللَّهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَشْهُدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ، وَ لَكِنْ بَقِيَّتْ لِي مَسَأَلَةُ،
قَالَ: سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ، قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ وَ هَلْ يُجِيزُ بِهِ
شَيْءٌ؟ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَىٰ شَيْءٍ؟ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَىٰ شَيْءٍ؟ قَالَ الرَّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرُكَ يَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ مِنْ أَغْمَضِ مَا يَرِدُ

در این مسأله با یکدیگر اختلاف کردند، تا آنجا که به سرگردانی و حیرت
افتادند، و با استفاده از تاریکی، در صدد رهایی از تاریکی برآمدند، چون
خداآوند را با اوصاف خودشان وصف کردند (و در نتیجه به جای هدایت یافتن
و به منزل مقصود رسیدن، به گمراهی افتادند) و از حق دور شدند، و اگر
خداآوند را با صفات خود خدا و مخلوقات را نیز با صفات خودشان وصف
می کردند، به صواب سخن گفته بودند و دچار اختلاف نمی گشتند، ولی از
آنجا که به دنبال چیزی رفته باشد که در آن سرگردان می شدند، در آن گرفتار آمدند و
خداآوند هر آنکس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او همانگونه است که وصفش
نمودی، ولی سؤال دیگری برایم باقی مانده است.

حضرت فرمودند: سؤال کن ، عمران پرسید : (خدا) حکیم در چه
چیزی قرار دارد؟ و آیا چیزی او را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی (یا جائی)
نه چیزی دیگر (یا جای دیگر) تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟
حضرت فرمودند: این مطلب از پیچیده ترین نکاتی است که مورد سؤال مردم

عَلَى الْخَلْقِ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ لَئِنْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَقَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ عِلْمُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أُولُوا الْعَقْلِ الْمُنْصِفُونَ، أَمَّا أَوْلُ ذِلِكَ، فَلَوْ كَلَّا نَخْلُقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةِ مِنْهُ، لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَيْهِ إِلَى ذِلِكَ، وَ لِكَثِيرٍ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَةٍ وَ لَمْ يَرَأْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ، إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمْسِكُ بَعْضَهُ بَعْضًا، وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ، وَ اللَّهُ - جَلَّ وَ تَعَالَى - يُقْدِرُهُ يُمْسِكُ ذِلِكَ كُلَّهُ، وَ لَئِنْ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يَوْدُهُ حِفْظُهُ، وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ، وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذِلِكَ؟ إِلَّا اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنِ اطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَمْرِهِ وَ خَرَازِيهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ، وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلْمَحُ البَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ، إِذَا شَاءَ شَيْئًا

می باشد، و کسانی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم (یا فهم) هستند آنرا نمی فهمند، و در مقابل، عقلاً منصف از درگ آن عاجز نیستند، پس خوب در جوابِ مَنْ دَقَّتْ كَنْ وَ آن را بفهم ای عمران:

اما نکته اول آن: اگر (خداوند) مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود، جائز بود که بگوئیم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می‌دهد چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیزی، **إلا** اینکه مخلوقات یکدیگر را نگاه می‌دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می‌شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می‌دارد، و نه در چیزی داخل می‌شود، و نه از چیزی خارج می‌گردد، و نه نگاهداری آنها او را خسته و ناتوان می‌سازد، و نه از نگاهداری آنها عاجز است، و هیچیک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی‌داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مُطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواص و آشنا یان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، دستور او هر یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می‌آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيشِتِهِ وَإِرَادِتِهِ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِّنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ
مِنْ شَيْءٍ، وَلَا شَيْءٌ أَبْعَدُ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ، أَفَهَمْتَ يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي
قَدْ فَهَمْتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفَتْهُ وَوَحْدَتْهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَدِينُ الْحَقِّ، ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَأَسْلَمَ.

قال الحسن بن محمد التوفقي: قلما نظر المتكلمون إلى كلام عمران-
الصابي و كان جديلاً لم يقطعه عن حجته أحد منهم فقط، لم يذن من الرضا
عليه السلام أحد منهم ولم يسألوه عن شيء، وأمسينا، فنهض المأمومون والرضا
عليه السلام، فدخلوا وانصرف الناس.

و كنعت مع جماعة من أصحابنا، إذ بعث إلى محمد بن جعفر، فأتته، فقال
لي: يا توفقي ألم رأيت ما جاء به صديقك؟ لا والله ما ظنت ألا علي بن موسى

او می گوید: موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود
می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ
چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟! گفت: بله
سرورم، فهمیدم، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همانگونه است که توضیح
دادی و به یکتایی وصفش نمودی، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به
نور هدایت و دین حق مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجدہ افتاده اسلام
آورد.

حسن بن محمد توفیقی گوید: وقتی سایر متكلمين، عمران صابي را چنین
دیدند - با آنکه بسیار سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده
بود - هیچ کس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سوالی
نکردند؛ کم کم مغرب درآمده و مامون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته به داخل
رفتند، و مردم نیز متفرق شدند، من نیز با عده‌ای از دوستان و هم مسلکان
خودمان، نشسته بودیم که محمد بن جعفر را احضار کرد، به نزد او رفتم،

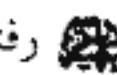
الرَّضَا لِخَاصٍ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قُطُّ، وَلَا عَرَفْنَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَكَلِّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ، قُلْتُ: قَدْ كَانَ الْحَاجُ يَأْتُونَهُ فِي سَأْلَوَنَةٍ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فِي جِبِيلِهِمْ، وَرُبَّمَا كَلَمَ مَنْ يَأْتِيهِ بِحَاجَةٍ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ تَخْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فِي سَمَّةٍ أَوْ يَقْعُلَ بِهِ بَلَيْهِ، فَأَشِرَّ عَلَيْهِ بِالْأَقْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، قُلْتُ: إِذَا لَا يَقْبِلُ مِنِّي، وَمَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا امْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ عِلْمٍ أَبَاهُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: إِنَّ عَمَّكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَأَحَبَّ أَنْ تُمْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لِخَصَالٍ شَيْئًا. فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَغْرَقَنِي بِهِ لَمَّا كَرِهَ ذَلِكَ؟ يَا

گفت: ای نوغلی دیدی دوستت چه کرد؟ بخدا قسم، گمان نداشتم که علی بن موسی الرضا توان غور و غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را اینگونه نمی‌شناختیم که در مدینه از «کلام» صحبت کند یا علماء «کلام» براوگرد آیند. من گفتم: ولی حجاج نزد او می‌آمدند و مسائل مختلفی در مورد حلال و حرام از او سؤال می‌کردند و جواب می‌گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می‌کردند، محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد! می‌ترسم این مرد بر او حسد و رزد و او را مسحوم نماید، یا بلاشی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می‌خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش عليهم السلام چیزی می‌داند یا خیر؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو: عمومیت به عمل مختلفی از این موضوع خوش نمی‌آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.

وقتی به منزل حضرت بازگشتم، پیام عمومیشان محمد بن جعفر را رساندم و کلمات او را بانحضرت گفتم، امام تبسمی کرده فرمودند: خدا عمومیم را حفظ کند، او را خوب می‌شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است؟ بعد

عَلَامُ صِرْ إِلَى عِمَرَانَ الصَّابِيِّ فَأَتَيْنِي بِهِ، قَلَّتْ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَغْرِفُ مَوْضِعَةَ وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْرَانِنَا مِنَ الشِّيعَةِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَا بَأْسَ، قَرَبُوا إِلَيْهِ دَائِبَةً فَصَرَرْتُ إِلَى عِمَرَانَ فَأَتَيْشَهُ بِهِ فَرَحَبَ بِهِ، وَدَعَا بِكِشْوَةَ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ، وَحَمَلَهُ وَدَعَا بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَصَّلَهُ بِهَا، قَلَّتْ: جُعِلْتُ فِدَاكَ حَكِيمٌ فَقُلَّ جَذِيدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَكَذَا نُحِبُّ، ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعَشَاءِ، فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَأَجْلَسَ عِمَرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَغْنَا، قَالَ لِعِمَرَانَ: إِنْصَرِفْ مُصَاحِبًا وَبَكْرًا عَلَيْنَا نُظْعِمُكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ، فَكَانَ عِمَرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَيَنْتَطِلُ أَفْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنِبُوهُ، وَوَصَّلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَأَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالًا وَحَمَلَهُ، وَوَلَاهُ

گفت: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم: فدایت شوم، من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمودند: عیسی ندارد، مرکبی به او بدھید تا سوار شود.

من به نزد عمران رفتم و او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و به عنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مثل جدت امیر المؤمنین  رفتار کردید، حضرت فرمود: اینگونه دوست داریم، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل برگرد و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدھیم. بعد از این قضیه، متکلمین از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله آنان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه بالآخره از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا  او را مأمور صدقات بلخ نمودند^(۱) و از این

۱- حضرت در موقع قبولی ولایت عهدی شرط کرده بودند که در امور دولتشی و عزل و نصب اشخاص دخالت نکنند، لذا نصب عمران صابی به عنوان مأمور صدقات از طرف دولت، مورد تردید است. پس مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام  است.

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقَاتٍ بَلْغَ فَاصَابَ الرَّعَائِبَ.

۱۳

* (باب في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع سليمان المروزي متكلم) *

* (خراسان عند المأمون في التوحيد) *

۱- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَخْمَدَ الْفَقِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ بْنِ صَدَقَةَ الْقَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنُ عَمْرَنْ عَبْدِالعزِيزِ الْأَنْصَارِيُّ الْكَعْجِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ التَّوْفِيقِيَّ يَقُولُ: قَدِيمٌ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُشَكِّلُ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَ وَصَلَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ عَمِيِّ عَلَىٰ بْنَ مُوسَى الرَّضَا قَدِيمٌ عَلَيَّ مِنَ الْجِهَازِ وَ هُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَ أَضْحَابَهُ، فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ لِمُنَاظَرَتِهِ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشَأَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيَتَقْصُّ عَنْهُ الْقَوْمُ إِذَا كَلَمَنِي، وَ لَا يَجُوزُ إِلَاستِقْصَاءُ

مرکز تحقیقات و تدویر اسلامی

راه به منافع زیادی دست یافت.

باب

در باره مناظره حضرت رضا - عليه السلام - با سلیمان مروزی - متکلم خراسان -
در مورد توحید ، در حضور مأمون

۱- از حسن بن محمد نویلی چنین نقل شده است که: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد ، مأمون او را احترام بسیار نمود و به او هدایایی داد و گفت: پسر عمومیم علی بن موسی الرضا از جهاز نزد من آمده است و عالم کلام و متکلمین را دوست دارد ، لذا مانعی ندارد که روز تریه برای مناظره با او نزد ما بیایی ، سلیمان گفت: يَا امِيرَالْمُؤْمِنِينَ! دوست ندارم در مجلس شما ، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم ، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد ، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل

عَلَيْهِ، قَالَ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا وَجَهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ، وَلَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطُّ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: حَسْبُكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، اجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْتِي وَخَلَّنِي إِثْنَاهُ وَالرَّبْمَ.

فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدِيمٌ إِلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ وَهُوَ وَاحِدُ خُرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ، فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَسْجُشَّمَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا فَعَلْتَ، فَنَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْوُضُوءِ، وَقَالَ لَهُ: تَقْدَمُونِي وَعِمْرَانَ الصَّابِيَّ مَعَنِّا، فَصَرَّتْ إِلَى الْبَابِ، فَأَخْذَهُ يَاسِرُ وَخَالِدٌ بَيْدِي، فَأَذْخَلَاهُ عَلَى الْمَأْمُونِ، فَلَمَّا سَلَّمَتْ، قَالَ: أَيْنَ أَخِي أَبُو الْحَسَنِ أَبْقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى؟ قَلَّتْ: خَلْفُتُهُ يَلْبِسُ ثِيَابَهُ وَأَمْرَتُهُ أَنْ تَقْدَمَ، ثُمَّ قَلَّتْ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلَاكَ مَعِي وَهُوَ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ: وَمَنْ عِمْرَانُ؟ قَلَّتْ: الصَّابِيُّ الَّذِي أَسْلَمَ

کنم، مأمون گفت: من فقط به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می دانستم به دنبالت فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و ادله او را زدنمایی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم رو برو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش.

مأمون کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: شخصی از اهل مرو - که در مباحث کلامی در خراسان تک است و برابر ندارد - نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد، نزد ما بیایید، حضرت برای وضو، برخاستند و به ما فرمودند: شما زودتر بروید، عمران صابی هم با ما بود، حرکت کردیم و به در اطاق مأمون رسیدیم، یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند، وقتی سلام کردم مأمون گفت: برادرم ابوالحسن کجاست؟ خداوند متعال او را حفظ فرماید، گفتم: وقتی ما می آمدیم مشغول پوشیدن لباس بودند، دستور دادند ما زودتر بیاییم، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران، ارادتمند شما نیز در بیرون خانه است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: صابی، که توسط شما

عَلَى يَدِكَ ، قَالَ: فَلَيَدْخُلْ، فَدَخَلَ فَرَحَبَ بِهِ الْمَأْمُونُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عِمَرَانَ لَمْ تَعْتَدْ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَقَنِي بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا عِمَرَانَ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُشَكِّلُ خُرَاسَانَ، قَالَ عِمَرَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ وَاحِدُ خُرَاسَانَ فِي الظَّرِيفَةِ وَ يُشَكِّرُ الْبَدَاءَ قَالَ: فَلِمَ لَا تُنَاطِرُهُ؟ قَالَ عِمَرَانُ، ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ؟ قَالَ عِمَرَانُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ: أَتَرْضَى بَابِي الْحَسَنِ وَ بِقَوْلِهِ؟ قَالَ عِمَرَانُ: قَدْ رَضَيْتُ بِقَوْلِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ أَخْتَجُ بِهَا عَلَى نُظَرَائِي مِنْ أَهْلِ الظَّرِيفَةِ.

قَالَ الْمَأْمُونُ؟ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجِرَا فِيهِ؟ قَالَ: وَمَا أَنْكَرْتُ مِنْ

مسلمان شد، گفت: داخل شود، عمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفته او را در محل مناسب جای داد، سپس گفت: اي عمران! نمردی تا بالأخره از بنی هاشم شدی! عمران گفت: سپاس خداوندی را که فرا تو سط شما تشرف عنایت فرمود، اي امیر، مأمون گفت: اي عمران! این سلیمان مروزی متکلم خراسان است، عمران گفت: اي امیر المؤمنین! او گمان می کند در خراسان از نظر بحث و مناظره تک است و «بداء» را نیز منکر است، مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ عمران گفت: این امر بستگی به خود او دارد، در این هنگام امام رضا علیه السلام وارد شدند و فرمودند: در باره آنچه صحبت می کردید؟ عمران گفت: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! این شخص سلیمان مروزی است، سلیمان (به عمران) گفت: آیا گفته ابوالحسن را درباره بداء قبول داری؟ عمران گفت: بله، به شرط اینکه دلیلی ارائه بدهند تا بتوانم بر امثال خودم در بحث پیروز شوم.

مائون گفت: يَا أَبَا الْحَسَنِ! در باره آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می کنند چه نظری دارید؟ حضرت فرمودند: اي سلیمان! چطور «بداء» را قبول

الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانُ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «أَوَ لَمْ يَرَ الإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلٍ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئاً» وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَهُوَ الَّذِي يَتَدْعُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» وَيَقُولُ: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» وَيَقُولُ: «وَبَدَا خَلْقَ الإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَآخَرُونَ مُرْجَحُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» وَيَقُولُ: عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْفَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ».

نداری؟ و حال آنکه خداوند می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلٍ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئاً» (آیا انسان نمی بیند که ما او را در گذشته آفریدیم و او هیچ نبود - [آیه لفظش در قرآن سوره مریم آیه ۶۷ بدین صورت است «أَوْ لَا يَذْكُرُ الإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ - الآية »]) و نیز می فرماید : « وَهُوَ الَّذِي يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ » (و او همان کسی است که خالقت را آغاز می کند (یا خلقت مخلوقات را آغاز می کند) سپس آنرا (یا آنان را) باز می گرداند - روم ۲۷) و نیز فرموده است: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بدید آورنده آسمانها و زمین [از هیچ]- بقره ۱۱۷) و نیز: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت می افزاید - فاطر ۱) و می فرماید: «بَدَا خَلْقَ الإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (خلقت انسان را از گل آغاز نمود - سجده ۷) و می فرماید: «وَآخَرُونَ مُرْجَحُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده‌اند ، یا آنان را عذاب می کند یا بر آنان لطف می کند و توبه‌شان را می پذیرد - توبه ۱۰۶) و نیز فرموده است: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْفَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (هیچ کس پیر و سالخورد نمی شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی گردد مگر اینکه در کتابی ثبت و ضبط است - فاطر ۱۱).

مترجم گوید: لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بَدَاء» بمعنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است میباشد و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست ، چون ذات باری تعالی را

محل حوادث دانستن است، و اين خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده‌اند و آنرا جایز نمی‌دانند، زیرا اين از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوئيم خداوند تصمیم بر کاري گرفته بوده و بعد صرف النظر کرده و تقدیر خود را تغیير داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است اين چنین چیزی نیست! و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلاں چنین کلامی کرده‌اند؛ از جمله ایشان شیخ طوسی میباشد که در *عدد الأصول* و *تفسیر تبیان*، و استادش سید مرتضی در «الذریعة إلى اصول الشریعة» و علامه حلی در *نهاية الأصول* در مقصد هشتم فصل اول بحث چهارم گفته است: «نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است۔ تا آنجا که گوید: (وَ الْبَدَأُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ دَلَّ عَلَى الْجَهْلِ أَوْ عَلَى الْقَبِيحِ وَ هُمَا مُحَالَانِ فِي حَقِيقَةِ تَعَالَى)»، و نظیر آن در *تفسیر مجمع البيان* و *تفسیر ابوالفتوح رازی* در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول *ابوالفتوح* ص ۴ و ۲۸۶ (طبع در ۱۳ مجلد). و اینکه پاره‌ای گفته‌اند: «مراد از «بداء» آنستکه خداوند حکمی کرده و میدانسته که در صورت پیدایش سببی آنرا تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نیز اینکه گفته‌اند: «دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صلة رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد» این درست نیست، زیرا اراده و مشیت و تقدیر و قضاء جائی بکار می‌رود که شرطش حاصل می‌شود، نه در آنجا که خداوند میداند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بَدَا إِلَيْهِ كَذَا» معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غصب و رضا و آسف که بخدا نسبت می‌دهیم است مثل آیه «فَلَمَّا آتَفُونَا

قال سُلَيْمَانُ: هَلْ رُوِيَتْ فِيهِ مِنْ آبائِكَ شَيْئاً؟ قَالَ: نَعَمْ، رُوِيَتْ عَنْ أَبِي-عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَنِينَ عِلْمًا مَخْرُونَا مَكْنُونَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ، وَعِلْمًا عَلَمَهُ مَلَائِكَةُ وَرَسُولُهُ، فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا يَعْلَمُونَهُ.

قال سُلَيْمَانُ: أُحِبُّ أَنْ تَرْزَعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ

أَنْتَقَمْنَا» وَآيَةٌ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَّهُمْ»، وَآيَةٌ «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» وَامثال این آیات که معنی آن معامله کردنی خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ بالله خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَمَكَرُوا مَكْرَا وَمَكْرُنَا» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی نیز لفظ «بَدَاءٍ» را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظری آنچه تحریر شد تأویل می نماید». (اقتباس از پاورپریهای مرحوم شعرانی بر شرح کافی ملا صالح مازندرانی).

باری سلیمان گفت: آیا در این باره، از پدران خود، روایت به شما رسیده است؟ فرمودند: بله، از حضرت صادق این روایت برایم نقل شده است که ایشان فرمودند: «خداوند دو علم دارد؛ علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی بجز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و بداء از آن علم نشأت می گیرد؛ و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علماء اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند».

سلیمان گفت: دوست دارم این مطلب را از کتاب خداوند برایم ارائه دهی، فرمود: خداوند به پیامبرش می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» (از آنان اعراض کن، مورد ملامت واقع نخواهی شد - ذاریات ۵۴) خداوند در ابتدا

بِمَلُومٍ» أَرَادَ هَلَاكَهُمْ، ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى، فَقَالَ: «وَذَكْرٌ فِي الْذِكْرِي تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: زِيَّنِي جَعَلْتُ فِدَاكَ! قَالَ الرَّضَا (عليه السلام): لَقَدْ
أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْنِي
مِنْ أَنْبَائِهِ أَنَّ أَخْبَرَ فُلَانَ الْمَلِكِ أَنِّي مَتَوْفِيٌ إِلَى كَذَا وَكَذَا، فَاتَّاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ فَدَعَ اللَّهَ
الْمَلِكَ وَهُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ، وَقَالَ يَارَبَّ أَجْلِنِي حَتَّى يَشْبُطَ طِفْلِي وَ
يَفْهُصِي أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ ذَلِكَ النَّبِيُّ: أَنَّ أَنْتَ فُلَانَ الْمَلِكِ فَأَعْلَمُهُ أَنِّي قُدْ
أَنْتَيْتَ أَجْلَهُ وَرِدْتُ فِي عُمُرِهِ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَارَبَّ
إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ
فَأَبْلَغْتَهُ ذَلِكَ، وَاللَّهُ لَا يُسَأَ عَمَّا يَفْعَلُ.

می خواست آنان را هلاک کند، سپس تصمیمش عوّض شد و فرمود: «وَذَكْرٌ
فِي الْذِكْرِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (تذکر بده، زیرا تذکر دادن برای مؤمنین نافع است -
ذاریات ۵۵) سليمان گفت: باز هم بفرمانید فدایت شوم! حضرت فرمودند: چهارم از پدرانشان علیه السلام از رسول خدا علیه السلام روایت کردند که: خداوند عز و جل
به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را
قبضی روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطلع
کرد، پادشاه بعد از شنیدن این خبر به دعا و تضرع پرداخت به نحوی که از روی
تحت خود به زمین افتاد، او از خداوند چنین درخواست کرد: خداوند! به من
مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهد، خداوند به آن پیامبر وحی
فرمود که: نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و
پانزده سال به عمر او اضافه کردم، آن پیامبر عرض کرد: خدا یا! تو خود می دانی
که من تا بحال دروغ نگفته ام، خداوند عز و جل به او وحی فرمود که: تو بنده ای
هستی مأمور، این مطلب را به او ابلاغ کن، خداوند در باره کارهایش مورد
سؤال واقع نمی شود.

لَمْ يُتَقْرَأْ إِلَى سُلَيْمَانَ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِكَ صَاحِبَتِ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ، قَالَ: أَعُوْدُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، وَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ؟ قَالَ: قَالَتِ الْيَهُودُ: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^١ يَعْنُونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ، فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا» وَلَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْبَدَاءِ، فَقَالَ: وَمَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنِ الْبَدَاءِ وَأَنْ يَقِنَ اللَّهُ قَوْمًا يُرْجِحُهُمْ لِأَمْرِهِ.

فَالَّتِي سُلَيْمَانُ: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، فِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلْتُ؟ قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرًّا أَوْ رِزْقٍ، فَمَا قَدَرَهُ فِي تِلْكَ الْلَّيْلَةِ فَهُوَ مِنْ

آنگاه حضرت رو به سلیمان نموده، فرمودند: گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر میکنی؟ سلیمان گفت: از چنین چیزی به خدا پناه می برم، مگر یهودیان چه می گویند؟ حضرت فرمودند: یهودیان می گویند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (دست خداسته است) منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی کند، خداوند هم در جواب می فرماید: «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا» (دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته هایشان - مائده ٦٤). و نیز عده ای از پدرم موسی بن جعفر علیهم السلام در باره بدای سؤال کردند، پدرم فرمودند: چطور مردم بدای را منکرند، و همچنین اینکه خداوند امر عده ای را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، منکر هستند؟

سلیمان گفت: آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم-قدر: ۱) در رابطه با چه موضوعی نازل شده است؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! در شب قدر، خداوند مقدرات امسال تا سال آینده را، از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی، همه را مقدّر می فرماید، آنچه را در آن شب مقدّر نماید، محتوم و قطعی است. سلیمان گفت: حال فهمیدم، فربانت گردم،

المَحْتُومُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: الآنَ قَدْ فَهَمْتُ، جَعَلْتُ فِدَاكَ، فَرَدْنِي.

قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مَوْقُوفَةً عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ، وَيَمْحُوا مَا يَشَاءُ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ، فَعِلْمٌ عَلَمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ، قَمَا عَلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ، فَإِنَّهُ يَكُونُ، وَلَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتُهُ وَلَا رُسُلُهُ، وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْرُونٌ لَمْ يُظْلِعْ عَلَيْهِ أَخْدًا مِنْ خَلْقِهِ، يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيَمْحُوا مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ، قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمَأْمُونِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أُنْكِرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ، وَلَا أُكَذِّبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا سُلَيْمَانُ سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَا لَكَ، وَعَلَيْكَ بِحُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ وَالْإِنْصَافِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ؟ قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

باز هم بفرمائید.

حضرت فرمودند: ای سلیمان! بعضی از امور، در نزد خدا است و منوط و موکول به اراده اوست، آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو می کند، ای سلیمان! علی^ع می فرمود: علم (خدا) دو نوع است، علمی که خداوند به ملائکه و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به ملائکه و پیامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و به خود و ملائکه و پیامبرانش خلاف نمی کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می باشد و آخدي از خلق را بر آن آگاه نساخته است، از ناحیه آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می اندازد و هر چه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو می کند و آنچه را بخواهد ثبت می نماید.

سلیمان به مأمون گفت: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! از امروز به بعد به خواست خدا، بداء را انکار نخواهم کرد، و آنرا دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابوالحسن سؤال کن، ولی به این شرط که خوب گوش بدھی و انصاف را رعایت کنی! سلیمان (خطاب بحضرت ع)

سَلَّمَ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَةَ اسْمًا وَصِفَةً مِثْلَ حَيٍّ وَسَمِيعٍ وَبَصِيرٍ وَقَدِيرٍ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قُلْتُمْ: حَدَثَتِ الْأَشْيَاءُ وَأَخْتَلَفَتْ، لِأَنَّهُ شَاءَ وَأَرَادَ، وَلَمْ تَقُولُوا: حَدَثَتِ الْأَشْيَاءُ وَأَخْتَلَفَتْ، لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمَا لَيْسَا مِثْلَ سَمِيعٍ وَلَا بَصِيرٍ وَلَا قَدِيرٍ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَرَنْ مُرِيدًا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانَ فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ أَثْبَتَ مَعَهُ شَيْئًا غَيْرَهُ لَمْ يَرَنْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: مَا أَثْبَتَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهِيَ مُخَدَّثَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، مَا هِيَ مُخَدَّثَهُ، فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ! وَقَالَ: يَا سُلَيْمَانَ مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابِرُ؟ عَلَيْكَ بِالْإِنْصَافِ، أَمَا تَرَى مِنْ حَوْلِكَ مِنْ أَهْلِ التَّظَرِ؟ ثُمَّ قَالَ: كَلْمَةُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ، فَاعْوَادْ عَلَيْهِ

کرد) گفت: ای آقا! اجازه میدهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: هرچه میخواهی سؤال کن، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده راه‌همچون «حی»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند چیست؟ حضرت فرمودند: شما می‌گوئید: اشیاء پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی‌گوئید: آنها پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند چون او سمعیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها می‌شوند «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند، سلیمان گفت: او از اول واصل مرید بوده است (یعنی) متصرف به صفت اراده بوده است).

حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا اراده‌اش چیزی است غیر از او؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته‌ای! سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی‌دانم، امام فرمودند: آیا اراده حادث است؟ سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می‌کنی و جواب «سر بالا» می‌دهی؟ انصاف را از دست نده، آیا نمی‌بینی که در اطرافت از اهل نظر و بحث، نشسته‌اند؟

الْمَسَأَةَ، قَالَ: هِيَ مُحَدَّثَةٌ يَا سُلَيْمَانُ، فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَرَى لَهُ كَانَ مُحَدَّثًا، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَدَّثًا كَانَ أَرَى لَهُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَعِلْمَهُ مِنْهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَرَادَ نَفْسَهُ، قَالَ: لَا، قَالَ: فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمْعِ وَالْبَصِيرِ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَأَبْصَرَ نَفْسَهُ وَعَلِمَ نَفْسَهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ؟ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً وَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيَاً أَوْ سَمِيعاً أَوْ بَصِيرَاً أَوْ قَدِيرَاً؟! قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَبِإِرَادَتِهِ كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيَاً سَمِيعاً بَصِيرَاً مَغْنِيَ إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَمَنْ حَوْلَهُ، وَضَحِكَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: ارْفَقُوا بِمُتَكَلِّمٍ خُرَاسَانَ، يَا

سپس گفت: یا اباالحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است! حضرت مجدداً سؤال خود را از او پرسیده فرمودند: اراده حادث است ای سلیمان! چون چیزی که از لی نبود قطعاً حادث است، و اگر حادث نبود، از لی است ، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست کما اینکه سمع و بصر و علیم او از خود اوست، حضرت فرمودند: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: پس «مرید» (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست، سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همانطور که صدای خود را می شنود و خود را می بیند و به خود آگاه است، حضرت فرمودند: «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ آیا یعنی خواسته که چیزی باشد؟ خواسته که زنده یا سمعی یا بصیر یا قادر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا با اراده خود اینگونه شده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس این که می گویی: اراده کرده تا حی، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندي دندند، و حضرت رضا ع نيز خندي دندند و فرمودند: بر مُتكلّم

سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالَةٍ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا، وَ هَذَا مِمَّا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ، فَانْقَطِعْ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَأَلَةٍ، قَالَ: سَلْ جُعْلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَصْحَابِكَ تُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْرِفُونَ؟، أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ وَ لَا تَعْرِفُونَ؟ قَالَ: بَلْ بِمَا نَفَقَةٌ وَ نَعْلَمُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالَّذِي يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرُ الْإِرَادَةِ، وَ أَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ، وَ أَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ، وَ هَذَا يُبَطِّلُ قَوْلَكُمْ: «إِنَّ الْإِرَادَةَ وَ الْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ»، قَالَ: جُعْلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ ذَلِكَ مِثْلُ مَا يَعْرِفُ النَّاسُ وَ لَا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَارَأْكُمْ أَدْعَيْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلَا مَعْرِفَةٍ، وَ قُلْتُمْ:

خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، سپس فرمودند: ای سلیمان! بنابر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: ای سلیمان! سؤالی از تو دارم، سلیمان گفت: بفرمایید قربانت گردم، حضرت فرمودند: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس آنچه می دانیم و می فهمیم، حضرت فرمودند: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده است، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطالب گفته شما را که می گوئید: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساسی فهم و دانستهای مردم نیست، امام فرمودند: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشد، ادعای علم می کنید و می گوئید: اراده نیز مانند سمع و بصر است، ولذا این اعتقاد شما بر اساس عقل و علم

الإِرَادَةُ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَىٰ مَا لَا يُعْرَفُ وَلَا يُفْقَدُ! فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا.

لَمْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَيَكُونُ مَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِذَا كَانَ حَتَّىٰ لَا يَيْقِنُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ، أَيْرِيدُهُمْ أَوْ يَظْوِيهِمْ عَنْهُمْ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ يَرِيدُهُمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَرَاهُ فِي قَوْلِكَ: قَدْ زَادُهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ، قَالَ: بَعْلَمْتُ فِدَاكَ فَالْمَرِيدُ لَا غَايَةَ لَهُ، قَالَ: فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا، إِذَا لَمْ يُعْرَفْ غَايَةَ ذَلِكَ، وَإِذَا لَمْ يُحِظِّ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، تَعَالَىٰ

نیست، سلیمان جوابی نداشت که مطرح کند.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه را که در بهشت و دوزخ است، علم دارد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا آنچه را که خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: حال، اگر موجود شد بگونه‌ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می‌تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا ضرف نظر می‌کند؟ سلیمان گفت: اضافه می‌کند، حضرت فرمود: بنابر گفته تو - که خداوند اضافه می‌کند -، چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی‌دانسته ایجاد خواهد شد (چون فرض بر این بود که تمام آنچه را خدا به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نیست).

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه‌ها غایت و نهایت ندارند، حضرت فرمودند: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (یعنی بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن قابل تصور نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته‌ها و

الله عَزَّ وَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

فَالَّذِي سُلَيْمَانُ قَالَ: إِنَّمَا قُلْتُ: لَا يَعْلَمُهُ، لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَصَفَهُمَا بِالْخُلُودِ وَكَرِهُنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهُمَا انْقِطَاعًا، فَالَّذِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَئِنْ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِمُوجِبٍ لِلنِّقْطَاعِ عَنْهُمْ، لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ يَرِيدُهُمْ، ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ، وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «كُلُّمَا نَصَبَجْتُ جُلُودَهُمْ بَذَلِنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لَيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، وَقَالَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: «عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُوذٌ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ» فَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَلَا يَقْطَعُ عَنْهُمُ الزِّيَادَةَ، أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَمَا شَرَبُوا أَئِنَّهُ يُخْلِفُ مَكَانَةً؟ قَالَ: بَلِّي، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَيْكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَقَدْ أَخْلَقَ مَكَانَةً؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَذَلِكَ كُلُّ مَا يَكُونُ فِيهَا

عقائدی منزه و بالاتر است.

سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، حضرت فرمودند: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع نمی نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «كُلُّمَا نَصَبَجْتُ جُلُودَهُمْ بَذَلِنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لَيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (هر وقت که پوستهای آنها می پخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم، جایگزین آنها می کردیم تا عذاب را بچشند. - نساء: ۵۶)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده است: «عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُوذٌ» (عطائی بی پایان- هود: ۱۰۸) و نیز: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ» (و میوه های فراوان، لا ینقطع و همیشگی، بدون اینکه کسی از خوردن آنها مانع شود- واقعه: ۳۳).

پس خداوند عز و جل این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی

إِذَا أَخْلَقَ مَكَانَهُ، فَلَمَّا بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلِّيْقَطْعَهُ عَنْهُمْ وَلَا يَرِيدُهُمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا يَبِيِّدُ مَا فِيهِمَا وَهَذَا يَا سُلَيْمَانَ إِبْطَالُ الْخُلُودِ وَخَلَافُ الْكِتَابِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْدُوذٍ» وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِمُخْرَجٍ»، وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «الْخَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»، وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ» . فَلَمْ يُحِرِّ جَوابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانَ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ فِيْقُلْ هِيَ أُمُّ غَيْرِ

جایگزین آن نمی‌کند؟ گفت: چرا، حضرت فرمود: آیا حال که بجای آن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس همچنین است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده‌ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد. سلیمان گفت: خوب، اضافات را از آنها دریغ می‌کند و چیز اضافی به آنان نمی‌دهد، حضرت فرمودند: در این صورت آنچه در بهشت وجود دارد بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، این مطلب -ای سلیمان- برخلاف کتاب خدا و ضد خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می‌فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی است -ق: ۳۵) و نیز می‌فرماید: «عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُوذٌ» و نیز فرموده است: «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِمُخْرَجٍ» (آنان از آنجا، بیرون رانده نمی‌شوند -حجر: ۴۸) و می‌فرماید: «الْخَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (برای همیشه در آنماکان جاودانه هستند -بینه: ۸) و نیز فرموده است: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ»، سلیمان جوابی نداشت.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! بگو آیا اراده فیْقُل است با غیر فیْقُل؟

فِعْلٍ؟ قَالَ: بَلِّي هِيَ فِعْلٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهِيَ مُخْدَثٌ، لَا إِنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ
مُخْدَثٌ؟ قَالَ: لَيْسَتْ بِفِعْلٍ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَعْنَةُ غَيْرُهُ لَمْ يَرَنْ، قَالَ سُلَيْمَانُ:
الإِرَادَةُ هِيَ الإِنْشَاءُ، قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ هَذَا الَّذِي عَبَسْتُمُوهُ عَلَىٰ ضِرَارٍ وَأَصْحَابِهِ مِنْ
قَوْلِهِمْ: إِنَّ كُلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَااءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ مِنْ كُلِّ أُوْ
خَيْرٍ أَوْ قَرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ إِرَادَةُ اللَّهِ، وَ إِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ تَحْسِيْنٌ وَ تَمُوتُ، وَ
تَذَهَّبُ وَ تَأْكُلُ وَ تَسْرُبُ وَ تَنْكُحُ وَ تَلِدُ، وَ تَظْلِيمُ وَ تَفْعُلُ الْفَوَاحِشَ، وَ تَكْفُرُ وَ
شُرُكٌ، فَتَبَرُّهُ مِنْهَا وَ نُعَادِيهَا ، وَهَذَا حَدْهَا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعٍ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ
رَجَعْتَ إِلَىٰ هَذَا ثَانِيَّةً، فَأَخْبَرْنِي عَنِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ أَمْضِيْوْعٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ:
لَا، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ تَقْيِيمُوهُ؟ فَمَرَّةً قُلْتُمْ: لَمْ يُرِدْ، وَ مَرَّةً قُلْتُمْ:

گفت: بله فعل است، امام فرمودند: پس مُخدَث (حدث) است زیرا افعال
مُخدَث هستند، سلیمان گفت: فعل نیست، حضرت فرمودند: پس چیز
دیگری از آزل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است،
حضرت فرمودند: ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که بر ضرار^(۱) و هم
مسلکانش عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا
دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره،
جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه میروند و
می خورند، می آشامند، ازدواج می کنند، تولید مثل می کنند، ظلم می کنند،
کارهای زشت انجام می دهد، کافر می شود و مشرک می گردد، و ما از این
گفته ها بری هستیم و با آن دشمنی می کنیم و این حد آن است.

سلیمان گفت: «أراده» مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:
دوباره به حرف اوی خود باز گشتنی! بگو بدایم آیا سمع و بصر و علم،
مصنوعاند؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمودند: پس چطور اراده را نفی می کنید و

۱ - ضرار بن عمرد القاضی: معترضی بوده و عقاید فاسدی داشته است (لسان المیزان).

أَرَادَ! وَلَيْسَ بِمَفْعُولٍ لَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّمَا ذَلِكَ كَفَوْلِنَا: مَرَّةٌ عَلِيمٌ وَمَرَّةٌ لَمْ يَعْلَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ سَواءً، لِأَنَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِتَقْيِي الْعِلْمِ، وَنَفْيَ الْمُرَادِ نَفْيُ الْإِرَادَةِ أَنْ تَكُونَ، لِأَنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةً، فَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ، بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيرًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْمُبَصِّرُ، وَيَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا مَضْطُوعَةٌ، قَالَ: بِلِيَّلِمْ فَهِيَ مُحَدَّثَةٌ، لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ، لِأَنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ لَيْسَا بِمَضْطُوعَيْنِ وَهُذِهِ مَضْطُوعَةٌ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَرَنْ، قَالَ: فَيَتَبَغِي أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ لَمْ يَرَلْ، لِأَنَّ صِفَتَهُ لَمْ تَرَنْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لِأَنَّهُ لَمْ يَفْعُلْهَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا خُرَاسَانِيْ! مَا أَكْثَرَ عَلَّاقَتَكَ؟ أَفَلَيْسَ

می گوئید: اراده نکرده است و گاهی می گوشید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گوئید: «اراده»، ساخته و مفعول خداوند نیست، سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، حضرت فرمودند: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی عالم نیست و حال آنکه نفی مراد (اراده شده)، نفی وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد مثل بصر (بینایی) چه بسا انسان بینا است ولی شیء دیدنی وجود ندارد و عالم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

سلیمان گفت: خوب، اراده مصنوع است، حضرت فرمودند: پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، زیرا سمع و بصر مصنوع نیستند و این یکی مصنوع است، سلیمان گفت: اراده صفتی از صفات خداوند است که از ازل بوده است، امام فرمودند: پس انسان هم باید ازلی باشد چون صفت او ازلی

سلیمان گفت: نه، زیرا او آن صفت را نساخته است، حضرت فرمودند: ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی! آیا با اراده و گفته او، اشیاء ایجاد

بِإِرَادَتِهِ وَقَوْلِهِ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ: فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بِإِرَادَتِهِ وَلَا
مَشِيشَتِهِ وَلَا أَمْرِهِ وَلَا بِالْمُبَاشِرَةِ، فَكَيْفَ يُكَوِّنُ ذَلِكَ؟ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، فَلَمْ
يُحِرِّجْ جَوَابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تُخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا أَرَدْنَا
أَنْ نُهَلِّكَ قَرِيْبَهُ أَمْرَنَا مُتَرَّفِهَا فَقَسَّوْا فِيهَا» يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُخْدِثُ إِرَادَةً؟ قَالَ
هُنَّ: نَعَمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا أَخْدَثَ إِرَادَةً، كَانَ قَوْلُكَ: «إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ هُوَ أَوْ
شَيْءٌ مِّنْهُ» بِاطِّلَاءً، لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ أَنْ يُخْدِثَ نَفْسَهُ، وَلَا يَتَغَيِّرَ عَنْ حَالِهِ، تَعَالَى
اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُخْدِثُ إِرَادَةً، قَالَ:
فَمَا عَنِّي بِهِ؟ قَالَ: عَنِّي فَعَلَ الشَّيْءَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيُلْكَ كَمْ تُرَدَّدَ

نمی شود؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمود: پس اگر نه با اراده و مشیت و
دستور خدا است و نه مستقیماً اشیاء را خلق می کند، پس این موجودات
چگونه ایجاد شده‌اند؟ خداوند برتر و الاخر از اینها است. سلیمان جوابی
نداد.

حضرت فرمودند: در مورد این آیه شریفه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهَلِّكَ قَرِيْبَهُ أَمْرَنَا
مُتَرَّفِهَا فَقَسَّوْا فِيهَا» (هر گاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم به
مُتَرَّفین آن دیار دستوری میدهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می پردازند.
اسراء: ۱۶) آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه، این است که خداوند
اراده را ایجاد می کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر اراده را ایجاد
می کند، این گفته تو که می گوئی: اراده همان خدادست و یا جزئی از اوست،
باطل خواهد بود، زیرا خدا، خود را ایجاد نمی کند، و از حالت فعلی خود
تغییر نمی نماید، خداوند والا از این است، سلیمان گفت: منظور خداوند این
نیست که اراده‌ای ایجاد می کند، حضرت فرمودند: پس منظورش چیست?
گفت، منظورش این است که کاری انجام می دهد، حضرت فرمودند: وای بر تو!

هذِهِ الْمَسَأَلَةُ؟ وَقَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُحَدَّثَةٌ، لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُحَدَّثٌ، قَالَ: فَلَيْسَ لَهَا مَعْنَى، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ وَصَفَتْ نَفْسَهُ عِنْدَكُمْ حَتَّى وَصَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَى لَهُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنَى قَدِيمٌ وَلَا حَدِيثٌ، بَطَلَ قَوْلُكُمْ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَرَأَ مُرِيدًا» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنِتَّ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَرَأَ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ يَرَأَ لَا يَكُونُ مَقْعُولاً وَ حَدِيثاً وَ قَدِيمًا فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَلَمْ يُحِرِّ جَوابًا.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَأْسَ أَتَيْمَ مَسَائِلَكَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: قُلْتُ: إِنَّ الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ تُرَدِّدُ عَلَيَّ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ، فَصِفَتُهُ مُحَدَّثَةٌ أَوْ لَمْ تَرَأَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: مُحَدَّثَةٌ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! فَالْإِرَادَةُ مُحَدَّثَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ صِفَةً مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَرَأَ؟! فَلَمْ يُرِدْ شَيْئاً،

چقدر این مطلب را تکرار می کنی؟ من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد شیء محدث است، سلیمان گفت: پس اصلاً معنایی ندارد، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده، و اراده را وصف خود قرار داده، اراده‌ای که معنی ندارد، پس اگر اراده نه معنای ازلی داشته باشد و نه معنای حادث، این حرف شما که می گوئید: «خداؤند از ازل اراده می کرده است» باطل خواهد بود، سلیمان گفت: منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خداوند است، حضرت فرمودند: آیا نمی دانی چیزی که ازلی است نمی تواند در آن واحد هم مصنوع باشد هم محدث و هم قدیم و ازلی؟! سلیمان جوابی نداد.

سپس امام رضا (ع) فرمودند: عیبی ندارد، سؤالت را تمام کن، سلیمان گفت: آیا اراده صفتی از صفات خداست؟ حضرت فرمودند: چقدر این مطلب را برای من تکرار می کنی؟ صفتی محدث است یا ازلی؟ سلیمان گفت: محدث است، حضرت فرمودند: پس اراده محدث است، اگر چه از صفات

فَالرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَا لَمْ يَرَنْ لَا يَكُونُ مَقْعُولاً، قَالَ سُلَيْمَانُ: لَيْسَ الْأَشْيَاءُ إِرَادَةً وَلَمْ يُرِدْ شَيْئاً، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَسَوْسَتْ يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ فَعَلَ وَخَلَقَ مَا لَمْ يُرِدْ خَلْقَهُ وَ[لَا] فِعْلَهُ، وَهَذِهِ صِفَةٌ مَنْ لَا يَدْرِي مَا فَعَلَ؟ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذِلْكَ.

فَالرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَيِّدِي فَقَدْ أَخْبَرْتَكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الْمَأْمُونُ: وَيُلَكَ يَا سُلَيْمَانُ! كَمْ هَذَا الْغَلَطُ وَالتَّرَدُّدُ؟ إِقْطَعْ هَذَا وَخُذْ فِي غَيْرِهِ، إِذْ لَسْتَ تَقْوَى عَلَى [غَيْرِ] هَذَا الرَّدَّ، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْطَعْ عَلَيْهِ مَسْأَلَةً فَيَجْعَلُهَا حُجَّةً، تَكَلَّمْ يَا سُلَيْمَانُ، قَالَ: قَدْ أَخْبَرْتَكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ، أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ أَمْعَنَى وَاحِدَ أَمْ مَعْانٍ مُخْتَلِفَةَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: مَعْنَى وَاحِدٌ، قَالَ

ازلی و ذاتی خداوند باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت علیه السلام فرمودند: چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود.

سلیمان گفت: اشیاء عین اراده نیستند، (همانطور که ضرار می‌گوید) و خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت فرمودند: وسوسه می‌کنی، آیا چیزی را که آفرینش و ساخت آنرا اراده نکرده، آفریده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی‌داند چه می‌کند، خداوند از این سخن منزه و برتر است.

سلیمان گفت: آقا! من که عرض کردم اراده مثل سمع و بصر و علم است.

مامون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو چون نمی‌توانی جواب دیگری بدھی، حضرت فرمودند: رهایش کن ای امیر مؤمنین! صحبتیش را قطع نکن، چون آنرا دلیل حقانیت خود قلمداد می‌کند، ادامه بده سلیمان، گفت: عرض کردم که اراده مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، بگو ببینم آیا اراده یک معنی دارد یا دارای معانی مختلف است؟ سلیمان گفت: یک معنی دارد، حضرت فرمودند: پس آیا معنای تمام اراده‌ها

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَعْنَى الْإِرَادَاتِ كُلِّهَا مَعْنَى وَاحِدٍ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنَى وَاحِدًا، كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ إِرَادَةُ الْفُعُودِ، وَإِرَادَةُ الْحَيَاةِ إِرَادَةُ الْمَوْتِ، إِذَا كَانَتْ إِرَادَةً وَاحِدَةً لَمْ يَتَقَدَّمْ بِعَصْبَهَا بَعْضًا، وَلَمْ يُخَالِفْ بَعْصَهَا بَعْضًا، وَكَانَتْ شَيْئًا وَاحِدًا، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَخْبَرْنِي عَنِ الْمُرِيدِ، أَهُوَ الْإِرَادَةُ أَوْ غَيْرُهَا؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالْمُرِيدُ يَعْتَدُ كُلَّمَا مُخْتَلِفٌ إِذَا كَانَ هُوَ الْإِرَادَةُ، قَالَ: يَا سَيِّدِي، لَيْسَ الْإِرَادَةُ الْمُرِيدُ، قَالَ: فَالْإِرَادَةُ مُخْدَثَةٌ وَإِلَّا فَمَعَهَا غَيْرُهَا، إِفْهَمْ وَزِدْ فِي مَسَأَلَتِكَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ سَمِّيَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لَمْ يُسَمِّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ،

یک چیز است؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همان اراده فُعود باشد، و اراده زندگی نیز همان اراده مرگ. اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ‌کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ‌یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد، و همگی یک چیز خواهند بود، سلیمان گفت: معناها با هم متفاوتند، حضرت فرمودند: خوب، حالا بگو، آیا مرید همان اراده است با چیز دیگری است؟ سلیمان گفت: او، همان اراده است، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است، سلیمان گفت: سرورم! اراده همان مرید نیست، حضرت فرمودند: پس اراده حادث است و گرنه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز سؤالت را ادامه بده.

سلیمان (در حالیکه گوشی سخن خود را پس گرفته بود^(۱)) گفت: نه، بلکه اسمی است از اسماء خدا، حضرت فرمودند: آیا خود

۱- در اینجا، در نسخه دیگری جنبین آمده است «قال سلیمان: بل هي...» و در ترجمه نیز نسخه مذکور مراعات شد.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسْمِي بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ، قَالَ: فَذَوَّقْتَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَارًا عَنْ أَنَّهُ إِرَادَةٌ، وَلَا إِخْبَارًا عَنْ أَنَّ الْإِرَادَةَ اسْمُ مِنْ أَسْمَائِهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: لِأَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَاهِلُ! فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلُ، فَقَالَ: فَإِذَا لَمْ يُرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلُ، قَالَ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَلِكَ؟ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ؟ وَقَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَهُوَ لَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا، قَالَ سُلَيْمَانُ: لِأَنَّهُ فَقَدْ فَرَغَ مِنَ الْأُمْرِ،

چنین نامی بر خویش نهاده است؟ سلیمان گفت: نه او چنین نامی بر خود نگذاشته است، حضرت فرمودند: پس تو حق نداری نامی بر او بگذاری که او خود با چنین نامی خود را نخوانده است، سلیمان گفت: ولی او خودش، خویش را مرید و صفات کرده است، حضرت فرمودند: او که خود را مرید و صفات نموده است معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است، و یا اینکه اراده نامی از نامهای اوست، سلیمان گفت: چون اراده اش عین علم اوست، حضرت فرمودند: ای نادان! اگر خداوند به چیزی عالم است آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: حال، اگر آن را اراده نکند آیا بدین معنی است که بدان علم و آگاهی ندارد؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: از کجا چنین سخنی می گویی؟ و چه دلیلی داری بر اینکه اراده خدا عین علم اوست؟ و حال آنکه گاهی می شود خدا چیزی را می داند ولی ابداً آن را اراده نمی کند، از جمله این آیه شریقه: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد - اسراء: ۸۶) و خداوند می داند چگونه آنرا ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد، سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست

فَلَيْسَ يَرِيدُ فِيهِ شَيْئاً، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا قَوْلُ الْيَهُودِ، فَكَيْفَ قَالَ تَعَالَى: «أَدْعُونِي أَسْتَحْبَطْ لَكُمْ»؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ، قَالَ: أَفَيَعِدُ مَا لَا يَقِيْ بِهِ؟ فَكَيْفَ قَالَ: «يَرِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»؟ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؟ وَقَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ؟ فَلَمْ يُحِرِّ جَواباً.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَكُونُ وَلَا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ إِنْسَانًا أَبَدًا، وَأَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَلَا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَيَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ، أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا لَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ، قَالَ: يَعْلَمُ أَنَّهُمَا يَكُونُانِ جَمِيعاً، قَالَ الرَّضَا

از کار کشیده و بر آنچه مقدار فرموده چیزی نخواهد افزود، حضرت فرمودند: این سخن یهود است، اگر حرف شما درست باشد پس چگونه خداوند می فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَحْبَطْ لَكُمْ» (مرا بخوانید تا خواسته های شما را اجابت کنم- مؤمن: ۶۰) سلیمان گفت: منظورش این است که او بر این کار تواناست، حضرت فرمودند: آیا وعده ای می دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟ پس چطور فرموده است: «يَرِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت اضافه می نماید- فاطر: ۱) و نیز فرموده است: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (خداوند هر آنچه را بخواهد محو می کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می نماید، و اُمُّ الکتاب در نزد اوست- رعد: ۳۹) حال، از کارها فارغ شده است؟! سلیمان جوابی نداشت.

حضرت فرمودند: آیا خداوند می داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده است که ابدآ انسانی خلق کند؟ و آیا خداوند می داند که انسانی امروز می بیرد و حال آنکه اراده نکرده است که امروز بمیرد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس آیا آنچه را که اراده کرده می داند که موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ سلیمان گفت: میداند که هر دو موجود

عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا حَيٌّ مَيِّتٌ، فَإِنَّمَا قَاعِدُ، أَغْمَى بَصِيرًا فِي حَالَةِ وَاحِدَةٍ، وَهَذَا هُوَ الْمُحَاكُ، قَالَ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ، فَإِنَّهُمَا يَكُونُونَ؛ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ، أَوْ الَّذِي لَمْ يُرِيدْ أَنْ يَكُونَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ، فَضَحِكَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَأْمُونُ وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: غَلَظْتُ وَتَرَكْتُ قَوْلَكَ: «إِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَهُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتُ الْيَوْمَ، وَأَنَّهُ يَخْلُقُ خَلْقًا وَأَنَّهُ لَا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقْهُمْ» وَإِذَا لَمْ يَجْزِ الْعِلْمُ عِنْدَكُمْ بِمَا لَمْ يُرِيدْ أَنْ يَكُونَ، فَإِنَّمَا يَعْلَمُ [أَنْ يَكُونَ] مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّمَا قَوْلِي: إِنَّ الْإِرَادَةَ لَيْسَتْ هُوَ وَلَا غَيْرُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَاهِلُ! إِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ هُوَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ، وَإِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ

خواهند شد ، حضرت فرمودند: در این صورت او می داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم استاده است هم نشسته، هم نایبنا است و هم بینا ، و این مُحال است برگزیده تکمیلی در حوزه رسیدی

سلیمان گفت: قربانیت گردم، او می داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد ، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، حال کدامیک موجود می شوند، آنچه را اراده کرده یا آنچه را اراده نکرده است؟! سلیمان گفت: آنچه را اراده کرده است، حضرت رضا پیغمبر و مأمون و علمای حاضر در مجلس خنديدند، حضرت فرمودند: اشتباه کردی و گفته اول خودت را رها کردی، در اول گفته بودی که: «او می داند که انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده است که امروز بمیرد و مخلوقاتی را خلق می کند و حال آنکه خودش نمی خواهد آنان را خلق کند» پس وقتی که از نظر شما جایز نیست که علم به آنچه که اراده نکرده تعلق گیرد پس فقط آنچه را اراده کرده می داند.

سلیمان گفت: حرف من این است که: اراده نه خداست و نه غیر خدا، حضرت فرمودند: ای جاهل! وقتی می گویی: خدا نیست در واقع قبول کرده ای

هی غیره فقد جعلتها هو، قال سلیمان: فهو يعلم كيف يصنع الشيء؟ قال عليه السلام: نعم، قال سلیمان: فإن ذلك إثبات للشيء، قال الرضا عليه السلام: أحلت، لأن الرجل قد يحسن البناء وإن لم يبن، ويحسن الخياطة وإن لم يخط، ويحسن صنعة الشيء وإن لم يصنعه أبداً، ثم قال عليه السلام له: يا سلیمان هل يعلم أنه واحده لا شيء معه؟ قال: نعم، قال الرضا عليه السلام: أفيكون ذلك إثباتاً للشيء؟ قال سلیمان: ليس يعلم أنه واحده لا شيء معه، قال الرضا عليه السلام: أفتعلم أنت ذاك؟ قال: نعم، قال: فانت يا سلیمان إذا أغلتم منه، قال سلیمان: المسألة مُحال، قال: مُحال عندك أنه

که غیر خداست، و وقتی میگویی: اراده خدانیست، در واقع قبول کردهای که آن خداست، سلیمان پرسید: آیا خداوند میداند چگونه چیزی را خلق کند؟ حضرت فرمودند: بله، سلیمان گفت: معنی این حرف این است که [از آزل] آن چیز وجود داشته است^(۱). حضرت فرمودند: حرف محالی می‌زنی، زیرا چه بسا کسی بنایی بلد است ولی خانه‌ای نمی‌سازد، یا خیاطی بلد است ولی خیاطی نمی‌کند، یا ساختن چیزی را بلد است ولی هرگز آن را نمی‌سازد، سپس حضرت فرمودند: آیا خدا خودش می‌داند که واحد است و چیزی بهمراه خدا ثابت می‌کند^(۲)? سلیمان گفت: نمی‌داند که واحد است و چیزی با او نیست، حضرت فرمودند: آیا تو این را می‌دانی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس تو از خداوند داناتری! سلیمان گفت: اصلاً، این موضوع مُحال است، حضرت فرمودند: از نظر تو مُحال است که خداوند واحد باشد و چیزی با او نباشد و

۱- سلیمان معتقد بود: علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است در حالیکه چنین نیست.

۲- یعنی اگر خدا بداند که چیزی به همراه نیست، پس اول باید به «چیز» (شیء) علم داشته باشد و طبق عقیده سلیمان علم به شیء مستلزم وجود آن شیء است، پس خداوند می‌داند که بکنایت و چیزی با او نیست، ولی در عین حال چیزی با او هست!

وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعْهُ وَأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَادِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَيْفَ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَيٌّ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلِيمٌ خَبِيرٌ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟! وَهَذَا رَدًّا مَا قَالَ وَتَكْذِيبٌ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ يُرِيدُ صُنْعَ مَا لَا يَدْرِي صُنْعَةً وَلَا مَا هُوَ؟ وَإِذَا كَانَ الصَّانِعُ لَا يَدْرِي كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ إِنَّمَا هُوَ مُسْحِيرٌ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوْبًا كَبِيرًا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّ الْإِرَادَةَ الْقُدْرَةُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبْدًا، وَلَا بُدًّا مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» فَلَوْ كَانَتِ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ، كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ، فَانْقَطَعَ سُلَيْمَانُ، قَالَ الْمُؤْمِنُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا سُلَيْمَانُ هَذَا

سميع وبصیر وحکیم وعلیم قادر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس خداوند چگونه خود خبر داده است که واحد است، زنده است، سمیع وبصیر است، حکیم، قادر، علیم و خبیر است؟ در حالیکه (طبق گفته تو) خودش این مطالب را نمی داند؟ سخن تور د سخن خود و تکذیب آن است، خداوند از این سخن منزه است. سپس حضرت ادامه دادند: پس چگونه می خواهد چیزی را که نمی شناسد و ساختن را بلد نیست، بسازد؟ صانعی که قبل از ساختن یک چیز، نمی داند که چگونه باید آنرا بسازد، در واقع حیران است و سرگردان، و خداوند از این موضوع منزه است و والاتر.

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است، حضرت فرمودند: خداوند عز و جل بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است چون خداوند فرموده: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی کرده ایم، خواهیم بردا - اسراء: ۸۶) و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت، سلیمان در جواب درماند، مأمون گفت: ای سلیمان! او عالمترین هاشمی است

أَعْلَمُ هَاشِمِيًّا، ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

فَإِنْ مُصْتَفِفُهُذَا الْكِتَابِ: كَانَ الْمُؤْمُنُ يَجْلِبُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ مُتَكَلِّمِي الْفِرَقِ وَالْأَهْوَاءِ الْمُضَلَّةِ كُلَّ مَنْ سَمِعَ بِهِ، جِرْصًا عَلَى انْقِطَاعِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُجَّةِ مَعَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، وَذَلِكَ حَسَدًا مِنْهُ لَهُ وَلِمَنْزَلَتِهِ مِنَ الْعِلْمِ، فَكَانَ لَا يُكَلِّمُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَأَ لَهُ بِالْفَضْلِ وَالثُّرْمَ الْحُجَّةَ لَهُ عَلَيْهِ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - يَأْبَى إِلَّا أَنْ يُغْلِيَ كَلِمَتَهُ وَيُتَمَّ نُورَهُ وَيَنْصُرَ حُجَّتَهُ، وَهَكُذا وَعَدَ تَبَارَكَ وَ

وَسَبِّسَ حاضرین مجلس را ترک کردند^(۱).

مؤلف این کتاب گوید: مأمون علمای فرق و مذاهب مختلف خارج از صراط مستقیم را از چرچیکه بر مقام علمی حضرت رضا ع داشت آن افرادی که میشناخت و یا شنیده بود از هر کجا عالم دعوت میکرد که با آن حضرت بمباحثه پردازند تا او را محکوم و مجبوب سازند و بر او در بحث چیره شوند تا آتش حسدش خاموش شود و بدین وسیله بتواند شهرت علمی او را لکه دار نماید، ولی هیچکس از علمای آن فرقه ها با آنچنان به بحث پرداخت جز اینکه بمقالات بلند علمی او اعتراف نمود و دلائل آن حضرت او را ملزم و مجبوب کرد، زیرا خداوند عالم دریغ مینمود فردی بر او برتری جوید، و نور خدا را تمام می کند و حجت خود را یاری می دهد و اینچنین خداوند و عده

۱- بعد نیست حرص مأمون بر اینگونه مجالس از جهت ثابت کردن برتری علمی حضرت نسبت به سران زیدیه بوده باشد، زیرا آنان هم از اولاد ابوطالب (بنی هاشم) بودند و هم ادعای خلافت داشتند و برای آن کوشش می کردند و چون مأمون خوب فهمیده بود که حضرتش در مقام بدست آوردن خلافت ظاهري نیست و با ریاست او کاری ندارد، لذا من خواسته به مردم بفهماند که ساداتی که در مقام بدست آوردن خلافت دستند مقام علمیشان بسیار از حضرت کمتر است و از همین رو گفت: هذا اعلم هاشمی، البته بعيد نیست که مأمون در عین اینکه می خواسته برتری حضرت بر سادات دیگر معلوم بشود، در عین حال از بعضی علمای دیگر شکست بخورد تا هم شکستی باشد برای خود حضرت و هم سرشکنگی برای کل اولاد ابوطالب، لذا به سلیمان گفت: «فقط من خواهم در یک سواله او را مجبوب کنم» (استاد غفاری).

تعالیٰ فی کتابه، فَقَالَ: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی بالذین آمنوا، الائمه الہاداء واتباعهم العارفین بهم و الآخرين عنهم يتضررهم بالحججه على مخالفیهم ما داموا في الدنيا، و كذلك يفعل بهم في الآخرة، وإن الله عز وجل لا يخلف الميعاد.

١٤

- * (باب ذکر مخلیس آخر للرضا علیه السلام عن المؤمن فع اهل المیل) *
- * (والمقالات وما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عضمة الأنبياء) *
- ١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنَ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكَتَبِ؛ وَعَلَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلَتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: لَمَّا جَمَعَ

داده که : «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا»- الآية (مالبته یاری مینماییم فرستاد گان خود را و کسانی که ایمان اورده اند در زندگی این جهان - مؤمن: ۵۱) و مرادش از کسانی که ایمان اورده اند ائمه هداه هستند و پیروان با معرفت آنان و آن کسان که از ایشان اخذ حججه نموده اند علیه مخالفین شان تا در این جهان هستند ، و همچنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر ، و خداوند هرگز خلف و عده نخواهد کرد .

باب ۱۴

﴿مجلس دیگر آن حضرت در حضور مأمون با علمای ممل و فرق﴾
 ﴿و جواب آن حضرت به علی بن محمد بن جهم در باره عصمت انبیاء﴾
 ﴿عليهم السلام﴾

۱- ابوالصلت هزوی گوید: آنگاه که مأمون علمای فرق مختلف اسلامی و نیز علمای یهود، نصاری، مجوس، صابئین و سایر اهل علم و کلام را نزد حضرت

الْمَأْمُونُ لِعَلَيْيَ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَهْلَ الْمَقَالَاتِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْدِيَانَاتِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالصَّابِئِينَ وَسَائِرِ أَهْلِ الْمَقَالَاتِ، فَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ أَزَمَّهُ حُجَّتَهُ كَأَنَّهُ أَقْبَمَ حَجَرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلَيْيَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ-

الْجَهَنَّمِ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ («وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى») وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ» وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ («وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَ بِهَا») وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَاؤُودَ: «وَظَنَّ دَاؤُودَ أَنَّمَا فَتَنَاهُ» وَفِي قَوْلِهِ تَعَالَى فِي تَبَيَّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبِدِيهِ»؟

رضا^{علیه السلام} گرد آورد، و هر کس از جای برخاسته و سخنی گفت جواب قاطع گرفت و ساكت ماند که گوئی سنگ در دهانش گذاردند، (در آخر کار) علی بن محمد بن جهنم برخاست و گفت: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَيَا شَمَا قَاتَلَ بِهِ عَصَمَتْ أَنْبِيَاءُ هَسْتِيدْ؟

حضرت فرمودند: بله قائلم، وی گفت: پس در مورد این آیات چه می کنید (چه می گوئید): «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت - طه: ۱۲۱) «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ» (و یونس که با خشم قوم خود را ترک کرد و مطمئن بود که ما بر او سخت نخواهیم گرفت - انبیاء: ۸۷)، و در باره حضرت یوسف: «وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَ بِهَا» (زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف نیز قصد او - سوره یوسف آیه ۲۴) و در باره حضرت داؤود: «وَظَنَّ دَاؤُودَ أَنَّمَا فَتَنَاهُ» (داوود فهمید که ما او را آزمایش کردند - ایم^{۱۱} ص: ۲۴) و نیز در باره حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم}: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا

۱- اگر گویند: در ادامه آیده چنین آمده است «فاسنفر ربَّه»، یعنی از پروردگارش أمرزش طلبید، و آیده بعد می فرماید: فغفرنا له ذلك، یعنی آن موضوع را بر او بخشدیدم، و این الفاظ به

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُمْ يَا عَلِيُّ، إِنَّكَ اللَّهُ وَلَا تُشَبَّهُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ
الْفَوَاحِشَ، وَلَا تَتَأَوَّلَ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَالَ: «وَلَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّأْسِخُونَ».

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ: «وَعَصَى آدُمْ رَبَّهُ فَغَوَى» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
خَلَقَ آدَمَ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَةً فِي بِلَادِهِ وَلَمْ يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ .

وَكَانَتِ الْمَعْصِيَّةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ، وَعِصْمَتُهُ تَحْبُّ أَنْ
يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِتَتَمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ، فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَجَعَلَ حُجَّةً وَ

اللهُ مُبَدِّيهٌ» (در خود چیزی پنهان می کنی که خدا آنرا آشکار خواهد کرد- احزاب : ۳۷) امام فرمودند: ای وای! بیچاره علی (بن جهنم) ! از خدا بترس و زشتیها را به انبیاء خدا نسبت نده! و کتاب خدا را با رأی خودت تأویل و تفسیر نکن، خداوند فرموده است: «وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّأْسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ» (تأویل آنرا، جز خدا و راسخون در علم نمی دانند- آل عمران: ۷) و
أَمَّا آيَةُ شَرِيفَةٍ «وَعَصَى آدُمْ رَبَّهُ فَغَوَى» در مورد آدم: خداوند عزَّ وَجَلَ حضرت
آدم را بعنوان حُجَّت خود بر روی زمین و جانشین در شهرها آفرید و او را برای
بهشت نیافریده بود، و این عمل آدم در بهشت واقع شد نه در روی زمین، و
عصمت در زمین لازم است تا اندازه ها و میزان های امر خدا (یا تقدیرات امر
خدا) به اتمام برسد، و آنگاه که به زمین آورده شد و حُجَّت و خلیفه گردید

به در ظاهر حکایت از گناهی می کند که رخ داده و سپس استغفار داورد و بعد از آن امر زشن
خدا، جواب آنستکه:

استغفار خود یکی از عبادات است در تمام شرایع، و بیغمبر ﷺ در هر روز بسیار
استغفار می کرده و خود فرموده: «إِنَّهُ لَيَغْعَلُ عَلَى قُلُوبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً» و
مراد آنحضرت از «استغفار» است که در اثر اشتغال به امور خلق قلب تاریخشود و از خداوند
مدد می طلبم که غافل از او نشوم. پس استغفار نمودن دلیل بر اینکه معصیتی از شخص
سرزده نیست، بلکه برای تقویت روح و قلب و تقریب است. (استاد غفاری)

خَلِيفَةُ عَصْمَ بْنِ جَهْمٍ (ع) «ابن جهم ادر عصمت انبیاء»
خَلِيفَةُ عَصْمَ بْنِ جَهْمٍ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

وَ أَمَا قَوْلُهُ - عَزَّ وَ جَلَّ -: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ تَقْدِيرَ عَلَيْهِ» إِنَّمَا «ظَنَّ» [بِمَعْنَى اسْتَيْقَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَنْ يُضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ أَمَا إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ رَبُّهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» أَيْ ضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، وَ لَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْدِيرُ عَلَيْهِ لَكَانَ قَدْ كَفَرَ.

وَ أَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ في يُوسُفَ «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» فَإِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمُعْصِيَةِ وَ هُمْ يُوسُفُ بَقْتَلُهَا إِنْ أَجْبَرْتُهُ لِيَعْظِمَ مَا تَدَأْخِلَهُ، فَصَرَّفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَالْفَاجِحَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ الشُّوَءَ وَ الْفَحْشَاءَ» يَعْنِي الْفَتْلَ وَ الرِّثَا.

معصوم شد، طبق این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (خداؤند، آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید-آل عمران: ۳۳).

وَ امَا آیَةً: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ - الخ - «ظَنَّ» در اینجا به معنی «یقین» است، نه صرف گمان، ای «لن نقدر عليه» یعنی (روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم) [نه به معنی بر او توانا نیستیم] آیا این آیه را نشنیده ای: «وَ أَمَا إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ رَبُّهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» (وقتی خدا انسان را بیازماید پس روزی اش را تنگ کند- فجر: ۱۶) «قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» یعنی روزی اش را بر او تنگ کند، و اگر یونس گمان کرده بود که خدا بر او توانایی ندارد، قطعاً کافر شده بود.

وَ امَا آیَةً در باره حضرت یوسف: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» زلیخا قصد گناه کرد، و یوسف از ناراحتی تصمیمی گرفت که اگر زلیخا او را مجبور کند، او را بکشد، این بود که خداوند او را از ارتکاب قتل و عمل منافي عفت دور کرد، و این آیه: «كَذَلِكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ الشُّوَءَ وَ الْفَحْشَاءَ» (اینچنین عمل کردیم تا سوء و فحشاء را از دور کنیم- یوسف: ۲۵) اشاره به همین مطلب دارد و سوء یعنی

وَ أَمَا دَاوُدْ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا يَقُولُ مَنْ قَاتَلَكُمْ فِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ-

الجَهَنَّمُ: يَقُولُونَ: إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي، فَتَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَخْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ، فَقَطَعَ دَاوُدَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ، فَخَرَجَ [الظَّيْرُ] إِلَى الدَّارِ، فَخَرَجَ فِي أَثْرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ، فَصَعَدَ فِي ظَلَّبِهِ، فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أُورِيَابِنْ حَتَّانَ، فَأَظْلَعَ دَاوُدَ فِي أَثْرِ الطَّيْرِ، فَإِذَا يَا مَرَأَةً أُورِيَا تَعْتَسِلُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هُوَاهَاوْ كَانَ قَدْ أَخْرَجَ أُورِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ، فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدْ أُورِيَا أَمَامَ الثَّابُوتِ، فَقَدْمَ فَظَفَرَ أُورِيَا بِالْمُشْرِكِينَ،

قتل و فحشاء يعني زنا.

وَ امَا در مورد داوود پیغمبر، کسانی که طرف شما هستند، در این باره چه می گویند؟ علی بن جهم گفت: می گویند: داوود پیغمبر در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به شکل پرنده‌ای بسیار زیبا در مقابلش ظاهر شد، داوود نماز خود را شکست و برخاست تا پرنده را بگیرد، پرنده به حیاط رفت، داوود هم به دنبالش از اطاق خارج شد، پرنده به پشت بام پرید داوود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، پرنده از آنجا به داخل حیاط اوریابن حنان پرید، داوود با نگاه خود پرنده را دنبال کرد و در اینحال چشمش به همسر اوریا که مشغول غسل بود افتاد و به او علاقمند شد، از طرفی، قبلًا اوریا را به جنگ فرستاده بود. داوود به فرمانده لشکر نامه‌ای نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد^(۱) بشرست، فرمانده نیز چنین کرد، اوریا بر مشرکین پیروز شد و این مطلب بر

۱- در قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۵۰ نیز به «تابوت» بني اسرائیل اشاره شده است، نقل گردیده این تابوت صندوقی بوده است که مادر حضرت موسی پیغمبر ایشان را در آن نهاده و آن حضرت نیز در هنگام وفات، الراع، لباس خود و نشانه‌های نبوت را در آن نهاده و به جناب پوشع بن نون پیغمبر وصی و جانشین خود دادند، و بني اسرائیل به این صندوق تبریز می جستند. و نیز گویند: حضرت موسی پیغمبر در هنگام حرکت، تابوت را جلوی افراد قرار می داد، و بني اسرائیل نیز آن را پیش‌آپش سپاه خود قرار می دادند، و نیز روایت شده است هر که جلوتر از تابوت می رفت؛ با کشته می شد یا پیروز می گردید.

فَصَعِبَ ذَلِكَ عَلَى دَاوُدَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ثَانِيَةً أَنْ قَدْمَهُ أَمَامَ التَّابُوتِ، فَقُدِّمَ، فَقُتِلَ أُورِيَا، فَتَرَوَّجَ دَاوُدٌ يَأْمُرُ أَهْلَهُ.

قَالَ: فَضَرَبَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ عَلَى جَبَهَتِهِ، وَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! لَقَدْ نَسِيْنَا نَبِيًّا مِّنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهَاوُنِ بِصَلَاتِهِ، حَتَّى خَرَجَ فِي أَثْرِ الظَّيْرِ، ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ، ثُمَّ بِالْقَتْلِ! فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا كَانَتْ حَطِيقَتُهُ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ! إِنَّ دَاوُدَ إِنَّمَا ظَلَّ أَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ فَقَالَا: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَخْكَمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» إِنَّ هَذَا أَخْيَ لَهُ تَسْعُ وَتَسْعُونَ نَعْجَةً وَلَيْ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّزْنِي فِي الْخِطَابِ؟

داوود خیلی گران آمد، لذا مجدد آنمه‌ای نوشت و دستور داد تا اوریا را جلوتر از تابوت بفرستند، فرمانده نیز این بار اوریا را جلوتر فرستاد و اوریا کشته شد و داوود با همسر او ازدواج کرد.

راوی گوید: حضرت با دست بر پیشانی خود زندگی و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»! شما پیامبری از پیامبران خدا را به تهاون و سبک شمردن در باره نماز نسبت دادید به گونه‌ایکه می‌گوئید: نماز را رها کرده به دنبال پرنده‌ای رفت، سپس او را به فاحشه (عمل منافقی عفت) و قتل نسبت دادید، او گفت: یا ابن رسول الله پس خطای داوود چه بوده است [که به جهت آن استغفار کرد]؟ امام علیه السلام فرمود: ای بینوا!! داوود گمان کرد که خداوند کسی را داناتر از او خلق نکرده است، لذا خداوند دو فرشته را به سوی او فرستاد و آنان از دیوار محراب بالا رفتند و در مقابل داوود حاضر گشتدند و گفتند: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَخْكَمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَخْيَ لَهُ تَسْعُ وَتَسْعُونَ نَعْجَةً وَلَيْ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّزْنِي فِي الْخِطَابِ» (ما دو نفر با هم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، به حق بین ما

الخطاب» فَعَجَلَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُدَعِّي عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ ظَلَمْتَ بِسُؤالِ نَعْجِنَكَ إِلَى نِعَاجِه» وَلَمْ يَسْأَلِ الْمُدَعِّي الْبَيْنَةَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَمْ يُفْبِلْ عَلَى الْمُدَعِّي عَلَيْهِ فَيَقُولُ لَهُ: مَا تَقُولُ؟ فَكَانَ هَذَا خَطِيئَةً رَسْمِ الْحُكْمِ، لَا مَا دَهْبَتْ إِلَيْهِ، أَلَا تَشْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةً فِي الْأَرْضِ فَاخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَبَعِ الْهَوَى—إِلَى آخِرِ الْآيَةِ» فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَمَا قِصَّتُهُ مَعَ أُورِيَا؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَرْأَةَ فِي أَيَّامِ دَاوُدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ إِذَا مَاتَ بَعْلُهَا أُوْقِتَلَ لَا تَنْزَوَجَ بَعْدَ أَبَدًا، وَأَوْلَى مَنْ أَبَحَّ اللَّهَ لَهُ أَنْ يَنْزَوَجَ بِأُمْرَأَةٍ قُتِلَ بَعْلُهَا كَانَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَزَوَجَ بِأُمْرَأَةٍ أُورِيَا لَمَّا قُتِلَ

حکم کن و خلاف حق نگو و ما را به راه درست راهنمائی کن، این برادر من است، نود و نه گوسفند دارد و من فقط یک گوسفند دارم، و با این حال به من گفته است: آن یکی را هم به من بسیار و در این بحث و گفتگو من حریف او نشدم- ص: ۲۳ و ۲۲) داوود^{علیهم السلام} عجله کرد و بر علیه «مدّعی علیه» حکم داده، چنین گفت: «لَنَدْ ظَلَمْتَ بِسُؤالِ نَعْجِنَكَ إِلَى نِعَاجِه» (با این درخواست به تو ظلم کرده است- ص: ۲۴) و از «مدّعی» بیانی (دلیل و شاهدی) نطلبید (و حال آنکه قاضی باید از شخص مدّعی، دلیل و شاهد بخواهد). و حتی به «مدّعی علیه» هم نگفت: تو چه می گویی؟ این خطای، خطای راه و رسم داوری بود، نه آن خطایی که شما معتقد هستید، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةً فِي الْأَرْضِ فَاخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَبَعِ الْهَوَى—الغ» (ای داوود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، در بین مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی نکن - ص: ۲۶) تا آخر آیه، او سؤال کرد: پس ^{شخصیت} او با اوریا چه بوده است؟ حضرت فرمودند: در دوران حضرت داوود^{علیهم السلام} حکم خدا چنین بود که هرگاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد، بعد از او هرگز ازدواج نمی کرد، و اولین کسی که خداوند برایش مباح کرد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند، داوود^{علیهم السلام} بود، آن حضرت هم پس از کشته

وَانْقَضَتْ عِدَّهَا مِنْهُ، فَذَلِكَ الَّذِي شَقَّ عَلَى النَّاسِ مِنْ قَبْلِ أُورِيَا.
 وَأَمَّا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَتُخْفِي فِي
 نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَى» فَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ - عَرَفَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا
 وَأَسْمَاءَ أَزْوَاجِهِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ وَأَنَّهُنْ أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّدِي مَنْ سَمِّيَ
 لَهُ زَيْنَبُ بْنَتُ جَحْشَ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ تَحْتَ رَيْدَبْنَ حَارِثَةَ، فَأَخْفَى اسْمَهَا فِي نَفْسِهِ
 وَلَمْ يُبَدِّهِ إِكْيَلاً يَقُولَ أَحَدٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ: إِنَّهُ قَاتَلَ فِي اِمْرَأَةٍ فِي بَيْتِ رَجُلٍ إِنَّهَا
 إِنَّدِي أَزْوَاجِهِ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَخَشِيَّ قَوْلَ الْمُنَافِقِينَ، فَقَاتَلَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ: «وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَى» يَعْنِي فِي نَفْسِكَ، وَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ مَا تَوَلَّ تَرْوِيجَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا تَرْوِيجَ حَوَاءَ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ

شدن اوریا و تمام شدن عده همسرش، با آن زن ازدواج کرد، و این همان چیزی است که در مورد اوریا بر مردم گران آمد.

و اما حضرت محمد ﷺ و این آیه که می فرماید: «وَتُخْبِي فِي نَفْسِكَ مَا
 اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَى» (در دل خوبیش چیزی را پنهان
 می کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می ترسی و حال آنکه خداوند
 سزاوارتر است که از او بترسی - احزاب: ۳۷)، خداوند اسامی همسران آن
 حضرت در دنیا و همسرانش در آخرت را بدآن حضرت اطلاع داد، و نیز اعلام
 کرد که آنان «ام المؤمنین» هستند، یکی از آنان، زینب دختر جحش بود که در
 آن ایام همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در دل نهان فرمود و آشکار
 نکرد تا مبادا منافقین بگویند: او زن شوهرداری را یکی از همسران خود
 می داند، و حضرت از این گفته احتمالی ترسیدند، لذا خداوند فرمود: «وَ
 تَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَى» یعنی در دل از این گفته بیم داری، و خداوند
 عز و جل هیچ زوجی را خود عقد نکرده است جز آدم ﷺ و حوا، و حضرت
 محمد ﷺ و زینب، که این آیه قرآن هم به همین عقد اشاره دارد: «فَلَمَّا قُضِيَ

رَبِّنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ: «فَلَمَّا قَضَى رَبِّنَا مِنْهَا وَطَرَأَ زَوْجُنَا كَهْأَ - الْآيَةُ» وَفَاطِمَةُ مِنْ عَلَيَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: فَتَكَبَّرَ عَلَيْيَ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ - الْجَهَنَّمِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَأْتَبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ أُنْطَقَ فِي أَنْبِيَاءِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا إِلَّا بِمَا ذَكَرَتْهُ.

١٥

* (باب ذِكْرِ مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون) *
* (في عصمة الأنبياء عليهم السلام) *

١- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمِ الْقُرْشَىِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِى، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّئِيسَابُورِيِّ، عَنْ عَلَىِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهَنَّمِ، قَالَ: حَضَرَتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونَ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عَلَىِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَيْتَ مِنْ قَوْلِكَ: أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: بَلِّى، قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ قَغْوَى» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

رَبِّنَا مِنْهَا وَطَرَأَ زَوْجُنَا كَهْأَ» (وَآنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد]، او را به عقد تو در آوردیم- احزاب: ۳۷) و نیز علی و فاطمه عليهم السلام را.

راوی گوید: علی بن محمد بن جهنم گریست و گفت: يابن رسول الله من توبه می کنم از اینکه از این به بعد در باره انبیاء خداوند عليهم السلام به غیر از آنچه شما گفتید سخنی بگویم.

باب ۱۵

﴿مَجْلِسٌ دِيْكَرِي از امام رضا عليهم السلام و مأمون در باره عصمت انبیاء عليهم السلام﴾

١- علی بن محمد بن جهنم گوید: به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا عليهم السلام نیز آنجا بودند، مأمون از حضرت سؤال کرد، يابن رسول الله! آیا شما نمی گوئید که انبیاء معصوم هستند؟ حضرت فرمودند: چرا، گفت: پس معنی این آیه چیست: «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ قَغْوَى»^(۱) حضرت فرمودند: خداوند تبارک و

۱- نشانی آید و معنی آن در باب ۱۴ گذشت.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِآدَمَ: «أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» وَأَشَارَ لَهُمَا إِلَى شَجَرَةِ الْحِنْطَةِ، «فَتَكُونُا مِنَ الظَّالِمِينَ» وَلَمْ يَقْتُلْ لَهُمَا: لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَلَا مِمَّا كَانَ مِنْ جِهِسْهَا، فَلَمْ يَقْرَبَا تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَلَمْ يَأْكُلَا مِنْهَا، وَإِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا، لَمَّا أَنَّ وَسُوسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: «مَا نَهَكُمَا رَبِّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» وَإِنَّمَا يَنْهَا كُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرِهَا، وَلَمْ يَنْهَا كُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا: «إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَفَاسِمِهِمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ الْمُاصِحِينَ» وَلَمْ يَكُنْ آدَمُ وَحَوَاءُ شَاهِدَيْنِ قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَخْلُفُ بِاللَّهِ كَذِبَيْا «فَذَلِلَهُمَا بِغُرُورٍ» فَأَكَلَا مِنْهَا ثَقَةً بِتَمْيِيْنِهِ

تعالیٰ به آدم فرمود: «أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (خود و همسرت در بهشت ساکن شوید و از رزق و روزی فراوان آن و از هر جای آن که خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید۔ بقره: ۳۵) و به درخت گندم^۱ اشاره فرمود، «فَتَكُونُا مِنَ الظَّالِمِينَ» (که از ظالمین خواهید شد۔ بقره: ۳۵) و خداوند به آنان نفرمود: از این درخت و سایر درختهای از این نوع، نخورید، آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن نخوردند، بلکه بعد از وسوسة شیطان از درخت دیگری^۲ نخوردند، و شیطان به آنان چنین گفت: «مَا نَهَكُمَا رَبِّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» (پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده است۔ اعراف: ۲۰) و فقط شما را از نزدیک شدند به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است مگر به این خاطر که فرشته شوید یا جاودانه و همیشگی نگردید و برای آنان قسم خورد که من خیر خواه شما هستم، و آدم و حوّاء تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند. «فَذَلِلَهُمَا بِغُرُورٍ» (آنها را فریب داد۔ اعراف: ۲۲) آنها نیز

۱- ممکن است مسامحتا در مورد گندم لفظ درخت بکار برده شده باشد، ولی بهر حال قرآن صراحتاً فرموده است «درخت» و گندم هم درخت ندارد.

۲- ظاهر آبات قرآن این است که «شجره» ای که مورد نهی خداوند بود و «شجره» ای که آدم از آن خورد بکی بودند، به عنوان مثال، رجوع کنید به آيات ۱۹-۲۲ سوره اعراف.

بِاللَّهِ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النُّبُوَّةِ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِذَنْبٍ كَبِيرٍ اسْتَحْقَقَ بِهِ دُخُولَ الثَّارِ، وَإِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّاغِرِيْرِ الْمَوْهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاِ قَبْلَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَجَعَلَهُ نَبِيًّاً كَانَ مَعْصُومًا، لَا يَذَنْبُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ فَهَدَى». وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

قَالَ اللَّهُ الْمَأْمُونُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا آتَيْهُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ

بِالاطمینان به قسم او از درخت خوردنده، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلکه از جمله گناهان صغیرهای بود که خدا آنها را می بخشد^(۱) و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - قبل از زمان نبوتشان - حائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیر، و چه کبیره، مرتكب نشد، خداوند می فرماید: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ فَهَدَى» (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهم رفت سپس خداوند او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت نمود - طه: ۱۲۱/۱۲۲) و نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

مأمون گفت: پس معنی این آیه چیست؟: «فَلَمَّا آتَيْهُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ شَرِكَاءَ فِي مَا آتَيْهُمَا» (وقتی خداوند فرزند صالح (با سالم) به آنان داد، ایشان شریکهائی برای خدا، در مورد این فرزند قائل شدند - اعراف: ۱۹۰) حضرت

۱- در سند حدیث تمیم بن عبد الله بن ثمیم قرشی وجود دارد که قبل از قول علامه ره نقل شد که ضعیف است و نیز راوی این حدیث علی بن محمد بن جهم است که طبق گفته ابو الفرج اصفهانی در اغانی ناصیح مسلک است و به نقل او اعتباری نیست، لذا هر چه در این خبر، موافق اخبار صحیحه است می پذیریم و هر چه فقط در این خبر آمده و در جاهای دیگر اثری از آن نمی بینیم، رد میکنیم، و اگر هم این علی بن محمد بن جهم غیر از آن کسی است که ابو الفرج از او باد کرده، پس مجھول است و لذا باز هم سند از اعتبار ماقط است. (غ)

لَهُ شُرْكَاءَ فِيمَا آتَهُمَا» فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ حَوَاءَ وَلَدَتْ لِآدَمَ خَمْسَمَائَةً بِطْنٍ ذَكَرًا وَأُنثى، وَإِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَوَاءَ عَاهَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَدَعْوَاهُ، وَفَالِإِلَهُ أَتَيْتُنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَهُمَا صَالِحًا» مِنَ النَّسْلِ خَلْقًا سَوِيًّا بَرِيثًا مِنَ الزَّمَانَةِ وَالْعَاهَةِ وَكَانَ مَا آتَاهُمَا صِنْفَيْنِ، صِنْفًا ذُكْرًا وَصِنْفًا إِنْاثًا، فَجَعَلَ الصِّنْفَيْنِ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شُرْكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا، وَلَمْ يَشْكُرَا كَشْكُرٌ أَبُويهُمَا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا، فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَقِّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي؟» فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ يَعْبُدُ الْزُّهْرَةَ، وَصِنْفٌ يَعْبُدُ الْقَمَرَ، وَصِنْفٌ يَعْبُدُ الشَّمْسَ، وَذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَّابِ الَّذِي أَخْفِيَ فِيهِ (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ) رَأَى

فرمودند: حَوَاء براي آدم پانصد شکم زايد به هر مرتبه، يك پسر و يك دختر، و آدم علیهم السلام و حَوَاء با خداوند عهد کردنده که اگر فرزند سالمی خداوند به آنان بدهد، شاکر باشند، و وقتی خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچگونه مريضی و آفتی به آنان داد، و آنچه خدا به آنان داده بود، شريک قرار دادند، و خدا را مانند پدر و مادرشان شکر نکردند و خداوند می فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (خداوند برتر و بیزار از شرک آنها است- اعراف: ۱۹۰).

مأمون گفت: گواهی میدهم که شما حقاً فرزند رسول خدا هستید، حال این آیه را توضیح دهید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» (وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است- انعام: ۷۶)

حضرت فرمودند: ابراهیم علیهم السلام در میان سه گروه واقع شده بود؛ گروهی که (ستاره) زهره را می پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش میکردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفیگاهش در زیر زمین که او را نهان

الزُّهْرَةُ، قَالَ: «هَذَا رَبِّي»؟ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ، «فَلَمَّا أَفَلَ» الْكَوْكَبُ «فَلَمَّا لَا أُحِبُّ الْأَفْلَقَنَ» لِأَنَّ الْأَفْلَقَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِ، لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بِازْغَاءً قَالَ هَذَا رَبِّي»؟ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ، «فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَا كُونَنِي مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ، فَلَمَّا أَضْبَحَ «رَأَى الشَّمْسَ بِازْغَاءً قَالَ هَذَا رَبِّي؟ هَذَا أَكْبَرُ» مِنَ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ، لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالْإِفْرَارِ «فَلَمَّا أَفَلَتْ» قَالَ لِلْأَصْنَافِ الْثَّلَاثَةِ مِنْ عِبَادَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ: «يَا قَوْمَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ هُنَّ أَنَّى وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ، أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ

داشته بودند خارج شد ، وقتی شب او را فرا گرفت^(۱) و زهره را دید از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی ستاره غروب کرد ، گفت: من غروب کشندۀها را دوست ندارم ، زیرا افول و غروب از صفات پدیده‌ها است نه از صفات موجود قدیم و ازلى ، وقتی ماه را در آسمان دید ، با حالت انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی غروب کرد ، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند گمراه خواهم شد ، منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایتم نمی‌کرد گمراه شده بودم ، فردا صبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از ماه و زهره بزرگتر است ، وقتی خورشید هم غروب کرد به آن سه گروه رو کرده و گفت: «يَا قَوْمَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ هُنَّ أَنَّى وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار می‌دهید ، دور و برکنار هستم ، من وجه خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده ، بر میگردم ، از باطل به سوی حق می‌روم و مشرک نیستم - انعام: ۷۸ و ۷۹) و ابراهیم پیغمبر با این

۱- در این قسمت از ذکر متن آبات خودداری شد و فقط ترجمة آنها بیان گردید نا متن یکددست شده و در موقع خواندن برای خواننده محترم روان باشد .

بُطْلَانَ دِينِهِمْ وَ يُثْبِتُ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِيَادَةَ لَا تَحْقِقُ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ، وَ إِنَّمَا تَحْقِقُ الْعِيَادَةُ لِخَالِقِهَا وَخَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ كَانَ مَا حَتَّىَ بِهِ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِمَّا أَهْمَمَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَأَتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ».

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لِلَّهِ دَرْكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبَّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلِّي وَلَكِنْ لِيَظْمَئِنَ قَلْبِي»، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ - كَانَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي مُتَّخِذٌ مِّنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي إِحْيَا الْمَوْتَىٰ أَجِيبُهُ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ، فَقَالَ: «رَبَّ أَرْنِي كَيْفَ

گفته‌های خود ، خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن کند و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که مثل زهره و ماه و خورشید هستند صحیح نیست ، بلکه شایسته خالق آنها و خالق آسمان و زمین است و آن دلیل‌هایی که برای قوم خود می‌آورد الهام خدا و از داده‌های او بود ، همانطور که خداوند می‌فرماید : «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ» و آنها ادله و حجت‌های ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند .

مأمون گفت : آفرین بر شما ! در مورد این آیه توضیح بفرمائید : «رَبَّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلِّي وَلَكِنْ لِيَظْمَئِنَ قَلْبِي» ([ابراهیم گفت:] خدا یا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی ، خداوند فرمود : آیا ایمان نداری ؟ گفت : چرا ، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد - بقره : ۲۶۰).

حضرت فرمود : خداوند به ابراهیم علیهم السلام وحی فرمود که : من از میان بندگانیم برای خود دوستی انتخاب خواهم کرد که حتی اگر از من بخواهد مرده‌ها را زنده کنم ، این کار را برای او خواهم کرد ، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است ، لذا گفت : خدا یا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده

تُحَيِّي الْمَوْتَىٰ قَالَ: أَوْ لَمْ تَوْمَنْ؟ قَالَ بَلِّي وَ لَكِنْ لَيَظْمَئِنَ قَلْبِي» عَلَى الْخِلَّةِ، قَالَ: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» فَأَخْذَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسْرًا وَ طَاؤُوسًا وَ بَطْأً وَ دِيكًا، فَقَطَّعَهُنَ وَ خَلَقَهُنَ، ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجَبَالِ الَّتِي حَوْلَهُ - وَ كَانَتْ عَشَرَةً - مِنْهُنَ جُزْءاً وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، ثُمَّ دَعَاهُنَ بِاسْمَائِهِنَ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبَّاً وَ مَاءً، فَتَطَابَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضِهَا حَتَّى اسْتَوَتِ الْأَبْدَانُ، وَ جَاءَ كُلُّ بَدْنٍ حَتَّى انْضَمَ إِلَى رَقْبَتِهِ وَ رَأْسِهِ، فَخَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنَاقِيرَهُنَ، فَطَرَنَ، ثُمَّ وَقَعَ فَشَرِيقٌ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ التَّقْطُنِ مِنْ ذَلِكَ الْحَبَّ، وَ قُلَّ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَخْيَتْنَا، أَخْيَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: بَلِّي اللَّهُ يُحَيِّي وَ يُمْيِتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

می کنی ، خداوند فرمود: آیا ایمان نداری ؟ گفت: چرا ، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد ، یعنی نسبت به خلیل بودن ، خداوند فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ - الخ » (چهار پرنده بگیر ، آنها را تکه کن ، سپس بر هر کوهی ، بخشی از آنها را قرار ده آنگاه آنها را بخوان فوری خود را بتور میرسانند و بدآن خداوند عزیز و حکیم است - بقره : ۲۶۰) ابراهیم نیز ، یک کرکس ، یک طاووس ، یک مرغابی و یک خروس گرفته ، آنها را تکه کرد و اجزاء آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار انرا بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد ، آن اجزاء به سوی یکدیگر پرواز کردند و بدنهای کامل شد و هر بدنسی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست ، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانهای برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا ! تو ما را زنده کردی ، خدا تو را زنده بدارد ، ابراهیم فرمود: بلکه خداوند زنده میکند و می میراند و اوست که بر همه کار تواناست .

قَالَ الْمَأْمُونُ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَوَكَرَّهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مُوسَىٰ دَخَلَ مَدِينَةً مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةً مِنْ أَهْلِهَا وَذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَىٰ الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» فَقَضَىٰ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَىٰ الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَىٰ «فَوَكَرَّهُ» فَمَا تَ «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» يَعْنِي الإِقْتَالِ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ «إِنَّهُ» يَعْنِي الشَّيْطَانُ «عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ».

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَىٰ «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْلِي»

مأمون گفت، آفرین بر شما يا اباالحسن! (حال) در باره اين آيه توضیح دهيد: «فَوَكَرَّهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت اين از کار شیطان است. قصص: ۱۵) حضرت فرمودند: موسی به يکی از شهرهای فرعون وارد شد در حالیکه بی اطلاع از ورود او بودند، و این ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد، در آن هنگام دید دو مرد با يکدیگر زد و خورد می کنند؟ يکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود، آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و مرد، و (موسی پس از این کار) گفت: این عمل کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشن آن مرد توسط موسی، او يعني شیطان، دشمنی است گمراه کننده و آشکار. مأمون گفت، پس معنی این گفته موسی چیست؟: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْلِي» (خداؤندا! من بخودم ظلم کردم، مرا بیامرز-قصص: ۱۶) حضرت فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار

قالَ: يَقُولُ: إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِ هَذِهِ الْمَدِينَةِ «فَاغْفِرْلِي» أَيْ أَشْرُنِي مِنْ أَغْدَائِكَ لِسْلَامًا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي «فَغَفِرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ» مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بِوَكْرَةٍ «فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» بَلْ أَجَاهَهُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى «فَأَضْبَعَ» مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَدِينَةِ «خَافِقًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَئْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَضْرِبُهُ» عَلَى آخَرَ «قَالَ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِي مُبِينٌ» قَاتَلَ رَجُلًا بِالْأَمْسِ وَقَاتَلُهُ هَذَا الْيَوْمَ، لَا وُدَّتِكَ وَأَرَادَ أَنْ يَبْطِيشَ بِهِ «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِيشَ بِالَّذِي هُوَ عَذُولُهُمَا» وَهُوَ مِنْ شَيْعَتِهِ «قَالَ يَا مُوسَى

دادم که نمی‌باشد در آن شرایط قرار می‌دادم، «فاغفرلی^(۱)» یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند، خداوند نیز او را آمرزید (و یا طبق آنچه در اینجا آمده، او را بپوشانید) زیرا که او ستر کننده و (آمرزنده و) مهربان است، موسی^{علیه السلام} گفت: خداوند! به شکرانه این نعمت؟ یعنی بازوئی که به من دادی به گونه‌ای که با یک مشت مردی را از پای در آوردم هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود، بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی. فردا صبح، موسی^{علیه السلام} در شهر ترسان و مراقب بود که دید دویاره همانکسی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، بر علیه شخص دیگری، از او کمک می‌خواهد، موسی فرمود: تو جداً آدم اهل شری هستی، دیروز با یکی نزاع می‌کردی و امروز با دیگری! ادب خواهم کرد، و خواست او را بزند، و همینکه خواست آن کسی را که دشمن آن دو بود بزند او - همان که هم گروه و هم مسلک موسی بود. گفت: ای موسی آیا می‌خواهی همانطور که دیروز یک

۱ - لازم به تذکر است که اصل معنی «غفران» عبارتست از «ستر» و «پوشش»، ولی ترکیب «اغفرلی» معناش این است که «برای من بپوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولاً مفعول در این ترکیب، «ذنب» و امثال آن است، و به نظر می‌رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا^{علیه السلام} نسبت داده شده مراد بود، باید می‌گفت: «اغفرنی» یعنی مرا بپوشان، نه «اغفرلی» والله العالم. (مترجم)

أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ؟ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ».

قَالَ الْمَأْمُونُ: جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيائِهِ خَيْرًا يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَمَا مَعْنِي قَوْلِ مُوسَى لِفَرْعَوْنَ: «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ» قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِرْعَوْنَ قَالَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا أَتَاهُ: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» بِي «قَالَ» مُوسَى: «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ» عَنِ الظَّرِيقِ بِوَقْعِي إِلَى مَدِينَةِ مَدَائِنِكَ، «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَا خَفْتُكُمْ فَوَهَّبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

نفر را کشته، مرا هم بکشی! تو می خواهی جبار باشی و در صدد آن نیستی که جزء مصلحین باشی!

مأمون گفت: خداوند از طرف انبیائش، به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟ «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ» ([موسی] به فرعون گفت: [من] که آن کار را (یعنی قتل) را مرتكب شدم، در آن موقع ضال (گم شده یا گمراه) بودم - شعراء: ۲۰) حضرت فرمودند: وقتی موسی [از مدین] نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (آن کار را مرتكب شدی و نسبت به من و خوبی‌های من ناسپاس بودی - شعراء: ۱۹) حضرت موسی گفت: من آن کار را در موقعی انجام دادم که راه را گم کرده و اشتباهآ بآن شهر در آمدۀ بودم^(۱) و وقتی از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از جملۀ پیامبران قرار داد. (حضرت رضا در ادامه افزودند) خداوند عز و جل به حضرت محمد ﷺ نیز

۱- واضح است که اگر این جوابها واقعاً از امام ره باشد اسکاتی است نه حلی، و ثانیاً فرعونیان بدستور فرعون بجهه‌های بنی اسرائیل را می‌کشند و زنان را اسیر می‌کردند، و آنان (فرعونیان) مفسد فی الارض بودند و کشن یک مفسد فی الارض، بدون قصد مسالماتی نیست که خلاف عصمت باشد و اینقدر نیاز به تکلف داشته باشد (غ)

وآلہ: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَأَوْيَ» يَقُولُ: أَلَمْ يَجِدْكَ وَجِيدًا فَأَوْيَ إِلَيْكَ النَّاسُ «وَوَجَدَكَ ضَالًاً» يَعْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ «فَهَدَى» أَيْ هَدَيْهُمْ إِلَى مَعْرِيقَتِكَ «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» يَقُولُ: أَعْنَاكَ بِأَنْ جَعَلَ دُعَاءَكَ مُسْتَجَابًا».

قَالَ الْمُأْمُونُ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلْمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرْبِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنَ عُمَرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالُ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنَ عُمَرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيمٌ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَغْرِزُ عَنْ يُرُى بِالْأَبْصَارِ، وَلِكِنَّهُ لَمَّا كَلَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرَبَهُ

می فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَأَوْيَ» (آیا تو را یتیم نیافت و برایت سرپناه و سرپرست قرار داد - ضُحْنی: ٦) یعنی تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًاً» (و تو را گم شده یافت - ضُحْنی: ٧) یعنی در نزد قوم خود، گم شده و ناشناخته بودی، «فَهَدَى» (و هدایت و راهنمایی کرد) یعنی مردم را به شناخت تو، راهنمایی کرد، «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (و تو را فقیر یافت و غنی نمود - ضُحْنی: ٨) یعنی دعای تو را مستجاب کرد و به این وسیله تو را غنی نمود.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای فرزند گرامی رسول خدا! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلْمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرْبِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» (وقتی موسی در وقت و موعدی که معین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدا ایا، خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم - اعراف: ١٤٢)، چگونه ممکن است موسی کلیم الله بِيَتِهِ نداند که خداوند تبارک و تعالیٰ قابل رؤیت نیست و چنین در خواستی نماید؟ حضرت فرمودند: موسی کلیم الله بِيَتِهِ می دانست که خداوند برتر از این است که با چشم دیده شود، لکن وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده، با او نجوا کرد،

تَجِيأ، رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلْمَةً وَقَرَبَهُ وَنَاجَاهُ، فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» حَتَّى تَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمَائَةً أَلْفَ رَجُلٍ، فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ آلَافٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمَائَةً، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ.

فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى ظُورِ سَيْنَاءِ، فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَعَدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ وَسَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ، وَيُسِّعَهُمْ كَلَامَهُ، فَكَلَمَةُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَآسْفَلِ وَتَمِينٍ وَشِمَالٍ وَوَرَاءِ وَأَمَامٍ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُبْيَعاً مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ، فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» يَأْنَ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامَ اللَّهِ: «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلُ الْعَظِيمُ وَاسْتَكْبَرُوا وَعَنَوا بَعْثَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ

موسی نزد قوم خود برگشت و به آنان اطلاع داد که خداوند عز و جل با او سخن گفته و او را به خود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این موقع آنان گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (تو را تصدیق نمی کنیم - بقره: ۵۵) مگر اینکه، همانطور که تو صدای خدا را شنیدی، ما هم بتوانیم به آن گوش دهیم، و آن مردم، هفتاد هزار نفر بودند، موسی از بین آنان هفتاد هزار نفر برگزید، سپس از بین این هفتاد هزار، هفت هزار نفر را انتخاب کرد، سپس هفتاد تن و در آخر هفتاد نفر از بین آنان را برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود، برگزید و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست که با او سخن گوید و سخن خود را به گوش آنان برساند، خداوند متعال هم با او سخن گفت و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و رو برو شنیدند، زیرا خداوند صدارا در درخت آفرید و از آن پراکنده اش کرد به گونه ای که آنان صدارا از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: قبول نمی کنیم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم، و زمانی که چنین سخن بزرگی برزیان راندند

صاعقه، فأخذتهم بظلمهم، فما توا، فقال موسى: يا رب ما أقول لبني إسرائيل إذا رجعت إليهم و قالوا: إنك ذهبت بهم فقتلتهم؟! لأنك لم تكن صادقاً في ما أدعى من مناجات الله عزوجل إياك، فأخي لهم الله وبعثهم معه، فقالوا: إنك لوسائل الله أن يرىك أن تنظر إليه لأجابت، وكنت تخبرنا كيف هو فتعرفه حق معرفته؟ فقال موسى: يا قوم إن الله تعالى لا يرى بالبصار ولا كيفيته له، وإنما يعرف بآياته ويعلم بأعلامه، فقالوا: «لن نؤمن لك» حتى تسأله، فقال موسى: يا رب إنك قد سمعت مقاولة بني إسرائيل وانت أعلم بصلاتهم، فأوحى الله جل جلاله: يا موسى سلني ما سألك، فلن أو أخذك بجهلهم، فعند ذلك قال موسى عليه السلام: «رب أرني أنظر إليك، قال لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه (وهو يهوي)

وتكبر وسرکشی نمودند، خداوند عز وجل صاعقه ای بر آنان فرستاد و صاعقه آنان را به خاطر ظلمشان از بین برد، حضرت موسی به خداوند عرضه داشت: خداوند! اگر وقتی نزد بنتی بني اسرائیل برگردم ایشان بگویند آنان را بردى و به کشن دادی، چون دروغ گفته بودی که خدا به بجوا با تو سخن گفته است، من چه جوابی به آنان بدهم؟ لذا، خداوند آنان را زنده کرد و به همراه موسی پیغمبر فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تو به او بنگری، خواستهات را اجابت خواهد کرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما او را به بهترین وجه بشناسیم، موسی فرمود: ای مردم! خداوند با چشم دیده نمی شود و اصلاً کیفیت ندارد، بلکه با آیات و نشانه هایش شناخته می شود، گفتند: سخن تو را قبول نداریم مگر اینکه از خدا چنین درخواستی کنی. موسی عرضه داشت: خداوند! تو خود گفتار بني اسرائیل را شنیدی و تو صلاح آنان را بهتر می دانی، خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی آنچه از تو خواستند، از من بخواه، من تو را به ندانی آنان مؤاخذه نخواهم کرد، در این موقع موسی گفت: «رب ارني انظر إليك قال

فَسُوفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ (بَايَةٌ مِنْ آيَاتِهِ) جَعَلَهُ ذَكَّارًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ» یعنی: رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهَلِ قَوْمِي «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرِى.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لِلَّهِ دَرُكَ يَا أَبا الْحَسَنِ، فَأَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ هَمَتْ بِهِ، وَلَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَ بِهَا كَمَا هَمَتْ بِهِ، لِكِتَّةٍ كَانَ مَعْصُومًا، وَالْمَعْصُومُ لَا يَهُمُ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهِ، وَلَقَدْ حَدَثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: هَمَتْ يَأْنُ تَفْعَلَ، وَهَمَ يَأْنُ لَا يَفْعَلَ .

لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقْرَ مَكَانَهُ فَسُوفَ تَرَانِي «فَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ ذَكَّارًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ» (خدایا خود را بمن نشان بده تا به تو بنگرم! گفت: هرگز مرانخواهی دید ولی بکوه بنگرا گر در جای خود قرار گرفت (وموسی در این وقت از کوه بزیرآمدہ بود) مرانخواهی دید. وقتی خداوند با آیه‌ای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود و موسی بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد گفت: تو متزهی، تو به می‌کنم و بسوی تو باز می‌گردم. اعراف: ۱۴۳) یعنی از جهله قوم خود، به شناخت و معرفتی که نسبت به تو داشتم، بر می‌گردم، و من از بین آنان اولین مؤمن هستم به اینکه تو دیده نمی‌شوی.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای اباالحسن! حال در مورد این آیده توضیح دهید: «وَلَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَهَمَ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» حضرت فرمود: زلیخا قصد یوسف کرد، و اگر یوسف برهان پروردگارش را نصی دید، او نیز قصد زلیخا می‌کرد، لکن او معصوم بود، و معصوم نه قصد گناه می‌کند و نه مرتكب آن می‌شود، و پدرم از پدرش حضرت صادق ع نقل فرمود که آن حضرت چنین فرمود: (زلیخا) تصمیم گرفت که انجام دهد و (یوسف) تصمیم گرفت که انجام ندهد.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لِلَّهِ دَرْكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبَرْتِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَذَلِكُ الْتُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَلَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ»؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ يُونُسُ بْنُ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَهَبَ مُغَاضِبًا إِلَقَوْمِيهِ، فَظَلَّ بِمَعْنَى اسْتِيقَنَ «أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ» أَيْ لَنْ تُصْبِقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا إِذَا مَا أَبْتَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» أَيْ ضَيْقَ وَقَسْرَ «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» أَيْ ظُلْمَةَ اللَّيلِ وَظُلْمَةَ الْبَحْرِ وَظُلْمَةَ بَطْنِ الْحُوْتِ: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بِتَرْكِي مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي قَدْ فَرَغْتَنِي لَهَا فِي بَطْنِ الْحُوْتِ، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْبَحِينَ لَلَّيْلَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ».

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لِلَّهِ دَرْكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبَرْتِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيَّأَسَ الرَّسُولُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءُهُمْ نَصْرًا»؟

مأمون گفت: آفرین بر شما ای اباالحسن! این آیه را توضیح دهید: «وَذَلِكُ الْتُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَلَّ أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ»، حضرت فرمودند: او یونس بن مشی پیغمبر است که بر قوم خود غصب کرده از بین آنان رفت. و «ظن» بدین معنی است که یقین کرد که: «أَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی «ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم» مثیل این آیه شریفه: «وَأَمَّا إِذَا مَا أَبْتَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» که «قدَرَ عَلَيْهِ» در این آیه نیز به معنی تنگ کردن معيشت است. به هر حال، او در تاریکی و ظلمات، خداوند را خواند؛ یعنی در تاریکی شب و دریا و شکم ماهی این سخنان را گفت: معبودی جز تو نیست، تو متزهی و من به خاطر ترک کردن چنین عبادتی که در شکم ماهی امکانش را برایم فراهم ساختی، ظالم و ستمکار هستم، خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و فرمود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْبَحِينَ»: لَلَّيْلَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ (اگر از تسبیح کنند گان نبود تا روز رستاخیز در شکم آن ماهی می ماند- صافات: ۱۴۳/۱۴۴).

مأمون گفت: آفرین بر شما ای اباالحسن! لطفناً این آیه را توضیح دهید:

قال الرضا عليه السلام يقول الله عز وجل: «حتى إذا استئناس الرسول» من قومهم وطن قومهم أن الرسول قد كذبوا جاء الرسول نصرنا.

فقال المأمون: لله درك يا أبا الحسن، فأخبرني عن قول الله عز وجل: «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر» قال الرضا عليه السلام: لم يكُن أحد عNeal مشركي أهل مكانة أعظم ذنبًا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثة وسبعين صنماً، فلما جاءهم صلى الله عليه وآله وسلم بالدعاة إلى كلمة الأخلاص، كبر ذلك عليهم واعظم، وقالوا: «أجعل الآلهة إلهاً واحداً إن هذا لشيء عجائب، وأنطلق الملائكة منهم أن أفسروا وأضيروا على آهتيكم إن هذا لشيء يُراؤ». ما سمعنا بهذا

«حتى إذا استئناس الرسول وظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم نصرنا» (زمانی که پیامبران ناامید شدند و گمان نمودند که به آنان دروغ گفته شده است، یاری و نصرت ما به آنان رسید - یوسف: ۱۱۰) حضرت فرمودند: يعني وقتی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قوم آنان پیامبر ایشان را دروغ پنداشتند، یاری و نصرت ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما يا ابا الحسن! يعني این آیه چیست: «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر» (تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تورا بپوشاند - فتح: ۲) حضرت فرمودند: از نظر مشرکین مکه، کسی گناهکارتر از حضرت رسول ع نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آنگاه که آنحضرت ایشان را به (کلمه مبارکه) «لا اله الا الله» دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد و گفتند: «أجعل الآلهة إلهاً واحداً إن هذا لشيء عجائب و انطلق الملائكة منهم أن أفسروا وأضيروا على آهتيكم إن هذا لشيء يُراؤ» ما سمعنا بهذا في اليميلة الآخرة إن هذا إلا اختلاف» (آیا به جای خدایان متعدد یکخدا قرار داده است، این مطلب عجیبی است، سران آنان به حرکت آمده و گفتند: بروید و بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هُدًا إِلَّا اخْتِلَافٌ» فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ، قَالَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدًا «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ» مَكَّةَ «فَشَاهَ مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ» عِنْدُ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِهِ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأْخَرَ، لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ، وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ، وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ، إِذَا دَعَا النَّاسُ إِلَيْهِ، فَصَارَ ذَبْءُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُونُ: يَلَوْهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسْنِ، فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذْنَتَ لَهُمْ؟» قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا مِمَّا نَزَّلَ بِهِ «إِنَّا كَ أَغْنَيْ وَأَسْمَعَنِي يَا جَارَهُ» خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ وَأَرَادَهُ أُمَّةَهُ،

شما (مردم) خواسته می شود، ما چنین حرفهایی را در بین امت آخر (یعنی معاصرین یا آنانکه قبل از ما بوده‌اند) نشنیده‌ایم، این سخن جز دروغ و افتراء چیز دیگری نیست - ص: ۵۵ الی ۷۰) و آن زمان که خداوند عز و جل مکه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای محمد! «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَشَاهَ مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ» (ما مکه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند) همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می شد، زیرا بعضی از مشرکین مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که حضرت مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد توحید نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر آنان، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! در باره این آیه توضیح بفرمایید: «عَفَّا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذْنَتَ لَهُمْ» (خدا از تو در گزند! چرا به آنان اجازه دادی - توبه: ۴۳) حضرت فرمودند: این آیه از قبیل «به در می گوییم، دیوار گوش کند» می باشد، خداوند به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده ولی منظور اصلی،

وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لِيَخْبَطَنَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»
وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتَنَاكَ لَقَدْ كَذَّتْ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا .»
فَالْحَسْنَةُ صَدَقَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَإِذْ تَقُولُ
لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكَ عَلَيْكَ رَزْوَجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي
نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبِيدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِي»؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ
السَّلَامُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَدَّ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ -
شَرَّاجِيلَ الْكَلْبِيَّ ، فِي أَمْرٍ أَرَادَهُ ، فَرَأَى امْرَأَهُ تَغْتَسِلُ ، فَقَالَ لَهَا : سَبِّحْنَاهُ الَّذِي

أَمْتَ بُودَهُ أَسْتَ ، وَنَظِيرِ ابْنِ آيَهِ أَسْتَ ، آيَهُ شَرِيفَهُ : «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لِيَخْبَطَنَ عَمَلُكَ وَ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اگر مشرک شوی، عملت باطل شده، و از جمله
زیانکارن خواهی بود- زمر: ۶۵) و نیز این آیه: «وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتَنَاكَ لَقَدْ كَذَّتْ تَرْكَنُ
إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا» (اگر تو را تشییت نمی کردیم، نزدیک بود کمی به آنان میل
کنی- اسراء: ۷۴).

مأمون گفت: درست گفتید یا ابن رسول الله! (حال بفرمائید) معنی این آیه
چیست؟: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكَ عَلَيْكَ رَزْوَجَكَ وَ
اتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبِيدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»
(وقتی به آن کسی که خدا به او نعمت داده (یعنی زید بن حارثه) و تو نیز او را
مورد لطف و عنایت قرار دادی می گویی از خدا بترس و همسرت (زینب بنت
جحش) را طلاق نده، و در دل چیزی را پنهان می داری که خدا آن را آشکار
خواهد کرد و از مردم می ترسی و خدا سزاوارتر استکه از او بترسی-
احزاب: ۳۷) حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ برای کاری تصمیم گرفتند به
خانه زید بن حارثه^{۱۱} بروند، که زن زید را در حال غسل کردن دیدند، و به او

۱- زید بن حارثه کنیه اش ابو اسامه است، وی اصلًا عرب است و در غارتی که در زمان
جهاهیت رخ داد بین هشت سالگی اسیر شد و خدیجه او را خریده و بشوهرش رسول خدا
ﷺ بخشید، و حضرت او را آزاد کرد و بمنزنه گرفت، و در زمان اسلام میان او و سه

خَلَقْكَ! وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهَ الْبَارِئِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ قَوْلٍ مِّنْ زَعْمٍ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ
بَنَاتُ اللَّهُ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَأَضْفَيْكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنَ وَاتَّخَذْتُمْ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِمَا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ:
سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ أَنْ يَتَّخِذَ لَهُ وَلَدًا، يَخْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَالْاغْتِسَالِ،

فرمودند: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ» (منزه است آن کسی که تو را خلق نموده است) و منظور حضرت این بود که خداوند را از گفته کسانی که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند، تنزیه نماید، خداوند نیز می‌فرماید: «أَفَأَضْفَيْكُمْ
رَبُّكُمْ بِالْبَيْنَ وَاتَّخَذْتُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (آیا خداوند پسران را برای شما گذاشته و برای خود، دخترانی از ملائکه برگزیده است؟ سخن بزرگی بر زبان می‌آورید! - اسراء: ۳۷) ولذا وقتی حضرت آن زن را در حال غسل کردن دیدند گفتند: آن کس که تو را خلق کرده، برتر و منزه‌تر از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند اینچنین نیازمند غسل و تطهیر باشد،

حمزة بن عبدالمطلب برادری انداخت، و در هنگامیکه اسیر شده بود پدرش شراحیل سخت ناراحت بود، و بعد از اینکه خبر یافت خدیجه بنت خوبیل او را خربده و بشوهرش محمد بخشیده است، با برادرش به مکه آمد و بر پیغمبر ﷺ وارد شدند و از آنحضرت درخواست کرد که فدیه بگیرد و او را آزاد کند، پیامبر در جواب ایشان فرمود: من او را آزاد می‌گذارم هر کجا که خود می‌خواهد برو و هر که را که خود می‌خواهد اختبار کند، و سپس او را طلبید و فرمود اینان را می‌شناسی؟ زید گفت: آری این پدر من است و آنديگر عمریم، حضرت فرمود: از میان ما سه نهن هر که را می‌خواهی اختبار کن، زید گفت: من جز نور را نمی‌خواهم افرمود: آیا برده بودن را بر آزادی و پدر و عمومیت ترجیح میدهی؟ گفت: آری، و به پدر و عمومیش گفت: من از این مرد چیزی دیده‌ام که ممکن نیست کسی را بر او ترجیح دهم! پدر و عمومیش مأبوس شدند. و پس از آن رسول‌خدا زید را به یحیر اسماعیل برده و فرمود: ای حاضران! بسما اعلام می‌کنم که زید پسر خوانده من شد و از من ارث می‌برد و من نیز از وی ارث می‌برم. و چون پدر و عمومی زید این عمل رسول‌خدا عليه السلام را دیدند خوشحال گشته و رفند.

زید از جمله کسانیست که در آغاز دعوت پیغمبر ﷺ با او ایمان آورد، و در سال هشتم در جنگ مؤته با جعفر بن ابی طالب شهید شد.

فَلَمَّا عَادَ زَيْنُ الدِّينَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ بِمَحْبِبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَوْلَهُ لَهَا «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ» فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْنُ الدِّينُ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَظَنَّ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ لِمَا أَغْبَبَهُ مِنْ حُسْنِهِا، فَجَاءَ إِلَى الشَّبِيلِ بِطَنَافَةٍ وَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَمْرَاتِي فِي خَلْقِهَا سُوءٌ، وَإِنِّي أُرِيدُ طَلاقَهَا، فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ بِطَنَافَةٍ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» وَقَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرَفَهُ عَدَدَ أَزْوَاجِهِ، وَأَنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ مِنْهُنَّ، فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبَدِّلْهُ لِزَيْنِ الدِّينِ، وَخَشِيَ النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا: إِنَّ مُحَمَّداً يَقُولُ لِمَوْلَاهُ: إِنَّ أَمْرَاتِكَ سَكُونٌ لِي زَوْجَهُ، يَعِيُّونَهُ بِذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» يَعْنِي بِالإِسْلَامِ، «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» يَعْنِي بِالْعِنْقِ «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ

و وقتی زید به خانه برگشت، همسرش، آمدن حضرت رسول و گفتہ آن حضرت که فرموده بودند: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ» را به او خبر داد، زید متوجه منظور حضرت نشد و گمان کرد که سخن حضرت به خاطر این بوده است که آن حضرت از همسراو، خوششان آمده است، لذا زید حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله! زن من کمی بداخلاق است و می خواهم او را طلاق بدhem، حضرت به او فرمودند: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» (همسرت را نگهدار و از خدا بترس- احزاب: ۳۷) و خداوند متعال قبلًا تعداد همسران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله آنان است را به آن حضرت خبر داده بود، حضرت این موضوع را در دل پنهان داشته و برای زید آشکار نکرده بودند، و از این می ترسیدند که مردم بگویند: محمد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر آن حضرت خرد بگیرند، لذا خداوند این آید را نازل فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي - تَا آخِرَ آيَهِ (که قبلًا ذکر شد) » یعنی (وقتی به آن کسی که خدا به واسطه اسلام به او نعمت داده و قو نیز با آزاد سازی او، وی را مورد لطف و عنایت قرار دادی) می گویی: از خدا بترس و همسرت را نگهدار و در دل چیزی را پنهان می داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشُهُ» ثُمَّ إِنَّ رَبَّنِيَ حَارَثَةَ ظَلَّقَهَا وَأَغْتَدَتْ مِنْهُ، فَزَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: فَلَمَّا قَضَى رَبَّنِيَ مِنْهَا وَظَرَأَ زَوْجُنَا كَهَا لِكَيْلًا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَذْعِيَائِهِمْ، إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَظَرَأَ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» ثُمَّ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيَعْبُدُونَهُ بِتَرْوِيجِهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ».

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لَقَدْ شَفَقَتْ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبِسًا عَلَيَّ، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيائِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بنِ جَهْمٍ: فَقَامَ الْمُأْمُونُ إِلَى الصَّلَاةِ وَأَنْهَدَ بِيَدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ، وَكَانَ

می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی) سپس زید بن حارثه او را طلاق داد و آن زن نیز عده طلاق نگه داشت و بعد از آن، خداوند او را به عقد حضرت رسول ﷺ در آورد، در این باره آیه‌ای نازل فرموده، چنین گفت: «فَلَمَّا قَضَى رَبَّنِيَ مِنْهَا وَظَرَأَ زَوْجُنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَذْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَظَرَأَ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد] او را به عقد تو در آوردم تا بر مؤمنین در مورد [ازدواج با] همسران فرزند خوانده‌های خود، بعد از آنکه [آن فرزند خوانده‌ها] از آنان کام خویش برگرفتند، گناهی نباشد و خواسته (یا فرمان خدا) انجام شدنی است-احزاب: ۳۷)، سپس خداوند عز و جل دانست که منافقین به خاطر این ازدواج، بر آن حضرت خرد خواهند گرفت، لذا این آیه را نازل فرمود: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» (در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده، بر پیامبر گناهی نیست-احزاب: ۳۸). مأمون گفت: دلم را آرام کردی یا این رسول الله! و آنچه را بر من مشتبه شده بود، برایم واضح کردی، خداوند از طرف انبیاء و اسلام شمارا جزای خیر دهد!

علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد

حااضر المجلس وَتَبَعْتُهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ أَخِيكَ؟ فَقَالَ لَهُ: عَالِمٌ، وَلَمْ تَرَهُ يَخْتَلِفُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: ابْنَ أَخِيكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمُ التَّبَّيْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِلَّا إِنَّ أَبْرَارَ عِثْرَتِي وَأَطَائِبِي أَرُومُتِي أَخْلَمُ النَّاسَ صِغَارًا وَأَغْلَمُ النَّاسَ كِيَارًا، فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدَىٰ وَلَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ، وَانْصَرَفَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عَدَوْتُ عَلَيْهِ وَأَغْلَمْتُهُ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ الْمَأْمُونِ وَجَوَابِ عَمَّهُ مُحَمَّدِبْنِ جَعْفَرٍ لَهُ، فَضَحِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ الْجَهَنَّمِ لَا يَغْرِيَكَ مَا سَيِّعْتَهُ مِنْهُ فَإِنَّ سَيِّعْتَ أَنِي وَاللَّهُ تَعَالَى يَتَقَبَّلُ مِنْهُ.

فَأَنَّ مُصْنِفَ هَذَا الْكِتَابِ: هَذَا الْحَدِيثُ غَرِيبٌ مِنْ طَرِيقِ عَلَيِّ بْنِ -

ابن جعفر بن محمد (عموی امام رضا) را که در مجلس حاضر بود گرفت و با خود برده، من نیز به دنبال آنان رفتم، مأمون به او گفت: برادرزادهات را چگونه یافتنی؟ گفت: دانشمند است، و قبل از هم ندیده بودیم که نزد هیچیک از علماء و اهل علم رفت و آمد داشته باشد، مأمون گفت: برادرزادهات از خاندان پیامبر است که پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم در مورد آنان فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید، چه آنکه آنان از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند کرد و در در ضلالت شما را داخل نخواهند کرد».

(پس از آن) حضرت رضا علیهم السلام به منزل رفتند، فردا صبح به نزد آن حضرت رفته و صحبت‌های مأمون و محمد بن جعفر (عموی آن حضرت) را به اطلاع ایشان رساندم و آن حضرت خنده‌ای کرده فرمودند: ای این جهنم! آنچه شنیدی غریب نداد، او را به خد عه و نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از انتقام خواهد گرفت.

مؤلف این کتاب (شیخ صدوq) گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن

مُحَمَّدٌ بْنُ الْجَهْمٍ مَعَ نَصِيبِهِ وَ بُغْضِهِ وَ عَدَاوَتِهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۱۶

* (بابُ ماجاءَ عن الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَدِيثِ أَصْحَابِ الرَّسَّ) *

۱- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرَ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْصَّلَتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ

محمد بن جهم و بعض و عداوتش نسبت به اهل بیت ﷺ چنین حدیثی از او عجیب (یا بعید) است !!

مترجم گوید: همانطور که قبل اشاره شد، سند حدیث ضعیف است، چون تمیم بن عبد الله فرشت را علامه ره در رجال خود ضعیف دانست و غلى ابن محمد بن جهم هم ناصیبی و دشمن اهل بیت بوده است، کما اینکه خود جناب صدقه ره در انتهای همین خبر باز اشاره کرده است، و اصولاً، صرف نظر از ضعف سند، وجود چنین غیاراتی در متن، دلیل ضعف خبر است، چرا که چطور می توان کاری را که ما از یک فرد متدين معمولی توقع نداریم، به حضرت رسول ﷺ نسبت داد! مگر پیامبر به این آیه عمل نمی فرمود که می گوید: «لَا تَدْخُلُوا بَيْوَنَا غَيْرَ بَيْوَنِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُو وَ تَسْلَمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا - الخ» (به خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشود) مگر اینکه اعلام ورود کنید و سرزده وارد نشود و بر اهل خانه سلام نساید - نور: ۲۷) و برفرض هم که این آیه بعد از این جریان نازل شده باشد، پیامبر اکرم ﷺ که متمم مکارم اخلاق بودند، قطعاً بی اجازه و سرزده به خانه کسی، آن هم زن نامحرم، وارد نمی شدند.

باب ۱۶

﴿سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در مورد «اصحاب الرسّ»﴾

۱- ابوالصلت هروی گوید: حضرت رضا ﷺ از پدران بزرگوارش از امام

محمد، عن أبيه محمد بن عليٍّ، عن أبيه عليٍّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليٍّ عليهم السلام، قال: أتى عليٌّ بن أبي طالب عليه السلام قبل مقتله ثلاثة أيام رجُلٌ من أشراف تميم يقال له: عمرو، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن أصحاب الرسّ في أي عصر كانوا؟ وأين كانت منازلهم؟ ومن كان ملكهم؟ وهل بعث الله عزوجل إلينهم رسولاً أم لا؟ وبماذا هلكوا؟ فإني أحذر في كتاب الله تعالى ذكرهم ولا أحذر خبرهم، فقال له عليٌّ عليه السلام: لقد سأليتني عن حديث ما سأليتني عنه أحد قبلك، ولا يحذرك به أحد بعدي إلا عشري، وما في كتاب الله عزوجل آية إلا وانا أعرفها وأغرف تفسيرها، وفي أي مكان نزلت من سهل أو جبل؟ وفي أي وقت من ليل أو نهار؟ وإن هم هنا لعلما جمما - وأشار إلى صدره - ولكن طلاقه تيسير، وعن قليل يندمون لوقادوني.

حسین عليه السلام نقل کردند که سه روز قبل از شهادت حضرت علی عليه السلام مردی از اشراف تمیم به نام عمرو، نزد آن حضرت آمد. در باره اصحاب الرسّ، چنین سؤالاتی نمود: اصحاب الرسّ در چه زمانی می زیستند؟ مسکن آنان کجا بود؟ پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند پیامبری سوی آنان فرستاد یا نه؟ چگونه از بین رفتند؟ در قرآن نام آنان هست ولی از اخبارشان مطلبی ذکر نشده است، حضرت فرمودند: در باره مطلبی سؤال کردی که قبل از تو کسی چنین سؤالی از من نپرسیده بود، و بعد از من نیز کسی در باره آن مطلبی برایت نقل نخواهد کرد مگر از قول من، و هیچ آیده‌ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را می‌دانم و تفسیرش را نیز می‌دانم، و نیز می‌دانم در کجا نازل شده؛ در کوه نازل شده یا در دشت، و در چه زمانی؛ شب یا روز؟ اینجا - با دست به سینه مبارکشان اشاره نمودند - علم بسیاری است ولی طالبان آن کم هستند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.

كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَاتِيْمِ: أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجَرَةً صَنَوْبَرَةً
يُقَالُ لَهَا: شَاهٌ دَرَختٌ، كَانَ يَأْفِيْثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا:
دُوشَابٌ، كَانَتْ ابْنَتُ لِئُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الطُّوفَانِ، وَإِنَّمَا سُمِّوْا أَصْحَابَ
الرَّسَّ، لِأَنَّهُمْ رَسُوا بِيَتْهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاؤَدَ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ، وَكَانَتْ لَهُمْ اثْنَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِيْهِ نَهْرٍ يُقَالُ لَهَا: رَسْ مِنْ
بَلَادِ الْمَشْرُقِ، وَبِهِمْ سُمِّيَّ ذَلِكَ النَّهْرُ، وَلَمْ يَكُنْ يَوْمَيْدٌ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ
أَغْزَرُ مِنْهُ، وَلَا أَعْذَبُ مِنْهُ، وَلَا فُرِّيْ أَكْثَرُ وَلَا أَعْمَرُ مِنْهَا، تُسَمَّى إِخْدِيْهُنَّ آبَانَ،
وَالثَّانِيَةُ آذَرُ، وَالثَّالِثَةُ دِيْ، وَالرَّابِعَةُ بَهْمَنُ، وَالخَامِسَةُ إِسْفَنْدَارُ، وَالسَّادِسَةُ
فَرُورَدِينُ، وَالسَّابِعَةُ أَرْدِيْ بَهْشَتُ، وَالثَّامِنَةُ خُرْدَادُ، وَالنَّاسِيَةُ مُرْدَادُ، وَالعَاشرَةُ
تِيزُ، وَالْحَادِيَةُ عَشَرَ مِهْرُ، وَالثَّانِيَةُ عَشَرَ شَهْرِيْورُ، وَكَانَتْ أَعْظَمُ مَدَائِنِهِمْ
إِسْفَنْدَارُ، وَهِيَ الَّتِي يَئِلُّهَا مَلِكُهُمْ، وَكَانَ يُسَمَّى تَرْكُودِينَ غَابُورِبْنَ يَارَشَ بْنَ-

ای تمیمی! داستان آنان چنین بود که: درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می پرستیدند، این درخت را یافت بن نوح بر کنار چشمه‌ای به نام «دوشاب» غرس کرده بود و این چشمه بعد از طوفان، برای نوح پیغمبر حفر شده بود، و علت نام گذاری آنان به اصحاب الرسّ این بود که خانه‌های خود را در زمین حفر می کردند، (زمّن یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سلیمان بن داؤد پیغمبر بود. دوازده قریه در کنار نهری از مشرق زمین به نام رس داشتند، آن رود نیز به نام آنان رس نامیده شده بود. در آن روزگار نهری پرآب تر و شیرین تر از آن روی زمین نبود و قریه‌هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت، نام آنها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، و بزرگترین شهر آنان، اسفندار بود که پادشاه در آن می زیست، نام او ترکوڈ^۱ بن غابور بن یارش

۱- در تفسیر ابوالفتوح، ترکون بن عامور بن ثاؤش بن شاون بن نمرود بن کتعان آمده است (ج ۸ ص ۲۷۳).

سازن بن نمرود بن كنعان: فِرْعَوْنَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبِهَا الْعَيْنُ
وَالصَّنْوُبَرَةُ، وَقَدْ عَرَسُوا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ ظَلْعِ تِلْكَ الصَّنْوُبَرَةِ،
فَتَبَيَّنَتِ الْحَبَّةُ، وَصَارَتْ شَجَرَةً عَظِيمَةً، وَحَرَمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَالأنَهَارِ، فَلَا
يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَلَا أَنْعَامُهُمْ، وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَاتَلُوهُ، وَيَقُولُونَ: هُوَ حَيَاةُ الْهَبَّةِ، فَلَا
يَتَبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْقُضَ مِنْ حَيَاةِهَا وَيَشْرَبُونَهُمْ وَأَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهْرِ الرَّسَ الَّذِي
عَلَيْهِ قُرَاهُمْ، وَقَدْ جَعَلُوا فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَةِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عِيداً يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ
أَهْلُهَا، فَيَصْرُبُونَ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بِهَا كُلَّهُ مِنْ حَرَيرٍ فِيهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ، ثُمَّ
يَأْتُونَ بِشِيَاهٍ وَيَقْرَرُ فِيَذِبْحُونَهَا فُرْبَانًا لِلشَّجَرَةِ، وَيَشْعَلُونَ فِيهَا التَّيْرَانَ بِالْحَطَبِ،
فَإِذَا سَطَعَ دُخَانُ تِلْكَ الدَّبَابِيجَ وَفَتَارُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَحَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّظَرِ
إِلَى السَّمَاءِ خَرُوا لِلشَّجَرَةِ سُجَّداً وَيَسْكُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهَا أَنْ تَرْضِيَ عَنْهُمْ،

ابن سازن بن نمرود بن كنعان بود که این آخری فرعون زمان ابراهیم علیهم السلام بود.

آن چشم و صنوبر در همین شهر بود، و در هر قریه دانه‌ای از میوه آن
صنوبر کاشته بودند و آن دانه رشد کرده، درخت عظیمی شده بود، آب آن
چشم و رودخانه‌ها را حرام کرده بودند و نه خود و نه چهارپایانشان از آن
نمی‌نوشیدند و هر کس چنین می‌کرد او را می‌کشند و می‌گفتند: این آب،
ما پنهانیت خدایان ماست، و شایسته نیست کسی از حیات و زندگی آنها
چیزی کم کند، و خود و چهارپایانشان از رود رسم که قریه‌ها در کنار آن بنا
شده بود، استفاده می‌کردند، و در هر ماه از سال، در هر قریه، عیدی معین کرده
بودند که اهل آن قریه جمع شده و بر درخت بزرگ آن آبادی، پشه‌بندی از حریر
که دارای انواع نقش و نگار بود نصب می‌کردند، سپس گاو و گوسفندهای
آورده و برای درخت قربانی می‌کردند و بر آن قربانی‌ها هیزم ریخته، آتش
می‌زدند و آنگاه که دود آن قربانی‌ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می‌شد
و دیگر نمی‌توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می‌افتدند و
گریه و زاری می‌کردند تا از آنها راضی شود، و شیطان نیز می‌آمد و شاخه‌های

فَكَانَ الشَّيْطَانُ يَجِيءُ فَيُحَرِّكُ أَغْصَانَهَا وَيَصِحُّ مِنْ سَاقِهَا حِسَاحَ الصَّبِيِّ،
وَيَقُولُ: قَدْ رَضِيْتُ عَنْكُمْ عِبَادِي فَطَبِيْعُوا نَفْسًا وَقَرُوا عَيْنًا فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ عِنْدَ
ذَلِكَ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُونَ بِالْمَعَازِفِ وَيَأْخُذُونَ الدَّسْتَ بَعْدَ، فَيَكُونُونَ عَلَى
ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَاتِهِمْ، ثُمَّ يَتَصَرَّفُونَ. وَإِنَّمَا سَمَّتِ الْعَجَمُ شُهُورَهَا بِآبَانِمَاهٍ
وَأَذْرَمَاهُ وَغَيْرِهِمَا إِشْتِقَاقاً مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقُرَى لِقَوْلِ أَهْلِهَا بِعَضِّهِمْ لِيَعْضِيْنِ:
هَذَا عِيدُ شَهْرِ كَذَا، وَعِيدُ شَهْرٍ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدُ قَرْبَتِهِمُ الْعَظِيمِ، اجْتَمَعَ
إِلَيْهِ صَغِيرُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ، فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنْوَرَةِ وَالْعَيْنِ سُرَادِقاً مِنْ دِبَابِجَ عَلَيْهِ مِنْ
أَنْوَاعِ الصُّورِ، لَهُ اثْنَا عَشَرَ بَاباً، كُلُّ بَابٍ لِأَهْلٍ قَرْبَةٍ مِنْهُمْ، وَيَسْجُدُونَ
لِلصَّنْوَرَةِ خَارِجاً مِنَ السُّرَادِقِ وَيَقْرَبُونَ لَهُ الذَّبَائِحَ أَصْعَافَ مَا قَرَبُوا لِلشَّجَرَةِ
الَّتِي فِي قَرَاهِمْ، فَيَجِيئُ إِلَيْهِمْ عِنْدَ ذَلِكَ فَيُحَرِّكُ الصَّنْوَرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا،
وَيَسْكُلُمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْوَرِيًّا وَيَعْدِهُمْ وَيُمْنَيْهُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدْتُهُمْ وَمَنْتَهُمْ

درخت را حرکت می‌داد و از تنہ آن همچون کودکی فریاد می‌زد که: ای
بندگان! از شما راضی شدم، راحت و خوشحال باشد، آنان هم سر از سجده
برداشته، شراب می‌نوشیدند و موسیقی می‌نواختند و سنج می‌زدند و آن روز و
شب را به همان حال سپری می‌کردند و سپس می‌رفتند.

و عجمها نام ماههای خود را از نام این آبادی‌ها گرفتند و ماههای خود را
آبانمه، آذرمه، و غیره نامیدند، چون اهل آن قریه‌ها می‌گفتند: این عید فلان ماه
است و آن عید فلان ماه و در زمان عید، بزرگترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان،
در آن شهر جمع می‌شدند و در نزد چشمده و صنوبر، چادری از حریر که انواع
نقش ونگار بر آن بود، بر می‌افراختند. این چادر دوازده در داشت که هر دری
مربوط به اهل یک قریه می‌شد، آنان در خارج از چادر در مقابل صنوبر سجده
کرده و قربانی‌هایی چند برابر قربانی درخت قریه‌های کوچکتر، ذبح
می‌کردند، و شیطان نیز نزد آن درخت می‌آمد و صنوبر را به شدت تکان می‌داد
و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعد و عیدهای تمام شیاطین

الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا، فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ، وَبِهِمْ مِنَ الْفَرَاجِ وَالثَّشَاطِ مَا لَا يُعْيِقُونَ، وَلَا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشُّرُبِ وَالعَزْفِ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ اثْتَيْ عَشَرَ يَوْمًا وَلَيَالِيهَا بَعْدِ أَغْيَادِهِمْ سَائِرَ الرَّسَّةِ، ثُمَّ يَتَصَرَّفُونَ.

فَلَمَّا طَأَ كُفُّرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِبَادَتِهِمْ غَيْرَهُ، بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وَلْدِ يَهُودَا بْنِ يَعْقُوبَ، فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَانًا طَويِّلاً، يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، فَلَا يَتَبَعُونَهُ، فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي الْفَيْ وَالضَّلَالِ، وَتَرَكُوهُمْ فِي بُولَ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرُّشْدِ وَالثَّجَاجِ وَخَضَرَ عِيدُ قَرْيَتِهِمُ الْعَظِيمِ، قَالَ: يَا رَبَّ إِنَّ عِبَادَكَ أَبْوَا إِلَّا تَكْذِيبِي وَالْكُفَّرِ بِكَ، وَغَدَوْا يَعْبُدُونَ شَجَرَةً لَا تَنْقَعُ وَلَا تَضُرُّ، فَأَيَّسَ شَجَرَهُمْ أَجْمَعَ، وَأَرِهِمْ قُدْرَتَكَ وَسُلْطَانَكَ، فَأَضَبَّعَ الْقَوْمُ وَقَدْ يَسَّ شَجَرَهُمْ فَهَا هُمْ ذَلِكَ،

به آنان و عده و وعید می داد ، و آنان سراز سجده بر می داشتند و از شدت شادی و نشاط از حال می رفتند و از شدت شرابخواری و اشتغال به موسیقی ، توان صحبت کردن نداشتند ، و دوازده روز و شب ، به عدد اعیادشان در تمام سال ، به همان حال می گذراندند و سپس می رفتند .

و چون کفر به خدا ، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت ، خداوند عز و جل پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب سوی آنان فرستاد و مدت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عز و جل و شناخت ربوبیت او دعوت می کرد ، ولی از او پیروی نکردند ، و وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را بسوی رُشد و رستگاری رد می کنند ، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت : خدا یا این بندگان تو ، جز تکذیب من و کفر به تو کار دیگری نمی کنند ، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر ، می پرسند .

تمام درختانشان را خشک کن و قدر و عظمت خود را به آنان بنمایان ، صبح روز بعد ، درختها خشک شده بود ، این مطلب آنان را ترساند و احساس

وَقُطِعَ بِهِمْ، وَصَارُوا فِرْقَيْنِ فِرْقَةً قَالَتْ سَحْرَ الْهَيْكُلْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْكُمْ، لِيَضْرُبَ وَجْهَكُمْ عَنْ أَلْهَيْكُمْ إِلَى إِلَهِهِ، وَفِرْقَةً قَالَتْ: لَا، بَلْ غَضِيبَتِ الْهَيْكُلْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعْبُدُهُ وَيَقْعُدُ فِيهَا، وَيَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا، فَعَجَبَتْ حُسْنَهَا وَبَهَاءَهَا لِكَيْ تَغْضِبُوا لَهَا، فَتَشَيَّصُرُوا مِنْهُ، فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَاتَّخَذُوا أَنَابِيبَ طَوَالًا مِنْ رَصَاصٍ وَاسِعَةَ الْأَفْوَاهِ، ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى الْمَاءِ، وَاحِدَةً فَوْقَ الْأُخْرَى، مِثْلَ التَّرَابِيجِ، وَنَزَّلُوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بِئْرًا ضَيِّقَةً الْمَدْخَلِ عَمِيقَةً، وَأَرْسَلُوا فِيهَا نَبِيَّهُمْ وَالْقَمْوَافَاهَا صَخْرَةً عَظِيمَةً، ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنَابِيبَ مِنَ الْمَاءِ وَقَالُوا: نَرْجُوا الآنَ أَنْ تَرْضِيَ عَنْهُ الْهَيْكُلُ إِذَا رَأَتْ أَنَا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَقْعُدُ فِيهَا، وَيَصُدُّنَا عَنْ عِبَادَتِهَا، وَدَفَّنَاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَّى

عجز و نا اميدی کردند و به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی گفتند: این مرد که ادعای می کند رسول خدای آسمان و زمین است، خدایان شما را جادو کرده است تا شما را از خدایانشان به مسوی خدای خویش متوجه گرداند، گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که از آنان عیب گویی می کند و در موردشان سخنان نامریوط می گوید، و شما را به پرسش خدای دیگری می خواند، خشمگین شده‌اند و زیبایی و بهای خود را از شما پوشانده‌اند تا شمانیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای اینکار لوله‌های بلندی از سُرب که دهانه‌های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشمها تا روی آب مثل لوله‌های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشمها یا لوله) را کشیدند و سپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله‌ها را از آب بیرون آورده‌اند و گفتند: اکنون که خدایان دیدند که ما، شخصی را که در باره‌شان به بدی سخن می گفت و ما را از پرسش آنان باز

مِنْهُ، فَيَعُودُ لَنَا نُورُهَا وَنَصَارَتُهَا كَمَا كَانَ، فَبَقُوا عَامَةً يَوْمَهُمْ يَشْمَعُونَ أَيْنَ
نَبَيِّهِمْ وَهُوُ يَقُولُ: سَيِّدِي قَدْ تَرَى ضِيقَ مَكَانِي وَشَدَّةَ كُرْبَيِ فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي
وَقِلَّةَ حِيلَتِي، وَعَجَلْ بِقَبْضِ رُوحِي، وَلَا تُؤْخِرْ إِجَابَةَ دَعْوَتِي حَتَّىٰ مَاتَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِجَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَبْرِيلُ أَيْطُنُ عِبَادِي
هُنُّلَاءِ الَّذِينَ غَرَّهُمْ حَلْمِي وَأَمْنُوا مَكْرِي، وَغَبَدُوا غَيْرِي، وَقَتَلُوا رَسُولِي أَنْ
يَقُومُوا لِعَصَبِي أَوْ يَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِي كَيْفَ؟! وَأَنَا الْمُنْتَقِمُ مِمَّنْ عَصَانِي، وَلَمْ
يَخْشَ عِقَابِي، وَإِنِّي حَلَّتُ بِعَزِّي [وَجَلَّ] لَا جُعْلَتُهُمْ عِزَّةً وَنَكَالًا لِلْعَالَمَيْنَ،
فَلَمْ يَرْعَهُمْ وَهُمْ فِي عِبَدِهِمْ ذَلِكَ إِلَّا بِرِيحِ عَاصِفٍ شَدِيدَةِ الْحَمْرَةِ فَتَحَيَّرُوا فِيهَا
وَدَعَرُوا مِنْهَا، وَانْضَمَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ حَجَرَ

مى داشت کشیم، و در زیر بزرگترین خدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد،
امیدواریم که از ما راضی شده باشند و غنچه‌ها و طراوت آنها مثل گذشته به
سوی ما باز گردد، آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبر شان را می‌شنیدند که
می‌گفت: «خدای من، تنگی جا و شدت ناراحتی مرا می‌بینی، به ناتوانی و
درماندگی ام رحم کن و زودتر قبض روحمن فرما، و احابت دعايم را تأخیر
نینداز!» تا بالاخره مرد، خداوند عز و جل به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این
بندگان من، که صبر و برداشی من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در
امان می‌پندارند و کس دیگری غیر از من را می‌پرستند و پیامبر مرا کشته‌اند،
گمان می‌کنند که در مقابل غصب من توان مقاومت دارند، یا آیا می‌توانند از
محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟! و حال آنکه من از کسی که مرا
نافرمانی کند و از عقاب من نهراشد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزت و
جلالم قسم یاد کرده‌ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم، و خداوند، آنها
را در آن عیدشان جز با بادهای سرخ رنگ به هراس نیفکند، آنان در آن طوفان
حیران شده به هراس افتاده بودند و به یکدیگر پناه می‌بردند، سپس زمین در زیر
پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی

كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ، وَأَظْلَاهُمْ سَحَابَةٌ سُودَاءُ، فَالْقَاتُ عَلَيْهِمْ كَالْفُبَّةِ حَمْرًا يَلْتَهِبُ
فَذَابَتْ أَبْدَاهُمْ فِي النَّارِ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ، فَتَسْعُدُ بِاللَّهِ تَعَالَى
ذِكْرُهُ مِنْ غَضَبِهِ وَتُزُولُ نَفْمِتَهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱۷

* (بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) *
* ((وَفَدَيْنَا بِذَبْحٍ عَظِيمٍ)) *

۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عَبْدِوْسِ التَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ بْنِ يَسَابُورِ
- فِي شَعْبَانَ سَنَةَ اثْتَتِينَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَمَائَةٍ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَيِّ بْنِ -
مُحَمَّدٍ بْنِ قُبَيْلَةَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ، قَالَ: سِمِعْتُ الرَّضا عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا أَمْرَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ
ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ، تَمَّنَّى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَكُونَ
يَذْبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، وَأَنَّهُ لَمْ يُؤْمِرْ بِذَبْحِ الْكَبِشِ مَكَانَهُ

ملتهب همچون گندبر آنان فرو افکند و بدنهایشان در آتش همچون سرب
مذاب ذوب شد.

پناه می برم به خداوند متعال از غضب و عذابش . وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

باب ۱۷

﴿ سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در باره ﴾

﴿ آیه شریفه «وَفَدَيْنَا بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» ﴾

۱- فضل بن شاذان گوید : از حضرت رضا عليه السلام چنین شنیدم که آن زمان که
خداآوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم عليه السلام امر فرمود که بجای فرزندش
اسماعیل ، گوسفندی را که خداوند فرستاده بود ذبح نماید ، حضرت ابراهیم
عليه السلام در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل عليه السلام را به دست خود ذبح
می کرد و دستور ذبح گوسفند بجای ذبح فرزندش به او داده نشده بود ، تا به این

لَيَرْجعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَغْرِيَ وَلِدِهِ، فَيَسْتَحِقُّ
بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا
إِبْرَاهِيمَ مَنْ أَحَبَّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبَّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ
حَبِيبِكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمَ
أَفَهُو أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، قَالَ: فَوَلَدُهُ
أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ؟ قَالَ: بَلْ وَلَدُهُ، قَالَ: فَذَبَحَ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَغْدَائِهِ
أَوْجَعَ لِقْلِبِكَ أَوْ ذَبَحَ وَلَدَكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ: يَا رَبَّ بَلْ ذَبَحْتَ عَلَى أَيْدِي
أَغْدَائِهِ أَوْجَعَ لِقْلِبِي، قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمَ، فَإِنَّ طَائِفَةً تَرْزَعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ
سَتُقْتَلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَعُذْدَانًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشُ، فَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ
سَخْطِي، فَجَرَعَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِذَلِكَ وَتَوَجَّعَ قَلْبُهُ، وَأَفْبَلَ يَثْكِي،

وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می کند،
داشته باشد و در نتیجه شایسته رفع ترین درجات ثواب در صبر بر مصائب
شود، خداوند عز و جل نیز به او وحی فرمود که: ای ابراهیم! محبوبترین خلق
من، نزد تو کیست! ابراهیم گفت: خدا ایا! مخلوقی خلق نکرده ای که از حبیبت
محمد ﷺ نزد من محبوبتر باشد، خداوند به او وحی فرمود که: ای ابراهیم
آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ او گفت: نه، او را بیشتر دوست دارم،
خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض
کرد: فرزند او را، خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به
دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا بریدن سر فرزندت به دست
خودت بخاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست
دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می آورد، خداوند فرمود: گروهی که خود را از
امّت محمد ﷺ می دانند، فرزندش حسین را به ظلم و ستم به مانند گوسفند
ذبح خواهند کرد و با اینکار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد، ابراهیم
بر این مطلب جزع و فزع نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد،

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ قَاتَلْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ اسْمَاعِيلَ، لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَينِ وَقَتَلَهُ، وَأَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ»، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

خداوند عز و جل هم به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و جزع و فزعت بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را - در صورتی که اگر او را ذبح می کردی - پذیرفتم، و رفع ترین درجات ثواب، در صبر بر مصائب را به تو خواهم داد، و این همان مطلبی است که آیه «وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» (ذبح بزرگی را جایگزین او کردیم - صفات: ۱۰۷) بدان اشاره دارد. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^(۱).

۱- لازم به تذکر است که ممکن است اشکال شود: اگر مراد از «ذبح عظیم» قبل حضرت سید الشهداء علیہ السلام باشد، لازم می آید کسی که رتبه اش بالاتر و شریفتر است جایگزین وفادای پائین تر از خود شده باشد و حال آنکه فداء در جایی بکار می رود که پایین تر، فداء و جایگزین بالاتر شود، و آیه شریفه بلطف ماضی است، یعنی این کار در گذشته اتفاق افتاد، نه اینکه در آینده (در زمان حضرت حسین بن علی علیه السلام) این فداء و جایگزینی انجام خواهد شد.

در پاسخ می گوئیم: این اشکال نتیجه این توهُم غلط است که خداوند، حضرت سید الشهداء علیه السلام را فداء و جایگزین حضرت اسماعیل علیه السلام فرار داد، حال آنکه این توهُم خلاف صریح متن روایت است، زیرا در روایت چنین آمده: بعد از آنکه خداوند گوسفند را فرستاد تا جایگزین اسماعیل علیه السلام گردد، حضرت ابراهیم علیه السلام آرزو می کرد که ای کاش فرزندش را ذبح می کرد، تا به بالاترین ثوابها نائل می گردید، خداوند هم شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام را به او اطلاع داد و ابراهیم گریده و زاری و بی نایب نمود، و خداوند نیز وحی فرمود که این جزع و بی نایب تو را جایگزین ناراحتی و جزع و فزعت در قتل فرزندت گرده بجای آن قبول نمودم، به عبارت دیگر ذبح عظیم همان گوسفند بوده است، کما اینکه در حدیث بعدی به آن تصریح گردیده و این مطالب بعد از ذبح، اتفاق افتاده است (استاد غفاری).

١٨

* (باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صلى الله عليه وآله:)*
 * (أنا ابن الذبحين)*

١ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضَالِ، عَنْ أَبِيهِ: قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيًّا بْنَ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ الَّذِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا ابْنُ الْذِيْحَيْنِ؟ قَالَ: يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُظَلَّبِ، أَمَا فَهُوَ الْغَلامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ» وَهُوَ لَمَا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ: «قَاتَ يَا بُنْيَيْ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ إِنِّي أُدْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى؟ قَالَ: يَا أَبَتِ أَفْعَلَ مَا تُؤْمِرُ (وَلَمْ يَقُلْ: يَا أَبَتِ أَفْعَلَ مَا رَأَيْتَ) سَجَدَنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» فَلَمَّا عَزَّمَ عَلَى ذَبْحِهِ

باب ١٨

﴿سخنان حضرت رضا - عليه السلام﴾

﴿در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذبحین»﴾

١ - حسن بن علي بن فضال گوید: از حضرت رضا^{علیهم السلام} در باره حدیث «أنا ابن الذبحین» (من فرزند دو قربانی هستم) سوال کردم، حضرت فرمودند: منظور حضرت رسول ﷺ اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل ﷺ و عبد الله فرزند عبد المطلب بوده است، اسماعیل همان فرزند برداری است که خداوند مردۀ او را به ابراهیم داد. «و آنگاه که به سنی رسید که پا به پای ابراهیم کار و فعالیت می کرد ابراهیم به او گفت: فرزندم! در خواب چنین دیدم که مشغول ذبح تو هستم، نظرت چیست؟ فرزند گفت: پدر، آنچه را دستور داری انجام بده (و نگفت: آنچه را دیدی انجام بده)، مرا صابر و بردار خواهی یافت ان شاء الله.

آنگاه که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبحی عظیم را که گوسفندی

فَدَاءُ اللَّهِ تَعَالَى بِذِبْحٍ عَظِيمٍ يَكْتُبُ أَمْلَحَ يَا كُلُّ فِي سَوَادٍ وَيَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَيَنْتَظِرُ فِي سَوَادٍ وَيَتَمْشِي فِي سَوَادٍ وَيَتَبَوَّلُ فِي سَوَادٍ وَيَتَعَرُّ فِي سَوَادٍ، وَكَانَ يَرْتَمِعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَامًا، وَمَا خَرَجَ مِنْ رَحْمِ اُنْثَى، وَإِنَّمَا قَالَ اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْ فَيَكُونُ» فَكَانَ لِيُقْدَمُ إِلَيْهِ إِسْمَاعِيلُ، فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ فِي مِنْيِ، فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَهَذَا أَحَدُ الدَّيْنَيْنِ.

وَأَنَا الْآخَرُ: فَإِنَّ عَبْدَ الْمُطَلَّبِ كَانَ تَعْلَقَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ عَشَرَةَ بَنِينَ، وَنَذَرَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَذْبَحَ وَاحِدًا مِنْهُمْ مَتَى أَجَابَ اللَّهُ دُغْوَتَهُ، فَلَمَّا بَلَغُوا عَشَرَةً، قَالَ: قَدْ وَقَى اللَّهُ لِي، فَلَأَوْفِيَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَدْخُلَ وَلَدَهُ الْكَعْبَةَ وَأَسْهَمَ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ، أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ أَحَبُّ وُلْدِهِ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَجَاهَهَا ثَانِيَةً، فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ، ثُمَّ

بود سفید و سیاه و فربه، جایگرین او کرد. این گوسفند در سرزمین سبز و خرم نشوونما کرده بود^(۱) و قبل از آن، چهل سال در باغهای بهشت می چرید، و دارای مادری هم نبود، بلکه خداوند به او گفته بود: ایجاد شو، او نیز موجود شده بود، تا به این وسیله فداء و جایگرین اسماعیل شود، و تا روز قیامت، هر آنچه در منی ذبح شود، فدیه و فداء اسماعیل می باشد. این یکی از دو قربانی؛ اما دیگری:

عَبْدُ الْمُطَلَّبِ حَلْقَةً دَرَبِ كَعْبَهِ را گَرَفَتْ وَازْ خَدَا خَوَاستَ كَه دَه پَسْرَ بَه او بَدَهَدْ، وَنَذَرَ كَرَدْ كَه اَكْرَ دَعَا يَشَّاشَ مَسْتَجَابَ شَوَّدْ، يَكَى اَزْ آنَانَ رَا ذَبْحَ كَنَدْ. وَقَتَى تَعْدَادَ آنَانَ بَه دَه رَسِيدْ، هَمَّكَى رَاهَ بَه دَاخِلَ كَعْبَهِ بَرَدْ وَبَيْنَ آنَانَ قَرْعَهَ كَشَى كَرَدْ، قَرْعَهَ بَنَامَ عَبْدِ اللَّهِ -پَدَرِ رَسُولِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- كَه اَزْ هَمَهَ بَيْشَرَ دَوْسَتَشَ مَى دَاشَتْ.

۱ - عبارت: «يأكل في سواد ... ويشرب في سواد»، يعني در سیاهی غذا من خورد و آب من آشامید، در سیاهی نگاه می کرد و راه می رفت، در سیاهی بول می کرد و سرگین می انداخت، این عبارت با کمی تفاوت در بعضی احادیث مربوط به قربانی آمده است و علماء به گونه های مختلف آن را تفسیر کرده اند که شاید بهترین تفسیر همان باشد که در من ذکر گردیده.

أَجَالَهَا ثَالِثَةٌ، فَخَرَجَ سَهْمٌ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَخَذَهُ وَعَزَّمَ عَلَى ذَيْجِهِ، فَاجْتَمَعَ قُرِيشٌ وَمَنْعِثَةٌ مِنْ ذَلِكَ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ يَبْكِيَنَّ وَيَصْحَّنَ، فَقَاتَ لَهُ ابْنَتُهُ عَاتِكَةً: يَا أَبْنَاهُ أَغْدِرْ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَتْلِ ابْنِكَ، فَقَالَ: وَكَيْفَ أَغْدِرْ يَا بُنْيَةَ، إِنَّكَ مُبَارَكَةٌ؟ فَأَلَّتْ أَعْيُدْ إِلَى يَدِكَ السَّوَائِمِ الَّتِي لَكَ فِي الْحَرَمِ، فَأَضْرَبَ بِالْقِدَاجِ عَلَى ابْنِكَ وَعَلَى الْإِبْلِ وَأَغْطَى رَبِّكَ حَتَّى يَرْضِي، فَبَعْثَتْ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ إِلَى إِبْلِهِ فَأَحْضَرَهَا وَعَزَّلَ مِنْهَا عَشْرًا، وَضَرَبَ بِالسَّهَامِ، فَخَرَجَ سَهْمٌ عَبْدِ اللَّهِ، فَمَا زَالَ يَرِيدُ عَشْرًا عَشْرًا حَتَّى تَلَقَّتْ مِائَةً فَضَرَبَ، فَخَرَجَ السَّهْمُ عَلَى الْإِبْلِ، فَكَبَرَتْ قُرِيشٌ تَكْبِيرًا ارْتَجَتْ لَهَا جَبَّالٌ تِهَامَةَ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ: لَا، حَتَّى أَضْرِبَ بِالْقِدَاجِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَضَرَبَ ثَلَاثًا كُلُّ ذَلِكَ

افتاد. دوباره قرعه کشی کرد، باز به نام عبدالله افتاد، برای بار سوم قرعه کشید، این بار نیز نام عبدالله درآمد، عبدالمطلب او را گرفت و زندانی کرد و تصمیم گرفت او را قربانی کند.

قریش همگی جمع شدند و او را از این کار بازداشتند، زنان عبدالمطلب نیز همه گریه و شیون کنان، گرد آمدند، عاتکه دختر عبدالمطلب گفت: بین خود و خداوند عز و جل در مورد قتل فرزندت، عذر بخواه و خود را معذور بدار.

عبدالمطلب گفت: چگونه؟ تو که عاقل و کامل هستی! عاتکه گفت: بین پسرت و شترانت که در محدوده حرم هستند، قرعه بیانداز، و آنقدر بر تعداد آنها بیفزای تا پروردگاری راضی شود و قرعه به نام آن شتران بیفتد، عبدالمطلب به دنبال شتران فرستاد، آنها را حاضر کردند، ده شتر را از میان آنان جدا کرد بین آنها و عبدالله قرعه انداخت، قرعه بنام عبدالله افتاد، و همینطور ده شتر، ده شتر اضافه می کرد ولی قرعه به نام عبدالله می افتاد، تا اینکه تعداد شتران به صد رسید که این بار قرعه به نام شتران افتاد، قرشیان از شدت فرح و سرور صدا به تکبیر بلند کردند، بگونهای که کوههای تهame لرزید، عبدالمطلب گفت: نه،

يَخْرُجُ السَّهْمُ عَلَى الْإِبْلِ، فَلَمَّا كَانَتْ فِي الثَّالِثَةِ اجْتَذَبَهُ الرَّبِيعُ وَأَبُو طَالِبٍ وَسَرْبُهُمَا مِنْ تَحْتِ رِجْلِهِ، فَحَمَلُوهُ، وَقَدْ اسْلَخْتَ حِلْدَةً خَدَهُ الَّذِي كَانَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَأَقْبَلُوا يَرْفَعُونَهُ، وَيَقْبَلُونَهُ وَيَمْسَحُونَ عَنْهُ التُّرَابَ، فَأَمَرَ عَبْدَ الْمُطَلِّبِ أَنْ تُنْهَرَ الْإِبْلُ بِالْحَزْوَرَةِ، وَلَا يُمْتَنَعَ أَحَدٌ مِنْهَا وَكَانَتْ مِائَةً.

فَكَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَلِّبِ خَمْسٌ مِنَ السُّنَّةِ أَجْرًا هَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الإِسْلَامِ، حَرَمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ، وَسَنَّ الدَّيْنَةَ فِي الْفَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبْلِ، وَكَانَ يَعْظُفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَوَجَدَ كَثِيرًا فَأَخْرَجَ مِئَةً الْخَمْسَ، وَسَمِيَ زَمْرَدٌ حِينَ حَفَرَهَا بِسَقَايَةِ الْحَاجَّ، وَلَوْلَا أَنْ عَبْدَ الْمُطَلِّبَ كَانَ حُجَّةً، وَأَنْ عَزْمَةً كَانَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ شَبِيهَ بَعْزِمِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ لَمَّا افْتَحَرَ الشَّبِيهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْإِنْسَابِ إِلَيْهَا لِأَجْلِ أَنَّهُمَا الْذِيْحَانِ فِي قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

سه بار دیگر باید قرعه بکشم، سه بار دیگر قرعه کشی کرد و هر بار قرعه به نام شتران در آمد و در بار سوم، زیر و ابوطالب و برادرانشان عبد الله را از زیر پاهای عبد المطلب کشیدند و برداشتند، بگونه‌ای که درست آن قسمت از صورت عبد الله که روی زمین بود، کنده شد، عبد الله را بلند کرده می‌بوسیدند و خاکهای بدن او را پاک می‌کردند، عبد المطلب دستور داد تمامی صد شتر در «حزوره»^(۱) (که مکانی است در حرم) ذبح شوند و هیچکس را از گوشت آنان محروم نکنند. عبد المطلب پنج سنت داشت که خداوند آنها را در اسلام امضاء نمود؛

- ۱- همسران پدران را بر پسران حرام کرد، ۲- در قتل، صد شتر دیه قرار داد،
- ۳- هفت دور به دور کعبه طواف می‌نمود، ۴- گنجی یافت و خمس آن را کنار گذاشت و برداخت کرد، ۵- و زمزم را آنگاه که حفر کرد، «آب حاجیان» نام نهاد، و اگر عبد المطلب در زمان خود حجت نبود، و تصمیمش بر ذبح فرزندش شبیه تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل نبود، پیامبر اکرم ﷺ به خاطر انتساب به آن دو بعنوان دو قربانی، افتخار نمی‌کرد و نمی‌فرمود: من فرزند دو قربانی هستم، علتی که بخاطر آن، خداوند ذبح را از

وَآلِهٖ: أَنَا أَبْنَى الْدِيْنَ حَتَّىْ.

وَالْعَلَةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الدَّبَّاعَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ هِيَ الْعَلَةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ الدَّبَّاعَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، وَهِيَ كُونُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِيَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي حُصْنِهِمَا، فَبِرَّكَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِيَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَفَعَ اللَّهُ الدَّبَّاعَ عَنْهُمَا، فَلَمْ تَجُرِ السُّنَّةُ فِي النَّاسِ بَقْتَلَ أَوْلَادِهِمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَوَجَبَ عَلَى النَّاسِ كُلَّ أَصْحَى التَّقْرُبِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بَقْتَلِ أَوْلَادِهِمْ، وَكُلُّ مَا يَتَقْرُبُ النَّاسُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَصْحَى فَهُوَ فِدَاءً لِإِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ القيمة.

قَالَ مُصَيْفُ هَذَا الْكِتَابِ: قَدِ اخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي الدَّبَّاعِ فِيمَنْهَا مَا وَرَدَ بِأَنَّهُ إِسْحَاقُ، وَفِيهَا مَا وَرَدَ بِأَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا سَبِيلٌ إِلَى رَدِ الْأَخْبَارِ مَنْ تَصَحُّ طَرْفُهَا، وَكَانَ الدَّبَّاعُ إِسْمَاعِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِكِنْ إِسْحَاقُ لَمَّا وُلِدَ بَعْدَ ذَلِكَ تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي أَمْرَأَ أُبُوهُ بِذَبْحِهِ، فَكَانَ يَضْبِرُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُسْلِمُ

اسماعیل دفع نمود همان علتی بود که بخاطر آن ذبح را از عبد الله دفع فرمود، و آن علت این بود که پیامبر اکرم ﷺ و ائمه -صلوات الله علیهم- در صلب آن دو بودند، پس به برکت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ خداوند ذبح را از آن دو دفع نمود و سُنْت کشتن فرزند، در بین مردم جاری نگردید. و گرنه، بر مردم واجب بود که در هر عید قربان با کشتن فرزندشان به خداوند تقریب جویند، و تا روز قیامت، هر آنچه مردم برای تقریب بخدا قربانی کنند، فداء و جایگزین اسماعیل می باشد.

شیخ صدقه مؤلف کتاب گوید: روایات در مورد ذبح مختلف است، در بعضی از آنها ذکر شده که ذبح اسحاق بوده و در برخی چنین آمده که ذبح اسماعیل بوده است، و وقتی سند خبر صحیح باشد، نمی توان آن را رد کرد. ذبح اسماعیل ﷺ بوده است ولی وقتی اسحاق بعد از این واقعه متولد شد، آرزو کرد که ای کاش آنکه پدرش مأمور به قتل او شد اسحاق میبود و در مقابل

لَهُ كَبِيرٌ أَخْيَهُ وَتَسْلِيمِهِ فَيَنالُ بِذَلِكَ دَرَجَتَهُ فِي الْثَّوَابِ، فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ، فَسَمَاهُ بَيْنَ مَلَائِكَتِهِ ذَبِيعًا لِتَمْنِيهِ بِذَلِكَ، وَقَدْ أَخْرَجَتُ الْخَبَرَ فِي ذَلِكَ مُشَنَّدًا فِي كِتَابِ النُّبُوَّةِ.

امر خداوند عز و جل صبر می کرد و تسليم میشد همانگونه که برادرش صبر نمود و تسليم شد، و به این ترتیب درجه و ثواب برادر را به دست می آورد.

خداوند نیز که به دل او آگاه بود، این مطلب را دانست و او را به خاطر آرزویش، در بین ملائکه ذبیح (قربانی) نامید.

و حدیث مربوط به این قضیه را در کتاب «نبوت» آورده‌ام^(۱).

۱- در باره ذبیح عبد الله پدر حضرت رسول ﷺ استاد معظم جناب آقای غفاری در ترجمه مجلد چهارم کتاب «من لا بحضره الفقيه» صفحه ۱۱۱ به بعد مطالبی آورده‌اند که عیناً در اینجا درج می‌گردد:

«آنچه در این باره یعنی در باره ذبیح عبد الله و داستان او گفته شده، اگر دقیق بررسی شود شخص می‌شود که از قصه‌هایی است که داستان را بیان سنت میش پرداخته‌اند، و جملگی از کسانی هستند که عبد المطلب را مشرک می‌دانند، چون این کار یعنی نذر نمودن به قربانی کردن فرزند بنا به صریح آیات قرآنی، منحصر به مشرکین بوده است و از موحدین کسی را اینچنانی نذری نیست، و حضرت ابراهیم ﷺ نیز نذر نکرد، بلکه چنانکه صریح آیات است از طرف خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشییع و توبیخ هشترکین می‌فرماید: «كَذَلِكَ زَرِينَ لَكُثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُتِلَ أَوْلَادُهُمْ شَرِكَاؤُهُمْ لَبِرْدُوهُمْ وَلِلَّبِسِوا عَلَيْهِمْ دِيَنَهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - فَذَرُوهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» (و اینچنانی در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی نمودن فرزند را رؤسای بتکده‌ها نیکو نشان دادند، تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند- تا آنجا که فرمود: آنان را در همان ضلالتشان واگذار، و با آنچه از این خرافات می‌باشد رها کن- انعام: ۱۲۷)

جالب اینکه در ذبل این آبه مفسران غیر شیعه جملگی گفته‌اند که آیه در شأن عبد المطلب است، و تنها او را مصدقی واقعی و اولیة آیه دانسته‌اند، و ساده لوحان نیز بدون تأمل پذیرفته‌اند، در حالیکه عبد المطلب از «حُنَفَاء» است، یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موحد بوده، چنانکه در حدیث صحیح کافی از زدراة بن اعین از امام صادق ع است که فرمود: «وَ يُحَشِّرُ عَبْدُ الْمُطَلَّبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ [واحدة] عَلَيْهِ سَبْعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَبَبَةُ الْمُلُوكِ» (عبد المطلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد، در حالیکه دارای چهره انبیاء و هبیت پادشاهان است) (کافی ج ۱ باب مولد النبی ع) یعنی هنگامی که مردم به

مترجم گوید: در کتاب «من لا يحضره الفقيه» باب «حكم به قرعه» حدیثی از حماد بن عیسی از شخصی مجھول از حریز از امام باقر ع نقل شده است که بخشی از آن حدیث مربوط به ذبح عبد الله توسط عبدالمطلب میباشد و ما ترجمة آنرا به همراه توضیحات استاد در اینجا ذکر میکنیم: «سپس این قرعه کشیدن برای عبدالمطلب رؤی داد، بدین نحو که او نه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبد الله تولد یافت امکان این را نداشت که او را با اینکه رسول خدا در صلبش خواهد بود، ذبح نماید، لذا عبد الله را برابر ده شتر به قرعه گذارد و قرعه به نام عبد الله در آمد و ده ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته به نام عبد الله بیرون میشد تا عدد شتران به صد رسید، در این هنگام قرعه بر شتران افتاد. عبدالمطلب که این بدید گفت: با خدا انصاف نداده ام و قرعه را سه بار به نام

فوج فوج و صفتندی شده به محشر احضار میشوند او خود به تنها یعنی با آن متات و بزرگواری و هیبت وارد میشود، چرا که در زمان خود به توحید و دین حق در میان قریش و طائفه و اهل دیار خوبیش منفرد بود و همکیش نداشت.

یا احادیث دیگری در این باره که در باب تاریخ مولد النبی کتاب کافی ذکر شده است. و نیز عبدالمطلب دارای سنت های بسیاری است که همه را اسلام، امضاء کرده و مؤرخین ذکر کرده اند، از قبیل تحریم شرب خمر و حرمت زنا، و معین کردن صد تازیانه حد برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشر تکده دار، و نهی و جلوگیری از زنده به گور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانیکه با انسان محربند، و نهی از بام بخانه وارد شدن، و جلوگیری از عربان طواف کردن کعبه، و لزوم وفا، به نذر، و حرمت ماههای چهارگانه و فراغواتدن خصم را - در صورت سر باز زدن از حق - به میاهمه، و تعیین دینه کامل به یکصد شتر و ... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمت روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او میکند و از این رو رسول خدا علیه السلام بدو مباحثات میکرد و با کمال سر بلندی در مقابل دشمن میفرمود:

اَنَّ النَّبِيًّا لَا كَذَبٌ اَنَّ اَبْنَاءَ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ

(من به حقیقت پیامبرم، من فرزند عبدالمطلب هستم)

و مردی با این شخصیت ممتاز و عقل سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسیب در امان داشت، و در آن موقعیت

عبدالله و صد شتر زد و هر سه بار قرعه به شتران افتاد، عبدالمطلب گفت:
اکنون دانستم که خدای من راضی شده است، پس شتران را قربانی کرد».

استاد در شرح این قصت از حدیث می‌فرماید: «این خبر از نظر سند ضعیف است، زیرا حماد بن عیسی در تمام کتب موجود، بلاواسطه از حریز نقل می‌کند و حریز خود شیخ اجازه (استاد) اوست، و در این حدیث مع الواسطه از وی نقل کرده است. دیگر اینکه حریز از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام است، و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرد و امام باقر علیه السلام را درک نکرده است و در این حدیث بلاواسطه از امام باقر علیه السلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهراً باید حماد بن عیسی از حریز از شخصی دیگر از امام [باقر] نقل کرده باشد و تحریف شده و بنا بر این حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و اما از نظر متن، عبدالله را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزه بن عبدالمطلب با رسول خدا هم سن است و او یا عباس بن عبدالمطلب

حسام که دل همه سیاستمداران را به وحشت می‌انداخت، با کمال قدرت نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد، چگونه چنین نذری می‌کند و قتل کودک معصومی را موجب تقریب به خدا می‌داند، بسیار کودکانه است که فکر کنیم کار نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و اما اگر برای بت‌ها باشد آنوقت شر است و فساد.

قرآن این عمل را از سنت‌های مشرکان می‌شمرد، و عبدالمطلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملاً احتمانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال اینگونه تهمت‌ها مبرأ است، و بنظر میرسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نرینه عنایت فرماید برای هر کدام به مرور زمان ده شتر عقیقه و فربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری و یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض ورزی آنرا داستانی بدین صورت در آوردند و ترویج کردند. و ساده‌لوحان بدون تأثیل پذیرفتند و نقل کردند و رفته رفته در کتب حدیث داخل شد و مورد استفاده مفسرین اهل سنت که آباء پیغمبر را مشرک می‌دانند قرار گرفت، چنانکه زمخشri نا سید قطب جملگی در ذیل آیه شریفه: «و كذلك زین لكثیر من المشرکین - تا آخر » مصدق حقیقی و اولتیه آن را عبدالمطلب می‌شمرند...».

کوچکترین فرزند عبدالمطلب بودند، چنانکه در کتب انساب عرب ذکر کردند، و البته پاره‌ای بیش از ده پسر گفته‌اند و تا سیزده تن نام برده‌اند، ولی این قول مؤرخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب، و از گفته‌هاشان پیداست که رجُمًا بالغیب (سنگی در تاریکی) و پریشان سخن گفته‌اند نه از روی اطلاع، زیرا غالباً نوشته‌اند که عبد الله کوچکترین فرزند بود با اینکه قائلند که نذر این بود که چون خداوند به عبدالمطلب ده پسر دهد یکی یا آخرين را قربانی کند و آخرين به هر صورت یا حمزه و یا عباس است، و اين قبل سخنان افسانه است نه مطلب قابل اعتقاد...» (ترجمة كتاب من لا يحضره الفقيه

ج ۴ ص ۱۱۱).

و اما در مورد اینکه مراد از ذبیحین، اسماعیل و اسحاق عليهم السلام است، شیخ صدق این مطلب را نیز در کتاب خصال ص ۵۸ و از طریق عبد الله بن داهر احمری از أبوقتاده حرّانی از وکیع بن جراح از سلیمان بن مهران از امام صادق عليهم السلام نقل کرده است، و لازم به تذکر است که طبق توضیحات استاد معظم جناب آقای غفاری در پاورقی خصال و ترجمة کتاب فقیه، عبد الله بن داهر ضعیف است، و ثانیاً با توجه به اختلاف طبعه او و ابوقتاده روایت کردن او از ابوقتاده قابل تردید می‌باشد، و ثالثاً ابوقتاده و وکیع هر دو سنی مشربند و از ناحیه شیعه نیز توثیق نشده‌اند.



۱۹

(باب ما جاءَ عن الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ في علامات الإمام)

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ بْنِ عَفْدَةَ الْكُوفِيَّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ قَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: لِلإِلَمَامِ عَلَامَاتٌ، يَكُونُ أَعْلَمُ النَّاسِ، وَأَحْكَمُ النَّاسِ وَأَنْقَى النَّاسِ، وَأَخْلَمُ النَّاسِ، وَأَشْجَعُ النَّاسِ، وَأَشْخَى النَّاسِ، وَأَغْبَدَ النَّاسِ، وَيَلِدُ مَخْتُونًا، وَيَكُونُ مُظَهِّرًا، وَيَرِي مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ، وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحِتَيْهِ رَافِعًا صَوْمَةً بِالشَّهَادَتَيْنِ، وَلَا يَحْتَلِمُ، وَيَنَامُ عَيْنَيْهِ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَيَكُونُ مُعَدَّثًا، وَيَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِطٌ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَلَ الْأَرْضَ بِاِتْلَاعِ

باب ۱۹

﴿ سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در باره علامات امام ﴾

۱- حسن بن علي بن فضال از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده است: امام را علاماتی است: عالمترین، حکیمترین، باتقواتر، بردارتر، شجاعتر، سخنی تر و عابدترین فرد است، مختون متولد می شود، پاک و مطهر است، همانطور که از رویرو هی بیند، از پشت سر نیز می بیند، سایه ندارد، آنگاه که از شکم مادر به زمین می افتد، بر روی دو کف دست به زمین می افتد و با صدای بلند شهادتین را می گوید، محظی نمی شود، چشمش به خواب می رود ولی قلبش نمی خوابد، محدث است (یعنی صدای فرشته وحی را می شنود ولی آن را نمی بیند)، زره رسول خدا علیه السلام کاملاً اندازه اوست، بول و غائط او دیده نمی شود، زیرا خداوند عز و جل زمین را مأمور کرده تا آنچه را که از او خارج می شود بیلعد^(۱)، بوی امام از مشک خوشتراست، اختیار او نسبت به مردم از

۱- در کتاب «من لا يحضره الفقيه» (ج ۶ ص ۳۷۸) در توضیع این جمله آمده است:

«یعنی در محلی که در معرض دید دیگران است به استدعا نمی شنید، بلکه در جایی که

ما یَخْرُجُ مِنْهُ.

وَ تَكُونُ رَايَةً لِّهُ أَظِيفَ مِنْ رَايَةِ الْمِسْكِ، وَ يَكُونُ أَوْلَى بِالثَّالِثِ مِنْهُمْ
بِأَنْفُسِهِمْ، وَ أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَمْهَاتِهِمْ، وَ يَكُونُ أَشَدَّ الْثَّالِثَ تَوَاضُعًا لِّلَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ، وَ يَكُونُ أَنْدَدَ الْثَّالِثَ بِمَا يَأْمُرُهُ، وَ أَكْفَ الْثَّالِثَ عَمَّا يَنْهَا عَنْهُ، وَ
يَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابًا حَتَّى أَنَّهُ لَوْ دَعَا عَلَى صَحْرَةٍ لَا نَشَقَتْ بِنِصْفَيْنِ، وَ يَكُونُ عِنْدَهُ
سِلَامٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ سَيْفٌ دُوَالِفَقَارٌ، وَ تَكُونُ عِنْدَهُ
صَحِيقَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَحِيقَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِمْ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ تَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَ هِيَ صَحِيقَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا
يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ، وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَضْغَرُ، وَ إِهَابٌ مَاعِزٌ، وَ
إِهَابٌ كَبِيرٌ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعِلُومِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ وَ حَتَّى الْجَلْدَةُ وَ نِصْفُ

اختیار آنان نسبت به خودشان بیشتر است، نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر است، از همه مردم در مقابل خداوند متواضع‌تر است، از همه بیشتر به آنچه که مردم را به آن امر می‌کند، عمل می‌کند و از همه بیشتر، از آنچه که مردم را از آن نهی می‌کند دوری می‌نماید، دعا‌یش مستجاب است، به گونه‌ای که اگر دعا کند که صخره‌ای دونیم شود، دونیم خواهد شد، اسلحه حضرت رسول ﷺ و شمشیر آن حضرت یعنی ذو‌الفقار به نزد اوست، نزد او نوشته‌ای است که اسمی شیعیانشان تا روز قیامت در آن مکتوب است، و نیز نوشته دیگری دارد که اسمی دشمنانشان تا روز قیامت در آن آمده است، «جامعه» که صحیفه‌ای به طول هفتاد ذراع (حدود ۳۵ متر) و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است نزد اوست، جَفْرُ اَكْبَرُ و اصغر که پوست بُزْرِی و پوست قوچی است و جمیع علوم حتی ارش (مجازات) یک خراش و حتی زدن یک یانیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده و همچنین مصحف فاطمه زهرا

جاهک و کنیف دارد تخلی می‌کند و مدفرعش از دید دیگران پنهان می‌شود، برخلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیواری، روی زمین و محل دید دیگران قضاe حاجت می‌کردند.

الْجَلْدَةِ، وَثُلُثُ الْجَلْدَةِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ مُضْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

٤- وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَبَيْتِهِ وَبَيْنَ اللَّهِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَكُلَّ مَا احْتَاجَ إِلَيْهِ، لِذَلِكَ أَطْلَعَ عَلَيْهِ، وَيُسْتَطِعُ لَهُ فَيَعْلَمُ وَيُقْبِضُ عَنْهُ فَلَا يَعْلَمُ.

وَالْإِمَامُ يُولَدُ وَيَلْدُ، وَيَصْحُ وَيَمْرَضُ، وَيَأْكُلُ وَيَشْرَبُ، وَيَبُولُ وَيَتَغَوَّظُ، وَيَتَكَبُّ وَيَنَامُ، وَيَئْسُى وَيَسْهُو، وَيَفْرَحُ وَيَخْزُنُ، وَيَضْحَكُ وَيَبَكِي، وَيَحْيَا وَ

-سلام الله عليها - نزد اوست.

مترجم گوید: در لین حدیث بزرگترین و مهمترین علامت امام که اتفاق و اجماع امامیه بر آن است صریحاً ذکر نشده و ظاهراً حذف گردیده است، و آن مقام «عصیمت» است که بعضی فرق شیعه مثل فطحیه و جارودیه آن را قبول ندارند، و ابن فضال نیز فطحی مذهب بوده است (یعنی بعد از امام صادق ع بجا ای امام کاظم ع، برادر آن حضرت: عبدالله بن جعفر را امام می دانسته) هر چند در نقل اخبار شقه و قابل اعتماد بوده است و در آخر عمر متنه گردید، و از طرفی در پاره‌ای از صفات مثل مختون متولد شدن، غیر معصومین نیز شریکند، و کُلًا آنچه مخالف اعتبار عقل باشد، پذیرش واجب و ضروری نیست.

٢- در حدیث دیگری آمده است: امام مؤید به روح القدس است، و بین او و خدا ستونی از نور وجود دارد که اعمال مردم را در آن می بیند، و آنچه را بدان احتیاج دارد بر آن آگاه می گردد، گاهی آن نور برای او گستردگی شود و (آنچه را که باید بداند) می داند و گاه از او گرفته می شود و در نتیجه (آنچه را که لازم نیست) نمی داند.

(شیخ صدقه گوید:) امام متولد می شود و خود تولید می شود می نماید، مریض می شود، سلامت می یابد، می خورد و می آشامد، قضاء حاجت

يَمُوتُ وَيُقْبَرُ وَيُرَاوَ، وَيُخْسِرُ وَيُوقَفُ، وَيُغَرَّضُ وَيُسَأَلُ، وَيُثَابُ وَيُكْرَمُ، وَيُشَفَّعُ، وَدَلَالَتُهُ فِي خِصْلَتِينَ فِي الْعِلْمِ وَاسْتِجَابَةِ الدَّاعَوَةِ وَكُلُّ مَا أَخْبَرَ بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تُعْدَثُ قَبْلَ كُوْتَهَا فَذَلِكَ يَعْهُدُ مَعْهُودٌ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَيَكُونُ ذَلِكَ مِمَّا عَهَدَ إِلَيْهِ جَبَرِئِيلُ عَنْ عَلَامِ الْغُيُوبِ عَزَّوَجَلَّ]، تَوَارَثَهُ عَنْ آبائِهِ عَنْهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَيَكُونُ ذَلِكَ مِمَّا عَهَدَ إِلَيْهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]، جَبَرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَلَامِ الْغُيُوبِ عَزَّوَجَلَّ.

وَجَمِيعُ الْأَئِمَّةِ الْأَحَدَ عَشَرَ بَعْدَ الشَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فُتُلُوا، مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَالْبَاقُونَ فُتُلُوا بِالشِّمْ قُتُلُوا كُلُّ

می‌کند ، ازدواج می‌کند ، می‌خواهد ، دچار سهو و نسیان ^(۱) می‌گردد ، خوشحال و محزون می‌شود ، می‌خندد و می‌گرید ، زندگی می‌کند و سپس می‌میرد ، دفن می‌شود و مردم او را زیارت می‌کنند ، محشور می‌شود و مورد سوال واقع می‌گردد ، به او ثواب و پاداش داده می‌شود و مورد اکرام‌الله قرار می‌گیرد و شفاعت می‌کند ، و علامت مههم او دوچیز است: یعلم و استجابت دعا .

خبرهایی که از حوادث آینده می‌دهد ، از پدرانش از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او رسیده است، و حضرت رسول نیز از جبرئیل و او از خداوند عَلَامِ الْغُيُوبِ - عَزَّوَجَلَّ - دانسته است .

و تمام یازده امام بعد از پیامبر ﷺ شهید شده‌اند؛ بعضی با شمشیر؛ که عبارتند از: امیر المؤمنین ، امام حسین علیه السلام و بقیة ایشان با سُمّ، هر یک را

۱ - مراد مصنف از سهو و نسیان چنانکه خود در کتاب «من لا يحضره الفقيه» شرح داده بدین منوال می‌باشد:

هنگامی که خداوند به مصلحتی بخواهد او، (امام) به نسیان یا سهو دچار خواهد شد ، و هر کجا که چنین شد ، بلاfacسله خود امام از نسیان یا سهو خود خبر می‌داد ناکسی گمراه نگردد، البته این عقیده مؤلف و استادش «ابن‌الولید» است نه عمه مشایخ عظام ، و آنان گویند: سهو و نسیان با عصمت که ملاک حجت است منافات دارد، لذا همه ظواهر را تأویل و بیارده می‌کنند .

وَاحِدٌ مِنْهُمْ طَاغِيَةٌ زَمَانِيهٌ وَ جَرِيَ عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَ الصَّحَّةِ، لَا كَمَا تَقُولُهُ
الْفُلَّاَةُ وَ الْمُفَوَّضَةُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّهُمْ لَمْ يُفَتِّلُوا عَلَى الْحَقِيقَةِ وَ إِنَّهُ
شُبَّهَ لِلنَّاسِ أَمْرُهُمْ. فَكَذَّبُوا، عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ، فَإِنَّهُ مَا شُبَّهَ أَمْرٌ أَحَدٌ مِنْ
أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ حُجَّجُهُ لِلنَّاسِ إِلَّا أَمْرٌ عِيسَى بْنُ مُرِيَّمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَحْدَهُ، لِأَنَّهُ رُفِعَ
مِنَ الْأَرْضِ حَيًّا وَ قَبِضَ رُوحُهُ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ثُمَّ رُفِعَ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَرَدَّ

طاغوت زمانش شهید کرده است، و شهادت ائمه امری واقعی و حقیقی بوده است، نه آنچنانکه غلات و مفوپه - که لعنت خدا بر آنان باد - معتقدند.

مترجم گوید: غُلات جمع غالی به معنی غلو کننده است. غلات سه دسته‌اند: ۱ - آنان که در باره علی عليهم السلام غلو می‌کنند و او را خدا می‌دانند. ۲ - آنان که در باره اهل بیت عليهم السلام غلو می‌کنند و در باره ایشان معتقد به صفات و خصوصیاتی هستند که خود ایشان چنین ادعایی ندارند. ۳ - آنانکه معتقدند شناخت امام انسان را از همگی عبادات و واجبات بی‌نیاز می‌سازد و از این رو، طهارت، نماز، روزه، زکات و حج را با اتكال به دوستی و ولایت اهل بیت ترک می‌کنند. و مراد از «غلات» در کتب متقدمین بیشتر همین طائفه سوم است. و مفوپه به کسانی اطلاق می‌گردد که قائل به تفویض می‌باشند. تفویض دارای هشت معنی است؛ از جمله اینکه خداوند امر خلق و تدبیر و رزق را به معصومین عليهم السلام واگذار فرموده است، که این عقیده، خود غلو است (برای توضیح بیشتر به مجلد ششم ترجمه کتاب «من لا يحضره الفقيه» ص ۵۷۳ مراجعه فرمائید).

باری آنان گویند: ایشان (یعنی ائمه معصومین) در واقع کشته نشده‌اند بلکه امر بر مردم مشتبه شده است. (شیخ صدوق گوید:) دروغ می‌گویند، خداوند بر آنان غصب کناد! امر هیچیک از انبیاء و اوصیاء بر مردم مشتبه نشده جز عیسی بن مريم عليهم السلام فقط، زیرا او زنده به سوی آسمان برده شد و در بین زمین و آسمان قبض روح گردید، سپس به آسمان برده و روحش به او برگردانده

علیه رُوحه، وَ ذلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : «إِذْقَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَقِّيَكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُظْهِرُكَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ حِكَايَةً لِقَوْلِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً».

وَيَقُولُ الْمُتَجَاوِزُونُ لِلْحَدَّ فِي أَمْرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : إِنَّهُ إِنْ جَازَ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ هُوَ مَوْلُودٌ مِنْ غَيْرِ أَبٍ لِلثَّالِسِ ، فَلَمْ لَا يَجُوزْ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُهُمْ أَيْضًا؟ وَالَّذِي يَحِبُّ أَنْ يُقَالُ لَهُمْ : أَنَّ عِيسَى هُوَ مَوْلُودٌ مِنْ غَيْرِ أَبٍ ، فَلَمْ لَا يَجُوزْ أَنْ يَكُونُوا مَوْلُودِينَ مِنْ غَيْرِ آبَاءٍ؟ - فَإِنَّهُمْ لَا يَجْسِرُونَ عَلَى إِظْهَارِ مَذْهَبِهِمْ - لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ - وَمَتَى جَازَ أَنْ يَكُونَ جَمِيعُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَّجِهِ بَعْدَ آدَمَ مَوْلُودِينَ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأَمْهَاتِ ، وَ كَانَ عِيسَى مِنْ بَنِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَوْلُودًا

شد ، و این آیه شریفه به همین مطلب اشاره دارد : «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَقِّيَكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُظْهِرُكَ ...» (آنگاه که خداوند به عیسی گفت : من تو را برمیگیرم و به سوی خود بالا میبرم و از کفار پاک و مطهرت میکنم - آل عمران : ۵۵) و نیز خداوند ، گفتار عیسی عليه السلام در روز قیامت را چنین حکایت میفرماید : «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دَمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً» (مادامی که در میانشان بودم ، گواه بر آنان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی ، خود مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدی - مائدہ : ۱۱۷) . و کسانیکه در مورد ائمه عليهم السلام از حد تجاوز کردند میگویند : اگر جایز است که امر عیسی عليه السلام که بدون پدر خلق گردیده است ، بر مردم مشتبه شود ، چرا جایز نباشد که امر ائمه عليهم السلام نیز مشتبه شود ؟

جوابی که باید به آنان داد این است : عیسی بدون پدر خلق شد ، پس چرا جایز نباشد که آنان نیز بدون پدر خلق شوند ؟ زیرا آنان جرأت نخواهند کرد که عقیده خود را در این باب اظهار کنند ، خداشان لعنت کنند ! وقتی که تمام انبیاء و رسول و اوصیاء بعد از آدم از پدر و مادر خلق شده باشند و در این میان

مِنْ غَيْرِ أَبٍ جَازَ أَنْ يُشَبَّهَ أَفْرَةً لِلنَّاسِ دُونَ أَمْرٍ غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْحُجَّاجِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَمَا جَازَ أَنْ يُوَلَّهُ مِنْ غَيْرِ أَبٍ دُونَهُمْ، وَإِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
يَجْعَلَ أَمْرَهُ آيَةً وَغَلَامَةً لِيُعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

٢٠

* (باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامة والإمام) *

* (وذكر فضل الإمام ورتبته) *

١- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَارُونِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ
عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي
الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى
الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمْرُّ، فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدٍ جَامِعُهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ
مَقْدِمَنَا، فَأَدَارَ النَّاسَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ

فقط عیسیٰ پیریم بدون پدر خلق شده باشد، جایز است که امر او بر مردم مشتبه شود نه امر سایر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام کما اینکه جایز است که بدون پدر خلق شود، خداوند - عز و جل - خواسته است او را آیه و نشانه‌ای قرار دهد تا دانسته شود که او بر هر کاری تواناست (پایان کلام شیخ صدوق).

باب ۲۰

﴿ سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در باره ﴾

﴿ صفت امام و امامت و فضل و رتبه امام ﴾

۱- عبد العزیز بن مسلم گوید: در زمان علی بن موسی الرضا علیهم السلام در مردو بودیم، از آغاز ورود - روز جمعه - در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و مردم در باره امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد ، بحث و گفتگو می کردند ، من نزد آقا و سرورم حضرت رضا - عليه السلام - رفتم و گفتگوهای

عَلَىٰ اسْيَدِي وَ مَوْلَايِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَعْلَمْتُهُ مَا لِحَاضِنِ الثَّالِثِ فِيهِ، فَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهَلَ الْقَوْمُ وَ خُدِّغُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَسَنَى أَكْمَلَ لَهُ الدَّيْنَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلٌ كُلُّ شَيْءٍ، بَيَّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ وَ جَمِيعَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمْلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ

مردم را به عرض ایشان رساندم ، حضرت تبسی کرده فرمودند: ای عبد العزیز ! مردم اطلاعی ندارند ، از دین خود به نیرنگ گمراه شده‌اند ، خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است ، بر او نازل فرمود ، حلال و حرام ، حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده‌ایم-انعام: ۳۸)

مترجم گوید: « لازم به تذکر است که «مِنْ» در «مِنْ شَيْءٍ» زائد است و تقدیر آیه این می‌باشد: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ شَيْئًا» و «شَيْئًا» در اینگونه جمله‌ها جایگزین مفعول مطلق تأکیدی است ، یعنی: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ تَفْرِيظًا». مانند: «لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا». به عبارت دیگر «شَيْئًا» در اینگونه عبارات مفعول مطلق تأکیدی است نه مفعول به. پس معنی آیه همان است که در متن ذکر شد ، نه اینکه « آنچه لازم بوده در کتاب آورده‌ایم و چیزی فروگذار نکرده‌ایم (رک: مامن بالرحمن، ۱/۲۴۱))

البته ممکن است مراد از عدم کوتاهی در کتاب ، همین باشد که همه چیز را در کتاب آورده‌ایم و چیزی باقی نگذاردۀایم.

نکته دیگر اینکه مراد از «کتاب» در آیه ممکن است «لوح محفوظ» باشد نه قرآن ، و این احتمال با توجه به قبل و بعد این جمله در آیه بیشتر تأیید می‌شود ، آیه چنین است «وَ مَا مِنْ ذَابَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٌ يَطِيرُ يَجْنَاحُهُ إِلَّا أُمُّ امْثَالَكُمْ

أَنْزَلَ حَجَّةَ الْوِدَاعَ وَهِيَ آخِرُ عُمُرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ تَامُ الدِّينِ، وَلَمْ يَمْضِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَيَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِيمَ دِينِهِمْ، وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَتَرَكَهُمْ عَلَى قَضِيَّةِ الْحَقِّ وَأَقَامَ لَهُمْ عَلَيْهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا وَإِمَامًا، وَمَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْرَدَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ رَدَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ، هُلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَحْوِزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟!

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجْلَى قَدْرًا، وَأَعْظَمُ شَانًا، وَأَغْلَى مَكَانًا، وَأَمْتَعُ جَانِيًّا، وَأَبْعَدُ

ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى زَيْهُمْ يُحْشَرُونَ» (تمام جنبنده های زمین و پرندگان آسمان ، امتهایی مثل شما هستند ، در کتاب کوتاهی نکرده ایم ، سپس به سوی پروردگار خود محشور می شوند).

و در حجّة الوداع که در آخر عمر حضرت رسول ﷺ واقع شد این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین ، برای شما پسندیدم - مائدہ: ۳) و مسأله امامت ، تمام کننده و کامل کننده دین است ، و حضرت رسول ﷺ قبل از وفات خود ، دین را برای مردم توضیح داده ، تبیین فرمود؛ و راه آن را برای آنان آشکار کرد ، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی ﷺ را بعنوان امام و راهنمای برایشان تعیین فرمود ، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند ، بیان فرمود ، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده ، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده است ، و هر کس کتاب خدا را رد کند کافر است ، آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قابل قبول باشد؟! امامت ، جلیل القدر تر ، عظیم الشأن تر ، والاتر ، منبع تر و عمیق تر از آن

غوراً مِنْ أَنْ يَلْعَقُهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنْأُلُوهَا بِأَرَائِهِمْ، أَوْ يُقْيِمُوا إِمَامًا بِالْخَتْبَارِهِمْ، إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصْنٌ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النُّبُوَّةِ، وَالْخُلَّةُ مَرْتَبَةٌ ثَالِثَةٌ وَفَضْيَلَةٌ شَرْفَهُ بِهَا، وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» قَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُرُورًا بِهَا «وَمِنْ دُرْرَيْتِي» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَارَتْ فِي الصَّفَوةِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي دُرْرَيْتِهِ أَهْلَ الصَّفَوةِ وَالظَّهَارَةِ، قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلَّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ

است که مردم با عقول خود آن را درک کنند ، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند ، امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوت و خلعت (مقام خلیل الله) در مقام سوم ، ابراهیم خلیل پیغمبر را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود ، و نام او را بلند آوازه کرد ؛ خداوند می فرماید : «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» (ای ابراهیم ! تو را برای مردم ، امام برگزیدم - بقره : ۱۲۴) و ابراهیم پیغمبر از خوشحالی گفت : «وَمِنْ دُرْرَيْتِي» (آیا از فرزندان و نسل من هم امام برگزیده‌ای؟ بقره : ۱۲۴) خداوند فرمود : «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (عهد من به ظالمین نمی‌رسد - بقره : ۱۲۴) و این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می‌کند . و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت . سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او ، وی را گرامی داشت و فرمود : «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلَّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهُدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِتَاءَ الزَّكُوَةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (اسحق و نیز یعقوب را - اضافه برخواسته اش - به او بخشیدیم ، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم ، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک

وَإِيَّاهُ الرَّحْمَةُ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».

لَمْ يَرَلْ فِي دُرْرِيَّهِ يَرَهَا بَعْضُ عَنْ بَعْضٍ فَقَرَنَا حَتَّىٰ وَرَثَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ أُولَئِكَ النَّاسُ بِإِيمَانِهِمْ لَذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهُذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً، فَقَلَّذَاهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهَا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسْمٍ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَصَارَتْ فِي دُرْرِيَّهِ الْأَضْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ يَقُولُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبَثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثَةِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثَةِ» فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَاصَّةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْلًا نَبِيًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَارثَ آنَ گردید.

و اقامه نمازو و پرداخت زکات را به آنان و حی کرده دستور دادیم ، و ما را عبادت می کردند- انبیاء : (۷۳/۷۴). و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری نسل به نسل آن را به ارث می برند تا اینکه پیامبر اسلام ﷺ وارث آن گردید.

خداؤند می فرماید: «إِنَّ أُولَئِكَ النَّاسُ بِإِيمَانِهِمْ لَذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهُذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (سزاوارترین و شایسته‌ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی نمودند و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آورند . و خداوند ولی مؤمنین است-آل عمران : ۶۷) و این امامت خاص حضرت رسول ﷺ بود که به امر خدا - به همانگونه که خداوند واجب فرموده بود- بعهده علیٰ قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علیٰ که برگزیده بودند، و خداوند علم و ایمان به ایشان داده ، قرار گرفت. خداوند می فرماید: «فَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبَثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثَةِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثَةِ» (کسانیکه علم و ایمان به ایشان داده شده بود ، [خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می گفتند: بیش از اندک زمانی ، در قبر نمانده‌اید] گفتند: شما در کتاب و علم خدا ، تاروز قیامت در قبر مانده‌اید و امروز همان روز قیامت است - روم : ۵۶) پس این امامت در اولاد علیٰ نماند

عَلَيْهِ وَآلِيهِ فَمَنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هُوَلَاءِ الْجُهَادِ؟!

إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِرْثُ الْأُوصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَاقَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخِلَاقَةُ الرَّسُولِ، وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمامُ الدِّينِ، وَنِظامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ الثَّامِنِ وَفَرْعَةُ الْسَّامِيِّ، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْحَجَّ وَالْجَهَادِ، وَتَوْفِيرُ الْفَقْيِ وَالصَّدَقَاتِ، وَإِفْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَخْكَامِ، وَمَئُونُ الشَّعْرِ وَالْأَطْرَافِ.

الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيُقْيِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذْبُحُ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ، الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الظَّالِيَّةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ بِالْأَقْعُدِ يَحْيَيُ لَا تَنَاهُهَا الْأَيْدِيُ وَالْأَبْصَارُ.

روز قیامت خواهد بود ، زیرا پیامبری بعد از محمد^{صلی الله علیہ وسلم} نخواهد آمد . حال ، چگونه این جاهلان می خواهند انتخاب کنند ؟

امامت مقام انبیاء ، و ارث اوصیاء است ، امامت نمایندگی خداوند - عز و جل - و جانشینی پیامبر ، و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین^{علیهم السلام} است .

امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است . امامت پایه بالنده اسلام و شاخه و نتیجه و لای آن است ، توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می رسد ، و فی^(۱) و صدقات و فور می باید ، و حدود و احکام جاری می گردد ، و مرزها حفظ و حراست می شود ، امام حلال خدا را حلال ، و حرام خدا را حرام می کند ، و حدود او را جاری می نماید و از دین خدا دفاع نموده ، با حکمت و موعظة نیکو و دلیل قاطع ، مردم را به راه پروردگارش فرا می خواند ، امام همچون خورشید در خشان

۱ - فی غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می آفند .

الإمامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالثُورُ الساطعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي
غَيَّابِ الدُّجَى وَالْبَيْدِ الْقِفَارُ وَلُجُجِ الْبَحَارِ، الإمامُ الْمَاءُ الْقَذْبُ عَلَى الظِّماءِ
وَالْدَّائِرُ عَلَى الْهَدِى، وَالْمُنْجِى مِنَ الرَّدِى، الإمامُ النَّازُ عَلَى الْيَقَاعِ، الْحَارُ
لِمَنِ اضطَلَّ بِهِ، وَالْدَلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَا لَكُ.

الإمامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيَّ، وَالْأَرْضُ
الْبَسِيَّةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْغَدِيرُ وَالرَّوْضَةُ.

الإمامُ الْأَمِينُ الرَّقِيقُ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَالْأَخُ الشَّقِيقُ، وَمَفْرَغُ الْعِيَادِ فِي
الْدَّاهِيَّةِ.

الإمامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي
إِلَى اللَّهِ وَالْدَّاعُ عَنْ حُرُمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

جهان است ، خورشیدی که دور از دسترس دستها و چشمها در افق قرار دارد ،
امام ، ماه نورانی ، چراغ در خشان ، سور ساطع و ستاره راهنمای در دل تاریکی ها و
صحراء های خشک و بی آب و علف و موجهای وحشتناک دریاها است . امام
همچون آب گوارا بر تشنگان است ، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است .
امام همچون آتشی است در بلندی های بیابانها ، کسی که از سرما به آن آتش پناه
برد ، او را گرم می کند ، و در مهلهکها راهنمایی می کند ، هر کس از او دست
بکشد هلاک خواهد شد .

امام ابر پر باران و باران پر برکت است ، خورشید در خشان و زمین گسترده
است ، او چشمۀ جوشان و باع و برکه است .

امام امینی است همراه ، پدری است مهریان ، او برادر تنی است ، در
مصابی پناه بندگان است .

امام امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است ، او خلیفۀ خدا در
کشور اوست ، امام دعوت کننده مردم بسوی خدا و مدافع حرمتهای الهی است .

الإمامُ الْمُظَاهِرُ مِنَ الدُّنْوَبِ، الْمُبَرَّءُ مِنَ الْعُيُوبِ، مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ، مَرْسُومٌ
بِالْحَلْمِ، نَظَامُ الدِّينِ، وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَغَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَبَوْارُ الْكَافِرِينَ.
الإمامُ وَاجِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالَمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدْلٌ، وَ
لَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلْبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اِكْتِسَابٍ،
بِالْأَخْتِصَاصِ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَابِ، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَتَلَقَّعُ مَقْرَفَةُ الْإِمَامِ، وَ
يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟! هَيْهَا هَيْهَا! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَنَاهَتِ الْحُلُومُ، وَحَارَتِ
الْأَلْبَابُ، وَحَسَرَتِ الْعُيُونُ، وَتَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَ
تَقَاضَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَحَصَرَتِ الْخَطَباءُ، وَجَهَلَتِ الْأَلْيَاءُ، وَكَلَّتِ الشُّعَرَاءُ، وَ
عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ، وَغَيَّبَتِ الْبَلْغَاءُ عَنْ وَضِفَ شَائِئٍ مِنْ شَائِئِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ
فَضَائِلِهِ، فَأَفَرَّتِ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ، وَكَيْفَ يُوضَّفُ [بِكُلِّهِ] أَوْ يُنْعَتُ بِكُلِّهِ،

امام از گناهان پاک است و از عیوب مُبَرَّی، علم به او اختصاص دارد ،
حلیم و بردباز است ، مایه نظم دین و عزیز مسلمین است ، باعث خشم
منافقین و هلاکت کافرین است .

امام در دوران خود نظری ندارد ، کسی به او نزدیک نیست ، هیچ دانشمندی
با او همطراز نیست ، بدل ندارد ، مثل و مانند ندارد ، بدون اینکه به دنبال
فضیلت باشد و یا خود فضیلت بدست آورده باشد ، فضیلت به او اختصاص
یافته است و خداوند بخشایندۀ با فضیلت ، فضل را به او اختصاص داده است .

پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟! نه ، هرگز ،
هرگز؛ در وصف شائی از شؤون او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراہی
افتاده و حیران و سرگردان مانده است ، و دیدگان درمانده و ناتوان گشته و
بزرگان احساس کوچکی می نمایند ، و حکماء حیرانند ، عقل عقلاء کوتاه
است ، خطبه از خطابه باز مانده اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده اند ،
و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته اند و ادباء عاجز گردیده اند و بلغاء خسته و
ناتوان شده اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند ، چگونه می توان او را

أَوْ يَفْهَمُ شَيْءٌ مِّنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مِنْ يَقُولُ مَقَامَهُ وَيُعْنِي غَنَاءً، لَا، كَيْفَ وَأَنَّى وَهُوَ بِحِيثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَّاولِينَ وَوَضْفِ الْوَاصِفِينَ.

فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟ أَظَنُوا أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ [مُحَمَّدٌ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ كَذَبُوكُمْ وَاللَّهُ أَنفُسُهُمْ وَمَنْتَهُمُ الْأَبَاطِيلُ، فَارْتَفَعُوا مُرْتَقِي صَعْبَاً دَخْضَا، تَرَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيرَضِ أَقْدَامُهُمْ، رَأَمُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ حَائِرَةَ بَائِرَةَ نَاقِصَةَ وَآرَاءِ مُضَلَّةَ، فَلَمْ يَرْدَأُوا مِنْهُ إِلَّا بَعْدًا، قَاتَلُوهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُوقَكُونَ، وَلَقَدْ رَأَمُوا صَعْبَاً، وَقَالُوا إِفْكَاً، وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَوَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ، إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةِ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَانُوا مُشْتَبِهِينَ، وَ

وصف کرده و گنه او را بیان نمود ، یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت
که جای او را بگیرد ؟ .

نه ، چگونه ممکن است ؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون
ستاره ها و دست مردم است ؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا ؟ عقول کجا و درک این متزلت
کجا ؟ اصلاً کجا می توان چنین شخصی یافت ؟ گمان برده اند که می توان او را
در غیر آل پیامبر ﷺ یافت؛ بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و اباطیل
آنان را به آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده
پاگزارده اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد ، با عقولی
سرگردان ، ناقص و بایر و عقائدی گمراه کننده در صدد نصب امام برآمده اند که
جز دوری از مقصد نتیجه ای نخواهند گرفت ، خدا آنان را بکشد ! به کجا برده
شده اند ؟ در صدد کاری بس مشکل برآمده و خلاف حق سخن گفته اند و به
گمراهی عمیقی دچار گشته و در سرگردانی افتاده اند ، زیرا با آگاهی امام را
ترک کرده اند ، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه

رَغِبُوا عَنِ الْخِيَارِ اللَّهِ وَالْخِيَارِ رَسُولِهِ إِلَى الْخِيَارِهِمْ، وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَحْكِمُونَ». أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ، سَلْهُمْ أَيْهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ. أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءٌ فَلَيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ». وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

حق بازداشت، حال آنکه بینا و بصیر بودند^(۱).

آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده ، انتخاب خود را در نظر گرفتند ، در حالیکه قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می کند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و بر می گزیند ، آنان حق انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها ، متنزه و برتر است- قصص: ۶۸) و نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند ، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت- احزاب: ۳۶) و نیز می فرماید: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَحْكِمُونَ * أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيْهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءٌ فَلَيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (شما را چه میشود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی - پایدار تا قیامت- مبنی بر اینکه هر آنچه حکم می کنید ، خواهید داشت ، از ما گرفته اید؟ از آنان بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر

۱- اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت.

الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبِ أَفْقَالِهَا». «أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَقْعِدُونَ»، أَمْ «فَالَّذِينَ سَمِعُنَا وَهُمْ لَا يَتَسَمَّعُونَ، إِنَّ شَرَ الدَّوَابَّ عِنْ دِيَالِهِ الصُّصُّ الْبَكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَا سَمَعُوهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْهُمْ وَ هُمْ مُغْرِضُونَ» وَ «فَالَّذِينَ سَمِعُنَا وَعَصَيْنَا» بَلْ هُوَ «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَ رَاعٍ لَا يَثْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَ النُّسُكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَغْوَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ نَشْلُ الْمُظَهَّرِ الْبَتُولِ، لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِي

راست می گویند شرکای خود را بیاورند-قلم : ۳۶-۴۱) و نیز خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبِ أَفْقَالِهَا» (آیا در قرآن تدبّر نمی کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟-محمد : ۲۴) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند ، یا «می گویند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند ، بدترین جنبندگان از نظر خداوند ، کرو لالهایی هستند که نمی اندیشنند ، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد ، پشت کرده اعراض می نمودند^(۱) و «گویند: می شنویم و نافرمانی می کنیم^(۲) بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است^(۳)».

پس چگونه می خواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد ، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد ، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است ، دعای پیامبر ﷺ فقط در حق او بوده است . (مثیل: اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالْأَهُ (و یا) اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرَّجْسَ - وَغَيْرَه) و یا پیامبر ﷺ فقط او را به امامت فرا خوانده است ، وی از نسل حضرت

۱- ترجمه آیه ۲۳ - ۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یکنواختی ترجمه از درج متن آید در خلال ترجمه خود داری گردید .

۲- ترجمه بخشی از آیه ۹۳ سوره بقره . ۳- ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حديد .

نَسْبٌ، وَلَا يُدَانِيهِ دُوْخَسِبٌ، فَالنَّسْبُ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالدُّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِتْرَةُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، وَالرَّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، شَرْفُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعَغُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَاملُ الْحَلْمِ، مُفْصَطَلُعُ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسَّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْقِفُهُمُ اللَّهُ وَيَوْتِهِمْ مِنْ مَخْرُونِ عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ مَا لَا يَوْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ أَهْلِ الزَّمَانِ.

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبِعَ أَمْنٌ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟! وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ

صَدِيقَةً طَاهِرَةً اسْتَ وَهِيج عَيْبِي در نسب او نیست، هیچ شریفی همطراز او نیست، نسب او از قریش است، و در بین قریش، از بنی هاشم است؛ که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند، و در آن میان، از عترت، یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول^{علیه السلام} است، امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است.

شریفترین اشرف است، او از نسل عَبْدِ مَنَافٍ است، علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردبای او کامل و تمام عیار است، بر امر امامت توانا و قدر تمند است، به نحوه اداره امور امت عالم و آگاه است، اطاعت ش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده، (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه - صلوات الله علیم - را توفیق می دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می فرماید : «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبِعَ أَمْنٌ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت کننده مردم به سوی حق است شایسته تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی اش نکنند هدایت نمی باید، چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟ - یونس : ۲۵) و نیز می فرماید : «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (هر آنکس

خَيْرًا كَثِيرًا» وَ قَوْلُه عَزَّ وَ جَلَّ فِي طَالُوت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ»، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِبَيْهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا». وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِتَرَتِهِ وَ دُرَرَتِهِ: «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَى بِجَهَنَّمِ سَعِيرًا».

وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَمْرِهِ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَ أَهْمَمَ الْعِلْمَ إِلَهَامًا، فَلَمْ يَغْنِي بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يَجِدُ

راکه حکمت دهنده ، خیر کثیری بدست آورده است- بقره: ۲۶۹) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ» (خداآوند او را بر شما برگزید و به علاوه ، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود ، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند ، و خداوند غنی ، توانمند و داناست- بقره: ۲۴۷) و نیز به پیامبرش می فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (فضل خدا بر تو عظیم است- نساء: ۱۱۳) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می فرماید: «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَى بِجَهَنَّمِ سَعِيرًا» (آیا به مردم- بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است- حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم ، پس بعضی از آنان ایمان آوردنده و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم (برای آنان) کافی است- نساء: ۵۴-۵۵)

و هرگاه خداوند ، بندهای را برای اداره امور بندگانش برگزیند ، به او شرح صدر و آمادگی کاملی این کار را عنایت می فرماید ، و در قلبش چشمه های جوشان حکمت قرار می دهد ، و علم را کاملاً به او الهام می فرماید ، و بعد از آن

فیه عن الصواب، و هو مغضومٌ مویدٌ موققٌ مسندٌ، قد أمن الخطأ وَ الزَّلَلَ وَالْعِشَارَ، يَخْصُّ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِهِ، وَ شَاهِدَةً عَلَى خَلْقِهِ، وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ دُوَا الفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ فَهُلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا؟! فَيَخْتَارُوهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهِذِهِ الصَّفَةِ، فَيُقْدَمُوا؟، تَعَذُّرُوا وَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَقِّ، وَ تَبَدُّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهَدِيٍّ وَ الشَّفَاءِ فَتَبَدُّلُهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُمْ وَ أَنْعَسُهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَيَّهُ بَغْيَرِ هُدَيٍّ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي النَّقْوَمَ الطَّالِمِينَ»، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَتَعْسَا لَهُمْ وَ أَضَلُّ أَعْمَالَهُمْ»، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «كَبُرَ مَقْتَأَعْنَدِ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قُلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَارٍ».

از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی‌شود. او مغضوم است و مؤید، خداوند اور توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پا بر جا و محکم نگه می‌دارد. از خطای لغتش و سقوط در امان است، خداوند فقط اور اینگونه قرار داده است تا حجت خدا باشد بربندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خدادست که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند دارای فضیل بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند اورا برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا اورا بر دیگران مقدم بدارند؟ قسم به خانه خدا که از حق تجاوز کرده‌اند، و کتاب خدا را به پشت سر انداخته‌اند، گویا هیچ نمی‌دانند! در کتاب خدا، شفاء و هدایت است و آنها آنرا کنار گذارده و از هوای نفس خود پیروی کرده‌اند، ولذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده، می‌فرماید: چه کسی گمراهتر از آنکه بی‌راهنمای الهی خود سرانه عمل کند و خداستمکاران را راه ننماید و فرموده «فَتَعْسَا لَهُمْ وَ أَضَلُّ أَعْمَالَهُمْ» (هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهم و گمراهی قرار داد - محمد: ۸) و نیز فرموده است: «كَبُرَ مَقْتَأَعْنَدِ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قُلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَارٍ»

وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامِ الْكُلَيْنِيِّ؛ وَ عَلَى بْنِ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ؛ وَ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ؛ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَخْمَدَ الْمُؤَدِّبُ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هَشَامِ الْمُؤَدِّبُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْفَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

٢١

(باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في تزويع فاطمة عليها السلام) *

١- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيَّ بْنِ الشَّاهِ - بِمَرْوَةِ الرُّودِ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَخْمَدُ بْنُ الْمَظْفَرِيِّينَ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا البَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِيِّينَ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ

(بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین ، اینگونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبر و جبار میهر می نهد) مفهوم: ۳۵)

و این حدیث را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدب و حسین بن ابراهیم ابن احمد بن هشام مؤدب - رضی الله عنهم - برايم نقل کرده و گفته اند: محمد ابن یعقوب کلینی این حدیث را از ابو محمد قاسم بن العلاء او از قاسم بن مسلم او از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام برایشان نقل نموده است.

باب ۲۱

﴿ سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در باره ﴾

﴿ ازدواج حضرت فاطمه - سلام الله عليها - ﴾

محمد بن سابق گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش جعفر بن محمد و آنحضرت از پدر خود از جد بزرگوار خویش علیه السلام نقل فرمود که:

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: فَالَّذِي عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ هَمَمْتُ بِالتَّزَوِّيجِ، فَلَمْ أَجْتَرِي أَنْ أَذْكُرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّ ذَلِكَ اخْتِلَاجٌ فِي صَدْرِي لَيْلًا وَنَهَارًا يَحْتَى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَلْ لَكَ رَغْبَةٌ فِي التَّزَوِّيجِ؟ قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ أَعْلَمُ، وَظَنَّتُ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُرَوِّجَنِي بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ، وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى قُوَّتِ فَاطِمَةَ، فَمَا شَعِرْتُ بِشَيْءٍ، إِذْ دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَيْتُهُ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْيَّ، تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَتَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيْيَّ بِيَاضِ أَسْنَاهِ يَمْرُقُ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ أَبْشِرْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَفَانِي مَا كَانَ أَهْمَنِي مِنْ أَمْرٍ تَزَوِّيجِكَ، قُلْتُ: وَكَيْفَ كَانَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَتَانِي جَبَرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَعَةً مِنْ سُبْلِ الْجَنَّةِ وَقَرْنَفُلِهَا فَنَاوَلَنِيهِمَا، فَاخْتَدَثُهُمَا فَشَمَّتُهُمَا وَقُلْتُ: يَا جَبَرِيلُ مَا سَبَبَ هَذَا

حضرت علی^{علیہ السلام} فرمود: تصمیم به ازدواج گرفتم ولی جرات نمی کردم این مطلب را به حضرت رسول^{صلی الله علیہ وسلم} عرض کنم، و مددتی این موضوع شب و روز در فکرم بود، تا اینکه روزی بر حضرت رسول^{صلی الله علیہ وسلم} وارد شدم و آن حضرت فرمودند: ای علی! عرض کردم: بفرمائید ای رسول خدا! فرمود: آیا میل و رغبتی به ازدواج داری؟ عرض کردم: رسول خدا خود داناتر است - و گمان بردم حضرت یکی از زنان قریش را به عقد من در آورند - و من از اینکه فرصت ازدواج با فاطمه را از دست دهم، نگران بودم، و متوجه نشدم که چه شد که حضرت مرا صدا زدند و در خانه اُم سلمه به خدمتشان رسیدم ، وقتی به من نگاه کردند ، چهره شان درخشید تبسی فرموده به گونه ای که سفیدی دندانهاشان را که می درخشید دیدم، حضرت به من فرمودند: ای علی! مرده! چرا که خداوند مسئله ازدواج تو را که فکر مرا مشغول کرده بود خود به عهده گرفت. گفت: قضیه چیست یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: جبرئیل با سنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمد و آنها را به من داد ، من آن دورا گرفتم و بوئیدم و گفت: ای جبرئیل!

السُّبُلُ وَالْقَرْنَلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَ سُكَانَ الْجَنَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا الْجَنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَأَنْهَارِهَا وَوَثَمَارِهَا وَأَشْجَارِهَا وَفُصُورِهَا، وَأَمْرَ رِبَاحَهَا فَهَبَتْ بِإِنْوَاعِ الْعَظْرِ وَالظَّبِيبِ، وَأَمْرَ حُورَ عَيْنِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا طَهٌ وَطَسٌ وَحَمْعَسَقٌ، ثُمَّ أَمْرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُنَادِيًّا، فَنَادَى: أَلَا إِنَّا مَلَائِكَتِي وَسُكَانَ جَنَّتِي اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَّ مِنِّي بَعْضُهُمَا لِيَعْضُ، ثُمَّ أَمْرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ: رَاجِيلٌ، وَلَئِنْ فِي الْمَلَائِكَةِ أَبْلَغُ مِنْهُ، فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَخْطُبْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَلَا أَهْلُ الْأَرْضِ، ثُمَّ أَمْرَ مُنَادِيًّا، فَنَادَى: أَلَا إِنَّا مَلَائِكَتِي وَسُكَانَ جَنَّتِي بَارِكُوا عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي قَدْ بَارِكْتُ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ

این سفل و قرنفل را به چه مناسبت آورده‌ای؟ او گفت: خداوند تبارک و تعالی ملائکه ساکن بهشت و نیز سایر ساکنین آن را امر فرموده که تمام بهشتها را با تمام درختها و رودخانه‌ها و میوه‌ها و قصرهایش آذین بندند، و به بادهای بهشتی دستور داده تا با بوی انواع عطر بوزند، و حور العین را به خواندن سوره‌های «طه»، «طس»، «شوری»، و سوره‌هایی که با «طسم» شروع می‌شود امر فرمود، و به یک مُنادی دستور داد که چنین جار بزند: ای ملائکه‌من! او ای ساکنین بهشت من شاهد باشید که فاطمه دختر محمد را به عقد علیّ بن ابی طالب در آوردم و به این کار راضی و خشنودم، این دواز یکدیگرند، سپس خداوند تبارک و تعالی به ملکی از ملائکه بهشت به نام راجیل - که در بلاغت هیچیک از ملائکه به پای او نمی‌رسند - امر فرمود که خطبه بخواند، او نیز خطبه‌ای خواند که اهل آسمان و زمین چنین خطبه‌ای نیاورده بودند، سپس به یک مُنادی دستور داد تا چنین جار بزند: ای ملائکه‌من و ای ساکنین بهشت من! به علیّ بن ابی طالب حبیب محمد، و فاطمه دختر محمد تبریک بگویید، چه

رَاحِيلٌ يَا رَبَّ وَمَا بَرَكْتُكَ عَلَيْهِمَا أَكْثَرُ مِمَّا إِنَّهُمْ مَا فِي جَنَانِكَ وَدَارِكَ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَاحِيلٌ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنِّي أَجْعَلْتُهُمَا عَلَىٰ مَحَبَّتِي وَاجْعَلْتُهُمَا حُجَّتِي عَلَىٰ خَلْقِي، وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا خَلْقَ مِنْهُمَا خَلْقاً وَلَا نَشَأْ مِنْهُمَا دُرْيَةً أَجْعَلْتُهُمْ حُرَزَانِي فِي أَرْضِي، وَمَعَادِنِ لِحُكْمِي، بِهِمْ آخْتَجْ عَلَىٰ خَلْقِي بَعْدَ التَّبِيَّنِ وَالْمُرْسَلِينَ، فَأَبْشِرْ يَا عَلِيٌّ، فَإِنِّي قَدْ رَوَجَتْكَ ابْنِتِي فَاطِمَةَ عَلَىٰ مَا رَوَجَكَ الرَّحْمَنُ، وَقَدْ رَضِيَتْ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا، فَدُونَكَ أَهْلَكَ، فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي، وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرِيلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الْجَنَّةَ وَأَهْلَهَا مُشْتَأْفُونَ إِنْكُمْ أَوْ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَرَادَ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمَا مَا يَتَّخِذُ بِهِ عَلَىٰ الْخَلْقِ حُجَّةً، لَا جَابَ فِيكُمَا الْجَنَّةَ وَأَهْلَهَا، فَنِعْمَ الْأَخْ أَنْتَ، وَنِعْمَ الْخَيْرُ أَنْتَ، وَنِعْمَ

اینکه من برای آنان خیر و برکت قرار دادم، راحیل گفت: برکت تو بر آن دو بیشتر از آنچه ما در بهشت و منزلت برای آنان مشاهده کردیم نیست؟ خداوند فرمود: ای راحیل! از جمله برکت من بر آن دو این است که آنان را بر محبت خودم، با هم همراه می کنم و حجت خود بر مردم قرارشان می دهم، و قسم به عزت و جلالم که از آن دو ، نسل و فرزندانی بوجود خواهم آورد که در زمین گنجینه داران و معادن حکمت خود قرارشان خواهم داد ، بعد از پیامبران ، آنان را حجت بر مردم قرار می دهم.

پس مژده بدء ای علی! که من نیز ، همچون خدای رحمان ، دخترم فاطمه را به ازدواج تو در آوردم و آنچه را که خداوند برای او پسندید ، من نیز پسندیدم. حال دست همسر خود را بگیر که تو از من نسبت به او سزاوار تری ، جبرئیل عليه السلام به من خبر داد که بهشت و اهل آن ، مشتاق شما دو نفرند ، و اگر خداوند تبارک و تعالی نمی خواست از نسل شما حجتی بر خلق برگزیند ، خواسته بهشت و اهل بهشت را در مورد شما دو نفر اجابت می فرمود ، پس تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب همدمی هستی ، و رضایت خدا برای تو کافی است

الْصَّاحِبُ أَنْتَ، وَكَفَاكَ بِرِضَا اللَّهِ رَضَا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: آمِينٌ.

حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَعْيَى بْنُ زَكْرِيَا الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ كُرَيْبٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَارِثَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعاوِيَةَ، عَنْ الأَعْمَشِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ بِتَرْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَلَمْ أُجِنْتُ أَنْ أَذْكُرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ - وَذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سَواءً، وَلِهَذَا الْحَدِيثِ طَرِيقٌ آخَرُ قَدْ أَخْرَجْتُهُ فِي مَدِينَةِ الْعِلْمِ.

واز رضایت هر کس دیگر بهتر است، حضرت علی پیری گفت: «رب آوزِعْنِی آن اشکر نعمتک الی انعمت علی» (بروردگارا! مرا بر آن دار که شکر نعمتی که به من دادی، بجای آرم-تمل: ۱۹) حضرت رسول علیه السلام نیز آمین گفتند^(۱). این حدیث از طریق دیگر (که در متن عربی مذکور است) نیز از علی بن-

ابی طالب پیری نقل شده است، و در آغاز آن چنین آمده است: حضرت علی پیری فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آنرا با رسول خدا علیه السلام در میان گذارم - تا آخر حدیث.

و حدیث فوق طریق دیگری نیز دارد که در کتاب «مدینة العلم» آورده ام.

۱- محمد بن سابق مردی است اخباری و سئی، و به مناقبی که از عame در مورد اهل بیت علیهم السلام نقل می شود اعتباری نیست. البته صدوق - علیه الرحمه - در «اماالی» این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده، اما در آنجا نیز روانش مجهول و یا مهملاً است. ولی به هر حال در ترجیه خبر می توان گفت: حضرت در این حدیث صورت ملکوتی جشن ازدواج حضرت زهراء - سلام الله علیها - را وصف کرده اند زیرا این مراسم در صورت ظاهر بسیار ساده برگزار شده بود، و مردم این سادگی را بر بی اعتمایی رسول خدا علیه السلام، به این ازدواج حمل کرده اند، ولذا امام پیری صورت ملکوتی آن را گوشزد می فرماید، اگر خبر داستان نباشد. (استاد غفاری)

۲- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ النَّعِيمِ الشَّادَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاسِمٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلَيِّ لَقَدْ عَاتَبَنِي رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَفْرَارِ فَاطِمَةَ، وَقَالُوا: حَطَبْنَا هَا إِلَيْكَ، فَمَنْعَنَا، وَتَرَوَجْتَ عَلَيْنَا، فَقُلْتُ لَهُمْ: وَاللَّهِ مَا أَنَا مَنْعِنُكُمْ وَزَوْجَتُهُ، بَلِ اللَّهُ تَعَالَى مَنْعِنُكُمْ وَزَوْجَهُ، فَهَبَطَ عَلَيَّ جَبَرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَ جَلَالُهُ يَقُولُ: لَوْلَمْ أَخْلُقْ عَلَيَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفُورٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، آدُمُ قَمَنْ دُونَةً).

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاسِمٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَينِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الرَّضَا، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ مَا رُوَيْتُهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَفَضَائِلِهَا.

۲- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود ، و آنان از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی! بزرگانی از قریش در مورد ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کردند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی او را به ما ندادی بلکه به عقد علی در آوردی ، من هم به آنان گفتم: قسم به خدا من اینکار را نکرده‌ام ، خداوند او را به شما نداد و به عقد علی در آورد ، جبرئیل بر من نازل گشت و گفت: ای محمد! خداوند - جل جلاله - می‌فرماید: اگر علی را خلق نکرده بودم ، برای دخترت فاطمه ، در روی زمین ، از آدم تا خاتم ، کُفُور و همتایی نبود . این حدیث از طریق دیگری (که در متن مذکور است) نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است و آنچه را در این مورد

٢٢

* (بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الإِيمَانِ وَأَنَّهُ مَعْرِفَةٌ بِالْجَنَانِ) *

* (وَإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ) *

١ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حُمَدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ الْحَاكِمُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَكْرَمْ شَاهِدَ بْنَ حَمَدَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُطْوَعِيُّ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَكْرَمْ شَاهِدَ بْنَ دَاؤِدَ بْنَ بَعْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ حَرْبِ الْمَلَائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلَتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : الإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

٢ - حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ حُمَدَ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَنْدَارِ بِقَرْغَانَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَاسِ حُمَدَ بْنِ حُمَدَ بْنِ جَمْهُورِ الْحَمَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَدَ بْنُ عُمَرَيْنَ مَنْصُورُ الْبَلْخِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يُونُسَ أَحْمَدَ بْنُ حُمَدَ بْنِ تَيزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامَ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ -

برای من نقل شده، در کتاب «مولید فاطمه علیها السلام و فضائلها» آوردہاں.

باب ٢٢

﴿ سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در باره ایمان ، ﴾

﴿ و اینکه ایمان عبارتست از : ﴾

﴿ معرفت قلبی ، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح ﴾

- ١ - ابوالصلت هروی گوید: امام رضا علیه السلام از قول پدران بزرگوار خود ، از علیّ بن ابی طالب علیهم السلام نقل فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی ، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح .
- ٢ - و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیهم السلام از قول پدران بزرگوارشان

الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهُ: الإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ؛ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَكْرِيَنْ صَالِحِ الرَّازِيِّ، عَنْ أَبِيهِ الصَّلَتِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الإِيمَانِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ، وَلَفْظٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالجُوازِيجِ، لَا يَكُونُ الإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا.

۴- أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ أَيُوبَ الْلَّخِيمِيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ إِصْبَهَانَ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ وَمُعاَدُ بْنُ الْمُشَيْ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالسَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِيِّنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِيِّنْ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

نقل شده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۳- ابوالصلت هروی گوید: از امام رضا علیهم السلام سؤال کردم: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان عبارتست از اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح، و ایمان غیر از این نخواهد بود.

۴- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا از قول پدران بزرگوارش ﷺ نقل شده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۵- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ أَخْمَدَ بْنَ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَلَيَّ بْنِ الْحُسْنِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُ فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعَ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِيَّاتِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرَازُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ دَاؤُدُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الْغَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرِهِ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيَّ الْبَاقِرُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيَّ بْنِ الْحُسْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسْنِ بْنِ عَلَيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ وَسَلَّمَ: الإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَمَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

قَالَ حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: وَسَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي حَاتَّمٍ يَقُولُ: وَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: وَقَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ أَبِي الصُّلْطَنِ الْهَرَوِيِّ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ، قَالَ أَبُو حَاتَّمٍ: لَوْفَرَى هَذَا الإِسْنَادُ عَلَى مَجْهُونٍ لَبَرِيٍّ.

۶- حَدَّثَنَا أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقِرْمَيْسِيِّنِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا عَلَى رَأْسِ أَبِي وَعِنْدَهُ أَبُو الصُّلْطَنِ

۵- و نیز با سندي دیگر از حضرت رضا علیهم السلام از قول پدران بزرگوارشان نقل شده استكه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی ، اقرار بازیان و عمل با اعضاء و جوارح.

و این حدیث از طریق دیگر از ابو الصُّلْطَنِ هَرَوِي از امام رضا علیهم السلام از پدران بزرگوارش نقل شده است. ابو حاتم گفت: اگر اسمی سلسله روایت این حدیث (یعنی ائمه علیهم السلام) بر دیوانه خوانده شود ، شفا خواهد یافت.

۶- محمد بن عبد الله بن طاهر گوید: بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابو الصُّلْطَنِ هَرَوِی و اسحاق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل نیز حضور

الهروی، و اسحاق بن راهویه، و احمد بن محمد بن حنبل، فقال أبي: لیحدّثنی کلُّ رجُلٍ مِنْكُم بِحَدِيثِهِ، فقال أبوالصلت الهروی: حدّثنی عليٌّ بن موسى الرضا علیهمَا السَّلَامُ - وَ كَانَ وَاللَّهُ رِضَى كَمَا سُمِّيَ - عن أبيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عن أبيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عن أبيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عن أبيهِ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عن أبيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ، عن أبيهِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الإِيمَانُ قَوْلٌ وَعَمَلٌ؛ فَلَمَّا خَرَجْنَا، قَالَ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ: مَا هَذَا الْإِسْنَادُ؟ قَالَ لَهُ أَبِي: هَذَا سَعْوَذُ الْمَجَانِينَ إِذَا سَعَوْذَ بِالْمَجْنُونِ أَفَاقَ.

داشتند، پدرم گفت: هر کدام از شما حدیثی برایم نقل کنید، ابوالصلت گفت: علیٰ بن موسی الرضا علیهمَا السَّلَامُ که واقعاً مثل نامش مورد رضا و پسند بود، از قول پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن مُحَمَّد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهمَا السَّلَامُ نقل کرد که حضرت رسول ﷺ فرمودند: ایمان عبارتست از قول و عمل.

وقتی خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل گفت: این چه سلسله سندی بود، پدرم گفت: داروی شفابخش دیوانگان است، که هرگاه دیوانه‌ای را به آن مداوی کنند شفا خواهد یافت^(۱).



۱- در روایت اهل سنت شخصی است بنام مُسَدَّد که بخاری در صحیح و ابو داود و ترمذی و نسائی جملگی در سنّتها بشان از وی روایت کرده‌اند و او را حافظ و ثقة دانند و نسب او را چنین ذکر کرده‌اند که وی مُسَدَّد بن مُسْرِهَدَ بن مُسْرِبَلَ بن مُسْتُورَدَ بن مُرْعَبَلَ، یا مُسَدَّدَ بن مُسْرِهَدَ بن مُسْرِبَلَ بن مُرْعَبَلَ بن أَرْنَدَلَ بن سَرَنَدَلَ بن عَرَنَدَلَ بن مَاسِنَدَ است، و احمد حنبل گوید: ابو نعیم از نسب آنمرد سؤال نمود و پس از ذکر نسب مُسَدَّد، گفت: ای احمد این افسون عقرب است. (استاد غفاری)

۲۳

* (بَابُ ذِكْرِ مُجْلِسِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَالْمَامُونَ) *
 * (فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْعِتَرَةِ وَالْأُمَّةِ) *

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ شَادُوِيَّهُ الْمُوَدَّبُ، وَ جَعْفَرُ بْنُ حَمَدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجِمَيْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّئَانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: حَضَرَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسَ الْمَامُونَ بِمَرْوَةِ، وَ قَدْ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمِيعُهُ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ خُرَاسَانَ، فَقَالَ الْمَامُونُ: أَخْبِرُونِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ: (ثُمَّ أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) فَقَاتَلَ الْعُلَمَاءُ: أَرَاكُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْأُمَّةَ كُلُّهَا، فَقَالَ الْمَامُونُ: مَا تَقُولُونَ

باب ۲۳

﴿ سخنان و مناظرة حضرت رضا - عليه السلام - با مأمون ، پیرامون ﴾

﴿ فرق بین «عترت» و «امت» ﴾

رَئَانَ بنَ صَلْتَ^(۱) گوید: حضرت رضا علیه السلام به مجلس مأمون در مرو حاضر شد . در آن مجلس عده‌ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند ، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم بگوئید: «ثُمَّ أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی از بندگانمان که آنان را برگزیده بودیم دادیم - فاطر: ۳۲) علماء گفتند: مراد خداوند تمامی امت است ، مأمون گفت: یا اباالحسن نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: با آنان هم عقیده نیستم ، بلکه به نظر من: مراد خداوند عترت طاهره پیامبر بوده است ، مأمون سؤال کرد:

۱ - علی بن الحسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن مسرور که در مسند حدیث ذکر شده‌اند ، اولی مهمل است (در کتب رجال نامی از او نیست) ، و دومی مجھول الحال می باشد و جز در طریق روایت صدوف (ره) به کتاب منسوب به رئان بن الصلت که در موضوع «فرق بین الآل و الأمة» نوشته و روایاتی از حضرت رضا - عليه السلام - نقل کرده است نیامده‌اند ، لذا احتمال تصرف در کلام و یا اجازة نسخه غیر مقرر، (خوانده نشده) بر مذکف وجود دارد ، چون در متن خبر نیز اشتباهاتی به چشم می خورد . (استاد غفاری)

يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَقُولُ كَمَا قَالُوا، وَ لَكِنِّي أَقُولُ: أَرَاذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْعِتْرَةَ الظَّاهِرَةَ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: وَ كَيْفَ عَنِي الْعِتْرَةَ مِنْ دُونِ الْأُمَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَوْ أَرَاذَ الْأُمَّةَ لَكَانَتْ أَجْمَعُهَا فِي الْجَنَّةِ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُفْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» ثُمَّ جَمَعُهُمْ كُلَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «جَنَّاتُ عَدُنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ - الآية» فَصَارَتِ الْوِرَاثَةُ لِلْعِتْرَةِ الظَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: مَنِ الْعِتْرَةُ الظَّاهِرَةُ؟ فَقَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ

چطور نظر خداوند فقط عترت بوده ، نه آمنت؟ حضرت فرمودند: زیرا اگر مراد تمام آمنت باشد ، همگی آنان باید اهل بهشت باشند، زیرا خداوند می فرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُفْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (بعضی از آنان به خود ستم می کنند و بعضی میانه رو هستند ، و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدمند و از دیگران سبقت می گیرند ، این است فضل بزرگ - فاطر: ۳۲) سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده: «جَنَّاتُ عَدُنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ - الآية» (بهشتهای دائمی که به آن وارد میشوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند الخ - فاطر: ۳۳) پس وراثت مختص عترت طاهره است نه دیگران ، مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: همان کسانی که خدوند آنان را در کتابش اینگونه وصف نموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» (خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را پاک و مطهر نماید - احزاب: ۳۳) و آنان همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ در باره شان فرموده: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ

عشرتی أهل بيتي، ألا وإنهم لَنْ يُفْتَرِقاً حَتَّى يَرِداً عَلَيَّ الْحَوْضُ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُعْلِمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ».

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: أَخْبَرْنَا يَا أَبَا الْحَسَنِ عَنِ الْعِشْرَةِ أَهْلُ الْآلِ أَمْ غَيْرُ الْآلِ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمُ الْآلُ، فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ: فَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ وَسَلَّمَ يُؤْتَرُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: «أَمْتَنِي آلِي» وَهُولَاءِ أَصْحَابَهُ يَقُولُونَ بِالْخَبِيرِ الْمُسْتَفَاضِ - الَّذِي لَا يُمْكِنُ دَفْعَةً - : آلُ مُحَمَّدٍ أَمْتُهُ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبَرُونِي، فَهَلْ تَخْرُمُ الصَّدَقَةَ عَلَى الْآلِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَتَخْرُمُ عَلَى الْأُمَّةِ، قَالُوا: لَا، قَالَ: هَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْآلِ وَالْأُمَّةِ، وَيَحْكُمُ أَئِمَّةٍ يُدْهَبُ بِكُمْ، أَضَرَّبْتُمْ عَنِ الدَّكْرِ صَفْحًا أَمْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ وَقَعَتِ الْوِرَاثَةُ وَ

الْهُوَ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَإِنْهُمَا لَنْ يُفْتَرِقاً حَتَّى يَرِداً عَلَيَّ الْحَوْضُ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُعْلِمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ» (من دو چيز گرانها را که کاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتتم را در میان شما باقی می گذارم. آن دواز یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند ، ببینید بعد مَنْ در مورد آن دو چه می کنید ؟ ای مردم به آنان چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما دانشمندترند).

علماء گفتند: ای ابا الحسن آیا عترت همان آل است، یا شامل افراد دیگری می گردد؟ حضرت فرمودند: آنان همان آل هستند. علماء گفتند: از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: أَمْتَ من آلِيْ من هستند، و این حدیث را صحابه به سندِ مُسْتَفِيِض (یعنی روایتی که از طرق مختلف نقل شده) و غیر قابل انکاری نقل کرده‌اند که: آل محمد ﷺ أَمْت اویند. حضرت فرمودند: بگوئید ببینم آیا صدقه (زکات واجب) بر آل حرام است؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند: آیا صدقه بر أَمْت حرام است؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: این فرق بین آل و أَمْت است، آخر شما را کجا می بردند؟ آیا از قرآن روی گردان شده‌اید؟ یا از حد تجاوز نموده‌اید؟ آیا نمی دانید که مسأله وراثت و طهارت در

الظَّهَارَةُ عَلَى الْمُضْطَفَيْنِ الْمُهَتَدِيْنَ دُونَ سَائِرِهِمْ؟
 قَالُوا: وَمِنْ أَئِنْ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
 نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي دُرُّيْتَهُمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فِيهِمْ مُهَتَدٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
 فَاسِقُونَ» فَصَارَتْ وِرَاثَةُ النُّبُوَّةِ وَالْكِتَابِ لِلْمُهَتَدِيْنَ دُونَ الْفَاسِقِيْنَ، أَمَا
 عَلِمْتُمْ أَنَّ نُوحًا حِينَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ
 الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ» وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعْدَهُ أَنْ يُنْجِيَهُ وَأَهْلَهُ،
 فَقَالَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا
 تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ».

مورد برگزیدگان هدایت یافته است نه دیگران؟!

گفتند: از کجا این مطلب را می‌فرماید یا اباالحسن؟ فرمود: از این آیه:
 «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي دُرُّيْتَهُمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فِيهِمْ مُهَتَدٌ
 وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل آن دو نبوت و
 کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته‌اند و بیشترشان فاسقند - حدید
 ۲۶) در نتیجه وراثت پیامبری و کتاب، مختص به هدایت یافتنگان است نه
 فاسقین، آیا نمی‌دانید وقتی نوح از پروردگارش درخواست کرد و گفت: «رَبُّ
 ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ» (خدایا پسرم جزء
 خانواده من است و وعده تو نیز حق است و تو بهترین حاکم‌هائی - هود: ۴۰)
 و این بدین جهت بود که خداوند عز و جل به او وعده داده بود که او و
 خانواده‌اش را نجات دهد، و خداوند در جواب فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ
 أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ
 الْجَاهِلِيْنَ» (ای نوح! او از خانواده تو نیست، زیرا کار او کاری است
 ناشایست، پس چیزی را که نمی‌دانی از من درخواست نکن، تو را نصیحت
 می‌کنم که از جمله نادانان نباشی - هود: ۴۶).

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: هَلْ فَضَّلَ اللَّهُ الْعِثْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَاكَ فَضَّلَ الْعِثْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فِي مُخْكِمِ كِتَابِهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: وَأَئِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ دُرْرَيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا أَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» ثُمَّ رَدَّ الْمُخَاطَبَةَ فِي أُثْرِ هُذِهِ إِلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَفْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» يَعْنِي الَّذِي قَرَأُوهُمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ وَحُسِدُوا عَلَيْهِمَا، فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ

مَأْمُونْ پرسید : آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟

حضرت فرمودند : خداوند عز و جل فضل عترت را بر سایر مردم در کتابش شرح داده است ، مأمون گفت : در کجا فرق آن است ؟ حضرت فرمودند : در این آیه : «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ دُرْرَيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ» (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید ، آنان نسلی هستند که از یکدیگر می باشند ، و خداوند شنوا و داناست - آل عمران : ۳۴ ، ۳۳) و در جای دیگر می فرماید : «أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا أَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (آیا مردم به خاطر فضیلتی که خداوند به آنان داده است ، حسد می ورزند ؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم - نساء : ۵۴) سپس بعد از این آیه خطاب را به سایر مؤمنین متوجه نموده می فرماید : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (ای کسانی که ایمان اورده اید ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت نمایید - نساء : ۵۹) یعنی همان کسانی که آنان را با کتاب و حکمت قرین کرده و بخاطر آن دو ، مورد حسابات واقع شده اند ، پس

على ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» يعني الطاعة للمُصطفين الظاهرين، فالملك هُنَّا هو الطاعة لهم فقالت العلامة: فَأَخْبَرْنَا هَلْ فَسَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الإِضْطِفَاءَ فِي الْكِتَابِ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَسَرَ الإِضْطِفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سَوْيَ الْبَاطِنِ فِي أَنْنَا عَشَرَ مَوْطِنًا وَمَوْضِعًا.

فَأَوْلُ ذِكْرٍ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ» (ورهظك المُخلصين) هَكَذَا فِي قِرَاءَةِ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ وَهِيَ ثَابِتَةٌ فِي مُصَحَّفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَهُنْدَهُ مَنْزَلَةُ رَفِيعٍ وَفَضْلٍ عَظِيمٍ وَشَرَفٍ عَالٍ حِينَ عَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْأَلَّ، فَذَكَرَةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَهُنْدَهُ وَاحِدَةٌ، وَالآيَةُ الثَّانِيَةُ فِي الإِضْطِفَاءِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَنَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُظْهِرَكُمْ تَظْهِيرًا» وَهَذَا الْفَضْلُ الَّذِي لَا

منظور از آیه شریفه «أَمْ يَخْسِدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» - الغ «اطاعت از برگزیدگان و پاکان است ، و پادشاهی در این آیه، همانا اطاعت از ایشان است. علماء گفتند: بفرمایید آیا خداوند برگزیدن را در کتاب خویش تفسیر نموده است؟ حضرت فرمودند: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسیر فرموده است، و این غیر از مواردی است که در باطن و تأویل قرآن آمده است.

مورد اول آیه شریفه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ [وَرَهظَكَ الْمُخلِصِينَ]» (فاصیل نزدیک خود) [و خویشان مخلص خود] را انذار کن - شعراء: ۲۱۴) این آیه در قراءت أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ به این گونه بوده است (يعنى با اضافه «ورهظك المُخلصين») و نیز در مُصَحَّفِ عبدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ نیز موجود بوده است، و این مقامی است رفیع و فضلى است عظیم و شرافتی است بلند مرتبه، آنگاه که خداوند عز و جل با این کلام آل را مورد نظر قرار داد و برای رسول خدا ذکر فرمود: این اول.

آیه دوم در معنی برگزیدن: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَنَ - الآية»

يَسْجُهُلُهُ أَحَدٌ إِلَّا مُعَانِدُ ضَالَّ لِأَنَّهُ لَا يَفْضُلُ بَعْدَ ظَهَارَةِ يُشَتَّرَ، فَهُذِهِ التَّائِيَّةُ.
وَأَمَّا التَّالِيَّةُ فَجِئَ مَيِّرَاللهُ الظَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ، فَأَمَرَ نَبِيَّهُ بِالْمُبَاهَلَةِ
بِهِمْ فِي آيَةِ الْابْتِهَالِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَ
نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»
فَبَرَّزَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفَاطِمَةَ صَلَواتُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَقَرَنَ
أَنْفُسَهُمْ بِتَقْسِيهِ، فَهَلْ تَدْرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»؟

(خداوند می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را
کاملاً پاک و مُطهر نماید - احزاب: ۳۳) و این فضلی است که هیچکس از آن
بی اطلاع نیست و آنرا انکار نمی کند مگر مُعَانِدِ گمراه، زیرا فضلی بالاتر از
طهارت متصور نیست ^(۱). این دوم.

آیه سوم : وقتی خداوند پاکان خلق خود را جدا نمود، و در آیه مباھله
پیامبرش را امر فرمود که به همراه آنان اقدام به مباھله کند و فرمود: ای محمد!
«فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ
نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»
(بعد از اینکه [در باب عیسیٰ ^{صلی الله علیه و آله و سلم}] حق را دانستی، هر که در این مورد با تو
به بحث برخاست، به او بگو : بیایید پسران خودمان و پسران خودتان ، و زنان
خودمان و زنان خودتان و نیز خودمان و خودتان را فرا خوانیم سپس دست به
دعا برداریم و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم - آل عمران: ۶۱) ،
بعد از این دستور الهی ، حضرت رسول ﷺ ، علیؑ ، حسن ، حسین و فاطمه -
صلوات الله عليهم - را بیرون آورده، آنها را با خود همراه ساخت، آیا می دانید

۱ - عبارت عربی متن مضطرب می باشد و بنظر می رسد کلمه «لا» حذف شده باشد . و در
تحف العقول نیز عبارت به گونه ای دیگر نقل شده است و آنچه در اینجا به عنوان ترجمه آمده
است، مطابق با عبارت «عیرون» است با اضافه لفظ «لا» که اختصاراً از قلم ناسخ افتاده است.

قالت العلماه: عَنِّي بِهِ نَفْسَهُ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ غَلَظْتُمْ إِنَّمَا عَنِّي بِهَا عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِمَّا يَدْلُلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حِينَ قَالَ: «لَيَتَعَاهِدَنَّ بْنُو وَلَيْعَةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَتَنْفِسِي» يَعْنِي عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَنِّي بِالْأَبْنَاءِ الْحَسَنِ وَالْحَسِينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَعَنِّي بِالْأَسْنَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لَا يَتَقَدَّمُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ، وَفَضْلٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ بَشَرٌ، وَشَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ خَلْقٌ، إِذْ جَعَلَ نَفْسَ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَنْفِسِهِ، فَهَذِهِ الثَّالِثَةُ.

وَأَمَّا الرَّابِعَةُ فِي خَرَاجَةِ النَّاسِ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا خَلَّا الْعِتَرَةَ حَتَّى تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ وَتَكَلَّمَ الْعَبَاسُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: تَرَكْتَ عَلَيْنَا وَأَخْرَجْنَا؟ قَالَ

معنای این عبارت چیست: «خودمان و خودتان»؟ علماء گفتند: حضرت رسول خودش را در نظر داشته است. حضرت رضا^{علیه السلام} فرمودند: اشتباه می کنید، منظور آن جناب، علی^{علیه السلام} بن ابی طالب^{علیه السلام} بوده است و دلیل بر این مطلب جمله ای است از رسول اکرم^{علیه السلام} که فرمودند: «این بنو ولیعه دست از این کارها بر می دارند یا مردی همانند خودم را به سوی آنان روان می کنم»، که منظور آن جناب، علی^{علیه السلام} بن ابی طالب بوده است، و مراد از «ابنا» در آیه، حسن و حسین^{علیهم السلام} است و مراد از «نساء» فاطمه^{علیها السلام}. این، ویژگی و خصوصیتی است که هیچ کس در آن بر ایشان مقدم نیست و فضیلتی است که هیچ بشری در آن فضیلت به آنان نمی رسد، و شرفی است که آحدی از مردم در آن شرف از آنان نمی تواند سبقت گیرد، زیرا نفس علی^{علیهم السلام} را همانند نفس خود فرار داده است، این سوم.

وَأَمَّا آیَهُ چهارم پیامبر اکرم^{صلوات الله عليه} همه مردم بجز عترت خود را از مسجد خارج نمود، بگونه ای که مردم و حتی عباس عمومی پیامبر در این موضوع زبان به اعتراض گشوده گفتند: علی^{علیه السلام} را باقی گذارد، ما را خارج کردی! حضرت

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ((مَا أَنَا تَرْكُتُهُ وَأَخْرَجْتُكُمْ)) وَلِكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَرَكَهُ وَأَخْرَجَكُمْ، وَفِي هَذَا تَبَيَّنَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَرْتَلَةٍ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: وَأَئِنَّ هَذَا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: أُوجِدُكُمْ فِي ذَلِكَ قُرْآنًا وَأَفْرَاهُ عَلَيْكُمْ، قَالُوا: هَاتِ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْ مُوسَى وَأَخْبَرْهُ أَنَّ تَبَوَّءَ لِقَوْمَكُمَا

فَرَمَدْنَا: مَنْ نِسْتَمْ كَهْ او را باقی گذراده و شما را خارج کرده ام، بلکه خداوند عَزَّ وَجَلَّ چنین کرده است.

مترجم گوید: در آغاز مسجد النبی به گونه‌ای ساخته شده بود که خانه‌های بعضی از اصحاب آنرا احاطه کرده و هر یک از آنان، از خانه خود، دربی به مسجد باز کرده بودند، و چه بسا به حالتِ جنابت و برای غسل از منزل خارج شده و وارد مسجد النبی می‌شدند و از آن عبور کرده، بیرون می‌رفتند، و از آنجا که در مسجد النبی، شخص جنپ، حتی عبوری هم نمی‌تواند گذر کند، لذا حضرت رسول ﷺ دستور فرمود تا همه، در خانه‌های خود را که بد مسجد باز می‌شد بستند و از این حکم، علیؑ را استثناء فرمود، و منظور از خارج کردن همه، همین بستن در خانه‌ها است که در تاریخ از آن به «سدّ ابواب» تعبیر شده است.

و نکته قابل ذکر دیگر اینکه: عباس عمومی پیامبر در قضیه «سدّ ابواب» هنوز ایمان نیاورده و در مکه زندگی می‌کرد، لذا باید گفت: لفظ عباس در این حدیث یا غیر از عمومی پیامبر است و یا تصحیف شده و در اصل به جای « Abbas » « بعض » و یا چیزی شبیه به آن بوده است. (پایان کلام مترجم)

(ادامه ترجمه) و این مطلب، این فرمایش پیغمبر ﷺ را که به علیؑ فرمود: « ای علیؑ نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است » روشن می‌کند، علما: گفتند: این موضوع در کجا قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این باره برایتان از قرآن شاهد می‌آورم و بر شما می‌خوانم، گفتند: بیاور،

بِمُضْرَبِ بُيُوتَنَا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) فَقِي هَذِهِ الْآيَةِ مِنْزَلَةُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَفِيهَا أَيْضًا مِنْزَلَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ هَذَا ذَلِيلٌ وَاضِعٌ فِي قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَالَ: «إِلَّا إِنَّهُ هَذَا الْمَسْجِدُ لَا يَجْعَلُ لِجُنُبٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ».

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا الشَّرْعُ وَهَذَا الْبَيَانُ لَا يُوجَدُ إِلَّا عِنْدَكُمْ مَعَاشِرِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَقَالَ: وَمَنْ يُشْكِرُنَا ذَلِكَ وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْهِ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»؟ فَفِيمَا أُوْضَحْنَا وَشَرَخْنَا مِنَ الْفَضْلِ وَالشَّرَفِ وَالتَّقْدِيمَةِ وَالإِضْطِفَاءِ وَالظَّهَارَةِ مَا لَا يُشْكِرُهُ إِلَّا مُعَايَنَهُ، وَلِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ، فَهَذِهِ الرَّابِعَةُ.

گفتند خدا فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْ مُوسَى وَرَأْخِيهِ أَنْ تَبُوءَ الْقَوْمَ كُمَا بِمُضْرَبِ بُيُوتَنَا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» (وبه موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر، خانه‌هایی برگزینید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید - یونس: ۸۷) در این آیه، نسبت هارون به موسی و نیز نسبت علیؑ به رسول الله ﷺ مشخص شده است، و اضافه بر این، در این فرمایش حضرت رسول ﷺ که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمد و آلی او حلال نیست» دلیلی روشن و آشکار است.

علماء گفتند: يَا أَبَا الْحَسَنِ ! این شرح و بیان در جایی دیگر غیر از شما اهل بیت رسول خدا ﷺ ، یافت نمی شود .

حضرت فرمودند: کیست که این موقعیت ما را انکار کند؟! حال آنکه حضرت رسول ﷺ می فرماید: «من شهر علم هستم و علی درب آن شهر و هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» و در آنچه شرح و توضیع دادیم، نمونه‌هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و طهارت و پاکیزگی هست که کسی جز افراد معاند آنرا انکار نمی کنند، و خدا را بر این

وَالآيَةُ الْخَامِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ آتَيْتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» خُصُوصيَّةٌ خَصَّهُمُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ بِهَا، وَاضْطَفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ، فَلَمَّا نَزَّلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اذْعُوا لِي فَاطِمَةَ، فَدُعِيَتْ لَهُ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ! قَاتَلْتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ فَدَكُّ مِمَّا هِيَ لَمْ يُوجَفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَهِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لِمَا أَمْرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ، فَخُذْهَا لَكِ وَلِوْلَدِكَ». فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ.

وَالآيَةُ السَّادِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ لَا أُسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» وَهَذِهِ خُصُوصيَّةٌ لِلشَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَخُصُوصيَّةٌ لِلْأَلِيَّ دُونَ عَيْرِهِمْ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيَ فِي ذِكْرِ نُوحٍ فِي

منزلت سپاس می گوییم. این چهارم.

آیه پنجم: آیه شریفه: «وَ آتَيْتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (حق خویشاوند را بدء -

اسراء: ۲۶)

این آیه دلالت دارد بر خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر سایر امت برگزیده است، آنگاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: فاطمه را نزد من فراخوانید، فاطمه را فراخواندند، حضرت فرمود: ای فاطمه! حضرت فاطمه عرض کرد: بله يا رسول الله! حضرت فرمود: این فدک از جمله غنائمی است که بدون جنگ بدست آمده است ولذا (طبق حکم خدا) مال من است و سایرین در آن سهمی ندارند، و حال که خداوند مرا امر فرمود، آن را به تو بخشدید، آن را بگیر، مال تو و فرزندان تو است. و این هم پنجم.

آیه ششم: آیه شریفه: «قُلْ لَا أُسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهیم مگر دوستی خویشاوندان - سوری: ۲۰) این خصوصیتی است خاص پیامبر اکرم ﷺ تا روز قیامت و نیز خصوصیتی است خاص آل پیامبر و نه دیگران زیرا خداوند متعال در قرآن، از

کتابیه: «یا قوم لا أسلکم علیه مالاً إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ
الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكُنِي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» وَحَكَى عَزَّ وَ
جَلَّ عَنْ هُودٍ أَنَّهُ قَالَ: «قُلْ لَا أَسْلِكُمْ علیهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي
فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قُلْ
يَا مُحَمَّدُ: «لَا أَسْلِكُمْ علیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» وَلَمْ يَفْرَضِ اللَّهُ
تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْتَدُونَ عَنِ الدِّينِ أَبَدًا وَلَا يَرْجِعُونَ إِلَى
ضَلَالٍ أَبَدًا، وَأُخْرَى أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ وَادًا لِلرَّجُلِ فَيَكُونُ بِغَضْنِ [وَلَدُهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ]
غَدُوا لَهُ، فَلَا يَسْلِمُ لَهُ قَلْبُ الرَّجُلِ، فَاحْبِبِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَيْءٌ، فَفَرَضَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ

نوح پیغمبر نقل فرموده که: «یا قوم لا أسلکم علیه مالاً إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا
بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكُنِي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (ای مردم به
خاطر این رسالت و پیامبری مالی از شما نمی خواهم، اجر من با خداست و من
مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و
در نظر من شما مردمی هستید نابخرد - هود: ۲۹) و خداوند از هود نیز نقل
نموده است که او چنین گفت: «قُلْ لَا أَسْلِكُمْ علیهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي
فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم اجر من با
کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟ - هود: ۵۱) ولی خداوند به
پیامبرش محمد پیغمبر می فرماید: بگو: «لَا أَسْلِكُمْ علیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي
الْقُرْبَى» (برای پیامبری خود از شما اجری نمی خواهم جز دوستی
خویشاوندان - سوری: ۲۰) و خداوند مودت آنان را واجب نفرمود مگر به این
خاطر که دانست آنان هیچگاه از دین برنمیگردند و به سوی گمراهی نخواهند
رفت. نکته دیگر اینکه چه بسا انسان شخصی را دوست بدارد ولی بعضی از
خانواده اش دشمن او باشد، و لذا قلب انسان تماماً نمی تواند او را خالصانه
دوست بدارد، و خداوند دوست دارد در دل رسول الله صلوات الله عليه و آله و سلم نسبت به مؤمنین

مَوَدَّةَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ، فَمَنْ أَخْذَ بِهَا وَأَحَبَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَرْبَعَ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَسْتَطِعْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُغْفِصَهُ، وَمَنْ تَرَكَهَا وَلَمْ يَأْخُذْ بِهَا وَأَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُغْفِصَهُ، لَأَنَّهُ قَدْ تَرَكَ فِرِিদَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّ فَضْلَةً وَأَيُّ شَرَفٍ يَتَقَدَّمُ هَذَا أَوْ يُدَانِيهِ؟

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «قُلْ لَا أُسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَصْحَابِهِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَشْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ لِي عَلَيْكُمْ فَرِضاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُوْدُودُونَ؟ فَلَمْ يُجْعِنْهُ أَحَدٌ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فِضْلَةٍ وَلَا ذَهَبٍ وَلَا مَأْكُولٍ وَلَا مَشْرُوبٍ، فَقَالُوا: هَاتِ إِذَا، فَتَلَاهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ فَقَالُوا: أَمَا هَذِهِ فَتَعْمَ، فَمَا وَفَى بِهَا

چیزی نباشد ، لذا دوستی خویشان و نزدیکان رسول الله را بر آنان واجب کرده است و هر کس که به این دستور عمل کند و حضرت رسول ﷺ و اهل بیت آن حضرت را دوست بدارد ، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید ، و هر کس این دستور را ترک کند و به آن عمل ننماید و اهل بیت را دوست نداشته باشد بر رسول خدا ﷺ واجب است که او را دوست نداشته باشد ، زیرا چنین شخصی یکی از واجبات الهی را ترک کرده است ، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدیم دارد یا با آن برابری می کند ؟

خداؤند آیه «قُلْ لَا أُسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» را نازل فرمود و پیغمبر اکرم ﷺ در بین اصحاب خود برخاست و حمد و ثنای الهی گفتنه ، فرمود : ای مردم ! خداوند برای من چیزی را بر شما واجب کرده است ، آیا آن رالنجام می دهید ؟ کسی جوابش نداد ، حضرت فرمود : ای مردم ! (آن) طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست گفتند : خوب ، حالا بگو آن چیست ؟ حضرت هم آیه را بر ایشان تلاوت فرمود ، آنان گفتند : این مطلب را می پذیریم ،

أَكْثَرُهُمْ.

وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَّا أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ لَا يَسْأَلَ قَوْمَهُ أَجْرًا،
لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُؤْفِي أَجْرَ الْأَنْبِيَا، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ
وَ جَلَّ طَاعَةً وَ مَوْدَةً قَرَابَتِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَ أُمَّرَةٍ أَنْ يَبْعَدُوا أَجْرَهُ فِيهِمْ لِيُؤْدُوهُ فِي
قَرَابَتِهِ بِمَعْرِفَةٍ فَضْلِهِمْ الَّذِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ، فَإِنَّ الْمَوْدَةَ إِنَّمَا تَكُونُ
عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَةِ الْفَضْلِ.

فَلَمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ ثُقلَ ذَلِكَ لِثُقلِ وُجُوبِ الطَّاعَةِ، فَتَمَسَّكَ بِهَا قَوْمٌ قَدْ
أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الْوَفَاءِ، وَ عَانَدَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَ التَّفَاقِ وَ الْحَدُودَ فِي ذَلِكَ،
فَصَرَّفُوا عَنْ حَدِيدِ الَّذِي حَدَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالُوا: الْقَرَابَةُ هُمُ الْعَرَبُ كُلُّهُمْ وَ

ولی بیشتر شان به وعده خود عمل نکردند.

و خداوند هیچ پیامبری را میعوشت نفرمود جز آنکه به او وحی کرد که از مردم اجر و مزد طلب نکند، زیرا خداوند پاداش انبیاء را تمام و کمال خواهد داد، و اما محمد ﷺ اطاعتیش و دوستی خویشاوندان نزدیکش را بر امت واجب فرموده است، و به او دستور داده که اجر و مزد خود را، در حق خاندانش قرار دهد تا مردم آن اجر را به خاندان پیامبر اداء نمایند، و این کار فقط با شناخت فضل آنان که خداوند برای ایشان متبر و واجب گردانده، امکان دارد، زیرا مودت و دوستی باندازه شناخت و معرفت فضائل است.

و آنگاه که خداوند این محبت را واجب فرمود، از آنجا که وجوب اطاعت سنگین است، این امر نیز بر مردم سنگین آمد، و بعضی از مردم که خداوند پیمان وفاداری از آنان گرفته بود در عهد خود پایدار ماندند و اهل نفاق و دوری از حق به عناد و لجبازی پرداختند و در اینمورد کافر گشتند، و آنرا از حد و حدودی که خداوند معین فرموده بود، کنار زده و گفتند: منظور از خویشان تمام عربها و اهل دعوت حضرت هستند، ولی در هر حال، آنچه مسلم است این استکه دوستی در باره خویشان واجب است، پس هرچه نزدیکی و قرابت

أَهْلُ دُعَوَتِهِ، فَعَلَى أَيِّ الْحَالَيْنِ كَانَ، فَقَدْ عِلِّمْنَا أَنَّ الْمَوَدَةَ هِيَ لِلْقَرَابَةِ فَأَفَرِبُهُمْ مِنَ الشَّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ أَوْلَاهُمْ بِالْمَوَدَةِ، وَمَهْمَا قَرُبَتِ الْقَرَابَةُ كَانَتِ الْمَوَدَةُ عَلَى قَدْرِهَا، وَمَا أَنْصَفُوا نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسَلَّمَ فِي حِيطَتِهِ وَرَأْفَتِهِ وَمَا مِنَ اللَّهِ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ مِمَّا تَعْجَزُ الْأَلْسُنُ عَنْ وَضِفِ الشُّكْرِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُودُوْهُ فِي دُرَيْتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ يَجْعَلُوهُمْ فِيهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْغَيْنِيْنِ مِنَ الرَّأْسِ حَفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ فِيهِمْ وَخُبَّارًا لَهُ، فَكَيْفَ؟! وَالْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِهِ وَيَذْعُو إِلَيْهِ، وَالْأَخْبَارُ ثَابِتَةٌ بِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْمَوَدَةِ وَالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ، وَوَعَدَ الْجَزَاءَ عَلَيْهَا، فَمَا وَفِي أَحَدُهَا، فَهَذِهِ الْمَوَدَةُ لَا يَأْتِي بِهَا أَحَدٌ مُؤْمِنًا مُخْلِصًا إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ أَهْوَاقُ الْكَبِيرِ»

بیشتر باشد ، اولویت بیشتری برای دوستی وجود دارد ، و هر چه نسبت اشخاص به پیامبر نزدیکتر باشد ، دوستی ، بهمان مقدار بیشتر است ، ولی با پیغمبر خدا ﷺ در مورد علاقه و مهربانی اش نسبت به خاندانش و منشی که خداوند بر امتش نهاده که زبان از شکر آن عاجز است ، به انصاف رفتار نکردند و آن را در حق فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند ، و موقعیت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند ، که این کار در واقع رعایت حال رسول الله ﷺ و نشانه محبت به او بود ، چگونه ؟! و حال آنکه قرآن در این باره سخن می گوید و به آن دعوت می نماید و اخبار و روایات در باره اینکه آنان اهل مودت می باشند و همان کسانی هستند که خداوند مودت آنان را واجب فرموده و در آن مورد وعده پاداش داده است ، مسلم و قطعی است ، ولی کسی به وعده ای که در این مورد داده عمل نکرد ، کسی این مودت را با حال اخلاص و ایمان ارائه نمی کند مگر اینکه مستوجب بهشت خواهد بود ، زیرا خداوند در این آیه چنین می فرماید :

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ

ذلک الّذی یُبَشِّرُ اللّهُ عِبَادَةُ الّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» مُفَسِّرًا وَمَبِينًا.

ثم قال أبوالحسن عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: إِنَّ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَوْنَةً فِي نَفْقَتِكَ وَفِيمَنْ يَأْتِيكَ مِنَ الْوُقُودِ وَهَذِهِ أَمْوَالُنَا مَعَ دِمَائِنَا، فَاقْحِكْمْ فِيهَا بَارَأً مَأْجُورًا، أَغْطِ مَا شِئْتَ وَأَفْسِكْ مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ حَرَجٍ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ الرُّوحَ الْأَمِينَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ

رَبِّهِمْ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» ذلک الّذی یُبَشِّرُ اللّهُ عِبَادَةُ الّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ» (آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند در بهشت‌های سرسیز و خرم هستند آنچه بخواهند نزد پروردگار خویش خواهند داشت، این است فضل بزرگ این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان بشارت داده، همانها بایس که ایمان آوردن و عمل صالح انجام دادند، بگو در مقابل این رسالت اجر و پاداشی جز موعد خویشاوندان از شما نمی‌خواهم - سوری: ۲۲) این آیده صدر و ذیل آن مفسر و مبین یکدیگرند.

سپس حضرت فرمودند: پدرم از جدم از پدرانش از حسین بن علی^{علیه السلام} روایت فرمود که: مهاجرین و انصار نزد حضرت رسول^{علیه السلام} گرد آمدند و گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که به خدمت شما میرسند ممکن است به زحمت بیفتد، این اموال ما در اختیار شما باشد همچنانکه جانیمان در اختیار شماست و هر طور که می‌خواهید در آن عمل کنید بدون هیچ مشکلی، هر چه می‌خواهی بیخش و هر چه می‌خواهی نزد خود نگددار، خداوند جبرئیل امین را نزد او فرستاد و گفت: ای محمد! «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

فِي الْقُرْبَىٰ» يَعْنِي أَنْ تَوْدُوا قَرَابَتِي مِنْ بَعْدِي، فَخَرَجُوا، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: مَا حَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ تَرْكِ مَا عَرَضْنَا عَلَيْهِ إِلَّا يَحْشُنا عَلَىٰ قَرَابَتِهِم مِنْ بَعْدِهِ إِنْ هُوَ إِلَّا شَيْءٌ افْتَرَاهُ [مُحَمَّداً] فِي مَجْلِسِهِ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ عَظِيمًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُعِيشُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» فَبَعْثَ إِلَيْهِمُ التَّبِيِّ فَقَالَ: هَلْ مِنْ حَدَثٍ؟ فَقَالُوا: إِي وَاللَّهِ يَا

أَخْرَا إِلَّا المَوْدَةُ فِي الْقُرْبَىٰ» يَعْنِي خُوَيْشَانَمْ رَا بَعْدَ ازْ من دوست داشته باشد، همه خارج شدند و منافقان گفتند: پیشنهاد ما را به آن خاطر رد کرد که ما را بر عایت حال خویشانش بعد از خود ترغیب نماید، این چیزی استکه [محمد] در آن مجلس به دروغ و افتراء بیان داشت، و این سخن بزرگی بود که آنان بر زبان جاری کردند، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُعِيشُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (آیا میگویند ساخته محمد است، بگو اگر من، آن سخن را به دروغ و افتراء بیان کرده باشم، ضرر ش من توجه خود من است و شما نمی توانید در مقابل خداوند مرا حفظ کنید، او به آنچه در باره آن ببحث و سخن می پردازید آگاهتر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد، او آمرزنده و مهربان است - احْقَاف: ۸)

مترجم گوید: «این آیه از سوره احْقَاف بوده و یک مطلب کلی میباشد و سیاق آیات قبل و بعد آن نیز در خطاب با مشرکین و منکرین نبوت حضرت است و کلاً در شهر مکه روی سخن با مشرکین بوده است نه منافقین و آیه شریفة سوره شوری مدنی است (به تفسیر مجتمع البیان ذیل سوره شوری مراجعه شود) لذا نسبت دادن این نحوه استدلال به حضرت رضا - علیه السلام - صحیح نیست، البته میتوان چنین احتمال داد که حضرت رسول ﷺ بعد از سخن منافقین آیه سوره احْقَاف را تلاوت فرمودند، نه اینکه این آیه در آن زمان

رسول الله، لَقَدْ قَالَ بِعَضُّنَا كَلَامًا غَلِيظًا كَرْهَنَاهُ، فَلَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْآيَةَ، فَبَكُوا، وَأَشْتَدَّ بُكَاؤُهُمْ، فَأَنْزَلَ عَزًّا وَجَلًّا:
«وَهُوَ الَّذِي يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَغْفِرُ عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا
تَفْعَلُونَ» فَهَذِهِ السَّادِسَةُ.

وَأَقَّا الْآيَةُ السَّابِعَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزًّا وَجَلًّا: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ
عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُوْا عَلَيْهِ وَسَلِمُوا تَسْلِيمًا» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ
قَدْ عَرَفْنَا التَّسْلِيمَ عَلَيْكَ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: تَقُولُونَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ

نازل شده است، و راوی، از این نکته غفلت نموده است.»

باری پیغمبر اکرم ﷺ نیز آنان را احضار نموده، فرمود: آیا اتفاقی افتاده است؟ گفتند: بله یا رسول الله! عده‌ای از ما سخن ناشایستی گفته‌اند که ما نیز خوشمان نیامد، در این موقع حضرت، آیه را بر آنان تلاوت فرمود، آنان سخت بگریه افتادند خداوندان این آیه را نازل فرمودند: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَغْفِرُ
عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (اوست که از بندگانش توبه می‌پذیرد و از بدی‌ها گذشت می‌کند و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند - سوری: ۲۵) این ششم.

وَأَقَّا آیَةُ هَفْتَمَ: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُوْا
عَلَيْهِ وَسَلِمُوا تَسْلِيمًا» (خداوند و ملائکه‌اش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستاده، سلام کنید - احزاب: ۵۶) مردم گفتند: یا رسول الله! نحوه سلام کردن بر شما را میدانیم، ولی نحوه درود فرستادن بر شما را بفرمایید چگونه است؟ فرمود: اینچنین می‌گویید: «اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ
حَمِيدٌ مُجِيدٌ» (خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست همانطور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده‌ای، تو ستد و بزرگ هستی) حال آیا در این

مَحِيدٌ فَهَلْ بَيْتَكُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ فِي هَذَا خِلَافٌ؟ قَالُوا: لَا.
 قَالَ الْمَأْمُونُ: هَذَا مِمَّا لَا خِلَافٌ فِيهِ أَضْلاً وَعَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ، فَهَلْ
 عِنْدَكُمْ فِي الْآيَ شَيْءٌ أَوْضَعُ مِنْ هَذَا فِي الْقُرْآنِ؟
 قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: نَعَمْ، أَخْبَرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَسْ وَالْقُرْآنِ
 الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» فَمَنْ عَنِّي بِقَوْلِهِ يُسْ؟
 قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: يُسْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَمْ يَشُكْ فِيهِ أَحَدٌ، قَالَ
 أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَتَلَقَّ أَحَدٌ
 كُوْنَةً وَصَفِيفَهُ إِلَّا مِنْ عَقْلَةٍ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُسْلِمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى
 الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ
 فِي الْعَالَمِينَ» وَقَالَ: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» وَقَالَ: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ

مورد سخنی دارید؟ همه گفتند: نه.

مأمون گفت: این مطلب از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست و
 همه امت بر آن اتفاق دارند. ولی آیا آیه واوضاحتی از قرآن در مورد آل بیاد
 دارید؟

حضرت فرمودند: بله، «يُسْ وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس، قسم به قرآن حکیم تو از پیامبران هستی و در راه مستقیم قرار داری - یس: ۱ الی ۳) بگویید بین منظور از یُسْ چیست؟
 علماء گفتند: یس، محمد ﷺ است، کسی در این باره شک ندارد.
 حضرت فرمودند: خداوند عزَّ وَجَلَّ به محمد و آل محمد فضلى عنایت فرموده است که هیچکس بکنده وصف آن نمیرسد مگر کسیکه خوب در آن بیندیشد،
 زیرا خداوند عزَّ وَجَلَّ بر هیچکس جز بر انبیاء خداوند سلام نفرستاده است.
 خداوند میفرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (سلام و درود بر نوح باد در بین مردم - صفات: ۷۹) و نیز فرموده است: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (سلام و درود بر ابراهیم - صفات: ۱۰۹) و نیز میفرماید: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهُرُونَ»

هُرُونَ» وَلَمْ يَقُلْ: سَلَامٌ عَلَى أَلِ نُوحٍ، وَلَمْ يَقُلْ: سَلَامٌ عَلَى أَلِ إِبْرَاهِيمَ، وَلَا قَالَ: سَلَامٌ عَلَى أَلِ مُوسَى وَهُرُونَ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «سَلَامٌ عَلَى أَلِ يَسَّ» یعنی أَلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ النُّبُوَّةِ شَرْحَ هَذَا وَبَيَانَهُ، فَهَذِهِ الشَّابِعَةُ.

(سلام و درود بر موسی و هارون - صافات: ۱۲۰) ولی نفرموده است: سلام بر آل نوح و نه ، سلام بر آل ابراهیم و نه سلام بر آل موسی و هارون ، ولی فرموده است : «سَلَامٌ عَلَى أَلِ يَاسِينَ» (سلام بر آل یاسین - صافات: ۱۳۰) یعنی آل محمد ﷺ . در این موقع مأمون گفت: دانستم که شرح و بیان این نکته نیز نزد معدین نبوت (اهل بیت) است. این هفتمنی .

مترجم گوید: «این کلمه یعنی «آل یاسین» در تمامی قرآنها (مصاحف) به این شکل نوشته شده است: «آل یاسین»، ولذا در نحوه تلفظ آن بین قراء اختلاف است . نافع مدنی و ابن عامر شامی که هر دواز قراء سبعه میباشند ، و نیز یعقوب بصری که از قراء عشره است این کلمه را به صورت «آل یاسین»، و بقیة قراء (عاصم کوفی ، حمزه کوفی ، کسانی کوفی ، ابو عمر و بصری ، ابن کثیر مکنی ، ابو جعفر مدنی ، و خلف کوفی) به صورت «إِلْيَاسِينَ» خوانده‌اند پس بنابر این در توجیه قراءت «إِلْيَاسِينَ» سه وجه قابل طرح است:

الف - **إِلْيَاسِينَ** جمع **إِلْيَاس** است و مراد او و امتش می باشد . ب - مراد **إِلْيَاسِينَ** است ؛ یعنی در اصل این کلمه با یاء نسبت است که حذف شده است مثل کلماتی مانند: أَعْجَمِينَ و اشعرین . ح - **إِلْيَاس** و **إِلْيَاسِينَ** دو لهجه و دو طرز تلفظ برای یک کلمه‌اند، مثل جبریل و جبرئیل ، میکال و میکائیل . و ایضاً در توجیه قراءت «آل یاسین» گفته‌اند: چون «آل» از «یاسین» جدا نوشته شده است پس ناچار باید دو کلمه باشند . (ملخصاً از مجمع البيان ذیل همین آیه)

به نظر می‌رسد تفسیر «إِلْيَاسِينَ» به «آل یس» یعنی «آل محمد» - صلی الله علیه و آله - اگر نسبتش به امام - علیه السلام - قابل خدشه نباشد ، می‌باید از

وَأَقَاءَ النَّافِعَةَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَيْرَتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ
اللَّهَ خُمُسَةً وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» فَقَرَآنَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى بِسَهْمِهِ وَبِسَهْمِ

قبيل تأويل و بطن باشد و إلا از نظر تنزيل و ظاهر آيه شريفه اين تفسير بعيد به
نظر می رسد زيرا :

اگر دليل صحت «آل یاسین» رسم المضخف آن باشد پس بايد بگوئيم :
«یاسین» ادر اين آيه ، غير از «یسن» در سورة مباركة «یسن» است ، زيرا رسم
الخط آندو با هم متفاوت است . ثانياً : آيات قبل و بعد در باره حضرت إلياس -
على نبينا والله عليه السلام - است . همانطور که آيات قبل در باره نوح و ابراهيم
وموسى و هارون بوده است و خداوند در آخر هر قسمت بر آن انبياء - عليهم
السلام - درود فرستاده است ، در اين قسمت نيز نظم آيات حکم می کند که سلام
بر إلياس باشد نه ديگري ، خصوصاً که در آيه قبل از اين آيه می فرماید «وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ» و مراد از ضمير «به» در «علیه» بلاشك حضرت إلياس
است . كما اينکه در مورد حضرت نوح و موسى و هارون - عليهم السلام - عين
همين تعبير بكار رفته است .

در هر حال به نظر می رسد که قراءت أرجح ، قراءت عاصم ، حمزه ، کسائی
و ديگر کسائي است که با آنان در اين قراءت مشترکند . و بهترین توجيه آن ،
توجيه بند «ج» است ، و اما قراءت «آل یاسین» هر چند جايزي است چون ائمه
عليهم السلام جواز قراءت به قرائات مختلف را امضا فرموده اند ولی ظاهر آن
مخالف ظاهر آيات است . و اگر نسبت آن به امام پیغمبر صحیح باشد ما نفیاً و
اثباتاً در آن تکلم نکرده و علم آنرا به امام عليه السلام موكول می دانیم (پایان
کلام مترجم) . (ادامه ترجمه)

و اما هشتم آيه شريفه : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَيْرَتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَةً وَ
لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» (بدانيد هر منفعتي بدست آوريد يك پنجم آن متعلق
است به خدا و رسول و خويشاوندان - انفال : ۴۱) و با اين بيان سهم

رسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَذَا فَصْلٌ أَيْضًا بَيْنَ الْآلِ وَالْأُمَّةِ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهُمْ فِي حَيَّرَةٍ، وَجَعَلَ النَّاسَ فِي تَحْيَرٍ دُونَ ذَلِكَ، وَرَضِيَ اللَّهُمْ مَا رَضِيَ لِيَنْفَسِيهِ وَاضْطَفَاهُمْ فِيهِ، فَبَدَا بِتَفْسِيهِ، ثُمَّ ثَنَى بِرَسُولِهِ، ثُمَّ بَذَى الْقُرْبَى فِي كُلِّ مَا كَانَ مِنَ الْقَيْءِ وَالْغَنِيمَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا رَضِيَهُ عَزَّ وَجَلَ لِتَفْسِيهِ فَرَضِيَ لَهُمْ، فَقَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» فَهَذَا تَأكِيدٌ مُؤْكِدٌ وَأَثْرٌ قَائِمٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الظَّاطِقِ «الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَثْرِي إِلَيْهِ حَكِيمٌ حَمِيدٌ».

وَأَمّا قَوْلُهُ: «وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ» فَإِنَّ الْيَتَيمَ إِذَا انْقَطَعَ يُشْمَعُ خَرَجَ

خویشاوندان (حضرت رسول) را به سهم خود و به سهم رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قرین ساخته است ، این نیز یک وجه تمایز بین آل و امّت ، زیرا خداوند آنان را در مکانی جای داده و مردم را در مکان دیگر ، و برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده است و در آن مورد ، آنان را برگزیده و انتخاب نموده است ، اوّل از خود شروع نموده ، سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد از آن خویشاوندان را در هر آنچه با جنگ بدست آمده باشد یا بدون خونریزی و غیر آن ، همان چیزهایی را که خداوند برای خود پسندیده برای آنان نیز پسندیده است و در این باره فرموده : - و گفته اش حق است - : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» این تأکیدی است مؤکد و اثرب ایت که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است ، کتابی که ناطق است و «باطل از پیش رو و پشت سر در آن راه ندارد ، از نزد خداوند حکیم و حمید نازل گشته است » (آیه شریفه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ - الخ - که در سوره فُضُلَات آمده است) .

وَأَمّا در باره دنباله آیه شریفه سوره آنفال که می فرماید : «وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ» هر گاه یتیم ، یتیمی اش تمام شود ، از حکیم غنائم خارج می شود

مِنَ الْغَنَائِمَ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ، وَ كَذَلِكَ الْمِسْكِينُ إِذَا افْتَطَعْتُ
مَسْكَنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنَ الْمَغْتَمِ، وَ لَا يَجْعَلُ لَهُ أَخْدُهُ، وَ سَهْمُ
ذِي الْقُرْبَىٰ قَائِمٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِمْ، لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ مِنْهُمْ، لِأَنَّهُ لَا أَحَدٌ
أَغْنَىٰ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَجَعَلَ
لِتَسْفِيهِ مِنْهَا سَهْمَاهُ، وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَهْمَاهُ، فَمَا رَضِيَهُ لِتَسْفِيهِ
وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَضِيَهُ لَهُمْ.

وَكَذَلِكَ الْفَقِيرُ مَا رَضِيَهُ لِتَسْفِيهِ وَ لِتَبَيَّبَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَضِيَهُ
لِذِي الْقُرْبَىٰ، كَمَا أَجْرَاهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ قَبْدًا بِتَسْفِيهِ جَلَّ جَلَالُهُ، ثُمَّ بِرَسُولِهِ،
ثُمَّ بِهِمْ، وَ قَرَنَ سَهْمَهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ وَ سَهْمِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
كَذَلِكَ فِي الطَّاعَةِ قَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ

و سهمی از آن نخواهد داشت و همچینیں است مسکین ، هرگاه فقر و فاقه اش
منتفسی گردد بهره‌ای از غنیمت نخواهد داشت و برای او حلال نیست که از آن
چیزی برگیرد . ولی سهم «ذی القربی» تا قیامت برپا بوده ، در حق آنان جاری
است ، چه غنی باشدند چه فقیر ، زیرا هیچکس از خدا و رسولش ﷺ غنی تر
نیست و با این حال سهمی از غنیمت برای خود و رسولش ﷺ در نظر گرفته
است . پس آنچه برای خود و رسولش ﷺ پسندیده ، برای ایشان نیز پسندیده
است .

و همچنین است «فی» (غنیمت‌هایی که بدون خونریزی و جنگ بدست
آمده) هر آنچه از آن را برای خود و پیامبرش ﷺ پسندیده ، برای
«ذی القربی» نیز پسندیده است ، کما اینکه در غنیمت برای آنان سهم قرار داده
است و از خود آغاز کرده و بعد رسولش را ذکر نموده و سپس آنان را و سهم آنان
را به سهم خدا و سهم رسولش ﷺ قرین کرده است .

و همچنین است در اطاعت ، خداوند می فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ مِنْكُمْ » (ای کسانی که ایمان آورده‌اید !

أولي الأمر مِنْكُمْ» فَبَدَا بِتَفْسِيهِ، ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَكَذَلِكَ آيَةُ الْوَلَايَةِ: «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا صَلُوةً وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» فَجَعَلَ طَاغِيَّتَهُمْ مَعَ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَقْرُونَهُ بِطَاعَاتِهِ كَذَلِكَ وَلَا يَتَّهِمُونَ مَعَ لِوَالِيَّةِ الرَّسُولِ مَقْرُونَهُ بِلِوَالِيَّةِ هُمْ سَهْمُهُمْ مَعَ سَهْمِ الرَّسُولِ مَقْرُونًا بِسَهْمِهِ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى مَا أَعْظَمَ نِعْمَتَهُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟

فَلَمَّا جَاءَتْ قِصَّةُ الصَّدَقَةِ نَزَّةُ نَفْسَةٍ وَرَسُولُهُ وَنَزَّةُ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيقَةٌ مِنَ اللَّهِ» فَهَلْ تَحِدُّ فِي

خدا را اطاعت کنید و نیز پیامبر و اولی الأمر (یعنی کسانی که کارها بدست آنان است) اطاعت کنید - نساء : ٥٩) (یعنی آئمهٔ اهل‌البيت علیهم السلام) خداوند در این آیه نیز از خود آغاز کرده، سپس رسول و آنگاه اهل‌بیت او را ذکر نموده است ، و همچنین است آیه ولايت : «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا صَلُوةً وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (ولی و سرپرست شما ، فقط این اشخاص هستند : خدا ، پیامبرش و آن مؤمنینی که در حال رکوع نماز زکات می‌دهند - مائده : ٥٥) پس اطاعت آنان و اطاعت رسول اکرم را همراه و قرین اطاعت خود گرداند ، همچنین ولايت آنان را همراه ولايت حضرت رسول و قرین اطاعت (ولايت) خود نموده است ، کما اینکه سهم آنان را همراه با سهم رسول اکرم از غنیمت و «فی» «با سهم خویش قرین گردانید. پاک و منزه است خدا ، چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه !

اما در قضیهٔ صدقات هم خود را منزه دانسته و هم رسول اکرم و اهل بیت‌ش را خداوند می‌فرماید : «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيقَةٌ مِنَ اللَّهِ» (صدقات فقط متعلق است به این افراد : فقراء ، مساکین ، کسانی که در امری

شیء من ذلك آنَّه سَمِيَ لِتَفْسِيهِ أَوْ إِرْسَالِهِ أَوْ لِذِي الْقُرْبَى؟ لِأَنَّهُ لَمَا نَزَّةَ نَفْسَةً
عَنِ الصَّدَقَةِ وَنَزَّةَ رَسُولَهُ وَنَزَّةَ أَهْلَ بَيْتِهِ، لَا تَلِ حَرَمَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّ الصَّدَقَةَ
مُحَرَّمَةٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَهِيَ أَوْسَاعُ أَيْدِي النَّاسِ لَا يَجِدُ
لَهُمْ، لِأَنَّهُمْ طَهَرُوا مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَوَسْعٍ، فَلَمَّا ظَهَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ
اصْطَفَاهُمْ رَضِيَ لَهُمْ مَا رَضِيَ لِتَفْسِيهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا كَرِهَ لِتَفْسِيهِ عَزَّ وَجَلَّ،
فَهَذِهِ التَّائِمَةُ.

وَأَمَّا التَّاسِعَةُ فَتَسْخِنُ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاقْسِلُوا أَهْلَ
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَتَسْخِنُ أَهْلَ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

جمع آوری صدقه و زکات کار می کنند ، آنان که با دادن پول به ایشان ، به اسلام
رو می آورند یا در اسلام خود پایدارتر می مانند ، برای آزاد کردن بردگان ،
بدهکارانی که قادر به پرداخت دیون خود نیستند ، در راه خدا (از جمله برای
جهاد) و نیز کسانی که در راه یا سفر مانده‌اند و هزینه بازگشت به وطن خود را
ندارند ، خرج کردن زکات در این راهها ، فرضه‌ای است از جانب خدا - توبه :
۶۰) آیا در بین این موارد ، موردی هست که خود یا رسولش یا خویشان او را
نام برده باشد ؟ زیرا وقتی خود را از صدقه منزه دانست و پیامبر و اهل بیت‌ش را
نیز منزه دانست بلکه بر آنان حرام نمود ، زیرا صدقه (زکات واجب) بر محمد و
آل او - علیهم السلام - حرام است ، زکات در واقع چرک‌های دست مردم است و
بر آنان حلال نیست ، زیرا آنان از هر کثیف و پلیدی پاک شده‌اند و آنگاه که
خداآنند عز و جل آنان را پاک نمود و برگزید ، برای آنان همان را پسندید که برای
خود پسندید و همان چیز را بد دانست که برای خود بد دانست . این هشتم .

وَإِنَّمَا آيَةُ نَهْمٍ ، مَا هُمَانِ «أَهْلُ الذِّكْرِ» هستیم که قرآن می فرماید :
«فَاقْسِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (پس اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال
کنید - نحل : ۴۳) ما اهل ذکر هستیم ، پس اگر نمی دانید ، از ما سؤال کنید .

فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ: إِنَّمَا عَنِ اللَّهِ بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَالثَّصَارِيَّ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟ إِذَا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِمْ، وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الإِسْلَامِ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ: فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخَلَافِ مَا قَالُوا يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: نَعَمْ، الْذَّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ، وَ ذَلِكَ بَيْنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلاقِ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَئِكَ الْأَلْيَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتَلَوَّ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» فَالذَّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ، فَهَذِهِ التَّاسِعَةُ.

علماء گفتند مقصود خدا از اهل الذکر یهود و نصاری هستند ، حضرت فرمودند : سبحان الله ! آیا چنین چیزی جایز است ؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوبت خواهند کرد و خواهند گفت : آن دین ، از اسلام بهتر است . (یعنی آیه اطلاق دارد ، و در مورد نزول که تصدیق صحبت قول پیغمبر است اهل ذکر ممکن است اهل کتاب باشند ، اما در مورد فهم دین میین اسلام مسلمان یهود و نصاری نیستند ، و اهل بیت معصومین علیهم السلام میباشند که اهل ذکرند) .

مأمون گفت : آیا در این باره توضیحی دارید بر خلاف گفته علماء ؟ حضرت فرمودند : بله ، « ذکر » رسول الله است و ما نیز اهل (و خانواده) او هستیم . این مطلب در قرآن در سوره طلاق کاملاً روشن است ، آنجا که می فرماید : « فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَئِكَ الْأَلْيَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتَلَوَّ عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ » (پس بترسید از خدا ، ای عاقلان ، ای کسانی که ایمان آورده اید ، خداوند بر شما ذکر فرستاده ، یعنی رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند - طلاق: ١١، ١٠)

پس ذکر ، رسول خدا قَبْلَ إِنْشَأَهُ است و ما هم اهل (خاندان) او هستیم . این نهیم .

وَأَقْرَبَ الْعَاشرَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي آيَةِ التَّخْرِيمِ: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ» الآيَةُ فَأَخْبَرُونِي هَلْ تَضْلُّعُ ابْنَتِي وَابْنَتُهُ ابْنِي وَمَا تَنَاسَلَ مِنْ صُلْبِي إِرْسَالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَرَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيَاً؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَأَخْبَرُونِي هَلْ كَانَتْ ابْنَتُهُ أَحَدُكُمْ تَضْلُّعُ لَهُ أَنْ يَتَرَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيَاً؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَفِي هَذَا بَيَانٌ لِأَنِّي أَنَامُنْ أَلِهِ وَلَسْتُمْ مِنْ أَلِهِ، وَلَوْ كُنْتُمْ مِنْ أَلِهِ لَحَرُمَ عَلَيْهِ بَنَاتُكُمْ كَمَا حَرُمَ عَلَيْهِ بَنَاتِي لِأَنِّي مِنْ أَلِهِ وَأَنْتُمْ مِنْ أُمَّتِهِ، فَهَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْآلِ وَالْأُمَّةِ لِأَنَّ الْآلَ مِنْهُ، وَالْأُمَّةَ إِذَا لَمْ تَكُنْ مِنَ الْآلِ لَنْتَ مِنْهُ، فَهَذِهِ الْعَاشرَةُ.

وَأَقْرَبَ الْحَادِيَةُ عَشْرَةً فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِ حِكَايَةُ عَنْ قَوْلِ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُنَّ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» إِلَى تَمَامِ

وَأَمَا آيَةِ دهم ، آیه‌ای از سوره نساء است که می فرماید : « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ » (مادران ، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد - نساء : ۲۳) حال بگوئید : آیا اگر رسول‌خدا ﷺ الان در قيد حیات بودند ، دختر من و دختر پسرم و سایر دخترانی که از نسل من هستند بر ایشان حلال بودند ؟ گفتند : خیر ، حضرت فرمودند : حال بگوئید آیا دختران شما بر فرض اینکه رسول الله ﷺ در قيد حیات باشند - بر ایشان حلالند ؟ گفتند : بله ، حضرت فرمودند : این خود دلیل است بر اینکه من از آل آن حضرت هستم و شما از آل او نیستید و اگر شما از آل او بودید ، دخترانتان بر ایشان حرام بود همانطور که دختران من بر ایشان حرامند ، چون من از آل او هستم و شما از امت او هستید ، این نیز فرقی دیگر بین آل و امت ، زیرا آل از اوست و امت اگر از آل نباشد از او نیست . این دهم .

وَأَمَا آيَةِ يازِدِهِمْ : آیه‌ای است در سوره مؤمن که خداوند از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرماید : « وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ

الآیة، فَكَانَ ابْنَ خَاتِیْ فِرْعَوْنَ، فَتَسْبِهُ إِلَیْ فِرْعَوْنَ بِتَسْبِهِ، وَلَمْ يُضْفِغْ إِلَیْهِ بِدِینِهِ، وَكَذَلِکَ حُصِّصَنَا نَحْنُ، إِذْ كُنَّا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِوْلَادٍ تِبَانِيَّةً وَعَمَّتِنَا الْأَنْثَاءِ بِالدِّينِ، فَهَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْآلِ وَالْأُمَّةِ، فَهَذِهِ الْخَادِيَّةُ عَشْرَةً.

وَأَمَّا الثَّانِيَّةُ عَشْرَةَ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاضْطَبَرَ عَلَيْهَا» فَخَصَّنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِذِهِ الْخُصُوصِيَّةِ إِذْ أَمْرَنَا مَعَ الْأُمَّةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ، ثُمَّ خَصَّنَا مِنْ ذُونِ الْأُمَّةِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَجِيئُ إِلَيْ بَابِ عَلَيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَعْدَ نُزُولِ هَذِهِ الآيَةِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ كُلُّ يَوْمٍ عِنْدَ حُضُورِ كُلِّ صَلَاةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَيَقُولُ: الصَّلَاةُ

آتَقْتُلُونَ رَجُلًاَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد ، گفت : آبا مردی را بخاطر اینکه می گوید رب من الله است می گشید ؟ و حال آنکه دلائل روشنی از ناحیه پروردگار تان برایتان آورده است - مؤمن : ۲۸) تا آخر آیه .

این مرد پسر خاله فرعون بود و خداوند او را به فرعون منسوب نمود و نه به دین او ، مانیز چنین هستیم ، زیرا ما به خاطر اینکه از رسول خدا ﷺ متولد شده ایم از آل آنحضرت هستیم ، و در دین با بقیه مشترکیم ، این فرق بین آل و امّت است ، این بازدهم .

و اما آیه دوازدهم : «وَأَمْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاضْطَبَرَ عَلَيْهَا» (خاندان را به نماز امر کن و بر آن پایداری نما - طه : ۱۳۲) این ویژگی خاص ماست که ما را همراه امّت امر به اقامه نماز فرموده ، سپس جدای از سایر امّت این ویژگی را به ما داده است که حضرت رسول ﷺ بعد از نزول این آیه ، به مدت نه ماه هر روز در وقت نماز - پنج نوبت ، به در خانه علی و فاطمه علیهم السلام می آمدند و می فرمودند : نماز ، لطف و رحمت خداوند بر شما باد ! .

رِحْمَكُمُ اللَّهُ، وَمَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ ذَرَارِيِّ الْأَئِبِيَاءِ بِمِثْلِ هُذِهِ الْكَرَامَةِ الَّتِي
أَسْرَنَا بِهَا وَخَنَّصَنَا مِنْ دُونِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَالْعُلَمَاءُ:
جَزَاكُمُ اللَّهُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَيْرًا، فَمَا نَجَدُ الشَّرَحَ وَالْبَيَانَ فِيمَا
أَشَبَّهَ عَلَيْنَا إِلَّا عِنْدَكُمْ.

۲۴

* (باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي وما سأله) *

* (عن أمير المؤمنين عليه السلام في جامع الكوفة) *

۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرُو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِبْلَاقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ جَبَّلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَاسِمِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
مُوسَى الرَّضَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرٌ بْنُ مُحَمَّدٍ،

و خداوند هیچیک از اولاد انبیاء را به چنین کرامتی که ما را بدان گرامی
داشته، اکرام نکرده است و تنها ما را از خاندان انبیاء مخصوص نموده.

در اینجا ، مأمون و علمای حاضر در مجلس گفتند : خداوند به نیابت از
این امت ، به شما اهل بیت جزای خیر عنایت فرماید . ما در مطالبی که بر ما
مشتبه می شود ، شرح و بیان را جز نزد شمانمی یابیم .

باب ۲۴

سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در مورد مرد شامی و سوالات او از امیر المؤمنین - عليه السلام - در مسجد کوفه

۱ - احمد بن عامر طائی ^(۱) گوید: علی بن موسی الرضا عليه السلام از قول
پدرانشان از حسین بن علی نقل نمود که علی بن ابی طالب ^{رض} در مسجد

۱ - احمد بن عامر طائی ، و پسرش عبد الله که این حدیث را از پدرش نقل نموده ،
توثیق نشده‌اند ، احمد بن عامر دارای نسخه‌ای بوده است که روایاتی مربوط به حضرت
رضا عليه السلام را در آن گرد می آورده که البته این نسخه نیز متواتر نبیست . احمد بن
عامر در اوائل عمر در بغداد میزبانه و سپس در سامرا و اینکه در کجا به خدمت به

قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلِيًّا بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْقَامِ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَشْأُلُكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ، قَالَ: سَلْ تَفَقَّهَا وَلَا تَشَانْ تَعْتَنَ، فَأَخْدُقَ الثَّالِثَ بِأَبْصَارِهِمْ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلَقَ النُّورَ، قَالَ: فَيَمِّنْ خُلِقَتِ السَّمَاوَاتُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ بَخَارِ الْمَاءِ، قَالَ: فَيَمِّنْ خُلِقَتِ الْأَرْضُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ، قَالَ: فَيَمِّنْ خُلِقَتِ الْجِبَالُ؟ قَالَ: مِنَ الْأَمْوَاجِ، قَالَ: فَلِمَ سُمِّيَتْ مَكَّةُ أَمَّ الْقُرُبَى؟ قَالَ:

جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و گفت: سوالاتی دارم ، حضرت فرمود: برای فهمیدن سوال کن نه برای اذیت کردن و به زحمت انداختن ! مردم همه خیره خیره نگاه می کردند .

مرد شامی گفت: اوّلین چیزی که خداوند خلق کرد ، چه بود ؟ حضرت فرمود: نور را خلق کرد ، مرد پرسید: آسمانها از چه چیز آفریده شده‌اند ؟ حضرت فرمود: از بخار آب ، مرد پرسید: زمین از چه خلق شده است ؟ حضرت فرمود: از کفر روی آب ، مرد پرسید: کوهها از چه آفریده شده‌اند ؟ حضرت فرمود: از امواج ، مرد پرسید: چرا مکّه را امّ القُرُبَى (مادر آبادی‌ها)

حضرت رسیده است معلوم نیست . و دو داوی دیگر این خبر یعنی ابوالحسن محمد بن عمرو و ابوعبد الله بن جبله غیر امامی هستند ، و امام را بحسب مذهبشان معصوم نمی دانند. نکته دیگر اینکه در بیان سند از روش عامه تبعیت شده است ، زیرا رسم اصحاب مانیست که در سند احادیثی که ائمه از پدرانشان نقل کرده‌اند لفظ «حدّثنا» بگویند ، به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام در هنگام روایت از پدرانشان ، لفظ «حدّثنا» را بکار نمی برند ، چون «حدّثنا» مربوط است به جلسه درس و بحث و استاد و شاگرد و ساختگی بودن خبر برای کسانیکه اهلیت داشته باشند بی تردید است و مراد از اهل بودن ، شناختن اولیاء حق و ائمه اطهار علیهم السلام است ، نه ماله دانستن فقط . و نیز لازم نیست حدیث ساختگی همه اش نادرست باشد همینکه پاره‌ای از آن مخالف حق بود کفايت میکند . (غ)

عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّ الْأَرْضَ دُجِيَتْ مِنْ تَحْتِهَا.

وَسَالَهُ عَنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِمَّا هِيَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَوْجٍ مَكْفُوفٍ، وَ سَالَهُ عَنْ طُولِ الشَّمْسِ وَالقَمَرِ وَعَرْضِهِمَا؟ قَالَ: تِسْعِمَائَةٌ فَرَسْخٌ فِي تِسْعِمَائَةٍ فَرَسْخٍ، وَسَالَهُ كَمْ طُولُ الْكَوْكَبِ وَعَرْضُهُ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ فَرَسْخًا فِي مِثْلِهَا وَ سَالَهُ عَنِ الْوَانِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَأَسْمَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ: إِسْمُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا رَفِيعٌ، وَهِيَ مِنْ مَاءٍ وَذُخَانٍ، وَإِسْمُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَيْدُومُ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ النُّحَاسِ، وَالسَّمَاءُ التَّالِثَةُ أَسْمُهَا: الْمَارُومُ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ الشَّبَّهِ، وَالسَّمَاءُ الرَّابِعَةُ أَسْمُهَا أَرْفَلُونُ وَهِيَ عَلَى لَوْنِ الْفِضَّةِ، وَالسَّمَاءُ الْخَامِسَةُ أَسْمُهَا هَيْعُونُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الدَّهْبِ، وَالسَّمَاءُ السَّادِسَةُ أَسْمُهَا عَرُوسٌ وَهِيَ يَاقُوتَةٌ حَضْرَاءُ،

نامیده‌اند؟ حضرت فرمود: زیر از مین از زیر آن گستردۀ شده است.

مرد از آسمان دنیا پرسید که از چیست؟ حضرت فرمود: از یک موج بازداشته شده، آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد، حضرت فرمود: نهصد فرسخ^۱ از در نهصد فرسخ^۲ و از طول و عرض ستاره سؤال کرد، حضرت فرمود: دوازده فرسخ در همان مقدار، و از رنگ و اسمهای آسمانهای هفتگانه سؤال کرد، حضرت فرمود: نام پائین ترین آسمان «رفیع» است که از آب و دود می‌باشد، نام آسمان دوم، «فیدوم» است و به رنگ مس می‌باشد.

آسمان سوم نامش «ماروم» است و به رنگ برنج می‌باشد، آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است.

و آسمان پنجم نامش «هیعون» و به رنگ طلا است، و آسمان ششم نامش «عروس» و خود یک یاقوت سبز است، و آسمان هفتم به نام «عجماء» بوده و

۱- فرسخ در لسان عرب بمعنی دائم و لا ينقطع ، و در لسان فارسی است که به معنی مسافت استعمال می‌گردد نه در عربی ! و نکلم امیر - عليه السلام - با مرد شامی عربی بوده و چرا بفارسی جواب را گفته خدا داند و این امر و شبیه آن دلیل بر سنتی خبر بلکه تقول بر معصومین - عليهم السلام - می‌باشد .

وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ أَسْمُهَا عَجْمَاءُ وَ هِيَ دُرَّةٌ بِيَضَاءٍ .
 وَ سَأَلَهُ عَنِ التَّوْرِ مَا بِاللهِ غَاضِي ظِرْفَةٌ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ؟ قَالَ:
 حَيَاةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمٌ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ .
 وَ سَأَلَهُ عَنْ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ
 جَمَعَ بَيْنَ حِبَارٍ وَ رَاحِيلٍ فَحُرِمَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ : (وَ أَنْ تَجْمِعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ) .
 وَ سَأَلَهُ عَنِ الْمَدَ وَ الْجَزْرِ مَا هُمَا؟ فَقَالَ: مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْكِلٌ
 بِالْبَحَارِ يُقَالُ لَهُ: رُومَانٌ، فَإِذَا وَضَعَ قَدْمَيْهِ فِي الْبَحْرِ فَاضَّ، فَإِذَا أَخْرَجَهُمَا
 غَاضِيًّا» وَ سَأَلَهُ عَنِ اسْمِ أَبِي الْجِنِّ، فَقَالَ: شُومَانٌ، وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنْ مَارِجِ
 مِنْ نَارٍ، وَ سَأَلَهُ: هَلْ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَى الْجِنِّ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ،

یک مردارید سفید است.

آن مرد از گاو پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته ، سر به آسمان بلند
 نمی کند ، حضرت فرمود : به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عز و جل ،
 آنگاه که قوم موسی گوشه را پرستیدند ، سرش را پر انداخت .

ونیز آنمرد ، نام کسیرا که دو خواهر را همزمان در عقد خود داشت سؤال
 کرد ، فرمود : یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را همزمان در خباله نکاخ
 خود داشت و بعداً این کار تحریم شد و خداوند این آیه را نازل فرمود : «.....
 وَ أَنْ تَجْمِعُوا بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ» (ونیز بر شما حرام است که دو خواهر را همزمان در
 عقد خود داشته باشید - نساء : ۲۳) و نیز در باره جزر و مد سؤال کرد ،
 حضرت فرمود : فرشتهای است به نام رومان که بر دریاها گمارده شده ، هر وقت
 پاهاش را در دریا بگذارد ، پر و لبریز می شود و هر زمان که پاهاش را در آورد
 آب پایین می رود ، و نیز از نام پدر جن سؤال کرد ، حضرت فرمود : شومان ، و او
 همان است که از شعله آتش آفریده شده است ، آن مرد سؤال کرد : آیا خداوند
 عز و جل پیامبری بسوی جن میعوشت نموده است ؟ حضرت فرمود : بله ،

بَعْثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: يُوسُفُ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُتْلُوهُ، وَسَأَلَةُ عَنِ اسْمِ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي السَّمَاوَاتِ؟ قَالَ كَانَ اسْمُهُ الْحَارَثُ، وَسَأَلَةُ لِمَ شَيْقَيَ آدَمَ آدَمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ^(١)

وَسَأَلَةُ لِمَ صَارَتِ الْمِيرَاثُ لِلَّذِكْرِ مِثْلَ حَظِّ الْأَنْثِيَّنَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ قِبْلِ السُّبْلَةِ، كَانَتْ عَلَيْهَا ثَلَاثُ حَبَّاتٍ، فَبَادَرَتْ إِلَيْهَا حَوَاءُ فَأَكَلَتْ مِنْهَا حَبَّةً وَأَطْعَمَتْ آدَمَ جَبَّيْنَ، فَمِنْ ذَلِكَ وَرَثَ الدَّكْرُ مِثْلَ حَظِّ الْأَنْثِيَّنَ^(٢).

وَسَأَلَةُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُونًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ مَخْتُونًا، وَوَلَدَشِيشَتْ مَخْتُونًا، وَإِذْرِيسُ وَنُوحُ وَسَامُ بْنُ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمُ وَدَاؤُدُ وَسُلَيْمَانُ وَلُوطُ وَإِسْمَاعِيلُ وَمُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

پیامبری بسوی آنان فرستاد به نام یوسف که آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی آنان او را کشتنند. مرد شامی در باره اسم ابلیس، آن زمان که در آسمان بود سؤال کرد، حضرت فرمود: نامش حارث بود، مرد پرسید: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ حضرت فرمود: چون از آدیم^(١) (پهنه) زمین آفریده شده است، شامی پرسید: چرا ارت مرد دو برابر ارت زن است؟ حضرت فرمود: به خاطر آن خوشة گندم که سه دانه گندم در آن بود، حوا یک دانه آن را خورد و دو دانه دیگر را به آدم داد، ولذا مرد دو برابر زن ارت می برد^(٢).

مرد شامی پرسید: کدامیک از پیامبران را خداوند مختون خلق فرموده است؟ فرمود: خداوند عز و جل آدم را مختون آفرید و شیث مختون به دنیا آمد و نیز ادریس، نوح، سام بن نوح^(٣)، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی و عیسی^ع و نیز محمد^ص مختون متولد شدند.

۱- لازم به نذکر است که لغت «آدم» عبری، و «آدیم» عربی میباشد.

۲- فيه ما لا يتحقق إذ المعنى أن وزر آدم ضعف وزر زوجته ومع ذلك حظه من المال ضعف ما لزوجته.

۳- پوشیده نبیست که سام بن نوح از پیامبران نبود.

وَسَأَلَهُ كَمْ كَانَ عُمْرُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: تِسْعَمَائِةٌ سَنَةٌ وَثَلَاثَيْنَ سَنَةً.
وَسَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ قَالَ الشِّعْرَ، فَقَالَ: آدُمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَمَا كَانَ
شِعْرُهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَا أُنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى تُرْبَتَهَا وَسَعَتْهَا وَ
هَوَاهَا وَقُتِلَ فَابِيلُ هَابِيلُ، قَالَ آدُمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

- ١- تَغْيِيرِتِ الْبِلَادَ وَمَنْ عَلَيْهَا فَوْجُهُ الْأَرْضِ مُغَيْرٌ قَبِيجٌ!
- ٢- تَغْيِيرٌ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْنٍ وَقَلْ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِيجُ
- ٣- أَرَى طُولَ الْحَيَاةِ عَلَيَّ غَمَّا وَهَلْ أَنَا مِنْ حَيَاةِ مُسْتَرِيحٍ؟
- ٤- وَمَا لِي لَا أَجُودُ بِسَكْبِ دَمْعٍ! وَهَابِيلُ تَضَمَّنَهُ الْفَرِيقُ
- ٥- قُتِلَ فَابِيلُ هَابِيلًا أَخاهُ فَوَا حُزْنًا لَقَدْ فُقِدَ الْمَلِيجُ

فَأَجَابَهُ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ:

۱- تَسْحَرُ عَنِ الْبِلَادِ وَسَاكِنُهَا فَبِي فِي الْخُلُدِ صَاقَ بَكَ الْفَسِيجُ

مرد در باره مقدار عمر آدم علیه السلام سؤال کرد ، حضرت فرمود : نه صد و سی
سال ، و نیز در باره اولین کسی که شعر گفت سؤال نمود ، حضرت فرمود : آدم ،
پرسید : شعرش چه بود ؟ حضرت فرمود : وقتی از آسمان به زمین آورده شد و
خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل ، هابیل را کشت ، آدم گفت :

۱ - [این] سرزمین (یا شهرها) و اهالی آن تغییر کرده ، چهره زمین سیاه
وزشت است .

۲ - هر چیز که رنگ و طعمی داشته تغییر کرده ، و شادابی آن چهره نمکین
نمی شده است .

۳ - طول مدت زندگی را بر خود غم و اندوه می بینم ، آیا می شود از این
زندگی راحت شوم ؟ ۴ - چرا اشک نریزم و حال آنکه هابیل در قبر است .

۵ - قابیل برادرش هابیل را کشت ، ای وای آن فرزند نمکین چهره از دست
رفت . ابلیس در جواب گفت :

۱ - از این سرزمین (و یا شهرها) و ساکنین آن دور شو ، چه اینکه تو سط

۱ وَ كُنْتَ بِهَا وَ زَوْجُكَ فِي قَرَارٍ
 ۲ فَلَمْ تَفْلِذْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي
 ۳ إِلَى أَنْ فَاتَكَ الشَّمْنُ الرَّبِيعُ
 ۴ وَ بُدَّلَ أَهْلُهَا أَثْلًا وَ خَمْطًا
 ۵ فَلَوْ لَا رَحْمَةُ الْجَنَّارِ أَضْحَى
 وَ سَالَةُ عَنْ بُكَاءِ آدَمَ عَلَى الْجَنَّةِ وَ كَمْ كَانَتْ دُمُوعُهُ الَّتِي جَرَتْ مِنَ
 عَيْنِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَكْيُنْ يَمَائِدَةً سَنَةً، أَيْ وَ خَرَجَ مِنْ عَيْنِيَهُ الْيَمَنِيِّ مِثْلُ
 الدَّجْلَةِ وَ الْعَيْنِ الْأُخْرَى مِثْلُ الْفُرَاتِ! وَ سَالَةُ كَمْ حَجَّ آدَمُ مِنْ حَجَّةِ؟ فَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَبْعِينَ حَجَّةً مَاشِيًّا عَلَى قَدْمِيَهُ، وَ أَوْلُ حَجَّةٍ حَجَّهَا كَانَ مَعَهُ

من، آن فضای وسیع بهشت، دیگر جایی برای تو نداشت.

۲ - تو و همسرت در زمینی هموار می‌زیستید و قلبت از آزار دنیا در راحتی بود.

۳ - ولی از مکر و حیله من دور نشدی تا آنکه آن بهای ارزنده از دست رفت.

۴ - و خدای بخشندۀ به جای بهشت بین به اهل زمین، درخت گز و خمط (گیاه تلغی) داد.

۵ - پس اگر از خداوند جبار، رحمتی بمن بارز نمی‌شد تو اکنون از بهشت اینچنین بسی بهره نبودی و اثری از آن در دست تو باقی می‌ماند^(۱).

ونیز آن مرد در باره گریه آدم به خاطر بهشت و مقدار اشک او سؤال نمود، حضرت فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد، و پرسید: آدم چند بار حجّ بجا آورد؟

۱ - آبا آدم به زبان عربی تکلم می‌کرد که به عربی شعر گفته و ابلیس هم عربی جواب داده است؟ آیا در آن زمان «بلاد» (سرزمین) دارای سکانی بوده است که ابلیس گفته: تَنْجَعُ عَنِ الْبَلَادِ وَ سَاكِنِيهَا؟ (از [این] سرزمین و ساکنیش دور شو)، و همچنین در مورد بیت اول آدم نیز این اشکال هست، البته ممکن است گفته شود: مراد از «بلاد» بهشت است ولی بعيد بنظر می‌رسد، زیرا بهشت که تغییر نکرده بود، بلکه زمین به خاطر این مصیبت در نظر آدم دگرگونه جلوه می‌کرد. (استاد غفاری)

الصَّرَدُ يَذْلِلُ عَلَىٰ مَوَاضِعِ الْمَاءِ وَخَرَجَ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَقَدْ نُهِيَ عَنْ أَكْلِ
الصَّرَدِ وَالْخَطَافِ، وَسَأَلَهُ مَا بِاللهِ لَا يَتَمَشِّي [عَلَى الْأَرْضِ]؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ نَاجَ عَلَىٰ
بَيْتِ التَّقْدِيسِ، فَطَافَ حَوْلَهُ أَرْبَعِينَ عَامًا يَبْكِي عَلَيْهِ، وَلَمْ يَرَنْ يَبْكِي مَعَ آدَمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَيْمَنْ هُنَاكَ سَكَنَ الْبَيْوَثُ وَمَعَهُ تِسْعَ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزُّ وَجَلُّ
مِمَّا كَانَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَؤُهَا فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ مَعَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثَلَاثُ
آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْكَهْفِ، وَثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ شُبْحَانَ الَّذِي أُسْرِيَ وَهِيَ: «إِذَا قَرَأْتَ
الْقُرْآنَ» وَثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ «يَسْ» وَهِيَ «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا».

وَسَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ كَفَرَ وَأَنْشَأَ الْكُفْرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِبْلِيسُ - لَعْنَهُ
اللهُ -، وَسَأَلَهُ عَنِ اسْمِ نُوحٍ مَا كَانَ؟ فَقَالَ: اسْمُهُ السَّكُنُ، وَإِنَّمَا سُمِيَ نُوحًا،

حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اوّلین سفرش «صرد^(۱)» به همراهش بود
و مواضع آب را به او نشان می داد و به همراه او از بهشت بیرون آمده بود. آدم از
خوردن «صرد» و «پرستو» منع شد ، مرد شامی پرسید : چرا (پرستو) روی
زمین راه نمی رود ؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس^(۲) نوحه سرائی نمود و
چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می گریست و لذا در خانه هایی
سکنی گزید و نه^(۳) (۹) آیده از آیات کتاب خداوند عز و جل که آدم در بهشت آنها
را می خواند ، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت ، و آن آیات
عبارتند از: سه آیده از اوّل سوره «کهف» ، سه آیده از سوره «اسراء» که عبارتند از
: «وَإِذَا قَرَأَتَ الْقُرْآنَ» به بعد (یعنی آیات ۴۷ / ۴۶ / ۴۵ از سوره اسراء) ، و سه
آیده از سوره «یس» یعنی از آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» (یعنی آیات ۱۱
/ ۹ / ۱۰) . مرد شامی از اوّلین کافر و ایجاد کننده کفر سوال کرد ، حضرت
فرمود: ابلیس ملعون ، مرد پرسید: نام نوح چه بود ؟ حضرت فرمود: نامش
۱- در فارسی به آن «شیر گنجشک» که همان کرکس و یا نوعی باز شکاری کوچک
است گویند .

۲- لازم به تذکر است که بیت المقدس در زمان حضرت داود^(۳) - یعنی صد ها قرن
پس از حضرت آدم^(۴) - ساخته شد .

لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَىٰ قَوْمِهِ أَلْفَ سَيِّةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، وَسَأَلَهُ عَنْ سَفِينَةٍ نُوحٌ مَا كَانَ عَرَضُهَا وَطُولُهَا؟ فَقَالَ: كَانَ طُولُهَا ثَمَانِيَّةُ ذِرَاعٍ وَعَرَضُهَا خَمْسِيَّةُ ذِرَاعٍ وَ ارْتِفَاعُهَا فِي السَّمَاءِ ثَمَانِيَّةُ ذِرَاعًا.

ثُمَّ جَلَسَ الرَّجُلُ، فَقَامَ إِلَيْهِ آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ عُرِستَ فِي الْأَرْضِ، فَقَالَ: الْعَوْسَاجَةُ وَمِنْهَا عَصَىٰ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ فِي الْأَرْضِ، فَقَالَ: هِيَ الدُّبَاءُ وَهُوَ الْقَرْغَ، وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ حَجَّ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ، فَقَالَ لَهُ: جَبْرِيلُ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ بَقْعَةٍ بُسِطَتْ مِنَ الْأَرْضِ أَيَّامَ الطُّوفَانِ، فَقَالَ لَهُ: مَوْضِعُ الْكَعْبَةِ وَكَانَتْ زَبَرْجَدَةً خَضْرَاءً، وَسَأَلَهُ عَنْ أَكْرَمِ وَادِيٍّ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، فَقَالَ لَهُ: وَادِيٌّ يُقَالُ لَهُ: سَرْنَدِيبٌ، فَسَقَطَ فِيهِ آدَمُ

«سكن» بود، و بهاین خاطر نوح نامیده شد که ۹۵۰ سال بر قوم خود نوحه و ناله نمود، مرد از عرض و طول کشته نوح سؤال کرد، حضرت فرمود: طولش ۸۰ ذراع^(۱) و عرضش ۵۰۰ ذراع و ارتفاعش ۸۰ ذراع بود.

بالآخره آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! اَوَّلِين درخت غرس شده در زمین چه (نام داشت) بود؟ حضرت فرمود: عَوْسَاجَه^(۲)، که عصای موسی نیز از آن بود، مرد پرسید اولین درختی که در زمین روئید چه بود؟ فرمود: درخت کدو، پرسید: اولین کسی که از اهل آسمان، حجّ بجا آورد که بود؟ حضرت فرمود: جبریل، مرد از اولین قسمت زمین که زمان طوفان گسترده گردید سؤال نمود، حضرت فرمود: مکان کعبه که زبرجدی سبز بود، مرد در باره با کرامت ترین دره روی زمین سؤال نمود، فرمود: دره‌ای است به نام «سرندیب» که آدم ^{پیغمبر} از آسمان به آنجا فرود آمد. آنسchluss، از

۱ - ذراع مقیاس طول است که اندازه‌اش در مکانهای مختلف، گوناگون بوده و بین ۷۰ تا ۵۰ سانتی متر می‌باشد. (ترجمه لاروس)

۲ - در فارسی آن را «خار درخت» یا «سیاه درخت» گویند، در ترجمة لاروس آن را به معنی «تمشک» نیز دانسته است.

عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاوَاتِ، وَسَأَلَهُ عَنْ شَرِّ وَادِ غَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، فَقَالَ وَادِ بِالْيَمِينِ يُقْبَلُ لَهُ: بَرْهُوتُ، وَهُوَ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ، وَسَأَلَهُ عَنْ سِجْنِ سَارَ بِصَاحِبِهِ، فَقَالَ: الْحُوْتُ سَارَ بِيُونُسَ بْنَ مَتَّىٰ، وَسَأَلَهُ عَنْ سِتَّةِ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحْمٍ، فَقَالَ: آدُمُ وَحَوَاءُ، وَكَبْشُ إِبْرَاهِيمَ، وَعَصَىٰ مُوسَىٰ، وَنَاقَةُ صَالِحٍ، وَالْخَفَاشُ الَّذِي عَمِلَهُ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَطَارَ بِإِدْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مَكْدُوبٍ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، فَقَالَ: الدُّبُّ الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْرَاجُ يُوسُفَ، وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، فَقَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّحْلِ، [وَسَأَلَهُ عَنْ أَظْهَرِ مَوْضِعٍ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ لَا تَحْلُّ الصَّلَاةُ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ ظَهَرُ الْكَعْبَةُ^(۱)] وَسَأَلَهُ عَنْ مَوْضِعٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ

بدترین درجه روی زمین سؤال نمود ، حضرت فرمود : درهای است در یمن به نام برهوت که از دره های جهنم است .

آن مرد از زندانی که زندانی خود را با خود به همراه می برد سؤال نمود ، حضرت فرمود : آن ماهی که یونس بن متی را به همراه خود می برد ، و نیز از شش موجودی که از مادر متولد نشدند سؤال نمود ، حضرت فرمود آدم ، حواء و گوسفند ابراهیم ، عصای موسی ، شتر صالح ، خفاشی که عیسی بن مریم عليه السلام آن را ساخت و باذن خدا به پرواز در آمد . مرد سؤال کرد چه موجودی است که نه از جن است و نه از انس و مورد تهمت و افتراء واقع شد ؟ حضرت فرمود : گرگی که برادران یوسف بر او دروغ بستند ، نیز سؤال کرد : آن چیست که نه از جن است ، و نه از انس و خدا به او وحی نموده است ؟ حضرت فرمود : زنبور ؟ که خدا به او وحی نموده است ، پرسید : پاک ترین مکان در روی زمین که نماز در آن جایز نیست ؟ حضرت فرمود : بام کعبه ^(۱) . مرد پرسید : کدام

۱- کیفیت نماز در بام کعبه در « کافی » و « من لا يحضره الفقيه » و نیز بعضی کتب فقهی مثل شرایع عنوان شده است ، و شاید بعض اهل سنت که راوی خبر از آنان است جایز نمی دانند (و این سؤال و جواب در کتاب بحار الانوار قید نشده است) .

ساعَةٌ مِنَ النَّهَارِ وَلَا تَظَلُّمُ عَلَيْهِ أَبَدًا، فَقَالَ: ذَلِكَ الْبَخْرُ حِينَ فَلَقَهُ اللَّهُ لِمُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَصَابَتْ أَرْضَهُ الشَّمْسُ وَأَطْبَقَ عَلَيْهِ الْمَاءُ، فَلَنْ تُصِيبَهُ الشَّمْسُ، وَ
سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ شَرَبَ وَهُوَ حَيٌّ، وَأَكَلَ وَهُوَ مِيتٌ، فَقَالَ: تِلْكَ عَصِيَّ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَسَأَلَهُ عَنْ نَذِيرٍ أَنذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، فَقَالَ:
هِيَ النَّمَلَةُ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلِ مَنْ أَمْرَ بِالْخِتَانِ، فَقَالَ: إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَسَأَلَهُ
عَنْ أَوْلِ مَنْ خُفِضَ مِنَ النِّسَاءِ، فَقَالَ: هَاجِرُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ خَفَضَهَا سَارَةُ
لِتَخْرُجَ مِنْ يَمِينِهَا، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلِ امْرَأَةٍ جَرَتْ ذَنَلَهَا، فَقَالَ: هَاجِرُ لَمَّا هَرَبَتْ مِنْ
سَارَةَ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلِ مَنْ جَرَ ذَنَلَهُ مِنَ الرِّجَالِ، قَالَ: قَارُونُ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلِ مَنْ
لَبِسَ الثَّغَلَيْنِ، فَقَالَ: إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قسمت است که مدتی از روز آفتاب بر آن تابید و بعد از آن ابدآ بر آنجا نخواهد
تابید ؟ حضرت فرمود : دریابی که خداوند برای موسی علیه السلام آن را شکافت و
خورشید بر قعر آن تابید و سپس آب آنجا را فرا گرفت و بعد از آن هرگز نور
خورشید به آنجا نخواهد رسید ، مرد در باره چیزی که در حال حیات ، نوشید
و در حال مرگ ، خورد ، پرسید ، حضرت فرمود : آن ، عصای موسی علیه السلام بود .
آنمرد از نذیری که قوم خود را انذار کرد و هشدار داد ولی نه از جن بود و نه از
انس سؤال کرد ، حضرت فرمود : او مورچهای بود . آن مرد از اولین کسی که
دستور ختنه کردن داد سؤال نمود ، حضرت فرمود : ابراهیم علیه السلام . و نیز از اولین
زنی که مورد خفض ^(۱) واقع شد ، سؤال نمود ، حضرت فرمود : هاجر مادر
اسماعیل که ساره او را خفض کرد تا قسم خود را اجرا کرده باشد ، و نیز از
اولین زنی که دامن خود را به زمین کشید سؤال کرد ، حضرت فرمود : او هاجر
بود که از ساره فرار کرد ، و نیز از اولین مردی که لباس خود را به زمین کشید
سؤال نمود ، حضرت فرمود : قارون . سپس آنمرد از حضرت پرسید : اولین
کسی که نعلین پوشید که بود ؟ حضرت فرمود : ابراهیم علیه السلام .

۱ - خفض در دختران مثل ختنه در پسران است .

وَسَأَلَهُ عَنْ أَكْرَمِ النَّاسِ نَسْبًا، فَقَالَ: صَدِيقُ اللَّهِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلَ
الَّذِي بْنُ إِسْحَاقَ ذَبِيجَ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَسَأَلَهُ عَنْ
سِتَّةِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَهُمُ اسْمَانٌ، فَقَالَ: يُوشُّعَ بْنُ نُونَ وَهُوَ ذُو الْكَفْلِ، وَيَعْقُوبُ وَهُوَ
إِسْرَائِيلُ، وَالْخَضْرُ وَهُوَ حَلْقِيَا، وَيُونُسُ وَهُوَ ذُو التُّونِ، وَعِيسَى وَهُوَ الْمَسِيحُ، وَ
مُحَمَّدٌ وَهُوَ أَخْمَدٌ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ يَتَنَفَّسُ لَيْسَ لَهُ لَحْمٌ وَ
لَا دَمٌ، فَقَالَ اللَّهُ: ذَلِكَ الصَّبِيعُ إِذَا تَنَفَّسَ، وَسَأَلَهُ عَنْ خَمْسَةِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا
بِالْعَرَبِيَّةِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ هُودٌ وَشَعِيبٌ وَصَالِحٌ وَإِسْمَاعِيلُ وَمُحَمَّدٌ صَلَى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

لَمْ جَلَسَ وَقَامَ رَجُلٌ آخَرُ وَسَأَلَهُ وَتَعَثَّثَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ

مرد پرسید : کیست که نسبش از همه بهتر و اصلیتر است ؟ حضرت فرمود : دوست خدا ، یوسف ^(۱) بن یعقوب (اسرائیل الله) بن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله - صلوات الله علیهم . مرد پرسید : شش نفر از پیامبران دارای دو اسم می باشند ، آنان کدامند ؟ حضرت فرمود : یوشع بن نون ^(۲) که همان ذو الکفل است ، و یعقوب که همان اسرائیل است ، و حضر که نام دیگرش حلقیا است ، و یونس که نام دیگرش ذو التون است ، و عیسی که نام دیگرش مسیح است ، و محمد که احمد نیز نامیده می شود - صلی الله علیه و آله - آنمرد در ادامه افزود : چیست که تنفس می کند ولی گوشت و خون ندارد ، حضرت فرمود : آن « صبیع ^(۳) » است ، مرد سوال کرد : پنج نفر از پیامبران که به عربی سخن می گفتند کدامند ؟ حضرت فرمود : هود ، شعیب ، صالح ، اسماعیل و محمد ^(۴)

سپس نشست و دیگری برخاست و سعی کرد با سؤالهایش حضرت را به

- ۱ - تمام انبیائی که از اولاد ابراهیم ^(۵) هستند نیز همینطور کریم النبی می باشند ،
- ۲ - یوشع بن نون و صبیع حضرت موسی ^(۶) است و پیامبر نیست .
- ۳ - در زبان عربی گفته می شود : « تنفس الصبیع » یعنی صبیع بر دمید (روشن شد) .
- ۴ - حضرت آدم ^(۷) هم که نیز به عربی شعر گفت !

قول الله عز وجل: «يَوْمَ يَقُولُ الْمَرءُ مِنْ أَخْيَهِ وَأَمْهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبِتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ
أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُعْنِيهِ» مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَابِيلٌ يَقُولُ مِنْ هَابِيلَ، وَالَّذِي
يَقُولُ مِنْ أُمَّهُ مُوسَى، وَالَّذِي يَقُولُ مِنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ يَعْنِي الْأَبَ الْمُرْتَبِي لِأَوْالَدَ،
وَالَّذِي يَقُولُ مِنْ صَاحِبِتِهِ لُوطٌ، وَالَّذِي يَقُولُ مِنْ إِبْنِهِ نُوحٌ يَقُولُ مِنْ إِبْنِهِ كَنْعَانَ، وَسَأَلَهُ
عَنْ أَوْلَ مَنْ مَاتَ فَجَاءَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَاؤُدُّ مَاتَ عَلَى مِثْبَرِهِ يَوْمَ الْأَرْبَاعَاءِ، وَ
سَأَلَهُ عَنْ أَرْبَعَةِ لَا يَشْبَعُنَّ مِنْ أَرْبَعَ، فَقَالَ: الْأَرْضُ مِنَ الْمَظَرِ، وَالْأَثْنَى مِنَ
الدُّكَرِ، وَالْعَيْنُ مِنَ الثَّنَرِ، وَالْعَالَمُ مِنَ الْعِلْمِ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلَ مَنْ وَضَعَ سِكَّةَ
الدَّنَانِيرِ وَالدَّرَاهِمِ، فَقَالَ: نُمَرُودُ بْنُ كَنْعَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَسَأَلَهُ عَنْ أَوْلَ
مَنْ عَمِلَ عَمَلَ قَوْمٍ لُوطٍ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِبْلِيسُ، لِأَنَّهُ أَمْكَنَ مِنْ نَفْسِهِ، وَسَأَلَهُ

رحمت بیندازد ، او چنین گفت :

در این آیات شریفه : «يَوْمَ يَقُولُ الْمَرءُ مِنْ أَخْيَهِ * وَأَمْهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبِتِهِ وَ
بَنِيهِ * لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُعْنِيهِ» (روزی که آدمی از برادرش ، پدر و
مادرش وزن و فرزندش می گریزد ، در آن روز هر کسی را کاری است که او را به
خود مشغول داشته و از دیگران غافل می کند - عبس : ۲۷ - ۲۴) این افراد چه
کسانی هستند ؟ حضرت فرمود : قابیل از هابیل فرار می کند ، و آنکه از مادرش
می گریزد موسی است ، و آن که از پدرش (یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش)
弗ار می کند ابراهیم است ، و آنکه از همسرش می گریزد لوط است ، و آنکه از
پسرش می گریزد نوح است که از کنعان پسرش فرار می کند ، آن مرد پرسید :
اول کسی که سکنه سبب مرگش شد که بود ؟ حضرت فرمود : داؤد پیغمبر که در روز
چهارشنبه بر منبرش فوت کرد . سؤال کرد : چهار چیز که از چهار چیز دیگر سیر
نمی شوند کدامند ؟ فرمود : زمین از باران ، ماده از نر ، چشم از نگاه کردن و
عالیم از علم ، پرسید : اولین کسی که نقش دینار و درهم را وضع کرد که بود ؟
فرمود : نمرود بن کنعان بعد از نوح پیغمبر . پرسید : اولین کسی که عمل قوم لوط را
انجام داد که بود ؟ حضرت فرمود : ابلیس ، زیرا خود را عرضه کرد . و نیز آن

عن معنی هدیل الحمامۃ الراعیۃ، فَقَالَ: تَدْعُونَ عَلٰی أَهْلِ الْمَعَاذِفِ وَالْقِيَانِ وَالْمَرَامِيرِ وَالْعِيدَانِ.

وَسَأَلَهُ عَنْ كُنْيَةِ الْبُرَاقِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُكْنَى أَبَا هَلَالٍ، وَسَأَلَهُ لِمَ سُمِّيَ تَبَعُ الْمَلِكِ تَبَعًا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّهُ كَانَ عُلَمَاءً كَاتِبًا، وَكَانَ يَكْتُبُ لِلْمَلِكِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ، وَكَانَ إِذَا كَتَبَ بِاسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ صَيْحًا وَرِيحًا، فَقَالَ الْمَلَكُ: أَكْتُبْ وَابْدُأْ بِاسْمِ مَلِكِ الرَّعْدِ، فَقَالَ لَا أَبْدُأُ إِلَّا بِاسْمِ إِلَهِي، ثُمَّ أَغْطِشَ عَلٰی حَاجِتِكَ، فَشَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ، فَأَعْطَاهُ مُلْكَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَتَابَعَهُ التَّاسُ عَلٰی ذَلِكَ، فَسُمِّيَ تَبَعًا.

وَسَأَلَهُ مَا بِالْمَاعِزِ مَرْفُوعَةُ الدَّنْبِ، بِادِيَّةُ الْحَيَاةِ وَالْعُورَةِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّ الْمَاعِزَ عَصَتْ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا أَذْخَلَهَا السَّفِينَةَ، فَدَفَعَهَا، فَكَسَرَ ذَبَّهَا، وَ

مرد در باره صدای کبوتر را عیبه^(۱) سوال کرد؟ حضرت فرمود: آنان را که اهل آلات موسیقی و کنیز کان آوازه خوان و قرهنه و عود هستند ، لعن و نفرین می کند .

مرکز تحقیقات کتابخانه ملی اسلامی

در باره کنیه بُراق سوال کرد ، حضرت فرمود: کنیه اش ابو هلال است ، مرد پرسید: چرا تبع پادشاه تبع نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا او جوانی بود نویسنده و برای پادشاه قبل از خود نویسنده‌گی می کرد و نوشتن را با جمله « بِاسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ صَيْحًا وَرِيحًا » (به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید) آغاز می کرد . پادشاه به او گفت: بنویس « به نام پادشاه رعد » ، او گفت: خیر ، نوشتن را فقط با نام معبد خودم آغاز می کنم ، سپس خواسته تو را در نظر می گیرم ، لذا خداوند این ویژگی او را شکر نمود و پادشاهی آن پادشاه را به او اعطاء کرد و مردم در این مورد تابع او شدند و لذا تبع نامیده شد .

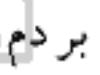
آن مرد سوال کرد: چرا دم بزر به بالا است و عورتش نمایان است؟ حضرت فرمود: زیرا آنهنگام که نوح علیه السلام آن را به کشتی وارد کرد ، از نوح علیه السلام

۱- نوعی کبوتر که بانگ بر می آورد .

الْتَّعْجِهُ مَسْتُورَهُ الْحَيَاةِ وَالْمُورَةِ، لِأَنَّ التَّعْجِهَ بَادَرَتْ بِالدُّخُولِ إِلَى السَّفِينَهِ، فَمَسَحَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى حَيَاهَا وَذَنَبَهَا فَاسْتَشَرَتْ بِالْأَلْيَهِ.

وَسَأَلَهُ عَنْ كَلَامِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، فَقَالَ: كَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّهِ بِالْعَرَبِيهِ، وَسَأَلَهُ عَنْ كَلَامِ أَهْلِ النَّارِ، فَقَالَ: بِالْمَجْوِسِيهِ، وَسَأَلَهُ عَنِ النَّوْمِ عَلَى كَمْ وَجْهٍ هُوَ؟ فَقَالَ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: النَّوْمُ عَلَى أَرْبَعَهُ أَصْنَافٍ، الْأَنْبِياءُ تَنَامُ عَلَى أَفْقَيْهَا مُسْتَلْقِيهِ وَأَغْيِيَهَا لَا تَنَامُ مُتَوَقَّعَهُ لَوْحِي رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ، وَالْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى تَمِيمِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَهِ، وَالْمُلُوكُ وَأَبْناؤهُ تَنَامُ عَلَى شِمَالِهَا لِيَسْتَمِرُوا مَا يَأْكُلُونَ، وَإِبْلِيسُ وَإِخْوَانُهُ وَكُلُّ مَجْنُونٍ وَدُوَاعَاهُ يَنَامُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ مُتَبَطِّحِينَ.

ثُمَّ جَلَسَ وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ يَوْمِ

سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دمش شکست، و گوسفند عورتش پوشیده است زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح  بر دم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.

مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ كَوْنِيْزِرْ جَرْجَسْدَهِ

آن مرد از زبان بهشتیان سؤال کرد ، حضرت فرمود : زیانشان عربی است ، از زبان اهل جهنم سؤال کرد : حضرت فرمود : مجوسي ^(۱) . و نیز سؤال کرد : نحوه خوابیدن بر چند وجه است ؟ حضرت فرمود : چهار نوع ، انبیاء طاق باز می خوابند و چشمانشان نمی خوابند و در انتظار وحی پروردگارشان می باشد ، مؤمن بر طرف راست رو به قبله می خوابند . پادشاهان و فرزندانشان بسمت چپ می خوابند تا آنچه می خورند بر ایشان گوارا باشد و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و مريضى دمر می خوابند .

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت : يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ در باره

۱- از آیه مبارکه « مَا شَكَّمْتُمْ فِي سَفَرٍ » قالوا: لَمْ تَكُنْ نَّكَّ مِنَ الْمُضْلَّينَ » فهمیده میشود زیانشان عربی است، و همچنین از آیه شریقه « يَوْمَ يُشَحَّبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مِنْ سَفَرٍ » .

الْأَرْبَاعَاءِ وَ تَطَهِّرُنَا مِنْهُ وَ يُقْلِبُهُ وَأَيُّ أَرْبَاعَاءِ هُوَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آخِرُ أَرْبَاعَاءِ فِي السُّبُورِ، وَ هُوَ الْمُحَاقُّ وَ فِيهِ قَتْلُ قَابِيلٍ هَابِيلَ أَخَاهُ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ الْقَيْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الثَّارِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ وَضَعُوفَةُ فِي الْمَتْجِنِيقِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ غَرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَرِيَّةً لُوطِ عَالَيْهَا سَافِلَاهَا، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ الرَّيْحَ عَلَى قَوْمٍ عَادِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ أَضْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ سَلْطَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَى نَمْرُودَ الْبَقَةَ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ طَلَبَ فِرْعَوْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُقْتَلَهُ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ خَرَ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ أَمْرَ فِرْعَوْنَ بِذَبْحِ الْغَلْمَانِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ خَرَبَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، وَ يَوْمُ الْأَرْبَاعَاءِ أُخْرِقَ مَسْجِدُ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاؤَدَ بِإِصْطَهْرَ مِنْ كُورَةِ

چهارشنبه و شوم دانستن آن و اینکه آن کدام چهارشنبه است نظر شما چیست؟
 حضرت فرمود: آن، آخرین چهارشنبه هر ماه است که محاقد می باشد ، در آن روز بود که قابیل برادرش هابیل را کشت ، در چهارشنبه ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد ، و در چهارشنبه او را در متجلیق شهادند و در چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد ^(۱) . در چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو نمود . در چهارشنبه خداوند طوفان بر قوم عاد فرستاد ، در چهارشنبه باع (عده‌ای از ناسیسان که قصه‌اش در سوره قلم آمده است) تباہ شد ، در چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط نمود . در چهارشنبه فرعون قصد جان موسی علیه السلام کرد ، در چهارشنبه سقف بر سر کفار قومی از اقوام گذشته فرو آمد . در چهارشنبه فرعون دستور ذبح پسران را صادر کرد . در چهارشنبه بیت المَقْدِس خراب شد ، در چهارشنبه مسجد سلیمان بن داؤد در اصطخر فارس سورانده شد ، در

۱- پس این چنین روزی باید مبارک باشد نه نحس ، بنظر میرسد دشمن برای اینکه امیر المؤمنین علیه السلام را که او عیبه (خزانه) علوم دین الهی بود مردی افسانه‌ای جلوه دهد این مطالب را بهم بافته و بدان حضرت علیه السلام نسبت داده است ، نعم ذ بالله من شر الجعالین .
 (استاد غفاری)

فَارِسَ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَا، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَظْلَلَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَوَّلَ
الْعَذَابِ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ خَسَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَقَارُونَ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ابْتُلَى إِبْرَهِيمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَهَابِ أَهْلِهِ وَوُلْدِهِ وَمَا لِهِ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ اُخْرِلَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
السَّجْنَ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا دَمَرْنَا هُنَّ وَقَوْمَهُمْ
أَجْمَعِينَ»، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَخْدَنَهُمُ الصَّيْحَةُ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ عَقَرُوا النَّاقَةَ، وَيَوْمَ
الْأَرْبَعَاءِ أَفْطَرَتْ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِيلٍ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ شُجَّ الشَّبِيّْ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَسَرَتْ رُبَاعِيَّتُهُ، وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَخْدَتِ الْعَمَالَقَةُ التَّابُوتَ؛ وَ
سَأَلَهُ عَنِ الْأَيَّامِ وَمَا يَجْوُزُ فِيهَا مِنِ الْعَمَلِ، فَقَالَ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمُ
السَّبْتِ يَوْمُ مَكْرُ وَخَدِيقَةٍ، وَيَوْمُ الْأَحَدِ يَوْمُ عَرْضٍ وَبَنَاءٍ، وَيَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمُ حَرْبٍ
وَدَمٍ، وَيَوْمُ الْثَّلَاثَاءِ يَوْمُ سَفَرٍ وَظَلَبٍ، وَيَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمُ شُؤُمٍ يَتَطَهِّرُ فِيهِ الثَّالِثُ، وَيَوْمُ
الْخَمِيسِ يَوْمُ الدُّخُولِ عَلَى الْأَمْرَاءِ وَقَصَاءِ الْحَوَائِجِ، وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ بَخْطَبَةٍ وَ

چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد ، در چهارشنبه آغاز عذاب ، قوم فرعون را
فرا گرفت ، در چهارشنبه خداوند فارون را بزمین فرو برد ، در چهارشنبه ایوب
بیلهی خانواده و مال و فرزندش را از دست داد . در چهارشنبه یوسف به زندان
برده شد ، در چهارشنبه خداوند فرمود : «إِنَّا دَمَرْنَا هُنَّ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ما
آنان و قومشان را ، همگی ، نابود کردیم - نمل : ٥١) . روز چهارشنبه صحیحه
آسمانی آنان را فرا گرفت : و نیز قوم ثمود روز چهارشنبه شتر را پی کردند ، و در
روز چهارشنبه بر قوم لوط باران سنگ بارید ، و در روز چهارشنبه بود که سر و
دندان پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شکست ، و در روز چهارشنبه عمالقه
تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند . و نیز در باره ایام و کارهایی که در آنها میتوان
انجام داد ، سؤال نمود . حضرت فرمود : روز شنبه ، روز مکر و خدude است و
روز یکشنبه روز کاشتن و ساختن است ، و روز دوشنبه روز جنگ و خونریزی
است ، روز سهشنبه روز مسافرت و طلب است ، روز چهارشنبه روز تطییر و
بدیمنی است که مردم آن را شوم می دانند ، روز پنجمشنبه روز وارد شدن بر امراء

نیکاح.

و برآوردن حوا نج است و روز جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مترجم گوید: « قسمت آخر این خبر که در مورد روز چهارشنبه است در کتاب خصال ص ۳۸۸ نیز ذکر شده است در آن کتاب ، در حاشیه از علامه مجلسی چنین نقل شده است :

صیحه مربوط به قوم صالح است و لذا با پی کردن شتر در روز چهارشنبه منافات دارد ، زیرا بین این دو واقعه سه روز فاصله بود ، و نیز شکستن سر پیامبر ﷺ در جنگ أحد اتفاق افتاد و مشهور بین مفسرین و مؤرخین این است که این واقعه در روز شنبه بود ، و اینها دلیل ضعف این روایت می باشد (تا اینجا کلام مرحوم مجلسی تمام شد).

(ادامه کلام مترجم) و نیز باید توجه داشت که این خبر دارای مطالبی است که بسیار مشکل می توان آن را به امام معصوم و حجت بالغه حق نسبت داد و از علائمی که در سند و متن ذکر شده چنان پیدا شده است که خبر یا سراسر جعل است یا در آن دس شده و مطالبی افزوده گشته است ، مثلا همانطور که در پاورقی ابتدای خبر ذکر شد ، در هیچ سندی از ائمه اطهار دیده نمی شود که وقتی از پدرشان حدیثی نقل کنند به لفظ « حدثنا » گویند ، زیرا این لفظ در مواردی به کار می رود که مجلس درس و بحثی موجود باشد و در آن مجلس ستاد برای شاگردان حدیثی را نقل کند ، که در چنین حالتی شاگرد می گوید : حدثنا و نیز احمد بن عامر که این احادیث را از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند طبق نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ، ساکن سامراء بوده است ، و حاشی از پرسش عبدالله روایت می کند که وی مؤذن حضرت هادی و عسکری علیهم السلام بوده است و حضرت رضا علیه السلام هم نه به بغداد رفته اند و نه بسامراء ، فقط در سفر به طوس از عراق گذشته اند ، حال این سوال پیش می آید که این احمد بن عامر ، حضرت رضا علیه السلام را در کجا زیارت کرده ، و چگونه کتابی را روایت

می‌کند که مدعی است تمام احادیث آنرا از حضرت رضا شنیده است.

در مورد متن حدیث هم باید گفت: برخی از این مطالب، زشت و منکر است مانند اینکه: اوّل کسی که ماتحت داد که بود؟! و چرا فلان جای بز پیداست، و بسیار از ساحت مقدس حضرت امیر علیه السلام به دور است که در زمان خلافت با آنهمه مشاغل و آن همه دشمن، در مسجد کوفه بنشیند و به این سوالات هجو و باوه پاسخ دهد، و بنظر می‌رسد راوی خبر تنها نظر به بی اعتبار نمودن حضرت رضا علیه السلام نداشته است، بلکه از ترتیب سند پیداست که قصدش این بوده که همه ائمه را اهل این لاطائلات و بیان آنها در مجلس درس، معرفی نماید. و ظاهراً همین نسخه احمد بن عامر باعث شده است که ابوحاتم بن حبان در باره حضرت رضا علیه السلام بگوید: «يروي عن أبيه العجائب كأنه كان يهم و يخطئ» (از پدرانش مطالب عجیبی نقل می‌کند، گویا اهل وهم و خطأ و نسيان بوده است) و بعد چند مثالی نیز برای آن می‌آورد، و حافظ ابوالفضل مقدسی نیز احادیث آن حضرت را جعلی دانسته لکن ابن السمعانی گوید: «والخلل في رواياته عن روايته، فإنه ما روي عنه إلا متروك، والمشهور من روایته ، الصحيحة ، فراويها مطعون فيه و كان الرضا من أهل العلم والفضل مشرف النسب» (خلل در روایات او از ناحیه روایات او است، زیراً افراد متروکاً الحدیث از او حدیث نقل کردند، و روایت مشهور او همان صحیفه است که راوی آن مورد طعن واقع شده و ضعیف است و إلا خود (حضرت) رضا از اهل علم و فضل بوده، و نسبی شریف داشته است) ولذا آنچه در این کتاب از آد صحیفه (یعنی نسخه احمد بن عامر) آمده باشد باید کاملاً در آن دقت شود که آیا واقعاً حدیث امام معصوم است یا کذب و افتراء بر آن حضرت، و نیز از جمله مطالب ناصواب این خبر می‌توان به این نکته اشاره کرد که در متن خبر، او لیز شاعری که در روی زمین شعر گفته، آدم ابوالبشر ذکر می‌شود و شعرش را به

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمْيَرِيُّ، عَنْ إِنْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يَقُولُ: يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمُ نَخْسِ مُسْتَمِرٍّ مِنْ احْتَجَمَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ أَنْ تَخْضُرَ مَحَاجِمُهُ، وَ مَنْ تَشَوَّرَ فِيهِ خَيْفٌ عَلَيْهِ الْبَرْصُ.

۲۵

* (بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ)*

* (فِي زَيْدِ بْنِ عَلَيٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ)*

۱- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمَكْتَبِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلَى عَنْ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ التَّخْوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُونِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

عربی می آورد ، ولی در سؤالی که از عدد و نام انبیاء عرب می شود حضرت آدم را عرب نمی داند و فی الجمله آنچه ذکر شد از باب نمونه بود . و نقل شیخ صدق - رضوان الله علیه - هم نمی تواند مُضْحَح غلط باشد ، و شاید چون خبر دارای مطالب صحیحی هم بوده ، از این رو ، آنرا روایت کرده است . و راوی خبر یعنی احمد بن عامر را مؤذن امام هادی و عسکری دانسته اند ، اگر این مطلب صحیح باشد ، با توجه به اینکه امام هادی و عسکری طبقاً در سامراء تحقیق نظر بوده اند و مؤذنین را دولت تعیین می کرد : علی القاعده این احمد بن عامر باید مأمور دستگاه حکومت و عامت مذهب بوده باشد . (استفاده از استاد غفاری) .

۲- احمد بن عامر طائی گوید : از حضرت رضا پیری شنیدم که حضرت می فرمود : روز چهارشنبه روز نحوست و بد یعنی دائمنی است ، هر کس در آن روز حجاجت کند خوف آن میرود که محل حجاجت کبود شود ، و هر کس در آن روز نوره بکشد خوف آن می رود که به بیماری پیسی دچار گردد .

باب ۲۵

﴿ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره زید بن علی ﴾

۱- ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می کند : زمانیکه زید بن موسی بن

لَمَا حُمِّلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْمَأْمُونِ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ بِالْبَصَرَةَ وَأَخْرَقَ دُورَوْلَدَ الْعَبَاسَ، وَهَبَّ الْمَأْمُونُ جُرْمَةً لِأَخِيهِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: يَا أَبا الْحَسَنِ لَئِنْ خَرَجَ أَخُوكَ وَفَعَلَ مَا فَعَلَ، لَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ عَلَيٰ فَقُتِلَ، وَلَوْلَا مَكَانَكَ مِنِّي لَقُتْلَتُهُ، فَلَيْسَ مَا أَتَاهُ بِضَغْيَرٍ!!، فَقَالَ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْسِنْ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلَيٰ، فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ، غَضِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَجَاهَهُ أَعْدَاءُهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يَقُولُ: رَحِيمَ اللَّهُ عَمَّيْ زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرَّضا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَفَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ، وَلَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَمَّ إِنْ رَضِيَتْ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولُ الْمَضْلُوبُ بِالْكُنَاسَةِ فَشَانَكَ، فَلَمَّا وَلَى، قَالَ جَعْفَرُ بْنُ

جعفر را که در بصره خروج کرد ، و خانه های بنی العباس را آتش زده بود ، نزد مأمون برداشتند ، مأمون جرم او را به احترام برادرش علیّ بن موسی الرضا علیهم السلام بخشید و خطاب به حضرت رضا علیهم السلام گفت : اگر برادرت قیام کرده و چنین و چنان کرده ، در گذشته نیز زید بن علی قیام کرد و کشته شد ، و اگر در رابطه با من مقام و موقعیت فعلی را نداشتبه ، او را می کشتم ، زیرا کارهای او کوچک نبوده است ، حضرت رضا علیهم السلام فرمود : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَادْرَمْ زَيْدَ رَا بَا زَيْدَ بْنَ عَلَيٰ مَقَايِسَهْ نَكَنْ ، زیرا او از علمای آل محمد بود ، بخاطر خداوند عز و جل غضب نمود ، و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد ، پدرم موسی بن جعفر علیهم السلام برايم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام چنین شنید : خداوند عمومیم زید را رحمت کند ، زیرا او مردم را به رضا (شخص پسندیده) از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد ، به آنچه مردم را بدان دعوت می کرد ، وفا می نمود ^(۱) . و با من درباره قیامش مشورت نمود و من به او گفتم : عمو جان ! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محله کناسه ^(۲) جسدت

۱ - یعنی مردم را فرا می خواند به امامی از آل محمد که مرضی باشد و پسندیده (و نیز علوی النسب) ولی مردم را به سری خود نمی خواند . ۲ - محله ای بوده است در کوفه .

محمد: وَقُلْ لِمَنْ سَمِعَ وَاعْيَتْهُ قُلْمُ بُجْبَهُ.
فَقَالَ الْمُأْمُونُ: يَا أَبا الْحَسَنِ أَلَيْسَ قَدْ جَاءَ فِيمَنْ ادْعَى الْإِمَامَةَ بِغَيْرِ حَقِّهَا
 مَا جَاءَ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلَيْهِ لَمْ يَدْعُ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، وَ
 إِنَّهُ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّهُ قَالَ: أَذْعُوكُمْ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَإِنَّمَا جَاءَ مَا جَاءَ فِيمَنْ يَدْعُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ
 يَدْعُوهُ إِلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَيَضْلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَكَانَ زَيْدٌ وَاللَّهُ مِمَّنْ خُوَطَبَ
 بِهِذِهِ الْآيَةِ: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ أَجْبَنُكُمْ».

قَالَ حَمَدُّ بْنُ عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَنِ مُصَفِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:-
 لِزَيْدِ بْنِ عَلَيْهِ فَضَائِلَ كَثِيرَةٌ عَنْ غَيْرِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرْتُ إِبْرَادَ بَعْضِهَا عَلَى
 أَثْرِ هَذَا الْحَدِيثِ لِيَعْلَمَ مَنْ يَنْتَظِرُ فِي كِتَابِنَا هَذَا، اعْتِقَادُ الْإِمَامَيَّةِ فِيهِ:

را بردار آویزان کنند ، این کار را انجام بده . و بعد از رفتن زید ، حضرت صادق
علیهم السلام فرمود : وای بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند .

مأمون گفت : يَا أبا الْحَسَنِ ! أَيَا رَوْاْيَاتِي در مذمت افرادی که به ناحق ادعای
 امامت می کنند ، وارد نشده است ؟ حضرت فرمود : زید ادعای ناحق نمی کرد
 او متنقی تراز این بود که چنین کند ، او می گفت : شما را به شخصی مرضی و
 پسندیده از آل محمد دعوت می کنم ، آن روایاتی که وارد شده در مورد افرادی
 است که ادعا می کنند خداوند آنان را به امامت تعیین کرده است و مردم را به
 غیر دین خدا دعوت کرده و آنها را از راه خدا منحرف می سازند . قسم بخدا که
 زید از مخاطبین این آید بود : «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ أَجْبَنُكُمْ» (در
 راه خدا - آن طور که شایسته جهاد در راه خدا است - جهاد کنید او شما را
 برگزیده است - حج : ۷۸).

شیخ صدوق گوید : زید بن علی ، فضائل بسیاری دارد که از سایر ائمه نقل
 شده ، و من آنها را بعد از این حدیث ذکر می کنم تا هر کس کتاب ما را مطالعه
 می کند ، با اعتقادات امامیه در باره زید آشنا شود :

الف. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ سَنَةً أَرْبَعَ وَخَمْسِينَ وَ ثَلَاثِيَّائِةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلَوَانَ، عَنْ عُمَرَيْنِ ثَابِتٍ، عَنْ دَاوَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَبَّارِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُسَيْنُ إِذَا خَرُجْتَ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَاتَلُ لَهُ: زَيْدٌ يَتَخَطَّا هُوَ وَأَصْحَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ، عَرَّا مَحَاجِلِيْنَ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلَا حِسَابٍ.

ب. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَزْمَةِ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عِيسَى الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَرْطَاهَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكْوَانَ، عَنْ عَمْرُو بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ قَالَ: مَنْ آذَ شَعْرَةً مِنِي

الف. رسول اکرم ﷺ به امام حسین پیغمبر فرمود: ای حسین! از صلب تو مردی خارج خواهد شد به نام زید، او و اصحابش در روز قیامت با چهره‌های نورانی، از صفوف مردم عبور کرده و بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند.

ب. عمرو بن خالد گوید: زید بن علی بن الحسین در حالیکه موی خود را در دست گرفته بود گفت: پدرم علی بن حسین پیغمبر در حالیکه موی خود را در دست گرفته بود گفت: حسین بن علی پیغمبر در حالیکه موی خود را به دست گرفته بود برايم گفت: علی بن أبي طالب پیغمبر در حالیکه موی خود را در دست گرفته بود برايم گفت: که رسول خدا ﷺ در حالیکه موی خود را در دست گرفته بود گفت: هر کس یک موی از من را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس

فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعْنَةُ اللَّهِ
مِنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

ج - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَينِ الْقَاضِيُّ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَينُ بْنُ عَلِيٍّ التَّاصِرِيُّ
- قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ رُشَيدٍ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي مَعْمَرٍ سَعِيدِ بْنِ
خَيْشَمِ، عَنْ أَخِيهِ مَعْمَرٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَجَاءَ رَبِيعَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَخَذَ بِعِصَادِي
الْبَابِ، قَالَ لَهُ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا عَمَ أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ
تَكُونَ الْمَضْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ، فَقَالَتْ أُمُّ رَبِيعٍ: وَاللَّهِ لَا يَخْمِلُكَ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ تَغِيرُ
الْحَسِدِ لِابْنِي، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا لَيْتَهُ حَسَداً - ثَلَاثاً - حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِي
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: يَخْرُجُ مِنْ وُلْدِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: رَبِيعٌ، يُقْتَلُ بِالْكُوفَةِ وَ
يُضْلَبُ بِالْكُنَاسَةِ، يُخْرُجُ مِنْ قَبْرِهِ حِينَ يُشَرُّ تُفْتَحُ لِرُوحِهِ أَبْوَابُ السَّمَاوَاتِ، يَتَهَجَّ

مرا آزار دهد خدای عز و جل را آزار داده است و هر کس خدا را بیازارد خداوند
اور ا را باندازه تمام آسمان و زمین لعنت می کند.

ج - عمر گوید : روزی نزد امام صادق علیه السلام در مسجد نشسته بودم که زید
ابن علی وارد شد و چار چوب در را گرفت ، حضرت به او فرمودند : عمو جان !
ترا به خدا می سپارم (در حالیکه) در کناسه بدار آویخته خواهی شد . مادر زید
گفت : قسم بخدا این حرف را از روی حسادت پرسم میزند ! حضرت فرمود : ای
کاش از روی حسادت بود ، و این گفته را سه بار تکرار فرمود و سپس ادامه داد :
پدرم نقل فرمود که جدم چنین فرموده است : از فرزندانش مردی به نام زید
خروج خواهد کرد که در کوفه کشته می شود و در کناسه به دار آویخته میگردد ،
در قیامت که همه سر از گور بر می آورند ، از قبرش بیرون می آید در حالیکه
درهای آسمان برای روح او گشوده شده است ، و اهل آسمان و زمین بخاطر او
خوشحال و مسرورند و روحش درون پرندهای سبز قرار داده می شود و در هر

يَهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يُجْعَلُ رُوحُهُ فِي حَوْضَةِ طَيْرٍ أَخْضَرٍ، يَسْرُحُ فِي الْجَنَّةِ
حَيْثُ يَشَاءُ.

د - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ: قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنَ
يَحْيَىٰ قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَشْعَثُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبَّانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي شُعَيْبُ بْنُ عَمْرُو، عَنْ
أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ
عِنْهُ زَيْدٌ أَخْوَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مَعْرُوفٌ بْنُ خَرْبُوذِ الْمَكَّيِّ، قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَعْرُوفُ أَنْتِ شَذِينِي مِنْ طَرَائِفِ مَا عِنْدَكَ، فَأَنْشَدَهُ:

لَعْمَرُكَ مَا إِنْ أَبُو مَالِكٍ بُوَانٍ وَ لَا ضَعَيْفٌ قُوَاهُ
وَ لَا بِالْلَّذِي لَدُّهُ قَوْلَهُ يُعَادِي الْحَكِيمَ إِذَا مَا نَهَاهُ
وَ لَكِنَّهُ سَيِّدُ بَارِعٍ كَرِيمُ الظَّبَايْعِ حَلْوُ نُشَاهُ
إِذَا سُدْتَهُ سُدْتَ مِظْوَاعَهُ وَ مَهْمَماً وَ كُلْتَ إِلَيْهِ كَفَاهُ

قَالَ: فَوَضَعَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى كِتْفِي زَيْدٍ، وَ قَالَ: هَذِهِ

جای بهشت که بخواهد حرکت می کند

د - جابر بن یزید جعفی گوید: به خدمت حضرت باقر علیهم السلام رفتم که برادر
آن حضرت - زید - نیز حضور داشت ، سپس معروف بن خربود وارد شد ،
حضرت به او فرمودند: ای معروف! از اشعار نفری که بلد هستی برایم بخوان:
سپس او (نیز اشعار زیر را) انشاد کرد (که ترجمه آن چنین است:)

۱- قسم بجان خودت ابو مالک ضعیف نیست ۲- و در سخن گفتن لجوج و
معاند نیست که هرگاه شخص حکیمی او را نهی کند ، با او بدشمنی بپردازد .

۳- بلکه آقایی است که بر اقران خود برتری دارد و دارای خوی و
خصلت هایی پسندیده است و دیگران او را به نیکی یاد کنند .

۴- اگر بر او سیاست یابی او را در نهایت اطاعت و فرمانبرداری خواهی یافت
و آنچه بر عهده او گذاری ، به خوبی از عهده اش بر خواهد آمد .

راوی گوید: در این موقع حضرت باقر علیهم السلام دست خود را بر دو کتف زید

صفتك يا أبا الحسين.

هـ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍ السَّكْرِيُّ
فَالَّذِي حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا الْجَوْهْرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
عُمَرَ وَبْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَيَّاْبَةَ قَالَ: خَرَجْنَا وَنَحْنُ سَبْعَةٌ نَفَرْ فَأَتَيْنَا
الْمَدِيْنَةَ فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا: أَعْنَدْكُمْ خَبْرُ
عَمَّيِ زَيْدِ؟ فَقُلْنَا: قَدْ خَرَجَ - أَوْ هُوَ خَارِجٌ - قَالَ: فَإِنْ أَنَا مِنْ خَبْرِ فَأَخْبِرُونِي،
فَمَكَثْنَا أَيَّاماً، فَأَتَى رَسُولُ بَشَّامَ الصَّيْرِفِيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلَيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَرَجَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ عُرْةَ صَفَرَ، فَمَكَثَ الْأَرْبَعَاءَ وَالْخَمِيسَ وَفُتِلَّ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَفُتِلَّ مَعَهُ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَدَخَلْنَا عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَفَعْنَا إِلَيْهِ
الْكِتَابَةَ، فَقَرَأَهُ وَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَحْتِسَبُ
عَمَّيِّ، إِنَّهُ كَانَ يَعْمَلُ الْغُمْ، إِنَّ عَمَّيِّ كَانَ رَجُلًا لِدُنْيَا وَآخِرَتِنَا، مَضِيَّ وَاللَّهِ عَمَّيِّ

گذارده فرمودند: این، وصف تو است ای آبا الحسين!

هـ - عبد الله بن سيابه گوید: ما هفت نفر بودیم که به مدینه و به خدمت
حضرت صادق علیه السلام رسیدیم، حضرت فرمودند: آیا از عمومیم زید خبری دارید؟
گفتیم: او خروج (قیام) کرده است، حضرت فرمودند: اگر خبری بدست
آوردید مرا نیز مطلع کنید. چند روزی بود که در مدینه بودیم که پیکی از طرف
بسام صیرفی نزد ما آمد و نامه‌ای با خود آورد، در آن نامه چنین آمده بود: «زید
بن علی علیه السلام در روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و روز چهارشنبه و
پنجشنبه نیز بهمان حال بود و روز جمعه کشته شد و فلانی و فلانی نیز به همراه
وی کشته شدند». ما بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و نامه را به
حضرتش تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمود: «إنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، اجر خود را در این مصیبت از خدا طلب می‌کنم، او
واقعاً عمومی خوبی بود، عمومی مردی بود برای دنیا و آخرت ما، قسم به خدا،

شَهِيداً كَشَهِيداً اسْتُشْهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَينِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

و- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقَيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمْوُنٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: أَنْتُهُنَّ إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلَيْيَ بْنِ الْحُسَينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ صَبِيْحَةَ يَوْمِ خَرَجَ بِالْكُوفَةِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ يُعِيشُ مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ؟ فَوَاللَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بِشِيرَاً وَنَذِيرًا لَا يُعِيشُ مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَخْذَتْ بِيَدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَذْخَلَتُهُ الْجَنَّةَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَلَمَّا قُتِلَ الْكَتَرِيتُ رَاحِلَةً وَتَوَجَّهَتْ نَحْوَ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ لَا أُخْبِرُهُ بِقَتْلِ زَيْدِ بْنِ عَلَيْ فِي جُنُونِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ: مَا فَعَلَ عَمَّيْ زَيْدَ؟ فَخَفَقْتُ بِالْعَبْرَةِ، قَالَ: قَتُلُوهُ؟ قُلْتُ:

عمویم شهیدی است همچون شهداًی که در رکاب رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ حسن و حسین - صلوات الله عليهم - شهید شدند .

و- فُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ گوید: صبح همان روزی که زید بن علی در کوفه خروج کرد ، نزد او رفتم ، شنیدم که میگفت: چه کسی از بین شما مرا در جنگ با انباط شام^(۱) کمک می دهد ؟ قسم بخداوندی که محمد را به حق مبعوث نمود ، او را بشیر و نذیر قرار داد ، هر کس از شما مرا در جنگ با آنان یاری دهد ، روز قیامت دستش را گرفته و با اذن خداوند عز و جل ببهشت واردش خواهم کرد .

وقتی کشته شد ، مرکبی کرایه کرده و رهسپار مدینه شدم و در آنجا به خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدم ، با خود گفتم: نباید خبر کشته شدن زید را به حضرت بدhem ، چون ممکن است بیتابی کند ، وقتی به حضرت وارد شدم ،

۱- انباط مردمانی بودند ساکن ببابانهای بین بصره و کوفه که بپیشترشان عجم بودند و به اهل شام هم از آنجا که در نکلم بزبان عربی فصیح نبودند - و از این جهت به ←

ای وَ اللَّهِ قَاتِلُهُ، قَالَ: فَصَلَبُوهُ؟ قَلْتُ: إِي وَ اللَّهِ قَصَلَبُوهُ، قَالَ: فَأَقْبَلَ يَتَكَيِّي وَ دُمُوعَهُ تَنْهَدِرُ عَنْ جَانِبِي خَدَهُ كَانَهَا الْجُمَانُ، ثُمَّ قَالَ: يَا فُضَيْلُ شَهَدْتَ مَعَ عَمَّي زَيْدَ قِيلَ أَهْلُ الشَّامِ؟ قَلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَكُمْ قَتَلْتُ مِنْهُمْ؟ قَلْتُ: سَيِّدَهُ، قَالَ: فَلَعْلَكَ شَاكَ فِي دِمَائِهِمْ؟ قَلْتُ: لَوْ كُنْتُ شَاكًا مَا قَتَلْتُهُمْ، فَسَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: أَشْرَكْنِي اللَّهُ فِي تِلْكَ الدَّمَاءِ، مَا مَضِيَ وَ اللَّهُ زَيْدٌ عَمَّيْ وَ أَصْحَابُهُ إِلَّا شُهَدَاءَ مِثْلَ مَا مَضِيَ عَلَيْهِ عَلَيْيُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ.

أخذنا من الحديث موضع الحاجة، والله تعالى هو الموفق.

فرمود: عمومیم زید چه کرد؟ بعض، گلویم را گرفت، فرمود: او را کشتند؟ گفتم: بله، قسم به خدا که او را کشتند، فرمود: آیا جنازه اش را هم بر دار کردند؟ گفتم بله، قسم به خدا که جنازه اش را هم دار زدند، راوی گوید: حضرت به گریه افتاد و اشکهاش همچون دانه های در از دو طرف صورت بسیار کش می ریخت، سپس فرمود: فضیل! آیا در جنگ با اهل شام همراه عمومیم زید حضور داشتی؟ گفتم: بله، فرمود: چند نفر از آنان را کشته؟ عرض کردم: شش نفر، فرمود: آیا در این جنگ شک و شباهی داری؟ عرض کردم: اگر شک داشتم آنان را نمی کشتم، در این موقع شنیدم که می فرمود: خداوندا مرا نیز در ثواب این جنگ شریک گردان! قسم به خدا که عمومیم و بارانش شهید از دنیا رفته همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و بارانش.

شیخ صدقه می فرماید: از این حدیث فقط قسمی را که مورد نیاز بود فل کردم (و باقی حدیث را نقل نکردم) و خداوند تعالی توافق دهنده است.

۲۶

* (بَأْثَ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ) *

* (الثَّادِرَةُ فِي فُتُونِ شَشِي) *

۱- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي
مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَبَّاسٍ [بْنِ هَلَالِ الثَّامِنِ] - مولى الرَّضا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا -
عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ حِينَ يَشْمَعُ أَذَانَ الصُّبْحِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ بِاَقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِذْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صَلَواتِكَ وَأَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّي
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ» وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ
إِذَا سَمِعَ أَذَانَ الْمَغْرِبِ، ثُمَّ مَا تَمِّيزَ مِنْ يَوْمٍ أَوْ مِنْ لَيْلَتِهِ مَا تَأْتِيَا [ذَخَلَ الْجَنَّةَ].

باب ۲۶

﴿اَخْبَارِي نَادِرٌ﴾ از حضرت رضا - علیه السَّلَام -

﴿در موضوعات مختلف﴾

۱- عَبَّاس ، خدمتکار حضرت رضا ﷺ از آن حضرت چنین نقل کرده است : هر کس این ذکر را هنگامی که اذان صبح و مغرب را می شنود بخواند و در آن روز یا شب بمیرد ، با توبه مرده و به بهشت وارد خواهد شد و آن ذکر این است : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاَقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِذْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صَلَواتِكَ وَأَصْوَاتِ
دُعَائِكَ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ» (خدایا از تو میخواهم ، بحق آمدن روزت و رفتن شب و داخل شدن وقت

۱ - خبر نادر یا شاذ خبری است که آن را فقط یک راوی ثقه نقل کرده باشد ولی با روایتی که دیگران روایت کرده‌اند مخالفت داشته باشد و عمل به آن نیز روا نیست (تلخیص المقباس صفحات ۴۴، ۴۵).

البته گاهی نیز اصطلاح «نادر» بکار می‌برود که آن اصطلاح به معنی اخبار و روایانی است که بخاطر منحصر بفرد بودن با کم بودن تعدادشان و یا اخبار مختلف و پراکنده‌ای که برای هر یک بنته‌ای نمی‌توان برایشان بایس علی حدّه اختصاص داد . و شیخ صدق کلمه «نادر» را در کتاب «من لا يحضره الفقيه» به این معنی اخیر به کار برده است (تلخیص المقباس ۱۶۱) ولذا میتوان احتمال داد در اینجا نیز مقصودش همین باشد .

۲- حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمُجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا إِشْمَاعِيلُ بْنُ عَلَيَّ بْنِ رَزِينَ أخِي دِغْبِيلٍ بْنِ عَلَيِّ الْخُزَاعِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا دِغْبِيلُ بْنُ عَلَيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُكْرَمُ لِذَرْرَتِي مِنْ بَعْدِي، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَابِّهِمْ، وَالسَّاعِي لَهُمْ فِي أَمْوَاهِهِمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ إِلَيْهِ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ يَقْلِبُهُمْ وَلِسانِهِ.

۳- حدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي التَّصْرِيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَاشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ شُبَّاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ وَاقِعٍ امْرَأَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ عَشَرَ مَرَّاتٍ، قَالَ: عَلَيْهِ

نمایهایت، و صدای دعا کنندگان، که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و توبه ام را بپذیری، چه اینکه تو توبه پذیر و مهربانی).

۲- دعبل خزاعی گوید: حضرت رضا علیه السلام از پدر و اجدادشان از علیی علیهم السلام نقل فرموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمودند: چهار گروه در قیامت هستند که من شفیع آنان خواهم بود: (اول): کسی که بعد از من فرزندانم را اکرام و احترام نماید، (دوم): کسی که حاجت‌های آنان را برآورده سازد، (سوم): کسی که در موقع ناچاری و گرفتاری ایشان، در کمک باشان کوشاید، (چهارم): کسی که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

۳- فتح بن یزید جرجانی گوید: بامام رضا علیه السلام نامه نوشتیم و در باره حکم مردی که در یک روز از ماه رمضان با زنی - چه حلال و چه حرام - ده بار نزدیکی کنند سؤال نمودم، حضرت فرمود: ده کفاره بر او است، برای هر بار یک کفاره،

عشر کفارات، لکل مرّة کفاره، فإن أكل أو شرب فکفاره يوم واحد.

۴- حدثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بابي الحسن الجرجاني - رضي الله عنه - قال: حدثنا يوسف بن محمد بن زياد، عن أبيه، عن الحسن بن علي، عن أبيه علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه الرضا علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبي الصادق جعفرين محمد، عن أبيه محمد بن علي الباقر، عن أبي زين العابدين علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما جاءه جعفرين أبي طالب من حبشة، قام إليه واستقبله اثنين عشرة خطوة، وعانقه وقبل ما بين عينيه وبكى، و قال: قما أذري بأيهمانا أنا أشد شرورا؟ يقدومك يا جعفر ألم يفتح الله على يد أخيك خير؟! وبكى فرحا ببروته.

۵- حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن علي الوشاع، عن أبي الحسن الرضا، عن أبيه، عن أبيه، عن علي عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

واگر چیزی بخورد یا بیاشامد ، کفاره یک روز بر عهده او است .

۴ - يوسف بن محمد بن زياد از پدرش و او از امام عسکری علیه السلام و آنحضرت نیز از پدران بزرگوار خود یکی پس از دیگری نقل فرموده‌اند که حضرت علی علیه السلام فرمود : وقتی جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت ، رسول اکرم علیه السلام در مقابل او برخاست و دوازده قدم پیش رفته او را در آغوش گرفت و پیشانی وی را بوسید و گریس و فرمود : نمی‌دانم از کدامیک مسروترم ؟ از آمدن توای جعفر ؟ یا از اینکه خداوند خیر را به دست برادرت فتح نمود ؟ و از خوشحالی دیدار او گریست .

۵ - حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل فرموده‌اند که : رسول خدا علیه السلام فرمود : آن زمان

لَمَا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقَةً بِالْعَرْشِ تَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا، فَقُلْتُ لَهَا: كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ؟ قَالَتْ: ثَلَاثَةٌ فِي أَرْبَعِينَ أَبًا.

۶- حَدَّثَنَا الْمُظَفِّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُظَفِّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٰ بْنِ فَضَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ هَلَالٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ صَامَ مِنْ شَعْبَانَ يَوْمًا وَاحِدًا أَبْتَغَاهُ تَوَابَ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَجَّهَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةُ، وَمَنْ تَصَدَّقَ فِي شَعْبَانَ بِصَدَقَةٍ وَلَوْبَشِقَّ تَمَرَّةَ حَرَمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى الثَّارِ، وَمَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ شَعْبَانَ وَوَصَّلَهَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَابِعَيْنِ.

۷- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَارُ ، وَأَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَسْعَرِيِّ قَالَ:

که مرا به معراج میبردند ، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته و از خویشاوند دیگری شکایت می کند ، گفتم: چند نسل بین تو و او فاصله است ؟ گفت در جد چهلم به هم می رسم .

۶- عَبَاسُ بْنُ هَلَالٍ كَوَيْدَ: از امام رضا^{علیه السلام} چنین شنیدم: هر کس یک روز از شعبان را به خاطر خدا روزه بگیرد ، به بهشت وارد می شود ، و هر کس در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند ، خداوند او را در قیامت در گروه امت حضرت رسول^{علیه السلام} محسور می فرماید و کرامتی از جانب خدا برای او لازم و واجب میگردد ، و هر کس در ماه شعبان صدقه ای بدهد - ولو یک نیم خرما - خداوند بدنش را برآتش حرام می کند ، و هر کس سه روز از شعبان را روزه بدارد و آن را به رمضان وصل کند خداوند برای او روزه دو ماه پیاپی منظور می فرماید .

۷- زکریا بن آدم از امام رضا^{علیه السلام} نقل کرده است که: نماز چهار هزار باب

حَدَّثَنِي الْحُسَينُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آدَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ رَجْرِيَابَنْ آدَمَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الصَّلَاةُ لَهَا أَرْبَعَةُ الْأَفِيفَ بَابٌ.

- ٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْيَ بْنِ بَشَارٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَاجِ الْمُظَفَّرِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَرْوَيْنِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ سَهْلِ الْقُمَيِّ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَامِدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَضْلُوبِ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتُ أَنَّ جَدِّي صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ صَلَى عَلَى عَمِّهِ، فَلَمْ أَغْلِمْ ذَلِكَ، وَلَكِنِي لَمْ أَفْهَمْهُ مُبِينًا قَالَ: نَبِيَّنَاهُ لَكَ، إِنْ كَانَ وَجْهُ الْمَضْلُوبِ إِلَى الْقِبْلَةِ، فَقُمْ إِلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ، وَإِنْ كَانَ قَفَاهُ إِلَى الْقِبْلَةِ، فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ، فَإِنَّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قِبْلَةُ، وَإِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْسَرُ إِلَى الْقِبْلَةِ، فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ، وَإِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْمَنِ إِلَى الْقِبْلَةِ، فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ، وَكَيْفَ كَانَ مُسْتَحْرِفًا فَلَا تَرَاهُ مَنْكِبَهُ، وَلَيْكُنْ وَجْهُكَ إِلَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَلَا تَسْتَقْبِلَهُ وَلَا تَسْتَدِيرَهُ

دارد .

٨ - ابوهاشم جعفری گوید: از امام رضا (علیهم السلام) در باره نماز بکسی که به دار او بخته شده سؤال کردم ، حضرت فرمود: آیا نمی دانی که جدم (امام صادق (علیه السلام)) بر عمویش (زید) نماز خواند ؟ عرض کردم : میدانم ، اما خوب نمی فهمم . حضرت فرمود : برایت توضیح می دهم ؛ اگر صورت مصلوب (به دار او بخته) به سمت قبله بود ، در طرف شانه راستش بایست ، و اگر پشتش به قبله بود در طرف شانه چپش بایست ، زیرا بین مشرق و مغرب قبله است ، و اگر شانه چپش به سمت قبله بود در طرف شانه چپش بایست و با هر حال بهر طرف که بود از شانه هایش دور نشو و صورت باید ما بین مشرق و مغرب باشد و نه رو بسوی او کن و نه پشت به او نما (بلکه او را در طرف راست یا چپ خود فرار بده).

١٥

قال أبو هاشم: ثم قال الرضا عليه السلام: قد فهمت إن شاء الله.
قال مصطفى هذه الكتاب - رحمة الله -: هذا حديث غريب لم أجد في
شيء من الأصول والمصنفات ولا أعرفه إلا بهذا الاستناد.

٩- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُعَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الدَّلْهَاثِ - مُولَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثٌ خِصَالٌ شَهَدَهُ مِنْ رَبِّهِ، وَسُنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ، وَسُنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ، فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ: كِتْمَانُ سِرَّهُ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». وَأَقْرَبَ السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَأَةُ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمُدَارَأَةِ النَّاسِ فَقَالَ: «خُذْ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَغْرِضْ عَنِ

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرموده: إن شاء الله فهميده!

مصطفی این کتاب که لطف خداوند شامل حائل باد! گوید: این حدیث عجیبی است و آن را در هیچیک از اصول و مصنفات ندیده‌ام، و بجز با این سند، با سند دیگری این حدیث را نیافته‌ام.^(۱)

۹ - حارث بن دلهاث گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن، مؤمن نیست
 مگر اینکه سه خصلت در او باشد، سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و
 سنتی از مولایش. سنت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است، خداوند
 می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَصَى مِنْ رَسُولٍ»،
 (خداوند عالم به غیب است و هیچکس را بر غیب خود مطلع نمی‌سازد مگر
 کسیرا که بپسندد و از وی راضی باشد، که همان پیامبران هستند - سوره جن:
 ۲۶، ۲۷) و اما سنت پیامبر مدارا کردن با مردم است، خداوند پیامبر ش را به

۱- این حدیث با سندی دیگر در کافی (مجلد اول از فروع - کتاب الجنائز ص ۲۱۵) ذکر شده.

الْجَاهِلِينَ». وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلَيْهِ، فَالصَّابِرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الْضَّرَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الْضَّرَاءِ».

۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَاجِيلَوْيَه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَاسِمِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَيُوبَ الْمَدْنَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ الرَّضَا، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تَعْلَمُوا مِنَ الْفُرَابِ خَصَالًا ثَلَاثًا: اسْتَارَةً بِالسَّفَادِ، وَ بُكُورَةً فِي طَلْبِ الرِّزْقِ، وَ حَدَّرَةً.

۱۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ حَمْزَةَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَاسِرُ الْخَادِمُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنٍ، يَوْمَ يُولَدُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، فَيَرِي الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَاينُ

مدارا کردن با مردم امر می کند و می فرماید : «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين » (- از مردم بیش از توانشان توقع نداشته باش و - با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سُنهاء و نادانان درگذر و اعراض کن - اعراف : ۱۹۹) و اما سنت از مولايش صبر در سختی ها و مشکلات است ، خداوند می فرماید : «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الْضَّرَاءِ» (در سختی و مشکلات صبر می کنند - بقره: ۱۷۷)

۱۰- سلیمان بن جعفر جعفری نقل می کند : حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود ، از علی علیه السلام نقل فرموده که : پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود : سه خصلت را از کلاعغ بیاموزید : آمیزش در نهان ، صبح زود به طلب رزق رفتن و احتیاط .

۱۱- یاسر ، خادم حضرت رضا علیه السلام گوید : آن حضرت فرمود : در سه موضع ، انسان از همیشه تنها تراست (و یا ترسناکترین موقعیت‌ها برای انسان ، سه موقعیت است) : روزی که زاده می شود و از شکم مادرش خارج می گردد و

الآخرة و أهلها ، و يوم يبعث فتى أحكاماً لم يرها في دار الدنيا^(۱) ، وقد سلم الله عز و جل على يحيى عليه السلام في هذه ثلاثة المواطن و آمن روعته ، فقال : « وسلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا » وقد سلم عيسى بن مريم على نفسه في هذه الثلاثة المواطن فقال : « وسلام على يوم ولدت و يوم أموت و يوم أبعث حيا » .

۱۲ - خدثنا أبي - رضي الله عنه - قال : خدثنا أحمدر بن إدريس ، عن محمد بن أحمدر بن يحيى بن عمران الأشعري ، عن سلمة بن الخطاب ، عن أحمدر بن علي ، عن الحسين بن علي الديلمي مولى الرضا عليه السلام قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : من حج بثلاثة من المؤمنين فقد اشتري نفسه من الله عز و جل بالثمن ، ولم يسألة من أين اشترب ما له من حلال أو حرام ؟ . قال مصنف هذا الكتاب : يعني بذلك : أنه لم يسألة عما وقع في ما له من

و دنيا را می بیند ، و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را بالعيان مشاهده می کند ، و روزی که مجدداً زنده می شود و احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده بود ، و خداوند در این سه موضع بر يحيى سلام و درود فرستاده و ترس او را فرونشانده است ؛ خداوند می فرماید : « وسلام على يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حيا » (و سلام بر او آن روز که زاده شد و آن روز که می میرد و آن روز که مجدداً زنده می شود - مریم ۱۵) .

و عیسی بن مریم نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاده و گفته است : « وسلام على يوم ولد و يوم يموت و يوم أبعث حيا » (و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که مجدداً زنده می شوم - مریم ۳۳)

۱۲ - حسين بن علي دیلمی مولی (خدمتکار) امام رضا علیه السلام گوید : شنیدم که حضرت می فرمود : هر کس سه مؤمن را به حج بفرستد در واقع با آن پول خود را از خداوند خریده است و خدا از او نمی پرسد مالش را از کجا بدست آورده ، از حلال یا حرام ؟ .

۱- كذا، والصحيح: الدار الدنيا .

الشَّبَهَةِ، وَيُرْضِي عَنْهُ خُصَمَاءَ بِالْعَوْضِ.

۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ مَاجِيلَوْنِيَّهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ السَّيَارِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الدِّنَهَاثِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمْرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةَ أُخْرَى أَمْرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَلَمْ يُرْكَ لَمْ يَقْبِلْ مِنْهُ صَلَاةً؛ وَ أَمْرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرْ اللَّهَ، وَ أَمْرَ بِاتْقَاءِ اللَّهِ

شیخ صدق در توضیح این حدیث گوید: منظور این است که خداوند از او در باره اموال شبهه ناکی که در مالش هست سؤالی نمی کند، و با عوض هایی که به دشمنان و طلبکارانش می دهد، آنان را از اوراضی خواهد نمود.

مترجم گوید: این حدیث - بدون ذکر سند - در کتاب «من لا يحضره الفقيه» باب «فضائل الحجّ» نیز آمده است، و مرحوم فیض، در کتاب «وافی» این حدیث را نقل کرده، فرموده است: «شاید این مطلب مشروط به توبه و نشاختن صحابان مال باشد که در این صورت نمی تواند آن اموال را به آنان باز گرداند». لازم به تذکر است که در سند این روایت، سلمه بن الخطاب و احمد ابن علی و حسن بن علی دیلمی قرار دارند که اولی ضعیف، دومی مجھول و سومی مهملاست (و ذکری از او در کتب رجال نیست) و شخص مؤلف در کتاب «من لا يحضره الفقيه» از ائمه عليهم السلام روایت کرده است که: هر کس با مال حرام به حجّ برود، درهنگام «لَبِيْكَ گفتَن» به او خطاب می شود: «لَا لَبِيْكَ عَبْدِيْ وَلَا سَعْدِيْكَ» (رجوع شود به ترجمة کتاب «من لا يحضره الفقيه» ص ۲۱۶ ج ۲ ح ۲۰۸).

۱۳- حارث بن دلهاث از امام رضا عليهم السلام نقل نموده است که حضرت فرمودند: خداوند به سه چیز دستور داده است که همراه با سه چیز دیگرند، به نماز و زکات امر فرمود، که هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نخواهد شد، و به سپاسگزاری از خویش و والدین امر فرموده که

وَصْلَةُ الرَّحِيمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحْمَةً لَمْ يَتَّقَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۴- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - أَبِي جَعْفَرِ الْكُمْتَدِانِيِّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي - نَصْرِ الْبَرْنَاطِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقِيهِ الْحَلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ آبَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ ذَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.

۱۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ [مُحَمَّدِ بْنِ] صَالِحِ الرَّازِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ الْدِيَوَانِيِّ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدِيقٌ كُلُّ افْرَءٍ عَقْلُهُ، وَعَدُوُهُ جَهْلُهُ.

۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَخْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْغَورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الطَّائِيِّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ دَعَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى أَنْ تَضْمَنَ لِي

هر کس از پدر و مادرش تشكّر و سپاسگزاری نکند خداوند را شکر نکرده است و امر به تقوی و صلة رحم نموده است و هر کس صلة رحم نکند در واقع تفوی نداشته است.

۱۴- ابونصر بزنطی گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: از جمله علامات فقیه سه چیز است؛ حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است. سکوت، جلب محبت می‌کند و راهنمای هر خیری است.

۱۵- حمدان دیوانی گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش جهل او است.

۱۶- امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علی علیه السلام نقل فرموده‌اند که: مردی آنحضرت را بمیهمانی دعوت نمود، حضرت فرمودند: به این شرط که سه مطلب را بمن قول بدھی، مرد گفت: این سه مطلب کدامند؟

ثلاث خصال، قال: وما هي يا أمير المؤمنين؟ قال: لا تدخل علينا شيئاً من خارج، ولا تدخر علينا شيئاً في البيت، ولا تخجف بالعيال، قال: ذلك لك، فاجابة على بن أبي طالب عليه السلام.

۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَابِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَضْرٍ مَتْصُورُ بْنٍ - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْإِضْفَهَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنَ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَرْبَعَةٌ أَنَا شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أَتَوْنَا بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ، مُعِينٌ أَهْلِ بَيْتِيِّ، وَالقاضِي لَهُمْ حَوَائِجُهُمْ عِنْدَ مَا اضطُرُّوا إِلَيْهِ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ، وَالْمُدَافِع عَنْهُمْ بِيَدِهِ.

۱۸- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ

حضرت فرمودند: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل هست چیزی از من دریغ نکنی، و اهل و عیالت را بزحمت نیندازی. مرد گفت: قول من دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

۱۷- عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب از منصورین عبد الله از علی بن عبد الله از ذاود بن سلیمان روایت کرده که امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علی علیه السلام نقل فرموده‌اند که حضرت رسول علیه السلام فرمودند: چهار گروه هستند که در روز قیامت من شفیع آنان خواهیم بود اگر چه با گناه تمام اهل زمین نزد من بیایند: (اول) کمک‌دهنده به اهل بیت، (دوم) برآورنده حوايج ایشان آن زمانیکه بد و نیاز دارند، (سوم) آن که آنانرا با دل و زیانش دوست بدارد و (چهارم) نیز آن کس که بدست خویش از آنان دفاع نماید^(۱).

۱۸- حسن بن علی بن فضال گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: مدتی ماه بر

۱- لازم به تذکر است که تمام رجال سند آن مهمانند و ناشاخته جز ذاود بن سلیمان که در باره‌اش گفته شده له کتاب عن الرئاس، (كتابی دارد که فرمابشات امام رضا علیه السلام را در آن ←

عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: اخْتَبَسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مُوسَىٰ: أَنْ أَخْرُجَ عِظَامَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مِصْرَ، وَوَعْدَهُ طَلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرَجَ عِظَامَهُ، فَسَأَلَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ؟ فَقَبِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ عَجُوزًا تَعْلَمُ عِلْمَهُ، فَبَعْثَ إِلَيْهَا، فَأَتَيَ بِعَجُوزٍ مُقْعِدَةً عَمْيَاءً، فَقَالَ لَهَا: أَتَعْرِفُنَّ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرِنِي بِهِ؛ فَقَالَتْ: لَا حَتَّى تُعْطِينِي أَرْبَعَ خِصَالٍ، تَظْلِيقَ لِي رِجْلِي، وَتُعِيدَ إِلَيْيَ شَابِي، وَتَرْدَ إِلَيْ بَصَرِي، وَتَجْعَلَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ، قَالَ: فَكَبِيرٌ ذَلِكَ عَلَى مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَىٰ أَغْطِهَا مَا سَأَلَتْ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعْطِي عَلَيَّ، فَفَعَلَ، فَذَلِكَ عَلَيْهِ، فَاسْتَخَرَجَهُ مِنْ شَاطِئِ الْتَّلِّ فِي صُندُوقِ مَرْمَرٍ، فَلَمَّا أَخْرَجَهُ طَلَعَ الْقَمَرُ، فَحَمَلَهُ إِلَى الشَّامِ، فَلَذِلِكَ يَحْمِلُ أَهْلَ الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَى الشَّامِ.

بنی اسرائیل طلوع نکرد ، و خداوند عز و جل به موسی وحی فرمود که استخوانهای یوسف^{علیہ السلام} را از مصر خارج کن ، و وعده داد که هر وقت استخوانها را خارج کرد ، ماه طلوع کند ، موسی^{علیہ السلام} به جستجوی کسی پرداخت که محل استخوانها را بداند ، به او گفتند : پیرزنی اینجاست که از این مطلب اطلاع دارد ، حضرت بدنبال او فرستاد ، پیرزنی زمین گیر و نابینا را آوردند ، حضرت سؤال کرد : آیا محل قبر یوسف را میدانی ؟ گفت : بله ، حضرت فرمود : محل قبر را بگو ، زن گفت : به چهار شرط ! پایم را شفا دهی ، جوانی ام را به من بازگردانی ، بینایی ام را نیز بازگردانی و مرا در بهشت همراه خودت قرار دهی . حضرت رضا^{علیه السلام} درداده فرمود : این خواسته ها بر موسی^{علیہ السلام} گران آمد ، خداوند وحی فرمود که : ای موسی خواسته هایش را اجابت کن اینکار را بحساب من میکنم ازوی بپذیر ، موسی عمل کرد ، زن قبر را نشان داد و موسی آن را که در یک صندوق مرمر بود ، از ساحل نیل بیرون آورد و در این موقع ماه بر آنان طلوع کرد ، و سپس آنرا به شام برد و لذا اهل کتاب ، اموات

۱۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَسْمِ اللَّهِ، قَالَ: مَعْنَى قَوْلِ الْفَائِلِ: بِسْمِ اللَّهِ، أَيْ أَسْمُ عَلَى نَفْسِي بِسْمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَهِيَ الْعُبُودِيَّةُ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ مَا السَّمَةُ؟ قَالَ: الْعَلَمَةُ.

۲۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْوَهَابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أُبُو تَضَرْ مَتْضُورُونَ^۱. عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُونَ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنِ الرَّضَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ

خود را به شام می برند.

مترجم گوید: «در مورد این حدیث باید توجه داشت که حضرت موسی پیغمبر به مصر باز نگشت و در بیابان سینا از دنیا رفت و بنی اسرائیل در زمان قدرت حضرت موسی پیغمبر در بیابان سینا بودند نه در مصر، و شاید هم مراد از مصر، بیابان سینا باشد ولی یوسف پیغمبر در شهر مصر مدفون بود نه در سینا، و فقهای ما در نبش قبر و نقل جسد اشکال می کنند. و نیز بتجریبه و نیز در احادیث به ثبت رسیده که بدنهای اولیاء و صالحین در قبر سالم می ماند چه بررسد به پیامبر بزرگی چون حضرت یوسف پیغمبر و لذا بیرون آوردن استخوان معنی ندارد، و نیز متن حدیث تداعی کننده این مطلب است که حضرت یوسف پیغمبر را در تابوت دفن کرده‌اند (یعنی به روش مسیحیان)!

۱۹- عَلَيْ بْنُ حَسَنٍ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ فَضَالٍ از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام رضا پیغمبر در باره «بِسْمِ اللَّهِ» سؤال کردم، حضرت فرمودند: وقتی کسی می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ» معناش این است که داغی از نشانه‌های الهی را برخود می نهم که همان عبودیت است. راوی گوید: گفتم: سمه (نشانه) یعنی چه؟ حضرت فرمودند: یعنی علامت.

۲۰- سلیمان بن جعفر از امام رضا پیغمبر نقل کرده است که حضرت

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: فِي جَنَاحِ كُلِّ هُدُوْهِ خَلْقُهُ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ مَكْتُوبٌ بِالسُّرُّ يَانِيَّةٍ: أَلَّا مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.

۲۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عَبْدِ الْوَهَابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُونَصْرٍ مَنْصُورٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْفَهَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْإِسْكَنْدَرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَخْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْدِيِّ الرَّقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ بِكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبغَضَكَ وَكَذَّبَ بِكَ، مُحِبُّوكَ مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاوَاتِ السَّابِعَةِ وَالْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى؛ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ. هُنْ أَهْلُ الدِّينِ وَالْوَرَعِ وَالسَّمْتِ الْحَسَنِ وَالتَّوَاضُعِ لِلَّهِ عَزُّ وَجَلُّ، خَاسِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ، وَرِجْلَهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ، وَقَدْ عَرَفُوا حَقَّ وَلَا يَتَكَبَّرُونَ، وَأَسْتَهْمُمْ نَاطِقَةٌ بِفَضْلِكَ،

فرمودند: پدرم از جدم از پدرانش از حضرت علی^{علیه السلام} چنین نقل فرموده است که: بر بال هر هدھدی که خداوند خلق میکند به زبان سریانی نوشته شده است: آل محمد بهترین مخلوقاتند.

۲۱- بسنده خبر هفدهم راوی گوید: امام رضا از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین^{علیه السلام} نقل فرموده اند که حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله و آله السلام} فرمودند: ای علی! خوش بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند، و وای بحال کسیکه از تو بدش باید و تو را تکذیب کند، دوست داران تو در آسمان هفتمن و زمین هفتم در آخرین طبقه و در فاصله میان این دو نقطه، شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در مقابل خداوند عز و جل هستند، چشمهاشان خاشع و بزرگ افتاده و قلبهاشان بیاد خدا ترسان است، حق ولایت تو را شناخته اند و زیانهاشان به ذکر فضائل تو مشغول است، چشمهاشان از سر محبت بتو و امامان از نسل تو گریانست، با آنچه خداوند در

وَأَعْيُّهُمْ سَاكِنَةٌ تَحْتَنَا عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ ، يَدِيُّونَ لِلَّهِ بِمَا أَمْرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ ، وَجَاءَهُمْ بِهِ الْبُرْهَانُ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ، عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ ، مُتَوَاصِلُونَ غَيْرُ مُتَقَاطِعِينَ ، مُتَحَاوِلُونَ غَيْرُ مُتَبَاغِضِينَ ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُصَلِّي عَلَيْهِمْ ، وَ تُؤْمِنُ عَلَى دُعَائِهِمْ ، وَ تَسْتَغْفِرُ لِلْمُذَنبِ مِنْهُمْ وَ تَشْهُدُ حَضُورَهُ ، وَ تَسْتَوْجِسُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

٢٤ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حُمَّادٍ بْنُ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيُّ بِالْكُوفَةِ سَنَةً أَرْبَعَ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمَائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

كتابش به آن امر فرموده ، و به آن سنتهايی از پیامبر که دليل و برهان بر آن قائم شده ، متدين‌اند ، و به آنچه « اولوا الامر » بدان دستورشان دهد ، عامل و فرمانبردارند ، بیکدیگر پیوند دارند و از یکدیگر نبریده‌اند ، یکدیگر را دوست دارند و بعض و کينه از هم ندارند ، ملائكه تا روز قیامت بر آنان درود می‌فرستند و بر دعای آنان آمين می‌گويند و برای گناهکار از ايشان استغفار می‌کنند و به جنازه او حاضر می‌شوند (و یا در حال مرگ به بالينش می‌آيند) و در فقدان او احساس تنهائي می‌کنند .

٢٥ - عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ . از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوار خود از امير المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول علیه السلام فرمودند : خداوند خلقی برتر از من و گرامی تر از من - نزد خود - خلق نفرموده است ،

ما خلق الله خلقاً أفضلاً مِنْيَ وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْيَ، قَالَ عَلَيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّ جَبَرِيلٍ؟ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ: يَا عَلَيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضْلُّ أُنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقْرَبِينَ، وَفَضْلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَفَضْلُّ بَعْدِي لَكَ يَا عَلَيُّ وَلِلأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخَدَامُنَا وَخُدَامُ مُحِبِّينَا يَا عَلَيُّ ، الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوْلَاتِنَا يَا عَلَيُّ ، لَوْلَا نَعْنَعُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا الْحَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا الثَّارَ، وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ، فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟! وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ، لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْوَاحُنَا، فَأَنْظَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَمْجِيدهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ، فَلَمَا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمْتُ أَمْرَنَا،

حضرت علی^{علیه السلام} فرمودند: من عرض کرد: شما برتر هستید یا جبرئیل؟
 حضرت فرمودند: ای علی! خداوند - تبارک و تعالی - پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلين برتری داده است، و فضیلت، بعد از من برای تو و امامان بعد از تو می باشد، و ملائکه کمک کار ما و دوستان ما هستند. ای علی! همان ملائکه‌ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا بتسبیح او نیز مشغولند و برای کسانی که به ولایت ما - ای علی - ایمان آورده‌اند استغفار می کنند^(۱). اگر ما نبودیم خداوند، نه آدم^{علیه السلام} و نه حواء را و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه از ملائکه افضل نباشیم؟ و حال آنکه ما پیش از آنان پروردگارمان را شناختیم و او را تسبیح و تقدیس نموده و به یگانگی او شهادت دادیم، زیرا اولین چیزی که خداوند خلق کرد ارواح ما بود که آنها را بتوحید و تمجید خویش به نطق آورد و پس از آن ملائکه را خلق فرمود که وقتی ارواح ما را بصورت یک نور واحد دیدند، این مسأله را بسیار بزرگ و عظیم یافتند و ما

۱- اشاره است به آیه ۷ از سوره مبارکه «مؤمن».

فَسَبَّحُنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُتَّرَّزٌ عَنْ صِفَاتِنَا، فَسَبَّحَتِ
الْمَلَائِكَةُ بِتَشْبِيْحِنَا وَ تَرْهِيْثِنَا عَنْ صِفَاتِنَا، فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَانِنَا، هَلَّلَنَا لِتَعْلَمَ
الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبْدٌ وَ لَسْنًا بِالْهَيْةِ يَجْبُ أَنْ نُعْبَدْ مَعْنَى أَوْ دُوْنَهُ،
قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا شَاهَدُوا كَبَرَ مَحَلَّنَا كَبَرَنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ
مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمُ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْفُوْقَةِ،
قُلْنَا: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ،
فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاغُةِ، قُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ،
لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَعْلَمُ لِلَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى يَعْمِلِهِ، قَالَتِ
الْمَلَائِكَةُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

فِيمَا اهْتَدُوا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَسْبِيْحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ

برای اینکه ملائکه بفهمند که ما مخلوق هستیم و خداوند متره و برتر از صفات
ماست، او را تسبیح گفتیم و ملائکه نیز به پیروی از تسبیح ما، تسبیح گفته و او
را از صفات ما متره دانستند، وقتی عظمت شان ما را دیدند به وحدانیت خدا
شهادت دادیم تا ملائکه بدانند معبدی نیست جز الله و بدانند که ما (فقط)
بندگان خدا هستیم و خدا نیستیم و باید بتنها بی و یا به مراد خداوند پرستش
شویم و گفتند: « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »، وقتی بزرگی مقام ماراد بداند، تکبیر گفتیم تا
ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که بزرگی مقام از طریقی غیر از او
بدست آید، وقتیکه عزت و قدرتی که خداوند بما داده بود دیدند، گفتیم:
« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » (هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر اینکه از جانب خداست)
تا ملائکه بدانند آنچه که ما قدرت و توان داریم از خداست، وقتی نعمتی را
که خدا بما داده و بر ما واجب کرده - یعنی وجوب اطاعت از ما - را دیدند،
گفتیم: « الْحَمْدُ لِلَّهِ » تا ملائکه حمد و ستایش را که در واقع، در مقابل نعم الهی،
حق خداوند است برگردان ما دریابند، و ملائکه نیز گفتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ.
پس در واقع بوسیله ما بود که به توحید و تسبیح و تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و

تَمْجِيدِهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمْرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيْمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا، وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبُودِيَّهُ، وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً، لِكَوْنِنَا فِي صُلْبِهِ، فَكَيْفَ لَا تَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، وَ إِنَّهُ لَمَا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدْنَى جَبَرِيلَ مَثْنَى مَثْنَى، وَ أَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى، ثُمَّ قَالَ لِي: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَبَرِيلُ أَتَقَدَّمْ عَلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَصَلَّى أَنْبِيَاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَ فَضَالَكَ لَخَاصَّةً، قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَ لَا فَخْرٌ، فَلَمَّا اتَّهَيْتُ إِلَى حُجُبٍ - النُّورَ قَالَ لِي جَبَرِيلُ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفْ عَنِّي، فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَبَرِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُقْارِفُنِي؟! قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اتِّهَاءَ حَدَّيِ الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ

تحمید و تمجید الهی هدایت شدند ، سپس ، بعد از آن ، خداوند - تبارک و تعالی - آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار داد و ملائکه را دستور فرمود تا برای تعظیم و احترام ما به آدم سجده کنند ، و سجده آنان در واقع عبادت خداوند بود ، و از طرفی بخاطر وجود ما در صلب آدم ، اکرام و احترام و اطاعت از او بود ، حال چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم حال آنکه همه آنان به آدم سجده کردند ؟

و آن زمان که بمعراج برده شدم ، جبریل اذان و اقامه گفت - و هر بند را دوبار تکرار می کرد - سپس به من گفت : جلو بایست ای محمد ! گفتم : ای جبریل ! آیا از تو جلوتر بایستم ؟ گفت : بله ! زیرا خداوند - تبارک و تعالی - انبیاءش را بر تمام ملائکه اش برتری داده و خصوصاً تو را به تنها بی برتری داده است ، من نیز جلو ایستادم و آنان بمن اقتدا کردند ، با این حال فخر و تکبر ندارم ، و آنگاه که به حجب نور رسیدم ، جبریل بمن گفت : جلوتر برو و خود عقب ایستاد ، به او گفتم : آیا در چنین موضع و موقعی مرا رها می کنی ؟ جبریل گفت : آخرین مرزی که خداوند - عز و جل - برای من قرار داده اینجاست ، اگر از آن عبور کنم ، بالهایم بخاطر تعدی از حد و مرزهای

عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنْ تَجَاوَزْتُهُ اخْتَرَقْتُ أَجْنِحَتِي بِشَعْدَى حُدُودَ رَبِّي
جَلَّ جَلَالَهُ، فَرَخَ فِي النُّورِ زَحَّةً حَتَّى انتَهَيْتُ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عُلُوٍّ
مَكَانَةً فَتُوَدِّيَتْ، فَقُلْتُ: لَبِيكَ رَبِّي وَسَعْدِيَكَ، تَبَارَكْتُ وَتَعَالَيْتُ، فَتُوَدِّيَتْ: يَا مُحَمَّدُ
أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، فَإِيَّاهُ فَاغْبُدْ، وَعَلَيَّ فَتَوَكُّلْ، فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي، وَ
رَسُولِي إِلَى خَلْقِي، وَحُجَّتِي عَلَى بَرِّئَتِي، لَكَ وَلِمَنْ تَبَعَكَ خَلَقْتُ جَهَنَّمْ، وَلِمَنْ
خَالَقَكَ خَلَقْتُ نَارِي، وَلَا أوصِيَائِكَ أَوْجَبْتُ كَرَامَتِي، وَلِشَيْعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِي.

فَقُلْتُ: يَا رَبَّ وَمَنْ أَوْصِيَائِي؟ فَتُوَدِّيَتْ: يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَاؤَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى
سَاقِ عَرْشِي - فَنَظَرْتُ وَأَنَا يَبْيَنَ يَدِي رَبِّي جَلَّ جَلَالَهُ - إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَرَأَيْتُ
اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا، فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَائِي، أَوْلُهُمْ
عَلَيْيِّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي، فَقُلْتُ: يَا رَبَّ هُوَلَاءِ أَوْصِيَائِي بَعْدِي؟

پروردگارم آتش خواهد گرفت ، در این موقع ، نور مرا به جلو پرتاب کرد تا
بحدی از علو مقام که خدا خواست رسیدم ، ندایی آمد و مرا خواندند ، نداء را
پاسخ گفتم و عرض کردم : بله ای پروردگارم ! بلند مرتبه و والا مقام هستی !
دوباره نداء آمد : ای محمد ! تو بند من و من رب تو هستم ، پس مرا بپرس ، و
بر من توکل کن ، تو نور من در بین بندگانم و فرستاده من بسوی خلقم و حجت
من بر مخلوقاتم هستی ، برای تو و پیروانت بهشت را خلق کرده ام ، و برای
مخالفین آتشم را خلق کرده ام ، و برای اوصیایت کرامت و احترام را واجب
نموده ام ، و برای شیعیانشان ثوابم را واجب کرده ام .

گفتم : پروردگارا ! اوصیاء ، من چه کسانی هستند ؟ ندائی آمد که ای محمد
! نام اوصیاء تو بر پایه عرش نوشته شده است ، من در حضور پروردگارم - جل
جلاله - بپایه عرش نظر کردم ، دوازده نور دیدم که در هر نور ، سطری سبز رنگ
بود و بر آن سطر نام یکی از اوصیایم ، اولین آنان علی بن ابی طالب و آخرين آنان
مهدی امتم بودند ، گفتم : پروردگارا ! اینها بعد از من اوصیاء من هستند ؟ نداء
آمد که ای محمد ! اینان اوصیاء ، دوستان ، برگزیدگان و حجتهاي من بعد از تو

فَتُوْدِيْتُ : يَا مُحَمَّدُ هُوَلَاءِ أَوْصِيَائِي وَأَجْبَائِي وَأَصْفَيَائِي وَخُبْجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرَئَتِي
وَهُنْ أَوْصِيَاؤُكَ وَخُلَفَاؤُكَ وَخَيْرُ خَلْقِكَ بَعْدَكَ ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا ظَهَرَنَّ بِهِمْ
دِينِي ، وَلَا عَلَيْهِنَّ بِهِمْ كَلْمَتِي ، وَلَا ظَهَرَنَّ الْأَرْضَ بَعْدِهِمْ مِنْ أَغْدَائِي ، وَلَا مِلَكَتِهِ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارَبَهَا ، وَلَا سَخَرَنَّ لَهُ الرَّيَاحُ ، وَلَا ذَلَّلَنَّ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ ،
وَلَا رَقِيقَةٌ فِي الْأَسْبَابَ ، وَلَا نُصْرَتَهُ بِجُنْدِي ، وَلَا مَدَنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى يُعْلَمَ
ذَغْوَتِي وَيَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي ، ثُمَّ لَا دِيمَنَ مُلْكَهُ وَلَا دَاوِلَنَّ الْأَيَامَ بَيْنَ
أَوْلَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

۲۳ - وَبِهَذَا الإِسْنَادِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَيَاةُ مِنَ الْإِيمَانِ .

۲۴ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا
عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ ، عَنْ الْحُسَنِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ،

در بین مخلوقاتم هستند و آنها او صیاء و جانشینان تو و بهترین خلق من بعد از تو هستند ، قسم به عزت و جلالم که دینم را توسط آنان پیروز می کنم و کلمه خویش را به وسیله آنان بالا خواهم برد و زمین را با آخرين آنان از لوث وجود دشمنانم پاک خواهم کرد و شرق و غرب عالم را به ملک و در اختیار او در خواهم آورد ، بادها را فرمانبردار او خواهم کرد ، ابرهای سخت و سهمگین را در مقابل او و برای او خوار و ذلیل خواهم نمود و او را به آسمانها خواهم برد و با لشکریانم یاریش خواهم نمود و با ملائکه‌ام مدد خواهم رساند تا دعوت مرا آشکار گرداند و خلق را بر توحید و یکتاپرستی گرد آورد ، سپس پادشاهی او را ادامه و استمرار می دهم و روزگار را تا قیام قیامت در اختیار اولیا میم - یکی از پس دیگری - قرار خواهم داد .

۲۳ - امام رضا علیه السلام فرمودند : حیاء از ایمان است .

۲۴ - امام رضا علیه السلام از پدران خود از امام باقر علیه السلام نقل فرموده‌اند که : روزی حضرت سلیمان بن داود - علیهم السلام - به یاران خود گفت : خداوند تبارک

عَنْ أَبِيهِ، تَحْمِيدِبْنِ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاؤِدَ فَالَّذِي يَوْمٍ لَأَضْحَابِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ وَهَبَ لِي مُلْكًا لَا يَتَبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي؛ سَخَرَ لِي الرِّيحَ وَالْإِنْسَانَ وَالْجَنَّ وَالظَّيْرَ وَالْوُحُوشَ وَعَلَمْنِي مَنْطَقَ الظَّيْرَ وَآتَانِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَمَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمُلْكِ مَا تَمَّ لِي سُرُورٌ يَوْمٍ إِلَى اللَّيلِ، وَقَدْ أَخْبَبْتُ أَنْ أَدْخُلَ قَصْرِي فِي نَعْدٍ فَأَصْعَدَ أَغْلَاهُ وَأَنْظَرَ إِلَى مَمَالِكِي، فَلَا تَأْذُنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ بِالِّدُخُولِ لِثَلَاثِتِرَةِ عَلَيَّ مَا يُتَغَصِّ عَلَيَّ يَوْمِي، قَالُوا: نَعَمْ .

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخْدَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَصَعَدَ إِلَى أَغْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ وَوَقَتْ مُتَكِبًا عَلَى عَصَاهُ يَنْتَظِرُ إِلَى مَمَالِكِهِ سُرُورًا بِمَا أُوتِيَ، فَرَحًّا بِمَا أُعْطِيَ، إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابَ حَسَنَ الْوَجْهِ وَاللِّبَاسِ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ زَوَابِيَ قَصْرِهِ، فَلَمَّا أَبْصَرَ بِهِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ: مَنْ أَدْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلُوْفِيهِ الْيَوْمَ، فَيَادُنِي مَنْ دَخَلْتَ؟ قَالَ الشَّابُ: أَدْخَلَنِي هَذَا الْقَصْرَ رَبِّهِ وَبِإِذْنِهِ دَخَلْتُ،

وَتَعَالَى پَادِشاھی بِهِ مِنْ بَخْشیده است که برای هیچکس پس از من شایسته نیست . باد و انس و جن و پرندگان و وحوش ، همگی را سخّر من کرده است و زیان پرندگان را بمن آموخته ، و از هر چیزی بمن عطا فرموده است ، ولی با وجود تمام این سلطنت و پادشاھی ، برایم میسر نشده است که یک روز تاشام خوشحال باشم ، دوست دارم فردا به قصرم بروم و بطبقه بالای آن رفته ، به تمام ممالکم نگاه کنم ، لذا بکسی اجازه ندهید برمن وارد شود تا مبادا روز من مکدر گردد ، همگی گفتند : بله ، به روی چشم .

فردای آن روز عصایش را بدست گرفت و به بالاترین مکان در قصرش رفت و خوشحال از آنجه به او داده شده بود ، به عصا تکیه زد و مشغول نگاه کردن به ممالک خویش گردید . در این موقع نگاهش به جوانی افتاد نیکو صورت و خوش لباس ، که از گوشهای از قصر بطرف او می آمد ، وقتی سلیمان پیغمبر او را دید ، گفت : چه کسی تو را باین قصر داخل کرده است؟ می خواستم امروز در اینجا تنها باشم ، به اجازه چه کسی وارد شدی؟ جوان گفت : صاحب این قصر

فَقَالَ: رَبُّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مَلَكُ الْمَوْتَ، قَالَ: وَفِيهَا جُنُّ؟ قَالَ: لَا يَقْبَضُ رُوحَكَ، فَقَالَ: إِنِّي أَفْضِلُ بِمَا أَمْرَتَ بِهِ فِي، هَذَا يَوْمُ سُرُورِي وَأَبْيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُرُورًا دُونَ لِقَائِهِ، فَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتَ رُوحَهُ وَهُوَ مُنْكِيٌّ عَلَى عَصَاهُ، فَبَقَيَ سُلَيْمَانُ مُنْكِيًّا عَلَى عَصَاهُ وَهُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَالثَّالِثُ يَتَظَرُّونَ إِلَيْهِ وَهُمْ يُقَدَّرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ، فَاقْتَسَطُوا فِيهِ وَاخْتَلَفُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ قَدْ بَقِيَ مُنْكِيًّا عَلَى عَصَاهُ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْكَثِيرَةِ وَلَمْ يَأْكُلْ وَلَمْ يَشْرَبْ وَلَمْ يَشْعَبْ وَلَمْ يَتَمَّ، إِنَّهُ لَرَبُّنَا الَّذِي يَعْبُدُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدُهُ، وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّ سُلَيْمَانَ لَسَاحِرٌ وَإِنَّهُ يُرِبِّنَا أَنَّهُ وَاقِفٌ مُنْكِيٌّ عَلَى عَصَاهُ يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَلَيْسَ كَذِيلَكَ، فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَنَبِيُّهُ يَدْبِرُ اللَّهُ أَمْرَهُ بِمَا شَاءَ، فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَةَ فَدَبَّتْ فِي عَصَاهُ، فَلَمَّا أَكَلَتْ جَوْفَهَا انْكَسَرَتْ

مرا داخل کرده و به اجازه او وارد شدم ، سلیمان گفت : صاحب ش نسبت به این قصر ، از من سزاوار تر است ، تو کیستی ؟ گفت : من ملک الموت هستم ، گفت برای چه کار آمده ای ؟ گفت : برای قبض روح تو ، سلیمان گفت : پس آنچه در باره من بتو دستور داده شده ، انجام بده ، امروز روز سرور من است و خداوند نخواسته است که سروری جز لقاء او داشته باشم ، ملک الموت روح او را در حالیکه به عصایش تکیه داده بود ، قبض کرد و سلیمان مرد و مذنی بهمان حال باقی ماند و مردم به او نگاه می کردند و گمان می برند که او زنده است ، کم کم در مورد او اختلاف کردند و به گناه افتادند ، بعضی گفتند : سلیمان در این روزهای متواتی بر عصایش تکیه زده و بهمان حال ایستاده ، نه غذا خورده ، نه چیزی نوشیده ، نه خسیه شده و نه خوابیده است ، او همان پروردگار مابست که بر ما واجب است عبادتش کنیم ، بعضی دیگر گفتند : سلیمان جادوگر است ، او با جادو کردن چشمهای ما ، اینطور و آنmod می کند که ایستاده و به عصایش تکیه زده است و حال آنکه اینطور نیست . مؤمنین گفتند : سلیمان بندۀ خدا و پیامبر اوست ، خداوند هر طور که بخواهد در مورد او تدبیر می کند . وقتی اختلاف

العصا وَ خَرَّتْ سُلَيْمَانٌ مِنْ قَصْرِهِ عَلَى وَجْهِهِ، فَشَكَرَتِ الْجِنُّ الْأَرْضَةَ عَلَى
صَنْبِعَاهَا، فَلَأَجْلِي دُلْكَ لَا تُوجَدُ الْأَرْضَةُ فِي مَكَانٍ إِلَّا وَعِنْدَهَا مَاءٌ وَطِينٌ، وَذَلِكَ
قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ، إِلَّا دَائِثُ الْأَرْضِ
تَأْكُلُ مِئَسَاتَهُ (يَغْنِي عَصَاهُ) فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَيَشُوَّا
فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ».

ثُمَّ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: وَمَا نَزَّلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ هَكَذَا، وَإِنَّمَا نَزَّلْتُ: فَلَمَّا
خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُنُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَيَشُوَّا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ.

کردند ، خداوند موریانه‌ای فرستاد و آن موریانه داخل عصا شد، وقتی از داخل، آن را خورد ، عصا شکست و سلیمان با صورت از قصر به زیر افتاد ، جن‌ها از موریانه به خاطر این کارش تشکر کردند ، و بهمین سبب است که هر جا موریانه باشد ، آب و گل هم هست ، و این مطلب همانستکه در این آیه شرife آمده است :

« فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَائِثُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِئَسَاتَهُ
فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَيَشُوَّا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ».
(وقتی دستور مرگ او را دادیم ، چیزی جز آن جانور زمین ، که عصایش را خورد آنان را از مرگ او مطلع نساخت ، وقتی بزمین افتاد جن‌ها فهمیدند که اگر علم غیب می‌داشتند در آن عذاب ذلت بار باقی نمی‌مانند - سپا: ١٤)

امام صادق عليه السلام فرمودند : این آیه این گونه نازل نشده است ، بلکه به این شکل نازل شده : « فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُنُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَيَشُوَّا
فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ » (وقتی به زمین افتاد انسانها فهمیدند که اگر جن‌ها علم غیب می‌داشتند در عذاب ذلت بار باقی نمی‌مانند) .

۱- این حدیث بظاهر دلالت بر تحریف فرآن دارد ولی خود مؤلف مخالف تحریف است و در کتاب دیگری تحریف را رد کرده ، و مقصود از ذکر این حدیث در اینجا این است که « در واقع معنی آیه اینچهین نیست »، نه اینکه اصل الفاظ کم و زیاد شده است .

(باب ما جاءَ عنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ)
(في هاروت و ماروت)

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ القَاسِمِ الْمُفَسَّرِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِيهِ الْحَسَنِ الْجُرجَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَ عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَارٍ، عَنْ أَبْوَيْهِمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَلَيٍّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَاتَّبَعُوا مَا تَشْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ». قَالَ: اتَّبَعُوا مَا تَشْلُو كَفَرَةُ الشَّيَاطِينِ مِنَ السُّخْرَةِ التَّيْرَنِجَاتِ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَرْعُمُونَ أَنَّ سُلَيْمَانَ بِهِ مُلْكٌ، وَ نَعْنُ أَيْضًا بِهِ نُظْهِرُ الْعَجَائِبَ حَتَّىٰ يَقْنَادَ لَنَا الثَّاَسُ، وَ قَالُوا: كَيْاَنَ سُلَيْمَانُ كَافِرًا سَاجِرًا مَاهِرًا، بِسُخْرِهِ مُلْكٌ مَا مُلْكٌ وَ قَدْرَ مَا قَدْرٌ، فَرَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: «وَ مَا كَفَرَ

باب ۲۷

سخنان حضرت رضا - عليه السلام - در مورد هاروت و ماروت

۱- امام حسن عسکری از پدرانشان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَاتَّبَعُوا مَا تَشْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (و از آنچه شیاطین بر ملک و پادشاهی سلیمان می خواندند تبعیت کردند و سلیمان کافر نشد - بقره: ۱۰۲) فرمودند: شیاطین کافر ، سحر و جادوها یعنی بر (اهل) مملکت سلیمان می خوانند و آنان از آن سحر و جادوها پیروی کرده ، گمان می برند که سلیمان با آن سحر و جادوها پادشاهی می کرده و ما نیز با همان روش ، عجائب و معجزاتی از خود بروز می دهیم تا مردم مطیع ما شوند ، و گویند: سلیمان کافر و ساحری ماهر بود و با سحرش به پادشاهی و قدرت رسیده بود . و خداوند سخن آنان را رد کرده و فرمود: «وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» (و سلیمان کافر

سُلَيْمَانٌ» وَ لَا أَسْتَعْمِلُ السَّحْرَ كَمَا قَالَ هُوَلَاءِ «لِكُنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» الَّذِي نَسَبُوهُ إِلَى سُلَيْمَانَ وَ إِلَيَّ «مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ» وَ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَثُرَ السَّحْرُ وَ الْمُمَوْهُونَ، فَبَعْثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكِينَ إِلَى نَبِيٍّ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَذْكُرُ مَا تَسْحِرُ بِهِ السَّحْرُ وَ ذِكْرُ مَا يَبْطُلُ بِهِ سَحْرُهُمْ وَ يُرَدُّ بِهِ كَيْدُهُمْ، فَتَلَقَّاهُ التَّبَيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَلَكِينَ وَ أَدَاءُهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمْرَهُمْ أَنْ يَقْفُوا بِهِ عَلَى السَّحْرِ وَ أَنْ يُبْطِلُوهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسْخِرُوا بِهِ التَّابِنَ، وَ هَذَا كَمَا يُدَلِّ عَلَى السَّمَّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ غَائِلَةُ السَّمَّ، ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» يَعْنِي أَنَّ ذَلِكَ التَّبَيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَ الْمَلَكِينَ أَنْ يَظْهِرَا لِلنَّاسِ بِصُورَةِ بَشَرَيْنِ وَ يُعْلِمَاهُمْ مَا عَلِمَهُمَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ (ذَلِكَ السَّحْرُ وَ إِبْطَالُهُ) حَتَّى يَقُولَا (لِلْمُعْلَمِ) إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ (وَ امْتِحَانٌ

نبود) وَ أَنْبُطُورُ كَهَايَنَا مِنْ گویند سحر به کار نمی برد . «لِكُنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» (لکن شیاطین کافرو بودند و به مردم سحر و جادو می آموختند) سحر و جادویی که به سلیمان و به آنچه بر دو فرشته - یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل شد - نسبت می دادند .

بعد از نوح پیغمبر جادوگران و فریبکاران ، بسیار زیاد شده بودند ، لذا خداوند - عزوجل - دو فرشته را به سوی پیامبر آنزمان فرستاد و بآندو مأموریت داد که سحر و نحوه ابطال آنرا به آن پیامبر بیاموزند ، او نیز آن مطالب را از آن دو فرشته دریافت کرده و به فرمان خدا آن را به مردم آموخت و به آندو دستور داد تا به این وسیله در مقابل سحر ایستادگی کنند و آن را باطل نمایند . و نیز از اینکه مردم را سحر کنند نهی فرمودند ، همانگونه که انسان سمی را به کسی معرفی کند و پادزهر آن را نیز به او بدهد ، خداوند نیز می فرماید : «وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» (و آن دو بکسی چیزی نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند ما وسیله امتحان هستیم ، کافر نشو [یعنی با بکار گیری

لِلْعَبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَيُبَطِّلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحَرَةِ وَلَا يَسْحَرُوهُمْ) قَلَا تَكْفُرُ» باستعمالِ هَذَا السُّخْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُخْبِي وَ تُمْبِي وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَيَتَعَلَّمُونَ (يَعْنِي طَالِبِي السُّخْرِ) مِنْهُمَا» يَعْنِي مِمَّا كَتَبَتِ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ مِنَ التَّهْرِيجَاتِ، وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَيْنِ الصَّنْفَيْنِ «مَا يُفَرِّقُونَ بَهْ بَيْنَ الْمَرْءَ وَ زَوْجِهِ» هَذَا مِنْ يَتَعَلَّمُ الْإِضْرَارَ بِالنَّاسِ، يَتَعَلَّمُونَ التَّضْرِيرَ بِضُرُوبِ الْحَيْلِ وَ التُّمَائِمِ وَ الْإِيْهَامِ وَ أَنَّهُ قَدْ دُفِنَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ عَمِلَ كَذَا لِيُحَبِّبَ الْمَرْأَةَ إِلَى الرَّجُلِ وَ

سُحْرِ وَ جَادِوِ خُودِ را جَزءِ کافران قرار نده]) .

به این ترتیب که آن پیامبر ﷺ به دو فرشته دستور داد تا به صورت بشر در آمده و آنچه را خداوند به آندو آموخته است به مردم بیاموزند ، خداوند می فرماید : سُحْر و نحوه ابطال آن را به هیچکس نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند : ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود ، خدا را اطاعت کنند و جادوی جادوگران را ابطال نمایند و مردم را سُحْر و جادو نکنند ، پس تو نیز با بکارگیری این سُحْر و جادو به ضرر رساندن به مردم و یا با فرا خواندن مردم به اینکه معتقد شوند تو به وسیله سُحْر و جادو زنده می کنی و می میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آنها را ندارد ، انجام می دهی ، کافر نشوزی را این قبیل اعمال ، کفر است ، خداوند می فرماید : و طالبان سُحْر ، از این مطالب ؟ یعنی از سحرهای شیاطین که بر (اهل) مملکت سلیمان می نوشند و نیز از آنچه به آن دو فرشته - هاروت و ماروت در بابل - نازل گردید ، (از این دو نوع مطلب) چیزهایی می آموختند که به آن وسیله بین زن و شوهر اختلاف می اند اختنند ، این کسی است که ضرر زدن به مردم را می آموزد . آنان با انواع حیله و نیز نگ و به ایهام و اشتباه اند اختن و اینکه در فلان جا ، فلان چیز دفن شده و فلان کس ، فلان کار را کرد ، نحوه و طریقه ایجاد ضرر را

الرَّجُل إِلَى الْمَرْأَة، وَيُؤْدِي إِلَى الْفِرَاقِ بِيَتْهُمَا، ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَ: «وَمَا هُمْ بِصَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ» أَيْ مَا الْمُتَعَلَّمُونَ بِذَلِكَ بِصَارِينَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ، يَعْنِي بِتَخْلِيَّةِ اللَّهِ وَعِلْمِهِ، فَإِنَّهُ لَوْ شَاءَ لَمْ تَعْهُمْ بِالْجَبْرِ وَالْقَهْرِ، ثُمَّ قَالَ: «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» لِأَنَّهُمْ إِذَا تَعْلَمُوا ذَلِكَ السُّخْرَ لَيَسْحَرُوا بِهِ وَيَضُرُّوا فَقَدْ تَعْلَمُوا مَا يَضُرُّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ فِيهِ، بَلْ يَتَسْلِخُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ بِذَلِكَ «وَلَقَدْ عَلِمُوا (هُولَاءِ الْمُتَعَلَّمُونَ) لَمَنِ اشْتَرَهُ (بِدِينِهِ الَّذِي يَتَسْلِخُ عَنْهُ بِتَعْلِيمِهِ) مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقِي» أَيْ مَنْ نَصَيبُ فِي ثَوَابِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَ: «وَلَبِسْ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسُهُمْ (وَرَهَنُوهُا بِالْعَذَابِ) لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» أَنَّهُمْ قَدْ بَاعُوا الْآخِرَةَ وَتَرَكُوا نَصِيبَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، لِأَنَّ الْمُتَعَلَّمِينَ لِهَا السُّخْرِ الَّذِينَ

یاد می گرفتند تازنی (اجنبی) را محبوب مردی کرد و بی امر دیرا محبوب زنی کنند و به این ترتیب بین زن و شوهر جدا بی اندازند ، سپس خداوند می فرماید : «وَمَا هُنْ بِصَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ» (و آنان نمیتوانند بکسی آزاری رسانند مگر با اذن خدا) یعنی آن مردم طالب سحر و جادو به کسی آزار نمی رسانند مگر با اذن خدا ، و مراد از اذن این است که خدا از اینکار آنان اطلاع دارد و در عین حال ، ایشان را به حال خود رها می کند ، زیرا اگر می خواست ، با جبر و زور جلوی کار آنان را می گرفت .

سپس می فرماید : «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» (چیزی یاد می گیرند که به آنان ضرر می رسانند و نفعی برایشان ندارد) زیرا وقتی سحر را آموختند و غرضشان ، سحر و جادو کردن دیگران و ضرر زدن به آنان باشد ، در واقع چیزی را آموخته اند که در دینشان به آنان ضرر زده و در امر دین نفعی به حالتان نداشته است ، بلکه به این وسیله از دین خدا خارج می شوند ، و این مردم خود می دانستند که کسی که دین خود را به این مطالب بفروشد ، در آخرت نصیبی از بهشت نخواهد داشت ، سپس خداوند می فرماید : خود را به بد چیزی فروختند (که خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند که

يَعْقِدُونَ أَنْ لَا رَسُولٌ وَلَا إِلَهٌ وَلَا بَعْثٌ وَلَا نُشُورٌ، فَقَالَ: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ» لِأَنَّهُمْ يَعْقِدُونَ أَنْ لَا آخِرَةَ، فَهُمْ يَعْقِدُونَ أَنَّهَا إِذَا لَمْ تَكُنْ آخِرَةً فَلَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي دَارِ بَعْدِ الدُّنْيَا، وَإِنْ كَانَتْ بَعْدَ الدُّنْيَا آخِرَةً فَهُمْ مَعَ كُفُّرِهِمْ بِهَا لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِيهَا، ثُمَّ قَالَ: «وَلَبِسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسُهُمْ» بِالْعَذَابِ إِذْ بَاعُوا الْآخِرَةَ بِالدُّنْيَا وَرَهَنُوا بِالْعَذَابِ الدَّائِمِ أَنفُسُهُمْ «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» أَنَّهُمْ قَدْ بَاعُوا أَنفُسُهُمْ بِالْعَذَابِ، وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ذَلِكَ، لِكُفُّرِهِمْ بِهِ، فَلَمَّا تَرَكُوا النَّظَرَ فِي حُجَّجِ اللَّهِ حَتَّى يَعْلَمُوا، عَذَابُهُمْ عَلَى اغْتِقَادِهِمُ الْبَاطِلَ وَجَحْدِهِمُ الْحَقَّ.

قال يوسف بن محمد بن زياد، و علي بن محمد بن سيار، عن أبوهما أنهم

آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کردند ، زیرا کسانی که این سحر را می آموختند ، همان افرادی بودند که اعتقاد داشتند که نه پیامبر هست ، نه خدایی و نه بعث و قیامتی ، و لذا خداوند می فرماید : «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ» (و آنان می دانستند که هر کس خریدار این مطالب باشد در آخرت نصیبی ندارد) زیرا آنان معتقد بودند که اصلاً آخرتی وجود ندارد یعنی عقیده داشتند که اگر آخرتی وجود نداشته باشد ، بطريق اولی نصیب و بهره‌ای بعد از این دنیا نخواهد داشت و اگر بعد از دنیا ، آخرتی باشد ، آنان با این کفر خود ، بهره‌ای در آن جهان نخواهند داشت ، سپس فرمود : «وَلَبِسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسُهُمْ» (خود را به بد چیزی فروختند) یعنی به عذاب ، چون آخرت را به دنیا فروختند ، و خود را در گرو عذاب دائمی قرار دادند ، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) که خود را به عذاب فروخته‌اند ، ولی این مطلب را نمی دانند زیرا به آن کافر هستند ، و وقتی در حجت‌های خداوند نظر نکردند تا بفهمند و علم یابند ، خداوند آنان را بخاطر اعتقاد باطلشان و انکار کردن حق ، عذاب نمود .

یوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار از پدران خود (که

قالاً: قُلْنَا لِلْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ قَوْمًا عِنْدَنَا يَرْعَمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَمَارُوتَ مَلَكَانِ اخْتَارَهُمَا اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَمَا كَثُرَ عَصِيَّانُ بَنِي آدَمَ وَأَنْزَلَهُمَا مَعَ ثَالِثٍ لَهُمَا إِلَى الدَّارِ الدُّنْيَا وَأَنَّهُمَا افْتَشَاهَا بِالرُّزْهَرَةِ وَأَرَادَا الزَّنَابِهَا وَشَرَبَا الْخَمْرَ وَقَتَلَا النَّفْسَ الْمُحَرَّمَةَ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعَذِّبُهُمَا بِبَابِلَ وَأَنَّ السَّحْرَةَ مِنْهُمَا يَتَعَلَّمُونَ السَّحْرَ، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَسَخَ تِلْكَ الْمَرْأَةَ هَذِهِ الْكَوْكَبَ الَّذِي هُوَ الرُّزْهَرُ ، فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَادُ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ! إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفَّرِ وَالْقَبَائِعِ بِالْطَّافِ اللَّهُ تَعَالَى ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ «لَا يَغْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ». ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ» (يعني الملائكة) لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَخِرُونَ هُبُّسْبِحُونَ

راویان این حديث هستند) نقل کردند که آن دو به امام عسکرتی پیریهم عرض کردند : عده‌ای نزد ما گمان می‌کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی که عصیان بنی آدم زیاد شد ، خداوند آن دو را از بین ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دار دنیا فرستاد ، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خورند و آدم کشی کرند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران ، از آن دو ، سحر و جادوی آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده و به صورت این ستاره (يعني ستاره زهره) در آورد ، امام پیریهم فرمودند : پناه بر خدا از این سخنان ! ملائکه معصومند ، و از کفر و قبائع به لطف خدا در امانند ، خداوند در باره آنان می فرماید : « لَا يَغْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ » (خداوند را در دستوراتش نافرمانی نمی کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می دهند ، تحریم : ۶) و نیز می فرماید : « وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَخِرُونَ هُبُّسْبِحُونَ اللَّنِيلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتَرُونَ » (و برای اوست آنکسانیکه در آسمانها و زمین هستند و ایشان که نزد اویند (يعني ملائکه) از عبادت او سر باز نمی زنند و خسته نمی شوند ، شبانه روز در تسبیح اویند و باز نمی ایستند - انبیاء : ۱۹ - ۲۰) و

اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَقْتُرُونَ» وَ قَالَ عَزَّوَجَلٌ فِي الْمَلَائِكَةِ أَيْضًا: «بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيتِهِ مُشْفِقُونَ»، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلٌ قَدْ جَعَلَ هُوَلَاءِ الْمَلَائِكَةِ خُلْفَاءَ فِي الْأَرْضِ وَ كَانُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الدُّنْيَا أَوْ كَالْأَئِمَّةِ، فَيَكُونُونَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَتْلُ النَّفْسِ وَ الزَّنَافِيَّةِ ثُمَّ قَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلٌ لَمْ يُخْلِدِ الدُّنْيَا مِنْ نَبِيٍّ قَطُّ أَوْ إِمَامٍ مِنَ الْبَشَرِ، أَوْ تَيَسَّرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلٌ يَقُولُ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ (يعني مِنْ رَسُولٍ إِلَى الْخَلْقِ) إِلَّا رِجَالًا نُوَجِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى» فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَتَّبِعِ الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَرْضِ لِيَكُونُوا أَئِمَّةً وَ حُكَّاماً، وَ إِنَّهَا كَانُوا أَرْسَلُوا إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ.

در باره ملائكه می فرماید: «بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيتِهِ مُشْفِقُونَ» (بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار از خداوند سبقت نمی گیرند و به دستور او کار می کنند ، علم خداوند به آنها احاطه دارد و جز برای کسانی که مورد رضایت خداوند هستند ، شفاعت نمی کنند و از خوف و خشیت الهی در ترس و نگرانی هستند ، انبیاء : ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸) آنگاه حضرت فرمودند: اگر همانطور که آنان می گویند باشد ، پس خداوند این ملائkeh را - در واقع - خلفای خود در روی زمین قرار داده بود و آنان همچون انبیاء و ائمه بوده‌اند ، آیا از انبیاء و ائمه علیهم السلام قتل نفس و زنا سر میزند ؟ آیا نمیدانی که خداوند - عز وجل - هرگز دنیا را از پیغمبر و یا امامی از جنس بشر ، خالی نگذاشته است ؟ آیا خداوند نفرموده است : «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوَجِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى» (و ما قبل از تو هیچ رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم - یوسف : ۱۰۹) پس خداوند خود خبر داده است که ملائkeh را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده است بلکه آنان فقط به سوی انبیاء فرستاده می شدند .

فَالا: قُلْنَا لَهُ: فَعَلَى هَذَا أَيْضًا لَمْ يَكُنْ إِبْلِيسُ أَيْضًا مَلَكًا؟ فَقَالَ: لَا بَلْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، أَمَا تَشْمَعَانِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ قَسَبَجُدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْجَانُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلٍ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»، قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنِ الرَّضَا، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيٌّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاخْتَارَ النَّبِيَّنَ وَاخْتَارَ الْمَلَائِكَةَ الْمُقْرَبِينَ، وَمَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِهِمْ أَنَّهُمْ لَا يُوَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ [بِهِ] عَنْ وِلَائِهِ وَيَنْقِطُعُونَ بِهِ عَنْ عِصْمَتِهِ، وَيَسْتَمُونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحْقِقَيْنَ لِعِذَابِهِ وَنِقْمَتِهِ.

فَالا: قُلْنَا لَهُ: قَدْ رُوِيَ لَنَا: أَنَّ عَلَيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَصَنَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

آن دو در ادامه گفتند: عرض کردیم: پس به این ترتیب ابلیس هم فرشته بوده است؟ فرمود: نه، بلکه از جن بوده است، آیا این آیه را نشنیده اید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ قَسَبَجُدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (و آن زمان که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، و همه جز ابلیس سجده کردند، او از جن بود - کهف: ۵۰) و بنابر این خداوند در این آیه خبر داد که او از طائفه جن است، او همان کسی است که خداوند در باره اش فرموده است: «وَجَانَ رَا از قبل از آتشی که از باد سوران نشأت گرفته بود، آفریدیم - حجر: ۲۷).

امام عسکری علیه السلام فرمودند: پدرم، از جدم از امام رضا و آن حضرت از پدرانشان از حضرت علی علیه السلام نقل کردند که: رسول اکرم ﷺ فرمودند: خداوند ما آل محمد و پیامبران و نیز ملائکه مقرب را برگزید، و این برگزیدن با توجه به این بود که: آنان کاری نخواهند کرد که به واسطه آن از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز بمانند و جزء کسانی که مستحق عذاب و نقمت او هستند درآیند.

عرض کردیم روایت شده است که: آنگاه که رسول اکرم ﷺ امامت علیه السلام

الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالإِمَامَةِ، عَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْأَيْتَمِ فِي السَّمَاءِ عَلَىٰ فِيَّا مِنَ النَّاسِ وَفِيَّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَأَبُوهَا فَمَسَخُهُمُ اللَّهُ صَفَا دَعَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَاذَ اللَّهِ! هُؤُلَاءِ الْمُكَذِّبُونَ لَنَا الْمُفَتَّرُونَ عَلَيْنَا، الْمَلَائِكَةُ هُنْ رُسُلُ اللَّهِ، فَهُمْ كُسَائِرُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ إِلَى الْخَلْقِ أَفَيْكُونُ مِنْهُمْ كُفُّرٌ بِاللَّهِ؟ قُلْنَا: لَا، قَالَ: فَكَذَلِكَ الْمَلَائِكَةُ، إِنَّ شَانَ الْمَلَائِكَةَ لَعَظِيمٌ، وَإِنَّ حَطَبَهُمْ لَجَلِيلٌ.

۴- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرْشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهَنِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَأْمُونَ يَسْأَلُ الرَّضَا عَلَيِّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَمَّا يَرْوِيهِ النَّاسُ مِنْ أَمْرٍ - الزَّهْرَةُ وَأَنَّهَا كَانَتِ امْرَأَةً فَتَّنَ بِهَا هَارُوتُ وَمَارُوتُ وَمَا يَرْوُونَهُ مِنْ أَفْرُسُهَيْلِ أَنَّهُ كَانَ عَشَارًا بِالْيَمَنِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبُوا فِي قَوْلِهِمْ: «إِنَّهُمَا كَوْكَبَانِ» وَإِنَّمَا كَانَتَا دَابَّتِينِ مِنْ دَوَابِ الْبَخْرِ، فَغَلَطَ النَّاسُ وَظَنَّوا أَنَّهُمَا

پیغمبر را اعلام فرمود ، خداوند ولايت آنحضرت را در آسمان بر جماعتى از مردم و ملائكه عرضه فرمود و آنان اباه کرده ، قبول نکردند و خداوند آنان را به شکل قورباغه مسخ فرمود . حضرت فرمودند : پناه بر خدا ! اينها ، ما را تکذيب مى کنند و بر ما افتراه مى زنند ، ملائكه رسولان الهى هستند و مانند سایر انبیاء و رسول مى باشند ، آیا از آنان کفر سر مى زند ؟ گفتیم خیر ، فرمود : ملائكه هم همینطور هستند ، شان ملائكه بسیار عظیم است و امرشان بسیار با جلالت .

۵- عَلَيَّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَهَنَّمَ گوید: مأمون از امام رضا پیغمبر در باره مطلبی که مردم نقل مى کنند و مى گويند: « ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت با او مرتكب حرام شدند . و سهیل تحصیلدار و جمع کننده مالیات در یمن بوده سؤال کرد ، حضرت فرمودند : دروغ مى گويند که آن دو ، ستاره بوده اند ! بلکه دو جانور آبزی بودند و مردم اشتباه کرده مى گويند : آندو ستاره بودند ، و خداوند دشمنان خود را به صورت انواری درخشان که تا پایان جهان ، باقی و برقرار باشند ، مسخ نخواهد کرد و مسخ شد گان بیش از سه روز زنده نمی مانند

الْكَوْكَابَنِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَمْسَحَ أَعْدَاءَهُ أَنوارًا مُضِيَّةً، ثُمَّ يُبَقِّيَهَا مَا بَقَيَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَأَنَّ الْمُسُوحَ لَمْ يَبْقِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّىٰ مَاتَتْ وَمَا تَنَاسَلَ مِنْهَا شَيْءٌ، وَمَا عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ الْيَوْمَ مَسْحٌ، وَإِنَّ الَّتِي وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْمُسُوْخِيَّةِ مِثْلَ الْقِرْدِ وَالْخِتْرِيرِ وَالْدُّبِّ وَأَشْبَاهِهَا إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ مَا مَسَحَ اللَّهُ عَلَىٰ صُورَهَا قَوْمًا غَضِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ بِإِنْكَارِهِمْ تَوْحِيدَ اللَّهِ وَتَكْذِيبِهِمْ رُسُلَّهُ، وَأَمَّا هَارُوتُ وَمَارُوتُ فَكَانَا مَلَكِيْنِ عَلَيْهِمَا النَّاسَ السَّاحِرَ لِيَخْتَرُوا عَنْ سِخْرَ السَّاحِرَةِ، وَيُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ، وَمَا عَلِمَ أَحَدًا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا قَالَ اللَّهُ: «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» فَكَفَرَ قَوْمٌ بِاِسْتِعْمَالِهِمْ لِمَا أُمِرُوا بِالْإِحْتِرَازِ مِنْهُ وَجَعَلُوا يُعَرَّفُونَ بِمَا تَعْلَمُوهُ بَيْنَ الْمَرْءَ وَزَوْجِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا هُنْ بِصَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» يَعْنِي بِعِلْمِهِ.

و تولید مثل نیز نمنی کنند، و امروزه در روی زمین هیچ جانور مسخ شده‌ای وجود ندارد، و حیواناتی مثل میمون، خوک و خرس و امثال آنها که به عنوان مسخ شده شهرت پیدا کرده‌اند، خودشان مسخ شده نیستند بلکه شبیه آن چیزهایی هستند که خداوند کسانی را که بخاطر انکار توحید و تکذیب پیامبران لعن و نفرین و غضب فرموده، به آن اشکال مسخ نموده است، و امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر آموختند تا از سحر جادوگران پرهیز کنند، و آن را باطل نمایند، و به هر کس چیزی در این باره می‌آموختند و به او می‌گفتند «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ» (ما، وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو - بقره: ۱۰۲) ولی گروهی با بکارگیری چیزی که دستور داشتند از آن دوری کنند، کافر شدند و بوسیله آنچه می‌آموختند بین زن و شوهر جدایی می‌انداختند. خداوند می‌فرماید: «وَمَا هُنْ بِصَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بوسیله آن سحر به کسی ضرر نمی‌زدند مگر به اذن خدا - بقره: ۱۰۲) که منظور از اذن خدا در این آیده علم خدا است.

۲۸

﴿بَابُ فِيمَا جَاءَ عَنِ الْإِمَامِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَقَرَّفَةِ﴾ *
 ۱- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَعَلَيَّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ
 عَلَيَّ بْنِ مَهْرَيَار، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَهْشَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَضْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الْأَرْضُ وَلَا إِمَامٌ فِيهَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا،
 إِذَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبَادِ بْنِ
 شَلَّيْمَانَ، عَنْ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: هَلْ تَقْعِي الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: إِنَّا
 نُرْوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: لَا تَقْعِي إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى
 الْعِبَادِ، فَقَالَ: لَا تَقْعِي، إِذَا لَسَاخَتْ.

۳- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ

باب ۲۸

﴿آنچه از حضرت رضا - علیه السلام - در مسائل گوناگون آمده﴾ *

۱- محمد بن فضل گوید: از حضرت رضا^{علیه السلام} سؤال کردم: آیا ممکن است زمین باشد و امام در آن تباشد؟ حضرت فرمودند: نه، در این صورت (زمین) اهل خود را در خود فرو خواهد برد.

۲- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا^{علیه السلام} سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: از حضرت صادق^{علیه السلام} چنین برای ما روایت کرده‌اند که حضرت می‌فرمودند: باقی تخواهد ماند مگر اینکه خداوند بر بند گان خشم گیرد، حضرت رضا^{علیه السلام} فرمودند: باقی نمی‌ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

۳- حسن بن علی و شاء گوید: از حضرت رضا^{علیه السلام} سؤال کردم: آیا زمین

ابن محمد بن عامر، عن المعلى بن محمد البصري، عن الحسن بن علي الوشاء
قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: هل تبقى الأرض بغير إمام؟ فقال: لا،
قلت: فإنما نروي: أنها لا تبقى إلا أن يشحط الله على العباد، فقال: لا تبقى
إذا لساخت.

٤- حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الحسن بن -
علي الزينوني، و محمد بن أحمد بن أبي قتادة، عن أحمد بن هلال، عن سعيد بن -
سليمان، عن سليمان بن جعفر الجعفري قال: سألت الرضا عليه السلام قلت:
تخلو الأرض من حجة؟ فقال: عليه السلام: لو خلت الأرض طرفة عين من حجة
لساخت بأهلها.

٥- حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمذاني - رضي الله عنه - قال: حدثنا
علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت
لأبي الحسن الرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله ما تقول في حديث روی عن
الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم عليه السلام قتل دراري قتله
الحسين عليه السلام بفعال آبائهم؟ فقال عليه السلام: هو كذلك، قلت: و قوله

بدون امام باقى می ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کرد: برای ما چنین روایت
شده است که باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند بر بندگان خشم گیرد،
فرمودند: باقی نمی ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

٤- سليمان بن جعفر جعفري گوید: از امام رضا علیه السلام سوال کرد: آیا
زمین بدون حجت باقی خواهد ماند؟ فرمودند: اگر زمین - ولو به مدت یک
چشم بهم زدن - خالی از حجت باشد، اهل خود را فرو خواهد برد.

٥- عبد السلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: نظرتان در باره این حدیث که از امام صادق علیه السلام روایت شده است، چیست، که
حضرت فرموده اند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را
بخاطر کردار پدرانشان خواهد کشت؟ حضرت فرمودند: همینطور است،

الله عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا تَرُوا زَرَّةً وَزَرَّا أُخْرَى» مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَفْوَالِهِ، وَلِكُنْ دَرَارِي قَتْلَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ. وَيَقْتَلُونَ بِهَا، وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ، وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاضِيِّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ، وَإِنَّمَا يَقْتَلُهُمُ الْقَاتِلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ، لِرِضَا هُنْمَانَهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا يَارَ شَيْءَ يَسْتَدِيُّ الْقَاتِلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ؟ قَالَ: يَسْتَدِيُّ بَنِي شَيْءَةٍ فَيَقْطَعُ أَيْدِيهِمْ، لِأَنَّهُمْ سُرَاقٌ بَنِيَتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقَمَدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ - الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَيْتُ بِالشِّيَعَةِ عِنْدَ فَقِيدهِمْ

عرض کردم پس معنی این آیده چیست: «وَلَا تَرُوا زَرَّةً وَزَرَّا أُخْرَى» (هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید - انعام: ۱۶۴)؟ فرمودند: خداوند در تمام گفتارهایش درست گفته است، لکن فرزندان قاتلان حسین^{علیهم السلام} از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آنرا انجام داده، و اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود، و قائم^{علیهم السلام} در هنگام قیام خود، بخاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد کشت، عرض کردم: وقتی قائم شما^{علیهم السلام} قیام کند، از چه کاری شروع می‌کند؟ فرمودند: در آغاز دستان بنی شیعه را قطع می‌نماید زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.

۶- حسن بن علی^{علیهم السلام} بن فضال از امام رضا^{علیهم السلام} نقل کرده است که حضرت فرمودند: گویا شیعه را می‌بینم، آنzman که سومین^(۱) نفر از فرزندانم را

۱- سومین نفر از فرزندان امام رضا^{علیهم السلام} حضرت عسکری^{علیهم السلام} خواهد بود فلذا، در متن حدیث اشتباهی رخداده و باید چهارمین باشد نه سومین.

الثالث من ولدي، يطلبون المزعى ولا يجدونه، قلت له: ولم ذلك يا ابن رسول الله؟ قال: لأن إمامهم يغيب عنهم، قلت: ولم؟ قال: ليلًا يكون في غنقه لأحد بيعه إذا قام بالسيف.

٧- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي - جَعْفَرَ الْكُمَدَانِيَّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهَمَّدِيِّ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا يُغَسِّلُ بِالْأَشْنَانِ خَارِجُ الْقَمِّ، فَإِمَّا دَاهِنٌ فَلَا يَقْبِلُ الْغَمْرُ.

٨- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِذْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَسْعَرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ؛ وَعَيْرَهُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: نَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ أَحَدًا وَهُوَ عَلَى الْغَايِطِ أَوْ يُكَلِّمُهُ حَتَّى يَفْرُغُ.



نمی یابند و بدنبال این هستند که کسی امور آنان را بدهست گیرد و شؤونشان را تدبیر نماید ولی او را نمی یابند ، عرض کردم : چرا یا ابن رسول الله؟! حضرت فرمودند : زیرا امامشان غائب می گردد ، عرض کردم چرا؟ فرمودند : زیرا در هنگام قیام ، بیعت کسی در گردن او نباشد (و بالإجبار با ظالم زمان خود بیعت نکرده باشد) .

٧- عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند : فقط خارج دهان را باید با ماده پاک کننده شست و اما داخل دهان چربی را بخود نمی گیرد .

٨- صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند : رسول خدا علیه السلام نهی قرموده‌اند که انسان در بیت‌الخلاء مادامی که فارغ نشده است با کسی صحبت کند یا جوابش را بدهد .

۹- حَدَّثَنَا حَمْدُبْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسَّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُبْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِفْ لَنَا الْمَوْتُ، قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ كَأَظِيفٍ رِيحٌ يَشْمُمُ فَيَنْقُسُ لِطِيفٍ وَيَنْقُطُعُ التَّعْبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَلِلْكَافِرِ كَلْسَعُ الْأَفَاعِيِّ وَلَدْغُ الْعَقَارِبِ وَأَشَدُّ، قَيْلَ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَسْرٍ بِالْمَنَاثِيرِ، وَفَرْضٍ بِالْمَقَارِيسِ، وَرَضِيجٍ بِالْأَخْجَارِ، وَتَدْوِيرٍ قُطْبِ الْأَرْجِيَّةِ عَلَىِ الْأَخْدَاقِ، قَالَ: كَذَلِكَ هُوَ عَلَىِ بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ، أَلَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ؟ فَذَلِكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ عَذَابُ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا، قَيْلَ: فَمَا بِالنَّارِ كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِي وَهُوَ يُحَدَّثُ وَيَضْحَكُ وَيَتَكَلَّمُ؟ وَفِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ، وَفِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسِي عِنْدَ

۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم علیه السلام نقل فرمودند که : به امام صادق علیه السلام گفته شد : مرگ را برای ما وصف فرماد ، فرمود : برای مؤمن مثل خوبشترین گلها است ، که آن را می بوید و از بوی خوش آن ، از حال میرود و خستگی و درد از او منقطع می شود ، و برای کافر مانند نیش افعی و عقرب بلکه سخت تر است . سؤال شد : بعضی می گویند : مرگ از تگه شدن با اره و قیچی و کوبیده شدن با سنگ و چرخاندن سنگ آسیاهای بر حدة چشم سخت تر است ، (نظر شما چیست ؟) حضرت فرمودند : برای بعضی از کافرین و فاجرین همینطور است ، آیا از این افراد ، کسی را که این سختی ها را می کشد ندیده اید ؟ و آن چیزی که از این هم شدیدتر است عذاب آخرت است ، زیرا از عذاب دنیا سخت تر و شدیدتر است ، گفته شد : پس چرا ما می بینیم جان کنند بر بعضی از کفار آسان است ، در حالیکه می خنده و سخن می گوید ، می میرد ؟ و بعضی از مؤمنین هم همینطورند ؟ ولی بعضی از مؤمنین و کافرین در هنگام سکرات موت دچار این سختی ها می شوند ؟

سَكَرَاتِ الْمَوْتِ هُنَّا وَالشَّدَائِدِ، فَقَالَ: مَا لَكَ أَنْ رَاحَةً لِلْمُؤْمِنِ هُنَّا فَهُوَ تَعْجِيلٌ
ثَوَابٍ، وَمَا لَكَ أَنْ شَدِيدٌ فَتَمْحِيصُهُ مِنْ دُنْوِيهِ لِيَرَدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا؛ مُسْتَحْفَأً
لِلثَّوَابِ الْأَبَدِ، لَا مَانِعَ لَهُ ذُونَهُ، وَمَا لَكَ أَنْ سُهُولَةٌ هُنَّا عَلَى الْكَافِرِ فَلَيُوفِي أَجْزَاءَ
حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرَدَ الْآخِرَةَ وَلَيُنَسَّ لَهُ إِلَّا مَا يُوجَبُ عَلَيْهِ الْعَذَابُ، وَمَا لَكَ أَنْ
مِشَدَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ هُنَّا فَهُوَ ابْتِداءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ، ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.
فَقَالَ: وَقَيْلٌ لِلصادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبَرْنَا عَنِ الطَّاغُوتِ، فَقَالَ: عَذَابُ اللَّهِ لِقَوْمٍ
وَرَحْمَةٌ لِآخَرِينَ، قَالُوا: وَكَيْفَ تَكُونُ الرَّحْمَةُ عَذَابًا؟ قَالَ: أَمَا تَعْرِفُونَ أَنَّ نَيْرَانَ
جَهَنَّمَ عَذَابٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَخَزْنَةٌ جَهَنَّمَ مَعَهُمْ فِيهَا وَهِيَ رَحْمَةٌ عَلَيْهِمْ.

۱۰- حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ؛ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْبَرْقِيُّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَاجِيلَوِيُّهُ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ هَاشِمٍ وَ
عَلَيٍّ بْنُ عِيسَى الْمُجَاوِرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ مُحَمَّدٍ
مَاجِيلَوِيُّهُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَارِيِّ، عَنْ

حضرت فرمودند: راحتی مؤمن در آن حال ثواب زودرس است و سختی هنگام مرگ برای او باعث پاک شدن از گناه است تا با پاکی و تمیزی به آخرت وارد شود و بدون هیچ مانعی استحقاق ثواب ابدی را داشته باشد ، و اما راحتی کافر در آنحال ، بخاطر آن است که اجر نیکی های خود را بطور تمام و کمال در دنیا دریافت دارد و وقتی وارد آخرت می شود جز عذاب نبیند .

و سختی حال کافر در موقع مرگ آغاز عذاب او است و این بخاطر آن است که خداوند عادل است و ظلم نمی کند ، حضرت ادامه دادند : از امام صادق ع در باره طاعون سوال شد ، آنحضرت فرمودند : برای عده‌ای عذاب و برای عده‌ای دیگر رحمت است ، گفتند : چگونه ممکن است رحمت عذاب باشد ؟! فرمود : آیا نمی دانید آتش جهنم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنم که با کافرین در آنجا هستند ، ماید رحمت است ؟ .

۱۰- عَلَيٍّ بْنُ اسْبَاطٍ كَوَيْدَ : بَهْ اِمَامِ رَضا ع عرضَ كردم : گاه مسأله‌ای

عَلَيْيِ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَخْدُثُ الْأَمْرُ لَا أَجِدُ بُدُّا مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَلَنَسَ فِي الْبَلْدِ الَّذِي أَنْافَيْهُ أَحَدٌ أَشْفَقَتِهِ مِنْ مَوَالِيْكَ، قَالَ: فَقَالَ: ایت فَقِيْهَ الْبَلْدِ فَاسْتَفْتَهُ فِي أَفْرَكَ، فَإِذَا أَفْتَاكَ شَيْءٌ فَخُدْ بِخَلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ.

۱۱- حدَثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلَيْيِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَيُوبَ الْمَدِينِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيْيِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الشَّيْبُ فِي مُقَدَّمِ الرَّأْسِ يُمْنَ، وَفِي الْعَارِضَيْنِ سَخَاءُ، وَفِي الدَّوَائِبِ شَجَاعَةُ، وَفِي الْفَقَاءِ شُؤْمُ.

۱۲- حدَثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَعِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ الْجِيرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَثَنَا أَبِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلَيْيِ أَخْمَدُ بْنُ عَلَيْيِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَثَنَا أَبُو الصَّلَتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلَيْيِ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْنِي نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاِهِ: إِذَا أَضْبَخْتَ فَأَوْلَ شَيْءٍ يَسْتَقْبِلُكَ فَكُلْهُ، وَالثَّانِي فَاقْتُمْهُ، وَالثَّالِثُ فَاقْبِلْهُ

پیش می آید که دانستن حکم آن ضروری است (و نمی توانم صیر کنم) و در شهری که هستم کسی از دوستان شما (یعنی شیعیان) نیست تا از او سؤال کنم حضرت فرمودند : نزد فقیه شهر بزو و مسائلات را سؤال کن و اگر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن ، زیرا حق در همان است .

۱۱- امام رضا از پدران خود علیهم السلام نقل کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : سپیدی مو در جلوی سر (نشانه) خوش یعنی ، و در کناره صورت علامت سخاء است ، و در موهای مقابل پیشانی علامت شجاعت و در پشت سر نشانه بد یعنی و شومی میباشد .

۱۲- ابوالصلت هروی گوید : از امام رضا علیهم السلام شنیدم که فرمود : خداوند - عز و جل - به یکی از انبیا یش وحی فرمود که : فردا صبح ، اوّلین چیزی را که دیدی ، بخور ، و دومی را پنهان کن ، و سومی را قبول کن ، و چهارمی را ناامید

وَالرَّابِعُ فَلَا تُوْسِهُ، وَالْخَامِسُ فَاهْرُبْ مِنْهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ فَاسِتَقْبَلَهُ جَبَلُ أَشْوَدُ عَظِيمٍ فَوَقَفَ، وَقَالَ: أَمْرَنِي رَبِّي عَزُّ وَجَلُّ أَنْ أَكُلَّ هَذَا وَبَقِيَ مُتَحِيرًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ: إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ، فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ، فَكُلَّمَا دَنَا مِنْهُ صَغَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لَقْمَةً فَأَكَلَهَا، فَوَجَدَهَا أَطْيَبَ شَيْءٍ أَكْلَهُ، ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طَسْتَا مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ: أَمْرَنِي رَبِّي أَنْ أَكُلَّهُمْ هَذَا فَحَفَرَ لَهُ حُفْرَةً، وَجَعَلَهُ فِيهَا وَالقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ، ثُمَّ مَضَى فَالْتَّفَتَ فَإِذَا بِالظَّهِيرَةِ قَدْ ظَهَرَ، قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمْرَنِي رَبِّي عَزُّ وَجَلُّ، فَمَضَى فَإِذَا هُوَ بِظَيْرٍ وَخَلْفَهُ بازْ قَطَافَ الطَّيْرِ حَوْلَهُ، فَقَالَ: أَمْرَنِي رَبِّي عَزُّ وَجَلُّ أَنْ أَفْيَلَ هَذَا، فَفَتَحَ كُمَّةً، فَدَخَلَ الطَّيْرُ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ الْبَارِيُّ: أَخْدُثْ صَيْدِي وَأَنَا خَلْفَهُ

نکن و از پنجمی فرار کن.

فردا صبح ، حرکت کرد و در راه به کوهی سیاه و بزرگ برخورد کرد ، ایستاد و گفت : پروردگارم - عز و جل . مرا امر فرموده که این را بخورم و (از این فرمان) متغیر ماند ، سپس با خود گفت : پروردگارم جل جلاله مرا به چیزی امر میکند که توان آن را داشته باشم . آنگاه بطرف آن حرکت کرد که آن را بخورد ، و هر قدر که به آن نزدیک می شد ، کوه کوچکتر میگردید تا به آن رسید و آن را به اندازه یک لقمه یافت ، آن را بخورد و از هر غذایی لذیذتر یافت .

سپس حرکت کرد و تشتی از طلا یافت و گفت : پروردگارم مرا امر فرموده که این را پنهان کنم ، حفره ای حفر کرد و تشت را درون آن قرار داد و خاک بر آن ریخت و حرکت کرد ، پشت سر خود رانگاه کرد و متوجه شد که تشت نمایان شده است ، با خود گفت : من ، کاری را که پروردگارم دستور داده بود ، انجام دادم ، آنگاه برآه خود ادامه داد و پرنده ای دید که عقابی در پی اوست ، پرنده اطراف آن پیامبر می چرخید ، پیامبر با خود گفت : پروردگارم - عز و جل . مرا امر فرموده که این را بپذیرم ، پس آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد ، عقاب گفت : صیدم را که چند روز است در پی آن هستم گرفتی ؟ ! گفت :

مُنْدَ أَيَّامٍ، قَالَ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَمْرَنِي أَنْ لَا أُوْسِنَ هَذَا، فَقَطَعَ مِنْ فِخِنِيهِ قِطْعَةً، فَأَلْقَاهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى، فَلَمَّا مَضَى إِذَا هُوَ بِلَغْمٍ مِيتَةٍ مُتَوَدِّدٍ قَالَ: أَمْرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَهْرُبَ مِنْ هَذَا، فَهَرَبَ مِنْهُ.

وَرَجَعَ فَرَأَى فِي الْمَنَامِ كَانَهُ قَدْ قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ قَتَلْتَ مَا أُمِرْتَ بِهِ، فَهَلْ تَذَرِّي مَا ذَالَكَ كُلَّاً؟ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ، [إِنَّ] الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرْتَفَسْهُ وَجَهَلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْغَضَبِ، فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَعَرَفَ قَدْرَهُ وَسَكَنَ غَضَبُهُ كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَالْفُقْنَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلَهَا، وَ أَمَّا الظَّسْطُسُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا كَتَمَهُ الْعَبْدُ وَ أَخْفَاهُ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَ لِيَزِينَهُ بِهِ، مَعَ مَا يَدْخُلُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْآخِرَةِ، وَ أَمَّا الظَّيْرُ فَهُوَ الَّذِي يَأْتِيكَ بِنَصِيبِهِ فَاقْبِلْهُ وَاقْبِلْ نَصِيبَهُ، وَ أَمَّا الْبَازِيُّ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ فِي حَاجَةٍ فَلَا

پروردگارم - عز وجل - مرا امر کرده است که این را نا امید نکنم ، پس قطعه‌ای از ران خود را کند و سوی او انداخت و برآه خود ادامه داد ، در بین راه به گوشت مرداری بدبو که کرم گذاشته بود برخورد ، گفت : پروردگارم - عز وجل - مرا امر کرده که از آن بگریزم و فرار کرد و بازگشت و در خواب چنین دید که گویا به او می گویند : تو کاری که بدان مأمور بودی انجام دادی ، آیا میدانی آنها چه بودند ؟ گفت : نه ، گفته شد ؟ و اما کوه ، سمبل غصب بود ، انسان وقتی غضبناک شود ، خود را نمی بیند و از شدت و بزرگی غصب ، قدر و ارزش خود را فراموش می کند ، و وقتی که خود را حفظ نماید و ارزش خود را بشناسد و غضبیش آرام گیرد ، عاقبتیش همچون یک لقمه گوارانی است که آن را بخورد پو و اما تشت طلا ، سمبل عمل صالح باشد که وقتی انسان آن را پنهان کند ، خداوند می خواهد آنرا آشکار کند تا علاوه برثواب آخرتی که خدا برایش ذخیره می کند ، او را با آن عمل زینت دهد ، و اما پرنده سمبل کسی بود که تو را نصیحت می کند ، او و نصیحتش را بپذیر ، و اما عقاب سمبل حاجتمندی بود که نزد تو می آید ، هیچ وقت چنین کسی را نا امید نکن ، و اما

تُوِيشَة، وَأَمَا اللَّحْمُ الْمُئْتَنُ فَهُوَ الْغَيْبَةُ فَاهْرُبْ مِنْهَا.

١٣ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بُطْلَةً قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلٍ شَدِيدٍ، وَأَمْلٍ طَوِيلٍ، وَجَرْصٍ غَالِبٍ، وَقَطْبِيعَةَ الرَّاجِمِ، وَإِثْرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.

١٤ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلَيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسِانِيِّ، عَنْ أَبِي أَيُوبَ الْمَدِينِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَا عَنْ قَتْلِ خَمْسَةَ الصُّرَدِ الصَّوَامِ، وَالْهُدْهُدِ، وَالثَّخْلِ، وَالنَّمْلَةِ، وَالصَّقْدِعِ؛ وَأَمْرَ بِقَتْلِ خَمْسَةَ الْفَرَابِ، وَالْحِدَّةِ، وَالْحَيَّةِ، وَالْعَقْرَبِ، وَالْكَلْبِ الْعُقُورِ. قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ هَذَا أَمْرٌ إِظْلَاقِ وَرُخْصَةٍ، لَا أَمْرٌ وُجُوبٍ وَفَرْضٍ.

گوشت بدبو سمبل غیبت بود ، همیشه از آن فرار کن .

١٣ - محمد بن اسماعيل بن بزيع گوید : از امام رضا علیه السلام چنین شنیدم : ثروت انباشته نمیشود مگر از قبل پنج چیز : بخل شدید ، آرزوی طولانی ، حرص زیاد و غلبه کننده ، قطع رحم و ترجیع دادن دنیا بر آخرت .

١٤ - امام رضا علیه السلام از پدرانشان از حضرت علی علیه السلام نقل کردند که حضرت رسول علیه السلام از کشن پنج حیوان نهی فرمودند که عبارتند از : صرد صوام ، (که توضیح آن ذکر خواهد شد) ، هدهد ، زنبور عسل ، مورچه و قورباغه ، و به کشن پنج چیز امر فرمود که عبارتند از : کلاع ، زاغن (نوعی باز) ، مار ، عقرب و سگ هار .

مؤلف کتاب ، شیخ صدق (ره) گوید : منظور از دستور و امر در این حدیث رخصت است نه وجوب .

۱۵- حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا أخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ، عنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَعْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حَمْوَيْهِ، عنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطَنِيِّ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الدِّينِ الْأَبْيَضِ خَمْسٌ - خَصَالٌ مِّنْ خَصَالِ الْأَنْبِيَاءِ: مَعْرِفَةٌ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَالْغَيْرَةِ وَالسَّخَاءِ وَالشَّجَاعَةِ وَكَثْرَةُ الطَّرُوفَةِ.

۱۶- حدثنا الحسين بن إبراهيم بن ناثانة و الحسين بن إبراهيم بن أخْمَدَ بْنَ هِشَامِ الْمُكَتَبِ، وَ أَخْمَدُ بْنُ زِيَادَ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيِّ، وَ عَلَيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ - رضي الله عنهم - قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ياسر الخادم قال: حدثنا علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي، إني سألت ربِّي عزوجل فيك

مترجم گوید: «صرد صوام» پرندهای است با سر بزرگ که گنجشکان راشکار می‌کند و در فارسی به آن شیر گنجشک گویند، در بعضی نسخ «صرد» و «صوم» با و او عطف آمده که در اینصورت باید گفت: اشتباہی رخ داده - زیرا تعداد این حیوانات شش عدد خواهد شد در حالیکه در متن حدیث گفته شده پنج حیوان و یا اینکه «صوم» همان «صرد» باشد و به اصطلاح این عطف را، عطف تفسیر بدانیم . و کلمه «صوم» را نیز بعضی به ضم صاد ضبط کردند (به کتاب «خصال» باب خمسه مراجعه شود) ».

۱۵- محمد بن عيسى یقطین گوید: امام رضا^{علیه السلام} فرمودند: خروس سفید پنج خصلت از خصلتهای انبیاء را داراست: شناخت اوقات نماز ، غیرت ، سخاء ، شجاعت و زیاد نزدیکی کردن .

۱۶- یاسر خادم گوید: امام رضا از پدرانشان^{علیهم السلام} برایم روایت کردند که حضرت رسول^{علیه السلام} فرمودند: ای علی! من در باره تو از پروردگارم پنج چیز

خَمْسَ حِصَالٍ فَأَعْطَانِي، أَمَا أُولُّهَا فَإِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ تَشْقَى الْأَرْضُ عَنِي وَيُنْفَضِّ
الثُّرَابُ عَنِ رَأْسِي وَأَنْتَ مَعِي فَأَعْطَانِي، وَأَمَا الثَّانِيَةُ فَإِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ يَقْنَى عِنْدِ
كَفَّةِ الْمِيزَانِ وَأَنْتَ مَعِي، فَأَعْطَانِي.

وَأَمَا الثَّالِثَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَكَ حَامِلَ لِوَائِي وَهُوَ لِوَاءُ اللَّهِ
الْأَكْبَرِ، عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِرُونَ بِالْجَنَّةِ، فَأَعْطَانِي، وَأَمَا الرَّابِعَةُ
فَإِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ تَسْقِي أُمَّتِي مِنْ حَوْضِي فَأَعْطَانِي، وَأَمَا الْخَامِسَةُ فَإِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ
يَجْعَلَكَ قَائِدَ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَعْطَانِي، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِهِ.

١٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْفَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ الْجَعْفَرِيِّ
قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا بَأْسَ بِالْعَزْلِ فِي سِتَّةٍ وُجُوهٍ: الْمَرْأَةُ الَّتِي
أَيْقَنَتْ أَنَّهَا لَا تَلِدُ، وَالْمُسِيَّةُ، وَالْمَرْأَةُ السَّلِيلَةُ، وَالْبَذِيرَةُ، وَالْمَرْأَةُ الَّتِي لَا تُرْضِعُ
وَلَدَهَا، وَالْأُمَّةُ.



خواستم که به من عطا فرمود: اول: از او خواستم وقتی قبرم شکافته می شود و
خاک از روی سرم می ریزد، تو همراهم باشی ، که مورد قبول حق واقع
گردید . دوم: از او خواستم وقتی مراد در کنار میزان عمل قرار میدهد ، تو همراه
من باشی ، که این نیز قبول شد . سوم: از پروردگارم خواستم که تو را حامل
پرچم من قرار دهد و آن پرچم ، پرچم بزرگ خدا است و به آن نوشته شده است:
کسانی رستگارند که به بهشت دست یافته باشند ، و قبول فرمود . چهارم: از او
خواستم که تو افتم را از حوضم آب دهی ، و قبول فرمود . و پنجم: از او
خواستم که تو را رهبر افتم بسوی بهشت قرار دهد و قبول فرمود ، و سیاس
خداآوند را که به این وسیله بر من منت نهاد .

١٧ - يعقوب جعفری گوید: از ابوالحسن عليه السلام شنیدم که چنین می فرمود:
عزل کردن (باردار نساختن زوجه) در عصورت مانعی ندارد: زنی که یقین داری
نازا است، زن مُسِيَّةٌ، زن پرخاشگر، زن بد زبان و فحاش، وزنی که فرزند خود

قالَ مُصَفِّفُ هَذَا الْكِتَابَ: يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أَبُو الْحَسَنِ صَاحِبُ هَذَا الْحَدِيثِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ يَعْقُوبَ الْجَعْفَرِيَّ قَدْ لَقِيَهُمَا جَمِيعًا.

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَلْجَيِّ، عَنْ أَبِي عَلَيِّ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَكْبِيرَةِ الْإِفْتَاجِ، فَقَالَ: سَبْعٌ، قُلْتُ: رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ وَاحِدَةً؟ فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُكَبِّرُ وَاحِدَةً يَجْهَرُ بِهَا وَ يُسْرِيْسْتَهَا.

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَاسِمٍ الْأَسْرَارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا آتَاهُ جِبْرِيلَ يَنْعِي النَّجَاشِيَّ بَكَى بُكَاءً حَزِينَ عَلَيْهِ، وَ قَالَ: إِنَّ أَخَاكُمْ أَضَبَحَمَةً - وَ هُوَ أَسْمُ النَّجَاشِيِّ - مَاتَ،

راشیر نمی دهد ، و کنیز .

شیخ صدقی میفرماید : مراد از ابوالحسن در سند این حدیث ، ممکن است موسی بن جعفر علیهم السلام باشد و ممکن است حضرت رضا علیهم السلام باشد ، زیرا یعقوب جعفری هر دو امام علیهم السلام را درک کرده بود .

۱۸ - حسن بن راشد گوید : از امام رضا علیهم السلام در مورد تکبیرات افتتاحیه سؤال کردم ، فرمودند : هفت عدد است ، عرض کردم : روایت شده است که پیامبر اکرم علیهم السلام یک تکبیر می گفتند ، فرمودند : پیامبر اکرم علیهم السلام یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می گفتند .

۱۹ - امام عسکری از پدرانشان از امام رضا از پدرانشان از حضرت علیهم السلام نقل کرده اند : زمانیکه جبرئیل خبر مرگ نجاشی را بحضرت رسول علیهم السلام داد ، آنحضرت همچون یک فرد اندوهگین بر او گریه کرده فرمود : برادرتان

ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْجَبَانَةِ وَكَبَرَ سَبْعَاً فَخَفَضَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ مُرْتَقٍ حَتَّى رَأَى جَنَازَةَ وَهُوَ بِالْحَبَشَةِ.

٢٠ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْيَى الْعَطَّارُ، وَأَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَعْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَلْمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، وَاسْتَحِمُوا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَأَصْبِرُوا مِنَ الْخَجَامِ حَاجَتُكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَتَطَبِّبُوا بِأَطْيَبِ طِبِّكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

٢١ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَعْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ خَنْكَمِ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَتَبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَدْعَ الظَّبَابَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ قَوْمٌ وَيَوْمٌ لَا، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَيَنِي كُلُّ جُمُعَةٍ، وَلَا يَدْعَ ذَلِكَ .

مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ تَكْوِينِ دِرْجَاتِ حِلْمَةِ حِلْمَةِ

أَصْحَمَهُ (نَامْ نِجَاشِي) فَوْتَ كِرْدَهَ اسْتَ، سِپْسَ بِصَحْرَارْفَتَهُ وَهَفْتَ تَكْبِيرَ گَفْتَنَدَ وَخَدَاونَدَ تَمَامَ بِلَنْدَهَا رَا بِرَاهِيَّ أَنْ حَضْرَتَ هَمُواَرَ نَمُودَ بَطُورِيَّ كَهْ حَضْرَتَ جَنَازَهُ نِجَاشِيَّ رَا دَرَ حِبْشَهَ دِيدَنَدَ .

٢٠ - جَعْفَرِيَّ گَوِيدَ: از امام رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: روز شنبه ناخنهاخ خود را کوتاه کنید ، و روز چهارشنبه استحمام نمائید ، و روز پنجشنبه نزد حجَام بروید ، و روز جمعه خود را با بهترین عطر تان خوشبو کنید .

٢١ - مَعْمَرُ بْنُ خَلَادَ از امام رضا علیه السلام چنین نقل کردَه اسْتَ: شایسته نیست انسان هیچ روز عطر و بوی خوش را ترک کند ، اگر هر روز برایش ممکن نیست لااقل یکروز در میان عطر بزند ، و اگر این مقدار هم نمی تواند ، هفتادی یکبار (یا در هر جمعه) عطر بزند و این کار را ترک نکند .

- ۲۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِن عَلَيْهِ بْنُ عِيسَى الْمُجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلَيٍّ [بْنُ رَزِينَ ابْنُ أَخِي دِغْبِلِ بْنِ عَلَيٍّ] الْخَرَاعِيُّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْإِمَامُ أَبُو الْحَسِن عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مَوْسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٍ بْنُ عَلَيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيِّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنِ بْنُ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ تَلَاهَذَةَ الْأَيَّةِ «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَنِي وَسَلَّمَ لِعَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي وَأَفَرَ بِوْلَايَتِهِ؛ وَأَصْحَابُ النَّارِ مَنْ سَخَطَ الْوَلَايَةَ وَنَقَضَ الْعَهْدَ وَقَاتَلَهُ بَعْدِي.
- ۲۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسِن عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ مَا هُنَّ مَرِئٌ شُكْرًا، وَإِنْ شِئْتَ عَفْوًا عَفْوًا.

مَرْكَبَةُ تَكْمِيلَةِ حَدِيثِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

- ۲۲ - برادر دِغْبِل خُزاعی از امام رضا^{علیه السلام} و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از حضرت علی^{علیه السلام} نقل فرموده‌اند: رسول اکرم^{صلوات الله عليه وآله وسلامه} این آیه را تلاوت فرمودند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (اهل جهنم و اهل بهشت یکسان نیستند ، اهل بهشت ، رستگارند - حشر: ۲۰) و سپس چنین گفتند: اهل بهشت کسی است که مرا اطاعت کند و پس از من در مقابل علی^{علیه السلام} بن ابیطالب سر تسلیم فرود آورد و به ولایتش اقرار نماید ، و اهل جهنم کسی است که نسبت به ولایت بعض و کینه ورزد و پیمان شکنی کند و پس از من با او بجنگد .
- ۲۳ - سلیمان مروزی گوید: ابوالحسن^{علیه السلام} به من نامه نوشته و در آن چنین فرمود: در سجدۀ شکر صد بار «شُكْرًا شُكْرًا» و یا «عَفْوًا عَفْوًا» بگو.

۱- کذا، و الظاهر حاشیه دخلها الناصح في المتن.

فَالْيَوْمَ مُصَنَّفٌ هَذَا الْكِتَابُ: لَقِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ حَفْصٍ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَالرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَمِيعاً، وَلَا أَذْرِي هَذَا الْخَبَرُ عَنْ أَيِّهِمَا هُوَ؟

٤٤ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْوَشَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا نَامَ الْعَبْدُ وَهُوَ سَاجِدٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَبْدِي قَبَضْتُ رُوحَهُ وَهُوَ فِي طَاغَتِي.

٤٥ - حَدَّثَنَا عَلَيْ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْ بْنُ مِهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاؤُدُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الْغَازِيِّ، عَنْ أَبِيهِ - الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهَلٌ إِلَّا مَوَاضِعُ الْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُيْلَنَّ بِهِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلَصًا، وَالْإِخْلَاصُ عَلَى خَطْرِ حَتَّى يَنْتَظِرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ.

شیخ صدقه گوید: سلیمان مروزی بحضور هر دو امام کاظم و امام رضا
علیهم السلام مشرف شده بود، و بهمین جهت نمی‌دانم این حدیث از کدامیک از آن دو
بزرگوار است.

٤٤ - حسن بن علی و شاء گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: وقتی انسان در
حال سجده به خواب برسد، خداوند - تبارک و تعالی - میفرماید: بندهام را
در حال اطاعت و بندگی ام، قبض روح کردم.

٤٥ - داود بن سلیمان گوید: امام رضا از پدرانشان از امیر المؤمنین علیه السلام
نقل فرمودند: دنیا تماماً جهل است مگر مواضع علم، و علم - تماماً - بر انسان
حُجَّت است مگر آنچه با آن عمل شود^(۱)، و عمل تماماً ریا میباشد مگر آنچه که
حالانه باشد، و اخلاص هم در معرض خطر است تا اینکه انسان ببیند عاقبت

۱ - یعنی وقتی انسان چیزی را دانست خُجَّت بر او تمام میشود و بر علیه اوست و در مقابل
دانسته‌ها یش باز خواست خواهد شد و در صورتیکه بدان عمل نماید بر آن عامل خواهد بود.

۲۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْمُمْتَعِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانَ بْنَ الْمُخْتَارِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى - إِنَّ جَعْفَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَخْلَحُ الْكِبِيْدِيُّ ، عَنْ أَبِي بُرْنَدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَلَيْهِ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي .

۲۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ فَضَالٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّجْدَةُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ شُكْرُ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى مَا وَفَقَ لَهُ الْعَبْدُ مِنْ أَدَاءِ فَرِيضَتِهِ ، وَ أَذْنَى مَا يُبَخِّرِي فِيهَا مِنَ القَوْلِ أَنْ يَقُولَ: شُكْرًا لِلَّهِ ثَلَاثَ مَرَاتٍ ، قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلُهُ شُكْرًا لِلَّهِ؟ قَالَ: يَقُولُ هَذِهِ السَّجْدَةُ مِنِي شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا وَفَقَنِي لَهُ مِنْ خِدْمَتِهِ وَ أَدَاءِ فَرِيضَتِهِ ، وَ الشُّكْرُ مُوجِبٌ لِلرِّيَادَةِ، فَإِنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ تَقْصِيرٌ لَمْ

و پایان کارش چه می شود .

۲۶- محمد بن خالد برقی گوید: سرورم امام جواد از پدرش امام رضا و او از پدرش امام کاظم^{علیهم السلام} نقل فرمودند که اجلح کندی از ابو بریده از پدرش برای آن حضرت (امام کاظم) چنین نقل کرده است: پیامبر اکرم^{صلوات الله عليه} فرمودند: بعد از من علی تمام مؤمنین است.

۲۷- حسن بن علی بن فضال از امام رضا^{علیهم السلام} نقل کرده است: سجدہ بعد از نماز واجب (یومتیه)، شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیقی که به بندۀ اش برای اداء فریضه داده است، و حدائق ذکر در سجدۀ شکر این است که سه بار بگوید: «شُكْرًا لِلَّهِ». پرسیدم: منظور از «شُكْرًا لِلَّهِ» چیست؟ فرمود: یعنی این سجدۀ من در واقع شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیق خدمت و اداء فریضه که به من عطاء فرموده است. و شکر موجب زیادی است، و اگر در

تَسْمِيَةُ النَّوَافِلِ تَسْمِيَةُ بِهَذِهِ السُّجْدَةِ.

۲۸- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ
ابْنِ يَرِيدَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَخِيهِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَينِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا بَالُ الْمُتَهَاجِدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ
أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا؟ قَالَ: لَا تَهُمْ خَلَوْا بِاللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورٍ.

۲۹- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَارِ، عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنْ عَلَيَّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرَهْبَانِيَّةُ ابْتَدَعُوهَا مَا
كَتَبْنَا هَا عَلَيْهِمُ الْأَبْيَعَاءِ رِضْوَانِ اللَّهِ» قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ.

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْرَارِيِّ الْمُفَسَّرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَارٍ، عَنْ أَبْوَيْهِمَا، عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ الْحُسَينِ -

نماز کوتاهی و نقصی باشد که با نوافل جبران نشده باشد با این سجده جبران
خواهد شد.

۲۸- امام رضا از پدرشان از جدشان عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل فرمودند که از امام
زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال شد که چرا کسانی که نماز شب می خوانند از
خوشروترین افراد هستند؟ فرمودند: زیرا آنها با خدا خلوت کردند و
خداآوند نیز ایشان را از نور خود پوشانده است.

۲۹- محمد بن علی بن ابی عبد الله از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که
حضرت در تفسیر این آیه «وَرَهْبَانِيَّةُ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا هَا عَلَيْهِمُ الْأَبْيَعَاءِ
رِضْوَانِ اللَّهِ» (و رهبانیتی که از خود ابتکار کردند ما بر آنها واجب نکرده
بودیم، لکن خود برای جلب رضای خدا آن را انجام دادند - حدید: ۲۷) ،
فرمودند: مراد نماز شب است.

۳۰- در تفسیر منسوب به امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: مردی خدمت امام

ابن علی بن ابی طالب، عن ابیه، عن جدّه علیهم السلام قال: جاء رجلٌ إلى الرضا عليه السلام، فقال له: يا ابن رسول الله أخبرني عن قول الله عز وجل: «الحمد لله رب العالمين» ما تفسيره؟ قال: لقد حذّنني أبي، عن جدي عن الباقي، عن زين العابدين، عن ابیه علیهم السلام أن رجلاً جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن قول الله عز وجل: «الحمد لله رب العالمين» ما تفسيره؟ فقال: الحمد لله هو أن عرف عباده بعض نعيمه عليهم جملًا، إذ لا يقدرون على معرفة جميعها بالتفصيل، لأنها أكثر من أن تخصى أو تُعرف، فقال لهم: قولوا: الحمد لله على ما أنعم به علينا رب العالمين، وهم الجمادات من كل مخلوق من الجمادات والحيوانات، وأما الحيوانات فهو يقلّها في قدرته ويعدها من رزقه ويحوطها بكلّيته ويدبر كلامها بمصلحته، وأما الجمادات فهو يمسكها بقدرته، ويسك المتعلق منها أن يتهافت، و

رضا^{علیه السلام} آمد و گفت: يا ابن رسول الله! «الحمد لله رب العالمين» را برای من تفسیر کنید، حضرت فرمودند: پدرم از جدم از حضرت باقر از حضرت زین العابدين از پدر بزرگوارش^{علیه السلام} نقل فرمودند: مردی خدمت امیر المؤمنین^{علیه السلام} آمد و گفت: «الحمد لله رب العالمين» را برایم تفسیر کنید: حضرت فرمودند: الحمد لله به این معنی است که خداوند فی الجمله بعضی از نعمتهای خود را به بندگانش شناسانده است، زیرا آنها نمی توانند تمامی نعمتهای او را به تفصیل دریابند، زیرا نعم الله بیشتر از آن است که شناخته و یا شماره شود. لذا خداوند به آنها می فرماید: بگوئید سپاس خداوند را به سبب نعمتهایی که رب العالمین به ما ارزانی داشته و عالمین عبارتند از جماعاتی از هر مخلوقی از جماد و حیوان. حیوانات را در قدرت خود زیر و رو می کند و از رزق و روزی خود آنها را تغذیه می نماید و در گفتم حمایت خود آنها را حفظ می کند و هر یک را برونق مصلحتش راهبری می نماید. جمادات را با قدرت خود نگاه می دارد و آنهاش را که به یکدیگر متصلند، از گسیختن از هم و نا

يُمْسِكُ الْمُتَهَافِتُ مِنْهَا أَنْ يَتَلَاهَقَ، وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَيُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَخْسِفَ إِلَّا بِأَفْرَهِ، إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَرَوِفٌ رَّحِيمٌ.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَبُّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَخَالِقُهُمْ وَسَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَمِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَهُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَيِّ سَبِيلٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا، لَيْسَ تَقْوَى مُتَقْبِلُهُ وَلَا فُجُورُ فَاجْرِيَنَافِصِيهِ، وَبَيْتَهُ وَبَيْتَهُ سَرْرٌ وَهُوَ طَالِبُهُ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَقْرُرُ مِنْ رِزْقِهِ لَظَلَبَةُ رِزْقُهُ كَمَا يَظْلِبُهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالَهُ : « قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ » عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا وَذَكَرْنَا بِهِ مِنْ خَيْرٍ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ قَبْلَ أَنْ نَكُونَ، فَنِي هَذَا إِبْجَابٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى شِيعَتِهِمْ أَنْ يَشْكُرُوهُ بِمَا فَضَّلَهُمْ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

پیوستن نگه میدارد، و آسمان را از اینکه بر زمین بیفتند - مگر با اجازه خودش - حفظ می کند و زمین را از فرو رفتن نگاه می دارد - مگر با امر و فرمان خود - زیرا به بندگانش رؤوف و مهربان است .

سپس حضرت فرمودند : رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی مالک و خالق آنها ، کسی که ارزاقشان را به طریقی که خود می داند و نیز از طرقی که خود متوجه نمی شوند به سویشان سوق می دهد ، رزق و روزی قسمت شده است و به سراغ انسان خواهد آمد و فرقی نمی کند که انسان در زندگی چه روشنی داشته باشد . نه تقوای افراد متّقی روزیشان را زیاد می کند و نه فسق و فجور افراد نابکار موجب نقصان در رزقشان میگردد . بین انسان و رزقش پرده ای است و او طالب و در پی روزی خود است . اگر کسی از رزقش فرار کند ، رزق و روزی به دنبالش خواهد آمد همانطور که مرگ به دنبالش خواهد آمد ، و خداوند میفرماید : بگوئید « الحمد لله » بخاطر نعمتها بی که به ما داده و در کتب گذشتگان قبل از اینکه ما بوجود آئیم ما را به نیکی یاد نموده است ، پس این مطلب بر محمد و آل محمد صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بر شیعیانشان واجب می کند که بخاطر فضیلتها بی که خداوند به آنها داده است ، خدا را شکر کنند . و این فضیلتها را پیامبر اکرم صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینطور بیان

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاضْطَفَاهُ نَجِيَا، وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرُ، وَنَجَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَأَغْطَاهُ التَّوْرَةَ وَالْأَلْوَاحَ، رَأَى مَكَانَةً مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا رَبَّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تُكْرِمْ بِهَا أَحَدًا قَبْلِي، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّدًا عِنْدِي أَفْضَلُ مِنْ جَمِيع مَلَائِكَتِي وَجَمِيعِ خَلْقِي، قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبَّ إِنَّكَ لَكَانَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَكْرَمْتَنِي مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمٌ مِنْ أَنِّي؟ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَنِي أَلِي مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِي مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبَّ إِنَّكَ لَكَانَ أَلِي مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَّةِ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي، ظَلَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَمَامُ وَأَنْزَلْتْ عَلَيْهِمُ الْمَنْ وَالسَّلْوَى، وَفَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى

فرمودند : وقتی خداوند - عز و جل - موسی بن عمران را به پیامبری برگزید و او را برای مناجات با خود انتخاب فرمود و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و به او تورات و الواح را عطا فرمود ، میزلت خود را در نزد پروردگارش دریافت و گفت : پروردگارا ! مرا بگونه‌ای گرامی داشتی که هیچکس قبل از من را بدانگونه تکریم نکرده بودی ، خداوند جل جلاله فرمود : ای موسی ! آیا نمیدانی که محمد نزد من از تمام ملائکه و تمام مخلوقاتم برتر است ؟ موسی پیغمبر گفت : پروردگارا ! حال که محمد در نزد تو از تمام مخلوقات گرامی تر و محترم تر است ، آیا در بین آل انبیاء ، از آل من گرامی تر هست ؟ خداوند جل جلاله فرمود : آیا نمی دانی فضیلت و برتری آل محمد بر تمام آل انبیاء مانند فضیلت و برتری محمد بر تمامی مرسلین است ؟ موسی گفت : پروردگارا ! حال که آل محمد اینچنین اند آیا در امم انبیاء در نزد تو امّتی برتر از امّت من هست ؟ (که از جمله فضائل امّت من این است که) : ابر را سایه‌بان آنان قرار دادی ، من و سلوی برایشان فرستادی ، دریا را برایشان شکافتی ! خداوند فرمود : ای موسی ! آیا نمیدانی که فضیلت و برتری امّت

أَمَا عِلْمَتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي،
فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبَّ لَيْتَنِي كُنْتُ أَرَاهُمْ فَأَوْحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا
مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُمْ، وَ لَيْسَ هَذَا أَوَانٌ ظُهُورِهِمْ، وَ لَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ
فِي الْجَنَّاتِ؛ جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ الْفِرْدَوْسِ بِحُضُورِ مُحَمَّدٍ فِي نَعِيمِهَا يَتَقَلَّبُونَ، وَ فِي
خَيْرَاتِهَا يَتَبَخَّبُونَ، أَفَتُحِبُّ أَنْ أُشِعِّلَكَ كَلَامَهُمْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ إِلَهِي، قَالَ اللَّهُ جَلَّ
جَلَالَهُ: قُمْ بَيْنَ يَدَيِّ وَ اشْدُدْ مِيزَرَكَ قِيَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ،
فَفَعَلَ ذَلِكَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَادَى رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ؛ قَاجَابُوهُ
كُلُّهُمْ، وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أَمْهَاتِهِمْ: لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ لَبِيكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَبِيكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكُ لَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، قَالَ:
فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الإِجَابَةَ شَعَارَ الْحَاجَ، ثُمَّ نَادَى رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ: يَا أُمَّةَ

محمد بر تمامی امتهای سایر انبیاء مانند برتری خود او است بر تمام
مخلوقاتم؟ موسی گفت: پروردگارا! ایکاش آنان را من دیدم، خداوند به او
و حی فرمود: آنان را نخواهی دید و الان وقت ظهور آنان نیست، لکن آنان را در
بهشت؛ بهشت جاودانه، در حضور محمد، خواهی دید که در نعیم آن
غوطه ورنده در خوبیهای آن ثابت و دائم؛ آیا من خواهی کلام آنان را بگوش تو
برسانم؟ عرض کرد: بله ای پروردگار من. خداوند جل جلاله فرمود: در مقابل
من همچون بندهای ذلیل در مقابل پادشاهی جلیل بایست و کمرت را محکم
کن. و موسی لَبِيكَ چنین کرد آنگاه پروردگار ما ندا کرد: ای امت محمد!
همگی در اصلاب پدران و ارحام مادران جواب دادند: «لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ *
لَبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبِيكَ * إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ * لَا شَرِيكَ لَكَ
[لَبِيكَ] [۱۱]» (بله پروردگار! بله * بله تو شریک نداری * حمد و سیاس و
نعمت و ملک و پادشاهی ازان توست * شریک نداری)، حضرت ادامه دادند:
و خداوند این پاسخ را شعار حجاج قرار داد، سپس پروردگار ما ندا کرد: ای

۱ - متن تلبیه را مطابق با کتاب «من لا يحضره الفقيه» مؤلف آوردهیم.

محمدِ إِنَّ قَصَائِيْ عَلَيْكُمْ، إِنَّ رَحْمَتِيْ مَبْقَىْ غَضَبِيْ، وَعَفْوِيْ قَبْلَ عَقَابِيْ، فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْعُونِي، وَأَعْظَمْتُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَسْأَلُونِي، مِنْ لَقِيَتِيْ، مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَادِقٌ فِي أَقْوَالِهِ، مُحِيقٌ فِي أَفْعَالِهِ، وَأَنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ثَقِيلَ الْأَخْوَهُ وَوَصِيَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلِيُّهُ وَيَلْتَزِمُ طَاعَتَهُ كَمَا التَّزَمَ طَاعَةَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ أُولِيَاءَهُ الْمُضْطَفَفِينَ الظَّاهِرِينَ الْمُظَاهَرِينَ الْمُتَبَيِّنَ بِعَجَابِ آيَاتِ اللَّهِ وَدَلَائِلِ حُجَّجِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِمَا أُولِيَّوْهُ، أَذْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَإِنَّ كَانَتْ دُنْوَيْهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَبَيَّنَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» أَمْتَكَ بِهَذِهِ الْكَرَامَةِ، ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِمُحَمَّدٍ

آمَتْ مُحَمَّدٌ! حُكْمُ مِنْ بَرِّ شَمَاءِ چَنِينِ است: رَحْمَتِمِ از غَضَبِیم پیشی گرفته است و عَفْوِيْ مِنْ پیش از عَقَابِیْ است . قَبْلِ از اینکه مرا بخواهید دعای شما را الجابت کرده‌ام و پیش از اینکه از من چیزی بخواهید به شما عطا کرده‌ام ، هر کس مرا ملاقات کند (بمیرد) در حالیکه شهادت می‌دهد : معیودی جز الله نیست و شریکی ندارد و محمد عبد و پیامبر اوست و در گفتارش صادق و در کردارش مُحَقَّ است و اینکه علی بن ابی طالب برادر و وصی رسول‌خدا ، ولی و سرپرست (آمَتْ) او است . و همانطور که اطاعت محمد علیه السلام لازم است ، اطاعت او نیز لازم است و اولیای برگزیده پاک و مظہر او که بعد از آن دو عجائب آیات خدا را خبر می‌دهند و دلائل حجت‌های خدا را بیان می‌کنند ، اولیاء و سرپرستان او هستند ، چنین کسی را به بهشت خویش داخل می‌کنند هر چند گناهانش باندازه کفر روی آب دریاها باشد .

حضرت ادامه دادند : و زمانیکه خداوند - عز و جل - پیامبر ما محمد علیه السلام را به پیامبری مبعوث کرد ، فرمود : ای محمد ! « وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا » (آن زمان که در کنار [کوه] طور ندا کردیم ، آنجا نبودی - قصص : ۴۶) یعنی آمَتْ تو را به این کرامت ندا کردیم ، سپس خداوند - عز و جل - به محمد

صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَنِي بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضْيَلَةِ، وَقَالَ لِأُمَّتِهِ: قُولُوا أَنْتُمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَنَا بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضْيَلَاتِ.

٣١- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصِيرِ الْبَرْنَاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبا الْحَسَنِ الرَّاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَرَمِ وَأَغْلَامِهِ كَيْفَ صَارَ بَعْضُهَا أَقْرَبَ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهَا أَبْعَدَ مِنْ بَعْضٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِنَ الْجَنَّةِ أَهْبَطَهُ عَلَى أَبِي قَبَيسٍ فَشَكَّا إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْوُخْشَةَ وَأَنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ، فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا قُوَّةَ حَمَراءَ، فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ، فَكَانَ يَطْوُفُ بِهَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ ضَوْءُهَا يَتَلْفُ مَوْضِعَ الْأَغْلَامِ،

^{بِإِلَاقَتِهِ} فرمود : بگو : الحمد لله رب العالمين بخاطر این فضیلت که به من اختصاص داد . و به امتش فرمود : شما نیز بگوئید : الحمد لله رب العالمين بخاطر این فضائل که به ما اختصاص داد^(۱)

٣١- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید : از امام رضا علیه السلام در باره خرم و اینکه چرا بعضی از حدید و علامات آن به یکدیگر نزدیک و بعضی دورتر پرسیدم؟ فرمود : وقتی خداوند - عز و جل - آدم علیه السلام را از بهشت بیرون راند و بکوه ابو قبیس فرود آورد ، آدم از تنها بیان و از اینکه آنچه را در بهشت می شنید ، دیگر نمی شنود بخداوند شکایت برد ، و خداوند نیز یاقوتی سرخ فرستاد و آن را در محل بیت قرار داد و آدم علیه السلام آن را طواف میکرد و نور آن به محل حدود و علامات حرم میرسید و علامات حرم بر طبق نور آن یاقوت علامتگذاری شد و

۱- در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و راویان سخن بسیار است : و خلاصه کلام آنکه ، محمد بن قاسم استرابادی را ضعیف و مجروح شمرده‌اند و یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار را مجھول الحال ذکر کرده‌اند و خود کتاب نیز شامل مطالبی است که از نظر امامتہ مردود است ، برای اطلاع بیشتر به مجلد ششم ترجمه من لا بحضره الفقيه ص ٥١٣ مراجعه فرمائید .

فَعَلِمَتِ الْأَعْلَامُ عَلَى صَوْتِهَا فَجَعَلَهُ حَرَمًا.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدٍ — رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ — قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنَ
الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ،
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، نَحْوَ هَذَا، وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدٍ — رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ — قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ،
عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الْحَرَمِ وَ أَعْلَامِهِ، فَقَدْ كَرِمَتْهُ سَوَاءً.

٣٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤْكَلِ — رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ — قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ
عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّضا
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الرَّضا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ
أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِالْبَصْرِيِّ عَلَيْهِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ تَلَاهَذَةُ الْآيَةِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:
«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ» ثُمَّ أَفْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا
أَسْكَنَكَ؟ قَالَ: أُحِبُّ أَنْ أَغْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: نَعَمْ يَا

خدا آن محدوده را حرم قرار داد.

این حدیث از دو طریق دیگر (مذکور در متن) تیز روایت شده است.

٣٢ - عبد العظیم حسنی^{علیه السلام} از امام جواد^{علیه السلام} روایت کرده که حضرت فرمودند: پدرم علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر^{علیه السلام} نقل فرمودند که عمر و بن عبید بصری نزد امام صادق^{علیه السلام} رفت پس از سلام و نشستن در محضر آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ» (کسانیکه از گناهان کبیره اجتناب می کنند - نجم: ۳۱) سپس سکوت نمود، حضرت فرمودند: چرا ساكت شدی؟ عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب

عَمِرُوا، أَكْبَرُ الْكَبَايْرِ الشَّرِكَ بِاللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاوَاهَ النَّارِ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» وَبَعْدَهُ التَّائُسُ مِنْ رَفْحِ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تَتَائِسُوا مِنْ رَفْحِ اللَّهِ إِنَّمَا لَا تَتَائِسُ مِنْ رَفْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا يَأْمُنُ مَكْرِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَمِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْعَاقِ جَبَارًا شَقِيقًا فِي قَوْلِهِ حِكْمَاتِهِ عَنْ قَوْلِ عِيسَى، قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَبِرًا بِوَالِدَيْ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَارًا شَقِيقًا»، وَقَاتَلَ النَّفْسُ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزِاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - إِلَى آخِرِ الْآيَةِ». وَقَذْفُ الْمُحْسَنَاتِ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ

خدا بشناسم ، حضرت فرمودند : ای عمرو ! بزرگترین گناه کبیره ، شرک به خداوند است ، خداوند فرموده : «إِنَّمَا مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاوَاهَ النَّارِ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (هر کس به خداوند شرک بورزد ، خداوند بهشت را بر او حرام میکند و جایگاهش آتش است و ظالمین را یاوری نیست - مائدہ: ٧٢) ، و بعد از آن ناامیدی از رحمت خداوند است ، زیرا خداوند فرموده است «وَلَا تَتَائِسُوا مِنْ رَفْحِ اللَّهِ إِنَّمَا لَا يَتَائِسُ مِنْ رَفْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفار از رحمت خدا ناامید می شوند - یوسف: ٨٧) و خود را ز مکر خدادار امان دانستن ، زیرا خداوند فرموده : «وَلَا يَأْمُنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (فقط افراد زیانکار خود را از مکر خدا در امان می دانند - اعراف: ٩٩) و از آن جمله عاق والدین شدن است ، زیرا خداوند عاق والدین را از زبان عیسی ، جبار و بدبخت نامیده است . عیسی پیغمبر میفرماید : «وَبِرًا بِوَالِدَيْ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَارًا شَقِيقًا» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان نموده است و مرا جبار و بدبخت نکرده است - مریم: ٣٢) و نیز آدم کشی به ناحق ، زیرا خداوند میفرماید : «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزِاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - الخ» (و هر کس مؤمنی را عمدتاً به قتل بر ساند جزايش این

تعالیٰ یقُول: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْسَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، وَ أَكْلُ مَا لِلْيَتَيمِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَضْلُونَ سَعِيرًا»، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ، لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيَّرًا إِلَى فِتَّةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوِيهِ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ»، وَ أَكْلُ الرَّبَا، لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرَّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسَّ»، وَ السُّخْرُ، لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ

است که جاودانه در جهنم بماند ، تا آخر آیه ۹۴ از سوره نساء) و نیز نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن ، زیرا خداوند میفرماید : «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْسَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (کسانیکه به زنان پاکدامن مؤمن و بی خبر نسبت ناروا می دهند ، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی عظیم خواهند داشت - نور : ۲۲) و خوردن مال یتیم ، زیرا خداوند میفرماید : «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَضْلُونَ سَعِيرًا » (کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می خورند ، در واقع آتش میخورند و بزودی نیز در آتش خواهند سوخت - نساء : ۱۰) و فرار از مقابل حمله دشمن ، زیرا خداوند میفرماید : «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيَّرًا إِلَى فِتَّةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوِيهِ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ » (و هر کس در آن روز پشت به آنان کند دچار غضب الهی خواهد شد و جایگاهش جهنم است و چه بد جایگاهی است ، مگر اینکه بخواهد در جبهه محل خود را تغییر دهد و برای جنگ مجددًا آماده شود یا به گروهی دیگر بپیوندد - انفال : ۱۵) و ریاخواری ، زیرا خداوند میفرماید : «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرَّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسَّ » (کسانی که ریا میخورند همچون کسانی بر می خیزند که شیطان آنانرا دچار جنون کرده باشد - بقره : ۲۷۵) و سحر و جادو ، زیرا خداوند میفرماید : « و

لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَيْهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقِي»، وَالزَّنَا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً، يُضَاعِفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا . إِلَّا مَنْ تَابَ»، وَالْيَوْمَ الْغَمُوسُ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ - الآيَةِ». وَالْغُلُولُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يَغْلِلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ». وَمَقْطُعُ الزَّكَاةِ الْمَقْرُوْضَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «يَوْمَ يُعْلَمُ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكَوَّنُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ». وَشَهَادَةُ الرُّؤُرُ وَكِشْمَانُ الشَّهَادَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَالَّذِينَ لَا

لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقِي» (وَ مِنْ دانستند کسی که خردبار سحر و جادو باشد در آخرت نصیبی ندارد - بقره: ١٠٢) و زنا ، زیرا خداوند فرموده است : «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعِفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ» (و هر کس آن را انجام دهد ، کیفر خواهد دید ، عذاب برای او دوچندان خواهد شد و تا ابد و با خواری در آن باقی خواهد ماند مگر کسی که توبه نماید - فرقان: ٦٨، ٦٩، ٧٠) و قسم دروغ ، خداوند میفرماید : «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» (کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را با بهای اندکی عوض میکنند ، در آخرت نصیبی ندارند - آل عمران: ٧٧) و خیانت ، خداوند - عز و جل - میفرماید : «وَمَنْ يَغْلِلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» (و هر کس خیانت کند ، آن خیانت را روز قیامت [با خویش] خواهد آورد - آل عمران: ١٦١) و پرداخت نکردن زکات واجب ، زیرا خداوند - عز و جل - میفرماید : «يَوْمَ يُعْلَمُ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكَوَّنُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ، هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» (روزی که آن اموال در آتش جهنم گذاخته میشود و به وسیله آن ، پیشانی ، پهلو و پشت هایشان داغ زده میگردد ، این همان چیزهایی است که برای خود اندوخته بودید ،

یَشْهُدُونَ الزُّورَ - الآیة)، وَيَقُولُ: «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ». وَشُربُ الْخَمْرِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَدَلٌ بِهَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ، وَتَرَكُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ، فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ». وَنَقْضُ الْعَهْدِ وَقَطْبِيعَةِ الرَّحِيمِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «أُولَئِكَ لَهُمُ الْلَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ». قَالَ: فَخَرَجَ عَمْرُوبْنُ عَبْيَدٍ وَلَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ: هَلَّكَ وَاللَّهُ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَنَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ.

اندوخته‌های خود را بچشید - توبه: ۳۵) و شهادت باطل و کتمان شهادت ، زیرا خداوند میفرماید : «وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ» (و کسانی که شهادت باطل نمیدهند - فرقان: ۷۳) و نیز میفرماید : «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (و هر کس شهادت را کتمان کند ، قلبش گناهکار است - بقره: ۲۸۳) و شرب خمر ، زیرا خداوند ، آنرا با بت پرستی مساوی دانسته (لو نیز ترک عمدى نماز و یا هر واجب دیگری ، زیرا رسول اکرم ﷺ فرمودند) «هُر کس نماز را عمداً و بی دلیل ترک کند ، رابطه اش با خدا قطع خواهد شد و خداوند با او پیمانی نخواهد داشت » ، و نیز عهد شکنی و قطع صلة رحم ، زیرا خداوند میفرماید : «أُولَئِكَ لَهُمُ الْلَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (آنها ، لعنت و جایگاه بد نصیبیشان خواهد شد - رعد: ۲۵).

راوی گوید : عمر و بن عبید در حالیکه با صدای بلند گریه میکرد ، از مجلس بیرون رفت و چنین میگفت : بخدا قسم هر کس با شما در فضل و علم منازعه کند و نظر خود را پیروی نماید هلاک شده است^(۱).

۱ - خداوند در سوره مائده آیه ۹۰ میفرماید : «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَرْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعْلُكُمْ تُفْلِحُونَ».

۲ - عمر و بن عبید از زهاد معروف و از بزرگان شیوخ معترزله است و اصل او ایرانی است . دارای کتابهایی است ، بسال ۱۴۴ هجری فوت و در «مران» نزدیک مکه بخاک سپرده شد .

٣٣ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَرْزَنِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ كَيْفَ كَانَ أَوَّلُ الطَّيِّبِ؟ فَقَالَ لِي: مَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ آدَمَ لَمَّا هَبَطَ بِأَرْضِ الْهَنْدِ، فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ سَالَتْ دُمُوعُهُ فَصَارَتْ غُرُوفًا فِي الْأَرْضِ فَصَارَتْ طِيبًا، قَالَ: لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ، وَلَكِنَّ حَوَاءَ كَانَتْ تُغَلِّفُ قُرُونَهَا مِنْ أَظْرَافِ شَجَرِ الْجَنَّةِ، فَلَمَّا هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَبَلَّتْ بِالْمَغْصِبَةِ رَأَتِ الْحَيْضَرَ، فَأَمْرَتْ بِالْغُسلِ فَنَقَضَتْ قُرُونَهَا، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا طَارَتْ بِهِ وَخَفَضَتْ، فَذَرَتْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَمِنْ ذَلِكَ الطَّيِّبُ.

٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ السُّنَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُكْوَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَذْمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

٣٣ - احمد بن ابی نصر برزنطی گوید: از امام رضا علیهم السلام سوال کردم: او لین طیب و بوی خوش چگونه بوجود آمد؟ فرمود: دیگران چه میگویند؟ عرض کردم میگویند: وقتی آدم به سرزمین هند هبوط کرد و بر بهشت گریست، اشکهایش جاری شد و به شکل ریشه در زمین فرو رفت و به طیب و بوی خوش تبدیل گردید. حضرت فرمود: اینطور که آنان میگویند نیست، بلکه حواء موهای بافتہ اش را با شاخ و برگ درختهای بهشت می بست (یا معطر میکرد) و وقتی به زمین هبوط کرد و به معصیت افتاد^(۱)، حائض شد و به او دستور غسل داده شد و موهای بافتہ خود را باز کرد، و خداوند - عز و جل - بادی را فرستاد و آنان را به پروراز در آورده سپس پایین آورد و در هر جایی که خدا اراده فرمود، پراکنده ساخت، و بوی خوش به اینگونه بوجود آمد.

٣٤ - عبد العظیم حسنی گوید: امام هادی از پدران گرامی خود از امام

۱- مخفی نماند که معصیت آدم و حواء در بهشت بوده است، مگر اینکه مراد معصیت دیگری با نافرمانی شوهرش بوده، غیر از نزدیک شدن به درخت بهشتی باشد.

الْحَسَنِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٌّ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: يُنْكَرُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُجَامِعَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنَ الشَّهْرِ وَفِي وَسْطِهِ وَفِي آخِرِهِ، فَإِنَّمَا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ خَرَجَ الْوَلَدُ مَجْهُونًا، أَلَا تَرَى؟ أَنَّ الْمَجْهُونَ أَكْثَرَ مَا يُضْرِبُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَوَسْطِهِ وَآخِرِهِ، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَوَّجَ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقْرَبِ، لَمْ يَرَ الْحُسَنِي، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَوَّجَ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيُسْلِمْ لِي سَقْطُ الْوَلَدِ.

٣٥ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عُمَرَانَ الْأَشْعَرِيَّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، رَفِيقَهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْرِقُ حَتَّى إِذَا اسْتَوْفَى ثَمَنَ دِيَةِ يَدِهِ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

٣٦ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٌّ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّهَاوِنِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ رَاهْوَيْهِ، عَنْ أَبِي حَيْوَنٍ مَوْلَى الرَّضَا

صادق^{علیه السلام} روایت کردند که : مکروه است که انسان در شب اوّل ماه و وسط و آخر ماه جماع کند ، زیرا اگر چنین کند ، بچه دیوانه خواهد شد ، آیا نمی بینی که دیوانه ها معمولاً در اوّل و وسط و آخر ماه دچار صرع و غش می شوند؟ و نیز حضرت فرمود : هر کس ، در حالیکه قمر در عقرب است ازدواج کند ^(۱) نیکی نخواهد دید و نیز فرمود : هر کس در آخر ماه (محاق) ازدواج کند ^(۲) باید آماده سقط شدن چنین باشد .

٣٥ - از امام رضا^{علیه السلام} نقل شده است : تا زمانی که کسی کمتر از دیة دستش دزدی کند ، خداوند ، این کار او را می پوشاند (یعنی حد سرقت بر او جاری نمی شود) ، ولی وقتی باندازه دیه دستش دزدی کرد ، خداوند این مطلب را از او آشکار می کند (و حد بر او جاری نمی شود) .

٣٦ - ابو حیون از امام رضا^{علیه السلام} نقل کرده که : جبرئیل خدمت رسول الله^{صلوات الله علیه و آله و سلم} آمده عرض

۱ - ظاهرآ مراد از ازدواج در هر دو مورد نزدیکی است نه عقد تنها .

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَزَّلَ جَبْرِيلٌ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُفْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنَّ الْأَبْكَارَ مِنَ النَّاسِ بِمَنْزَلَةِ الشَّمْرِ عَلَى الشَّجَرِ، إِذَا أَبْتَغَ الشَّمْرَ فَلَا دَوَاءَ لَهُ إِلَّا جِنِّتَاهُ وَإِلَّا أَفْسَدَهُ الشَّمْسُ وَغَيْرُهُ الرَّيْحَانُ، وَإِنَّ الْأَبْكَارَ إِذَا أَذْرَكُنَّ مَا يُدْرِكُنَّ النَّاسُ فَلَا دَوَاءَ لَهُنَّ إِلَّا الْبَعْلُونُ وَإِلَّا لَهُمْ يُؤْمِنُ عَلَيْهِنَّ الْفِتْنَةُ، فَصَبَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُبْتَدَرُ فَخَطَبَ النَّاسَ، ثُمَّ أَعْلَمَهُمْ مَا أَمْرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، فَقَالُوا: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مِنَ الْأَكْفَاءِ فَقَالُوا: وَمَنِ الْأَكْفَاءِ؟ فَقَالَ: الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ، ثُمَّ لَمْ يَئِذْنْ حَتَّى زَوَّجَ ضُبَاعَةَ بْنَ زُبَيرِ بْنِ عَبْدِ الْمُظْلِبِ لِمَقْدَادِ بْنِ أَسْوَدَ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهَا زَوَّجَتْ أُبْنَةَ عَمِّي الْمَقْدَادَ لِيَتَضَعُّ التَّكَاحُ.

٣٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمَيْرِيُّ،

عَنِ الرَّيَانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ بِخُرَاسَانَ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَالُوا: إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَعَاوَظُونَ أُمُورًا قَبِيحَةً، فَلَوْ تَهْنِهِمْ عَنْهَا! فَقَالَ: لَا أَفْعُلُ، فَقَيْلَ:

کرد: ای محمد! پروردگارت به شما سلام میرساند و میگوید: دختران دوشیزه مثل میوه بر درخت هستند، و وقتی میوه میرسد، دوایی ندارد جز چیدن، و گرنه باد و آفتاب آن را از بین میبرند و دوشیزگان نیز وقتی بالغ شدند، دوایی ندارند جز شوهر و گرنه احتمال دارد به فتنه دچار شوند، حضرت رسول ﷺ نیز به منبر رفته، سخنرانی فرمود و دستور خدا را به آنان ابلاغ فرمودند، مردم گفتند: به چه کس شوهرشان دهیم؟ فرمود: به افرادی که کفو و همطراز آنان باشند، پرسیدند: چه کسی کفو و همطراز محسوب می شود؟ فرمود: مؤمنون کفو یکدیگرند، سپس همانجا، بالای منبر، ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به عقد مقدمات اسود درآورد، سپس فرمود: ای مردم، ضباعه دختر عمومیم را به عقد مقدمات اسود را ازدواج ساده تر شود.

٣٧ - ریان بن صلت گوید: عده‌ای به خراسان و به خدمت امام رضا علیهم السلام

رفتند و گفتند: عده‌ای از خانواده شما کارهای قبیح انجام می دهند، خوب

وَلَمْ؟ قَالَ: لَا تَرَأَيْتُ أَبِي يَقُولُ: التَّصِيقَةُ خَيْشَةٌ.

٣٨ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَيْوَنَ مَوْلَى الرَّضَا [عَنِ الرَّضَا] عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَنْ رَدَ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهً كُمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَ مُحْكَمًا كُمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَفْضِلُوا.

٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَنْ صَامَ أَوْلَى يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ رَعْبَةً فِي ثَوَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي وَسْطِهِ شُفَعَّ فِي مِثْلِ رَبِيعَةِ وَ مُضَرَّ، وَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي آخِرِهِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُلُوكِ

بود آنان را نهی می فرمودید ، حضرت فرمودند : این کار را نمی کنم ، گفتند : چرا ؟ حضرت فرمودند : چون از پدرم شنیدم که فرمود : نصیحت ناخوشایند و تلغ است (ظاهرآ مراد از کارهای قبیح ، کارهای پست است نه محترمات) .

٤٠ - ابوحیون از امام رضا^{علیهم السلام} نقل کرده است که حضرت فرمودند : هر کس متشابهات قرآن را به محکمات آن ارجاع دهد ، به راه راست هدایت شده است ، سپس فرمودند : در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد ، لذا متشابهات آنرا به محکمات آن ارجاع دهید و صرفاً به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه میشود .

٤١ - امام رضا^{علیهم السلام} فرمودند : هر کس اولین روز از ماه رجب را به امید ثواب خداوند - عز وجل - روزه بگیرد ، بهشت برای او واجب میشود ، و هر کس یک روز از وسط آنرا روزه بگیرد شفاعتش در افراد کثیری به تعداد قبیله ربيعه و مضر قبول خواهد شد . و هر کس یک روز از آخر آنرا روزه بگیرد ، خداوند او را

الْجَنَّةِ وَشَفَعَةً فِي أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبْنَيْهِ وَأَبْنَتِهِ وَأَخْيَهِ وَأَخْيَتِهِ وَعَمَّهُ وَعَمَّتِهِ وَخَالِهِ وَخَالَتِهِ وَمَعَارِفِهِ وَجِيرَانِهِ، وَإِنْ كَانَ فِيهِمْ مُسْتَوْجِبًا لِلنَّارِ.

٤٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْمُفَسِّرِ الْجُرْجَانِيِّ -

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زِيَادٍ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَيَارٍ، عَنْ أَبْوَيْهِمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ... ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ^(١) ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبِثْ فِي اللَّهِ وَأَبْغِضْ فِي اللَّهِ، وَوَالِي فِي اللَّهِ وَعَادِ فِي اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَلَا يَبْلُو اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ ظَفْرَمِ الإِيمَانِ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ ، وَقَدْ صَارَتْ مُؤَاخِذَةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هُدَا أَكْثَرُهَا فِي الدُّنْيَا، عَلَيْهَا يَتَوَادُونَ وَعَلَيْهَا يَتَاغْضُونَ، وَذَلِكَ لَا يَعْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، قَالَ لَهُ: وَكَيْفَ لِي أَعْلَمُ أَنِّي قَدْ وَالَّيْتُ وَعَادَتِي فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ وَلَيَّ اللَّهُ حَتَّى أَوْالَيْهُ، وَمَنْ عَدُوَهُ

از سلاطین بهشت قرار میدهد و شفاعت او را در مورد پدر ، مادر ، پسر ، دختر ، خواهر ، برادر ، عمو ، عمه ، دایی ، حاله ، آشنايان و همسایگانش می پذیرد ، هر چند در بین این افراد مستحق آتش نیز وجود داشته باشد .

٤٠- امام عسکری از پدران بزرگوارشان عليهم السلام چنین نقل فرمودند : روزی

رسول خدا صلوات الله عليه به یکی از اصحابش فرمود : برای خدا دوست بدار و برای خدا متنفر باش ، برای خدا دوستی کن و برای خدا دشمنی کن ، زیرا ولایت خدا جز از این راه بدهست نمی آید ، و هیچکس ، هر قدر هم که نماز و روزه اش زیاد باشد ، طعم ایمان را نمی چشد مگر اینگونه باشد ، و امروزه بیشتر برادری ها و دوستی های مردم برای دنیا است ، بخاطر آن یکدیگر را دوست می دارند و بخاطر آن از یکدیگر بدان می آید و لی این برایشان سودی نخواهد داشت . آن شخص پرسید : چگونه بفهمم که دوستی و دشمنی ام برای خدا بوده ، و لی

۱- کذا و الصواب «بعض اصحابه».

حتی اعادیه؟ فاشار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام، فقال: أتری هذا؟ فقال: بلى، قال: ولی هذا ولی الله، فوالله، وعذر هذا عذر الله فعادیه، ووالی ولی هذا ولو آنہ قاتل ابیک و ولدک، وعاد عدو هذا ولو آنہ ابیک و ولدک.

٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيَّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا بْنَ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: مَنِ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي شَعْبَانَ سَبْعِينَ مَرَّةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبُهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْ عَدَدِ النُّجُومِ.

٤٢ - حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُ، فِي رَجَبِ سَنَةِ سَبْعَ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِيَّمَائَةٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ سَنَةَ سَبْعَ وَثَلَاثِيَّمَائَةٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

خدا کیست که با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست که با او دشمنی نمایم؟ حضرت رسول صلوات الله عليه وآله وسليمه به حضرت علی عليهم السلام اشاره کرده فرمودند: آیا این را میبینی؟ عرض کرد: بله، فرمود: هر کس او را دوست بدارد، ولی خدادست، پس با با او دوستی نما، و دشمن او دشمن خدادست، پس با دشمن او دشمن باش و با دوست او نیز دوست باش هر چند قاتل پدر و فرزندات باشد، و با دشمن او دشمن باش هر چند پدر و فرزندت باشد.

٤٣ - امام رضا علیهم السلام فرمودند: هر کس در ماه شعبان، هفتاد مرتبه استغفار کند، خداوند گناهانش را هر چند به تعداد ستارگان باشد خواهد بخشید.

٤٤ - امام رضا از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسليمه نقل فرمودند که: هر کس دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره محکم چنگ بزند

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكِبَ سَفِينَةَ النَّجَاهَةِ وَيَسْتَمِسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُقْفِيِّ وَيَعْتَصِمَ بِعَجْلِ اللَّهِ الْمَتَّيْنِ، فَلَيُوَالِي عَلَيْنَا بَعْدِي، وَلَيُعَادِ عَدُوُّهُ، وَلَيَأْتِمَ بِالْأَئِمَّةِ الْهُدَاءِ مِنْ وُلْدِهِ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِيٌّ وَأَوْصِيَائِيٌّ، وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي، وَسَادَةُ أُمَّتِي وَقَادَةُ الْأَنْقِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ، حِزْبُهُمْ حِزْبِي، وَحِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَحِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.

٤٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤْكَلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيَّ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيَّ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ وَقَدِ اسْتَحْفَمَهُ الغَضَبُ عَلَى رَجُلٍ، فَقَالَ: إِنَّمَا تَغْضِبُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا تَغْضِبْ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ.

و با ریسمان قوی الهی خود را حفظ کند ، باید بعد از من علی را دوست بدارد و دشمنان علی را دشمن خود برگزیند و به ائمه هدایتگر ، که از فرزندان اویند ، تأسی نماید و آنان را امام خود برگزیند ، زیرا آنان خلفاء و اوصیاء من ، وبعد از من حجت های خدا بر خلق بوده و سرور امت و رهبر متینین بسوی بهشت هستند ، حزب آنان حزب من و حزب من حزب خداست ، و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است .

٤٣ - امام رضا علیه السلام فرمودند : موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید وارد شدند - در حالیکه خشم و غضب بر مردی ، هارون را از کوره یَدَر کرده بود - حضرت فرمودند : تو برای خدا غصب میکنی ، پس بیش از آن مقداری که خدا در این مورد غصب می کند ، تو غصب نکن^{۱۱} .

۱ - مراد آنست که تو نباید بیش از آنمقدار که خدا در این مورد غصب میکند ، غصب نمائی .

٤٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ التَّقَ�شُ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُوَذَّبُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ، عَنْ عَلَيِّ
ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ عَلَيِّ بْنَ مُوسَى الرَّضا
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ لَيْلَةِ النَّضْفِ مِنْ شَعْبَانَ، قَالَ: هِيَ لَيْلَةُ يُعْتَقُ اللَّهُ الرَّفَاتُ
مِنَ الثَّارِ، وَيَغْفِرُ فِيهَا الدُّنُوبَ الْكِبَارَ، قُلْتُ: فَهَلْ فِيهَا صَلَاةٌ زِيَادَةٌ عَلَى صَلَاةِ سَائِرِ
اللَّيَالِيِّ؟ فَقَالَ: لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ مُوَظَّفٌ وَلَكِنْ إِنَّ أَحَبِبْتَ أَنْ تَتَطَوَّعَ فِيهَا بِشَيْءٍ
فَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ جَعْفَرَيْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَكْثَرُ فِيهَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ وَالدُّعَاءِ، فَإِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامَ كَانَ يَقُولُ: الدُّعَاءُ فِيهَا مُسْتَجَابٌ،
قُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّهَا لَيْلَةُ الصَّكَاكِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي شَهْرِ
رَمَضَانَ.

٤٥ - وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَهْرُ
رَمَضَانَ شَهْرُ عَظِيمٍ، يُصَاعِفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ، وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ، وَيَرْفَعُ
فِيهِ الْذَّرْجَاتِ، مَنْ تَصَدَّقَ فِي هَذَا الشَّهْرِ بِصَدَقَةٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ أَخْسَى فِيهِ إِلَيْهِ مَا

٤٤ - ابن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام در ورد شب نیمه شعبان سؤال کردم ، فرمودند: شب رهایی از آتش و بخشش گناهان کبیره است ، عرض کردم : آیا اضافه بر سایر شبها نماز دیگری دارد ؟ حضرت فرمودند : نماز خاصی ندارد ، ولی اگر دوست داری در آن شب عمل مستحبی بجا آوری ، نماز جعفر طیار بخوان ، و ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار انجام بده ، زیرا پدرم میفرمود : دعا در آن شب مستجاب است ، عرض کردم مردم می گویند : آن شب ، شب چسکاک است ، فرمود : شب چسکاک ، شب قدر در ماه رمضان است (شب چسکاک یعنی شب برات که همان شب قدر است میباشد - مترجم) .

٤٥ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از حضرت علی علیه السلام نقل کردند که حضرت رسول علیه السلام فرمودند : ماه رمضان ماه بزرگی است ، خداوند در آن ماه

مَلَكُتْ يَمِينَةٌ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ حَسُنَ فِيهِ خُلُقٌ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ كَطَمَ فِيهِ غَيْظَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحْمَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ شَهْرَكُمْ هَذَا لَيْسَ كَالشَّهْوَرِ، إِنَّهُ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ أَقْبَلَ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَإِذَا أَذْبَرَ عَنْكُمْ أَذْبَرَ بِغُفْرَانِ الدُّنُوبِ، هَذَا شَهْرُ الْحَسَنَاتِ فِيهِ مُضَاعَفَةٌ وَأَعْمَالُ الْخَيْرِ فِيهِ مَقْبُولَةٌ، مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَكْعَتَيْنِ يَتَطَلَّقُ بِهِمَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الشَّقِيقَ حَقَّ الشَّقِيقِيَّ مَنْ خَرَجَ عَنْهُ هَذَا الشَّهْرُ وَلَمْ يُغْفِرْ دُنُوبَهُ فَيَخْسِرُ حِينَ يَقُولُ الْمُحْسِنُونَ بِجَوَائزِ الرَّبِّ الْكَرِيمِ.

۴۶ - حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ زَيْدٍ بْنِ عَلَيَّ بْنِ -
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ -

حسنات رامضاعف می کند و سینات را محو می نماید و درجات را رفیع میگرددند ، هر کس در این ماه صدقه ای بددهد خداوند گناهانش را می آمرزد ، و هر کس به بردهگانش تیکی کند ، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه خوش خلق باشد ، خداوند او را می آمرزد ، و هر کس در این ماه خشم خود را فرو برد ، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه صله رحم کند خداوند او را می آمرزد ، سپس فرمودند : این ماه مثل سایر ماهها نیست ، هر وقت به شما رو کند ، با رحمت و برکت رو می کند ، و وقتی از شما جدا شود با غفران و بخشش گناهان میرود ، این ماه ماهی است که حسنات در آن مضاعف است و اعمال خیر در آن مقبول است . هر کس از شما ، برای خدا دو رکعت نافله بخواند خدا او را خواهد بخشید ، سپس فرمود : بد بخت واقعی کسی است که یعنی تمام شود و گناهانش بخشیده نشود و هنگامی که نیکوکاران جوائز خدای کریم را دریافت میکنند ، زیان و ضرر کرده باشد .

۴۶ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین عليه السلام نقل کردنده که حضرت علی عليه السلام فرمودند : رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم فرمودند : ای علی ! تو در دنیا و

هاشم سنه سبع و تلای هشاده قال: حدثني أبي، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه، عن أبيه، عن علي عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي أنت أخي وزيري وصاحب لوائي في الدنيا والآخرة، وأنت صاحب حوضي، من أحبك أحبني، ومن أبغضك أبغضني.

۴۷ - حدثنا أخمد بن الحسن القطان، و محمد بن بكران العطاش؛ و محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني - رضي الله عنهم - قالوا: حدثنا أخمد بن محمد بن سعيد الهمداوي قال: أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه قال: قال الرضا عليه السلام: من تذكر مصابنا فبكى وأنكى لم تبك عينه يوم تبكي العيون، ومن جلس مجلساً يُخفي فيه أمرنا لم يُمْتَ قلبه يوم تموت القلب. قال: و قال الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل: «إن أحسنت أحسنت لأنفسكم وإن أساءتم فلها» قال علي عليه السلام: إن أحسنت أحسنت لأنفسكم وإن أساءتم فلها رب يغفر لها. قال: و قال الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل: «إن أحسنت أحسنت لأنفسكم وإن أساءتم فلها رب يغفر لها».

آخرت برادر، وزیر و پرچمدار من هستی و تو صاحب حوض من هستی هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس از تو بدش بباید از من بدش آمده است. (پوشیده نیست که مراد از حوض کوثر است).

۴۷ - امام رضا^{علیه السلام} فرمودند: هر کس مصیبتهای ما را بیاد آورد و بگردید یا دیگران را بگریاند چشمش در روزی که تمام چشمها گریان است گریان نخواهد بود، و هر کس در مجلسی بنشیند و در آنجا امر ما را زنده کند، قلبش در روزی که قلبها میمیرد نخواهد مرد.

و نیز آنحضرت^{علیه السلام} در مورد این آیه: «إن أحسنت أحسنت لأنفسكم وإن أساءتم فلها» (اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده اید - اسراء: ۷) فرمودند: یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آنرا میبخشد. (پس از ندامت و توبه)

عَزَّ وَجَلَّ: «فَاصْنَعِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» قَالَ: الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ. قَالَ: وَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَظَمَّعًا» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَوْفًا لِلْمُسَافِرِ وَظَمَّعًا لِلْمُقِيمِ. قَالَ: وَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ دُنْوَبَةً فَلَيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الدُّنُوبَ هَذِمًا، وَقَالَ: الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعَدِّلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ التَّسْبِيحُ وَالْتَّهْلِيلُ وَالْتَّكْبِيرُ.

٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ أَنَّ النَّقَاشَ، وَأَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُعَاذِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِشْحَاقَ الْمُكَثِّبَ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَاسِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ رَئِيسِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَينِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشَّهَادَاءِ الْحُسَينِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيَّينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمْ

و نیز در باره این آیه : «فَاصْنَعِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (به نیکی گذشت کن -

حجر: ٨٥) فرمود: منظور عفو بدون عتاب است .

و نیز در مرور این آیه : «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَظَمَّعًا» (او کسی است که برق را به شما نشان میدهد که هم میترسید و هم امیدوارید - رعد: ١٢) حضرت فرمود: یعنی مسافر میترسد و مقیم امید دارد .

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس چیزی نمی یابد که کفاره گناهانش قرار دهد ، در عوض ، بر محمد و آل محمد بسیار صلوات بفرستد زیرا صلوات گناهان را کاملاً از بین می برد ، و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خداوند معادل تسبیح ، تهلیل (لا اله الا الله) ، و تکبیر گفتن است .

٤٨ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین عليه السلام نقل فرمودند که: روزی پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله سخنرانی کرده ، فرمودند: ای مردم ، ماه خدا با برکت

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَفْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ الْلَّيَالِيِّ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ، وَهُوَ شَهْرٌ دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ، وَجُعْلَتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ، أَنفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيعٌ، وَنُومُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ، وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ، وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِنِيَّاتِ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوقَّفُكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاءُهُ كِتَابِهِ، فَإِنَّ الشَّقِيقَيْ مَنْ حُرِمَ غُفرانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ، وَادْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطْشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطْشَهُ، وَتَصَدَّقُوا عَلَى فُقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ، وَوَقَرُوا كِبَارِكُمْ، وَأَرْحَمُوا صِغَارِكُمْ، وَصَلُوا أَرْحَامَكُمْ، وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَعُصُوا عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكُمُ النَّظرُ إِلَيْهِ أَبْصَارِكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الإِشْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ، وَتَحَمَّلُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ كَيْفًا يُتَحَمَّلُ عَلَى أَيْتَامِكُمْ، وَتُؤْبُوا

وَرَحْمَتِ وَمَغْفِرَتِ به شما رو کرده است ، ماهی که نزد خدا از تمام ماهها برتر است و روزهایش بهترین روزها و شبهاش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است و آن ماهی است که در آن ماه به مهمانی خدا دعوت شده اید و در آن از اهل کرامت خدا گشته اید ، نفسهاستان در این ماه تسبیح و خواباتان در آن عبادت است و اعمالتان در آن مقبول است و دعایتان مستجاب پس با نیتهای صادق و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه گرفتن و تلاوت آیات قرآن موفق نماید ، زیرا بدبخت کسی است که در این ماه عظیم از غفران خداوند محروم ماند ، با گرسنگی و تشنگی این ماه گرسنگی و تشنگی قیامت را به یاد آورید ، به فقراء و مساکین خود صدقه بدهید ، بزرگان خود را احترام کنید ، به اطفال خود مهریانی کنید ، با خویشان خود ارتباط برقرار کنید ، زبانهاستان و چشمهاستان را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست حفظ کنید ، و گوشهاستان را از آنچه شنیدنش جایز نیست بیندید ، به یتیمهای مردم مهریانی کنید تا بر یتیمهای شما مهریانی کنند ، از گناههاتان به درگاه خداوند توبه کنید

إِلَى اللَّهِ مِنْ دُنْوِيْكُمْ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي أَوْقَاتٍ صَلَاةِكُمْ، فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ، يَتَنَزَّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُحِبُّهُمْ إِذَا نَاجُوهُ، وَ يُلَبِّيْهِمْ إِذَا نَادَوهُ، وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوهُ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنفُسَكُمْ مَرْهُونَ بِأَعْمَالِكُمْ فَقُنْكُوْهَا بِاسْتِغْفارِكُمْ، وَ ظُهُورُكُمْ تَقْيِيلٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفَّفُوا عَنْهَا بِطُولِ سُجُودِكُمْ، وَ اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّيْنَ وَالسَّاجِدِيْنَ، وَ أَنْ لَا يُرُوِّعَهُمْ بِالثَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ قَطَرَ مِنْكُمْ صَائِمًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِشْرَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٍ لِمَا مَضَى مِنْ دُنْوِيْهِ، فَقَبِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، فَقَالَ حَسَنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اتَّقُوا النَّارَ وَ لَا
بِشِقَّ تَمَرَّةٍ، اتَّقُوا النَّارَ وَ لَا بِشَرَبَةٍ مِنْ مَاءٍ.

و در اوقات نماز دست به دعا بردارید ، زیرا آن اوقات بهترین ساعات است ، و خداوند در آن موقع با نظر رحمت به بندگان خود می نگرد ، هرگاه با او مناجات کنند ، جوابشان میدهد ، هرگاه او را صدا کنند پاسخشان می دهد و هرگاه از او درخواستی کنند ، دعایشان را مستجاب می گرداند .

ای مردم ! جانها یتان در گرو اعمالتان است ، با استغفار آنها را آزاد کنید ، پشتها یتان از گناهان سنگین شده است ، آنها را با سجده های طولانی سبک کنید ، و بدانید که خداوند متعال به عزت خوبیش قسم خورده است که نماز گزاران و سجده کنندگان را در قیامت - که همه برای خداوند جهانیان بر می خیزند - عذاب نکند و با آتش نترسانند . ای مردم هر کس در این ماه ، روزه داری مؤمن را افطاری دهد در مقابل این کار ترد خداوند ، ثواب آزاد سازی . یک برد و نیز بخشش گناهان گذشته اش را خواهد داشت ، مردم گفتند : یا رسول الله ! همه ما توان این کار را نداریم ، حضرت فرمودند : آتش را از خود دفع کنید ولو با تکه ای از یک خرما ، آتش را از خود دفع کنید ولو با یک جرعه آب .

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ حَسِنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلُقُهُ كَانَ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصَّرَاطِ يَوْمَ تَرَزُّلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَمَنْ حَفِظَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ حَفَقَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَةٍ؛ وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرَّهُ كَفَ اللَّهُ عَنْهُ غَضِبَةُ يَوْمٍ يَلْقَاهُ، وَمَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحْمَةً وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحْمَةً قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَمَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَوةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِرَاءَةً مِنَ الثَّارِ، وَمَنْ أَذْى فِيهِ فَرَضَأً كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مَنْ أَذْى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا سِواهُ مِنَ السُّهُورِ، وَمَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ ثَقَلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَحْفَظُ الْمَوَازِينُ، وَمَنْ تَلَافَيْهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ السُّهُورِ.

ای مردم ! هر کس در این ماه، خوش خلق باشد ، در روزی که قدمها بر صراطه لرzan است ، او از آنجا به امان خواهد گذشت ، و هر کس در این ماه بر برده هایش آسان بگیرد ، خداوند در حسابرسی بر او آسان خواهد گرفت ، و هر کس در این ماه شر خود را از دیگران دور کند ، خداوند در روزی که به ملاقاتش خواهد آمد ، غضبیش را از او دور نمیکند ، و هر کس در این ماه ، یتیمی را اکرام کند ، خداوند او را در روزی که بدیدارش خواهد رفت ، اکرام خواهد نمود . و هر کس در این ماه صلة رحم کند ، خداوند او را در روزی که ملاقاتش میکند ، به رحمت خود پیوند میدهد ، و هر کس در این ماه قطع رحم کند ، خداوند رحمتش را - در روزی که او خدا را ملاقات نمیکند - از او قطع خواهد کرد ، و هر کس در این ماه یک نماز مستحبی بخواند ، خداوند دوری از آتش را بر او حتمی میگردد ، و هر کس در این ماه فریضه ای انجام دهد ثواب کسی را دارد که در ماههای دیگر هفتاد فریضه انجام داده باشد ، و هر کس در این ماه بر من بسیار صلوات فرستد کفه میزان اعمالش در روزی که ترازوها سبک است ، سنگین خواهد بود ، و هر کس در این ماه آیه ای از قرآن بخواند اجر کسی که قرآن را در ماههای دیگر ختم کند خواهد داشت .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا
يُغْلِقَهَا عَلَيْكُمْ، وَأَبْوَابَ التَّيْرَانِ مُفْلِقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يَفْتَحَهَا عَلَيْكُمْ،
وَالشَّيَاطِينُ مَغْلُولَةٌ، فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسْلِطُهَا عَلَيْكُمْ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَفَّيْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ
فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ قَالَ: يَا أَبا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ
مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بَكَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبَكِّيكَ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ
أَنْكِي لِمَا يُسْتَحْلِثُ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ، كَانَيْتُ بَكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ
قَدِ ابْتَعَثْتُ أَشْقَى الْأَوْلَيْنَ وَالآخِرَيْنَ شَقِيقَ عَاقِرَ نَاقَةَ ثَمُودَ، فَضَرَّ بَكَ ضَرَبَةً عَلَى
قَرْبِكَ، فَخَضَبَ مِنْهَا لِحِيَتَكَ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَفَّيْتُ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ، وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است ، از خداوند بخواهید که آنها را
بر شما نبند . درهای جهنم بر شما بسته است ، از خداوند بخواهید که آنها را
بر شما بازنگند ، و شیاطین دربند هستند ، از خداوند بخواهید که آنان را بر
شما مسلط نکنند .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : من برخاستم و گفتم : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! يَا
فضیلت ترین کار در این ماه چیست ؟ حضرت فرمودند : يَا أَبا الْحَسَنِ ! أَفْضَلُ
اعمال در این ماه ، پرهیز از محرمات الهی است ، و سپس گریستند ، عرض
کردم يَا رسول الله ! چه چیز باعث گریه شما شد ؟ ! حضرت فرمودند : يَا عَلِيَّ !
بخاطر آن عملی که در این ماه نسبت به تو خواهد شد گریه میکنم ، گویا تو را
میبینیم که مشغول نماز هستی و شفی ترین افراد بشر (چه در گذشته و چه در
آینده) ، برادر و هم مسلک کسی که ناقه ثمود را از پا در آورد ، برخاسته ، و
ضربهای بر فرق سرت فرود می آورد و محاسنت را [باخون] خضاب میکند ،
امیر المؤمنین علیه السلام ادامه دادند : عرض کردم : يَا رسول الله ! در اینحال دینم سالم
است ؟ فرمودند : بله دینت سالم است . سپس فرمودند : يَا عَلِيَّ ! هر کس تو را

دینیک، ثم قائل: يا علی من قتلک فقد قتلنی، ومن ابغضک فقد ابغضنی، ومن سبک فقد سببی، لأنك می کنفی، روحک من روحي و طیبتك من طیبیتی، إن الله تبارک و تعالى خلقنی و إیاك و اصطفانی و إیاك، و اختارتی للثبوة، و اختارتک للإمامۃ، فمن انکر امامتك فقد انکر نبوتی، يا علی آنت وصیی و أبو ولدی، و زوج ابنتی و خلیفتی علی امیتی فی حیاتی و بعده موتی، أمرک أمری و نهیک نهیی، أقیسُ بالذی بعثنی بالثبوة و جعلنی خیر البریة إنك لحجۃ اللہ علی خلقه، و أمیته علی سرّه، و خلیفته علی عباده.

٤٩ - حدثنا محمد بن القاسم المفسر - رضي الله عنه - قال: حدثنا أحمد بن الحسن الحسيني، عن الحسن بن علي، عن أبيه علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه الرضا علي بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كم من غافل يتسيّج ثوباً

به قتل رساند مرا به قتل رسانده است، و هر کس از تو بدش بباید از من بدش آمده است، و هر کس به تو ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است، زیرا تو از من و مانند خودم هستی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است، خداوند تبارک و تعالی من و تورا آفرید و من و تورا برگزید و مرا برای نبوت انتخاب کرد و تو را برای امامت، پس هر کس امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده است، ای علی! تو وصی و پدر نوه های منی و دامادم هستی، تو در زمان حیات و بعد از مماتم جانشین من بر امتم هستی، امر تو، امر من و نهی تو، نهی من است، قسم به کسی که مرا به نبوت برگزید و مرا اشرف مخلوقات قرار داد، تو حجت خدا بر مردم و امین او بر اسرارش و جانشین او بر بندگانش هستی.

٤٩ - امام حسن عسکری از پدران بزرگوار خود از امام سجاد^{علیه السلام} نقل فرمودند که: أمیر المؤمنین^{علیه السلام} فرمودند: چه بسیار شخص غافلی که لباسی برای

لِتَلْبِسَهُ وَإِنَّمَا هُوَ كَفَنُهُ، وَيَبْيَنِي بَيْتًا لِيَشْكُنَهُ وَإِنَّمَا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ.

٥٠ - وَبِهَذَا الإِسْنَادِ قَالَ: قَيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الإِسْتِغْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالْإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي أَنْ وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوِ الْمَوْتُ وَقَعَ عَلَيْهِ، وَاللَّهُ لَا يُبَالِي أَنْ أَبْيَ طَالِبٌ أَنْ وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوِ الْمَوْتُ وَقَعَ عَلَيْهِ.

٥١ - وَبِهَذَا الإِسْنَادِ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ خُطْبَتِهِ: أَيُّهَا الثَّالِثُ: أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَالآخِرَةُ دَارُ بَقَاءٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمْرَكُمْ لِمَقْرَبَكُمْ، وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ أَسْرَارُكُمْ، وَأَخْرُجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ، فِي الدُّنْيَا حَيَّيْتُمْ وَلِلآخِرَةِ خُلِقْتُمْ، إِنَّمَا الدُّنْيَا كَسْمٌ يَأْكُلُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ، إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا مَاتَ، قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا فَدَّمْ؟ وَقَالَ

خود می دوزد تا آن را بپوشد ولی آن لباس کفنش خواهد بود و خانه ای می سازد تا در آن سکنی گزیند ولی آن خانه محل دفنش خواهد بود .

٥٠ - و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام سوال شد: آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمودند: انجام فرائض ، ترک محترمات و دارابودن اخلاق خوب ، و چنین فردی برایش فرق ندارد که او بر سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بباید ، قسم به خدا که فرزند ابوطالب برایش فرقی ندارد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بباید .

٥١ - همچنین امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرمودند: ای مردم! دنیا ، محل فنا و نیستی است و آخرت محل بقاء و جاودانگی است ، از این محل عبور برای سرای دائمی و همیشگی خود توشه برگیرید و در مقابل کسی که اسرارتان بر او مخفی نیست ، پرده از روی اعمال زشتستان بر ندارید ، قبل از اینکه بدنهایتان از دنیا خارج شود ، دلهایتان را از دنیا خارج کنید ، در دنیا زندگی می کنید ولی برای آخرت خلق شده اید ، دنیا مثل سمی است که کسی که از آن آگاهی ندارد آن را بخورد . وقتی شخصی می میرد ، ملائکه گویند:

الناسُ: مَا أَخْرَ؟ فَقَدَّمُوا فَضْلًا يَكُنْ لَكُمْ، وَلَا تُؤْخِرُوا كَيْلًا يَكُونَ حَسْرَةً عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ الْمَحْرُومَ مَنْ حُرِمَ خَيْرًا مَالِهِ، وَالْمَغْبُوطُ مَنْ نَقَلَ بِالصَّدَقَاتِ وَالْخَيْرَاتِ مَوَازِينَهُ وَأَخْسَى فِي الْجَنَّةِ بِهَامِهَادَةٍ، وَطَيِّبَ عَلَى الصَّرَاطِ بِهَا مَسْلَكَهُ.

۵۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ أَنَّ النَّفَاشُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُكَتَّبَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - بِالرَّئِيْسِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ مَوْلَى بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَةِ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَمَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَةِ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَاءِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَحَّهُ وَسُرُورِهِ وَقَرَّتْ بَنَا فِي الْجَنَّانِ عَيْنُهُ، وَمَنْ سَمِّيَ يَوْمَ عَاشُورَةِ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَآذَّخَرَ فِيهِ لِمَتْرِلَهِ شَيْئًا لَمْ يُبَارِكْ لَهُ فِيمَا آذَخَ وَحُشِّرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدَ وَعَبْيَدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَعُمَرِ بْنِ سَعْدٍ

چه (با خود) آورده است؟ و مردم گویند: چه چیز باقی گذارده است، برای خود فضل و نیکی پیش فرستید تا به نفعتان باشد و چیزی که مایه حضرت است از خود باقی نگذارید، زیرا محروم کسی است که از خیر و برکت مال خود محروم ماند و آنکس که باید به حالت غبطه خورد کسی است که با صدقات و خیرات ترازوی اعمالش را سنگین کرده و جایگاه خود را در بهشت، و نیز مسیرش را بر صراط نیکو گردانده است.

۵۲- امام رضا^{علیه السلام} فرمودند: هر کس روز عاشورا به دنبال انجام کارها و حوائجش نرود، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را بر آورده سازد، و هر کس که روز عاشورا، روز مصیبت و حزن و گریه اش باشد، خداوند - عز و جل - روز قیامت را روز شادی و سرورش قرار خواهد داد و در بهشت چشمانشان به دیدار ما روشن خواهد شد، و هر کس روز عاشورا را روز برکت بنامد و برای متزلش چیزی در آنروز ذخیره نماید، آنچه ذخیره کرده است، برکت نخواهد داشت، و در روز قیامت همراه یزید، عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد - لعنهم

— لَعْنُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى — إِلَى أَشَفَلِ دَرِّكَةٍ مِّنَ النَّارِ.

٥٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا جِيلَوْيُهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّبَّانِيِّ بْنِ شَبِيبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّصَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِّنَ الْمُحَرَّمِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ شَبِيبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ؟ فَقَلَّتْ: لَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَافِيهِ زِكْرِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «رَبَّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرَيْةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَأَمْرَرَ الْمَلَائِكَةَ، فَنَادَتْ زِكْرِيَا «وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُتَشَرَّكَ بِتَخْيِي» فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَالِهِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِزِكْرِيَا، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرَّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ، فَمَا عَرَفْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةً شَهْرَهَا، وَلَا حُرْمَةً نَبَيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَقَدْ قُتِلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرَيْتَهُ وَسَبُوا نِسَاءَهُ، وَأَنْتُهُمْ بِيَقْلَهُ، فَلَا عَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا، يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُثُّتْ بِاِكِيَا لِشَيْءٍ فَإِنْكِ

الله - در پست ترین درجه جهنم محشور خواهد شد .

٥٣ - رَبَّانِيَّ بْنِ شَبِيبٍ گوید : در اوّلین روز محرم بخدمت امام رضا علیه السلام رسیدم ، حضرت فرمودند : آیا روزه هستی ؟ عرض کردم : خیر ، فرمود : امروز ، روزی است که زکریا علیه السلام پروردگارش را خواند و گفت : «رَبَّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرَيْةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (پروردگارا ! فرزندی پاک به من مرحمت فرما ، همانا تو دعای بندگان را میشنوی - آل عمران : ٣٨) و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به ملائیکه دستور داد که به زکریا - که در محراب در حال نماز بود - بگویند که خدا به تو یحیی را مژده می دهد . پس هر کس این روز را روزه بدارد و سپس دعا کند ، خداوند همانطور که دعای زکریا را مستجاب کرد ، دعای او را نیز مستجاب می کند ، سپس فرمود : ای ابن شبیب ! محرم ماهی است که اهل جاهلیت به احترام آن ، ظلم و جنگ را حرام کرده بودند ولی این امت احترام آن و احترام پیغمبر خود را حفظ نکردند ، در این ماه اولاد او را

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّهُ ذَبَحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِيرُ، وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَّةً عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْءٌ، وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ الشَّبَعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ، وَلَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِتَصْرِهِ، فَلَمْ يُؤْدِنْ لَهُمْ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُغْفَةٌ عَبْرِ إِلَيْهِ أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشَعَارُهُمْ: يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ.

يَا ابْنَ شَبِيبٍ، لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ حَدَّيَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أُفْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَتُرَا باً أَخْمَرَ، يَا ابْنَ شَبِيبٍ، إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلُّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا، يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَكَ أَنْ تَشْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْيَنَةَ فِي الْجَهَنَّمِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَالْعَنْ

کشند و زنانش را اسیر کردند و وسائلش را غارت نمودند ، خداوند هرگز این کارشان را نبخشد ! ای ابن شبیب ! اگر میخواهی گریه کنی ، بر حسین بن علی این ابی طالب^{علیهم السلام} گریه کن ، زیرا لو را همچون گوسفند ذبح کردند و از بستگانش ، هیجده نفر به همراهش شهید شدند که در روی زمین نظری نداشتند ، آسمانهای هفتگانه و زمین ها بخاطر شهادتش گریستند ، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند ، ولی تقدیرالله نبود ، و آنها تا قیام قائم^{علیهم السلام} در نزد قبرش با حال نزار و ژولیده باقی هستند و از یاوران قائم^{علیهم السلام} هستند و شعارشان « يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ » است . ای ابن شبیب ! پدرم از پدرش از جدش^{علیهم السلام} به من خبر داد که : وقتی جدم حسین - صلوات الله عليه - شهید شد ، از آسمان خون و خاک قرمز بارید . ای ابن شبیب ! اگر به گونه ای بر حسین گریه کنی که اشکهایت بر گونه هایت جاری شود ، خداوند هر گناهی که مرتكب شده باشی - چه کوچک ، چه بزرگ ، چه کم و چه زیاد - خواهد بخشید . ای ابن شبیب ! اگر دوست داری پاک و بدون گناه به ملاقات خدا بروی ، به زیارت

قتله الحسین، یا ابن شیبیں اُن سرکَ آن کوئن لک مِن التوابِ مثلُ ما لِمَن اشْتُهِدَ
مع الحسین بن علی علیہما السلام قُتل متنی ذکرہ: یا لیتني کُنت معہم فاقُوز فوزاً
عظیماً، یا ابن شیبیں اُن سرکَ آن تکون معنا فی الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِن الْجِنَانِ
فَاخْرَنْ لِخَرْنَا وَافْرَخْ لِفَرْحَنَا، وَ عَلَيْكَ بِولَاتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَ حَجَرًا لَحَشَرَةَ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

٤٥- حدثنا محمد بن القاسم المفسر الأسترآبادی - رضي الله عنه - قال:
حدثنا يوسف بن محمد بن زياد؛ وعليٌّ بن محمد بن سيار، عن أبويهما، عن الحسن
ابن عليٍّ، عن أبيه عليٍّ بن محمد، عن أبيه محمد بن عليٍّ، عن أبيه الرضا عليٌّ بن
موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن
عليٍّ، عن أبيه عليٍّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليٍّ، عن أبيه
أمير المؤمنين عليٍّ بن أبي طالب علیہم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه
وآله: قال الله عزوجل: فَسَمِّتْ فَاتِحةَ الْكِتَابِ بِتَبَيْيَ وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَ

حسین برو ، ای ابن شیبیں ! اگر دوست داری با پیامبر اکرم ﷺ در غرفه های
بهشت همراه باشی ، قاتلان حسین را لعنت کن ، ای ابن شیبیں ! اگر دوست
داری ثوابی هانند ثواب کسانی که همراه حسین بن علی ؓ شهید شدند
داشته باشی ، هرگاه بیاد او افتادی بگو : « یا لیتني کنت معهم فاقُوز فوزاً
عظیماً » (ای کاش با آنان می بودم و به فوز عظیم میرسیدم) . ای ابن شیبیں !
اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت همراه باشی ، در اندوه ما
اندوهگین و در خوشحالی ما ، خوشحال باش ، و بر تو باد به ولايت ما ، زیرا
اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد ، خداوند در روز قیامت او را با آن سنگ
محشور خواهد کرد .

٥٤- امام حسن عسکری از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین ؑ چنین
نقل کردند: رسول اکرم ﷺ فرمودند: خداوند - عزوجل - میفرماید: فاتحة-
الكتاب را بین خود و بندہام تقسیم کردم ، نصف آن ازان خود ، و نصف دیگر ش

نصفها لعبدي، ولعبي ما سأله، فإذا قال العبد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قال الله جل جلاله: بتأ عبدي باسمي وحق علي أن أتمم له أمره، وأبارك له في أحواله، فإذا قال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» قال الله جل جلاله: حمدني عبدي وعلم أن السعيم التي له من عندي، وأن البلايا التي دفعت عنك قبطولي، أشهدكم أني أضيف له إلى نعم الدنيا نعم الآخرة، وأدفع عنك بلايا الآخرة كما دفعت عنك بلايا الدنيا، فإذا قال: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» قال الله جل جلاله: شهدلي عبدي أني الرحمن الرحيم، أشهدكم لا وفر من رحمتي حظه ولا بجزل من عطائي نصيبة، فإذا قال: «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ»، قال الله جل جلاله: أشهدكم كما اعترف أني أنا مالك يوم الدين، لأسهل يوم الحساب حسابه، ولا جائز

برای بندهام است ، و آنچه را که بندهام طلب کند بدست خواهد آورد ، وقتی بنده میگوید : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خداوند جل جلاله میفرماید : بندهام با نام من آغاز کرد و واجب است بر من که امورش را به انجام رسانم و احوالش را مبارک گردم ، و وقتی گوید : «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است) خداوند جل جلاله میفرماید : بندهام مرا ستود و دانست که نعمتهايي که نزد اوست ، از من است و بلاهايي که از او دفع شده است به قدرت من بوده است ، شما را شاهد میگيرم که من نعمتهاي اخروی را به نعمتهاي دنيوي اش اضافه میکنم ، و بلاهاي آخرت را همانطور که بلاهاي دنيا را از او دفع کردم ، از او دور خواهم کرد ، وقتی بگويد : «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» ، خداوند جل جلاله گويد : بندهام شهادت داد که من رحمان و رحيم هستم ، نصيب او را از رحمتمن افزون خواهم کرد ، و بهره اش را از عطا و بخشش زیاد خواهم نمود ، وقتی بگوید : «مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ» (مالک روز قیامت است) ، خداوند جل جلاله گوید : شاهد باشید ، همانطور که اعتراف کرد که من مالک روز قیامت هستم ، روز قیامت حسابش را آسان خواهم گرفت ، و از بدیهایش در خواهم گذشت .

عَنْ سَيِّدِنَا، فَإِذَا قَالَ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: صَدَقَ عَبْدِي، إِيَّايَ يَعْبُدُ، أَشْهُدُكُمْ لَا تَبْيَثُهُ عَلَى عِبَادِي ثَوَابًا يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ حَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي، فَإِذَا قَالَ: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: بِي اسْتَعَانَ عَبْدِي وَالثَّجَاجُ إِلَيَّ، أَشْهُدُكُمْ لَا تَعْيَثُهُ عَلَى أَمْرِهِ، وَلَا تَغْيِثُهُ فِي شَدَائِدِهِ، وَلَا تَخْدُلُهُ بَيْدِهِ يَوْمَ نَوَافِيهِ، فَإِذَا قَالَ: أَهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - إِلَى آخِرِ السُّورَةِ» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَذَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَأَعْظَمْتُهُ مَا أَمْلَى، وَآمَّثْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَجَلَّ.

قَالَ: وَقَيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنَا عَنْ بِشَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَهِيَّ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْرُوْهَا وَيَعْدُهَا آيَةً مِنْهَا، وَيَقُولُ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِيِّ.

وقتی میگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (فقط تو را من پرستیم) خداوند - عز و جل - میفرماید: بنده ام راست میگوید ، فقط مرا من پرستد ، شاهد باشید بخاراط این عبادتش به او ثوابی خواهم داد که هر کس در این عبادت با او مخالف بوده به او غبطه بخورد ، و وقتی بگوید: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (و فقط از تو کمک من خواهیم) خداوند - عز و جل - میفرماید: بنده ام از من کمک میخواهد و به من پناهندگی شده است ، شاهد باشید که او را بر کارش کمک خواهم کرد و در سختی ها به فریادش خواهم رسید و در روز سختی ، دستش را خواهم گرفت ، و وقتی میگوید: «أَهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدایت کن) تا آخر سوره ، خداوند میگوید: این خواسته اش مستجاب است و آنچه بنده ام در خواست کند ، خواهد داشت . دعا های بنده ام را مستجاب کردم و آنچه را آرزو داشته به او عطا نمودم و او را از آنچه باعث ترس است در امان داشتم .

و فرمود: از امیر المؤمنین عليه السلام سوال شد: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از فاتحة الكتاب است ؟ حضرت فرمود: بله ، رسول اکرم صلی الله علیہ وسلم آن را قراءت میفرمود و آن را جزء آن سوره بحساب من اورد و میفرمود: فاتحة الكتاب ، سبع

۵۵- حدّثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بابي الحسن الجرجاني - رضي الله عنه - قال: حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد، وعليٌّ بن محمد بن سيار، عن أبييهما، عن الحسن بن عليٍّ، عن أبييهما عليٌّ بن محمد، عن أبييهما محمد بن عليٍّ، عن أبييهما عليٌّ بن موسى، عن أبييهما موسى بن جعفر، عن أبييهما جعفر بن محمد، عن أبييهما محمد بن عليٍّ، عن أبييهما عليٌّ بن الحسين، عن أبييهما الحسين بن عليٍّ، عن أبييهما الحسن بن عليٍّ عليهم السلام. قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن بسم الله الرحمن الرحيم آية من فاتحة الكتاب وهي سبع آيات تمامها «بسم الله الرحمن الرحيم»، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الله عز وجل قال لي: يا محمد «ولقد أتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم» فأفرد الامتنان على بفاتحة الكتاب، وجعلها بإزاء القرآن العظيم، وإن فاتحة الكتاب أشرف ما في كنوز العرش، وإن الله عز وجل خص محمد صلى الله عليه وآله وسلم وشرفه بها ولم يشرك معه فيها أحداً من آنبيائه ما خلا سليمان عليه السلام، فإنه أعلاه منها «بسم الله الرحمن الرحيم»: يتحكي

المثاني است.

۵۵- و نیز امام حسن عسکری از پدران بزرگوار خود از امیر مؤمنان^{علیهم السلام} چنین نقل فرمودند : «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره حمد است ، سوره حمد هفت آیه است که با «بسم الله الرحمن الرحيم» به تمام و کمال میرسد ، از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} شنیدم که میفرمود : خداوند - عز و جل - به من فرمود : يا محمد ! «ولقد أتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم» (ما به تو ، هفت آیه از مثانی و نیز قرآن عظیم را دادیم - حجر : ۸۷) و اول با سوره حمد بر من امتنان فرمود و آن را در ازاء قرآن عظیم قرار داد ، و فاتحة الكتاب شریف‌ترین چیزی است که در گنجهای عرش وجود دارد ، و خداوند - عز و جل - آن را مختص به محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} نمود و وی را بدان شرافت داد ، واحدی از پیامبران - جز سليمان - را با او در این فضیلت شریک نکرد ، زیرا به سليمان آیه «بسم الله

عَنْ بُلْقِيسَ حِينَ قَالَتْ «إِنِّي أُقْرِئَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا مُعْتَقِدًا بِمُوَالَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّبِيعَيْنِ، مُنْفَادًا لِأَمْرِهِمَا، مُؤْمِنًا بِظَاهِرِهِمَا وَبِأَطْنَاهِمَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ أَمْوَالِهَا وَخَيْرَاتِهَا، وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِئٍ يَقْرَأُهَا كَانَ لَهُ يَقْدِرُ مَا لِلْقَارِئِ، فَلَيَسْتَكِنْ أَحَدُكُمْ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمُغَرَّضُ لِكُمْ، فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ، لَا يَذْهَبَنَّ أَوَانُهُ فَتَبْقَى قُلُوبُكُمْ فِي الْحَسْرَةِ.

٥٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنُ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّئَيْانِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنِ الرَّضَا عَلَيَّ ابْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيْيَ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِ عَهْدِ طَوِيلٍ وَقَدْ أَثْرَ السَّنْ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «رَا عَطَا فِرْمَودَ، خَدَاونَدَ او قول بلقيس چنین حکایت می کند : «إِنِّي أُقْرِئَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (نامه گرانقدری از سلیمان برایم فرستاده شده است ، که عبارتست از : بسم الله الرحمن الرحيم - الخ - نمل : ٣٠ ، ٢٩).

و هر کس آنرا با اعتقاد به موالات محمد و آل پاکش بخواند و مطیع اوامر آنان بوده ، به ظاهر و باطنشان ایمان داشته باشد ، خداوند برابر هر حرف آن حسن‌ای به او می دهد که برای او از دنیا و تمام خیرات و اموالش برتر است ، و هر کس به قاری ای که آن را می خواند گوش دهد ، همانند اجر قاری را خواهد داشت . پس تا می توانید از این خیری که به شما عرضه شده است بیشتر استفاده کنید که غنیمت است ، و مبادا وقتیش بروود و قلوبتان در حسرت بماند .

٥٦- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امام حسین عليه السلام روایت فرمودند که امیر مؤمنان عليه السلام مردی از شیعیان خود را بعد از مدت‌ها دیدند که پیری در او

فیه، وَ كَانَ يَسْجُلُ فِي مِشَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَبَرَ سِنُّكَ يَا رَجُلُ، قَالَ: فِي طَاعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجِدُ فِيكَ بَقِيَّةً، قَالَ: هِيَ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۵۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُوَذِّبِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْوَفَاءَ بَكَى، فَقَيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَمَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَانُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَقَدْ قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] فِيكَ مَا قَالَ، وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَجَةً مَا شِيَأْ وَقَدْ فَاسَمْتَ رَبِّكَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ حَتَّى الشُّغْلَ بِالشُّغْلِ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتِي لِهَوْلِ الْمُظَلَّعِ وَفِرَاقِ الْأَجْيَةِ.

مرکز تحقیقات کویر خودرو سردی

هویدا و به سختی راه میرفت ، حضرت به او فرمودند : بست زیاد شده است ! آنمرد عرض کرد : در طاعت تو یا امیر المؤمنین ! حضرت فرمودند : می بینم هنوز توانی در تو هست ، عرض کرد : آن ، متعلق به شما است .

۵۷- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیه السلام چنین نقل کردند : وقتی زمان فوت امام حسن علیه السلام فرا رسید ، آن حضرت گریستند ، به ایشان عرض شد : آیا با این موقعیت و خویشاوندی که با رسول اکرم علیه السلام داری و با آن فرمایشات آن حضرت در باره شما ، و با وجود اینکه بیست بار پیاده به حج رفته اید و سه بار تمام اموالتان حتی کفش هایتان را با خداوند قسمت کرده اید ، آیا با همه اینها باز هم گریه می کنید ؟! حضرت فرمودند : بخاطر دو چیز گریه می کنم : ترس و وحشت حادثه ای که به استقبالش خواهیم رفت (مرگ) و دوری دوستان .

٥٨— حَدَّثَنَا أَبْيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَخْمَدَ الْمَالِكِيُّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلَيِّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ مِنْ بَعْدِي، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَغْتَدَى عَلَيْكَ، وَطُوبِي لِمَنْ تَبَعَكَ وَلَمْ يَخْتُرْ عَلَيْكَ، يَا عَلَيِّ أَنْتَ الْمُقَاتَلُ بَعْدِي، فَوَيْلٌ لِمَنْ قَاتَلَكَ وَطُوبِي لِمَنْ قَاتَلَ مَعَكَ، يَا عَلَيِّ أَنْتَ الَّذِي تَثْطِقُ بِكَلَامِي وَتَكَلَّمُ بِلِسَانِي بَعْدِي، فَوَيْلٌ لِمَنْ رَدَ عَلَيْكَ وَطُوبِي لِمَنْ قَبَلَ كَلَامَكَ، يَا عَلَيِّ أَنْتَ سَيِّدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدِي، وَأَنْتَ إِمَامُهَا وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا، وَمَنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ كَانَ مَعَكَ كَانَ مَعِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا عَلَيِّ أَنْتَ أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَقَنِي وَأَنْتَ أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي عَلَيِّ أَفْرِي وَجَاهَتَ مَعِي عَدُوِّي، وَأَنْتَ أَوْلُ مَنْ صَلَّى مَعِيَ وَالثَّاَسُ

٥٨ - ابراهیم بن ابی محمد از امام رضا و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیه السلام روایت فرمودند که: رسول اکرم علیه السلام فرمودند: ای علی! تو بی مظلوم بعد از من، وای بر کسی که به تو ظلم و تعدی کند، و خوشابحال کسی که از تو پیروی کند و کسی را به تو ترجیح ندهد، ای علی! تو کسی هستی که بعد از من دیگران با او می جنگند، وای بر کسی که با تو بجنگد و خوشابحال کسی که همراه تو جنگ کند، ای علی! تو کسی هستی که بعد از من با کلام من سخن میگویی و با زبان من تکلم میکنی، وای بر کسی که سخنان تو را رد کند و خوشابحال کسی که گفتارت را بپذیرد، ای علی! تو بعد از من سرور این امت هستی! تو امام و خلیفه آنان هستی، هر کس از تو جدا شود، در قیامت از من جدا خواهد بود، و هر کس با تو همراه باشد، در قیامت با من همراه خواهد بود، ای علی! تو اولین کسی هستی که به من ایمان اورد و مرا تصدیق کرد، و تو اولین کسی هستی که در کارم مرا باری کرد و به همراهم با دشمنانم جهاد نمود، و تو اولین کسی هستی که با من نماز خواند در حالیکه

يَوْمَئِذٍ فِي عَقْلَةِ الْجَهَالَةِ، يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ تَشَقَّعُ عَنِ الْأَرْضِ مَعِي، وَأَنْتَ
أَوَّلُ مَنْ يَجُوزُ الصَّرَاطَ مَعِي، وَإِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَ أَفْسَمَ بِعَزَّتِهِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَقَبَةَ
الصَّرَاطِ، إِلَّا مَنْ مَعَهُ تِرَاهُ بِولَاتِكَ وَلَاهِيَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ
حَوْضِي تَسْقِي مِنْهُ أَوْلَاءَكَ وَتَدْوِدُ عَنْهُ أَغْدَاءَكَ، وَأَنْتَ صَاحِبِي، إِذَا قَمْتُ الْمَقَامَ
الْمَحْمُودَ تَسْفَعُ لِمُحِبِّينَا فَتَسْفَعُ فِيهِمْ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيَبْدِيكَ لِوَائِي وَ
هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ، وَهُوَ سَبْعُونَ شِفَةً الشَّفَةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَأَنْتَ
صَاحِبُ شَجَرَةِ طُوبِيٍّ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِكَ وَأَغْصَانُهَا فِي دُورِ شِيعَتِكَ وَ
مُحِبِّيَّكَ.

**قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي قَحْمُودٍ: قَلْتُ لِلرَّضَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَارًا فِي
فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالِفِيْكُمْ**

مردم در آن روزگار در غفلت جهالت بودند، یا علی! تو اوّلین کسی هستی که به همراه من در قیامت سر از خاک بر خواهی داشت و تو اوّلین کسی هستی که به همراه من از صراط عبور خواهی نمود، پروردگارم به عزّت خود قسم خورده است که هیچکس از صراط نخواهد گذشت جز کسی که با ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو، برایت نجات از آتش در دست داشته باشد، تو اوّلین کسی هستی که بر حوض من وارد خواهی شد و دوستان را از آن سیراب کرده، دشمنان را از آن دور میکنی، تو همراه من خواهی بود، زمانی که در مقام محمود قرار گیرم و برای دوستان ما شفاعت میکنی و شفاعت در مورد آنان مورد قبول واقع میشود، تو اوّلین کسی هستی که به بهشت وارد میشوی در حالیکه پرچم بدست داری که آن، پرچم حمد است و هفتاد تکه دارد و هر تکه آن از ماه و خورشید وسیع تر است، تو صاحب درخت طوبی در بهشت هستی، ریشه آن در خانه تو و شاخه و برگها بش در خانه شیعیان و دوستان است.

ابراهیم بن ابی محمد (راوی حدیث) گوید : به امام رضا^{علیه السلام} عرض کرد : یا ابن رسول الله ! نزد ما از روایات مخالفین شما در فضائل امیر مؤمنان و

وَلَا نَعْرُفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ، أَفَتَدِينَ بِهَا؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ، لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَاهُ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ أَضَغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، قَالَ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ، ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِنَّ مُخَالِفِينَا وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَفْسَامٍ، أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيَهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا، وَثَالِثَهَا التَّضْرِيْعُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا، فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا كُفَّرُوا شَيْعَتُنَا وَتَسْبُّهُمْ إِلَى القَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا، وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اغْتَقَدُوهُ فِينَا، وَإِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ تَلَبَّوْنَا بِأَسْمَائِنَا، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تَسْبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

شما خاندان روایاتی هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی بینم ، آیا به آنان معتقد شویم ؟ حضرت فرمودند : پدرم از پدرش و آن حضرت از جد خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند : هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است . اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن می گفت ، او خدارا عبادت کرده است ، و اگر از جانب ابلیس سخن می گفت ، ابلیس را عبادت کرده است ، سپس فرمودند : ای ابن ابی محمد ! مخالفین ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده اند :

- ۱ - غلو ، ۲ - کوتاهی در حق ما ، ۳ - تصریح به بدی های دشمنان ما ، و دشnam به آنان .

و وقتی مردم اخبار غلو آن دسته را می شنوند ، شیعیان ما را تکفیر می کنند و می گویند : شیعه قائل به ربوبیت ائمه خود منی باشد . و وقتی کوتاهی در حق ما را می شنوند ، به آن معتقد می شوند ، و وقتی بدی های دشمنان ما و دشnam به آنان را می شنوند ، ما را دشnam میدهند . و حال آنکه ، خداوند می فرماید : «وَلَا تَسْبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُّوا اللَّهَ عَذْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ » (و کسانی را که مشرکین ، بعنوان عبادت می خوانند ، دشnam ندهید ، چه آنکه آنان نیز خدارا به

دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّو اللَّهَ عَدُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ».

یا ابن ابی مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَالزَّمْ طَرِيقَتَنَا، فَإِنَّمَا مَنْ لَزَمَنَا لَزَمَنَاهُ، وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَاهُ، إِنَّ أَذْنِي مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحَصَّةِ: هَذِهِ نَوَاهُ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَ يَبْرُءُ مِمَّنْ خَالَفَهُ، يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ، فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ فِيهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ صَفَرِ الصَّائِعِ؛ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنُ - مُحَمَّدٍ بْنِ مِهْرَوْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ أَبُو مُحَمَّدٍ مَوْلَى الْهَاشِمِيِّينَ بِالْمَدِينَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرَ الدَّوَانِيَّيْقِيَّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِيُقْتَلُهُ وَ طَرَحَ لَهُ سِيفًا وَ نَطْعًا، وَ قَالَ لِلرَّبِيعِ: إِذَا أَنَا كَلَمْتُهُ ثُمَّ ضَرَبْتُ بِأَخْدَى يَدِيَ عَلَى الْأُخْرَى فَاضْرِبْ عُنْقَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ

ظلم و از روی نادانی دشnam خواهند داد - انعام : ۱۰۸) ای ابن ابی محمد ! وقتی مردم به چپ و راست میروند تو ملازم طریقه ما باش ، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود ، و هر کس از ما جدا شد مانیز از او جدا خواهیم شد ، کمترین چیزی که باعث میشود انسان از ایمان بیرون رود این است که : در مورد سنگ ریزه بگوید این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبری جوید . ای ابن ابی محمد ! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگهدار ، زیرا خیر دنیا و آخرت را برایت در این گفتار گردآوری کردم .

۵۹ - امام رضا از پدر بزرگوار خود علیه السلام نقل فرمودند که: منصور دوایقی بدنیال امام صادق علیه السلام فرستاد تا آنحضرت را شهید کند و شمشیر و یک تکه پوست مخصوص که در موقع اعدام محکومین بر زمین می‌انداختند را آماده کرد و به ربیع گفت : وقتی من با او صحبت کردم و سپس کف زدم گردنش را بزن ، وقتی امام صادق علیه السلام وارد شدند ، از دور به او نگاه کرده ، لبهای خود را

يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ وَأَبْوَجَعْفَرَ عَلَىٰ فِرَاشِهِ، وَقَالَ: مَرْجَبًا وَأَهْلًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا رَجَاءً أَنْ نَقْضِي دِينَكَ وَنَقْضِي ذِمَّاتَكَ، ثُمَّ سَأَلَهُ مَسَأَلَةً لَطِيفَةً عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالَ: قَدْ قَضَى [الله] دِينَكَ وَأَخْرَجَ جَاهِزَتَكَ، يَا رَبِيعَ لَا تَمْضِيَنَ ثَالِثَةَ حَسَنَىٰ يَرْجِعُ جَعْفَرٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لَهُ الرَّبِيعُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ السَّيِّفَ إِنَّمَا كَانَ وُضِعَ لَكَ وَالنَّظَعَ، فَأَيُّ شَيْءٍ رَأَيْتُكَ تُحَرِّكُ بِهِ شَفَتَيْكَ؟ فَقَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ يَا رَبِيعَ، لَمَّا رَأَيْتُ الشَّرْقَ وَجْهَهُ قُلْتُ: حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ وَحَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَحَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ وَحَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِيُّ، حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَرْزَلْ حَسْبِيُّ، حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

حرکت می‌دادند و منصور در محل خود نشسته بود ، و میگفت : خوش آمدید ، ما برای پرداخت بدھی شما ، بدنیال شما فرستادیم ، سپس با نرمی از خانواده آنحضرت احوالپرسی کرد و گفت : خداوند دین شمارا اداء فرموده وجائزه شمارا معین کرد ، ای ربیع کار سوم را النجام نده ، تا جعفر بینزد خانواده اش بازگردد ، وقتی بیرون رفت : ربیع گفت : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! آیا آن شمشیر و پوستی که جهت شما آماده شده بود دیدی ؟ وقتی لبهای خود را تکان می‌دادید ، چه میگفتید ؟ حضرت فرمودند : بله ! وقتی شر را در چهره اش دیدم گفتم : « حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ وَحَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَحَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ وَحَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِيُّ ، حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَرْزَلْ حَسْبِيُّ ، حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » (پروردگار - بجای مردم - برای من کافی است ، خالق - از مخلوقین - برای من بس و کافی . است ، رازق - از روزی خوران - برای من کافی است ، خداوند ، پروردگار جهانیان برای من کافی است ، کافی است برای من همانکس که کافی است ، کافی است برای من همانکس که همیشه برایم کافی بوده است ، الله که معبودی جز او نیست برای من کافی است ، بر او توکل میکنم و اوست صاحب عرش

۶۰- حدثنا محمد بن القاسم الأشتر أبيادي المفسر - رضي الله عنه -
 قال: حدثنا يوسف بن محمد بن زياد، و علي بن محمد بن سيار، عن أبويهما،
 عن الحسن بن علي، عن أبيه علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه
 الرضا علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: قال جعفر بن
 محمد الصادق عليهما السلام في قول الله عز وجل: «إهدنا الصراط المستقيم» قال: يقول:
 أرشدنا إلى الطريق المستقيم أي أرشدنا للزوم الطريق المؤدي إلى محبتك و
 المبلغ إلى دينك، والمأفع من أن نتبع أهواهنا فنخطب أونأخذ بآرائنا فتهلك .

۶۱- حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمданى - رضي الله عنه - قال:
 حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معيبد، عن الحسين بن -
 خالد، قال: سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام عن قول الله عز و
 جل: «إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبین أن يحملنها»
 فقال: الأمانة الولاية من ادعها بغير حق فقد كفر.

ترجمه ترکی به طور سردی

عظیم).

۶۰- امام عسکری از پدران بزرگوارشان از امام صادق^{علیه السلام} در مورد آیه
 «إهدنا الصراط المستقيم» چنین نقل فرمودند: یعنی ما را به راه راست هدایت و
 راهنمایی کن، یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبت تو و دین تو میرساند ،
 و از پیروی هوای نفس که باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت
 است، ممانعت نماید - ارشاد فرما .

۶۱- حسین بن خالد گوید: از امام رضا^{علیه السلام} در باره این آیه شریفه سؤال
 کردم: «إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبین أن يحملنها»
 (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و آنها از حمل آن
 خودداری کردند - احزاب: ۷۲) حضرت فرمودند: امانت، ولایت است؛
 هر کس به ناحق مدعی آن شود، کافر شده است .

٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوْسِ التَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فُتَيْبَةَ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِرَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدُمُ وَ حَوَاءُ مَا كَانَتْ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا الْجِنْطَةُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا الْعَيْنُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ، قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى هَذِهِ الْوُجُوهُ عَلَى اخْتِلَافِهَا؟ قَالَ: يَا أَبا الصَّلَتِ إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ أَنْواعًا فَكَانَتْ شَجَرَةُ الْجِنْطَةِ وَ فِيهَا عَيْنٌ وَ لَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا، وَ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا أَكَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ - بِإِسْجَادٍ مُلَائِكَتِهِ لَهُ وَ بِإِذْخَالِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ فِي تَفْسِيرِهِ: هَلْ خَلَقَ اللَّهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي؟ فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَقَعَ فِي تَفْسِيرِهِ، فَنَادَاهُ: إِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمَ وَانْظُرْ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَرَفَعَ آدَمَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا:

٦٢ - عبد السلام بن صالح هروي گوید: از امام رضا علیهم السلام سؤال کردم: درختی که آدم و حوا از آن خوردند، چه درختی بوده؟ مردم در این مورد سخنان گوناگون میگویند، بعضی، روایت میکنند که گندم بوده است، بعضی روایت میکنند که انگور بوده است و بعضی دیگر روایت میکنند که آن درخت حسد بوده است، حضرت فرمودند: تمام اینها صحیح است، عرض کردم: معنی این وجوده با این تفاوت‌هایی که دارند، چیست؟ فرمودند، ای اباصلت! درخت بهشت بار و میوه‌های مختلفی دارد، آن، درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست، و آن زمان که خداوند، آدم علیهم السلام را به سجده در آوردن ملائکه و وارد شدن در بهشت، اکرام نمود، آدم با خود گفت: آیا خداوند - تا بحال - بشری بهتر از من خلق کرده است؟ و خداوند، آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست، او را صدرازد که ای آدم! سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجُهُتَهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَابَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ آدُمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبَّ مَنْ هُوَلَاءِ؟ فَقَالَ عَزُّ وَ جَلُّ: هُوَلَاءِ مَنْ دَرَّيْتَكَ، وَ هُمْ خَيْرُ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي، وَ لَوْلَا هُنْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ الْأَذَارَ وَ الْسَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ، فَإِنَّكَ أَنْ تَشَفَّرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ، فَأَخْرِجْكَ عَنْ جِوَارِي، فَتَظَرَّرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَمَتَّى مَثْرَاهُمْ، فَتَسْلَطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَ تَسْلَطَ عَلَى حَوَاءَ لِتَنْظَرُهَا إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدُمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْرَجَ جَهَنَّمَ اللَّهُ عَزُّ وَ جَلُّ عَنْ جَنَّتِهِ فَأَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى الْأَرْضِ.

در آنجا یافت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجُهُتَهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَابَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (معبدی جز الله نیست، محمد رسول خدا است و علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند)، آنگاه آدم عرضه داشت: خدا یا! اینها چه کسانی هستند؟ خداوند - عز و جل - فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهترند، و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم، مبادا با حسد به آنان بنگری! که در اینصورت تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد، ولی او با حسده به آنان نگاه کرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتیجه شیطان بر او مسلط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود، تناول نمود، و پس از آن شیطان بر حوَاءَ نیز مسلط شد، بخاطر اینکه به فاطمه - سلام الله علیها - با چشم حسد نگاه کرده بود و در نتیجه مثل آدم، از درخت خورد، و خداوند - عز و جل - آن دورا از بهشت خود بیرون کرد و از جوار خویش به زمین فرستاد^(۱).

۱- قبل از اینکه درخت گندم در پاورقیهای گذشته بتفصیل سخن گفتیم، و باید دانست که

٦٣ - حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ هَلَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ الرَّضاً عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُ مُحَدِّثًا قَالَ قُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ الْمُحَدِّثُ قَالَ الْمُفَهَّمُ.

٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْواحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسٍ التَّنِسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيٌّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ التَّنِسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيٌّ بْنَ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ رَحْمَ اللَّهُ عَبْدًا أَخْيَا أَمْرَتَنَا فَعَلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُخَيِّي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عَلَوْنَا وَيُعَلَّمُهَا النَّاسُ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْغُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْرُوْيَ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِي

٦٣ - عَبْدِ بْنِ هَلَالٍ گوید: از امام رضا علیهم السلام چنین شنیدم: دوست دارم فرد مؤمن، محدث باشد، عرض کردم: محدث چیست؟ فرمود: مفهوم باشد.
(ظاهرآ یعنی فهمیده و زیرک که با الهام عقل از کلام مختصر، تمام مقصود متکلم را دریابد).

٦٤ - عبد السلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیهم السلام شنیدم که چنین میفرمود: خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد، عرض کردم: چگونه امر شما را زنده بدارد؟ حضرت فرمودند: علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم برآنگفتار نیک اطلاع می یافتند، از ما پیروی نمیکرند.
راوی گوید: عرض کردم: از امام صادق علیهم السلام برای ما روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هر کس مطلبی را بیاموزد تا با افراد نادان بحث و جدل کند یا با علماء به مباحثات و فخر فروشی بپردازد و یک جماعتی از مردم را

سے شرائط عالم دنیا با شرائط عالم قبل از دنیا یکی نیست، و این دنیا دار تکلیف اختباری است و شیطان در این دنیا بر اولیاء خدامسلط نیست (استاد غفاری).

بِهِ الْعُلَمَاءِ، أَوْلَىٰ قِيلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي الثَّارِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقَ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَفَتَدِرِي مَنِ السُّفَهَاءُ؟ فَقُلْتُ: لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ قُصَاصُ مُخَالِفِينَا، أَوْتَدِرِي مَنِ الْعُلَمَاءُ؟ فَقُلْتُ: لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ كَلِيلُ الدِّينِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: أَوْتَدِرِي مَا مَعْنِي قَوْلُهُ: أَوْلَىٰ قِيلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: لَا ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَعْنِي وَاللَّهِ بِذَلِكَ ادْعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا، وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي الثَّارِ.

۶۵- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَىٰ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ، عَنْ الْحُسَنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلَ اللَّهُ عَنْ رَجُلٍ، أَوْصَى بِجُزْءٍ مِّنْ مَالِهِ، فَقَالَ: سُبْعُ ثُلُثِهِ.

بسوی خود متوجه کند ، چنین شخصی اهل جهنم است ، امام رضا^{علیه السلام} فرمودند : جدم درست فرمودند ، آیا میدانی سفهاء و نادانان چه کسانی هستند ؟ عرض کردم : خیر ، یا ابن رسول الله ، حضرت فرمودند : آنان داستان پردازان اهل سنت اند . آیا میدانی علما چه کسانی هستند ؟ عرض کردم : خیر ، یا ابن رسول الله ! حضرت فرمودند ، آنان علماء آل محمد^{علیهم السلام} هستند که خداوند اطاعت و دوستیشان را واجب کرده است ، سپس فرمودند : آیا میدانی منظور آن حضرت از اینکه فرموده اند « تا مردم را بسوی خود متوجه کند » چه بوده است ؟ عرض کردم خیر ، فرمود : بخدا قسم منظور آن حضرت ، ادعای نابجا و ناروای امامت است ، و هر کس چنین کند ، اهل جهنم خواهد بود .

۶۵- حسین بن خالد گوید : از امام رضا^{علیه السلام} سؤال کردم : فردی وصیت کرده که بخشی از مالش را به فلاں مصرف برسانند ، چه مقدار از مالش را باید در آن مصرف خرج کنند ؟ حضرت فرمودند : یک هفتم از ثلث ($\frac{1}{3}$) مالش را .

٦٦ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ، وَ أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عُمَرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ دَاؤُدَ بْنِ مُحَمَّدِ التَّهْدِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: دَخَلَ ابْنُ أَبِي سَعِيدِ الْمُكَارِيِّ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: أَبْلَغَ اللَّهُ مِنْ قِدْرِكَ أَنْ تَدْعِي مَا اذْعَنَ لَكُوكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: مَا لَكَ أَظْفَأَ اللَّهَ ثُورَكَ وَ أَذْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ، أَمَا عِلْمِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيْيَ عُمَرَانَ: أَتَيْ وَاهِبٌ لَكَ ذَكْرًا، فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ وَوَهَبَ لِمَرْيَمَ عِيسَى، فَعِيسَى مِنْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمُ مِنْ عِيسَى وَ عِيسَى وَ مَرْيَمُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَيْءٌ وَاحِدٌ، وَ أَنَا مِنْ أَبِي وَأَبِي مِثْيَ وَ أَنَا وَأَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ: فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسَالَةٍ، فَقَالَ: لَا إِخْالَكَ تَقْبِلُ مِثْيَ وَ لَنْتَ مِنْ غَنِمِي، وَ لَكِنْ هَلْمَهَا، فَقَالَ: رَجُلٌ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: كُلُّ مَمْلُوكٍ لِي قَدِيمٌ فَهُوَ خُرُّ لَوْبَحِهِ اللَّهِ، فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ:

٦٧ - شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و با جسارت گفت: آیا کارت به جایی رسیده که آنچه را که پدرت ادعا میکرد، ادعا میکنی؟ حضرت فرمودند: تو را چه به این کارها؟! خداوند نورت را خاموش کند و فقیرت گرداند، آیا نمیدانی که خداوند - عز و جل - به عمران وحی فرمود که به تو پسری خواهم داد ولی اول مریم را به او داد و سپس عیسی را به مریم داد؟ پس عیسی و مریم از یکدیگرند و آن دو یک چیز هستند، و من از پدرم هستم و پدرم از من، و من و پدرم نیز یک چیز هستیم.

ابن ابی سعید گفت: پس، از شو سؤالی میکنم، حضرت فرمودند: گمان ندارم که از من بپذیری و تو از دوستان و موالیان من نیستی، ولی بپرس، گفت: اگر کسی در هنگام مرگش وصیت کند که تمام برده‌های قدیمی من آزاده‌ستند کدام برده‌هایش را باید آزاد کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی

«حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» فَمَا كَانَ مِنْ مَمَالِيْكِهِ أَتَىٰ لَهُ سِئَةً أَشْهُرَ فَهُوَ قَدِيمٌ حُرُّ، قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَأَفْتَقَرَ حَتَّىٰ مَاتَ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ قِبِيتُ لَيْلَهُ لَعْنَهُ اللَّهُ.

۶۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىَ الْعَطَّارُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخْمَدَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْخُرَاسَانِيِّ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ الْجِمِيعُ مِنَ الشَّيْءِ تَرَكَهُ، إِنَّمَا الْجِمِيعُ مِنَ الشَّيْءِ إِلَّا قُلَّا مِنْهُ.

۶۸ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فَالْأَلَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىَ الْعَطَّارُ، وَأَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَىَ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمَدَانِيِّ - رَحْمَهُمُ اللَّهُ - وَكَانَ مَعْنَا حَاجًا، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِ أَبِي: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الصَّاعِ فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: الْفِطْرَةُ بِصَاعِ الْمَدِينَةِ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: بِصَاعِ الْعِرَاقِ،

در کتابش میفرماید : «حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (تا اینکه به شکل یک خوشة قدیمی خرما در آمد - یس: ۳۹) [و به این ترتیب ، معنی و تحد و حدود کلمه قدیم را روشن فرموده است] پس هر بردهای که ششمراه بر او گذشته باشد قدیمی است و باید آزاد گردد ، راوی گوید : آن مرد خارج شد و فقیر گردیده و تا زمان مرگ در فقر بود ، و حتی قوت یک شب را نداشت - خدایش لعنت کناد - !

۶۷ - امام رضا^{علیه السلام} فرمودند : پرهیز از یک چیز ، ترک کردن آن نیست ، بلکه کم انجام دادن آن است .

۶۸ - جعفر بن ابراهیم گوید : توسط پدرم نامه‌ای به امام رضا^{علیه السلام} بدین مضمون نوشتیم : فدایت شوم ، شیعیان در مورد صاع با یکدیگر اختلاف نظر دارند ، بعضی میگویند : زکات فطره به صاع مدینه است و بعضی میگویند : به

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الصَّاغُرُ سَيِّدُ الْأَطْوَالِ بِالْمَدْنَى وَتِسْعَةُ أَرْطَالٍ بِالْعِرَاقِيِّ، قَالَ: وَأَخْبَرَنِي بِالْوَزْنِ، فَقَالَ: يَكُونُ أَلْفًا وَمِائَةً وَسَبْعِينَ دِرْهَمًا.

٦٩ - حَدَّثَنَا أَبُو حَمْزَةُ الْمَخْرُوفُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَخْمَدَ الْمَالِكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَاوُوسَ سَيِّدَ الْأَحْدَى وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِي ابْنَ أَخِي زَوْجَتِهِ ابْنَتِي وَهُوَ يَشْرُبُ الشَّرَابَ وَيُكْثِرُ ذِكْرَ الطَّلاقِ فَقَالَ: إِنْ كَانَ مِنْ إِخْرَانِكَ فَلَا شَيْءٌ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ هُولَاءِ فَأَنْهَا مِئَةُ، فَإِنَّهُ عَنِ الْفِرَاقِ، قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، أَتَيْتُ رُوَيْ عنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْمُظَلَّقَاتِ تَلَاهُنَّ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، فَإِنَّهُنَّ دَوَاتُ أَزْوَاجٍ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ مِمَّنْ كَانَ مِنْ إِخْرَانِكُمْ لَا مِمَّنْ كَانَ مِنْ هُولَاءِ، إِنَّهُ مَنْ دَانَ بِدِينِ قَوْمٍ لَرِمَّةٌ أَخْكَامُهُمْ.

صاع عراق . حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند : صاع شش رظل مدینه و نه رطل عراق است . راوی گوید : در مورد وزن نیز فرمودند : هزار و یکصد و هفتاد درهم .

٦٩ - عبد الله بن طاوس گوید : به امام رضا علیهم السلام عرض کرد : برادرزاده ای دارم که دخترم را به او داده ام ، شراب می نوشد و دائمآ از طلاق سخن می گوید ، (و یا چند بار صیغه طلاق را جاری کرده است) . حضرت فرمودند : اگر از شیعیان است ، مانعی ندارد (طلاقش صحیح نیست) ولی اگر از اهل سنت است ، دخترت را از او جدا کن ، عرض کرد : فدایت شوم مگر از امام صادق علیهم السلام روایت نشده است که : با زنانی که سه بار در یک مجلس طلاق داده شده اند ازدواج نکنید ، زیرا [سه طلاق در یک مجلس صحیح نیست] و آنان هنوز شوهر دارند . امام رضا علیهم السلام فرمودند : این حدیث در مورد زنانی است که شوهرشان شیعه باشد ، نه زنانی که شوهرشان سنتی است ، زیرا هر کس دینی را پذیرد ، احکام آن دین شامل حالت می شود .

٧٠ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيْيَ بْنُ الرَّيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْيَدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانُ الْوَاسِطِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الْكُوفِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ حَدِيثَ كَانَ يَرْزُوْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْيَدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: رَوَى عَنْ عَبْيَدِ بْنِ زُرَارَةَ، أَنَّهُ لَقِيَ أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ هَذَا قَدْ أَلْفَ الْكَلَامَ وَسَارَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ، فَمَا الَّذِي تَأْمُرُ بِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: أَتَقُولُ اللَّهُ وَاسْكُنُوا مَا سَكَنْتَ السَّمَاءً وَالْأَرْضَ، قَالَ: وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ عَبْيَدُ بْنُ زُرَارَةَ صَادِقًا فَمَا مِنْ خُرُوجٍ وَمَا مِنْ قَائِمٍ، قَالَ: فَقَالَ لِأَبْوَالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَدِيثَ عَلَى مَازِوَّاهِ عَبْيَدٍ وَلَيْسَ عَلَى مَاتَوَّلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ، إِنَّمَا عَنِ أَبْوَعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَقُولُهُ: مَا سَكَنْتَ السَّمَاءً، مِنَ النَّدَاءِ يَا شِمَ صَاحِبُكُمْ وَمَا سَكَنْتَ الْأَرْضَ مِنَ الْخَسْفِ

٧٠ - حسین بن خالد گوید: به امام رضا^{علیه السلام} عرض کرد: فدا نیت شوم، حدیثی است که عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره، روایت کرده است، حضرت فرمودند: آن حدیث چیست؟ عرض کرد: عبید بن زراره گفته است: در سالی که ابراهیم بن عبد الله بن حسن قیام کرد، حضرت صادق^{علیه السلام} را دیدم و به ایشان عرض کرد: این شخص سخنرانی کرده و مردم به وی رو آورده‌اند، چه دستوری میفرمایید؟ حضرت فرمودند: تقوی داشته باشید و مدامی که آسمان و زمین برقرار است، آرام باشید، و عبد الله بن بکیر میگوید: اگر عبید بن زراره راست گفته باشد نه قیامی در کار است و نه قائمی! راوی گوید: حضرت فرمودند: حدیث همان است که عبید روایت کرده ولی معناش آن نیست که ابن بکیر فهمیده، بلکه مراد حضرت صادق^{علیه السلام} این بوده است که مدامی که آسمان از صدا کردن نام صاحب الزمان، و زمین از فرو بردن لشکر [سفیانی]

بِالْجَنَّةِ.

٧١ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، وَأَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
ابْنِ يَحْيَى الْعَظَارِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٌّ مَا جِيلَوَيْهِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ -
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَارِ، وَأَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ
جَمِيعاً، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَذْمِيِّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَرْزَنِيِّ قَالَ:
سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ،
قَالَ: دُفِقْتُ فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا زَادَتْ بَثْرَأُمِيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

٧٢ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ
أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْفَاسِمِ التَّبَجُلِيِّ، عَنْ عَلَيَّ بْنِ أَسْبَاطِ،
عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهَنَّمِ، قَالَ: قَاتَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَأْتِي الْكَرَامَةُ إِلَّا حِمَارٌ، قُلْتُ: مَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ قَالَ:
الْتَّوْسِعَةُ فِي الْمَجْلِسِ وَالظَّبِيبُ يُغَرَّضُ عَلَيْهِ.

آرام است ، آرام باشید . برگزیده تکمیلی برخود رسید

(توضیح : معنایی که ابن بکیر فهمیده بود ، این بود که آسمان و زمین تا
قیامت برقرار است ، پس تا قبل از قیامت ، قیام قائم اتفاق نخواهد افتاد)

٧١ - بِرْزَنِيَّ گوید : از امام رضا علیه السلام در مورد قبر حضرت فاطمه علیها السلام
سؤال کردم ، حضرت فرمودند : حضرت زهرا در خانه خود دفن شده‌اند ، و
زمانی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند ، قبر آن حضرت در مسجد قرار گرفت .

٧٢ - حسن بن جهم گوید : امام رضا علیه السلام فرمودند : امیر المؤمنین علیه السلام
میفرمودند : تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند ، عرض کردم : چه ؟
فرمودند : جا باز کردن و جادادن در موقع نشستن و بوی خوش تعارف کردن .

(توضیح : یعنی اگر برای کسی در مجلسی جا باز کردن و یا طیب و بوی
خوش به او تعارف کردن ، نباید رد کند)

۷۳ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمَد بن الوليد - رضي الله عنه - قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمَد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن علي بن الجهم قال: سمعت أبي الحسن عليه السلام يقول: لا يأتى الكرامة إلا حمار، قلت أي شيء الكرامة؟ قال: مثل الطيب وما يكرم به الرجل الرجل.

۷۴ - حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمَد بن أبي عبد الله البرقي، عن علي بن ميسير، عن أبي زيد المالكي، قال: سمعت أبي الحسن عليه السلام يقول: لا يأتى الكرامة إلا حمار، يعني بذلك في الطيب والوسادة.

۷۵ - حدثنا أبي - رضي الله عنه - قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمَد بن محمد بن عيسى قال: حدثنا أبو همام إسماعيل بن همام، عن الرضا عليه السلام أنه قال لرجل: أي شيء السكينة عندكم؟ فلم يذر القوم ما هي. فقالوا: جعلنا الله فداك ما هي؟ قال: ريح تخرج من الجنة، لها صورة كصورة

۷۳ - على بن جهم گوید: شنیدم که حضرت رضا^{علیہ السلام} میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند ، عرض کردم : منظور چه نوع احترامی است ؟ فرمودند : بوی خوش و هر نوع احترام و تکریمی که کسی نسبت به دیگری انجام دهد .

۷۴ - ابو زید مالکی گوید: از امام رضا^{علیہ السلام} شنیدم که میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند ، و منظور آن حضرت ، طیب : (بوی خوش) و پشتی و مخدّه (برای نشستن) بوده .

۷۵ - امام رضا^{علیہ السلام} به مردی فرمودند: « سکینه » در نزد شما چیست ؟ مردم حاضر نتوانستند جوابی بدھند ، لذا عرضه داشتند: فدایت گردیم ، خود بفرمایید آن چیست ؟ حضرت فرمودند: بادی است ملایم و مساعد که از بهشت خارج میشود ، صورت انسانی دارد که با انبیاء^{علیهم السلام} میباشد ، و آن ،

الإنسان تكون مع الأنبياء عليهم السلام وهي التي أنزلت على إبراهيم عليه السلام حين بنى الكعبة، فجعلت تأخذ كذا وكذا وينتهي الأساس عليها.

٧٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَاسِمِ الْمُفَسَّرُ الْجُرْجَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -

قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: شَيْلَ الصَّادِقَ عَنِ الزَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا، قَالَ: الَّذِي يَشْرُكُ حَلَالَهَا مَخَافَةً لِجَنَابِهِ، وَيَشْرُكُ حَرَامَهَا مَخَافَةً لِعِقَابِهِ.

٧٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ

أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَرْنَاطِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَقْتِلُهُمْ وَلَيُؤْفَوْا نُدُورَهُمْ» التَّفْتُ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَطَرْحُ الْوَسِيجِ وَطَرْحُ الْإِخْرَامِ عَنْهُ.

٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

همان است که بر ابراهیم پیغمبر در هنگام ساخت کعبه نازل گردید . و محل و جدول اساس خانه را تعیین نمود و ابراهیم بنا را بر آن اساس قرار داد .

٧٦ - امام رضا از امام کاظم پیغمبر چنین روایت فرمودند : از امام صادق پیغمبر درباره زاهد سؤال شد ، حضرت فرمودند : کسی که حلال دنیا را از ترس حساب و کتاب ، و حرام دنیا را از ترس عقاب ترک میکند .

٧٧ - امام رضا پیغمبر در باره این آیه : «ثُمَّ لَيَقْضُوا تَقْتِلُهُمْ وَلَيُؤْفَوْا نُدُورَهُمْ» (سپس «تفت» خود را نجام دهند و نذرهای خود را اداء نمایند - حج ٢٩) فرمودند : تفت عبارتست از گرفتن ناخن ، زدودن چرک و برونو شدن از احرام .

٧٨ - ابن فضال از امام رضا پیغمبر چنین نقل کرد : پدرم از پدران خود از علی

قال: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ: دَعُوهُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمُ الْبَغْصَاءُ وَالْحَسْدُ.

۷۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَاجِيلُوئِهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ عَلَيٍّ
ابْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ دَاؤَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلَيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ دَاؤَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي
لَيَاتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأَذْخِلُهُ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَا رَبَّ: وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ:
يُفَرِّجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كُرْبَتَهُ وَلَوْبَتَمْرَةَ، قَالَ: فَقَالَ دَاؤَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقٌّ لِمَنْ
عَرَفَكَ أَنْ لَا يُقْطِعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ.

۸۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَبْيَانٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشْتَ
إِلَيَّاسَ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلهِ:
لَعْنَ اللَّهِ مَنْ أَخْدَثَ حَدَّثًا أَوْ آوَى مُخْدِثًا، قُلْتُ: وَمَا الْحَدَّثُ؟ قَالَ: هُوَ

^{علیهم السلام} نقل فرمودند که گفت: پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمودند: مرض امتهای گذشته در
بین شما رسوخ کرده است: کینه توزی و حسد.

۷۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم از امام صادق^{علیهم السلام} نقل فرمودند:
خداوند به داود^{علیهم السلام} وحی نمود که: چه بسا یک بنده از بندگانم کار نیکی انجام
دهد و بخاطر آن کار وی را به بهشت برم. حضرت داود^{علیهم السلام} گفت: خدا یا، آن
کار نیک چیست؟ فرمود: بر طرف کردن غم مؤمن ولو با یک خرما. حضرت
فرمودند: داود^{علیهم السلام} عرضه داشت: هر کس تو را بشناسد، حق است که نباید از
تونا میشد شود.

۸۰- حسن ابن بنت الیاس گوید: از امام رضا^{علیهم السلام} چنین شنیدم: رسول
اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم}. فرمودند: خداوند لعنت کند هر کس را که حدثی از او سر زند یا
«محدثی» را پناه دهد. راوی گوید: پرسیدم: منظور از حدث چیست؟

القتل.

٨١- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَانَ الدَّفَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادَ الْأَدَمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ، وَإِنَّ عُمَرَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، وَإِنَّ عُشَّانَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ، قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعِيدِ دَخَلَتْ إِلَيْهِ وَعِشَّانُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبُوبَكْرُ وَعُمَرُ وَعُشَّانُ، فَقَلَّتْ لَهُ: يَا أَبَتِ سَيِّدُكَ تَقُولُ فِي أَصْحَابِكَ هُؤُلَاءِ قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ وَسَلَّمَ: نَعَمْ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: هُنْمِ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ وَالْفُؤَادُ، وَسَيُسْأَلُونَ عَنْ وَصِيَّ هَذَا وَأَشَارَ إِلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَعِزَّةَ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أَهْمَيَ لَمْ يُوقَفُونَ

حضرت رضا عليه السلام فرمودند: قتل.

٨١- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین عليه السلام روایت کردہ‌اند که آن حضرت فرمودند: رسول اکرم صلی الله علیہ وسلم فرمودند: ابویکر به منزله گوش من، عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است، فردای آن روز، مجدداً خدمت آن حضرت رسیدم و امیرالمؤمنین عليه السلام و ابویکر، عمر و عثمان نیز آنجا بودند . عرض کردم: پدر جان! دیروز در مورد این اصحابتان، مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و قلب هستند، و از این وصی - و به علی بن- ابی طالب اشاره کردند - سوال خواهند شد ، سپس افزودند: خداوند - عز و جل - میفرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» (گوش و چشم و دل از او سوال خواهد شد - اسراء - ٣٦) سپس فرمودند: قسم

يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَمَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَتِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ».

به عزّت پروردگارم ، تمام اقتضای را در قیامت نگه میدارند و از ولایت او سؤال خواهند نمود و این مطلب همان است که در این آیه آمده است «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (آنان رانگه دارید ! که از ایشان سؤال خواهد شد - صافات: ۲۴) .

مترجم گوید : این حدیث از دو جهت قابل دقت و بررسی است : سند و متن .

سند حدیث : سهل بن زیاد در سند ذکر شده است که او را به غلوّ و کذب نسبت داده اند ، و فضل بن شاذان او را اخْمَقْ دانسته است ، هرچند مطلب حدیث ، چندان هم از حقّ دور نیست ، اگر چه از نظر ادبی قابل خدشه است (که به آن اشاره خواهد شد) .

متن حدیث : اساساً غالب احادیثی که صحابه را به ترتیب خلافتشان ذکر میکند احتمال جعلی بودن در آنها زیاد است ، هرچند خود مطلب ، حق باشد . نکته دیگر در متن حدیث استشهاد به آیه شریفه سوره اسراء است ، طبق استشهادی که صورت گرفته است ، «سمع» و «بصر» و «فؤاد» ، مسؤول هستند یعنی مورد بازخواست قرار میگیرند و ضمیر «عنه» به شخص دیگری بر میگردد که در روایت «امیر مؤمنان^{علیهم السلام}» میباشد ، ولی ظاهر آیه - با قطع نظر از چنین توجیهی - اشاره به مطلب دیگری دارد . میفرماید : هر یک از «سمع» ، «بصر» و «فؤاد» ، «مسؤول عنہ» هستند ، یعنی صاحب این سه ، در باره آنها سؤال خواهد شد ، پس همانطور که گفته شد اینها مسؤول عنہ هستند ، و «مسؤول» کس دیگری است ، نه اینکه اینها «مسؤول» باشند و «مسؤول عنہ» کس دیگر . بنظر میرسد ، مراد آیه شریفه با توجه به قبل آن ، چنین باشد : از آنچه که بدان علم نداری پیروی نکن ، و کورکورانه دنبال چیزی نرو ، زیرا این گوش و چشم و قلب را که خدا به تو داده ، در باره آنها تو را بازخواست خواهد

٨٢ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُودٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَحْمِيدًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُبَغْضُ اللَّحْمَ وَاللَّحْمَ السَّمِينَ، فَقَالَ لَهُ بَغْضُ أَصْحَابِهِ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا لَنُبَغْضُ اللَّحْمَ وَمَا تَخْلُوا بِيُوْنَا مِنْهُ، فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَئِسَ حَيْثُ تَذَهَّبُ: إِنَّمَا اللَّحْمَ الْبَيْتُ الَّذِي تُوَكِّلُ فِيهِ لُحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ، وَأَمَا اللَّحْمُ السَّمِينُ فَهُوَ الْمُتَجَبِّرُ الْمُتَكَبِّرُ الْمُخْتَالُ فِي مَشَيْهِ.

٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوْسِ الْقَطَّارِ التَّيْسَابُورِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْنَيَّةَ التَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِرَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْرُوْيَ عَنْ أَبَائِكَ فِي مَنْ جَاءَكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ أَوْ أَفْطَرَ فِيهِ

کرد ، که مگر به تو چشم و گوش و قلب ندادم ، چرا از آنها استفاده نکردی ، و کورکورانه به دنبال دیگران برآه افتادی ؟! والله العالم .

٨٢ - امام رضا از پدرشان از امام صادق علیه السلام چنین نقل کردند : خداوند - تبارک و تعالی - از گوشت و شخص چاق بدش می آید ، یکی از اطرافیان حضرت پرسید : یا ابن رسول الله ! ما گوشت دوست داریم و خانه هایمان از گوشت خالی نیست ، پس چطور می شود ؟ حضرت فرمودند : اینطور که فکر کرده ای نیست ، منظور از گوشت ، خانه ای است که در آن خانه گوشت مردم با غیبت کردن خورده می شود . و منظور از چاق کسی است که متکبر بوده و در راه رفتن مغرو رانه حرکت می کند .

٨٣ - عبد السلام بن صالح هروی گوید : به امام رضا علیه السلام عرض کردم : یا ابن رسول الله ! در مورد کسی که در ماه رمضان نزدیکی کند ، یا روزه اش را باطل کند ، از پدران بزرگوار تان نقل شده است که باید سه کفاره بدهد ، و در

ثَلَاثُ كَفَارَاتٍ، وَرُوَى عَنْهُمْ أَيْضًا كَفَارَةً وَاحِدَةً فَبِأَيِّ الْخَبَرِ نَأْخُذُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِهِمَا جَمِيعًا، قَالَ: مَتَى جَامِعَ الرَّجُلِ حَرَامًا أَوْ أَفْطَرَ عَلَى حَرَامٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَعَلَيْهِ ثَلَاثُ كَفَارَاتٍ، عِشْرُونَ قَرْبَةً وَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُسْتَأْنِدٌ وَإِطْعَامُ سِيَّئَ مِسْكِينًا، وَقَضَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَإِنْ كَانَ نَكْحَ حَلَالًا أَوْ أَفْطَرَ عَلَى حَلَالٍ، فَعَلَيْهِ كَفَارَةً وَاحِدَةً وَقَضَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَإِنْ كَانَ نَاسِيًّا فَلَا شَيْءٌ عَلَيْهِ.

٨٤- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْيَسٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ قَضَاعِيِّ، عَنْ أَخْمَدِ بْنِ أَشْيَمٍ، عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ لِمَ سَمُوا الْغَرَبَ أَوْلَادَهُمْ بِكَلْبٍ وَنَمِرٍ وَفَهْدٍ وَأَشْبَاهِ ذَلِكَ؟ قَالَ: كَانَتِ الْقَرَبُ أَضْحَابَ حَزْبٍ، فَكَانَتْ تُهَوَّنُ عَلَى الْعَدُوِّ بِأَسْمَاءِ أَوْلَادِهِمْ وَيُسَمُّونَ عَبِيدَهُمْ فَرَّاجَ وَمُبَارَكٌ وَمَيْمُونٌ وَأَشْيَاءُ ذَلِكَ يَتَبَيَّمُونَ بِهَا.

روایت دیگر نقل شده که باید یک کفاره دهد ، بکدامیک از این دو خبر عمل کنیم ؟ حضرت فرمودند : به هر دو ! اگر در ماه رمضان به حرام نزدیکی کند یا با چیز حرام روزه اش را باطل کند باید سه کفاره بدهد یک بردۀ آزاد کند ، دو ماه پیاپی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و قضای آن روز رانیز روزه بگیرد ، اما اگر با حلال مقاربت کند ، یا با چیز حلالی روزه اش را باطل کند باید یک کفاره بدهد و قضای آن روز رانیز روزه بگیرد ، و اگر از روی فراموشی چنین کند ، قضاو کفاره ای بر او نیست .

٨٤- احمد بن اشیم گوید : به امام رضا^{علیہ السلام} عرض کردم : فدایت شوم ! چرا عربها اولاد خود را کلب (سگ) ، نمر (پلنگ) ، و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن می نامیدند ؟ فرمود : چون عربها اهل جنگ بودند و با این اسمی ، می خواستند ، دشمن را بترسانند و بردۀ های خود را نیز بنامهای فرج (گشايش و راحتی) ، مبارک ، میمون (با یمن و برکت) می نامیدند و به فال نیک می گرفتند .

٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِيْنَ مُحَمَّدِ بْنَ عَبْدِوُسٍ التَّئِيْسَابُورِيِّ الْقَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَتَيْبَةَ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّئِيْسَابُورِيِّ، عَنْ عَبْدِالسَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَام يَقُولُ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ، قُلْتُ لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنِي مَخْلُوقَةٌ؟ قَالَ: مُقَدَّرَةٌ.

٨٦ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْوَرَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَيَاطُ التَّئِيْسَابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّهُ كَانَ يَلْبِسُ ثِيَابَةً مِمَّا يَلْبِسُهُ، فَإِذَا لَبِسَ ثُوِيًّا جَدِيدًا دَعَا بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ فَقَرَأَ عَلَيْهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - عَشْرَ مَرَاتٍ». وَقُلْنَا هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - عَشْرَ مَرَاتٍ - وَقُلْنَا يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - عَشْرَ مَرَاتٍ - ثُمَّ نَضَحَّهُ عَلَى ذَلِكَ الشُّوْبِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِشُوْبِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَلْبِسَهُ لَمْ يَزَّلْ فِي رَغْدٍ مِنْ عَيْشِهِ مَا يَقِيَ مِنْهُ سُلُكُّ.

٨٥ - عبد السلام بن صالح هروي گوید: از امام رضا عليهم السلام شنیدم که میفرمودند: افعال مردم، مخلوق است، عرض کردم: یعنی چه؟ فرمودند: یعنی مقدار شده است.

٨٦ - یاسر خادم گوید: امام عسکری از پدرشان عليهم السلام نقل کردند: امام رضا عليهم السلام لباس را از سمت راست خود می پوشیدند و هرگاه می خواستند لباس جدیدی بپوشند، یک کاسه آب طلب می کردند و ده بار «إنما انزلناه»، ده بار «قل هو الله» و ده بار «قل يا أيها الكافرون» بر آن می خواندند، و سپس آب را بر آن لباس می پاشیدند و می فرمودند: هر کس قبل از اینکه لباسش را بپوشد چنین کند، مادامیکه یک نخ از آن لباس باقی باشد، زندگی با وسعت و راحتی خواهد داشت.

شیخ صدوق گوید: یاسر خادم از اصحاب امام رضا عليهم السلام بوده است و

قال مصنف هذا الكتاب: ياسير الخادم قد لقي الرضا عليه السلام و حديثه عن أبي الحسن العسكري غريب! ۲۹

* (ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صلى الله عليه وآله) *

۱- حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَنْ يَعْلَمُ فَقَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ اسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيِّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ أَبِيهِ - طَالِبٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَّةَ عَنْ حَلْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآلها وسلم: وَكَانَ وَصَافاً لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآلها وسلم:

فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَخْمًا مُفْخَمًا، يَتَلَلَّ وَجْهُهُ تَلَلَّ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَطْلَوَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ مِنَ الْمُشَدِّبِ، عَظِيمُ الْهَامَةِ، رَجُلُ الشَّغْرِ، إِنَّ انْفَرَقَتْ عَيْقِصَتُهُ فَرَقٌ، وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَغْرَهُ شَخْمَهُ أَذْنَيْهِ إِذَا هُوَ وَقَرَهُ، أَزْهَرَ

روایت کردنش از امام عسکری علیهم السلام غریب بنظر میرسد.

باب ۲۹

﴿آنچه از حضرت رضا - عليه السلام - در مورد نعت و وصف﴾

﴿حضرت رسول - صلى الله عليه وآلها - نقل شده است﴾

۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود ، از امام مجتبی علیهم السلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود : از دائی ام هند بن ابی هاله که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله السلام را خوب وصف می نمود در باره او صاف و شمائیل آن حضرت سؤال کردم ، او چنین گفت : حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله السلام بسیار با هیبت بودند ، چهره ایشان همچون ماه شب چهاردهم می درخشید ، با قدی بلندتر از افراد متوسط القامة و کوتاهتر از افراد لا غر و بلند قامت ، و دارای سری بزرگ بود ، موهای آنحضرت نه خیلی مجعد بود و نه کاملاً صاف و نرم ، اگر قسمت بافتة موهای ایشان ، باز میشد ،

اللَّوْنُ، وَاسِعُ الْجَبَيْنِ، أَرْجُ الْحَاجِبَيْنِ، سَوَابِعَ فِي غَيْرِ قَرْنٍ، بَيْنَهُمَا عِزْقٌ يَذْرُهُ
الْفَضْبُ، أَقْنَى الْعَرْنَيْنِ، لَهُ نُورٌ يَغْلُو، يَخْسِبَهُ مَنْ لَمْ يَتَأْمِلْهُ أَشَمَّ، كَثُ الْلَّعْنَيْةِ،
سَهْلُ الْخَدَيْنِ، ضَلْيَعُ الْفَمِ، أَشَبَّ، مُفَلْجَعُ الْأَسْنَانِ، دَفِيقُ الْمَسْرُبَةِ، كَانَ
عُثْقَةُ جَيْدَ دُفْقَةِ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ، مُغَنِدُلُ الْخَلْقِ، بِاِدِنَّ مُتَمَاسِكًا، سَوَاءُ
الْبَطْنِ وَالصَّدْرِ، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَئِكَبَيْنِ، ضَخْمُ الْكَرَادِيسَ، أَنَوْرُ الْمُتَجَرَّدِ،
مَؤْصُولُ مَا بَيْنَ الْلَّبَةِ وَالسُّرَّةِ بَشْغَرِ بَخْرِيْ كَالْخَطَّ، عَارِيَ الشَّدَيْنِ وَالْبَطْنِ، وَ
مَا يَسُوِيْ ذَلِكَ، أَشْعَرَ الدَّرَاغَيْنِ وَالْمَئِكَبَيْنِ وَأَعْالَيَ الصَّدْرِ، طَوِيلُ الزَّنْدَيْنِ، رَخْبَ

حضرت فرق باز میکردند^(۱) و إلا آن را به حال خود گذاشته و در هر حال در
موقعی که موی خود را بلند میکردند بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمیکرد ،
رنگشان درخشان بود ، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشتند ، و ابروان
آن حضرت در عین کشیده بودن ، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود ، و هرگاه
عصبانی می شدند ، رگ میان ابروهایشان متورم میشد ، بینی آن حضرت باریک
و در وسط کمی برجهسته بود ، نورانیتی داشتند که همیشه آن حضرت را در بر
داشت ، بقسمی که کسی کمدر او تأمل نداشت متکبرش فکر میکرد .

تحاین آن حضرت نکوتاه و پرپشت بود ، و گونه هایشان هموار و کم
گوشت ، دهانشان بزرگ^(۲) و دندانها یشان سفید و برآق بود ، رشته مویی نازک
از گردن یا سینه تا ناف داشتند ، گردن او گوئی تنگی نقره فام بود .

خلفتی همگون داشتند ، بدنشان فربه بود و در عین حال سینه و شکم در
یک سطح قرار داشت ، شانه هایی پهن و عضلانی و بدنی سفید و نورانی داشتند .
از زیر گردن آن حضرت تا ناف ، رشته مویی نازک مثل یک خط قرار
داشت ، پایین سینه و شکم مبارک ایشان و سایر قسمتها عاری از مو بود ، و در

۱ - ابن اثیر در «النهاية» در مادة «عنصر» گوید: در این جمله لفظ «عقيقته» مشهورتر از
«عقیصته» میباشد زیرا آن حضرت موهای خود را نمی بافتند (و با در پشت سر به صورت
باقه شده عمل نمی کردند) مترجم گوید: به معنی موی جمع شده بر روی سر میباشد .

۲ - بزرگی دهان در بین عربها حسن بوده است (معانی الاخبار ص: ۸۵) .

الرَّاحَةُ، شَثْنَ الْكَفَنِ وَ الْقَدْمَيْنِ، سَائِلَ الْأَطْرَافِ، سَبْطُ الْقَصْبِ، خُمْصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ، مَسِيحُ الْقَدْمَيْنِ يَشْبُو عَنْهُمَا السَّمَاءُ، إِذَا زَالَ زَالَ تَقْلِيَّاً، يَخْطُو تَكْفُوا وَ يَمْشِي هَوْنًا، ذَرِيعَةُ الْمِشَيَّةِ، إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَتَحَطُّ مِنْ صَبَبِ، وَ إِذَا الشَّفَقَ التَّقْفَتَ جَمِيعًا، خَافِضَ الظَّرْفِ، نَظَرَةُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلُ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ الْمُلَاحَظَةُ، يَبْدُرُ مِنْ لَقِيَّةِ بِالسَّلَامِ.

قال: قُلْتُ: صِفَ لِي مَنْطِقَةً، فَقَالَ: كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَوَاصِلَ الْأَخْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ، لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ، وَلَا يَسْكُلُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ، يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَ مقابل ، ساعد ، شاندها ، و بالای سینهشان پرمو بوده ، ساق دستشان کشیده ، کف دستشان درشت و دستها و پاهای مبارکشان زبر^(۱) بود ، دست و پاهایشان مناسب و استخوانها یشان صاف و بدون کجی بود .

کف پاهایشان کاملاً گود بود ، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولاً داخل کفس قرار میگیرد) خیلی پر گوشت نبود ، و آب از روی پایش رد میشد و نمی ایستاد .

وقتی بحرکت در می آمدند با قدرت قدم بر میداشتند ، در حال حرکت کسی متساکل حرکت می کردند ، با وقار و سریع راه می رفتند ، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکتند، هنگامیکه به چپ و راست رو میکردند با تمام بدن به آن سوره میکردند ، چشمانتشان به زیر افتاده بود و نگاهشان به زمین طولانی تر از نگاهشان به آسمان بود ، معمولاً خیره خیره نگاه نمیکردند ، به هر کس میرسیدند ، سلام میکردند .

امام حسن علیه السلام ادامه دادند : به او گفتم : گفتار آن حضرت را برایم وصف کن . گفت : آن حضرت پیوسته محزون و همیشه در فکر بودند ، آسایش و راحتی نداشتند ، در جایی که نیاز نبود سخن نمی گفتند .

۱- درشتی دست و زبری دست و پا در میان اعراب از محاسن مردان بشمار میرفته است

(معانی الأخبار ص ۸۷) .

بِخُتْمِهِ يَأْشُدُ أَقِهِ، يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَضْلًا لَا فُضُولَ فِيهِ وَلَا تَفْصِيرَ، دَمِثًا لَنِسَ
بِالْجَافِي وَلَا بِالْمَهِينِ، تَعْظِيمٌ عِنْدَهُ التَّغْمَةُ وَإِنْ ذَقَتْ، لَا يَدْمُ مِنْهَا شَيْئًا، غَيْرَ
أَنَّهُ كَانَ لَا يَدْمُ دَوْاقًا، وَلَا يَمْدَحُهُ، وَلَا تَغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا
تُعْوَطِي الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِغَضَبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَتَصَرَّلَهُ، وَإِذَا أَشَارَ
أَشَارَ بِكَفِهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبَهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَ قَارَبَ يَدَهُ الْيَمْنَى مِنَ
الْيُشْرِى فَضَرَبَ بِإِنْهَا مِهِ الْيَمْنَى رَاحَةَ الْيُشْرِى، وَإِذَا غَضِبَ أَغْرَضَ بِوَجْهِهِ وَآشَاحَ،
وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ ظَرْفَهُ، جُلَّ ضِيَخِكِهِ التَّبَشُّعُ، يَفْتَرُ عَنْ مِثْلِ حَبَّ الْفَمَامِ.

قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَتَمْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
زَمَانًا، ثُمَّ حَدَّثْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ

گفتارشان سنجیده و کامل بود ، نه زیادی سخن میگفتند و نه کم ،
کلامشان متین بود ، رشت و سیک صحبت نمیکردند ، نعمت و محبت دیگران
هر چند کم ، در نظرشان بزرگ بود و چیزی از آن را مذمت نمیکردند ، از طعم
غذا ، نه تعریف میکردند و نه اظهار ناراحتی میکردند ، دنیا آن حضرت را
عصبانی نمیکرد ، و وقتی پای حق در میان بود کسی ایشان را نمیشناخت و
چیزی در مقابل غضبشان تاب مقاومت نداشت تا اینکه حق را پیروز گردانند ،
برای اشاره کردن با تمام دست اشاره میکردند و در هنگام تعجب دست خود را
بر میگردانند ، و در هنگام صحبت دست راست را بدست چپ نزدیک کرده و
با شست راست خود به کف دست چپ میزدند ، و در هنگام غضب چهره خود
را با ناراحتی بر میگردانند ، و در هنگام خوشحالی ، چشم به زیر
میانداختند ، بیشتر خندهشان تبسم بود ، بسیار زیبا لبخند میزدند و در هنگام
خنده دندانهای سفیدشان هویتا میشد .

امام حسن علیه السلام فرمودند : این حدیث را مذتی از حسین علیه السلام پنهان داشتم ،
سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از او سؤال کرده است و نیز متوجه شدم آن
بزرگوار از پدر خویش در باره ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال

سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَذْنَحِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَمَخْرَجِهِ وَمَجْلِيْهِ وَشَكْلِهِ، فَلَمْ يَدْعُ مِنْهُ شَيْئاً قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَذْنَحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:، فَقَالَ: كَانَ دُخُولُهُ لِتَفْسِيهِ مَأْذُوناً لَهُ فِي ذَلِكَ، فَإِذَا آوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزْأاً دُخُولَةً ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ جُزْءٌ أَلِلَّهِ تَعَالَى وَجُزْءٌ لِأَهْلِهِ وَجُزْءٌ لِتَفْسِيهِ، ثُمَّ جَزْأاً جُزْءَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الثَّالِثِ، فَيَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدْخُلُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئاً، وَكَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِشَارَ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ، وَقُسْمِهِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ، فَيَشَاغِلُ وَيَشْغَلُهُمْ فِي مَا أَصْلَحَهُمْ وَأَصْلَحَ الْأُمَّةَ مِنْ مَسَأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَإِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَتَبَغِي، وَيَقُولُ: لِيُبَلَّغُ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

کرده و چیزی باقی نگذارده بود.

امام حسین علیهم السلام فرمودند : از پدرم علیهم السلام در باره وضع ورود حضرت رسول ﷺ سؤال کردم ، پدرم فرمودند : وضع ورود آن حضرت برای خودشان مجاز بود ، وقتی به منزل میرفتند وقت خود را سه قسمت میکردند ، یک قسمت برای خداوند - تبارک و تعالی - و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود، سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم میکردند ، و اول خواص وارد می شدند و پس از آن سایر مردم ^(۱) و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی فرمود ، و در مورد قسمت امت ، روش آن بزرگوار اینگونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضیلشان در دین ، بر دیگران ترجیح می دادند .

بعضی از آنان ، یک حاجت داشتند ، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر ، پس به آنها می پرداختند و آنان را نیز - به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امت بود ، از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم - مشغول میکردند . و می فرمودند : افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من

۱- و یا : بنای آن حضرت بر این بود که خواص ، علوم و آداب خود را به عوام و سایر مردم منتقل کنند (معانی الاخبار ۸۹ - ۸۸) .

الْفَائِتُ، وَأَبْلَغُونِي حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِتْلَاغِ حَاجَتِهِ، فَإِنَّمَا مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِتْلَاغِهَا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَّمَنِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يُؤْذَكُرُ عَنْهُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَقْبِلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرَهُ، يَدْخُلُونَ رُؤَادًا وَلَا يَفْتَرُونَ إِلَّا عَنْ دَوَاقِ، وَ يَخْرُجُونَ أَدِلَّةً فَقْهَاءَ . فَسَأَلَهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ كَانَ يَضْئَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْرُجُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ، وَيُوَلِّهُمْ وَلَا يُتَفَرِّهُمْ . وَيُكْرِمُ كَرِيمًا كُلَّ قَوْمٍ وَيُوَلِّهِ عَلَيْهِمْ، وَيُحَذِّرُ النَّاسَ، وَيَخْتَرُسُ مِنْهُمْ مِنْ عَيْنٍ أَنْ يَظْوِي عَنْ أَخْدِ بِشَرَهُ وَلَا خُلْقَهُ، وَيَسْفَدُ أَصْحَابَهُ وَيَشَأُ النَّاسَ عَمَّا فِي الثَّالِثِ وَيُخْسِنُ الْحَسَنَ وَيُصْنُوبُهُ وَيُفْكِحُ الْقَبِيحَ وَيُوَهَّنُهُ، مُعْتَدِلٌ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفِلُ مَخَافَةً أَنْ يَغْفِلُوا أَوْ يَتَمَلُّوا، وَلَا يُقْصِرُ

دسترسی ندارد ، حاجتش را به من برسانید ، زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند ، در نزد حاکم مطرح نماید ، خداوند اورا در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود .

در نزد آن حضرت فقط همین مطالب مطرح میشد و از هیچکس چیزی جز اینها قبول نمیفرمود ، همچون پیشاہنگان جستجوگر وارد میشدند و با دست پروردین شناس و قادر به هدایت دیگران خارج می شدند .

حضرت فرمودند : در باره خروج رسول اکرم ﷺ و اینکه پس از خارج شدن چه میکردند از پدرم سؤال کردم ، پدرم فرمودند : رسول اکرم (ص) زبان خود را ، جز در مواردی که به ایشان مربوط میشد ، حفظ میکردند ، در میان مردم تحبیب قلوب میکردند و آنان را از خود نمی راندند ، کریم و بزرگ هر قومی را رئیس آنان قرار میدادند ، از مردم بر حذر بودند بدون اینکه خوشروی خود را از آنان دریغ کنند ، از اصحاب خود سراغ میگرفتند و تفقد می فرمودند و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال میکردند ، بدون افراط و تفريط ، نیکی را تحسین و تأیید ، و بدی را تقبیح و بی ارزش میکردند . میانه رو و یکسان بودند ، هیچگاه غفلت نمیکردند مبادا که مردم غفلت کنند یا خسته

عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ، الَّذِينَ يَلُونُهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ، وَأَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَلُهُمْ
نَصِيبَهُ لِلْمُسْلِمِينَ، وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزَلَةً أَخْسَىهُمْ مُؤْسَاةً وَمُوازَرَةً.

قال: فَسَأَلَتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ فَقَالَ: كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ
وَلَا يَقُولُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ وَلَا يُوْطِنُ الْأَمَاكِنَ وَيَنْهَا عَنْ إِيْطَانِهَا، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ
جَلَسَ حَيْثُ يَشَاءُ بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ، وَيُعْطِي كُلَّ جُلْسَائِهِ نَصِيبَهُ
حَتَّى لَا يَخِسِّبُ أَحَدٌ مِنْ جُلْسَائِهِ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ، مِنْ جَالِسَةِ أُوتَادِهِ
صَابَرَةٌ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُتَصَرِّفُ عَنْهُ، مِنْ سَأَلَةِ حَاجَةٍ لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ
بِمَيْسُورِ مِنْ الْقَوْلِ، قَدْ وَسَعَ النَّاسَ مِنْهُ خُلُقُهُ وَصَارَ لَهُمْ أَبَارِيجِيمَا وَصَارُوا عِنْدَهُ
فِي الْحَقِّ سَوَاءً، مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَحَيَاةٍ وَصِدْقٍ وَأَمَانَةٍ، لَا تُرْفَعُ فِيهِ

شوند ، در حق کوتاهی نمیکردند ، و از حق تجاوز نمیکردند ، و اطرافیان
حضرتش از بهترین مسلمانان خیر بودند ، و برتر و بالاتر از همه نزد آنحضرت.
آن بود که خیرش بهمه میرسید ، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و
کمک میکرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگتر داشت)

امام حسین (علیه السلام) فرمودند : در مورد نشیمن حضرت سؤال کردم ؟ فرمود :
در نشستن و برخاستن بد کرمشغول بودند ، در اماکن عمومی اقامت نمیکردند و از
این کار نهی میفرمودند ، هر وقت به مجلسی وارد می شدند ، در آخر مجلس
می نشستند و همواره به این کار دستور می دادند ، با همنشینان خود یکسان
برخورد میفرمود تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد آن حضرت گرامی تر است ،
هر کس با آن حضرت همنشین می شد حضرت در مقابل او آن قدر صبر
نمیکردند که اول خود او بلند شود و مجلس را ترک کند ، هر کس از آن حضرت
حاجتی میخواست یا با دست پر بر میگشت یا در جواب ، گفتاری نرم و ملایم
دریافت میکرد ، خلق و خوی ایشان شامل حال همه بود ، برای مردم همچون
پدری مهربان بودند ، در مورد حق ، همه در مقابل ایشان یکسان بودند ،
مجلس ایشان ، مجلس حلم ، حیاء ، صداقت و امانت بود ، صدا در آنجا بلند

الأضواتُ وَلَا تُوْبِئُ فِيهِ الْحُرَمُ، وَ لَا تُشَّى فَلَتَائِهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ
بِالشَّفْوَى، مُتَوَاضِعِينَ، يُوْفَرُونَ الْكَبِيرَ، وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ، وَ يُوْثِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ، وَ
يَحْفَظُونَ الْفَرِيبَ.

فَقُلْتُ: كَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلْسَائِهِ؟ فَقَالَ كَانَ دَائِتَمِ الْبَشَرِ، سَهْلَ
الخُلُقِ، لَيْسَ بِجَانِبِ، لَيْسَ بِفَنْدَقٍ وَلَا غَلِيلِيَّةِ، وَلَا صَحَابِ، وَلَا فَحَاشِ، وَلَا عَيَّابِ
وَلَا مَدَاحِ، يَسْعَافُ عَمَّا لَا يَشَهِي، فَلَا يُؤْتِسُ مِئَهُ وَلَا يَخِبِّ فِيهِ مُؤْمَلِيَّة، قَدْ
تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثَ، الْمِرَاءِ وَالْكُثُارَ وَمَا لَا يَغْنِيهِ، وَ تَرَكَ الثَّالِثَ مِنْ ثَلَاثَ:
كَانَ لَا يَتَدَمَّ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثَارَهُ وَلَا عَوْرَتَهُ، وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا
يَرْجُو ثَوَابَهُ، إِذَا تَكَلَّمَ أَظْرَقَ جُلْسَاؤُهُ كَانَمَا عَلَى رُؤُسِهِمُ الطَّيْرُ، وَ إِذَا سَكَتَ

نمیشد و از کسی هنگ حرمت نمی گردید و لغزش کسی باز گو نمیشد ، همه از
روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند ، افراد بزرگتر را احترام
می کردند و به اطفال مهریانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح
داده و افراد غریب را پناه می دادند .

پرسیدم : رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود ؟ فرمودند : دائمًا
خوشرو و ملایم بوده و خوش برخورد بودند .

سخت گیر و خشن ، داد و فریاد کن و بد زیان نبودند ، نه عیجوئی
می کردند و نه حمد و ثنای کسی را می گفتند ، در مقابل آنچه که دوست
نمی داشتند ، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی آوردند ، کسی از ایشان
نامید نمیشد و آرزو مندانشان محروم نمی شدند . سه کار را کنار گذاشته بودند :
بحث و جدل ، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی شد .

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند : کسی را مذمت و تقبیح
نمیکردند ، لغزشها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند و در موردی تکلم
می فرمودند که امید ثواب داشتند . وقتی صحبت میکردند همه ساكت بودند و
کسی کوچکترین حرکتی نمیکرد و هرگاه سکوت میفرمود ، دیگران صحبت

تَكَلَّمُوا، وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِيثَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ انصَرُوا إِلَيْهِ حَتَّى
يَفْرُغَ مِنْ حَدِيثِهِ، حَدِيثُهُمْ عِنْدَهُ حَدِيثُ أَوْلَئِمْ، يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ، وَ
يَسْعَجِبُ مِمَّا يَسْعَجِبُونَ مِنْهُ، وَيَضْبِطُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي الْمَسَأَلَةِ وَالْمَنْطِقَةِ
حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجِلُّوْنَهُمْ وَيَقُولُونَ: إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ
يَظْلِمُهُ فَارْفَدُوهُ، وَلَا يَقْبِلُ الشَّاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِئٍ. وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى
يَسْجُوْهُ فَيَقْطُعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ،

قال: فَسَأَلَ اللَّهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ ذَلِكَ عَزَّ:
كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ: الْحَلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ، فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي
تَسْوِيَةِ الظَّرِيرِ وَالْإِسْتِمَاعِ بَيْنَ الثَّالِثِ وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَفِيمَا يَبْقَى وَيَقْنَى، وَ

میکردند . در حضور ایشان ، مجال سخن گفتند را از یکدیگر نمیگرفتند ، اگر
کسی در خدمت آن حضرت صحبت میکرد ، بقیه سکوت میکردند تا سخن او
تمام شود بعد بکلام اولشان بر میگشتند به هر چه دیگران را عیخذندانید حضرت
میخندید ، و از هر چیز که دیگران تعجب میکردند تعجب میفرمود ، در مقابل
افراد غریب که در گفتار و درخواست ، رفتار درستی نداشتند صبر میکرد ، و
حتی اصحاب آنحضرت بدنبال چنین افرادی می گشتد و حضرت میفرمودند :
وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک
کنید و حمد و ثنای افراد ضعیف الایمان و منافق را نمی پذیرفتند ، و کلام
کسیرا قطع نمیکردند مگر زمانیکه خود قطع کند یا وقت بگذرد که در این
صورت کلامش را یا بانهی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع میکردند .

و نیز فرمود: درباره سکوت رسول خدا ﷺ سوال کردم ، پدرم فرمودند:
سکوت آنحضرت درچهار مورد بود: حلم و برداری ، حذر و احتیاط ، سنجش
و اندازه گیری ، و تفکر . و اما سنجش و اندازه گیری در یکسان نگاه
کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخنهای آنان ، و تفکر آن حضرت در امور

جُمِعَ لَهُ الْحَلْمُ فِي الصَّبَرِ، فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يُشْتَفِرُهُ، وَجُمِعَ لَهُ فِي الْحَدَرِ أَزْبَعٌ؛ أَخْذَهُ بِالْحَسَنِ لِيُقْتَدِي بِهِ، وَتَرَكَهُ الْقَبِيحَ لِيُتَهَى عَنْهُ، وَاجْتَهَادُ الرَّأْيِ فِي اِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَالْقِيَامُ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

وَقَدْ رُوِيَتْ هَذِهِ الصَّفَةُ عَنْ مَشَايخَ بَاسَانِيَّةٍ مُخْتَلِفَةٍ قَدْ أَخْرَجْتُهَا فِي كِتَابِ النُّبُوَّةِ، وَإِنَّمَا ذَكَرْتُ مِنْ طُرُقِ إِلَيْهَا مَا كَانَ فِيهَا عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُمْ هَذَا الْكِتَابَ مُصَنَّفٌ فِي ذِكْرِ عَيْنِ أَخْبَارِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ تَفْسِيرَهَا فِي كِتَابِ مَعَانِي الْأَخْبَارِ.

باقي و امور فاني بود ، حلم و بردباری را در عین شکیباتی و صبر دارا بودند چیزی آنحضرت راعصباتی نمیکردواز کوره به در نمیبرد . و در چهار مورد بادقت و احتیاط رفتار میکردند : انجام کارهای نیک ، تادیگران آنحضرت تأسی کنند ، ترک کارهای قبیح ، تادیگران نیز ترک کنند ، کوشش و دقت نظر در اصلاح امت خویش و اقدام بکار یکه برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود ، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد . و این حدیث برای من از مشایخ به اسانید مختلف روایت شده است و آن را در کتاب «نبوت» ذکر نموده ام و در اینجا از بین طرق مختلف ، آن طریق را انتخاب کردم که از امام رضا علیه السلام نقل شده است ، زیرا این کتاب در باره اخبار گوهر بار آنحضرت میباشد و تفسیر این حدیث را در کتاب «معانی الاخبار» آورده ایم . کلام مترجم : تا این قسمت از کتابرا ترجمه کردم ولی بدليل پیش آمدن خدمت وظیفه کاری عقب افتاد و جناب استاد غفاری - زید عزّه - خود بعنوان کمک با من ترجمه از اینجا به بعد کتاب را بعهده گرفتند . در خاتمه از خوانندگان محترم تقاضا دارم که اگر در موردی با شباهی برخوردن حقیر را آگاه سازند که موجب افتخار من خواهد بود .

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ أَتَيَ الْهُدَى

حمید رضا مستفید عفی عنہ

ذی الحجّة الحرام ١٤١٤

۳۰

﴿بَابٌ فِيمَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا[۱] مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُنْثُرَةِ﴾

۱- مأخذنا به ابوالحسن محمد بن القاسم المفسر الجرجاني - رضي الله عنه -
 قال: حذنا أحمد بن الحسن الحسيني، عن الحسن بن علي، عن أبيه، عن محمد
 بن علي، عن أبيه الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر قال: نعي إلى الصادق جعفر
 بن محمد إسماعيل بن جعفر، وهو أكبر أولاده وهو يريد أن يأكل وقد اجتمع
 ندماوه، فتبسم، ثم دعا ب الطعام وقعد مع ندماوه، وجعل يأكل أحسن من أكله سائر
 الأيام ويحيث ندماوه، ويضع بين أيديهم ويعجبون منه أن لا يرون للحزن أثرا، فلما
 فرغ قالوا: يا ابن رسول الله لقد رأينا عجباً أصبت بمثل هذا الإبن وأنت كما ثری قال:

باب ۳

﴿اَخْبَارُ درِّيَارِ پُرَاكِنْدَه‌ایِ که از آنجَابِ رسیده است﴾

۱- مؤلف گوید: مفسر جرجانی با سندیکه در متن مذکور است از امام
 عسکری به واسطه پدران بزرگوارش از موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده که
 ایشان فرمود: وقتی خبر مرگ اسماعیل فرزند بزرگ پدرم امام صادق عليه السلام را به
 او خبر دادند آنحضرت در حالیکه جماعتی از ندیمانش گرد او جمع بودند و
 آهنگ خوردن غذا داشت چون این خبر را شنید لبخندی زده و فرمان داد طعام
 را حاضر کنند و بر سر سفره نشستند و از سایر ایام بهتر تناول فرمود و غذای
 دیگران را خود تقسیم کرد و آنان را به خوردن تحریص می فرمود و چندان روی
 بازی داشت که همگی تعجب کردند که چرا از این مصیبت اثری در رخسار او
 نمی بینند؟! چون امام فارغ شد رو بحضرت نموده گفتند: يا ابن رسول الله!
 چیزی بسیار عجیب مشاهده می کنیم، شما به مصیبت فقدان فرزند دلبتنان
 گرفتار شده اید و با اینحال رخسار تان کاملا عادی است؟! حضرت فرمود: چرا

وَمَا لِي لَا أَكُونْ كَمَا تَرَوْنَ؟ وَقَدْ جَاءَ فِي خَبَرِ أَصْدِقِي الصَّادِقِينَ أَنِّي مَيْتُ وَإِيَّاكُمْ،
إِنَّ قَوْمًا عَرَفُوا الْمَوْتَ فَجَعَلُوهُ نُصْبَ أَغْنِيَهُمْ وَلَمْ يُشْكِرُوا مِنْ يَخْطُفُهُ الْمَوْتُ مِنْهُمْ وَ
سَلَّمُوا لِأَمْرِ خَالِقِهِمْ عَرَوَجَلَ.

٢ - وَيَهْدَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ قَوْمٌ مِنْ
خَوَاصِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُلُوساً بِحَضْرَتِهِ فِي لَيْلَةٍ مُّقِيمَةٍ مُّضْمِحَةٍ فَقَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكُمْ
أَخْسَنَ أَدِيمَ هَذِهِ السَّمَاءِ وَأَنوارَ هَذِهِ النُّجُومِ وَالْكَوَاكِبِ؟ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ
لَتَقُولُونَ هَذَا إِنَّ الْمُدَبَّرَاتِ الْأَرْبَعَةِ جَبَرِيلٌ وَمِيكَائِيلٌ وَإِسْرَافِيلٌ وَمَلَكُ الْمَوْتَ
يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَرْضِ فَيَرْزُكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ، وَنُورُكُمْ إِلَى السَّمَاوَاتِ
وَإِلَيْهِمْ أَخْسَنُ مِنْ أَنوارِ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ كَمَا تَقُولُونَ: مَا أَخْسَنَ أَنوارَ
هُؤُلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ؟!

اینچنین نباشم که شما می نگرید و حال آنکه در خبر راستگو ترین راستگویان
(رسول خدا) آمده است که فرموده: من و شما همگی شربت مرگ را خواهیم
نوشید ، پس آنانکه مرگ را شناختند و آنرا در پیش چشم خود قرار دادند (یعنی
فراموشش نکردند) البته می دانند که مرگ روزی گریبان آنانرا خواهد گرفت و
ایشان را خواهد ربود ، ناگزیر به فرمان و خواست حق تسلیم خواهند بود .

٢ - جرجانتی به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام
روایت کرده که جماعتی از دوستان امام صادق علیهم السلام در شبی مهتاب و منور گرد
حضرتش بودند و آسمان کاملان نورانی به ستارگان بود ، گفتند: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
این نیلگون آسمان چقدر روشن است ! و نور ستارگان و کواكب بسیار
درخششده است !؟ امام در پاسخ آنان فرمود: شما این چنین می گوئید ، اما
فرشتگان مدبر و کارگزار: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و قابض الارواح از فراز
آسمان به شما و برادرانتان می نگردند و (انعکاس) نور شما (مؤمنین طرفدار
اهل بیت) به آسمان و ایشان بسیار روشن تر است از انوار این ستارگان و همین
وصف شما را آنان نیز می گویند که: چه نیکو است نور این مؤمنان در ملکوت !

۳- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع ، قَالَ: حَاجَةُ رَجُلٍ إِلَى الصَّادِقِ ع فَقَالَ: قَدْ تَسْتَمِعُ الدُّنْيَا ، فَأَتَمَّيْتِ عَلَى اللَّهِ الْمَوْتَ فَقَالَ: تَمَّ الْحَيَاةُ لِتُطْبِعَ ، لَا لِتُغْصِيَ ، فَلَأُنْتَ تَعِيشَ فَتُطْبِعَ خَيْرًا لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ فَلَا تَغْصِيَ وَلَا تُطْبِعَ .

۴- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع السَّلَامُ ع قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ع: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ مِمَّا يَبْيَنُ الشَّرُّ وَالْعَرْشُ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَتَكَبَّرَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَدَمًا عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا أَفْرَبٌ مِنْ حَفْتَهِ إِلَى مُفْلِتِهِ .

۵- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع ، قَالَ: قيلَ لِلصادق ع: أَخْبِرْنَا عَنِ الظَّاغُونِ، قَالَ: عَذَابُ اللَّهِ لِقَوْمٍ وَرَحْمَةٌ لِآخَرِينَ؛ قَالُوا: وَ

۳- و جرجانی به همین اسناد از حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر ع روایت کرده گوید: مردی نزد امام صادق ع آمده گفت: از زندگی سیرم و از خداوند مرگ می طلبم، امام ع فرمودند: ای مرد از خدا طلب عمر کن تا او را طاعت کنی نه برای نافرمانی، پس اگر زنده باشی و طاعت خدا کنی برای تو نیکوتر از آنستکه بمیری، تا نه معصیت او کرده باشی و نه طاعتش را.

۴- جرجانی به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر ع روایت کرده که امام صادق ع فرمود: گاه است که گناه میان بنده و بهشت به اندازه فرش تا عرش فاصله اندازده، ولی ممکن است بنده از بسیاری گناهان خویش و از آنچه ناروا از او سرزده است نادم و پشیمان گردد، و از ترس خداوند زاری کند و اشکش از دیدگان سرازیر شود و آنقدر بگرید تا (فاصله) میان وی و بهشت نزدیکتر از پلک چشم به سیاهی داخل چشم گردد.

۵- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر ع روایت کرده که به امام صادق ع عرضه داشتند: به ما از طاعون خبر ده، حضرت فرمود: برای مردمی عذاب الهی است و برای مردم دیگری رحمت، پرسیدند

كَيْفَ تَكُونُ الرَّحْمَةُ عَذَابًا؟ قَالَ: أَمَا تَعْرِفُونَ أَنَّ نَبِإِنَّ جَهَنَّمَ عَذَابٌ عَلَى الْكُفَارِ وَخَزَنَةٌ جَهَنَّمَ مَعَهُمْ فِيهَا فَهِيَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

٦- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهم السلام، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليهم السلام: كُمْ مِمَّنْ كَثُرَ ضِحْكَهُ لَا يَعْبُأُ يَكْثُرُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بِكَاؤهُ، وَ كُمْ مِمَّنْ كَثُرَ بِكَاؤهُ عَلَى ذَنْبِهِ لَحَافِقًا يَكْثُرُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فِي الْجَنَّةِ سُرُورَهُ وَضِحْكَهُ؟!

٧- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهم السلام، قَالَ: سَأَلَ الصَّادِقُ عليهم السلام مُحَمَّدًا عَنْ بَعْضِ أَهْلِ مَجْلِسِهِ فَقَيْلَ، فَقَصَدَهُ عَائِدًا وَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَوَجَدَهُ ذِيَفًا فَقَالَ لَهُ: أَخِينَ ظَنَّكَ بِاللَّهِ تَعَالَى: قَالَ: أَمَا ظَنِّي بِاللَّهِ فَحَسَنَ وَلَكِنْ عَمَّيْ لِبَنَاتِي مَا أَمْرَضَنِي غَيْرُ رَفِيقِي بِهِنْ، فَقَالَ الصَّادِقُ عليهم السلام: الَّذِي تَرْجُوهُ لِتَضْعِيفِ

چگونه آن برای جمعی عذاب و برای جمعی رحمت است؟ حضرت فرمود: آیا نمی دانید که عذاب دوزخ برای اهلش عذاب است اما برای پاسبانان جهنم که با دوزخ خیانند رحمت؟!

٦- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر عليهم السلام روایت کرده که گفت: امام صادق عليهم السلام فرمود: بسا کسیکه خنده از روی لعب و بازیش افزون بود لکن در قیامت گریه و زاریش بسیار باشد، و چه بسا کسیکه در دنیا گریه اش از خوف خدا که نافرمانیش نموده بسیار باشد، و روز رستخیز در بهشت خنده و سروش فراوان.

٧- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی عليهم السلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمد عليهم السلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عبادت او فرمود و بیالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: اما گمانم به خدا در باره خود البته نیکو است، لکن غصه ام برای دختران بی سرپرستم

حَسَنَاتِكَ وَمَخْوِسَاتِكَ فَارْجُعْ لِاَصْلَاحِ حَالِ بَنَاتِكَ، اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا جَاءَ زُرْتُ سِدْرَةَ الْمُسْتَهْيِى وَبَلَغْتُ اَعْصَانَهَا وَقُصْبَانَهَا رَأَيْتُ بَعْضَ ثِمَارِ قُصْبَانَهَا اَنَّهُ مُعْلَقَةٌ، يَقْتَظِرُ مِنْ بَعْضِهَا الْبَسْ، وَمِنْ بَعْضِهَا الْعَسْلُ، وَمِنْ بَعْضِهَا الدُّهْنُ، وَيَخْرُجُ مِنْ بَعْضِهَا شَبَهُ دَقِيقِ السَّمِيدِ، وَمِنْ بَعْضِهَا الْبَلَاثُ وَمِنْ بَعْضِهَا كَالْبَقِ فَيَهُوِي ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَى نَحْوِ الْأَرْضِ، قَلَّتْ فِي تَفْسِيرٍ: اَيْنَ مَقْرُبُ هَذِهِ الْخَارِجَاتِ عَنْ هَذِهِ الْأَنْدَةِ وَذَلِكَ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعِي جَبَرِيلٌ لَآتَى كُلُّتُ جَاءَ زُرْتُ مَرْبَيْتُهُ وَاخْتَرَلَ دُونِي فَنَادَانِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فِي سِرِّي: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ اَنْتَهَا فِي هَذَا الْمَكَانِ الْأَرْفَعِ لِاَغْدِي مِنْهَا بَنَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ اُمَّتِكَ وَبَنِيهِمْ، قُلْ لِاَبَاءِ الْبَنَاتِ: لَا تَضِيقْ صُدُورُكُمْ عَلَى فَاقِيْهِنَّ فَإِنَّكُمْ كَمَا خَلَقْتُهُنَّ اُزْرُقُهُنَّ.

می باشد ، و مرا امراض نداشته مگر فکر و غم آنان ، امام علیهم السلام فرمود : از همانکس که امید آن داری که حسنهات تو را بیفرزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار فرزندانت را امید دار ، آیا نمی دانی که رسول خدا علیه السلام فرمود : هنگامیکه از سدره المنتهاء می گذشم و به شاخه ها و ساقه های آن رسیدم دیدم میوه های آن چون پستانها او بخته است . و از پاره ای از آنها شیر می چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین ، و همه آنها به جانب زمین می ریخت ، و من می پنداشتم و فکر می کردم که آیا اینها که از این پستانها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحق این گونه نعمتها بایند ؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی بر خاست و پروردگارم عز و جل به من خطاب کرد که : ای محمد ! این شجره را در مرتفعترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان : پسران و دختران امت تو را طعام و غذا دهم ، پس به پدران دختران بگو : دل نگران ایشان مباشد و از فقر و تنگdestی آنان رنج نبرید که من همانطور که آنها را خلق کرده ام همانگونه (رزق)

٨- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: كَتَبَ الصَّادِقُ عليه السلام إِلَيَّ بَعْضِ النَّاسِ: إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرِ عَمَلِكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعَظِمْ لِلَّهِ حَقُّهُ أَنْ لَا تَبْدُلَ نَعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَأَنْ تَغْتَرَ بِحِلْمِهِ عَثْنَكَ وَأَكْرَمْ كُلَّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَدْكُرُ مِنَّا أَوْ يَتَعَجَّلُ مَوْدَتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ، صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ نِيَّتُكَ وَعَلَيْهِ كَذِبَةُ.

٩- وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: كَانَ الصَّادِقُ عليه السلام فِي طَرِيقٍ وَمَعْهُ قَوْمٌ مَعْهُمْ أَفْوَانٌ وَدُكَّانٌ لَهُمْ أَنَّ بَارِقَهُ فِي الطَّرِيقِ يَقْطَلُونَ عَلَى النَّاسِ، فَأَرَى تَعْدَتْ فَرَائِصُهُمْ فَقَالَ لَهُمُ الصَّادِقُ: مَا لَكُمْ؟ قَالُوا: مَعْنَا أَفْوَانًا تَخَافُ

روزی خواهم داد .

٨- وَبِهِ هَمِينَ اسْنَادٍ از امام هشتم از موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده که امام صادق عليه السلام طی نامه‌ای به کسی تذکر فرمود که اگر می‌خواهی عاقبت به خیر باشد و عملت به خوبی انجام پذیرد تا آن‌هنگام مرگت فرا می‌رسد تو در بهترین اعمال باشی، پس حق خدای را بزرگ بدار و نعمتها را اورا در راه نافرمانیش صرف منما، و بداینکه خداوند در باره‌ات حلم و صبر دارد مغزور مگرد . و هر کس را یافته که از ما خاندان یاد می‌کند گرامی دار و همچنین هر کسی که ادعای دوستی ما را (راست یا دروغ) می‌نماید محترم دار، آنگاه بر تو چیزی نیست خواه راست گویند خواه دروغ، جزاً این نیست که تو از نیت ثواب بری و او جزای دروغ خود را یابد .

٩- وَبِهِ هَمِينَ اسْنَادٍ از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده که فرمود: امام صادق عليه السلام با گروهی که اموالی برای تجارت به همراه داشتند از راهی می‌گذشتند، به ایشان خبر دادند که راهزنانی مسلح در راه هستند و اموالتان را به سرقت می‌برند، همراهان به خود لرزیدند و همگی به وحشت افتادند، پس امام صادق عليه السلام به آنان فرمود: چه شده است شما را که

عَلَيْهَا أَن تُؤْخَذْ مِثَا أَفْتَأْخُذُهَا مِثَا؟ فَلَعَلَّهُمْ يَئْدُقُونَ عَنْهَا إِذَا رَأَوَا أَنَّهَا لَكَ، قَالَ: وَمَا يُدْرِيكُمْ؟ لَعَلَّهُمْ لَا يَقْصِدُونَ غَيْرِي وَلَعَلَّكُمْ تُغْرِضُونِي إِلَيْهَا لِلتَّلَفِ قَالُوا: فَكَيْفَ نَصْعَنَ نَدْفِعَهَا؟ قَالَ: ذَلِكَ أَصْبَحَ لَهَا فَلَعْلَ طَارِبًا يَظْرِي عَلَيْهَا فَتَأْخُذُهَا وَلَعَلَّكُمْ لَا تَهْتَدُونَ إِلَيْهَا بَعْدَ، قَالُوا: كَيْفَ نَصْعَنَ؟ ذَلِكَ، قَالَ: أَوْدُعُهَا مِنْ يَخْفَظُهَا وَيَدْفَعُ عَنْهَا وَيُرْبِيهَا وَيَجْعَلُ الْوَاحِدَ مِنْهَا أَعْظَمَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ثُمَّ يَرْدُهَا وَيُوْفِرُهَا عَلَيْكُمْ أَخْوَجَ مَا تَكُونُونَ إِلَيْهَا قَالُوا: مَنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمَيْنَ، قَالُوا: وَكَيْفَ نُودُعُهُ؟ قَالَ تَحْصَدُونَ بِهِ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُسْلِمِيْنَ قَالُوا: وَأَنْتَ لَنَا الصُّعْفَاءُ بِحَضْرَتِنَا هُذِهِ؟ قَالَ: فَاغْزُمُوا عَلَى أَنْ تَحْصَدُوْفُوا بِثُلَاثَهَا الْيَدِيْدَعَ اللَّهُ عَنْ بِاقِيَهَا مِنْ تَخَافُونَ، قَالُوا: قَدْ عَزَّمْنَا، قَالَ: فَانْتَمْ فِي آمَانٍ

اینچنین پریشانید؟ گفتند: با ما اموالی است و میترسیم که از ما به سرقت ببرند آیا تو آنها را از ما میستانی؟ شاید دزدان چون ببینند ازان توست نگیرند و صرف نظر کنند و مرا حم نشوند! امام فرمود: شما از کجا می دانید، ممکن است آنها غیر مرا قصد نداشته باشند و مرا بدبین سبب در معرض تلف می افکنید، گفتند: پس چه کار کنیم؟ آیا آنرا دفن کنیم؟ فرمود: این بدتر است شاید غریب تازه واردی آنرا بفهمد و مال را ببرد یا اینکه شما پس از دفن بدان راه نیابید، گفتند: پس چه کنیم؟ ما را راهنمائی کن، حضرت فرمود: آنرا نزد کسی به ودیعه گذارید، کسی که آنرا کاملاً حفظ نماید و نگهداری کند و نموش دهد و هر واحدی از آنرا بزرگتر از دنیا و آنچه در آنست نماید، سپس به شما باز گرداند با زیاده و بهره، هنگامی که شما سخت بدان محتاج باشید، پرسیدند که او کیست؟ فرمود: او خداوند عالم است، پرسیدند چگونه بدو ودیعه سپاریم؟ فرمود: به ضعفا و تهی دستان از مسلمانان تصدق دهید، گفتند: اکنون به ضعفا دستری نداریم (چه کنیم)؟ فرمود: قصد کنید که یک سوم آنرا صدقه دهید تا خداوند از ما بقی آن دفاع کند و آنرا از آنچه شما از آن می ترسید حفظ نماید، گفتند: قبول کردیم و عهد کردیم که چنین کنیم،

اللهِ قَاتَلُوكُمْ، فَمَضَوْا فَظَهَرْتُ لَهُمُ الْبَارِقَةُ فَخَافُوا، فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ تَخَافُونَ وَأَنْتُمْ فِي أَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَسَقَدَمُ الْبَارِقَةُ وَتَرَجَلُوا وَقَبَلُوا يَدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالُوا: رَأَيْنَا الْبَارِقَةَ فِي مَنَامِنَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُنَا بِعَرْضِ أَنفُسِنَا عَلَيْكَ فَتَحَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَضَخَّبُكَ وَهُؤُلَاءِ، لِتَدْفَعَ عَنْهُمُ الْأَغْدَاءَ وَالْأَصْوَصَ، فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا حَاجَةُ بِنَا إِلَيْكُمْ، فَإِنَّ الَّذِي دَفَقَكُمْ عَنِّا يَدْعُهُمْ، فَمَضَوْا سَالِمِينَ وَتَصَدَّقُوا بِالثُّلُثِ وَبُورَكَ لَهُمْ فِي تِجَارَاتِهِمْ، فَرَبُّهُوا بِاللَّذِرْقِمِ عَشَرَةً، فَقَالُوا: مَا أَعْظَمُ بَرَكَةَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ! فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ تَعْرَفُونَ الْبَرَكَةَ فِي مُعَامَلَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَدُوْمُوا عَلَيْهَا.

فرمود: اکنون در امان خداوند عز و جل هستید، پس حرکت کنید، همه به راه افتادند، ناگهان علامت حرامیان ظاهر گشت و همه قافله را خوف گرفت، امام ^{علیهم السلام} فرمود: چرا اینچنین می هراسید، شما در امان خدای تعالی هستید، هرگز بیم نکنید، گروه راهزنان سواره رسیدند، و از اسبان به زیر آمدند نزد امام صادق ^{علیه السلام} شدند و دست مبارک آنحضرت را بوسیده و اظهار نمودند که دوش در خواب رسول خدا ^{علیه السلام} را دیدیم و به ما فرمان داده تا خود را به تو معرفی کنیم و اکنون در اختیار شما هستیم و از شما و این گروه جدا نمی شویم تا همه را محافظت نموده به منزل رسانیم، امام صادق ^{علیهم السلام} فرمود: مانیازی به شما نداریم، همانکس که مارا از خطر شما حفظ فرمود همو حافظ و یار و یاور ما خواهد بود و از شر دشمنان حفظمان خواهد فرمود، پس همگی به سلامت گذشتند و به منزل رسیدند و ثلث مالرا به عنوان صدقه به فقرا و بی نوایان دادند و مال التجارة ایشان سود کرد و هر درهمی ده برابر شد، و آنان با خود می گفتند: چه بسیار بود برکت (همراهی با حضرت) صادق! سپس امام بایشان فرمودند: اکنون بخوبی دانستید که معامله با خداوند چقدر پر برکت و سودمن است، پس بر آن مداومت کنید.

مترجم گوید: « مراد آنستکه صدقه دادن علاوه بر اینکه جان و مالرا حفظ می کند سبب از دیاد و برکت مال و عمر نیز هست ».

۱۰ - وَبِهَذَا الإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع، قَالَ: رَأَى الصَّادِقُ ع رَجُلًا قَدْ اشْتَدَّ جَرْعَهُ عَلَى وَلَدِهِ، فَقَالَ: يَا هَذَا جَرْعَةٌ لِلْمُصِيبَةِ الصُّغْرَى وَغَفَلَتْ عَنِ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى؟ وَلَوْ كُثِّرَ لِمَا صَارَ إِلَيْهِ وَلَذِكَ مُشْتَعِدًا لِمَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ جَرْعَكَ فَمُصَابِكَ بِشَرِيكَ الْإِشْتَعَادَ أَعْظَمُ مِنْ مُصَابِكَ بِوَلَدِكَ.

۱۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى طَهْرَانِيَّ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَفْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوْدَاءِ الْعَيْنِ إِلَى بَيْاضِهَا، قَالَ: وَقَالَ الرَّضَا طَهْرَانِيَّ: كَانَ أَبِي طَهْرَانِيَّ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ، قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خَرَجَتْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِي وَقُوَّتِي، بَلْ بِحَوْلِكَ وَ

۱۰ - و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر ع روایت کرده که فرمود: امام صادق ع مردی را که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکرد دید و به او فرمود: ای مرد در مصیبت کوچکی بیتابی می کنی و از مصیبت بزرگتری غافلی! و اگر خود را برای مصیبت فرزندت قبل آماده و مهیا می ساختی هرگز اینچنین ناشکیبا نبودی، پس مصیبت بر عدم آمادگی بزرگتر است از مصیبت فرزند.

۱۱ - محمد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از محمد بن سنان از امام هشتم علی بن موسی طهرانی روایت کرده که فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نزدیکتر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی دیده به سپیدی آن. راوی گفت: امام نیز فرمود: پدرم ع چون از منزل خارج میشد میگفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خرجنم بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ، لَا بِحَوْلِي وَقُوَّتِي، بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبَّ، مَشْفَرَضًا بِهِ لِرِزْقِكَ فَأَتَنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ»، (بیرون آمدم بحوال و قوه الهی نه بحوال و قوه خود بلکه بحوال و قوه توای پروردگار من، در حالتی که در مقام طلب روزی و نصیب و قسمت تو هستم، پس آنرا با سلامت و عافیت

فُوئِكَ يَا رَبَّ، مُتَعَرِّضاً بِهِ لِرِزْقَكَ فَأَتَنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ».

١٢ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَلَيَّ بْنِ مَغْبِدٍ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ الْخَالِدِ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عليه السلام: سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ أَوَّلَ سُورَةٍ نَزَّلَتْ، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ -» وَآخِرَ سُورَةٍ نَزَّلَتْ، «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».

١٣ - حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَلَيَّ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام بِقُمٍّ، فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعَ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِينَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ، عَنْ أَبِي الْحَسِينِ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ الْحُسَينِ بْنِ عَلَيَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وسلم عليه السلام: يَا عَلِيُّ أَنْتَ حَجَّهُ اللَّهِ، وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ، وَأَنْتَ الظَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ، وَأَنْتَ الْبَأْتُ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَأَنْتَ الْمَمَّلُ الأَعْلَى؛ يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ؛ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَخَيْرُ الْوَصِيَّينَ وَسَيِّدُ الصَّدِيقَيْنَ؛ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ، وَأَنْتَ

جزء پنجم از بیان میرسد

روزی من بگردان).

١٤ - و به سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت است که امام هشتم عليه السلام فرمود: شنیدم پدرم از پدرش (امام صادق) عليه السلام روایت میکرد که اولین سوره‌ای که نازل گشت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» بود، و آخرين سوره‌ای که نازل گشت «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».

١٥ - حمزه بن محمد که نسبش به علی بن الحسین عليه السلام میرسد در قم در ماه رجب به سال ٣٣٩ روایت کرد از پدرش از یاسر خادم از امام هشتم واواز پدرانش عليه السلام از حسین بن علی عليه السلام که فرمود: رسول خدا عليه السلام به علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: يَا عَلِيٌّ! تو حجت خدائی و تو باب (تقریب) به خدائی، و تو راه به سوی خدائی، و توئی نبأ عظیم، و توئی صراط مستقیم حق، و توئی مَثَلُ اعلای الہی؛ يَا عَلِيٌّ! توئی امام مسلمین و امیر مؤمنین، و بهترین وصیین،

الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ؛ يَا عَلِيٌّ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي وَأَنْتَ قَاضِي دِينِي، وَأَنْتَ مُسْجِرُ عِدَاتِي؛ يَا عَلِيٌّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي؛ يَا عَلِيٌّ أَنْتَ الْمُفَارَقُ بَعْدِي، يَا عَلِيٌّ أَنْتَ الْمَجْوُرُ بَعْدِي، أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى وَمَنْ حَضَرَ مِنْ أُمَّتِي أَنَّ حِزْبَكَ حِزْبٌ حَرَبٍ وَحِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ، وَأَنَّ حِزْبَ أَعْدَائِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.

۱۴ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ فَالْأَنْجَوِيُّ فَالْأَنْجَوِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ جَامِعِ الْجَمَيْرِيِّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ هِلَالِ الْقَبْرَنَائِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا الْأَنْجَوِيِّ فَالْأَنْجَوِيُّ: قَالَ لِي لَائِمًاً مِنْ فِتْنَةِ صَمَاءَ صَمِيلٍ تَسْقُطَ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَّةٍ وَذِلِّكَ عِنْدَ قُلْدَانِ الشَّيْعَةِ التَّالِثِ مِنْ وُلْدِي، يَئِكَي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ وَكُلُّ حَرَّى وَحَرَّانَ، كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبِي وَأَمِي سَمِيُّ جَدِّي، شَبِيهِي وَشَبِيهُ مُوسَى بْنِ -

واشرف صدیقین؛ يَا عَلِيٌّ تَوْئِی فَاروق اعظم؛ (جدا کننده حق از باطل) و تَوْئِی صَدِيق اکبر؛ يَا عَلِيٌّ تَوْئِی جانشین من بر امتم، و تَوْئِی ادا کننده دیون من و تَوْئِی انجام دهنده وعده های من؛ يَا عَلِيٌّ تو هستی که پس از من مظلوم خواهی شد و مورد ستم قرار خواهی گرفت؛ يَا عَلِيٌّ تو هستی که پس از من از تو کناره جویند؛ يَا عَلِيٌّ تو هستی که پس از من محجور و خانه نشین گردی، خدارا گواه میگیرم و هر کس را که حضور دارد از افت من که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداد است، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است .

۱۴ - پدرم با سند مذکور در متن از حسن بن محبوب از امام هشتم روایت کرد که گفت: امام به من فرمود: بن اچار فتنه و آشوبی بسیار سهمگین و خونین روی خواهد داد که هر نوع خوبی و نزدیکی و دوستی و رفاقتی ساقط خواهد شد و از بین میروند، و این امر هنگامیست که شیعه سومین فرزندم را گم کند، که اهل آسمان و زمین و هر تشنده ای از مرد وزن، و هر اندوهگین و هر ستمدیده ای برای او اشک ریزند، سپس فرمود: پدر و مادرم فدای آن فردی که همنام جدم می باشد و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیهم السلام است، بر پیکر اوست

عِمَرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَلَيْهِ جُنُوبُ النُّورِ تَسْوَقُ بِشَعَاعِ ضَيَاءِ الْقُدْسِ، كَمْ مِنْ حَرَّى مُؤْمِنٍ وَكَمْ مُؤْمِنٍ مُتَأْسِفٍ حَيْرَانٌ حَزِينٌ عِنْدَ فُقدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ كَائِنٍ بِهِمْ آتَى مَا كَانُوا، قَدْ نُودُوا بِنَدَاءٍ يُسْمَعُ مِنْ بَعْدِ كَمَا يُسْمَعُ مِنْ قُرْبٍ، يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ.

١٥- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْوَسَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَاسْجُدْ وَاقْرِبْ».

١٦- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ

پوشش‌های نور که به پرتو روشنائی قدس افروخته شده، چه بسیار زن مؤمنه سرگردان و چه بسیار مردان غمگین که حیران و اندوهگین باشند که تشنۀ آن آب خوشگوارند، گویا آنانرا مینگرم در هنگامیکه به تمامه از یافتن آن مایوسند که ناگهان ندائی برآید که همه از دور بشنوند چنانکه از نزدیک شنیده شود که اوست رحمت بر مؤمنان و عقوبت بر کافران.

شرح: «در معنی لفظ «عِنْدَ فُقدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي» باید توجه داشت که امام زمان فرزند و پشت چهارم آنحضرت است، پس لابد مراد فُقدان امام عسکری است که او پشت سوم آنحضرت می‌باشد، و یا اینکه «رابع» به «ثالث» تحریف شده است و ترجمه آنطور آمده که با هر دو بسازد».

١٥- پدرم با سند مذکور متن از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: شنیدم امام هشتم علیهم السلام می‌فرمود: آنحالیکه در آنحال بندۀ از همه اوقات به خدا نزدیکتر است حالت سجدۀ است، و این همان مضمون آیه شریفة سجدۀ «وَاسْجُدْ وَاقْرِبْ» است. (بسجدۀ رو و نزدیک شو)

١٦- پدرم با سند مذکور در متن از محمد بن فضیل از امام هشتم روایت

الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْخَطَابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ:
الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقْيَى.

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَاطُرُ جَمِيعاً، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَجَالِ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ؛
قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : جَاءَتْ رِيحٌ وَأَنَا سَاجِدٌ، وَجَعَلَ كُلَّ إِنْسَانٍ يَظْلُبُ مَوْضِعاً وَ
أَنَا سَاجِدٌ مُلْتَحٌ فِي الدُّعَاءِ عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى سَكَتَ.

۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا
بِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ
بَرِيعَ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَجَدَ يُحَرِّكُ ثَلَاثَ أَصَابِعِهِ
وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ تَخْرِيكًا خَفِيفًا كَأَنَّهُ يَعْدُ التَّسْبِيحَ، ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، قَالَ: وَرَأَيْتُهُ يَرْتَمِعُ
رُكُوعًا أَخْفَقَ مِنْ رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْتَمِعُ، لَكَانَ إِذَا رَكَعَ جَمِيعَ بَيْتَهُ.

کرده که فرمود: نماز بهترین راه تقریب هر متقی بخداست.

۱۷ - پدرم با سند مذکور در متن از سلیمان جعفری روایت کرد که گفت:
امام هشتم ع فرمود: من در حال سجده بودم که بادی سخت وزیده، هر کس
به گوشهای خزید و من همانطور در حال سجده بودم و به خدای خود الحاح
مینمودم تا اینکه باد آرام گرفت. («الحاح» بمعنی سماجت و پیله کردن است)
۱۸ - محمد بن حسن بن ولید با سند مذکور در متن از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرد که گفت:
امام هشتم ع را دیدم هنگامیکه به سجده می رفت سه انگشت خود را یکی پس از دیگری آرام حرکت می داد گویا
که تسپیح خود را می شمارد آنگاه سر از سجده بر می داشت. گوید: رکوع او را
دیدم که از هر کس که رکوعش را دیده بودم کوتاه تر انجام میشد و هنگام رکوع
دو دست خویش را از پهلوها جدا می کرد و مانند دو بال قرار میداد

۱۹- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْوَشَاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا لَمَّا قَبَضْتُ رُوحَهُ وَهُوَ فِي طَاعَتِي، قَبَضْتُ رُوحَهُ وَهُوَ فِي طَاعَتِي.

۲۰- حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَارُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَرْزَنِيِّ قَالَ: قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي - جَعْفَرٍ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ تَلَغَّنِي أَنَّ الْمَوَالِيَ إِذَا رَكِبْتُ أَخْرَجْتُكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بَخْلِ يَهُمِ الْلَّا إِيمَانٌ مِنْكَ أَحَدُ خَيْرَهُ فَاسْأَلْكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُونَ مَذْخُلُكَ وَمَخْرُجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ؛ وَإِذَا رَكِبْتُ فَلَيْكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ، ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ إِلَّا أَعْظَمْتُهُ وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عُمُومَتِكَ أَنْ تَرْءَهُ فَلَا تُعْطِيهُ أَقْلَى مِنْ خَمْسِينَ دِينَارًا وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ؛ وَمَنْ

۱۹- پدرم باسناد مذکور از حسن بن علی و شاء روایت کرد که گفت: شنیدم امام هشتم علیه السلام فرمود: هر گاه بنده‌ای را در حال سجده خواب بربايد، خداوند متعال فرشتگان را گوید: بشگرید به سوی بنده ام روح او را در حالیکه وی در طاعت من بود قبض نمودم (یعنی او را به خواب بردم).

۲۰- و پدرم واستادم ابن ولید به سند متن از احمد بن محمد بن زنطی روایت کرده‌اند که گفت: در نامه‌ای از امام هشتم به فرزندش ابو جعفر علیه السلام دیدم مرفوم فرموده بود: ای فرزند! شنیده‌ام هنگامیکه سوار می‌شوی و قصد بیرون رفتن داری غلامان از روی بخل، تو را از باب صغیر بیرون می‌برند که مبادا کسی از تو خیری بیند، به حقی که من بر تو دارم از تو می‌خواهم که رفت و آمدت جز از باب کبیر نباشد، و هر گاه قصد سوار شدن و بیرون رفتن داری با تو کیسه‌های درهم و دینار باشد که کسی چیزی از تو نخواهد مگر اینکه بدو عطا کنی، و اگر از خود بیهاست کسی از تو طلب و درخواست کمکی کرد مبادا از پنجاه دینار بدو

سَالَكَ مِنْ عَمَاتِكَ فَلَا تُعْطِهَا أَقْلَى مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ دِينَاراً، وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ؛ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ، فَأَنْفَقْ وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْتَاراً.

۲۱ - حَدَّثَنَا أَبُو عَلَيٍّ أَخْمَدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرِ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلَيٍّ أَخْمَدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ جَبَرِ شَيْلَ الْجُرْجَانِيِّ الْبَرَازُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَبُوعَمْرِ وَالْقَطَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ بِتَغْدَادَ عَلَى بَابِ صَفْرِ السُّكْرِيِّ (الْعَسْكَرِيِّ-خَل) عِنْدَ حِسْرِ أَبِي الرَّزْجِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَخْمَدَ بْنُ سُلَيْمَانَ الطَّائِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ أَرْبَعَ وَتِسْعِينَ وَمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَالْمُكَافِرِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُخْسِرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ كَالْمُكَافِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَعَهَا شَيْءٌ مَضْبُوغٌ بِالدَّمَاءِ تَعْلَقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَافِلِ الْعَرْشِ تَقُولُ: يَا أَخْكَمَ الْحَاكِمِينَ أَخْكُمُ بَيْتِي وَبَيْتَ قَاتِلِ وَلَدِيِّ، قَالَ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَالْمُكَافِرِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَخْكُمُ

کمتر بخشی، و افزون بر پنجاه را خود دانی، و نیز اگر از عمه زادگان زنی از تو مالی طلبید مبادا از بیست و پنج دینار بد و کمتر بخشی و افزون بر آن را، خود دانی، و من میخواهم که خداوند بتوبتی دهد، پس انفاق کن و از خدا مترس که بر تو تنگ گیرد یا تهی دست شوی.

۲۱ - بیهقی بسنده مذکور در متن از ابواحمد داود بن سلیمان طائی روایت کرده که گفت در سال ۱۹۶ هجری در مدینه بودم که امام هشتم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان ع از رسول خدا ع روایت کرد که فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به عرصه محشر حاضر شود در حالیکه پیراهنهای آلوده به خون با اوست و به قائمهای از ستونهای عرش چنگ می‌زند و می‌گوید: «با اَخْكَمَ الْحَاكِمِينَ اَخْكُمُ بَيْتِي وَبَيْتَ قَاتِلِ وَلَدِيِّ» (ای بهترین داوران! میان من و قاتلین فرزندم حکم کن) امیر مؤمنان ع گوید: رسول خدا ع فرمود: به

لابنی فاطمہ و رب الکعبۃ.

٢٢- حَدَّثَنَا أَبُو أَسْعِدٍ عَبْدُ الصَّمْدِ بْنُ عَبْدِ الشَّهِيدِ الْأَنصَارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِسْمِ رَبِّكُنَا
فَالَّذِي حَدَّثَنَا أَبُو أَسْعِدٍ عَبْدُ الصَّمْدِ بْنُ عَبْدِ الشَّهِيدِ الْأَنصَارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِسْمِ رَبِّكُنَا
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسْعِدٍ عَبْدُ الصَّمْدِ بْنُ عَبْدِ الشَّهِيدِ الْأَنصَارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِسْمِ رَبِّكُنَا
أَخْبَرَنِي عَمَّيُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ عَمَّيَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ:
حَدَّثَنِي أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
مَنْ دَانَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ لِزَمَةَ اللَّهِ الْجَلَلَةَ إِلَى الْفَنَاءِ، وَمَنْ دَانَ بِسَمَاعٍ مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي
فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَالْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى وَحْيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى مُحَمَّدٌ.

پروردگار کعبه سوگند که خداوند از برای دخترم فاطمه حکم میکند .

٢٢- ابو اسد انصاری در سمرقند برای من به سند مذکور از حسن بن اسحاق علوی روایت کرده گفت: از عمومیم علی بن موسی علیهم السلام شنیدم از آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السلام روایت کرد که گفت: رسول خدا علیهم السلام فرمود: هر کس بگرود به دینی بدون شنیدن آنچه باید بشنود، خداوند اورا در وادی ضلالت و گمراهی و نیستی واگذارد، و هر کس متدين شود به آنچه از غیر باب حق شنیده (یعنی غیر بایکه خداوند خود برای خلقش معین فرموده) پس او مشرک است، و باب مورد اطمینان بر وحی خداوند تبارک و تعالی باب محمد است و بس .

شرح: «این خبر می آموزد که راه تقریب به خدا جز از راه وحی فهمیده نمی شود و تمام راههایی که بشر به قصد تقریب به پروردگار و رسیدن به مقام کمال به عنوان عبادت از خود اختراع کرده همه ضلالت است و گمراهی و دور شدن از خداوند، و نمیتوان به خدا تقریب جست جز از همان راهی که خود به انبیاء وحی کرده و آنان به رهبران پس از خودشان آموخته اند، و هر عبادت اختراعی از هر کس باشد مبعد است و از خدا دور کننده و عبادت شیطان است

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِينِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سعيد
الشَّوَّيْ فَقَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ هَارُونَ [بْنِ مَرْوَانَ خَ] - [قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ
الْفَضْلِ الْبَلْخِيُّ فَقَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدِ الْبَلْخِيِّ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ
أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ
ابْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام فَقَالَ: بَيْتَنَا
أَنَا أَمْشَيْ مَعَ الشَّبِيْ عليه السلام فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِيْنَةِ إِذْ لَقِيْنَا شَيْخَ طَوِيلَ كَثُرَ الْكُحْيَةِ
بَعِيْدًا مَا بَيْنِ الْمَنْكِبَيْنِ، فَسَلَّمَ عَلَى الشَّبِيْ عليه السلام وَرَحَبَ بِهِ، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَابِعَ الْخُلُفَاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَلَيْسَ كَذَلِكَ هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ
لَهُ رَسُولُ اللهِ عليه السلام: بَلَى، ثُمَّ مَضَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا هَذَا الَّذِي قَالَ لِي هَذَا
الشَّيْخُ وَتَصْدِيقُكَ لَهُ؟ فَقَالَ: أَنْتَ كَذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ

نه عبادت رحمان و مسلمین باید بسیار هشیار و دقیق باشند و برای هر نوع
عبادتی دلیلی شرعی داشته باشند و لا عملشان اگر خارج از دستور باشد به
مثابه شرک خواهد بود و جزایش دورخ است جهود احمد

۲۴ - محمد بن ابراهیم بن اسحاق به سند متن که متنضمّن چند تن مجھول
است از یحیی بن سعید بلخی روایت کرده که علی بن موسی عليه السلام از پدرش از
پدرانش از امیر مؤمنان عليه السلام نقل کرده که فرمود: هنگامیکه من به همراه رسول خدا
عليه السلام در کوچه های مدینه میرفتیم ناگاه پیر مردی بلند قامت و چهار شانه که
ریش انبوهی داشت به ما برخورد و به رسول خدا عليه السلام سلام کرد و رسم احترام
به جای آورد، آنگاه رو به من کرده گفت: ای چهارمین خلفاء! سلام و رحمت و
برکات خدا بر تو، پس رو به پیغمبر نموده گفت: یا رسول الله آیا این چنین
نیست؟ حضرت فرمودند: بله همینطور است، سپس آنمرد رفت و من به
رسول خدا عرض کردم: این چه چیز بود که این پیر مرد به من گفت و شما آنرا
تصدیق کردید؟ حضرت فرمود: تو همانطور میباشی که او گفت - و خدارا

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَالْخَلِيفَةُ الْمَجْمُولُ فِيهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ «يَا دَاؤْدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَأَخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» فَهُوَ الثَّانِي، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَ حَكَائِيَّةً عَنْ مُوسَى حَسَنَ قَالَ لِهَا رُوْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «وَأَخْلَفْتَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِيَّ» فَهُوَ هَارُونُ إِذَا اسْتَخْلَفَهُ مُوسَى طَبَقَتْهُ فِي قَوْمِهِ فَهُوَ الثَّالِثُ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَ «وَأَذَانَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجَّ الْأَكْبَرِ» فَكَفَتْ أَنْتَ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ، وَأَنْتَ وَصِيُّ وَوزِيرِي وَفَاضِي دِينِي وَالْمُؤْدِي عَنِي، وَأَنْتَ مِنِي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي تَغْدِيَ، فَأَنْتَ رَابِعُ الْخُلُفَاءِ كَمَا سَلَّمَ عَلَيْكَ الشَّيْخُ، أَوْلًا تَدْرِي مَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: لَمْ، قَالَ ذَاكَ أَخْوَكَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَغْلَمْ.

٢٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَذْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

سپاس -، آری خداوند در کتابش فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و خلیفه‌ای که او قرار داد در اینجا مراد آدم است و نیز فرموده «يَا دَاوَدَ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ - الْآيَةُ» و او دو مین خلیفه است، و باز خداوند از قول موسی که به برادرش گفت: «وَأَخْلَفْتَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِيَّ» و او هارون بود که خلیفه موسی در میان قوم شد و او سومی است، و نیز خداوند عَزَّ وَجَلَ فرموده «وَأَذَانَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجَّ الْأَكْبَرِ» پس تو بودی که این آیده را از جانب خدا و رسولش تبلیغ نمودی و تو هستی وصی من و وزیر من و ادراکنده دین من و انجام دهنده و عده‌های من، و توثیق نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود پس تو چهارمین خلفائی همچنانکه شیخ بر تو بدان عنوان سلام کرد، آیا میدانی او که بود؟ عرضه داشتم: خیر، فرمود: او برادرت خضر علیهم السلام بود این را بدان.

٢٤ - عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ بَا سَنْدِ مَذْكُورِ دَرِّ مَتنِ اَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ

عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيِّ بْنِ أَبِيهِ طَالِبٍ ع قَالَ: دَخَلْتُ آنَا وَفَاطِمَةً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَجَدْتُهُ يَتَكَبَّرُ شَدِيداً، قَلَّتْ: فِدَاكَ أَبِي وَأَمْتَي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الَّذِي أَنْكَاكَ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ نِسَاءً مِنْ أُمَّتِي فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ فَأَنْكَرْتُ شَانَهُنَّ؛ قَبَّكَيْتُ نِمَاءَ رَأَيْتُ مِنْ شَدَّةِ عَذَابِهِنَّ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مُعْلَقَةً بِشَعْرِهَا يَغْلِي دِمَاغُ رَأْسِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مُعْلَقَةً بِلِسَانِهَا، وَالْحَمِيمُ يُصْبِطُ فِي حَلْقِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مُعْلَقَةً بِشَدِيَّهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً تَأْكُلُ لَحْمَ جَسَدِهَا وَالتَّارُ تُوقَدُ مِنْ تَحْتِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ شُدَّ رِجْلَاهَا إِلَى يَدِهَا وَقَدْ سُلِقَتْ عَلَيْهَا الْحَيَاتُ وَالْعَقَارُبُ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً صَمَاءً عَمْيَاءً خَرْسَاءً فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ يَخْرُجُ دِمَاغُ رَأْسِهَا مِنْ مَئْخَرِهَا، وَبَذْنُهَا مُتَفَطِّعٌ مِنْ الْجُذَامِ وَالْبَرَصِ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مُعْلَقَةً بِرِجْلَيْهَا فِي تَنُورٍ مِنْ نَارٍ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً تَقْطَعُ لَحْمَ جَسَدِهَا مِنْ فَقْدِهَا وَمُؤْخِرِهَا

حسنه از امام جواد ع روایت کرده که گفت: پدرم به واسطه آباء گرامش از امیر مؤمنان ع انقل کرد که فرمود: من و فاطمه بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدیم، پس ایشان را در حالیکه سخت می گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! چه باعث شده که شما اینچنین گریه میکنید؟ در پاسخ فرمود: ای علی! اشی که مرا به آسمان بردن (یعنی معراج) زنانی از امتم را در عذابی شدید نگریستم، و آن وضع برای من سخت گران آمد، و گریه ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است):

زنی را به مویش در دوزخ معلق، او بخته بودند که مغز سرا او می جوشید، و زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنم آویزان بود و آتش در حلقوم او میریختند، وزن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستانها یاش آویخته بودند، و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را میخورد، و آتش در زیر او شعله میکشید، وزن دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلط بودند، وزنی را دیدم که کور و لال که در تابوتی

بِمَقْارِيْضِ مِنْ نَارِ، وَرَأَيْتُ اُمْرَأَةً يُخْرَقُ وَجْهُهَا وَيَدَاهَا وَهِيَ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهَا، وَرَأَيْتُ اُمْرَأَةً رَأْسَهَا رَأْسُ الْخِتَّارِ وَبَذْنَاهَا بَذْنُ الْحِمَارِ وَعَلَيْهَا أَلْفُ أَلْفٍ لَوْنٌ مِنَ الْعَذَابِ، وَرَأَيْتُ اُمْرَأَةً عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَالثَّارُ تَدْخُلُ فِي ذُبْرِهَا وَتَخْرُجُ مِنْ فِيهَا وَالْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ رَأْسَهَا وَبَذْنَاهَا بِمَقَامِعِ مِنْ نَارٍ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: حَبِيبِي وَفُرَّةُ عَيْنِي أَخْبِرْنِي مَا كَانَ عَمَلُهُنَّ وَسِيرَتُهُنَّ حَتَّى وَضَعَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ هَذَا الْعَذَابُ؟ فَقَالَ: يَا بُشِّرَتِي أَمَا الْمُعَلَّقَةُ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ لَا تُغْنِي شَعْرَهَا مِنَ الرَّجَالِ، وَأَمَا الْمُعَلَّقَةُ بِلِسَانِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُؤْذِي زَوْجَهَا، وَأَمَا الْمُعَلَّقَةُ بِذَيْهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَمْتَنَعُ مِنْ فِرَاشِ زَوْجِهَا، وَأَمَا الْمُعَلَّقَةُ بِرِجْلِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا، وَأَمَا الَّتِي

از آتش است و مخ او از بینیش خارج میشود و همه بدنش قطعه قطعه از جدام و برص (خوره و پیسی) است وزن دیگر را مشاهد کردم که در تنوری از آتش به پاها یش آویزان است، وزنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین می بُرند، و دیگری را دیدم صورت و دستها یش آتش گرفته و مشغول خوردن روده های خویش است، وزنی را دیدم که سرشن سر خوک و بدنش بدن حمار است و هزار هزار نوع اوراعذاب می کنند وزنی را به صورت سگ دیدم که از عقب بشکم او آتش می ریزند و از دهانش بیرون میریزد و فرشتگان با گرزهای آتشین بر سر و پیکر او می زنند.

پس فاطمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِهِ پَدْرَش عَرَضَ كَرَدَ: أَيْ حَبِيبِي مَنْ، وَأَيْ نُورٌ دَيْدَ گَانِمَ بِهِ
من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبات گرفتار شدند.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای دختر عزیزم اما آن زنی که به موی سرشن متعلق در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش از نامحرمان نمی پوشانید، و اما آن زنی که به زیانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می داد، و آنکه به پستانها یش آویزان بود شوهرداری بود که از آمیزش با شویش پرهیز نداشت و اما آنکه به پاها یش متعلق در دوزخ بود کسی بود که بدون اذن

لَكَانَتْ تَأْكُلُ لَحْمَ جَسَدِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُرِيئُ بَدْنَهَا لِلنَّاسِ، وَأَمَّا الَّتِي شَدَّدَدَهَا إِلَى رِجْلَيْهَا وَسُلِّطَ عَلَيْهَا الْحَيَاةُ وَالْعَقَارِبُ فَإِنَّهَا كَانَتْ قَدْرَةُ الْوُضُوعِ، قَدْرَةُ الْثَّيَابِ، وَكَانَتْ لَا تَقْسِيلٌ مِنَ الْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِرِ لَا تَشَيَّطُ وَكَانَتْ تَسْتَهِينُ بِالصَّلَاقِ، وَأَمَّا الصَّمَاءُ الْعَمِيَاءُ الْخَرْسَاءُ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَلِدُ مِنَ الرَّثَّا، فَتَعْلِقَةُ فِي عُنقِ زَوْجِهَا، وَأَمَّا الَّتِي كَانَتْ تَقْرِضُ لَحْمَهَا بِالْمَقَارِبِ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَعْرِضُ نَفْسَهَا عَلَى الرِّجَالِ، وَأَمَّا الَّتِي كَانَتْ تُخْرَقُ وَجْهَهَا وَبَدْنَهَا وَهِيَ تَأْكُلُ أَفْعَاءَهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ قَوَادَةً، وَأَمَّا الَّتِي كَانَ رَأْسُهَا رَأْسُ الْخَنْزِيرِ وَبَدْنُهَا بَدْنُ الْحِمَارِ فَإِنَّهَا كَانَتْ نَمَاءَةً كَذَابَةً، وَأَمَّا الَّتِي كَانَتْ عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَالثَّارِ تَدْخُلُ فِي ذُبْرَهَا وَتَخْرُجُ مِنْ فِيهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ قِيَّةً نَوَاحِهُ حَاسِدَةً، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَلِ لِامْرَأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا، وَظُوبِي لِامْرَأَةٍ

همسر خود از خانه بیرون می‌رفت، و اما آن زنی که گوشت بدن خویش را می‌خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می‌کرد، و اما آنکه دست و پاپش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلط بودند زنی بود که درست وضو نمی‌ساخت و لباسش را از الودگی به شخص تطهیر نمی‌کرد، و غسل جنابت و حیض بجای نمی‌آورد و خود را نظیف نمی‌ساخت، و به نماز اهمیت نمی‌داد، و اما آن کروکور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می‌شد و به شوهر خود نسبت میداد، و آنکه گوشت بدنش را با مفراضاها می‌برید پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبي مینهاد و خود را بدانها عرضه مینمود، و اما آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده‌های خود بود آن کسی بود که دلالی جنسی به حرام می‌کرد، و اما آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن حمار بود آن زنی بود که سخن چیزی به دروغ مینمود، و اما آنکه رخسارش رخسار سگ بود و آتش در دبر او میریختند و از دهانش بیرون می‌آمد آن زنی آوازه خوان و نوحه گرو حسود بود، آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: وای بر زنی که شوی خویش را به غصب آرد، و خوشابه حال

رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا.

٢٥ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرْفَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسِنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَنَى - عَرْفَةَ إِنَّ النَّعْمَ كَالْإِبَلِ التَّغْفُولَةِ فِي عَطْنِيهَا عَلَى الْقَوْمِ الإِقَامَةَ، مَا أَخْسَى جَوَارِهَا، فَإِذَا أَسَأُوا وَمَعَاقِلَتَهَا وَإِنَّا لَهَا نَفَرْتُ عَنْهُمْ.

٢٦ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ يَاسِيرِ الْخَادِمِ، عَنْ أَبِي الْحَسِنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الشَّجَاعُ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ الثَّالِثِ لَيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ الثَّالِثِ لَيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.

٢٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ قَسْرُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْوَشَاءِ قَالَ:

بَانُوئِيكَه شوهرش از او راضی باشد.

٢٥ - پدرم به سند مذکور متن از محمد بن عرفه روایت کرده گفت: امام هشتم به من فرمود: يَا أَبَنَنِي عرفه! همانا نعمتیهای الهی همانند شتری است که در خوابگاهش که در کنار نهر یا (قناتی) است بسته‌اند، این خیر برای مردم تا وقتی است که با آن نیکو رفتار کنند و قدر آنرا بشناسند، و اما همین که قدرش را نشناختند و با آن بدرفتاری نمودند (یعنی نعمت را در راونا صواب مصرف کردند) از چنگ آنان میروند و میگریزند.

٢٦ - پدرم به سند مذکور متن از یاسر خادم روایت کرده گفت: امام هشتم بِلِهِلِهِ فرمود: شخص سخاوتمند از طعام دیگران استفاده میکند که آنان نیز از سفره او استفاده کنند، و به عکس شخص بخیل از خوان دیگران نمی‌خورد مبادا که دیگران از طعام او بخورند.

٢٧ - محمد بن جعفر مسرور با سندیکه در متن ذکر شده از حسن بن علی و شاء روایت کرده گفت: شنیدم امام هشتم بِلِهِلِهِ میفرمود: شخص با سخاوت

سیمفتُ آبا الحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، بَعِيدٌ مِنَ الثَّارِ، وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الثَّارِ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ عليه السلام يَقُولُ: السَّخِيُّ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَعْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مَنْ تَعْلَقَ بِعُضُونَهَا وَسَمِعْتُهُ عليه السلام يَقُولُ: السَّخِيُّ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَعْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مَنْ تَعْلَقَ بِعُضُونَهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

۲۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، وَأَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، وَالْحَجَالِ أَنَّهُمَا سَمِعَا الرُّضَا عليه السلام يَقُولُ: كَانَ الْعَابِدُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَتَعَبَّدُ حَتَّى يَضْمُمَ عَشْرَ سِنِينَ.

۲۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسَّرِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَعَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَارٍ، عَنْ أَبَوِيهِمَا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَلَيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي

به خدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است، و از آتش دور، و بخیل از بهشت دور است و از مردم نیز دور و به آتش نزدیک است.

یاسر گفت: از آنحضرت شنیدم میفرمود: صفت سخا و بخشندگی درختی است در فردوس که شاخهای آن در دنیا است، هر کس به شاخهای از آن چنگ زند به بهشت خواهد رفت.

۲۸ - استادم ابن ولید به سند مذکور در متن از علی بن اسپاط و حجال روایت کرد که این دو از امام هشتم عليه السلام شنیدند که می فرمود: عابدی از بنی اسرائیل به عبادت مدام نمی پرداخت مگر پس از ده سال سکوت.

۲۹ - مفسر جرجانی بسند مذکور شد در متن از امام هشتم از پدران بزرگوارش عليه السلام از حسین بن علی عليه السلام روایت کرده که انحضرت فرمود: پدرم امیر مؤمنان

قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» قَالَ: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً لِتَعْتَبُرُوا وَلَتَتَوَصَّلُوا بِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ وَتَشْوَقُوا إِلَيْهِ مِنْ عَذَابِ نَيْرَانِهِ «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» أَخَذَ فِي خَلْقِهَا وَإِنْفَانِهَا «فَسَوَّهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» وَلِعِلْمِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٍ الْمُصَالِحَ فَخَلَقَ لَكُمْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ لِمُصَالِحَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ.

٣٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا جَيْلَوَيْهِ، وَأَخْمَدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ؛ وَأَخْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَهْدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيٍّ بْنِ مَعْبُودٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الرَّضا عَلَيَّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: لِكُلِّ أُمَّةٍ صَدِيقٌ وَفَارُوقٌ، وَصَدِيقٌ هُدْوَهُ الْأُمَّةِ وَفَارُوقُهُ عَلَيٍّ بْنُ -

در بیان گفتار خداوند عز و جل: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^(۱) فرمود: او کسی است که آفرید برای شما هر آنچه در زمین است تا بیندیشید و به خشنودی حق واصل گردید، و خود را از عذاب آتش نگهدارید، «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» یعنی: به خلقت آسمان و استوار نمودن آن پرداخت، پس آنرا هفت آسمان ترتیب داد، و او به هر چیزی دانا است، و از جهت دانش او به همه چیز، صلاح خلق را میداند، و برای شما آفریده است آنچه در زمین است، همه برای شما و مصلحت شما است ای فرزندان آدم! ۱- سوره بقره آیده ۲۹.

٣٠ - محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم و احمد بن زید همدانی با سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده‌اند که گفت: علی بن موسی از پدران گرامش از امیر مؤمنان عليه السلام نقل کرد که رسول‌خدا عليه السلام فرمود: برای هر امتی صدیق و فاروقی است، و صدیق و فاروق این امت علی بن -

أَبِي طَالِبٍ؛ وَإِنَّهُ سَفِيهٌ نَجَا تِهَا وَبَابٌ حِظْتِهَا، وَإِنَّهُ يُوشِعُهَا وَشَمَعُونَهَا، وَدُوْقَرَتِهَا،
مَعَاشِرُ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا خَلِيقَةُ اللَّهِ وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ بَعْدِي، وَإِنَّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرِ
الْوَصِيْنِ، مَنْ نَازَعَهُ فَقَدْ نَازَعَنِي، وَمَنْ ظَلَمَهُ فَقَدْ ظَلَمَنِي؛ وَمَنْ عَالَهُ فَقَدْ عَالَنِي، وَ
مَنْ بَرَّهُ فَقَدْ بَرَّنِي، وَمَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ عَادَهُ فَقَدْ عَادَنِي، وَمَنْ وَالَّهُ فَقَدْ
وَالَّنِي، وَذَلِكَ أَنَّهُ أَخِي وَوَزِيرِي وَمَخْلوقِي مِنْ طَيْشِي وَكُثُرُ أَنَا وَهُوَ نُورًا وَاحِدًا.

ابی طالب است و او کشتی نجات و باب حطّه (در گاه توبه) این امت است، و نیز او یوشع و شمعون و ذو القرنین این امت میباشد، ای مردمان! علی برگزیده خدا و جانشین من است پس از من، و او همانا امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء است، هر کس با او به سیز برخیزد با من به سیز برخاسته، و هر کس به او ستم کند بیگمان به من ستم کرده است، و هر کس بر او چیرگی کند با من چیرگی نموده، و هر آنکس که به وی نیکی نماید به من نیکی کرده، و هر کس بدون جفا کند به من جفا کرده است، و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی ورزیده است، و هر کس اورادوست بدارد هر ادوست داشته، زیرا او برادر و پشتیبان من است، و از طینت من آفریده شده و من و او یک نور واحدیم.

شرح: «وجه شباهت مقام آنحضرت به یوشع وصی موسی، و شمعون وصی عیسی ع واضح است، اما در وجه شباهت او ع به ذو القرنین وجوهی چند گفته‌اند، آنچه به نظر حقیر درست میرسد همانست که قرآن کریم به اختصار گفته و ذو القرنین را بدان خصوصیات معرفی فرموده که «إِنَّمَّا لَهُ
فِي الْأَرْضِ مَا أَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا - إِلَى - وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» ترجمه:
(به او «ذو القرنین» سلطنت و قدرت دادیم، و در روی زمین از هر وسیله‌ای در اختیارش گذاردم - إلى - وعدہ پروردگار من حق است - آیه ۸۳ تا انتهای آیه ۹۸ از سوره کهف). در آن چند روزیکه قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد، و باصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان ع در ایام قدرتش در این امت بنص تاریخ صادر شد ».

٣١- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي - جَعْفَرِ الْكُمَنْدَانِيِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَخْيَى الْعَظَارُ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبِرْنَاطِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَتَلَ قَرَابَةً لَهُ، ثُمَّ أَخْذَهُ وَظَرَّهُ عَلَى طَرِيقٍ أَفْضَلٍ سَبِطٍ مِنْ أَشْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ثُمَّ جَاءَ يَظْلَبُ بَدِيمَهُ، فَقَاتُوا لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ سَبِطَ آلِ فَلَانَ قَاتَلُوا فُلَانًا، فَأَخْبَرْنَا مَنْ قَاتَلَهُ؟ قَالَ: إِيَّتُونِي بِبَقَرَةٍ «فَالْأُولُو اتَّخَذُنَا هُزُوا». قَالَ أَعُودُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» وَلَوْأَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقَرَةٍ أَجْزَأُهُمْ وَلَكِنْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «فَالْأُولُو ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنَ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ (يعني لاصغيرة ولا كبيرة) عَوْنَانْ بَيْنَ ذَلِكَ» وَلَوْأَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقَرَةٍ أَجْزَأُهُمْ وَلَكِنْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «فَالْأُولُو ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنَ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا

٣١- پدرم به سند متن از بینی طی روایت کرده که گفت: از امام هشتم شنبیدم میفرمود: مردی از بنی اسرائیل یکی از خویشان خود را کشت، سپس جنازه مقتول را در سر راه بهترین تیره از تیره های بنی اسرائیل انداخت، آنگاه خود مطالبه خون او را از دیگران مینمود، بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: فلان قبیله (همان که مقتول در راهشان افتاده بود) فلانکس را کشته اند، به ما بگوچه کسی از آنان قاتل اوست؟ حضرت موسی فرمود: گاوی بیاورید، گفتند: ما را دست انداخته ای؟ گفت: پناه میبرم به خدا از اینکه از جهال باشم، آنگاه امام فرمود: اگر اینان به دستور موسی عمل می کردند و گاوی می اوردند کار تمام بود و قاتل پیدا میشد لکن سخت گرفتند پس خدا هم برایشان سخت گرفت، باری گفتند: از خدایت بخواه خصوصیات گاو را مشخص کند، موسی گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه چندان بزرگ از کار افتاده و نه کوچک و جوان بحد کار نرسیده، بلکه میانه این دو می باشد، و چنانکه آنان چنین گاوی اورده بودند از ایشان پذیرفته می شد، ولیکن کار را بر خود تنگ گرفتند، و باز گفتند: از خداوند بخواه برای ما معین کند که رنگش چه باشد؟ موسی در

بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا سُرُّ النَّاظِرِينَ» وَلَوْأَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقَرَةٍ لِأَجْزَاهُمْ، وَلَكِنْ شَدَّدُوا فَشَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «فَالْوَادُعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَسَابَةٌ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَهْتَدُونَ». قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَأَذْلُونَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرَثَ مُسَلَّمٌ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالُوا إِلَآنَ حِثٌ بِالْحَقِّ» قَطَّلُبُوهَا، فَوَجَدُوهَا عِنْدَ قَتْنَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: لَا أَبِيعُهَا إِلَّا بِمِلْءِ مَسْكِهَا ذَهَبًا، فَجَاءَ إِلَى مُوسَى علیه السلام، قَالَ: لَا أَبِيعُهَا، فَأَشْتَرَهَا، وَجَاؤُوا بِهَا، فَأَمْرَ بِذَبْحِهَا، ثُمَّ أَمْرَ أَنْ يُصْرَبَ الْقَيْتُ بِذَبَّهَا، فَلَمَّا قَعَلُوا ذَلِكَ حَيَّيَ الْمَقْتُولُ، وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ عَمِيْ قَتَلَنِي دُونَ مَنْ يُدَعِّي عَلَيْهِ قَتْلِي، فَعَلِمُوا بِذَلِكَ قَاتِلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مُوسَى علیه السلام يُبَشِّرُ عِمَرَانَ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: إِنَّ

پاسخ گفت: خدا میفرماید: آن گاویست سخت زرد رنگ و خالص، و شاد کننده بینندگان، و اگر آنان چنین گاوی می‌آورند قبول می‌شد، و لکن در ضلال خود سماجت کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت، به موسی گفتند: از خدایت بپرس این چگونه گاوی باشد؟ امر بر ما مشکل شده، اگر خدا بخواهد ما را راهنمایی خواهد کرد، موسی علیه السلام گفت: خدا میفرماید: آن گاویست که نه رام است که زمینی را سخم زند و یا با او آب از چاه کشند و زراعت را آب دهند، و دارای رنگ خالص یکدست، گفتند: اکنون صفاتش چنانکه رفع شبهه بشود بیان کردی، پس جستجو کردند و آنرا با چنین خصوصیات نزد جوانی اسرائیلی یافتنند لکن جوان گفت: آنرا نمی‌فروشم مگر به قیمت اینکه پوست آنرا پر از طلا کنید، بنی اسرائیل نزد موسی آمده این خبر را به او گزارش دادند، موسی علیه السلام فرمود: چاره‌ای نیست آنرا بخرید، ناچار آنرا خریدند و دستور داد آنرا ذبح کردند، آنگاه دستور داد که دم آن گاورا به بدن مقتول بزنند و چون چنین کردند زنده شد و گفت: ای فرستاده خدا! پسر عمومیم را به قتل رسانده، نه آنکس که او را متهم کرده‌اند، و بدین سبب قاتلش را شناختند. پس پیامبر خدا، موسی علیه السلام به یکتن از یارانش گفت: این گاو

هذیه الْبَقَرَةَ لَهَا نَبَأً ، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّ فَئَيْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ بَارَأً يَأْبِيهُ وَإِنَّهُ اشْتَرَى تَبِيعًا فَجَاءَ إِلَيْيَ أَبِيهِ وَرَأَى أَنَّ الْمَقَالِيَةَ تَحْتَ رَأْسِهِ، فَكَرِهَ أَنْ يُوقظَهُ فَتَرَكَ ذَلِكَ التَّبِيعَ، فَاسْتَيْقَظَ أَبُوهُ، فَأَخْبَرَهُ، قَالَ لَهُ: أَخْسَثْتَ، خُذْ هَذِهِ الْبَقَرَةَ فَهِيَ لَكَ عِوْضًا لِمَا فَاتَكَ قَالَ نَفَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْظُرُوا إِلَيَّ الْبَرَّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ؟!

٣٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ -

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الرَّيَانُ بْنُ الصَّلَتِ قَالَ: سَأَلْتُ الْوَصَّا عَلَيْهِ يَوْمًا بِخُرَاسَانَ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي إِنَّ هِشَامَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَاسِيَّ حَكَى عَنْكَ أَنَّكَ رَخَضْتَ لَهُ فِي اسْتِيَاعِ الْغَنَاءِ، قَالَ: كَذَّبَ الزَّنْدِيقُ إِنَّمَا سَأَلْتَنِي عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِذَا مَرَّ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَيْنَ يَكُونُ الْغَنَاءُ، قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: قَدْ قَضَيْتَ.

قصة جالبی دارد، پرسید آن چیست؟ موسی گفت: جوانی از بنی اسرائیل با پدرش بسیار نیکی میکرد، و وقتی گوساله کوچکی خریده بود آنرا به خانه آورد، پدرش در خواب بود و کلید محل نگهداری آن گوساله زیر سر او بود، جوان بر پدر رفت کرد و او را بیدار ننمود و گوساله را رها کرد، چون پدر از خواب برخاست داستان را برای او گفت: پدر وی را تحسین کرد و گفت: به عوض آن این گاورا بگیر و گاوی بدو بخشد، بعد موسی پیشنهاد فرمود: بنگرید به عمل نیک و نیکوکاری که تا کجا اهلش را میرد.

٣٢- احمد بن زیاد بن جعفر همدانی به سند مذکور در متن از ریان بن -

صلت روایت کرده که گفت: من در خراسان روزی از امام هشتم پرسیدم ای آقای من، هشام بن ابراهیم عباسی از شما نقل کرد که به او اجازه گوش دادن به غنا را داده اید؟! حضرت فرمود: زندیق دروغ گفته است، او در باره حکم شنیدن غنا از من سؤال کرد (و) من گفتم: مردی از امام باقر پیغمبر این مسأله را پرسید، و در پاسخ حضرت باقر فرمودند: وقتیکه خداوند حق را از باطل

٣٣ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ
ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ الرَّيَانَ بْنِ الصَّلْتَ - قَالَ: سَمِعْتُ الرَّصَا تَلْقَيْتَهُ يَقُولُ: مَا بَعْثَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا شَرَحَ لَهُ بَأْنَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَأَنْ يَكُونَ فِي
تُرَاثِ الْكُنْدُرِ، قَالَ: وَسَمِعْتَهُ تَلْقَيْتَهُ يَقُولُ: لَا تَدْخُلُوا بِاللَّيْلِ بَيْتَ مُظْلِمًا إِلَّا مَعَ السَّرَّاجِ.

٣٤ - حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَذَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْيَ
ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ يَاسِيرِ الْخَادِمِ، قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ الْقَوَادِ أَبْنَا الْعَسْنِ الرَّصَا تَلْقَيْتَهُ
عَنْ أَكْلِ الطَّيْنِ، وَقَالَ: إِنَّ بَعْضَ جَوَارِيهِ يَأْكُلُنَّ الطَّيْنَ، فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَكْلَنَ
الطَّيْنَ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ الْخَنَزِيرِ، فَانْهَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ.

قَالَ: وَحَدَّثَنِي يَاسِيرٌ قَالَ: كَانَ الرَّصَا تَلْقَيْتَهُ إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الْجَامِعِ وَقَدْ

جدا می کند غنا در کدام یک از آن دو می باشد؟ مرد گفت: در جانب باطل،
حضرت باقر علیه السلام فرمود: در اینصورت تو خود حکم آنرا گفته.

٣٣ - همچنین از ریان روایت کرده که گفت: شنیدم امام هشتم علیه السلام
می فرمود: خداوند هیچ پیامبری نظر نداشت، مگر به حرام بودن مسکرات، و
اقرار کردن به اینکه خداوند هر چه که بخواهد میکند، و بودن کندر در میراث
او، و گوید: شنیدم که می فرمود: هیچگاه شب به خانه تاریک نزدیک نروید مگر با چراغ.

٣٤ - همان‌طور نیز به سند مذکور از یاسر خادم روایت کرده که گفت:
شخصی از فرماندهان لشکر از امام هشتم علیه السلام از خوردن گل پرسید و گفت:
پاره‌ای از کنیزانش گل می خورند، حضرت برآشفت، سپس فرمود: خوردن
گل حرام است! همانند مردار و خون و گوشت خوک، آنانرا از خوردن گل
بازدار.

علی بن ابراهیم گوید: یاسر برایم حدیث کرد که حضرت رضا علیه السلام روز
جمعه هنگامیکه از مسجد باز میگشت در حالیکه بدنش عرق کرده و غبار آلود
بود دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجْجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ

أَصَابَةُ الْعَرْقُ وَالْغَبَارُ رَفِعٌ يَدَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرْجِي مِثْمَأْتِي بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ إِلَيَّ السَّاعَةَ» وَلَمْ يَرَكْ مَفْمُومًا مَكْرُوبًا إِلَى أَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَلَمْ يَأْسِرْ: وَكُتِبَ مِنْ نَيْسَابُورِ إِلَى الْمَأْمُونِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَجُوسِ أَوْصَى عِئْدَةً مَوْتِهِ بِمَا لِيَ حَلِيلٍ يُفَرَّقُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ فَقَرَفَةٌ قَاضِي نَيْسَابُورَ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَلْرَضُ عَلَيْهِ: يَا سَيِّدِي مَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَجُوسَ لَا يَتَصَدَّقُونَ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَكْتُبْ إِلَيْهِ أَنْ يَخْرُجَ بِقَدْرِ ذَلِكَ مِنْ صَدَقَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَيَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَى فُقَرَاءِ الْمَجُوسِ؛ وَقَالَ عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ: وَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ وَغَيْرُهُ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَحَادِيثٍ كَثِيرَةٍ لَمْ أَذْكُرْهَا لَا تَيَّبَّهُ سِمعُتُهَا مُتَذَّهِّرٌ.

٣٥ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ

بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ إِلَيَّ السَّاعَةَ» (پروردگارا! اگر خلاصی من از این گرفتاری که در آن هستم به مرگ حاصل میشود در آن تعجیل فرما) و همچنین اندوهگین و رنجیده بسر برداخت از دنیا رفت.

یاسر گوید: از نیشابور طی نامه‌ای به مأمون نوشتند که مردی مجوسی از دنیا رفته و هنگام مرگ وصیت کرده است که مقدار معینی از میراثش را به فقرا و مساکین دهد، و قاضی نیشابور آنرا بر فقراء مسلمین به صدقه تقسیم کرده است؟! مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: آقا! شما در این مسأله چه میفرمائید؟ امام علیه السلام فرمود: «مجوسی به فقراء مسلمین صدقه نمی دهد، به قاضی بنویسید که آنقدر که از مال مجوسی به مسلمین تصدق کرده از بیت المال برگرد و به فقراء مجوس تصدق کند» علی بن ابراهیم گوید: یاسر و غیر او از ابوالحسن علیه السلام احادیث بسیاری برای من روایت کردند ولی من چون زمان بسیار طول کشیده آنها را از یاد برده‌ام.

٣٥ - پدرم به سند مذکور از حسن و شاء روایت کرده که امام هشتم (ع)

ابن محمد بن عیسیٰ، عن الحسن بن علی الْوَشَاءِ ابْنِ بُشْتِ الْيَاسَ، عن أبي الحسن الرضا ع آنکه قال: إذا أهل هلال ذي الحجّة و نحن بالمدیّة، لم يكن لنا أن نحرّم إلا بالحجّ، لأننا نحرّم من الشجرة وهو الذي وَقَتْ رَسُولُ اللهِ علیه السلام وَأَنْتُمْ إِذَا قَدِمْتُمْ من العراق، فَأَهْلُ الْهِلَالِ، فَلَكُمْ أَنْ تَعْتَمِرُوا، لِأَنَّ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ ذَاتٌ عَرْقٍ وَغَيْرُهَا مِمَّا وَقَتْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ علیه السلام، فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ: فَلَيَّ الآن أَنْ أَتَمْتَعَ وَقَدْ طَفَتْ بِالْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، فَدَهَبَ بِهَا مُحَمَّدٌ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى سُفِيَانَ بْنِ عَيْنَةَ وَأَصْحَابِ سُفِيَانَ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ فُلَانًا قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَشَيْئَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع .
فَإِنْ مُصْنَفُ هَذَا الْكِتَاب - رَحْمَةُ اللهِ - سُفِيَانُ بْنُ عَيْنَةَ لَقَنِ الصَادِقَ ع وَرَوَى
عنه وَبِقِيَّ إِلَى أَيَامِ الرَّضَا ع .

فرمود: اگر هلال ماه ذی الحجّه درآید و ما در مدینه باشیم (باید با احرام حجّ خارج شویم نه احرام عمره) نمی‌رسد مارا که محرم شویم مگر به احرام حج (مقصود حجّ قرآن است) زیرا ما باید از مسجد شجره که میقات اهل مدینه است محرم شویم (و آن از مکه بسیار دور است) و رسول خدا علیه السلام آنجارا میقات قرار داده، اماشما که از سوی عراق می‌آید هر گاه به غرّه ذی الحجّه وارد شدید باید عمره بجا آورید زیرا میقاتی که رسول خدا علیه السلام برای شما قرار داده «ذات عرق» و غیر آن است و آن پیش روی شما و نزدیک به مکه است، فضل [بن- سهل ذو الریاستین] گفت: آیا من میتوانم اکنون از احرام بیرون آیم و تمتع کنم، (در حالی که) طوافم را به بیت بجا آورده‌ام؟ حضرت فرمود: آری. این‌مسئله را محمد بن جعفر با سفیان بن عینه و اصحاب او در میان گذاشت و به آنان گفت: فلا شخص چنین و چنان گفته است، سفیان آنرا از ابوالحسن ع ناروا دانسته و بد گفت.

مصنف کتاب - رحمه الله - گوید: سفیان بن عینه امام صادق ع را ملاقات کرده و از آنحضرت روایت می‌کند و تا ایام حضرت رضا ع حیات داشته است.

٣٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْيُوسِي، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصِيرِ الْبَرْنَاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ صَنَعْتَ فِي عَامِكَ؟ قَالَ: أَعْتَمَرْتُ فِي رَجَبٍ وَذَخَلْتُ مُتَمَّتًا وَكَذَلِكَ أَفْعَلُ إِذَا اعْتَمَرْتُ.

٣٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَظَارُ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عُمَرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أُبُو سَعِيدِ الْأَذْمِيُّ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُوسَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّاضِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَيْفُتْ مَعَةً فِي الطَّوَافِ، قَلَمَا صِرَرْنَا مَعَةً بِحِذَاءِ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ أَقَامَ عَلَيْهِ فَرَقَعَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا اللَّهُ يَا وَلَيَ الْعَافِيَةِ وَيَا خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَالْمُمْعِنَ بِالْعَافِيَةِ وَالْمَتَّاَنَ بِالْعَافِيَةِ وَالْمُتَفَضَّلَ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَرْزَقْنَا الْعَافِيَةَ وَدَوَامَ الْعَافِيَةَ وَتَمَامَ الْعَافِيَةَ وَشُكْرَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

٣٦ - محمد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کرده گوید: او گفت: از ابوالحسن امام هشتم علیهم السلام پرسیدم: سال گذشته چه کردی؟ فرمود: در ماہ رجب عمره بجای آوردم، و در ایام حجّ احرام حجّ تمتع بستم، این چنین میکنم هر گاه عمره بجای آورم.

٣٧ - پدرم به سندی در متن از سعد بن سعد روایت کرده که گفت: من با ابوالحسن در طواف کعبه بودم، چون با او مقابل رکن یمانی رسیدم حضرت ایستاد و دستها را به دعا بلند کرده گفت: «يَا اللَّهُ يَا وَلَيَ الْعَافِيَةِ وَيَا خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَالْمُمْعِنَ بِالْعَافِيَةِ وَالْمَتَّاَنَ بِالْعَافِيَةِ وَالْمُتَفَضَّلَ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَرْزَقْنَا الْعَافِيَةَ وَدَوَامَ الْعَافِيَةَ وَتَمَامَ الْعَافِيَةَ وَشُكْرَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

شرح: «عافیت به معنی دور بودن از جمیع بدیها و زشتیها و بیماریها و

٣٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ مُقَاتِلٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي وَقْتِ الزَّوَالِ عَلَى ظَهِيرَ الطَّرِيقِ يَخْتَجِمُ وَهُوَ مُخْرِمٌ.

قَالَ مُصَفِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحْمَةُ اللَّهِ: فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَوَائِدٌ: أَحَدُهَا إِظْلَاقُ الْجِمَاجَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ عِنْدَ الْفَرْوَرَةِ؛ وَلَيُعْلَمَ أَنَّ مَا وَرَدَ مِنْ كُرَاهَةِ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ فِي حَالِ الْإِخْتِيَارِ، وَالْفَائِدَةُ الثَّانِيَةُ إِلَّا إِظْلَاقُ الْجِمَاجَةِ فِي الْجِمَاجَةِ فِي وَقْتِ الزَّوَالِ، وَالْفَائِدَةُ الثَّالِثَةُ: أَنَّهُ يَجُوزُ لِلْمُخْرِمِ أَنْ يَخْتَجِمَ إِذَا اضْطُرَّ وَلَا يَخْلُقْ مَكَانَ الْجِمَاجَةِ.

٣٩ - حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمٍ بْنُ شَادَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِي مُحَمَّدُ بْنُ شَادَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ مُخْرِمٌ.

رذائل اخلاقی و نفائق فکری و جسمی، و مکروهات چه در ظاهر چه در باطن
چه در دنیا و چه در دین میباشد، و معنی دعا واضح است».

٤٠ - مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مُتَوَكِّلِ بْنِ مُقَاتِلٍ بْنِ مُقَاتِلٍ روایت
کرده که گفت: من امام هشتم پیغمبر را در روز جمعه هنگام ظهر دیدم که در کنار
جاده حجامت مینمود در حالیکه مُحرم بود.

مؤلف کتاب - رحمة الله عليه - گوید: در این حدیث چند فائده است: یکی
آنکه حجامت در روز جمعه در حال ضرورت مانع ندارد و باید دانسته شود که
همانا آنچه از کراهة این عمل وارد شده است در حال اختیار میباشد (نه
ضرورت) . فائدہ دوم آنکه حجامت هنگام زوال نیز مانع ندارد ، و فائدہ سوم
آنکه اگر محرم ناگزیر شد اشکالی ندارد که آنرا انجام دهد لکن محل حجامت را
نتراند .

٤١ - جعفر بن نعیم از عممویش از فضل بن شادان روایت کرده که گفت:
شنیدم از امام هشتم پیغمبر به واسطه پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد که فرمود:

فَإِنْ مُصْنَفٌ هَذَا الْكِتَابُ - رَحْمَةُ اللهِ - كَيْسَنْ هَذَا الْخَبَرُ خِلَافًا لِّلْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ : «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» لِأَنَّ الْجِمَاةَ مِمَّا أَمْرَرَهُ عَلَيْهِ وَسَهَّلَهُ وَاسْتَعْمَلَهُ ، فَمَعْنَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» هُوَ: أَنَّهُمَا دَخَلَا بِذَلِكَ فِي شُئْنِي وَفِطْرَتِي .

رسول‌خدا ﷺ حجامت کرد در حالیکه هم روزه بود و هم مُحرِم .

مؤلف کتاب - رحمة الله عليه - گوید: این خبر با خبریکه از رسول‌خدا نقل شده که فرموده است: «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» یعنی: حجامت کننده و حجامت شده هر دو روزه خود را افطار کردند یعنی شکاندند، مخالف و معارض نیست، زیرا حجامت کردن از اموری است که رسول‌خدا ﷺ خود بدان امر فرموده است و آنرا از سنتها قرار داده و نیز بدان عمل نموده است پس معنی «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» باید این باشد که حجامت کننده و حجامت شده هر دو در سنت من و فطرت من داخل شدند .

شرح: «مؤلف - رضوان الله عليه - در اواخر کتاب شریف «معانی الاخبار» در بیان معنی خبر «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» بابی عنوان کرده و از طریق اهل سنت مسند از عبایه بن ریعی خبری نقل کرده که گوید: از ابن عباس پرسیدم آیا جایز است روزه دار حجامت کند؟ گفت: آری مادامیکه از غلبة شدت ضعف بر جانش نهراست، پرسیدم آیا حجامت روزه اش را باطل نمی کند؟ گفت: نه، گفتم: پس معنی فرمایش پیغمبر ﷺ و تنتی که در ماه رمضان دید کسی حجامت می‌کند فرمود: «أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَالْمَحْجُومُ» چیست؟ در پاسخ من گفت: اینان افطار کرده‌اند نه برای حجامت، (بلکه) برای اینکه به یکدیگر لعن کردند و در آن لعن، به رسول‌خدا ﷺ دروغ بستند».

سپس مؤلف بعد از نقل خبر عبایه گوید: برای حدیث معنی دیگری هم هست و آن اینستکه هر کس در حال روزه حجامت کند خود را در معرض افطار قرار داده زیرا ضعف مفرط بر او مستولی خواهد شد و اورا به سوی نیاز به افطار

۴۰- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
ابْنِ عَيسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ فَضَالٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ
يُوَذَّعَ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْعُمْرَةِ فَأَتَى الْقَبْرَ عَنْ مَوْضِعِ رَأْسِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فَسَلَّمَ
عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَزِقَ بِالْقَبْرِ ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى أَتَى الْقَبْرَ، فَقَامَ إِلَى جَانِيهِ يُصَلِّي
فَالْزَّرْقَ مُتَكَبِّهً الْأَثْيَرَ بِالْقَبْرِ قَرِيبًا مِنَ الْأَسْطُوانَةِ الَّتِي ذُوَّنَ الْأَسْطُوانَةُ مُخْلَفَةٌ عِنْدَ رَأْسِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَرِي رَجُلًا مِنَ الْأَسْطُوانَةِ الَّتِي ذُوَّنَ الْأَسْطُوانَةُ مُخْلَفَةٌ عِنْدَ رَأْسِ
مِقْدَارٍ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ ثَلَاثَ تَسْبِيحَاتٍ أَوْ أَكْثَرَ؛ فَلَمَّا فَرَغَ سَجَدَ سِعْدٌ أَطْالَ فِيهَا
حَسْنَى بَلَّ عَرْقَةَ الْحَصْنِ ؛

برده است و سپس آن معنی را که دخول در فطرت و سنت مراد باشد از یکی از مشایخ نیشابوری خویش نقل کرده است.

حقیر گوید: «به هر حال خبر عامی است چنانکه بیضاوی مفسر معروف گوید: «جماعتی که احمد بن حنبل یکی از آنان است به ظاهر خبر تمک جسته اند و حجاجت را مبطل روزه شمرده‌اند، و جماعتی دیگر از عامه مکروه دانند و روزه را صحیح، و خبر را حمل به تشدید منع کرده‌اند، و جماعتی هم خبر را منسوخ دانند».

۴۰- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: امام هشتم ع را در مدینه دیدم قصد عمره داشت و برای وداع بالین قبر جدش پیغمبر خدا ع آمده بود و پس از نماز مغرب بالای سر آمد و بر رسول خدا ع سلام کرد و خود را به ستون چسبانید، و آنگاه برگشت و از بالای سر به کناری آمد و مشغول به نماز شد و شانه چپ خود را به ضریح نزدیک به ستونی که بعد از ستون بالای سر رسول خدا ع است چسبانید و شش یا هشت رکعت نماز - در حالی که نعلین بپای داشت - بجای آورد، و ابن فضال گفت: مقدار مکشش در رکوع و سجود به اندازه گفتن سه بار تسبیح و یا بیشتر بود، و چون از نماز فارغ شد به سجده رفت و طول داد تا حدی که

فَالَّذِي وَدَّعَ بَعْضَ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ الصَّلَاةَ خَدَّهُ بِأَرْضِ الْمَسْجِدِ.

٤١ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيزَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَخْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِّيْعَ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَيَّ أَبِي الْحَسِنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُخْرِمٌ لَّا تَمَّا.

٤٢ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيزَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَخْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ، عَنْ الْحَسِنِ بْنِ عَلَيَّ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَلَامٍ قَالَ: اغْتَمَرَ أَبُو الْحَسِنِ الرَّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا وَدَعَ الْبَيْتَ وَصَارَ إِلَى بَابِ الْحَنَاطِينَ لِيَخْرُجَ مِنْهُ، وَقَتَ فِي صَحْنِ الْمَسْجِدِ فِي ظَهْرِ الْكَعْبَةِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَدَعَا، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا قَالَ: يَغْمَدِ الْمَظُلُوبُ بِهِ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، الصَّلَاةُ فِيهِ أَفْضَلُ مِنَ الْصَّلَاةِ فِي غَيْرِهِ مِنْ سِتِّينَ سَنَةً أَوْ شَهْرًا فَلَمَّا صَارَ عِنْدَ الْبَابِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي

قطرات عرقش سنگریزه‌ها را ترکرد.

راوی گفت: پاره‌ای از اصحاب آنحضرت گفتند: امام گونه و صورت مبارکش را به روی زمین مسجد گزارد.

شرح: «از ذیل کلام معلوم می‌شود که در زمان حضرت رضا مسجد النبی مفروش به بوریا هم نبوده».

٤١ - پدرم به سند مذکور متن از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده گفت: امام هشتم علیهم السلام را در حال احرام دیدم و به دستش انگشتی بود.

شرح: «فَحِرْمَمْ مَمْنُوعٌ أَسْتَرِزِينَتْ كَنَدْ، لَكِنْ انْكَشْتَرِي بِهِ دَسْتَ دَاشْتَنْ يَا بِرَأْيِ ثَوَابِ أَسْتَ وَ يَا مَهْرَ نَامْ - چنانکه در روایات آمده - و ممکن است برای زینت، لذا مطلق بدست داشتن مناط نیست مانند عینک که ممکن است زینت باشد و ممکن است برای دیدن، و اینگونه امور تابع قصد و نیت است».

٤٢ - پدرم به سند مذکور از موسی بن سلام روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیهم السلام عمره بجای آورد و هنگامیکه با خانه وداع کرد و آهنگ خروج نمود سوی باب حناظین آمد و در صحن مسجد در پشت کعبه ایستاد و دستهایش را

خَرَجْتُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

٤٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ؛ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: رَأَيْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَ الْبَيْتَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ خَرَّ سَاجِدًا ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

٤٤ - حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو فَحْمَدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمٍ بْنُ شَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِي أَبُو زَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْفَجْرِ وَالوَتْرِ، قَالَ: قَبْلَ الرُّكُوعِ قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ شُرُبِ الْفَقَاعِ فَكَرْهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً، وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي التَّوْبِ الْمُعَلَّمِ، فَكَرِهَ مَا فِيهِ التَّمَاثِيلُ، وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيَّةِ يُرَوِّجُهَا أَبُوهَا،

به دعا بلند کرد و به ما نیز گفت: اینجا بهترین جائی است که شخص در آن حاجت (از خدا) طلب، نماز در آن افضل است از نماز در جای دیگر به صفت سال یا شصت ماه، و چون نزدیک درب رسید گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (پروردگارا! من با عقیده به اینکه جز تو معبدی نیست از خانهات خارج میشوم).

٤٥ - ابن ولید به سند مذکور از ابراهیم بن ابی محمد روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السلام را دیدم که با خانه وداع کرد، و چون خواست از درب خارج شود به سجدۀ افتاد و سپس برخاست و رو به کعبه کرده گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (بار خداوندا! من باز میگردم با اعتقاد به اینکه جز تو معبدی نیست).

٤٦ - جعفر بن نعیم بن شادان از عممویش از فضل بن شادان از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السلام راجع به خواندن قنوت و محل آن در نماز فجر و وتر پرسیدم فرمود: قبل از رکوع است، گوید: راجع آبجو (یا نوعی مسکر) پرسیدم، سخت اظهار تنفس و کراحت نمود، و از

ئمْ يَمُوتُ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ . ثُمَّ تَكُبُّ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجَهَا ، أَيْجُوزُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ ، أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا ؟ فَقَالَ : يَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ أَبِيهَا .

وَ قَالَ عَلِيُّهُمَا اللَّهُ تَعَالَى : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَا يَنْفَضُ الْوُضُوءُ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ طَرَفِكَ ، الَّذِينَ جَعَلُوكُمْ مَا اللَّهُ لَكُمْ - أَوْ قَالَ : الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِمَا عَلَيْكَ . وَ سَأَلَهُ عَنِ الصَّلَاةِ بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ تَقْصِيرًا أَوْ تَمَامًا ؟ فَقَالَ : قَضَرْ مَا لَمْ تَغْزِمْ عَلَيْ مُقَامِ عَشْرَةِ ، وَ سَأَلَهُ عَنْ قِنَاعِ النَّسَاءِ مِنَ الْخُضِّيَّانِ ؟ فَقَالَ : كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَيْ بَنَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّهِمَا اللَّهُ تَعَالَى فَلَا يَتَقْنَعُنَّ ، وَ سَأَلَهُ عَنْ أُمِّ الْوَلَدِ لَهَا أَنْ تَكْثِفَ رَأْسَهَا بَيْنَ أَيْدِي الرِّجَالِ ؟ فَقَالَ تَقْنَعْ ، وَ سَأَلَهُ عَنْ آيَةِ الدَّهْبِ وَ الْفِضَّةِ فَكَرَهَهَا ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدْرُوْيَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ كَانَ لِأَبِي الْحَسَنِ

حکم پوشیدن لباس نقش دار در نماز پرسیدم، آنرا که دارای نقش ذیروح است مکروه دانست، و سؤال کردم: دختر بچه غیر بالغی که پدرش او را به عقد مردی در آورده و قبل از بلوغ او پدر مرده است و دختر بالغ شده ولی هنوز دخول واقع نشده آیا همین تزویج پدر به جای خود باقی است با اینکه دختر می تواند رد کند، و در صورت عدم رد همان صیغه پدر کافی است؟ فرمود: همان عقد پدر (در صورت امضاء دختر) کافی است.

و آنحضرت علیهم السلام فرمود: امام باقر علیهم السلام گفته است: وصوراً چیزی باطل نمی کند مگر آنچه از دو مخرج تو که خداوند برایت قرار داده خارج شود، همان دو مخرجی که خدا به تو انعام فرموده است.

و از آنحضرت علیهم السلام راجع به نماز در مکه و مدینه پرسیدم که آیا شکسته است یا تمام؟ فرمود: شکسته است اگر نیت ماندن ده روز نکند، و پرسیدم از حکم حجاب زنان از خواجه گان حرمسراها: فرمود: اینان بر دختران موسی بن جعفر علیهم السلام وارد می شدند و آنان روی نمی پوشاندند، و سؤال کردم از آنحضرت از کنیزی که از صاحب خود دارای فرزند شده است آیا میتواند سر بر هنر میان مردان اجنبی درآید؟ فرمود: باید سر خود را بپوشاند، و سؤال کردم از استعمال ظروف طلا و نقره؟ آنرا ناروا دانست (یعنی حرام) عرض کردم یکتن

فُوْسِي عَلَيْهِ الْكَلَامُ مِرْأَةً - مُلْبِسَةً فِصْنَةً؟ قَالَ: لَا بِحَمْدِ اللَّهِ، إِنَّمَا كَانَتْ لَهَا حَلْقَةٌ فِصْنَةٌ وَهِيَ عِنْدِي الْآنَ، وَقَالَ: إِنَّ الْعَبَاسَ - يَعْنِي أخَاهُ - يَجِدُ عَذِيرَةً غَيْرَ لَهُ عُودٌ مُلْبِسٌ فِصْنَةً مِنْ تَحْوِيْمًا يَعْمَلُ لِلصَّبَيْانِ، تَكُونُ فِصْنَةً نَحْوَ عَشْرَةِ دَرَاهِمَ، فَأَمَرَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ الْكَلَامُ فَكَبَرَ، وَسَأَلَ اللَّهَ عَنِ الرَّجُلِ لَهُ الْجَارِيَةُ فِي قَبْلَهَا، هَلْ تَحِلُّ لِوَلَدِهِ؟ قَالَ: بِشَهْوَةِ؟ قَلَّتْ: نَعَمْ، قَالَ: لَا، مَا تَرَكَ شَيْئًا إِذَا قَبَلَهَا بِشَهْوَةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ الْكَلَامُ أَبْيَادَهُ مِنْهُ: لَوْجَرَدَهَا، فَتَنَظَّرَ إِلَيْهَا بِشَهْوَةِ حَرْبَتْ عَلَى أَبِيهِ وَابْنِهِ، قَلَّتْ: إِذَا نَظَرَ إِلَى جَسَدِهَا؟ قَالَ: إِذَا نَظَرَ إِلَى فَرِجَاهَا، وَسَأَلَ اللَّهَ عَنْ حَدَّ الْجَارِيَةِ الصَّغِيرَةِ السُّنْنِ الَّتِي إِذَا لَمْ تَبْلُغْ لَمْ يَكُنْ عَلَى الرَّجُلِ أَسْتِبْرَأُوهَا؟ قَالَ: إِذَا لَمْ تَبْلُغْ أَسْتِبْرَأُهُ بِشَهْرِ قَلَّتْ: وَإِنْ كَانَتْ ابْنَةً سَبْعَ سِينَينَ أَوْ

از اصحاب نقل می کرد که موسی بن جعفر ع آئینه ای داشت که جلدش نقره بود؟ فرمود: نه الحمد لله، بلکه حلقه اش از نقره بود و آن اکنون نزد من موجود است، و اضافه کرد که عباس - یعنی برادرش - را هنگامیکه ختنه کرده بودند، (یامکلف نشده بود) برایش عصائی یا وسیله ای برای سرگرمی او ساخته بودند که رویش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانیده بودند، موسی بن جعفر ع امر کرد آنرا شکستند، و نیز سؤال کردم از مردیکه دارای کنیزی است و او را می بوسد، آیا برای پرسش ممکن است حلال بشود؟ پرسید: آیا پدر از روی شهوت او را می بوسیده؟ گفتم: آری، فرمود: وقتی او را می بوسیده دیگر جائی باقی نگذاشته! (یعنی عنوان زوجیت پیدا کرده وزن پدر حرام است) سپس آنحضرت بدون اینکه من سؤال کنم خود فرمود: اگر کنیز را برهنه کرده و از روی شهوت بدون نظر کرده آن کنیز بر پدر او و پسر او هر دو حرام می شود، عرض کردم: هنگامیکه به همه بدنش نظر کند؟ فرمود: همینکه به فرجش او نگاه کند (بر پدر و پسر او) حرام خواهد شد، و از آنحضرت پرسیدم کنیز یکه هنوز بالغ نشده و به حد حمل نرسیده و سنتش کم است اگر انسان او را از دیگران خریده باشد آیا استبراء نکند او را؟ فرمود: اگر به حد بلوغ نرسیده است تا یکماه استبراء کن (یعنی لذت جنسی مبر)، پرسیدم اگر هفت سال یا نزدیک

نَحْوُهَا يِمَّنْ لَا تَحْمِلُ؟ فَقَالَ: هِيَ صَغِيرَةٌ وَلَا يَصْرُكَ أَنْ لَا تَشْبِهُهَا، فَقُلْتُ: مَا يَنْهَا
وَبَنِينَ تَسْعُ بِنِينَ، فَقَالَ: نَعَمْ تَسْعُ بِنِينَ، وَسَأَلَنَّهُ عَنِ امْرَأَةٍ إِبْتِيلِيَّةٍ بِشُرْبِ نَبِيَّهِ،
فَسَكَرَتْ، فَزَوَّجَتْ نَفْسَهَا مِنْ رَجُلٍ فِي سَكْرِهَا، ثُمَّ أَفَاقَتْ، فَانْكَرَتْ ذَلِكَ، ثُمَّ ظَلَّتْ
أَنَّهُ يَلْزِمُهَا فَزَوَّجَتْ مِنْهُ، فَأَقْاتَمَتْ مَعَ الرَّجُلِ عَلَى ذَلِكَ التَّزْوِيجِ، أَحَدَانِ هُوَلَهَا أَمِ التَّزْوِيجِ
فَاسِدٌ لِتَكَانِ الشَّكْرُ وَلَا سَبِيلٌ لِلِّزَوْجِ عَلَيْهَا؟ قَالَ: إِذَا [أَ] قَامَتْ مَعَهُ بَعْدَمَا أَفَاقَتْ، فَهُوَ
رِضاَهَا، قُلْتُ: وَيَجُوزُ ذَلِكَ التَّزْوِيجُ عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.

وَسَأَلَنَّهُ عَنْ مَمْلُوَّةٍ كَانَتْ بَيْنَ اثْنَيْنِ، فَأَعْتَقَاهَا وَلَهَا أَخْ غَائِبٌ وَهِيَ بَكْرٌ، أَيْجُوزُ
لِأَحَدِهِمَا أَنْ يُرْزُقَهَا أَوْ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِأَفْرَأِيْهِمَا؟ فَقَالَ: بَلَى، يَجُوزُ أَنْ يُرْزُقَهَا، قُلْتُ:

بَهْ آنرا داشت که قابل برداشت حمل نبود؟ فرمود: او کودک است اشکالی ندارد
که استبرایش نکنی، عرض کردم میان هفت و نه حکممش چیست؟ فرمود: تا
زمانیکه نه سالش تمام شود استبراء نکنی ضرر ندارد.

واز آنحضرت سؤال کردم: زنی (که) به خوردن شراب مبتلا باشد مست
شود و در حال مستنی خود را به عقد مردی درآورد، و به هوش آید و عقد را
انکار کند، سپس گمان کند که آن عقد ازدواج صحیح بوده و خود را در اختیار
مرد گذارد، آیا این تزویج برای آن زن حلال است یا اینکه فاسد است؟ (و یا
اینکه) چون در حال بیهوشی و مستنی بوده، مرد زوج او نیست و راهی بر او
ندارد؟ امام پیری فرمودند: هر گاه بعد از افاقت (بیرون آمدن) از مستنی به آن مرد
دست داده باشد، پس این (خود) دلیل به رضایت او است بر زوجیت، عرض
کردم: به هر حال آیا این تزویج برای آن زن درست است؟ فرمود: آری.

واز آنحضرت پرسیدم: دو تن با هم در کنیزی شریکند و هر دو اورا آزاد
کردن و کنیز آزاد شده بکر است و دارای برادری است، آیا یکی از آن دو شریک
می تواند با آن دختر ازدواج کند؟ یا باید با اطلاع و اذن برادر آن دختر با او
ازدواج نماید؟ امام پیری فرمود: می تواند ازدواج نماید (اذن برادر لازم نیست)،

فَيَتَرَوْجُهَا هُوَ إِنْ أَرَادَ ذَلِكَ، قَالَ: نَعَمْ.

وَقَالَ لَيْ: أَخْسِنْ بِاللهِ الظَّنَّ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَهُ ظَنٌّ عَبْدِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ، وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ.

وَقَالَ فِي الْأَئِمَّةِ: إِنَّهُمْ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ، قَالَ: وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ ع اخْتَلَقَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي الرَّبِيعَةِ فَمَا تَأْمُرُنِي فِيهَا؟ فَكَتَبَ: لَا يَأْسَ بِهَا.

۴۴- حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَيْشِمِيُّ أَنَّهُ سُئِلَ الرَّضَا ع يَوْمًا وَقَدِ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَدْ كَانُوا يَشَازُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ع فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ،

عرض کردم: پس اگر خواست می‌تواند او را بگیرد؟ فرمود: بلی.

راوی گوید: امام ع به من فرمود: گمان خویش را به خداوند نیکو کن ری را خداوند عز و جل می‌فرماید: من همراه گمان بندهام می‌باشم، اگر گمان نیک به من دارد من در باره‌او نیکی خواهم و عاقبتیش را به خیر می‌گردانم و چنانچه گمان بد دارد من نیز مطابق اندیشه‌اش در باره‌او رفتار می‌کنم.

راوی گوید: امام ع در باره‌ای ائمه فرمود: آنان علماء و راستگویان و آموختگان و گیرنده‌گان و شنوندگان از فرشتگان حق می‌باشند.

و من طی نامه‌ای به آنحضرت نوشت: مردم در اینجا راجع به «ربیعا» که نوعی ماهی ریز است اختلاف دارند: پاره‌ای آنرا خلال و جمعی آنرا حرام میدانند، نظر شما را می‌خواهیم مرا چه دستور می‌دهید؟ فرمود: اشکالی در خوردن آن نیست.

۴۵- پدرزم و محمد بن حسن بن ولید به سند فوق از احمد بن میشمنی روایت کرده‌ند که روزی در حالیکه جماعتی از اصحاب حضرت رضا ع گرد آنجناب بودند و در باره‌دو حدیث معارض که از رسول خدا ع در حکم

فَمَا لِكُلِّنَا : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَمَ حَرَاماً وَأَحَلَّ حَلَالاً وَفَرَضَ فَرَائِضَنَ ، فَمَا جَاءَ فِي تَخْلِيلِ مَا حَرَمَ اللَّهُ ، أَوْ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ أَوْ دَفْعَ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَسَمْهَا بَيْنَ قَائِمٍ بِلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ فَذِلِكَ مِمَّا لَا يَسْعُ الْأَنْهَدُ بِهِ ، لَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ لِيَحْرُمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَلَا لِيُحَلِّلَ مَا حَرَمَ اللَّهُ ، وَلَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَأَحْكَامَهُ ، كَمَا فِي ذَلِكَ كُلُّهُ مُتَبَعًا مُسْلِمًا مُؤْمِنًا عَنِ اللَّهِ ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ أَتَيْتُمْ إِلَيَّ مَا يُوْحَى إِلَيَّ» فَكَانَ عَلَيْكُمْ مُتَبَعًا عَنِ اللَّهِ مُؤْمِنًا عَنِ اللَّهِ مَا أَمْرَهُ بِهِ مِنْ تَبْلِيعِ الرِّسَالَةِ ، قُلْتُ : فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمْ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْءٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَهُوَ فِي السُّنْنَةِ ، ثُمَّ يَرِدُ

موضوع واحدی رسیده بحث و گفتگو می نمودند، و مورد نزاع را از آنحضرت پرسیدند . امام فرمود : خداوند عز و جل چیزی را حرام کرده و چیزی را حلال، و اموری را نیز واجب گردانیده، و هر روایتی که در حلال کردن آنچه خداوند حرام فرموده، یا حرام کردن آنچه خداوند حلال فرموده، یارده کردن واجبی را که در کتاب خدا حکمیش مذکور است و دلیلش در سنت کاملاروشن است و ناسخی هم ندارد که آنرا نسخ کرده باشد، آمده است آنروایات (یعنی مخالف مقطوع) را نمیتوان مورد عمل قرار داد و جائز نیست بدان تمسک نمود، زیرا رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم اینطور نبود که حلال خدا را حرام و یا حرام خدا را حلال کند، و یا فرائض و احکام الهی را (الْعِبَادَةُ بِاللَّهِ) تغییر دهد، در تمام موارد کاملاتابع وحی و تسلیم امر و رساننده از سوی خدا بود، و این حقیقت خود کلام پروردگار است که به او می فرماید : به مردم بگو : «إِنَّ أَتَيْتُمْ إِلَيَّ مَا يُوْحَى إِلَيَّ» پیروی نصی کنم و عملی انجام نمی دهم مگر همانکه به من وحی می شود پس رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم تابع فرمان خدا بود واز جانب خداوند احکام و آنچه را خدا به او امر کرده بود تبلیغ می فرمود، راوی گوید : عرضه داشتم گاهی از طریق شما خاندان در موضوعی حکمی از رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم روایت شده که آن در کتاب خدا نیست و در سنت است، سپس حدیثی خلاف آن از شمار رسیده است؟ فرمود : و همچنین است بسا میشود که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم از چیزهایی نهی فرموده و

خلافه قطعاً: وَ كَذِلِكَ قَدْ نَهَا رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَشْيَاءِ نَهْيَ حَرَامٍ، فَوَاقَقَ فِي ذَلِكَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَمْرَ بِالْأَشْيَاءِ قَصَارَ ذَلِكَ الْأَمْرُ وَاجِبًا لِازْمًا كَعِدْلٍ فَرَأَصَ اللَّهُ تَعَالَى وَ وَاقَقَ فِي ذَلِكَ أَمْرُهُ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى، فَمَا جَاءَ فِي النَّهْيِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ الْأَشْيَاءِ نَهْيَ حَرَامٍ، ثُمَّ جَاءَ خِلَافَهُ لَمْ يَسْعَ اسْتِغْمَالُ ذَلِكَ، وَ كَذِلِكَ فِيمَا أَمْرَ بِهِ، لِأَنَّا لَا نُرِخْصُ فِيمَا لَمْ يُرِخْصُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمْرَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَيْمَلَةِ خَوْفِ ضَرُورَةٍ، فَإِنَّمَا أَنْ نَسْتَحْلِلَ مَا حَرَمَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْأَيْمَلَةِ أَوْ نُحَرِّمُ مَا اسْتَحْلَلَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبْدًا، لِأَنَّا تَابُعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُسْلِمُونَ لَهُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ تَابِعًا لِأَمْرِ رَبِّهِ عَزُّ وَجَلُّ مُسْلِمًا لَهُ، وَ قَالَ عَزُّ وَجَلُّهُ: «مَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأَنْتُمْ هُوَا» وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الْأَشْيَاءِ نَهَا عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَا

نهیش نهی تحریمی است که عمل به آن جایز نیست و مانند نهی خدا است، و نیز امر به اموری فرموده و آن امر واجب ولازم است نظیر دستورات حق تعالی و امر آنحضرت مطابق امر و فرمان الهی است و با امر خدا موافق است، پس هر نهی تحریمی که از رسول خدا صادر گشته است و سپس خلاف آن ذکر شده، عمل به آن روایت خلاف جایز نیست و همینطور در آنچه بدآن امر فرموده است، زیرا ما اذن نمیدهیم چیزی را که رسول خدا اجازه نداده است، و امر نمی کنیم به خلاف آنچه رسول خدا امیر فرموده . مگر به جهت و علت ترس خطریکه ناگزیر در پی دارد (یعنی موارد تفیه) و اما اینکه حلال کنیم آنچه را که رسول خدا حرام فرموده یا حرام کنیم آنچه را که رسول خدا حلال دانسته است هر گز چنین چیز نخواهد بود، زیرا ما پیرو رسول خدا هستیم، تسلیم او امر و نواهی او می باشیم همچنانکه رسول خدا پیرو و تابع فرامیں پروردگار عز و جل و تسلیم او امر او بود، خداوند عز و جل می فرماید : «مَا أَنْتُمُ الرَّسُولُ فَخُلُودُهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأَنْتُهُوا» (هر چه را که پیاسبر برای شما آورد بپذیرید و از هر چه شمارا بر حذر داشت بازایستید - حشر: ۷). و رسول خدا از چیزهایی نهی فرموده که بعنوان نهی حرام نیست،

حَرَامٌ بَلْ إِعْفَافٌ وَكُراهَةٌ، وَأَمْرٌ بِأشْيَاءَ لَئِسَ أَفْرَقْرَضَ وَلَا وَاجِبٌ، بَلْ أَمْرٌ فَضْلٌ وَرُجْحَانٌ فِي الدِّينِ، ثُمَّ رَجْحَنٌ فِي ذَلِكَ لِلْمُتَعَلِّمِ وَغَيْرِ الْمُتَعَلِّمِ، فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهْيٌ إِعْفَافٌ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٌ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسْعُ اسْتِعْمَالُ الرُّجْحَنِ فِيهِ، إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ عَنْهُ فِيهِ الْخَبَارُ بِإِتْفَاقٍ يَرْوِيهُ مَنْ يَرْوِيهُ فِي النَّهْيِ وَلَا يُنْكِرُهُ وَكَانَ الْخَبَارُ صَحِيحَيْنِ مَعْرُوفَيْنِ بِإِتْفَاقِ الْمُتَقْلِفَيْنِ فِيهِ مَا يَجُبُ الْأَخْذُ بِأَحَدِهِمَا أَوْ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بِأَيِّهِمَا شِئْتُ وَأَخْبَيْتُ مُوسَعًّا ذَلِكَ لَكَ مِنْ بَابِ التَّشْلِيمِ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ وَإِلَيْنَا، وَكَانَ تَارِكُ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْعِنَادِ وَالْإِنْكَارِ، وَتَرْكُ التَّشْلِيمِ لِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَاعْرِضُوا هُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ

بلکه نهی و پرهیز کراحتی است نه تحریمی و مقصود آنحضرت اظهار کراحت و ناخوشایندی است نه حرمت، و به اموری امر فرموده که امر و جوابی و لازم الاجرانی نیست بلکه به طریق افضل و بهتری و رجحان داشتن است، آنگاه مردم را در عمل و ترک آن آزاد گذاشت، چه (اینکه) شخص مکلف از انجام عمل معذور باشد چه نباشد، پس آنچه از رسول خدا علیه السلام نهی تنزیه‌ی (مکروهی) یا امر ارشادی (مستحبتی) آمده است که عمل به آن حرام نیست، و یا ترک آن واجب نیست و در فعل و ترک آن پیغمبر رخصت فرموده، هرگاه از جانب ما بر شما دو خبر وارد شده باشد که یکی امر به چیزی کرده و دیگری نهی از آن دو چیز و هر دو را یکنفر در کتابش آورده است و هیچیک را انکار نکرده، اگر هر دو خبر به اتفاق ناقلين صحیح و معروف باشد در اینصورت واجب است که به یکی از آنها یا به هر دوأخذ شود، یا به هر کدام که بخواهی تمسک کنی میتوانی و رخصت داری از بابت تسلیم بودن به فرمایش رسول خدا علیه السلام ورد کردن علم آن به او علیه السلام و به ما در هر کجا که تکلیف واضح نبود، زیرا کسیکه تسلیم بودن را ترک کند از روی عناد و انکار بر رسول خدا علیه السلام خود مشرک به خداوند عظیم خواهد بود.

پس هر خبریکه از اخبار بر شمار روایت شود و دارای معارض باشد باید

فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَأَتَبْعُوا مَا وَفَقُوا لِكِتَابٍ، وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَغْرِضُوهُ عَلَى سُنْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا كَانَ فِي السُّنْنَةِ مَوْجُودًا مَتَّهِيًّا عَنْهُ نَهْيٌ حَرَامٌ أَوْ مَأْمُورًا بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرٌ إِلَزَامٌ فَأَتَبْعُوا مَا وَفَقُوا لِهِ نَهْيٌ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرٌ، وَمَا كَانَ فِي السُّنْنَةِ نَهْيٌ إِعْاقَةٌ أَوْ كَرَاهَةٌ، ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخَرُ خِلَاقَةً، فَذَلِكَ رُحْصَةٌ فِيمَا عَاقَةَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَرَاهَةٌ وَلَمْ يُحَرِّمْهُ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسْعُ الْأَخْذُ بِهِمَا جَمِيعًا، أَوْ بِأَيْمَانِهِمَا شِئْتَ وَسِعْكَ الْإِخْتِيَارِ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَالْإِتَّبَاعِ وَالرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمُهُ فَتَخَنَّعُ أَوْلَى بِذَلِكَ، وَلَا تَقُولُوا فِيهِ بَارَائِكُمْ، وَعَلَيْكُمُ الْكُفْ وَالثَّبْتُ وَالْوُقُوفُ وَأَنْتُمْ طَالِبُونَ بِالْجِنْوَنِ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا.

(قبل از هر چیز) هر دورا بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس آن خبر که با آنچه در کتاب خدا موجود است از حلال یا حرام موافق است آنرا بکار بندید و عمل کنید، و چنانچه در کتاب خدا نیافتدید به سنت های پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرضه کنید، پس آنچه حکمیش در سنت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجود بود، مثلا از آن نهی شده بود، نهی تحریمی، یا بدان امر شده بود، امر وجوبي و الزامي، خبری که موافق آن سنت است بکار بندید و مطابق آن عمل کنید، و آنچه در سنت نهی کراحتی آمده است و در مقابل خبری مخالف آن وارد شده، پس این رخصتی است در آنچه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن نهی کرده بوده و آنرا ناخوشایند دانسته، ن حرام و ممنوع، در اینجاست که به هر دو خبر میتوان تمیز کرد و اختیار با خود شخص است زیرا هر دو از پیغمبر خداست (و ما باید تسلیم او باشیم و از او متابعت نمائیم و هر مورد که ندانستیم و حکم مشتبه بود بد او رجوع نمائیم) و آنچه را که از هیچیک از این موارد نبود و تطبیق نمی شد علم آنرا به ما باز گردانید، و ما بدان اولاتریم، و از پیش خود و رأی خود چیزی نگوئید و بر شما باد به دقت و خودداری و توقف در «مشتبهات»، و منتظر فهم و یافتن در جستجو و بحث پیرامون آن باشید تا توضیح و بیان آن از جانب ما باید و

فَإِنْ مُصَدِّقٌ هَذَا الْكِتَابُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : كَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ
بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - سَيِّدُ الرَّأْيِ فِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْمِسْمَعِيِّ رَاوِي هَذَا
الْحَدِيثِ، وَإِنَّمَا أَخْرَجَتْ هَذَا الْخَبَرَ فِي هَذَا الْكِتَابِ، لِأَنَّهُ كَانَ فِي كِتَابِ الرَّحْمَةِ وَقَدْ
قَرَأْنَاهُ عَلَيْنَا فَلَمْ يُتَكَرِّرْ وَرَوَاهُ لِي .

٤٦ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَالْحَدِيثُ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ فَالْحَدِيثُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِمَا
فَالْحَسَنُ : سَأَلَ اللَّهَ عَنِ الْقَيْءِ وَالرَّعَافِ وَالْمِيَّدَةِ وَالدَّمِ أَتَتْفَضُ الْوُضُوءُ ؟ فَقَالَ : لَا أَتَنْفَضُ
شَيْئًا .

٤٧ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَالْحَدِيثُ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ فَالْحَدِيثُ : حَدَّثَنَا أَخْمَدَ
بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْنَى، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ فَالْحَدِيثُ : سَأَلَ الرَّضا عَلَيْهِمَا
عَنِ النَّاسُورِ فَقَالَ عَلَيْهِمَا : إِنَّمَا تَنْفَضُ الْوُضُوءَ ثَلَاثَةً : الْبُولُ وَالغَائِظُ وَالرَّيْحُ .

مطلوب روشن گردد .

مؤلف کتاب - رضی الله عنہ - گوید: شیخ ما محمد بن الحسن بن احمد بن الولید - رضی الله عنہ - اعتقاد خوبی به محمد بن عبد الله مسمعی راوی این خبر نداشت و در نظر او مورد اعتماد نبود لکن من این خبر را در این کتاب از «کتاب الرحمة» (سعده بن عبد الله اشعری) استخراج کردم و چون آن کتابرا برای استاد قرائت میکردم انکاری نکرد و عیبی نگرفت و اجازه نقل آنرا بمن داد.
٤٦ - پدرم به سند مذکور متن از ابراهیم بن ابی محمد را بروایت کرده گفت:
از امام هشتم علیهم السلام پرسید که قيء و خون ریزی بینی و چرک و فساد و مطلق خون ریزی آیا مبطل و ضوء است و آنرا باطل کرده از بین میبرد؟ فرمود:
هیچیک از آنها باطل کشند و ضوء نیستند .

٤٧ - پدرم به سند مذکور متن از زکریا بن آدم را بروایت کرده گفت: از حضرت رضا علیهم السلام سؤال کردم آیا ناسور (چرکی که از جوشهای اطراف نشیمنگاه بیرون می آید) و ضورا باطل می باشد؟ فرمود: جز بول و غائط و باد

۴۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَخْتُهُ أَبْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْوَسَاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام، قَالَ: سَأَلَتُهُ عَنِ الدَّوَاءِ يَكُونُ عَلَى يَدِي الرَّجُلِ أَبْغَزِيهِ أَنْ يَمْسَحَ فِي الْوُضُوءِ عَلَى الدَّوَاءِ الْمُظَلَّي عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، يَمْسَحُ عَلَيْهِ وَيُبْخِرُهُ.

۴۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ أَبْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَفَقَّى مِنْ وَجْهِهِ إِذَا تَوَضَّأَ [مَوْضِعُ لَمْ يُصِبَّهُ الْمَاءُ]؟ فَقَالَ: يُبْخِرُهُ أَنْ يَتَلَهَّ مِنْ بَعْضِ جَسِيدِهِ.

۵۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدُوْسِ الشِّيشَابُورِيِّ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتْبَيَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عليه السلام

هیچ چیز وضوراً باطل نمی‌کند.

شرح: «یعنی از آنچه از مخرج بول و غایط خارج می‌شود تنها این سه چیز مبطل وضو است».

۴۸ - پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی و شاء روایت کرده که گفت: از ابوالحسن الرضا علیه السلام پرسید کسی بر دستش زخمی است که آنرا هر هم زده و روی بشره جای وضوی او با دارو گرفته شده، آیا میتواند به جای شستن موضع، روی همان داروها را مسح کند؟ فرمود: آری، همانرا دست کشد و برای او کافی است.

۴۹ - پدرم به سند مذکور در متن از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش محمد ابن عیسی روایت کرده که گفت: من از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم مردی پس از آنکه وضویش را گرفت و تمام شد فکر کرده به نقطه‌ای از صورتش آب نرسید (حال تکلیف این فرد چیست)؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، با رطوبت پاره‌ای از مواضع وضویش آنجارا ترکند (چون به شک بعد از محل نباید اعتنا کرد).

۵۰ - عبد الواحد نیشابوری به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت

يَقُولُ: لَمَا حُمِّلَ رَأْسُ الْحُسَينِ بْنِ عَلَىٰ عَلِيقَاتًا إِلَى الشَّامَ أَمَرَ يَزِيدَ لَعْنَةُ اللهُ فَوُضِعَ وَنُصِبَتْ عَلَيْهِ مَايَدَةً فَأَقْبَلَ هُوَ لَعْنَةُ اللهُ وَأَصْحَابُهُ يَاكُلُونَ وَيَشْرُبُونَ الْفَقَاعَ، فَلَمَّا قَرَعُوا أَمْرَ بالرَّأْسِ فَوُضِعَ فِي ظَنْثَتِ تَحْتَ سَرِيرِهِ وَبَسَطَ عَلَيْهِ رُقْعَةَ السَّطْرَنْجِ، وَجَلَسَ يَزِيدُ عَلَيْهِ الْلَّغْنَةُ يَلْعَبُ بِالسَّطْرَنْجِ وَيَذْكُرُ الْحُسَينَ وَآبَاهُ وَجَدَهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَيَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ، فَمَنْتَ قَمَرَ صَاحِبَةَ تَنَاؤلِ الْفَقَاعِ، فَشَرَبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ صَبَ قُصَّالَةَ عَلَىٰ مَالِيِّ الظَّنْثَتِ مِنَ الْأَرْضِ، فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَلَيَسْوُ رُوعَ عَنْ شُرُبِ الْفَقَاعِ وَاللَّغْبِ بِالسَّطْرَنْجِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى الْفَقَاعِ أَوْ إِلَى السَّطْرَنْجِ فَلَيَذْكُرُ الْحُسَينَ عَلِيقَاتًا وَلَيَلْعَبْ يَزِيدَ وَ

کرده است که گفت: از امام هشتم علیهم السلام شنیدم می فرمود: هنگامیکه سر حسین بن علی علیهم السلام به سوی شام برداشتند، یزید - لعنة الله عليه - دستور داد آنرا در کناری نهادند و سفره غذارا گستردند، واو - که لعنت خدا بر او باد - با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ گشتند، امر کرد سر بریده حسین علیهم السلام را در طشتی به پیش تخت او نهادند و میز بازی شطرنج را روی آن طشت گذارد و با یارانش به بازی شطرنج مشغول شده، و حسین و پدر و جدش را به مسخرگی یاد میکرد، و چون از هم بازیش میبرد جام شراب (آبجو) را بر گرفته سه بار مینوشید، آنگاه تهمنده آنرا در کنار طشتی که سر بریده امام علیهم السلام در آن بود بر زمین میریخت.

مترجم گوید: «آن پلید اینکار را از روی استهزاء به آن سر مقدس و مُطَهَّر انجام میداد مثل اینکه بگوید: بیا اینهم سهم تو، چون تو اکنون در مجلس عیش ما حضور داری، اما شراب را حرام میدانی، و من چون آنرا حلال میدانم، لذا سهم تو را بدین طریق میپردازم - الا لعنة الله عليه وعلى من لا يجوز لعنه - .

آنگاه امام علیهم السلام فرمود: پس هر کس از طرفداران ما میباشد باید از خوردن شراب و بازی شطرنج بپرهیزد، و هر کس از شیعیان ما که دیده اش به شراب جو یا شطرنج بیفتد امام حسین علیهم السلام را یاد نماید و بر یزید و آل زیاد لعن فرستد، خداوند عز و جل گناهانش را محو و نابود سازد، هر چند به عدد ستارگان

آل زیاد، یَمْحُوا اللَّهُ عَرْوَجَلَ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ بَعْدَ النُّجُومِ.

۵۱- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام، يَقُولُ: أَوْلُ مَنِ اتَّخَذَ لَهُ الْفُقَاعَ فِي الإِسْلَامِ بِالشَّامِ يَرِيدُ ثُنُبَ مَعَاوِيَةَ لَعْنَةَ اللَّهِ، فَأَخْضِرَ وَهُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ وَقَدْ نَصَبَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَنِ عليه السلام، فَجَعَلَ يَشْرَبُهُ وَيَسْقِي أَصْحَابَهُ وَيَقُولُ لَعْنَةَ اللَّهِ لَهُمْ: اشْرُبُوا فَهَذَا شَرَابٌ مُبَارَكٌ وَلَوْلَمْ يَكُنْ مِنْ بَرَكَتِهِ إِلَّا أَنَا أَوْلُ مَنْ تَنَاهَى وَرَأْسُ عَذْوَنَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَائِدَتِنَا مَنْصُوبَةٌ عَلَيْهِ وَنَحْنُ نَأْكُلُهُ وَنَفْوُسُنَا سَاكِنَةٌ وَقُلُوبُنَا مُظْمَنَةٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَلَيَسْتَرْعِعَ عَنْ شُرُبِ الْفُقَاعَ، فَإِنَّهُ مِنْ شَرَابِ أَغْدَاثِنَا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيَسْتَرْعِعَ مِنْهَا، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ

أسماان باشد .

۵۱- تمیم بن عبد الله قرشی به سند مذکور متن از عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: از علی بن موسی عليه السلام سنیدم که می فرمود: اولین کس که در اسلام برای او فقاع (شراب جو) ساختند، یزید - لعنة الله عليه - در شام بود، برایش اوردند در حالیکه سر سفره غذا بود، و در کنار سر حسین عليه السلام آنرا گستردۀ بودند، و شروع به نوشیدن کرد و خود (شخصاً) ساقی دیگر یارانش بود، و ملعون بدانها میگفت: بنوشید که این شراب مبارک است و اگر نبود برگت آن مگر همینکه ما اولین کسانی هستیم که آنرا مینوشیم در حالیکه سر دشمن در مقابل ما، وزیر میز غذای ماست و ما با کمال آرامش فکر و قلب مطمئن مشغول خوردن و نوشیدن آنیم، در مبارکی آن کافی بود. بعد امام عليه السلام فرمود: پس هر کس از شیعیان و پیروان مکتب ما است باید از آشامیدن شراب (آبجو) بپرهیزد، زیرا آن از نوشابه‌های ساخته دشمن ما است، و اگر کسی از آن نپرهیزد از پیروان مکتب مانخواهد بود، چرا که پدرم از پدرس از پدرانش از امیر مؤمنان عليه السلام برای من حدیث کرد که رسول خدا عليه السلام فرمودند:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا تَلْبِسُوا لِيَاسَ أَغْدَائِي ، وَلَا تَظْعِمُوا مَطَاعِمَ أَغْدَائِي ، وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَغْدَائِي فَتَكُونُوا أَغْدَائِي كَمَا هُنَّ أَغْدَائِي .

فَالْمُصَّفِّ هَذَا الْكِتَابُ - رَحْمَةُ اللَّهِ - لِيَاسُ الْأَغْدَاءِ هُوَ السَّوَادُ ، وَمَطَاعِمُ الْأَغْدَاءِ الْبَيْدُ الْمُسْكِرُ وَالْفَقَاعُ وَالظَّيْنُ وَالْجَرَيِّ مِنَ السَّمَكِ وَالْمَازْمَاهِي وَالْزَّمَيرُ وَالظَّافِي وَكُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قُلُوْسٌ مِنَ السَّمَكِ ، وَلَخْمُ الْفَسَبُ وَالْأَرْتَبُ وَالثَّغْلَبُ وَمَا لَمْ يَدْفُ مِنَ الطَّيْرِ وَمَا اشْتَوَى طَرْفَاهُ مِنَ الْبَيْضِ وَالْدَّبَى مِنَ الْعَرَادِ وَهُوَ الَّذِي لَا يَسْتَقِلُ بِالظَّيْرَانِ ، وَالظَّحَّانِ ، وَمَسَالِكُ الْأَغْدَاءِ مَوَاضِعُ التَّهْمَةِ وَمَجَالِسُ شُرُبِ الْخَمْرِ ، وَالْمَجَالِسُ الَّتِي فِيهَا الْمَلَاهِي ، وَمَجَالِسُ الَّذِينَ لَا يَقْضُونَ بِالْحَقِّ ، وَالْمَجَالِسُ الَّتِي يُعَابُ فِيهَا الْأَئِمَّةُ كَالْجَاهِلَةِ وَالْمُؤْمِنُونَ ، وَمَجَالِسُ أَهْلِ الْمَعَاصِي ، وَالظُّلْمُ وَالْفَسَادُ وَ

لباس دشمنان مرا به تن نکنید، و طعام دشمنان مرا نخورید، و راه دشمنان مرا نپیمائید، زیرا که در این صورت حرمه دشمنان من محسوب میشود، چنانکه آنان دشمنان منند.

مؤلف کتاب - رحمة الله عليه - گوید: «مراد از لباس دشمنان لباس سیاه است، و از خوراک دشمنان، مراد شراب خرما و آبجو و گل، و مارماهی و زمیر (آن ماهی که تیغهای خشن و بلند در پشتش دارد) و طافت (آن ماهی که در آب مرده است و لاشه اش روی آب میرود) و بالاخره هر ماهی که دارای فلس نیست، و گوشت سوسмар و خرگوش و روباء، و از پرندگان آنکه در پرواز کمتر بال زند و آن تخم پرنده که دو سویش یکسان باشد، و ملح دریائی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و پرواز نمی تواند، و سپر ز (اسبل) .

و اما راه دشمنان محله هائی است که مورد تهمت است، و مجالس شرابخواری و میکده ها، و مجالس لهو و لعب به حرام، و دیوانه هائی که در آن از روی عدالت حکم نمی کنند، و محافلی که در آن امامان معصوم را طعن می زند و از مؤمنین بد گوئی می کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فساد کاری و قمار. [و من شنیده ام که بعض از شرابها بسیارش مستی می آورد، و باید

القِمَارٌ [وَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّ فِي أَنْوَاعِ الْفُقَاعِ مَا قَدْ يُسْكِرُ كَثِيرٌ وَمَا أَشْكَرُ كَثِيرٌ فَقِيلَ لِهِ وَكَثِيرٌ حَرَامٌ].

٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِيْنَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُوْسِ الْعَظَارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فُتَيْبَيَّةِ التَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا تَعْبُدَ اللَّهَ يَقُولُ أَشْتَغِلُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ مُؤْمِنًا بِدَوْامِ التَّقْرِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

تم الجزء الأول من عمون أخبار الرضا تأليف أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه تربيل الشري. أعاذه الله على طاعته ووفقاً لمصراته - ويَتَّلَوُ الجزء الثاني في ماجاء عن الرضا تأليفه من الأخبار المجموعة.

دانست که هر آنچه بسیارش مستی اور است، کم و بسیارش هر دو حرام است۔

۵۲ - عبد الواحد بن محمد بن عبدالوس عطار به سند مذکور متن از
فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن موسی علیه السلام
شنیدم که، می فرمود: به عدل و احسان رفتار نمودن خود اعلام به دوام نعمت
است، ولا حول ولا قوّة الا بالله.

پایان جزء اول از کتاب «عيون اخبار الرضا» تأليف ابو جعفر محمد ابن علی بن حسین بن موسى بن بابویه قمی مقیم در شهر ری ، اعانه الله علی طاعته و وفقه لمن ضاوه .

و در پی آن به خواست خداوند در مجلد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از اخبار جمع آوری شده است خواهد آمد ۱۳۷۲ هجری شمسی

﴿فهرست مجلد اول﴾

صفحه	موضوع	صفحه باب	باب	موضوع
				۱ وجه تسمیه آنحضرت با «ارضا»
۴۲۶	بیان آنحضرت درباره «وفدیناه بدیع عظیم»	۱۷	۲۴	۲ شرح حال مادرگرامی آنحضرت
	بیانات آنحضرت درباره حدیث-	۱۸	۳۴	۳ زمان ولادت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۲۹	نبوی: «أَنَا أَبْنَى الْذَّبِيْحَيْنِ»		۳۸	۴ نصوصی از امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۴۳۸	علامات «امام بحق» از آنحضرت	۱۹	۶۳	۵ وصیت امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۴۴۴	وصف «امام» و «امامت»	۲۰	۷۵	۶ تصریحاتی در امامت ائمه <small>علیهم السلام</small>
۴۵۸	تزویج حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>	۲۱		۷ اوضاع سیاسی امام کاظم <small>علیه السلام</small> -
۴۶۴	اخبار واردہ در باب «ایمان»	۲۲	۱۳۲	در دوران هارون و برادرش
۴۶۸	فرق بین «عترت» و «افت»	۲۳		۸ اخبار واردہ در صحت-
۴۹۶	سزا لات مرد شامی	۲۴	۱۹۱	وفات امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۵۱۵	زید بن علی بن الحسین <small>علیهم السلام</small>	۲۵	۲۱۷	۹ اخبار جنایات هارون الرشید
۵۲۴	اخباری کم نظری از آنحضرت	۲۶	۲۲۵	۱۰ علت توقف «واقفه» بر امام هفتم
۵۴۷	قصه «هاروت» و «ماروت»	۲۷	۲۲۸	۱۱ اخبار امام هشتم در توحید
۵۵۷	اخبار واردہ از امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۸	۳۱۳	۱۲ مناظره با اهل ادبیان مختلف
۶۳۵	نعمت و وصف پیامبر <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small>	۲۹	۳۶۱	۱۳ مناظره با سلیمان مروزنی
	سخنان گهرباری از آنحضرت-	۳۰		۱۴ مناظره امام رضا <small>علیه السلام</small> با ابن جهم-
۶۴۵	در بیان مسائل گوناگون		۳۸۸	در عصمت انبیاء <small>علیهم السلام</small>
	تذکر :			۱۵ مباحثه آنحضرت با مأمورون در-
	فهرست اعلام و اماکن در پایان		۳۹۶	عصمت انبیاء <small>علیهم السلام</small>
	مجلد دوم ثبت شده است.		۴۱۸	۱۶ داستان «اصحاب الرسّ